2-2-19

S

راهنمای دانشوران

(نامها و نسبها و نسبتها)

تألیف

سید علی اکبر برقعی قمی



خرداد ۱۳۲۸

چاپخانه تابش ـ قم

بسم الله الرحمن الرحیم

(الحمدلله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه)

محمد و آله الطاهرین

(سبب تألیف کتاب)

از آن پس که با کتب تاریخ و تراجم و رجال آشنا شدم ضرورت تألیف کتابی را که ضبط صحیح نامها و نسبها و نسبتها را بنماید دانستم و هر چند در این موضوع دانشمندان پیشین کتابها پرداخته‌اند مانند سعدالملک علی بن هبةالله عجلی معروف با بن ماکولا از اعلام قرن پنجم که کتابی بنام الاکمال در ضبط و تقیید نامهای اعلام و الفاظ مشتبه تألیف کرد و معین الدین محمد بن عبدالغنی بغدادی معروف بابن نقطه ذیلی بر آن کتاب نوشت و مانند جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی علامه مطلق که کتابی بنام ایضاح الاشتباه نوشت و بر این نسق دیگر دانشمندان نیز کتاب پرداختند

اما از یکطرف بیشتر نظر این دانشمندان بمحدثان و راویان بوده و بضبط دیگر ناموران نپرداخته‌اند و از طرف دیگر بازبان عربی کتابهای خود را تألیف کرده‌اند و فارسی زبانان را بکار نیاید بر آن سر شدم که در این موضوع کتابی بزبان پارسی بپردازم تا ذمت خود را از عهدهٔ خدمتی که ببرادرانم توانم فارغ سازم و برای رسا بودن این تألیف هرچند فراوان کتاب فراهم کردم و رنج تتبع و گردآوردن ضبط صحیح را آسان گرفتم و کسانی که راهم را رفته‌اند دانند که برداختن چنین تألیفی آنهم بافراهم نبودن وسائل کافی برای تتبع و استقصاء چه اندازه دشوار است

بااین همه تاآنجا که راهم باز بودپیش رفتم وضبط صحیح نامها ونسبها ونسبتهارا نوشتم ـ مگر آنها که بضبط وتوضیح نیازمند نبود ـ ومگر آنها که دسترسی بضبط صحیح آنها نداشتم ـ ومگر آنها که سهو ویا فراموشی ازردیف انداخت وهرگاه در آینده فرصتی بدست شود ووسیله بیش از آنچه که پیش دراختیارم بود فراهم گردد ذیلی براین تألیف بنویسم وآنرا رسانتر از آنچه هست بگردانم

واز آنجا که هدفم دراین کتاب فقط ضبط وتقییداست بتراجم دانشمندان نپرداختم مگر آنمقدار که تألیف را زیب بخشد وخواننده را نشاط وهم دانستن آن حداز ترجمه ویانکته ویاشعر مطلوب همه ویابیشتر طالبان باشد.

(ومن الله التوفیق وعلیه التکلان)

(۲٤ شعبان ۱۳۵۵ قمری برابر ۱۹ آبان ۱۳۱۵ خورشیدی)

قم ـ سیدعلی اکبر برقعی (قمی)

آبی با همزه ممدود (کشیده) وبای موحد مکسور (۱) منسوبست بآبه وآن قریه ایست درشش فرسنگی قم و جمعی از بزرگان از آنجا برخاسته‌اند ازجمله حسن بن ابیطالب یوسفی مشهور بابن زینب وفاضل آبی وشاگرد محقق حلی وشارح کتاب نافع بنام کشف الرموز و این اولین شرحی است که بر کتاب نافع نوشته شده است وازجمله ابوسعید منصور بن حسین آبی وزیر مجدالدوله بویهی وصاحب کتاب نثرالدرر ومعاصر صاحب بن عباد

آجروم با همزه کشیده وجیم مضموم ورای بی نقطه مشدد و واو ومیم ساکن لغت بربری است بمعنی درویش و صوفی وابن آجروم کنیت مشهور ابو عبدالله محمدبن محمد بن داود صنهاجی نامی است از اعلام ادب و صاحب مقدمه اجرومیه که افاضل نحویین شرحها بر آن نوشته و اهمیت آنرا درفن ادب باثبات رسانده اند و متوفی ۷۴۳ وآجروم نام ویالقب یکی ازنیاکان او است

آجری باهمزه کشیده وجیم مضموم مشدد منسوبست بآجر یاقوت گفته محلتی است در بغداد وابن خلکان گفته قریه ایست از قرای بغداد و ابو بکر محمد بن حسین بن عبدالله آجری از فقیهان و محدثان شافعی وصاحب کتاب اربعین و متوفی ۳۶۰ ونیزابو ولاد حفص بن یونس آجری از محدثان شیعه واز اصحاب امام جعفر صادق (ع) ونیز زید آجری از اصحاب امام باقر(ع) بدان منسوبند

آلوسی با همزه کشیده و لام مضموم منسوبست بآلوسه بر وزن آسوده وآن قریه ایست بر کنار فرات وجمعی از اعلام ادب وفضل از آنجا برخاسته‌اند ازجمله مؤیدبن محمدبن علی آلوسی ازشعرای قرن ششم واز مخصوصان یحیی بن هبیره وزیر ومتوفی ۵۵۷ واز جمله شهاب الدین سیدمحمود آلوسی ادیب بارع وصاحب کتاب روح المعانی در تفسیر قرآن؛ شارح قصیده عینیه عبدالباقی وعملی بنام الخریدة الغیبیه فی شرح القصیدة العینیه ومتوفی ۱۲۷۰ وازجمله نعمان فرزند

(۱) الفاظ عرب که درزبان فارسی آمده رعایت انطباق صفت وموصوف در آن لازم نیست ودر بعضی موارد رعایت این انطباق بیش از اندازه ناپسند باشد است که صفات را بدون تای تانیث برهمان سبك صحیح سیاق فارسی آورده‌ام.

همان شهاب الدین صاحب کتاب جلاء العینین فی المحاکمة بین الاحمدین ومتوفی ۱۳۱۷ ومقصود از دو احمد یکی احمد بن حجر هیثمی دیگری احمد بن تیمیه است و باید دانست که ابن خلکان از عزالدین بن اثیر الوسی را با همزه مضموم حکایت کرده اما درست همان ضبط اولست

آمدی باهمزه کشیده ومیم مکسور منسوبست بآمد وآن نام شهریست در دیار بکر وجمعی از اعلام از آن شهر بر خاسته اند از جمله عبد الواحد بن محمد بن محفوظ تمیمی آمدی صاحب کتاب غرر الحکم ودرر الکلم واز جمله ابو القاسم حسن بن بشر بن یحیی امدی بصری معاصر ابن ندیم ومصنف نیکو پرداز ازقبیل کتاب الموازنة بین الطائیین و کتاب المختلف والمؤتلف فی اسماء الشعراء و کتاب شدة حاجة الانسان الی ان یعرف نفسه و کتاب نشر المنظوم وغیر اینها ومتوفی ۳۷۱

آملی باهمزه کشیده ومیم مضموم منسوبست بآمل که از شهرهای قدیم مازندران است واز مشاهیر دانشمندان این شهر یکی شیخ عزالدین شیعی معاصر محقق کرکی است شارح نهج البلاغه ومؤلف رساله حسنیه ودیگری شمس الدین محمد بن محمود آملی است صاحب کتاب نفائس الفنون و شرح کلیات قانون وشرح مختصر الاصول ابن حاجب وشرح کلیات [illegible] د شرف الد[illegible] معاصر باسلطان اولجایتو محمد خدابنده وسه دیگر سید حیدر آملی معاصر فخر المحققین ومؤلف کتاب الکشکول فیما جری علی آل الرسول

آوی با همزه کشیده وواو مکسور منسوبست بآوه وآن نام دیگر قریهٔ آبه است که در آبی گذشت ورضی الدین محمد بن محمد بن محمد بن زید بن داعی حسینی از اعلام زاهدان وصالحان وصدیق معاصد سید بن طاوس بدان منسوبست

ابار بافتح همزه وبای ابجد مشدد بروزن شداد سوزن فروش وسوزن ساز را گویند و آن لقب محمد بن عبدالله ابار است که در سلك مورخان ومترجمان ولغویان منظوم است ومشهورترین مؤلفاتش کتاب التکملة لکتاب الصله است در تراجم علمای اندلس ونیز لقب حفص بن عمید است از اصحاب امام صادق (ع)

ابحر بافتح همزه وحای بی نقطه

بروزن احمر کسی را گویند که سفر
دریا کند وآن از نامهای متعارفه
عرب است

ابرش بافتح همزه ورای بی
نقطه بروزن اشرف نقطه‌های سپیدی
است که درپیکر است باشدو هم سپیدی
که در ناخن پدید گردد وآن لقب
جمعی است ازجمله ابوعون حسن بن
نصر ازاصحاب امام عسکری (ع) واز
جمله ابومجاشع بن ولید قضاعی معاصر
وندیم هشام بن عبد الملك واز جمله
جذیمة بن مالك که اورا جذیمة
الابرش گویند

ابزاری بافتح همزه منسوبست
با بزار بروزن اسرار یاقوت گفته
ابزار قریه‌ایست درده فرسنگی نیشابور
ونگارنده گوید برفرض صحت این
گفتار آن نسبت بر تمام کسانی که
بابزاری مشهورند راست نیاید بلکه
ابزاری کسی را گویند که ابزار فروشد
وآن ادویه ایست که درطعام کنند
وآنرا خوشبو کنند وجمعی از محدثان
دارای چنان پیشه بوده اند از جمله
حامد بن موسی ابزاری واز جمله
ابراهیم بن احمد بن محمد بن رجاء
ابزاری که هر دو از محدثان عامه اند
واز جمله حجاج ابزاری از محدثان
خاصه واز اصحاب امام صادق ع

ابشیهی با همزه مکسور
منسوبست بابشیه بروزن اکسیر وآن نام
قریه‌ایست از قرای فیوم مصر وشهاب
الدین محمد بن احمد ابشیهی مؤلف
کتاب المستطرف فی کل فن مستظرف
ومتوفی ۸۵۰ بدان منسوبست

ابله باهمزه مفتوح بروزن اخگر
مرد کم خرد وساده ضمیر را گویند
وآن لقب ابوعبد الله محمد بن بختیار
بن عبدالله بغدادی است از شعرای قرن
ششم وبسیار نیکو پرداز ونازك سخن
پرور بوده است واین ابیات رقت بار نمونه
طبع ظریف ونازك پرور اوست

زار من احیی بزورته
والدجى في لون طرته
قمر یثنی معاطفه
بانة فی طی بردته
بت استجلی المدام على
غرة الواشی وغرته
آه من خصر له وعلى
رشفة من برد ریقته
یا له فی الحسن من صنم
کلنا من جاهلیته

وگویا چونان که زنگی را کافور نام

نهنداورا ابله لقب دادند ویا آنکه
براستی کودن و کم‌هوش بوده است
ودرسال ۵۷۰ یا ۵۸۰ درگذشت

ابلی با همزه مضموم و لام
مشدد منسوبست بابله وآن نام شهر
کیست در کنار بصره ویاقوت گفته
بنای آن از بصره دیرینه تر است
وزرادخانه فارسیان بوده است باری
ابوالحسن علی بن محمد ابلی ازثقات
امامیه وصاحب کتاب الاشربه‌ومتوفی
۴۱۰ وعلی بن ابیطالب حسنی ابلی
ازفقیهان وصالحان وحفص بن عمرو بن
میمون ابلی ازاصحاب امام صادق (ع)
بدان شهرك منسوبند

ابهری بافتح همزه منسوبست
بابهر بروزن اختر وآن قصبه ایست
از مضافات زنجان ودولتشاه بن امیر
علی بن شرفشاه حسنی از اعیان
ادیبان وافاضل شاعران واثیرالدین
مفضل بن عمر ابهری ازاعلام محققان
قرن‌هفتم‌وصاحب کتاب هدایةالحکمة
وغیرآن ونیز جمعی‌دیگر از محدثان
ودانشمندان بدان‌منسوبند

ابیوردی باهمزه مفتوح وبای
موحد مکسور منسوبست بابیورد
ازشهرهای دشت خاوران خراسان
وجمعی‌ازاعیان ادیبان وسخن گستران
وفقیهان بدان منسوبند از جمله
ابو المظفر محمد بن احمد بن محمد
ابیوردی مؤلف کتاب نهزة الحافظ
وکتاب تاریخ ابیورد و کتاب تعلة
المشتاق الی ساکنی العراق و کتاب
الدرة الثمینة و کتاب طبقات العلم
و دیوان شعر و متوفی ۵۰۷ واین
دوبیت آزاد مرداله ازاو است

لنکرنی دهری ولم یدر اننی
اعزو احوال الزمان تهون
وظل یرینی الخطب کیف اعتداؤه
وبت اریه الصبر کیف یکون

وازجمله اوحدالدین انوری‌ابیوردی
ازحکیمان شاعروازریاضی‌دانان‌ماهر
وستایشگر سلطان سنجرسلجوقی و
صاحب‌دیوان‌شعرومتوفی‌۵۸۵ یا ۵۸۷
واین ابیات حکیمانه از اوست

نزد طبیب عقل مبارك قدم شدم
حال مزاج خویش بگفتم کما جرا
دل را چو از عفونت اخلاط آرزو
محموم دید وسرعت نبضم برآن گوا
گفتا بدن زفضله آمال ممتلی است
سوء المزاج حرص اثر کرده در قوا
ای‌دل بعون مسهل سقمونیای صبر
وقتست اگر به تنقیه کوشی زامتلا

مقصود ازاین میانه اگرحقنه دل است اول قدم زا کل فضولست احتما

ابی با همزه مضموم و بای موحد مفتوح و یای مشدد نام جمعی ازصحابه وتابعین است ومشهورترین ایشان ابو المنذر ابی بن کعب بن قیس انصاری صحابی است از کاتبان وحی وملقب بسید القراء و در زمان خلافت عمر درگذشت وابی مصغراب است بمعنی پدرك

اتلیدی با همزه مکسور منسوبست باتلید بروزن اکسیر وآن نام قریه‌ایست ازقرای مصرومحمدبن دیاب اتلیدی مؤلف کتاب اعلام‌الناس بما وقع للبرامکة وبنی‌العباس واز نویسندگان قرن دوازدهم بدان منسوبست

اثاربی با همزه وثای ثخذ مفتوح منسوبست باثارب وآن بگفته یاقوت نام قلعه ایست درسه فرسنگی حلب وحمدان بن عبد الرحیم اثاربی ادیب وطبیب وشاعر و متوفی ٥٥٤ بدان منسوبست

اثال باهمزه وثای مثلث مفتوح بر وزن قطارنام جمعی است ازجمله اثال بن نعمان حنفی صحابی و اثال در لغت مال ویا مجد ویا شرفی است که کسی از دیگری بارث برد

اثبج با همزه مفتوح وثای مثلث ساکن ودرآخر جیم بر وزن اشرف کسی را گویند که ستون فقرات پشتش برجسته باشد و چنان کسی را فارسیان قوزی گویند وصحیح آن کوژی است که همان کوژ پشت باشد باری اثبج نام اثبج عبدی صحابی است

اثرم باثای مثلث مفتوح بروزن اقوم کسی راگویند که دندان پیشین اوشکسته باشد وآن لقب جمعی است از جمله محرزبن حازم کوفی از اصحاب امام صادق ع و نیز لقب ابوالحسن علی بن مغیره است از شاگردان اصمعی وصاحب کتاب النوادر وکتاب غریب الحدیث ومتوفی ۲۳۰

اثنانی با ضم همزه وسکون ثای مثلث منسوبست باثنان بروزن عثمان وآن نام موضعی است درشام وحسین بن احمد بن محمد اثنانی فقیه بدان منسوبست

اجدابی با همزه مفتوح وجیم ساکن ودال بی نقطه منسوبست باجدابیه

که نام ناحیتی است در افریقا وجد ابراهیم بن اسمعیل بن احمد بن عبدالله طرابلسی ادیب ولغوی ومعروف بابن اجدابی وصاحب تصانیف که مشهور ترین آنها کتاب کفایة المتحفظ و کتاب الانواء است بدان منسوبست

اجداری باهمزه مفتوح وجیم ساکن ودال بی نقطه منسوبست باجدار که لقب عامر بن عوف پدر قبیله کلب بوده است و جاریة بن اصرم کلبی اجداری که ابن اثیر اورا درشمار صحابه بنام آورده بد و منسوبست وبایددانست که جاریه ازاعلام مردان وهم ازنامهای زنان است وجمعی از صحابه وتنی چند ازشاعران جاریه نام داشته اند

اجدع با همزه مفتوح وجیم ساکن بروزن احمد ، بینی بریده باشد وآن لقب ابوالخطاب محمد بن مقلاص اسدی است که درتشیع طریقتی خاص پیش گرفت و فرقه خطابیه با و نسبت رسانند

اجلح با همزه مفتوح و جیم ساکن ودرآخرحای بی نقطه بروزن اشرف کسی راگویند که از دوسوی سرا وموی ریخته باشد وآن نام اجلح بن عبدالله کندی است ازاصحاب امام صادق ع

اجمد با همزه مفتوح و جیم ساکن بر وزن احمد بخیل و گرسنه چشم راگویند وآن نام اجمد بن عجان همدانی صحابی است

احسائی باهمزه مفتوح وحای بی نقطه ساکن و فتح سین بی نقطه منسوبست باحساء که شهری است در بحرین و جمعی از اعلام دانشمندان ازآن شهر برخاسته و بدان منسوبند از جمله محمد بن علی بن ابراهیم احسائی معروف به ابن ابی جمهور که درشمار فقیهان و متکلمان و عارفان ومحدثان است وصاحب کتاب المجلی وکتاب غوالی اللئالی و کتاب نثراللئالی و کتاب الاقطاب وشرح الفیه شهید وازجمله احمد بن فهد بن حسن بن ادریس احسائی صاحب کتاب خلاصة التنقیح فی المذهب الحق الصحیح و متوفی ۸۰۶ و این احمد بن فهد غیر از احمد بن فهد حلی است صاحب کتاب عدة الداعی واز جمله شمس الدین محمد احسائی معاصر شیخ حر عاملی از فقیهان و محدثان

احمری با همزه مفتوح و حای بی نقطه ساکن منسو بست باحمرو احمردر مردان کسی را گویند که سرخ گون باشد وحمراء درزنان وحمیرا که لقب عایشه است مصغر حمراء است وجمعی از محدثان ور او یا ن احمری ضبط شده اند و در احمر که اینان بدومنسو بند اختلافست که بکدام یك از احمر نا ما ن نسبت دا رند با حمر بن سو ار بن عدی سدوسی صحابی ویا احمر بن قطن همدانی ویا احمر مد نی ویا احمر ابو عسیب ازغلامان پیغمبرو یا احمرغلام ام سلمه ام المؤمنین

و نیزاحمر لقب علی بن مبارك نحوی ادب آموز امین عباسی فرزند هرون الرشید و همکار کسائی است گویند چهل هزار بیت در شو ا هد نحو بخاطر داشت غیراز قصاید و ابیات

احمسی با همزه مفتوح وحای بی نقطه ساکن منسو بست با حمس و کسی را احمس گویند که در د ین خودمتصلب ودر کارزاردلیرو جنگجو باشد وآن نام پدرتیره ایست ازقبیله بجیله واحمدبن عائذ احمسی وحسان ابن زیاد احمسی که هردو ازاصحاب اما م صادق بوده اند بدومنسو بند

احنف با همزه مفتوح وحای بی نقطه ساکن بروزن اشرف کسی را گو یند که پایش کژ باشدو یاشصت پایش بطر ف شصت پا ی دیگر کژ باشد ویابر پشت پاراه رود ویاپایش بگردد بدینسان که روی پازیر وزیر پاروافتد وهمه اینان را احنف گویند واحنف لقب ابو بحر ضحاك بن قیس تمیمی است که ازمشاهیر تابعان وبحلم ضرب المثل وبیردباری زبانزداست وتازمان مصعب بن زبیر بپایید و هم با مصعب بکو فه ر فت ودر هما نجا سال ٦٧ در گذشت

احوص باحای بی نقطه ساکن وفتح واو و در آخر صاد کسی را گو یند که گوشه چشمش آ نقدر تنگ باشد که گویا آنرابهم دوخته اند وآن لقب عبدالله بن محمد بن عاصم انصاری است که درسلك شاعران منظوم است و نام جمعی دیگر

احول باحای بی نقطه ساکن بروزن احوص برابر کاژفارسی است وکسی را عربان احول وفارسیان کاژ گویند که چشمش بگردد وآن لقب ابوجعفر محمد ن علی بن نعمان کوفی

صیرفی است که شیعیان اورا مؤمن الطاق وسنیان اورا شیطان الطاق گویند وطاق نام کوئی است در کوفه که احول در آن پیشه صرافی داشته و آن کوی را طاق المحامل نیز گفته‌اند و احول از حاضر جوابان و بدیهه گویان است و باابو حنیفه سخنانی دارد و نیز بذله گوئیهائی و در شمار اصحاب امام صادق ؑ است و نیز احول لقب محمد بن حسن بن دینار است از طبقه ادیبان و فاضلان و مؤلف کتاب الدواهی و کتاب الاشیاء و کتاب ما اتفق لفظه واختلف معناه و دیوانی که اشعار یکصد و بیست شاعررا در آن جمع کرد

احیحه باضم همزه و فتح حای بی نقطه و سکون یا مصغر احیحه بر وزن قتیبه است بمعنی خشمك و آن نام احیحة بن امیة بن خلف جمحی صحابی است

اخباری باهمزه مفتوح و خای نقطه‌دار ساکن منسوبست باخبار جمع خبر و کسی را اخباری گویند که بوقایع گذشته و تواریخ پیشینیان آگاه باشد و آنرا همتای مورخ گیرند و در اصطلاح فقیهان امامیه اخباری کسی گویند که احکام فقه‌را از کتاب و سنت استنباط کنند نه دلیل عقل برابر اصولی که احکام را از چهار چیز بیرون کشد آن سه و چهارم اجماع از طبقه اخباری یعنی اول اسمعیل بن محمد اخباری است معاصر واقدی و مؤلف کتاب اخبار النبی و مغازیه و سرایاه و متوفی ۲۲۷ و نیز جعفر بن محمد بن ازهر بن عیسی اخباری است مؤلف کتاب التاریخ علی السنین و متوفی ۲۷۹ و باید دانست که اخباری لقب این دو دانشمند است گذشته از اینکه که پیشه ایشان است

اخرم باهمزه مفتوح وخای نقطه دار ساکن بروزن احسن کسی را گویند که پرهٔ بینی اورا سوراخ کرده باشند و آن لقب محرز بن نضله اسدی صحابی است که اورا فارس رسول الله گفتند و در سال ششم هجرت شهید شد واخرمه بزیادتی تا در آخر نام اخرمة بن اخرم صحابی است

اخسیکتی باهمزه مفتوح وخای مکسور و یای ... ساکن منسوب باخسیکث که شهریست در ماوراءالنهر و اوراشاد احمد بن محمد بن قا... اخسیکتی ملقب به ذوالفضایل ومؤلف کتاب التاریخ و زوائدی بر شرح سقط الزند و متوفی ۵۲۸ ... منسوبست

اخشید باهمزه مکسور و خای نقطه دار ساکن بروزن اکسیر لقب ملوک فرغانه است بمعنی ملك الملوك (شاهنشاه) چونانکه کسری لقب شاهان عجم و قیصر لقب شاهان روم و هرقل لقب شاهان شام و خاقان لقب شاهان ترک و نجاشی لقب شاهان حبشه و تبع لقب شاهان یمن بوده است واخشید بخصوص لقب محمد بن طغج (۱) بن جف (۲) است از فرزندان ملوك فرغانه (۳) که بسلطنت مصر و حجاز وشام رسید واز الراضی بالله خلیفه عباسی لقب اخشید را گرفت و درسال ۳۳٤ در دمشق بمرد و اخشیدی لقب ابوالحسن علی بن عیسی رمانی است ودر رمانی باز ذکرش بیاید

اخطب باهمزه مفتوح و خای نقطه‌دار ساکن و فتح طای حطی ودر آخر باء کسی را گویند که نیکو تر پند سرا ید و رسا تر سخن کند وآن لقب ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی است در طبقه خطیبان و شاعران و محدثان وادیبان وشاگرد زمخشری و مؤلف کتاب المناقب معروف به مناقب خوارزمی ومتوفی ٥٦٨

اخطل باسکون خای نقطه‌دار وفتح طای حطی کسی را گویند که سخن ناسخته بسیار گوید و یادر رایش خجالة رود ویاسفیه و کم خرد باشد وآن لقب ابو مالك غیاث بن غوث تغلبی است که کیش نصاری داشت وبر نظم شعر توانا بود ودر نزد خلفای اموی منزلت و مکانتی داشت و عبد الملك بن مروان اورا شاعر بنی امیه خواند و اخطل در کژ کردن راه مردم بکنیسه (پرستشگاه نصاری) بر مبلغان مسیحی پیش افتاده آنجا که گفته است

ان من يدخل الكنيسة يوما　　يلق فيها جآذراً و ظباء

مالت النفس نحوها اذ أتتها　　فهي ريح و صار جسمي هباء

ليت كانت كنيسة الروم اذ ذا　　ك علينا قطيفة و خباء

و در اینکه چرا اورا اخطل لقب دادند باختلاف سخن کرده‌اند و همین اختلاف نشان میدهد که سخنانشان پایه درستی ندارد و براساس پندار است و از این روی آنهارا نیاوردیم

---

(۱) طغج بروزن [illegible] (۲) جف با جیم نقطه‌دار مضموم بروزن [illegible] (۳) فرغانه بروزن [illegible] ایالتی است مشهور در ترکستان روس

اخفش بر وزن اشرف کسی را گویند که‌درشب بیند نه‌دروز ویا درتاریکی بهتر بیند تادرروشنی ویا آنکس که نیروی دیدنش کم باشد واخفش لقب یازده تن از اعلام است که همگان درطبقهٔ نحویان واعراب دانانندو از آنمیان سه‌کس ازایشان از همه مشهور ترند اول ابوالخطاب عبد الحمید بن عبد المجید هجری آموزگار سیبویه و کسائی‌وابو عبیده و معروف باخفش اکبر ونخستین کسی است که شعررا بیت بیت تفسیر کرد وپیش ازاو شیوه مفسران شعر چنین‌بود که پس‌ازپایان قصیده وتمام شدن‌ابیات شعررا تفسیر کردند دوم ابو الحسن سعیدبن مسعده مجاشعی شاگرد سیبویه و خلیل بن احمد ومعروف باخفش‌اوسط ومؤلف کتاب الأوسط درنحو و کتاب تفسیر معانی القرآن‌و کتاب المقائیس و کتاب العروض‌ومتوفی ۲۱۵ سوم‌ابوالحسن علی‌بن سلیمان شاگردمبرد ومعروف باخفش اصغر ومؤلف کتاب الجراد و تفسیر رساله سیبویه و متوفی ۳۱۵

اخنسی باهمزه مفتوح و خای نقطه دار ساکن منسوب بست باخنس و کسی‌را اخنس گویند که بینی‌اوپس رفتگی داشته‌باشد وزنی که چنان باشد خنساء گویند واخنس نام جد عبدالله‌بن اسید قرشی است ازاصحاب امام صادق ومتوفی ۱۸۸ ونیزاخنس نام‌اخنس‌بن‌شریق ثقفی‌صحابی‌است

اخیطل باهمزه مضموم و خای نقطه دار مفتوح مصغر اخطل بمعنی نادانك کودنك وآن لقب ابوبکر محمد بن عبدالله بن شعیب اهوازی است که‌در بغداد زیستن گرفت ودر طبقه‌شاعران نیکوپردازبودوبرروش ابو تمام طائی شعر گفت و سبك اورا برگزید

اخیل باهمزه مفتوح بر وزن اشرف کسی‌راگویند که دربدن‌خال دارد ویا بسیار خیال کند ونیز نام پرنده‌ایست که بر پر خال بسیار دارد واخیل نام‌پدر عامراست که‌ازاصحاب امیر المؤمنین(ع) بود

اخی باضم همزه و فتح خای نقطه دار ویای مشدد مصغراخ بمعنی برادرك نام‌نیای احمد بن احمد بن اخی شافعی‌است جامع دیوان بحتری ومعروف بابن‌اخی

ادرنوی با فتح همزه و نون

و کسردال بی‌نقطه‌وواووسکون‌رای بی‌نقطه منسوبست بادرنه ازشهرهای دولت ترکیه کنونی وپایتخت‌جمعی از سلاطین عثمانی و نعمان بن محمد ادرنوی معروف به خواجگان از نو یسند گا ن شهیر دوره سلا طین عثما نی و متو فی ۱۱۸۰ بدا ن منسو بست

ادفوی با همزه مضموم و دال بی‌نقطه‌ساکن منسوبست باذفو بروزن پرگووآن‌نام‌قریه‌ایست درصعید مصر وکمال‌الدین‌ابوالفضل جعفر بن ثعلب بن‌جعفر شافعی ادفوی ومصنف کتاب الامتاع فی احکام السماع وکتاب الطالع السعید فی‌تاریخ الصعید وغیر اینها ومتوفی در حدود ۷۴۸ بدان

اذرعی با همزه مفتوح وذال نقطه دار ساکن و کسر را منسوب است با ذرعات بر خلاف قیاس وآن شاء

شام مجاور ارد ن ماما و جمعی از محدثان بدان منسوبند ازجمله اسحق بن ابراهیم اذرعی متوفی ۳۴٤ و عبدالوهاب بن عبدالله اذرعی متوفی ٤۲۵ هر دو از محدثان عامه

و از جمله عمران بن حمران اذرعی از اصحاب امام صادق

اذینه با همزه مضموم و ذال نقطه دار مفتوح ویای ساکن ونون مفتوح ودرآخرها مصغر اذن بمعنی کوچك گوش از اعلام متعارفه‌عرب است و جمعی از صحابه ومحدثان بدان نامند

اربلی با همزه وبای‌نقطه دار مکسورورای‌بی‌نقطه درمیانه ساکن منسوبست باربل که‌شهریست درعراق نزدیك موصل‌که‌آنرااربیل گویندو جمعی از اعلام فقیهان و ادیبان و محدثان ازآن شهر وبدان منسوبند ازجمله بهاء الدین ابوالحسن علی‌بن عیسی اربلی از افاضل علمای امامیه وصاحب کتاب کشف الغمه فی معرفة الائمه‌ورسالة الطیف ودیوان رسائل و دیوان شعر واز جمله رضی الدین یونس بن محمد اربلی مفتی ومدرس

اثر خاطر او

لها ذمرغ فی کل عام وتارة
تمر شهور ا لحول لا تتبسم

وصال وصد لا انثنی سوی انها
علی خلق ا لدنیا تجود وتمنع

ومتوفی ٥٧٦

ارت با فتح همزه و رای بی نقطه مشدد مردی را گویند که بشیوائی سخن نکند ودرسخن کردن درمانده باشد و زن را رتاء گویند وارت‌نام پدرخباب‌بن‌ارت‌صحابی‌است

ارجانی با فتح همزه و تشدید رای بی‌نقطه‌منسوبست‌بارجان یاقوت گفته که‌آن از شهرهای فارس است وقاضی ابوبکر ناصح الدین احمدبن محمد بن حسین ارجانی فقیه و شاعر و متوفی ٥٤٤ بدان منسوبست گویند در هر روز هشت بیت نظم کرد و ودر بارهٔ شعرخود که ازطبع فقیهانه اش تراویده گفته است

انا اشعر الشعراء غیر مدافع
فی العصر او انا افقه الشعراء
شعری اذا ماقلت دونه الوری
بالطبع لا بتکلف الالقاء
کالصوت فی‌قلل‌الجبال اذا علی
للسمع هاج تجاوب الاصداء

ارحبی با فتح همزه وسکون رای بی نقطه و فتح حای حطی منسوبست بارحب که پدر تیرهٔ از قبیلهٔ همدان است وارحب مردوسیع الصدر (سینه چاك) راگویند واز این تیره استایوب بن مطعم ارحبی صحابی‌است که درصد وپنجاه‌سالگی پیغمبر را دیدار کرد و ابیاتی خواند ونیز یزید بن قیس ارحبی ازاصحاب امیر المومنین و عامل او در ری و همدان واصفهان بود ودر جنگ صفین‌دلیریها کرده وخطبه ها خوانده است ونصربن مزاحم در کتاب صفین آنها را نوشته است

ارزنی باهمزه مفتوح و رای بی‌نقطه ساکن وزای نقطه‌دارمفتوح منسوبست‌بارزن، یاقوت گفته که آن شهریست درارمنستان وابومحمدیحیی بن‌محمدارزنی‌درطبقه‌ادیبان‌ونحویان‌و خوشنویسان‌وصاحب کتاب‌مختصر درنحو ومتوفی٤١٥واین‌دوبیت‌حکیمانه‌ازاوست

ان من احوجك‌الدهر الیه
و تعلقت به هنت علیه
لیس یصفو ود من واخیته
ان تعرضت لشئی فی یدیه

ونیز سلامة‌بن اسمعیل ارزنی ازعلمای امامیه‌ومؤلف کتاب غیبت‌و کتاب‌مقنع درفقه ومتوفی ۳۳۹ بدان منسوبند

ارطات با همزه مفتوح و رای بی‌نقطه‌ساکن‌نام درختی‌است‌میوه‌دار ومیوهٔ‌آن همچون عناب‌است ونام‌پدر

بسر بن ارطات که از سران سپاه معاویه بود واز کسانیست که درراه پیشرفت مقصود مما ویه از سر انکشتا نش خونها چکید

ارغیانی بافتح همزه وسکون رای بی نقطه و کسر غین نقطه دار منسوبست بارغیان و آن نام نا حیتی است درنیشابور وابوالفتح سهل بن احمدبن علی ارغیانی ازفقیهان شافعی ومتوفی ۴۹۹ بدان منسوبست

ارقط با فتح همزه و سکون رای بی نقطه و فتح قاف نرینه را گویند که بر بدنش نقطه های سیاه وسفید باشد و مادینه را که چنان باشدرقطاء گویند وارقط لقب محمدبن عبدالله بن علی بن الحسین زین العابدین است که ام سلمه بنت امام محمدباقر ع در قید نکاح او بود ونیز ارقط لقب حمیدبن مالك است از شاعران عرب واورا ارفط ازاین روی گفتند که در چهره اش آثاری رقطه مانند بود

ارمنازی بافتح همزه وسکون رای بی نقطه وفتح میم منسوبست بارمناز وآن نام شهر کیست قدیمی بکه ته یاقوت درنواحی حلب ونیز قریه ایست درشام وتقیه دختر ا بو الفرج غیث بن علی سلمی ارمنازی از زنان سخن سنج ونظم آوران نیکو قریحت و متوفی ۵۷۹ بارمناز شام منسوبست

ارمنی با فتح همزه و سکون رای بی نقطه منسوبست بارمن وآن نام قبیله ایست از قبائل روم ونیز نام قبیله ایست ازقبائل ترك وجمعی ازمحدثان و راویان بآنها نسبت رسانند ونیز ارمن کشوریست بنام ارمنیه وارمنستان ودرنسبت ارمنی وارمنستانی آید

ارموی باضم همزه و سکون رای بی نقطه منسو بست بارمیه که شهریست درآذربایجان وهمان ارومیه معروفست که کنون نام آنرا شهرضا کردندوسراج الدین محمود بن ابو بکر احمد ارموی از افاضل محققان و صاحب کتاب مطالع در منطق و تحصیل در اصول فقه ومتوفی ۶۸۲ بآن شهر منسوبست و باید دانست که کتاب مطالع ارموی از کتب نفیسه درفن منطق است وجمعی ازاعلام افاضل آنراشرح کرده اند ازجمله قطب الدین رازی که آنرانیکوشرح کرد .

اریقط باضم همزه وفتح رای بی نقطه مصغرارقط که ضبط ومعنی آن گذشت وآن نام جدفارب بن عبدالله بن

اریقطاست وقارب همان کسی است که ازمکه باکاروان امام حسین (ع) همراه بود و در کربلا شهید شد و فکیهه (۱) مادرش خدمتکار رباب زوجه آن حضرت بود

ازدی بافتح همزه وسکون زای نقطه‌دار منسوبست بازد که پدر قبیله ایست در یمن وعامه بغلط آنرا بافتح زاخوانند وجمعی بسیاراز صحابه وتابعان ومحدثان ومفسران ودانشمندان بدو منسوبند ازجمله ابواسحق اسمعیل بن اسحق بن اسمعیل ازدی بصری فقیه ومحدث ومفسر وصاحب کتاب مسند و کتاب احکام القران و کتاب قرأات و کتاب معانی القران و کتاب الاموال والمغازی و کتاب الشفاعة و کتاب الفرایض و کتاب الاحتجاج بالقرآن ومتوفی ۲۸۲ و ازجمله ابو طالب سعد بن محمد بن علی ازدی معروف به وحید از اعلام نحو وادب وعروض وشارح دیوان متنبی ومتوفی ۳۸۵ واز جمله ابوالقاسم عبیدالله بن محمد بن جعفر ازدی صاحب کتاب الاختلاف و کتاب المنطق و متوفی ۳٤۸ واز جمله ابو منصور علی بن ظافر بن حسین ازدی مصری وزیر الملك الاشرف وصاحب کتاب بدایع البدائة فیمن قال شعراً بالبداهة و کتاب اخبار الشجعان و کتاب الدول المنقطعة و کتاب اساس السیاسة و کتاب اخبار السلجوقیه ومتوفی ٦١٣ وغیر اینان

ازدورقانی بافتح همزه وسکون زای نقطه دار و ضم دال بی نقطه منسوبست بازدورقان وآن نام قریه ایست از توابع قم وعامه آنرا زرقان گویند وسلمة بن خطاب ازدورقانی ازمحدثان امامیه وصاحب کتاب ثواب الاعمال و کتاب عقاب الاعمال و کتاب مقتل الحسین و کتاب القبله ازآن قریه وبدان منسوبست وبعضی ازدورقان را از توابع ری دانسته‌اند واین اشتباه است

ازرق بافتح همزه وسکون زای نقطه‌دار مرد کبود چشم راگویند وزن کبود چشم را زرقاء خوانند وآن لقب و نام جمعی از محدثان است و ابوبکر زین الدین بن اسمعیل هروی ازرقی از شاعران ستایشگر سلطان طغانشاه بن الب ارسلان وصاحب

(۱) فکیهه باضم فاوفتح کاف وسکون یا و فتح های اول مصغر فا کهه‌است بمعنی میوه خرد

کتاب الفیه وشلفیه‌راندانستم از چه روی ازرقی گفتند و برفرض که ازرقی تخلص شاعرا نه باشد چرا آنرا برگزیده‌است

ازری با فتح همزه وسکون زای نقطه دار و کسر رای بی نقطه منسوبست باز رکه پد ر تیره ایست وا زر معنی نیروویشت‌را دهد وعامه بغلط با ضم همزه خوانند وبا این ضبط معنی گرهگاه‌بند شلواررا دهد واز این تیره است شیخ کاظم بن حاج محمد تمیمی از ری بغدادی صاحب قصیده هائیه

لمن الشمس فی قباب قبا ها
شف جسم‌الدجی‌بروج ضیاها

وسلاست و انسجام‌این قصیده مرا از وصف آن بی نیاز دارد ونوان گفت درحسن‌انسجام‌وعذوبت الفاظ کم نظیراست وازری درسال ۱۲۱۱ در گذشت

ازهری با فتح وسکون زای نقطه دار منسوبست با زهر بوزن اخگر وآن نام جدابو منصور محمد بن احمد بن ازهر هروی شافعی است که از اعلام ادب ولغت بود و کتابها پرداخت از جمله کتاب التهذیب در لغت و کتاب التقریب در تفسیر و کتاب تفسیر شعر ابی تمام و کتاب تفسیر اصلاح المنطق و کتاب تفسیر اسماء الله و غیر اینها و متوفی ۳۷۰ ونیز ازهری منسوبست بجامع ازهر مصر وشیخ خالدبن‌عبدالله بن ابی‌بکر ازهری نحوی صاحب کتاب التصریح و کتاب تمرین الطلاب فی صناعة الاعراب وشرح ازهریه و شرح اجرومیه و شرح قصیده برده که در سال ۹۰۵ در قاهره مصر در گذشت بدان‌منسوبست

اسامه باضم همزه بمعنی شیر از اعلام عرب ونام جمعی از صحابه وتابعین است از جمله اسامة بن زید صحابی که پیغمبر (ص) اورا درمرض موت امیر لشکرمسلمین کرد واسامه درسال ۵۹ یا ۵۸ در گذشت

اسبیری بافتح‌همزه وسکون سین بی نقطه و کسر باء منسوبست با سبیر بافوت آنرا اسبیرن بزیادت نون درآخرن آضبط کرده و گفته که شهریست و هم قلعه ایست در ارزن الروم و محمد بن یوسف بن یعقوب بن‌علی غزالی حلبی اسبیری صاحب کتاب‌الفوائد الاسبیریه

و کتاب المستغنی و کتاب بدایع الافکار ورساله درعصمت انبیاء ومتوفی ۱۱۹۴ بدان منسوبست

استوائی باضم همزه وسکون سین بی نقطه و ضم تا منسوبست باستوا ابن خلکان گفته که آن نام ناحیتی است در نیشابور دارای قریه های بسیاروجمعی از دانشمندان بآن منسوبند از جمله عبد الکریم قشیری استوائی ودر ذیل ضبط قشیری بیاید

استونه با ضم همزه و سکون سین بی نقطه وضم تای قرشت بروزن گلگونه بمعنی ستون میباشد وآن لقب ابوالعباس احمدبن محمد دینوری است از محدثان امامیه

اسدی با فتح همزه و سین بی نقطه منسوبست باسد بن مدرکة بن الیاس بن مضر پدر تیرهٔ از قبیله مضر ونیز منسوبست باسد بن ربیعة بن نزار بن معد بن عدنان پدر تیرهٔ دیگر و نیز منسوبست باسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب پدر تیرهٔ دیگر و از این تیره اخیر است علی بن محمدبن عبید بن زبیر اسدی معروف با بن الکوفی درشمار نحویان واز شاگردان ثعلب وصاحب کتاب الهمز و کتاب معانی الشعر و اختلاف العلماء فیه و کتاب الفرائد والقلائد درلغت ومتوفی ۳۴۸ واسدی تخلص ابو نصرعلی بن احمد اسدی طوسی است از بزرگان شعر واساتیدنظم فارسی ومؤلف گرشاسب نامه وفرهنگ فارسی ومتوفی ۴۶۵ و منسوب بهیچیک از تیره های عرب نیست

اسروشنی باضم همزه وسکون سین بی نقطه و ضم رای بی نقطه منسوبست باسروشنه که شهریست در ماوراء النهر وجمعی از محدثان عامه و بعضی از محدثان خاصه بدان منسوبند وبعضی از علمای رجال آن لفظ را اسروشن با حذف نون ماقبل آخر نوشته است وهمین سبب اشتباه دیگران شده است

اسطرلابی باضم همزه وسکون سین بی نقطه و ضم تا منسوبست باسطرلاب بمعنی میزان آفتاب وآن لقب ابو القاسم هبة الله بن حسین بن یوسف است معروف به بدیع اسطرلابی از اعلام حکمای ریاضین وصاحب

کتاب زیج المعرب و رساله در عمل اسطرلاب ورساله درطلسمات و کتاب درة التاج من شعر بن الحجاج ودراین کتاب اشعار ابوعبد الله حسین بن حجاج بغدادی شاعر زبر دست شیعی راگردآورد وآنرا بریکصد وچهل و یکباب قسمت بست وهربابی راهرفنی ازفنون شعر وصنعتی از صنایع بدیعیه اختصاص داد وخود نیز بنظم شعر پرداخت ودر سال ٥٣٤ درگذشت

اسفراینی با همزه مکسور وسکون سین بی نقطه و کسر فا منسوبست باسفراین ازتوابع نیشابور وجمعی ازاعلام ازآن شهرك برخاستند از جمله ابوحامد احمدبن ابی طاهر محمد بن احمد اسفراینی از فقهای شافعیه وبگفته ابن اثیر از مجددین مائه چهارم و رئیس مطلق مذهب شافعی وکسی است که درحلقه درسش در بغداد بیش از سیصد فقیه حاضر گردید ودرسال ٤٠٦ درگذشت واز جمله رکن الدین ابواسحق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم اسفراینی در طبقه متکلمان وفقیهان وصاحب کتاب اصول الدین والردعلی الملحدین ومتوفی ٤١٨ واز جمله عصام الدین ابراهیم بن محمدبن عربشاه اسفراینی شاگرد عبد الرحمن جامی وصاحب شرح بر کافیه ابن حاجب وشرح تلخیص المفتاح بنام اطول در برابر شرح تفتازانی بنام مطول و شرح بر شمسیه منطق و حاشیه بر کبری منطق و حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی و رساله درنسب بین قضایا ورساله در استعارات بدیعیه وحقیقت ومجاز بفارسی ومتوفی ٩٤٣

اسفع با فتح فا بروزن احسن نرینه راگویند که رنگش سیاه وبسرخی مایل باشد و آن نام چندتن از صحابه و محدثان است

اسقع با فتح قاف بروزن اسفع پرندهٔ کوچکی است که سرش سپید وپرهایش سبز است وآن نام جد ابوالطفیل عامر بن واثله است از خواص اصحاب امیرالمؤمنین ؏

اسکاف با کسر همزه و سکون سین بی نقطه کفشگرراگویند وآن لقب جمعی از محدثان است که پیشه کفشگری داشته وباهمان لقب مذکورند از جمله اسمعیل بن محمد اسکاف از محدثان امامیه و شاگرد عیاشی

اسکافی باضبط پیش منسوبست باسکاف که نام ناحیتی است از نهروان میان بغداد و واسط و باسکاف بنی الجنید معروف است چه پسران جنید در آنجا زیستن داشتند وجمعی ازاعیان علما از آنجا برخاسته و بدان منسوبند از جمله ابوعلی محمد بن احمد بن جنید اسکافی ازاعاظم علمای امامیه وصاحب کتاب تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه در بیست مجلد و متوفی ۳۸۱ واز جمله ابوعلی علی بن محمد بن ابی بکر همام بن سهل اسکافی معاصر شیخ کلینی و صاحب کتاب الانوار فی تاریخ الائمه الاطهار و متوفی ۳۳۲ واز جمله ابو جعفر محمد بن عبدالله اسکافی معتزلی از متکلمان بنام فرقه معتزله و صاحب تصانیف ومتوفی ۲۴۰

اسکداری با فتح همزه و سکون سین بی نقطه وضم کاف عربی بنابرضبط ابن خلف تبریزی در برهان قاطع و با کسر همزه و کاف بنابر ضبط مؤلف غیاث اللغات منسوبست باسکدار بمعنی قاصد و برید و بنو اسکداری طایفهٔ باشند واز این تیره است محمد بن اسعد اسکداری فقیه و طبیب و مؤلف رساله تحریر النصاب الشرعی من الدراهم والدنانیر ومتوفی ۱۱۴۳

اسکندری با کسر همزه منسوبست باسکندریه و آن نام چندین شهر وقریه است و مشهور ترین آنها شهریست بزرگ در مصر در ساحل دریای مدیترانه ومحمد بن سلامة بن ابراهیم اسکندری مکی مفسر وشاعر و صاحب تفسیر منظوم قرآن مجید در ده مجلد ومتوفی ۱۱۴۹ بدان منسوبست

اسکیب با کسر همزه بر وزن اکسیر نام پدر حسین بن اسکیب است که ازمتکلمان امامیه وازاصحاب امام حسن عسکری است ودر اینکه وی قمی است یا سمرقندی اختلاف است و ندانستم از چه روی اورا اسکیب گفتند وهر گاه ضبط بعضی از دانشمندان که باشین نقطه دار قیاس کرده درست باشد دور نیست که اسکیب معرب شکیب فارسی باشد

اسلمی با کسر همزه وسکون سین بی نقطه وضم لام منسوبست باسلم که پدر تیره ایست از قبیله ازد وبافتح لام منسوبست باسلم پدر تیرهٔ از قبیله قضاعه وجمعی بسیار از محدثان بآن

دو نسبت رسانند و باید دانست که اسلم
باضم لام جمع سلم است و بافتح لام اسم
تفضیل واز این تیره است یحیی بن
زیاد اسلمی کوفی معروف بفراء و
درفراء بیاید

اسماء بافتح همزه وسکون
سین بی نقطه ازاعلام مشترك میان
مردان وزنان است وجمعی از صحابه
وصحابیات باآن نام باشند از مردان
اسماء بن حارثه اسلمی صحابی واسماء
بن زیاد جرمی صحابی واززنان اسماء
بنت عمیس زوجه جعفرطیار که باشوهر
خود جعفر بحبشه رفت و پس از شهادت
جعفر باابوبکر شوهر کرد ومحمدبن
ابی بکر را آورد و پس از مرگ
ابوبکر باامیرالمؤمنین ازدواج کرد
[illegible]
بذات النطاقین مادر عبدالله بن زبیر است
ودرریشه آن سخن باختلاف کرده اند
وگویا درزنان همزه اسماء مقلوب از
واو باشد واصل آن وسماء است بمعنی
نکوروی ودرمردان جمع اسم باشد

اسنائی با کسر همزه وسکون
سین بی نقطه منسوبست باسنا که
شهریست در اقصی صعید مصر وعبد
الملك بن عمران اسنائی ازادبا وشعرای
امامیه که این چندبیت نمونه طبع
روان ونظم دلکش اواست

حبیبی آه ما احلی
هو ا ئی فی هو ا ك
فخل الصد والهجران
و لا تسمع ملا م
وصلنی یاقضیب البان
ففی قلبی ضـرا م
وجد للها ثم الولها ن
یـا بد ر ا لتما م
و ز ر یا طلعة ا لبد ر
و د ع یا قا تلی هجر ی

ودر سال ۷۰۹ در گذشت ونیز عبد
الرحمن بن علی صاحب دیوان
انشاء وادیب وشاعر توانا که این چند
بیت نمونه قدرت او برنظم است

ـ القلبی الی السلو طریق
اامن سکرة الهوی لا انیق
ضحکو یوم بینهم وبکینا
فترائت سحائب وبروق
لوترانا وللمطالب اخفاق
الینا و القلوب خفوق
لرأیت الدلیل حین ان منا
کلما لاح للهلال شروق

ودر سال ٦٢٥ در گذشت بآ وزن
منسوبند و باید دانست که اسنا را

بقصر و بمد هردو خوانده‌اند و یاقوت آنرا باالف ممدوده ضبط کرده‌است وفیروز آبادی باالف مقصوره

با کسر همزه و سکون سین بی‌نقطه وفتح نون منسوبست بر خلاف قیاس با سنا و شاید در ریشه واوی باشد بهرحال جمال الدین عبد الرحیم بن حسن بن علی اموی اسنوی شافعی صاحب کتاب طبقات الشافعیة وشرح برمنهاج بیضاوی وشرح الفیه و کتاب التمهید و متوفی ۷۲۲ بدان منسوبست

اسوانی باضم همزه و سکون سین بی‌نقطه منسوبست باسوان که شهریست درصعید مصر وسمعانی آنرا بافتح سین ضبط کرده است وابوالحسین احمدبن علی بن ابراهیم بن محمدبن حسین بن زبیراسوانی معروف باین زبیر وملقب برشیدبن زبیر در برابر رشید وطواط و رشید فارقی که در طبقه نویسندگان وادیبان و شاعران وفقیهان است وکتابها پرداخت از جمله کتاب جنان الجنان و روض الاذهان درشعرای مصر وکتاب شفاء الغلة فی سمت القبله وکتاب منیة الالمعی و این کتاب بر بسیاری از علوم مشتمل است واسوانی دریمن منصب قضا داشت و لقب قاضی قضاة الیمن وداعی دعاة الزمن گرفت ودراندیشه سلطنت افتادوسکه بنام خودزد و وزیر عاضد عبیدی او را دستگیر کرد ودرسال ۵۶۳ بدارش آویخت ونیز برادرش ابومحمدحسن بن علی اسوانی مؤلف کتاب النسب ومتوفی ۵۶۱ بدان منسوبند

اسید باضم همزه وفتح سین بی نقطه بروزن زبیر مصغر اسداست بمعنی شیرکوچک ونام جمعی از صحابه وتابعان ومحدثان است .

اسیدی باضبط پیش منسوبست باسید بن عمرو بن تمیم که پدر تیرهٔ ایست از قبیله تمیم و جمعی از اعلام محدثان باین تیره منسوبند از جمله غیاث بن ابراهیم تمیمی اسیدی ازاصحاب صادقین ع

اسیر الهوی بافتح همزه بروزن امیر بمعنی دربند و هوی با فتح های هوز بمعنی آرزووعشق ومعنی ترکیبی آن دربند عشق و آرزو است و ا ن ... همت ... ی

اشتر بافتح همزه وسکون شین نقطه‌دار بروزن اختر کسی را گویند که پلک زیرین چشمش برگشته باشد

و آن لقب مالک بن حارث نخعی است از اصحاب امیر المؤمنین و از دلیران نامدار و معاویه پس از مرگ اشتر گفت علی را دو دست نیرومند بود یکی عمار که در صفین کشته گردید و دیگری اشتر که امروز از جهان برفت و در سال ۳۸ در گذشت

اشج با تشدید جیم بر وزن اشد شکسته سر را گویند و آن لقب منذر بن عائد عبدی است که پیغمبر باو گفت در تو دو خوی است که خدا آنرا دوست دارد برد باری و شرمگینی و نیز لقب عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم بن عاص است که به اشج بنی امیه معروفست و در سال ۱۰۱ در گذشت .

اشجعی با فتح همزه منسوبست باشجع بر وزن اشرف که پدر تیره ایست از قبیله غطفان و جمعی از محدثان و دانشمندان بدان منسوبند از جمله ابوعامر احمد بن عبد الملک بن احمد بن عبد الملک اشجعی قرطبی اندلسی ادیب و شاعر و صاحب کتاب کشف الدك و ایضاح الشك و کتاب التوابع والزوابع و کتاب حانوت عطار و متوفی ۴۲۰ و اشجع دلیر و دلیر تر را گویند

اشجم با فتح همزه و حای بی نقطه بر وزن احمر پیه دارتر را گویند و آن نام یا لقب پدر حماد بن اشجم تمیمی کوفی است که شیخ در رجال او را در شمار اصحاب امام صادق ع آورده است و بعضی آنرا باسین بی نقطه ضبط کرده اند و با این ضبط بمعنی سیه چرده است

اشعب با فتح همزه و عین بی نقطه بر وزن اشرف شکسته شاخ را گویند و یا حیوانی که دو شاخش از هم دور باشد و آن نام اشعب آز مند و طمعکار معروفست که در گرسنه چشمی او داستانها گویند

اشعث در آخر ثای ثخذ بر وزن احمد پریشان موی و آشفته و گرد آلوده موی را گویند و آن نسب معدیکرب بن قیس کندی است که بر دست پیغمبر مسلمانی گرفت و پس از وفات پیغمبر از بیعت کردن با ابو بکر سر باز زد و عامل ابو بکر با او بجنگید تا تن زیر بار آن داد و در سال ۴۰ هجری در گذشت و فرزندش محمد بن اشعث از سران سپاه عبید الله بن زیاد بود و عبد الرحمن بن محمد بن اشعث با جمعی بسیار از علماء و قراء

برحجاج بن یوسف ثقفی خروج کرد و داستانش دراز وخود درسال ۸۵ درگذشت و اشعثی لقب محمد بن منصور است از اصحاب امام صادق (ع) که نسبش با شعث مذکور رسد و اشاعثه بطور کلی بدو منسوبند

اشعری با فتح همزه و عین بی نقطه منسوبست باشعر بن سباء بن یشجب بن یعرب بن قحطان پدر قبیلهٔ بزرگ دریمن واشعر کسی را گویند که بدنش پرمو باشد و گویند ا بن سبا پرمو متولد گردید وازاینروی اورا اشعر گفتند وابن خلکان گفته نامش نبت بن ادد بن یشجب است و اشعر لقب اواست ، باری جمعی ازاعیان علماء وامراء ومحدثان از آن قبیله اند ازجمله ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری امام اشاعره وصاحب کتاب اللمع و کتاب الموجز و کتاب ایضاح البرهان و متوفی ۳۳۰ وفرقه اشاعره که شاخه بزرگی ازمتکلمان عامه‌اند

بیوستند واینان را از هرتیره و قبیلهٔ که باشند اشاعره خوانند نه اشعری وازجمله ابو جعفر محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از علمای شیعه وصاحب کتاب الجامع و کتاب النوادر و کتاب مانزل من القرآن فی الحسین بن علی و از جمله زکریا بن آدم

در باره او گفت بردین ودنیا مامون است وباید دانست که اشعریین قم از همان قبیله‌اند که‌از کوفه بقم کوچیدند وپس‌از زیستن دراین سرزمین که در آن زمان بچندین قریه وقلعه قسمت شده بود آنرا شهر کردندود رزمان هرون الرشید خراج آنرا از اصفهان جدا کردند و باز همین اشعریین اند که مذهب شیعه امامیه رارواج دادند ودر شهرها تاجائیکه توانستند پرا کندند

اشقر

وزن اشرف سرخ وسپیدرا گویند مادینه را شقراء گویند و ابن اشقر

عبدالسید بن علی نحوی ادیب است که از شاگردان خطیب تبریزی بوده است واشقر لقب یکی از نیاکان اواست

اشکو

اشکوری با کسر همزه و سکون شین نقطه دار و فتح کاف عربی وواو منسوبست با شکور که قریه ایست ازنوابع لاهیجان وجمعی

از اعلام از آن قریه برخاسته اند از جمله قطب الدین محمد بن علی اشکوری از افاضل حکماو شاگرد محقق داماد و صاحب کتاب محبوب القلوب و رساله در عالم مثال و غیر اینها

امشل با فتح همزه و تشدید شین نقطه دار بید ست راگویند وهم کسیکه دستش بخشکد و آن لقب جمعی از محدثان است از جمله سالم بن عبد الرحمن بن سالم ملقب بامشل ازاصحاب صادقین ع

اشمونی باضم همزه و سکون شین نقطه دار منسو بست باشمون یاقوت گفته که اشمون شهر کیست درغربی رودنیل بنام بانی آن اشمون بن مصر بن بیصر بن حام بن نوح و و ابو الحسن نور الدین علی بن محمد اشمونی شافعی نحوی ادیب وشارح الفیه ابن مالك ومتوفی ۹۰۰ بدان منسو بست

اشناندانی باکسر وضم همزه و هردو صحیح است وسکون شین نقطه دار منسو بست بر خلاف قیاس باشنان که نام محلتی است در بغداد یاقوت درمعجم الادباء گفته که در نسبت آن (دان) افزودند وابو عثمان سعید بن هرون اشناندانی نحوی لغوی صاحب کتاب معانی الشعر و کتاب الابیات ومتوفی ۲۸۸ بآن منسو بست

اشنانی باضبط پیش منسو بست باشنان وآن گیاهی است شور که شوخی بدن وجامه رابدان بزدایند ونیز از آن قلیا گیرند وازقلیا صابون سازند ونیز چنانکه گذشت نام محلتی است در بغداد و ابو بکر محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن ثابت اشنانی ومحمد بن یحیی اشنانی از محدثان عامه و محمد بن حسین بن حفص خثعمی اشنانی ازمحدثان خاصه ومتوفی ۳۱۷ بدان منسو بست

اشهلی با فتح همزه وسکون شین نقطه‌دار وفتح ها منسو بست به بنی عبد الاشهل که تیره ایست ازقبیله اوس و جمعی ازصحابه مانند اسعد بن سلامه اشهلی انصاری واسلم بن جبیرة بن حصین اشهلی واسید بن حضیر اشهلی ونیز جمعی از راویان ومحدثان بدان منسوبند

اصبحی بفتح همزه و سکون صاد بی نقطه منسو بست بذی اصبح از ملوك یمن ونامش حرث بن عوف مالك و پدر قبیله ایست وازاین قبیله

مالك بن انس اصبحی صاحب موطاو یکی از چهار امام مطلق مذهب عامه و متوفی ۱۷۸ واصبح مردخو بروی را گویند

اصبغ با فتح و سکون صاد بی نقطه بروزن احمد پرنده ایست که دم اوسپید باشد ونیز اسبی که دم او ویاپیشانی اوسفیدباشد و نام اصبغ بن نباته تمیمی حنظلی مجاشعی کوفی است ازخواص اصحاب امیرالمؤمنین

اصطخری با کسرهمزه وسکون صاد بی نقطه منسوبست باصطخر که از شهرهای قدیم فارس است وابوسعید حسن بن احمدبن یزید اصطخری ازفقیهان شافعی وصاحب کتاب اقضیه ومتوفی ۳۲۸ و عبد الحمید اصطخری که شیخ در رجال خود اورا از اصحاب امام صادق شمرده است بدان منسوبند

اصفهبد بکسر همزه وسکون صادبی نقطه وفتح فاوسکون های هوز وضم بای ابجدودر آخرذال نقطه دار معرب سپهبد است بمعنی سالارسپاه ونام پدرابوالعباس احمدبن اصفهبدقمی است در شمار مفسران ومحدثان

اصمعی با فتح همزه وسکون صاد بی نقطه منسوبست با صمع جد سومین عبد الملك بن قریب بن عبد الملك بن علی بن اصمع بصری از اعلام لغویان و ادیبان ونادره گویان و داستان سرایان و قصه پردازان ومتوفی ۲۱٦ گویند اصمعی دوازده هزارارجوزه درخاطرداشت و چون بسفر رفت هیجده صندوق کتاب باخودبرد واصمع درچندین معنی بکاررفته است خردگوش - تیزخاطر - دل آگاه - شمشیر برنده - آنکس که ببالاترین جاهارود - گیاهیکه میوه اش رسیده اما شکافته نباشد - پر نازك پرندگان و اصمعان تثنیه اصمع بمعنی دل آگاه و رأی آهنین است

اصم بافتح همزه وتشدید صاد بی نقطه کروناشنوارا گویند و ان لقب ابوعبدالله حاتم بن عنوان بلخی است از اعاظم عرفا وصوفیان وشاگرد شقیق بلخی وحاتم کرنبود بلکه خویشتن را کروانمودو کر (اصم) لقب یافت و داستانش چنین است که زنی نزد وی رفت تا چیزی ازاو پرسد اتفاق چنان افتاد که بی اختیار تیزی دادو بسیار خجل گردید حاتم برای اینکه خجلت را ازاو ببرد خود را کرنمود و گفت مسئله ات را بلندتر بگوی تا

من بشنوم و چندان سخن را بلند گفت که یقین کرد حاتم بانك تیز او را نشنید وحاتم را سخنان حکیمانه است و در سال ۲۳۷ در خراسان از دنیا رفت

اصیرم با ضم همزه وفتح صاد بی نقطه وسکون یا و کسر رای بی نقطه مصغر اصرم نام اصیرم بن ثابت انصاری اشهلی صحابی است که از شهیدان جنك احد است واصرم کسی را گویند که دوطرف گوشش بریده باشد

اطرابلسی با ضم همزه و لام وسکون طا لغتی است در طرابلس که شهریست درشام و کشوریست در افریقا وابومحمد توفیق بن محمد بن حسین بن عبیدالله بن زریق اطرابلسی در طبقه ادیبان وشاعران وفاضلان ومتوفی ۵۱۰ بدان منسوبست

اطروش با ضم همزه و رای بی نقطه وسکون طا بروزن پرشور کروناشنوا راگویند وآن لقب حسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب است که او را ناصر الحق و الناصر الکبیر گفتند و جد مادری شریف مرتضی وشریف رضی است و اطروش در بلاددیلم فرمانروا بودو باملوك سامانیه جنگها کردودر سال ۳۰۲ در گذشت و اطروش راه فرقه امامیه را سپرد و کتابها در آن مذهب پرداخت ازجمله کتاب الامامه و کتاب انساب الائمه ومواليدهم الی صاحب الامر

اعثم بافتح همزه وثای سه نقطه دار بروزن اعلم شکسته استخوان را گویندو یا کسی که استخوان شکسته اش کژ جای گرفته باشد وآن لقب احمدبن علی کوفی است مؤلف تاریخ فتوح که بنام تاریخ اعثم مشهور است و این کتاب از ابتدای تاریخ حضرت رسول است تاشهادت امام حسین وخود درحدودسال ۳۱۴ در گذشت ومحمد بن احمدبن ابوبکرمستوفی درسال ۵۹٦ آنرا فارسی کرد

اعسم بافتح همزه وسین بی نقطه بروزن اعلم مردی راگویند که دست ویاپایش کژ باشدوزن را عسماء گویند واعسم لقب محمدبن علی بن حسین بن محمد نجفی زبیدی از اعیان علما و شعرای امامیه وشاگرد بحر العلوم وصاحب منظومه درمطاعم ومشارب ومنظومه در مواریث ومنظومه در

رضاع وقصائد درمراثی ومتوفی ۱۲۳۰
اعشی با فتح همزه و در آخر الف مقصوره کسی را گویند که بشب نبیند وآن لقب ده تن ازشعرای عرب است از جمله اعشی قیس که باعشی الکبیر معروفست نامش ابو بصیر میمون بن قیس بن جندل اسدی از فحول شعرای جاهلیت و ستایشگر ملوك حیره بود وازجمله اعشی باهله که حجاج بن یوسف ثقفی او را کشت
اعلم بافتح همزه و سکون عین بی نقطه وفتح لام کسی را گویند که لب بالای اوشکافته باشد برابرافلح وآن لقب ابوالحجاج یوسف بن سلیمان بن عیسی اندلسی نحوی است صاحب کتاب شرح الجمل وشرح حماسه و متوفی ٤٧٦ ونیز لقب ابو اسحق ابراهیم بن قاسم بطلیوسی نحوی ادیب و شاعر است صاحب تاریخ بطلیوس کتاب الجمع بین الصحاح والغریب ومتوفی ٦٤٢ ونیز نام یالقب اعلم ازدی است از اصحاب امیر المؤمنین (ع)
اعمش با فتح همزه و سکون عین بی نقطه بر وزن اخگر کسی را گویند که نیروی دیدنش کم واز چشمش اب آید وآن لقب ابومحمد سلیمان بن مهران کوفی است که بجلالت وفضل معروفست وصاحب نوادر بسیار تاجائیکه ابن طولونشا می کتابی در نوادر اعمش نوشته و آنرا الزهر الانعش فی نوادر الاعمش نام داده است واعمش درسال ۱٤۸ درگذشت
اعور با فتح همزه بروزن احمر کسی را گویند که از یك چشم نابینا باشد وآن لقب جمعی ازمحدثان است از جمله حفص بن عیسی اعور ازاصحاب امام صادق
اعین بروزن احمد فراخ چشم را گویند وبخصوص کسیکه مردمك چشمش درشت باشد و آن نام جمعی ازمحدثان است ازجمله اعین بن ضبیعه دارمی از اصحاب امیرالمؤمنین واز جمله اعین بن سنبس پدر زراره وبکیر
افرعی بافتح همزه وسکون فامنسوبست بافرع بروزن احمروآن نام موضعی است نزدیک یمامه وحفص بن ... ما بافرباآن
افرق بروزن اشرف کسی را گویند که موی پیش سروموی ریشش دو شاخ باشد ونیز کسی را که

میان دندانهایش تهی و باز باشد و آن لقب
عمرو بن خالد کوفی است از اصحاب امام
صادق (ع)

افطح بروزن احمد پهن سرو
نیز پهن بینی و پهن پارا افطح گویند و آن
لقب عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن
حسین بن علی بن ابیطالب است که پس از
اسمعیل بزرگترین فرزندان امام صادق
بود و پس از پدر مدعی امامت گردید و
پیروان اورا فطحیه گویند و گویا
عبدالله را ازاینرو وی افطح گویند که
پایش پهن بود

افطس بروزن اشرف پهن
بینی را گویند و آن لقب حسن بن علی الا
صغر بن امام زین العابدین است که با
محمد بن عبدالله بن حسن معروف بنفس
زکیه خروج کرد وابو نصر بخاری
گفته که از افطس در لشگر نفس زکیه
دلیرتر و شکیباتر نبود و او را رمح
(نیزه) فرزندان ابو طالب گفتند
از اینروی که بلنداندام تر از او در
فرزندان ابوطالب نبود

افلح در اخر حای بی نقطه بر
وزن اختر کسی را گویند که لب زیر
ینش شکافته باشد در برابر اعلم و آن
لقب عاصم بن ثابت صحابی و نام یا لقب
بعضی دیگر از محدثان است

افلیلی باکسر همزه منسوبست
بافلیل بروزن اکسیر و آن قریه ایست در
شام وابو اسحق ابراهیم بن محمد بن
زکریا شارح دیوان متنبی و متوفی
٤١١ بدان منسوبست و ابن افلیلی در
زهری ابد

افندی بافتح همزه وفا وسکون
نون از القاب ترکان عثمانی است
بمعنی بزرگ و آن لقب میرز
عبدالله بن عیسی بیک بن محمدصالح
بیك اصفهانیست مؤلف ریاض العلماء
و حیاض الفضلاء و شاگرد علامه
مجلسی و محقق خونساری ومحقق
سبزواری وآن لقب را از سلطان
عثمانی وقت دریافت کرد از آن پس
که بمکه رفت وازشریف مکه برنجید
واز آنجا باسلامبول رفت وبسلطان
عثمانی نزدیك گردید و شریف را
معزول کرد وخود نیز بافندی ملقب
گردید

اقرع با فتح وسکون قاف
وفتح رای بی نقطه بمعنی کل آنکس
که موی سر ندارد و آن نام بعضی
از صحابه است ونام پدر نادادر (?)تر
افرع است در شمار نخستین بیمان و

خود گفت که ورقة برای عمید الملك ابونصر کندری نوشتم وهزار دینارم داد وفاطمه در سال ٤٨٠ در گذشت

اقرن　با فتح همزه و سکون قاف وفتح رای بی نقطه پیوسته‌ابرو راگویند وآن لقب ابوحازم سلمة‌بن دیناراست ازاصحاب امام‌صادق (ع)

اقصری　باقتح‌همزه و سکون قاف وفتح صاد بی نقطه منسو بست با قصر وبگفته یاقوت شهر یست در ساحل شرقی رود نیل و ابو الحجاج اقصری ازمشایخ‌عرفابد ان‌منسو بست واز طرفه سخنان اواست ، وقتی‌ازاو پرسیدند پیرطریقت تو کیست گفت ابوجعران (١) وپنداشتند که سخن بهزل گوید گفت بطیبت سخن نکردم وحقیقت اینست که درشبی از شبهای زمستان بیدار بودم وجعلی را دیدم که‌بر دیوار نرم چراغ بالا رفت و پایش بلغزید و بیفتاد باردوم‌بر دیوار چراغ‌بالا رفت وباز بیفتا د واین کار را تا هفتا د بار مکرر کرد واز اصرارآن‌جانور بسیار تعجب کر دم

(١) ابوجعران کینت جعل‌است وجعل با ضم‌جیم و فتح‌عین بی نقطه‌جانورسیاهی‌است که‌سر گین را گرد کند ودرلانه برد

وبرای انجام مقد مات فریضه صبح بیرون‌رفتم و چون بر گشتم جعل را بالای چراغ نزدیك فتیله دیدم واز ابو جعران ثبات عزم در طریقت‌را فرا گر فتم

اقطع　بافتح‌همزه‌وسکون قاف وفتح‌طای‌حطی ودرآخرعین‌بی‌نقطه بیدست راگویند وآن‌لقب ابوالربیع سلیمان‌بن خالد هلالی بجلی است از ثقات‌امامیه‌وازاصحاب‌امام صادق (ع)

اقعس بافتح‌همزه‌و عین‌بی نقطه وسکون قاف کسی‌راگویند که پشت او درون وسینه‌اش بیرون جسته‌باشد وآن نام اقعس بن سلمه‌حنفی‌صحابی است

اکثم　با فتح همزه‌وثای مثلثه بزرگ شکم راگو یند و آن نام جمعی است از جمله اکثم صیفی از حکمای عرب و از جمله اکثم‌بن‌ابی الحرث‌صحابی‌و نیز نام‌پدرقاضی‌مشهور یحیی بن اکثم است

اکفانی　با فتح همزه وسکون کاف منسوبست با کفان جمع کفن و کفن فروش‌را اکفانی گو یندوآن لقب‌جمعی‌است ازجمله ابونصر حارث بن نعمان بن سالم بزار از مشایخ

احمدبن‌حنبل‌و از جمله شمس‌الدین‌محمد بن ابراهیم بن ساعد اکفانی انصاری ریاضی دان‌و حکیم‌و صاحب تصانیف ومتوفی ۷۴۹

اکمه با فتح همزه و میم بروزن اسعد کور مادرزاد را گویند نیز کسی که د رشب نبیند نیز کسی‌را که خرد از او برود وآن لقب ابو الخطاب قتادة بن دعامه بصری است از اعلام تا بعین و متوفی ۱۱۷

اکوع با فتح همزه و واو بر وزن اخگر کسی را گویند که استخوان بند دستش بزرگ ویا پیچیده باشد وآن نام پدر و یا جد سلمة بن اکوع صحابی است که از دلیران وتیراندازان ماهر بوده است

الهانی با فتح همزه و سکون لام منسوبست باالهان وآن پدر تیره‌ایست‌در عرب بنام الهان بن مالك بن زید و عبدالله بن عمرو بن زید الهانی صحابی بدو منسوبست و نیز نام شهریست دریمن و نیز نام موضعی است نزدیک مدینه که خاص بنی قریظه بوده است و نامدارترین ابوعبدالله احمد بن عمران بن سلامه الهانی نحوی و لغوی و شاعر و معروف باخفش بیکی از آن دو موضع یا بقبیله منسوبست واین الهانی بیشتر اشعارش درمدایح اهل‌بیت‌است‌و این دو بیت از او است

ان بنی فاطمة المیمو نة
الطاییبن الا کرمین الطینة
ربیعنا فی السنة المملعو نة
کلهم کالروضة المهزو نة

الیاس با کسر همزه و سکون لام نامی‌است بیگانه‌در زبان عرب‌و عربان آنرا از بیگانگان گرفته ومعرب کرده اندو آن نام یکی از پیغمبران است‌و نام جمعی از محدثان

امامه با ضم همزه بر وزن گشاده بمعنی سیصد شتراست وهم‌نام چندین‌زن ازشناختگان‌عرب از جمله امامه دختر ابی العاص بن ربیع بن عبد العزی بن عبد مناف که مادرش زینب دختر پیغمبر (ص) بود و امیر المؤمنین پس از فات‌فاطمه‌زهرا (ع) او رابزنی گرفت‌و ابو امامه کنیه‌زیاد بن سلمی بن عبدالقیس عبدی است معروف به زیاد الاعجم ازشعرای‌نیکو برداز عرب ومتوفی درحدود ۱۰۰ واو را ازجهت لکنتی که‌در زبان‌داشته اعجم گفتند و نیز ابو امامه کنیت صدی بن عجلان صحابی است معروف باهلی

امامه باهلی واو آخر بن کسی است از اصحاب پیغمبر که درشام سال ۸٦ در گذشت و ابن عبد البر در استیعاب وفات او را درشهر حمص نوشته است

امبرك بافتح همزه و کسر میم وفتح رای بی نقطه لقب سدید الدین محمود بن ابی المحاسن است از افاضل علماء وکاف آن کاف تصغیر است بمعنی فرمانند هك که درآخر لفظ امیرعربی درآورده اند

امیرکا همان امیرک است با افزودن الف اطلاق در آخر آن و آن لقب زین الدین محمد بن ابی جعفر فقیه قزوینی است درشمار فقیهان وصالحان

امیمه باضم همزه وفتح میم دومی وسکون یاء ودرآخرها نام زنی است از معاشیق عرب و نیز امیمه [illegible] جناب صحابی است

امیه با ضم همزه وفتح میم ویای مشدده مصغر امه است بمعنی کنیزک و امیه از اعلام مشترك میان مردان وزنان است واز جمله مردان امیة بن سعد بن زید طائی از دلیران و فارسان که درجنگ صفین در لشکر امیرالمؤمنین بود واز خود دلیریها نشان داد ونیز امیة بن عبدالعزیز بن ابی الصلت اندلسی درشمار ادیبان وحکیمان وشاعران ومنجمان وصاحب کتاب الادویة المفرده وکتاب تقویم الذهن فی المنطق وکتاب الدیباجه فی مفاخر صنهاجه وکتاب الحدیقه و دیوان شعرودیوان رسائل ومتوفی ۵۲۹ ونیز امیة بن عبدشمس که قبیله بنی امیه بوی منسوبند وامیه در نسبت اموی باضم همزه وفتح میم آیدنه بافتح همزه ومیم زیرا در این صورت بامه منسوب باشدنه بامیه واز دودمان اموی است نسابه شهیر ابوالفرج علی بن حسین بن محمد بن هیثم بن عبدالرحمن بن مروان بن عبدالله بن مروان بن محمد بن مروان بن [illegible] ابی العاص بن امیة بن عبد شمس [illegible] الاغانی که در حقیقت اسمار و اخبار [illegible] آن [illegible] و [illegible] زیر دست بود [illegible] کتابهای [illegible] از جمله کتاب اغانی که در مدت پنجاه سال آنرا تالیف کرد و کتاب مقاتل الطالبیین و کتاب الاماء الشواعر و کتاب [illegible] الشعراء و کتاب ادباء الغرباء و کتاب الدیانات و کتاب ادب السماع و کتاب جمهرة

النسب و کتاب الغلمان المغنین و کتاب المخمارین و الخمارات و کتاب اخبار القیان و کتاب اخبار الطفیلیین وغیر اینها و در شاعری نیز توانا بود و این ابیات تراویده طبع نیکو سرای او است

فلو انس لا انس اقبالها
تمیل کغصن سقته الدیم
و قد بدرت مثل بدر الدجی
سما فی السماء علوا و تم
علی رأسها معجر ازرق
و فی جیدها سبحة من برم
و لم ترتقب لطلوع الرقیب
و لم تحتشم من حضور الحشم

ودرسال ۳۵٦ در بغداد بجهان دیگر پیوست

انابی با دو همزه منسوبست باناب و آن قریه ایست در نواحی حلب و ابو المرجی(۱) محمد بن حرب بن عبدالله انابی حلبی در شمار نحویان و ادیبان و صاحب ارجوزه در مخارج حروف و متوفی ۵۸۱ بدان منسوبست

انباری با فتح همزه و سکون نون منسوبست بانبار و این کلمه فارسی است بمعنی مخزن غله و آن شهری بوده در کنار فرات در چهارده فرسنگی بغداد که کسری آن شهر را ساخت و انبار غله گردانید و سپس ابو العباس سفاح آن را ساختمان کرد و از آن پس که بغداد شهر گشت آبادی شهر انبار بتدریج بآن منتقل گردید باری جمعی از اعلام بان شهر منسوبند از جمله ابو محمد قاسم بن محمد بن بشار انباری اخباری ادیب و فاضل و صاحب کتاب خلق الانسان و کتاب خلق الفرس و کتاب الامثال و کتاب غریب الحدیث و غیر اینها و متوفی ۳۰٤ و نیز فرزندش ابو بکر محمد بن قاسم بن محمد بن بشار انباری از اعلام افاضل نحویان و لغویان که در قوت حفظش گویند سیصد هزار شعر شاهد برای قرآن حفظ داشت و صاحب کتاب الاضداد و کتاب الکافی و کتاب الزاهر و کتاب ادب الکاتب و کتاب الامالی و شرح مفضلیات و غیر اینها و متوفی ۳۲۷ و از جمله ابو طالب عبدالله بن ابی زید انباری از دانشمندانی که بسیار کتاب پرداخت و یکصد و چهل کتاب تصنیف و تألیف کرد از جمله کتاب البیان عن حقیقة الانسان و کتاب الشافی

(۱) مرجی باضم میم فتح رای بی نقطه و جیم مشدد و در آخر الف مقصوره بر وزن

فی علم الدین بدان منسوبند و یاقوت
شهر دیگری را در بلخ بنام انبار ذکر
کرده اما شهر مشهور انبار همان
است که مذکور گردید

اندرابی بافتح همزه وسکون
نون وکسر دال بی نقطه منسوبست
باندراب و اندرابه نیز گویند وآن
شهریست میان غزنه و بلخ وابو
عبدالله احمدبن ابی عمرو مقری اندرابی
معروف به احمد زاهد وصاحب تصانیف
نیکو در علم قراآت و متوفی ۴۷۰
بآن منسوبست

اندلسی باضم همزه ودال بی
نقطه وضم لام وسکون نون
پس از همزه منسوبست باندلس
وبافتح همزه نیز انرا ضبط کرده‌اند و
آن کشوریست مشهور درقاره اروپا که
چندین قرن درتصرف مسلمین بود و
خلفای بنی امیه درآن سلطنت کردند و
آنرا اسپانیا نیز گویند و از این
کشور دانشمندان بسیار برخاسته‌اند از
جمله ابوبکر احمدبن محمدبن عبدربه
قرطبی اندلسی مروانی ازمشاهیر علماء
و فضلاء و صاحب کتاب عقد الفرید
ودیوان شعر و متوفی ۳۲۸

انس بافتح همزه ونون کسی
را گویند که باو خو گیرند وآن نام
جمعی ازصحابه ومحدثان است ازجمله
انس بن مالك انصاری صحابی پیشکار
پیغمبر ص و متوفی ۹۳ و یکصد سال
درجهان بزیست

انصاری با فتح همزه
منسوبست بانصار بمعنی یاوران و
یاوران ودراصطلاح مردم مدینه را که به
پیغمبر گرویدند انصار گویند دربرابر
مهاجرین که مردم غیر مدینه بودند و
انصار از دو قبیله که در مدینه زیستن
داشتند بوجود آمد یکی قبیله اوس و
دیگری خزرج و کسانی را که بآن دو
قبیله نسبت رسانند انصاری گویند مگر
آنکه کسی آن لفظ را نام
خانوادگی خود بر کند بی آنکه بانصار
به پیوندد و ازاعلامی که بآن قبیله نسبت
میرسانند ابو اسمعیل عبدالله بن ابو منصور
محمد انصاری هروی معروف بخواجه
عبدالله انصاری است از اکابر عرفا
واعاظم سالکین وصاحب کتاب منازل
السایرین واین کتاب راملا عبدالرزاق
کاشانی شرح کرده است وکتاب کنز
السالکین و طبقات الصوفیه
و کتاب ذم الکلام و کتاب زادالعارفین و
انوار التحقیق در مناجات و مقالات

ومواعظ ورساله محبت نامه و رساله‌قلندرنامه‌و رساله هفت حصارو متوفی ۴۸۱ و پوشیده نماند که خواجه عبدالله انصاری نسب باوابوب انصاری که‌ازصحابه‌پیغبر (ص) است رساند

انطاکی بافتح همزه و سکون نون‌منسوبست‌بانطاکیه‌با تخفیف یای حطی‌و بعضی‌یارامشددخوانندو آن‌از شهرهای‌شام‌است‌وجمعی‌ازاعلام‌از آن شهرند‌ازجمله‌شیخ‌داودبن‌عمر طبیب‌و فیلسوف‌انطاکی‌صاحب کتاب‌تزیین‌الا سواق و کتاب تذکرةاولی‌الالباب و کتاب‌النزاهةالمبهجه فی‌تعدیل‌الامزجه ومتوفی ۱۰۰۸ واز جمله‌عمربن‌علی‌بن حسن انطاکی خطیب‌و صاحب کتاب المقبول‌وازجمله ابراهیم‌بن‌عبدالرزاق انطاکی مقری متوفی ۳۳۸

انعمی با فتح‌همزه‌وسکون‌نون وضم‌عین‌بی‌نقطه‌منسوبست‌بانعم یاقوت گفته که‌آن‌نام‌موضعی‌است در عالیه‌و نیز نام کوهی است در مدینه و نیز منسوبست برخلاف قیاس به نعایم که تیره ایست ازآل‌عامر ازقبیله‌عامربن صعصعه ویامنسو بست بنعمیین که‌قبیلهٔ دیگر از عربند و سالم بن عبد الواحد مرادی انعمی بیکی از دو قبیله‌منسو بست

انماری بافتح همزه‌و سکون نون منسو بست بانمار بن‌ارش که‌پدر تیره ایست از قبیله بجیله وزید‌بن قین انماری بجلی از شهیدان طف و ازنامورانـ بزرگ منزلت بدو منسو بست

انماطی بافتح همزه و سکون نون منسوبست بانماط جمع نمط بمعنی فرش‌وبساط وانماطی کسی را گویند که‌فرش و بساط بفروشد وبرا بر آن درفارسی فرش فروش‌است‌و ابراهیم بن صالح انماطی صاحب کتاب الغیبة وابوالقاسم عثمان بن سعیدبن بشار احول انماطی از فقیهانـ شافعی و متوفی ۲۸۸ وابو الطاهر برکات بن شیخ‌ابی‌اسحق ابراهیم‌خشوعی‌انماطی متوفی ۵۹۸ پیشه فرش‌فروشی‌داشتند و بدان مناسبت ایشان را انماطی گفتند

انیس باضم همزه و فتح نون مصغرانس نام انیس‌بن جناده غفاری صحابی برادر ابوذرغفاری‌و نام انیس بن قتاده باهلی صحابی‌است که گویند درروز احد کشته گردید

انیف باضم همزه وفتح نون

مصغر انف بمعنی بینی نام چندتن از صحابه است از جمله انیف بن جشم صحابی

اوالی با فتح همزه منسوبست با وال و یاقوت با فتح و ضم همزه هر دو ضبط کرده است و آن نام جزیره ایست از جزائر بحرین وحسین بن علی بن ابی سروال اوالی از فقیهان امامیه وازشاگردان محقق کرکی و صاحب کتاب الاعلام الجلیه فی شرح الالفیه وکتاب الکواکب الدریه بدان منسوبست

اودی با فتح همزه و سکون واو منسوبست باود بن صعب بن سعد که پدر تیره ایست از قبیله مذحج ونیز منسوبست باود بن عبدالله بن قادم که پدر تیره ایست از قبیله همدان وجمعی از محدثان بدان دو قبیله منسوبند

اورمه باضم همزه وسکون واو وفتح رای بی نقطه بنا بر ضبط علامه حلی در ایضاح الاشتباه نام پدر محمد بن اورمه ابوجعفر قمی است صاحب کتاب تفسیر القرآن و کتاب المناقب وکتاب المثالب وکتاب الملاحم و غیر اینها انکارنده گوید ندانستم از چه روی او را اورمه نام داده اند و ممکن است نام وی ارومه در اصل بوده است و سپس اورمه شده است وارومه در لغت عرب بمعنی ریشه درخت است

اوزاعی بافتح همزه و سکون واو منسوبست باوزاع که بطنی است از قبیله ذی الکلاع و بعضی گویند بطنی است از قبیله همدان و یاقوت گفته قریه ایست در دمشق و شاید آن قریه مسکن این قبیله بوده و بنام همان قبیله شهرت یافته است باری از همین قبیله است ابو عمرو عبدالرحمن بن عمرو بن یحمد(۱) اوزاعی که در بعلبک از مادر بزاد و در بیروت زیستن گرفت و از فقیهان بنام گردید و گویند از هفتاد هزار مسئله جواب توانستی گفت در شام از او فقیه تر نبود و در سال ۱۵۷ در گذشت

اوسی بافتح همزه وسکون واو منسوبست با وس که قبیله ایست مشهور در مدینه و یکی از دو شاخه انصار است وجمعی بسیار از صحابه وتابعان

(۱) یحمد بضم یای حطی وسکون حای بی نقطه وکسر میم [illegible] از باب افعال وعربان از [illegible] بسیار [illegible]

بدان منسوبند و اوس بمعنی گرگ است

اوفی بافتح همزه و سکون واو ودر آخر الف مقصوره بمعنی وفا دارتر وآن نام چندتن از صحابه است

اوقص با فتح همزه وقاف و سکون واو ودر آخر صاد بی نقطه کوتاه گردن را گویند وآن لقب محمد بن مسلم بن رباح کوفی است صاحب کتاب اربعمأة مسئله (چهار صد مسئله) در حرام و حلال واز اصحاب صادقین علیهما السلام واورا از جهت کوتاهی گردنش اوقص لقب دادند

اویس با ضم همزه و فتح واو مصغر اوس نام جمعی است از جمله اویس مرادی قرنی تابعی از زهاد مشهور واز اعاظم تابعان

اهبان باضم همزه وسکون هاء هوز بروزن عثمان بمعنی آماده نام چندتن صحابی است

اهتم بافتح همزه و سکون هاء هوز بر وزن اشرف کسی را گویند که دندان پیشین او شکسته باشد وآن نام پدر سلمة بن اهتم کوفی است از اصحاب صادقین (ع)

ایادی بفتح همزه وابن خلکان بکسر آن ضبط کرده است منسوبست باباد بن معد بن عدنان برادر مضر وربیعه وانمار که پدر قبیله ایست و جمعی از مشاهیر بدو منسوبند از جمله قس بن ساعده ایادی از حکما و بلغای عرب واز جمله ابو عبدالله احمد بن ابی دواد بن جریر ایادی قاضی القضات عصر معتصم و واثق دو خلیفه عباسی ومتوفی ۲۴۰ واز جمله زافر بن عبدالله ایادی از اصحاب امام صادق (ع)

ایاس بکسر همزه نام جمعی از صحابه و محدثان است و بعضی بفتح همزه نیز ضبط کرده اند و ابن ایاس ابوالبرکات محمد بن احمد بن ایاس حنفی است از شاگردان جلال الدین سیوطی وصاحب کتاب مرج الزهور فی وقایع الدهور و کتاب تاریخ مصر وکتاب نزهة الامم و متوفی ۹۳۰

ایجی بکسر همزه و جیم و سکون یای حطی منسوبست بایج وآن قریه ایست در فارس و قاضی عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار ایجی فارسی از فقیهان و متکلمان شافعی و صاحب کتاب مواقف در علم کلام و کتاب عقاید عضدیه وشرح مختصر ابن حاجب ومتوفی ۷۵٦ وابو محمد عبدالله بن محمد ایجی نحوی

ادیب ومعاصر ومصاحب ابن دریدبدان منسوبند

ایلاقی باکسر همزه منسوبست بایلاق که شهر کیست در ترکستان و ابو الربیع طاهر بن عبدالله ایلاقی از فقهای شافعی از آن شهرك است

ایمن بافتح همزه وسکون یای حطی وضم میم بنابر ضبط صاحب قاموس نام ایمن بن ام ایمن است که از اصحاب پیغمبر ص بود واز هشت کسی است که درروز احد بر سختی جنگ شکیب کردتا کشته گردید نگارنده گوید صاحب قاموس گفته ایمن مانند اذرع نام شخص است وماننداحمدنام موضع وندانستم این حرف روی چه اصلی است

بابشاذ باکسر بای ابجددوم ودر آخرذال نقطه دارمعرب باباشاد فارسی است ونام جدابوالحسن طاهربن احمد بن بابشاذ است معروف بهابن بابشاذ ازاعلام معربان وادیبان و ازمردم دیلم بودودر آغاز تجارت لؤلؤ کردو بعراق رفت ودر آنجا بکسب ادب پرداخت وپس از تکمیل بمصر رفت ودر آنجا زیستن گرفت وکتابها پرداخت از جمله شرح جمل زجاج و شرح الاصول ابن سراج و در سال ٤٦٩ در گذشت

بابك بافتح هردو بامصغر است امااز برای تعظیم مانند مامك و بابك از اعلام فارسیان است و نام جد اردشیر بابکان و نیز نام بابك خرمی فارسی که باخلیفه عباسی جنگها کرد وابن بابك ابو القاسم عبد الصمد بن منصور بن حسن بن بابك است ازشاعران توانا گویندوقتی بر صاحب بن عباد در آمد صاحب گفت تو ئی بابك گفت منم ابن بابك (زاده درخانهٔ تو یعنی خانه زادم در برابر تصغیر تعظیمی بابك یعنی پدر بزرك) وصاحب ازسخنش بسیار شکفته گردیدوصلتی نیکو بوی دادو این شعرازجمله قصیده ایست که گفته ودر نهایت رقت است

ومر بی النسیم فرق حتی
کانی قدشکوت الیه مابی

ودرسال ٤١٠ در گذشت

بابویه باسکون بای ابجددوم و فتح واو وسکون یای حطی ودر آخرها نام جدابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی است مشهور بابن بابویه از رؤسای مذهب امامیه وفقهای اثناعشریه وصاحب کتاب التوحید و کتاب الامامه و کتاب التبصره من الحیره و کتاب الاملاء و کتاب المنطق ومتوفی ٣٢٩ وفرزندش

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به صدوق رئیس محدثان و صاحب تألیفات بسیار از جمله کتاب من لا یحضره الفقیه و کتاب الخصال و کتاب الامالی و کتاب المقنع و کتاب عیون اخبار الرضا وغیر انها ومتوفی ۳۸۱ گویند صدوق درحدود سیصد کتاب پرداخت وقبرش درری مزاری مشهور است و قبر پدرش درقم زیارتگاهی معروف و باید دانست که ویه کلمه فارسی است وریشه آن وه است واین کلمه را مارسیان در مقا م انتعاش طبیعت گویند ودر مقا م تحسین و اعجاب بکار برند اما ترکیب کلمه بدا صورت که هست و نیز کلمه‌های دیگر مانند سیبویه و نفطویه عربی است وهیچ شباهتی با ترکیب زبان فارسی ندارد و این ترکیب در زمانی پدید گردیده است که زبان عربی جای فارسی را گرفته است و معنی بابویه در فارسی چنین است چه پدر خوب

بابی با کسر بای دوم منسوبست بباب و آن قصبه‌ایست از ... وجمعی از دانشمندان از آنجا بر خاسته اند از جمله مصطفی بن عثمان بابی حنفی از ادیبان و شاعران توانا و صاحب دیوان شعر و متوفی ۱۰۹۱

باجی با کسر جیم منسوبست بباجه و آن نام چندین موضع است از جمله شهریست در اندلس و ابوالولید سلیمان بن خلف بن سعد بن ایوب باجی در شمار متکلمان ومفسران و فقیهان وادیبان و شاعران و صاحب کتاب الاستیفاء درشرح موطا و کتاب المنتقی مختصر استیفا و کتاب الایماء مختصر منتقی و کتاب احکام الفصول فی احکام الاصول وتفسیر قرآن و کتاب فرق الفقهاء و کتاب الناسخ والمنسوخ وغیر اینها و متوفی ٤٩٤ از آن شهر و بدان منسوبست

باخرزی بافتح خای نقطه‌دار و سکون رای بی‌نقطه و کسر زای نقطه دار منسوبست بباخرز بروزن باعزم وآن نام ناحیتی است درنیشابور شامل قریه‌های بسیار وابوالحسن علی بن حسن شافعی از اعلام ادیبان وشاعران وصاحب کتاب دمیة القصر وعصرة اهل العصر ومتوفی ٤٦٧ بدان منسوبست و باید دانست که این کتاب ذیل یتیمة الدهر ثعالبی است وبراین کتاب نیز حظیری وراق ذیلی نوشت بنام زینة الدهر ودرحظیری بیاید

بادرائی با کسر دال بی نقطه منسوبست بباد را که قصبه ایست در نهروان و ظفر بن منصور بادرائی صاحب کتاب اخبار ابی ذر بدان منسوبست

بارع با کسر رای بی نقطه یعنی فزون‌ازدیگران خواه در زیبائی وخواه در دانش وخواه در دیگر فضایل وآن‌لقب ابوعبداله بغدادی‌است ودردباس‌بیاید

بارقی باکسر رای بی نقطه وقاف منسوبست ببارق و آن نام آبیست درعراق میان قادسیه‌وبصره‌و نام کوهی است‌در تهامه ویادر یمن که سعدبن‌عدی بن‌حارثه‌در آنجا فرود آمد و زیستن کرد و کسانی‌را که‌در آنجا مسکن گرفتند بارقی گفتند از جمله عروةبن ابی جعد بارقی‌صحابی‌و عروه همان کسی است که پیغمبر یکدینار ویرا داد تابدان گوسپندی خرد و عروه‌باآن‌دینار‌دو گوسپند خریدویك گوسپند را بدیناری فروخت و آن دیگررابایکدینار پیش پیغمبر برد وپیغمبر باو گفت خدا سوداگری‌ترا فرخ‌گرداناد

بازالله باکسر زای نقطه دار مرکب است ازدوکلمه‌یکی باز بمعنی پرنده‌مشهور که‌ازجوارح وپرندگان شکاری است و دیگر کلمه الله بمعنی بازخدا و آن لقب عبدالقادر بن ابو صالح گیلانی است‌امام‌فرقه قادریه ازفرق‌صوفیان‌وصاحب کتاب‌المواهب الرحمانیه والفتوح الربانیه و متوفی ۵۶۰ وشایدلقب بازالله‌را از شعرخود در یافت کرده آنجا که گفته است

انابلبل الافراخ املاء دو حها
طربا و فی العلیاء باز اشهب

بازیار با سکون زای نقطه دار بمعنی همدم باز واین‌ترکیب ازدو کلمه‌فارسی‌وعربی استوآن‌لقب ابو علی‌احمدبن نصربن حسن است ندیم سیف‌الدولة بن حمدان‌و صاحب کتاب تهذیب‌البلاغه و کتاب‌اللسان ومتوفی ۳۵۲ نگارنده گوید‌بار بازلقب پدراو نصر بن حسین است که‌بمعتضد خلیفه عباسی‌پیوست‌ومعتضداوراباز بان‌خود قرار داد وشاید از شدت مراقبت و مصاحبت‌بازان‌اوراباز‌یار گفتندو آن لقب برپسر نیزماند

باشانی منسوبست بباشان‌بر وزن شاهان وآن‌قریه‌ایست از قرای هرات وابوعبید احمدبن محمدبن‌عبد

الرحمن باشانی هروی صاحب کتاب لغریبین درغریب قرآن وغرائب حدیث و کتاب ولاة هرات و متوفی ٤٠١ بدان منسوبست

باطرقانی باکسر طای حطی و سکون رای بی نقطه و فتح قاف منسوبست بباطرقان یاقوت گفته که آن قریه ایست از قرای اصفهان و احمد بن فضل بن محمد بن احمد باطرقانی در شمار محدثان و مقریان خوشنویسان و صاحب کتاب طبقات القراء و کتاب الشواذ ومتوفی ٤٦٠ بآن منسوبست

باغونی باضم غین نقطه دار منسوبست بباغون و آن قریه ایست از اعمال بوشنج در نواحی هرات و شمس الدین محمد بن احمد بن ناصر باغونی شافعی دمشقی از اعلام ادیبان و صاحب کتاب تحفة الظرفاء فی تواریخ الملوك والخلفاء ومتوفی ٨٧١ بدان منسوبست

باقلانی بافتح قاف منسوبست بر خلاف قیاس بباقلا و آن حبه ایست معروف که پزند و خورند و باقلا فروش را باقلانی گویند وقیاس آن در نسبت بباقلائی و بباقلاوی است باری باقلانی لقب قاضی ابوبکر محمد بن طیب بصری بغدادیست از پیروان ابوالحسن اشعری و از اعاظم متکلمان فرقه اشاعره ودر فن مناظره دستی توانا داشت و در پاسخ گوئی و سرعت جواب زبر دست بود ودر سال ٤٠٣ در گذشت

بان بروزن نان نام درختی است که چوب آن راست رود و بدین مناسبت قد خوبان را بآن تشبیه (مانند) کنند وازدانه اش روغن گیرند وروغن آنرا دهن البان گویند وتک درخت آنرا بانه گویند و بان لقب میمون کوفی است از اصحاب امام صادق وشاید ازجهت موزونی قامتش اورا بان گفتند ویاآنکه از درطیبت آن لقب را باو دادند و ابن بانه کنیت عمرو بن محمد بن سلمان بن راشد است ازمغنیان مشهور وصاحب کتابی در آغانی ومتوفی ٢٧٨

بانقوسی باسکون نون وضم قاف منسوبست ببانقوسا وآن بنابر گفته یاقوت نام کوهی است در بیرون شهر حلب درجهت شمالی شهر که اکنون محلتی ازآن شهر است وعبد القادر بن صالح بن عبد الرحمن حلبی بانقوسی درشمار ادیبان وفقیهان و صاحب کتاب سلك النضار فی شرح

الدر المختار وشرح نظم مراقی الفلاح
ومتوفی ۱۱۹۹ بآن منسوبست
بانویه بافتح نون وواو در عربی
وسکون یاو ها مرکب است از دو
کلمه بانو وویه و گذشت که ویه در
زبان فارسی کلمه تحسین واعجاب است
بمعنی چه خوب بانوئی وواو بانو در
ترکیب عربی افتاده است وبانویه نام
جده ابوالحسن علی بن مبارك نحوی
است معروف بابن الزاهده و زاهده
لقب مادر اوست و نامش امة السلام
است دختر ابراهیم بن علی بن ابی
الحسن بن ابی الجریش که از زنان
واعظه ومحدثه است وابوالحسن خود
در طبقه نحویان است و شاگرد ابو
السعادات ابن شجری وابن خشاب
ومتوفی ۵۹٤ وشعر نیز گفته واین بیت
از جمله قصیده ایست که در ستایش
صلاح الدین گفته و اثر صناعت نحو
که پیشه او بوده در آن پیدا است
اذا کانت الاعداء فعلا مضارعا
اصار مواضیه الحروف الجوازما
وباید دانست که گنجا نیدن اصطلاح
های علمی در شعر قدرتی جداگانه
خواهد و گاهی باندازهٔ شعر را زیبا
ومقصود گوینده را رسا کند که هرگز
شعر خالی از آن اصطلاح چنان نکند
ما نند این شعر حکیم سوری متخلص
بدانش در وصف فسو جن
فسوجنی که بزی رب ز آن زیاده مریز
که خوانده ایم از این بیش رب للتقلیل
ودر باب ضمایر واشتقاق درعلم صرف
واشباع وغنه درعلم تجوید گفته است
درضمیرم نقش یکه اب پلو بهتر بسی
از هو یا از هی یا از هماهن بود
اشتری از هندوانه باراو صد باربه
تا که اشترتن در اصل اشتورتن بود
برسر سفره قرائت کم کن و در لقمه -
کوش
خود در اینجا موقع اشباع نی غنه بود
باوردی با فتح واو وسکون
رای بی نقطه لغتی است درابیورد و
گذشت که از شهرهای خراسان است
و ابو عمر و عبدالواحد بن ابی هاشم
معروف بمطرز باوردی که در ضبط
مطرز ترجمه اش آید بآن منسوبست
باهر با کسر های هوز بمعنی
تابش لقب عبداله بن علی بن حسین بن
علی بن ابیطالب ؏ است که از جهت
فروغ حسنش اورا با هر لقب دادندو
خود مردی فاضل و فقیه بودو احادیثی از
پدرانش نقل کرد

باهلی با کسر های هوز منسوبست بباهله زن معن بن عصر بن سعد بن قیس بن عیلان از قبیله همدان وبعضی گویند باهله دختر صعب بن سعد العشیرة بن مذحج است و فرزندانش بآن زن منسوب بندو از این قبیله است ابو نصر بن احمد بن حاتم باهلی لغوی نحوی ومعاصر و مصاحب اصمعی و صاحب کتاب الشجر و النبات و کتاب الزرع والنخل و کتاب الخیل و کتاب الطیر و کتاب ما یلحن فیه العامه و متوفی ۲۳۱

بایجوك باسکون یای حطی وضم جیم ودر آخر کاف بر وزن یا یکوب وآن نام پدر ابوالفضل محمد بن ابی القاسم بایجوک خوارزمی است ملقب به زین المشایخ از اعلام ادبا واز شاگردان زمخشری وصاحب کتاب مفتاح التنزیل و کتاب تقویم اللسان و کتاب الاعجاب فی الاعراب و کتاب البدایة فی المعانی و البیان و کتاب منازل العرب و کتاب شرح اسماءالله الحسنی ومتوفی در حدود یکصد وهفتاد نگارنده گوید بایجوک شاید معرب همان یا یکوب باشد

ببغاء با فتح هردو بای ابجد و غین نقطه دار و با تشدید بای دوم نیز جایز است بمعنی طوطی لقب ابوالفرج عبدالواحد بن نصر بن محمد مخزومی است ازمردم نصیبین وازشعرای زبر دست و ستایشگر سیف الدولة بن حمدان ومتوفی ۳۹۸ واورا ببغاء از اینروی که فصیح وشیوا گوی بود لقب دادند واین سه بیت نمونه طبع نیکو پرداز اواست

یا سادتی هذه روحی تودعکم
اذ کان لا الصبر یسلیها ولا الجزع
قد کنت اطمع فی روح الحیاة لها
فالآن اذ بنتم لم یبق لی طمع
لا عذب الله روحی بالبقاء فما
اظنها بعدکم بالعیش تنتفع

بتانی بافتح بای ابجد و شدید تای قرشت منسوبست به بتان که نام ناحیتی است از حران وابو عبدالله محمد بن جابر بن سنان بتانی درشمار منجمان وفلکیان وصاحب تصانیف از جمله کتاب معرفة مطالع البروج و کتاب چهار مقاله بطلمیوس وزیج صابی ومتوفی ۳۱۷ بدان منسو بست

بتی بافتح بای ابجد وتشدید تاء منسوبست به بت بمعنی طیلسان وآن جامه ایست از خز ویا پوست و یا پشم که

بردو شاند ازنادو بتی لقب ابو الحسن
احمد بن علی بتی است که در طبقه کاتبان
و مترسلان وشاعران و خوشنویسان و
مؤلفان است و صاحب کتاب الفخری و
کتاب العمیدی و کتاب القادری و متوفی
۴۰۵ وشریف رضی موسوی در مرثیت او
اشعاری گفت که مه

ما للهموم کانها نار
علی

وشریف مرتضی نیز اورا بقصیدتی
مرثیت گفت که مطلعش اینست

عرج علی الدار مغبرا جوانبها
فاسئل بها عجلا عن ساکن الدار

واین دو مرثیت نشان عظمت مقام بتی
است در شعر و ادب

بجدد باضم بای ابجد و سکون
جیم بر وزن هدهد نام پدر ثوبان
صحابی است و ثوبان زرخرید پیغمبر
(ع) بود واز آن پس که اورا آزاد
کرد باو گفت خواهی بخاندانت
باش و خواهی با من گفت خواهم
باتو باشم و نزد پیغمبر ماند ودر سال
۵۴ در

بجره باضم بای ابجد وسکون
جیم بر وزن حجره بمعنی ناف باشد
وآن نام جمعی است از جمله نامبد
اسلم بن بجره صحابی

بجلی بافتح بای ابجد و تخفیف
ساکن منسوبست به بجله که پدر
ایست و با فتح با و جیم منسوبست
به بجیلة بن نمار بن ارش که پدر قبیله
دیگری است دریمن و ازقبیله دوم
است ابان بن عثمان بن احمر
بجلی ازاصحاب امام صادق و کشی
ابان را از آن شش کس دانسته
است که امامیه بر صحت روایاتش
متفقند و پنج کس دیگر جمیل بن
دراج وعبد الله بن مسکان و عبدالله
بن بکیر وحماد بن عیسی وحماد بن
عثمان باشند

باضم بای ابجد وفتح جیم
و سکون یای حطی مصغر بجره
است و آن نام جمعی از صحابه است

بجیل بافتح بای ابجد و کسر
جیم بر وزن امیر بمعنی والا مقام
و بزرگ منزلت نام پدر علی
بن بجیل است که شیخ او را در
شمار اصحاب امام صادق آورده است
و بعضی آنرا باضم با و فتح جیم بر
وزن زبیر ضبط کرده اند

بحاث بافتح بای ابجد و تشدید
حای بی نقطه و در آخر ثای نخذ

کنجکاو را گویند خواه در امور عادیه باشد و خواه در موضوعهای علمیه ودینیه و آن نام بحاث بن ثعلبه صحابی است

بحائی بانضبط پیش منسوبست به بحاث وآن لقب ابو جعفر محمدبن اسحق بن علی بن داودبن حامدزوزنی استاز توانا ترین شعرادر نکوهیدن و عیب مردم گفتن وچنین نویسند که هیچکس از اکابر وفقیهان ودیگر طبقات از هجوش سالم نماند وخود گفت من هر آنکس را که دیدم صورت هجوش درد لم نقش بست و اورا هجو کردم مگر قاضی ساعدبن محمدرا که هروقت در حسن عبادت و کمال فضیلتش نگریستم ازخداشرم کردم که اورا هجو کنم وبرای نمونه نهازهجایش بلکهازطبع هرزددرایش بیتی چند آرم

ولمـا رأیت الفقر ضر بة لازب
ولم يك لى فى الكف عقدعلى نقد
و لالى غلام قد ينالك ولم يكن
سبيل الى النيك المكحلة الجرد
شربت قبيحاً من بنى الهندا سوداً
ونيك الهنوت السودخيرمن الجلد

بحائی را تصانیفی است وشرح دیوان بحتری او از بهترین آثاراوستو درسال ٤٦٣ در غزنه ازجهان برفت

بحتری باضم بای ابجدوسکون حای بی نقطه وضم تای قرشت منسوبست به بحتر بمعنی کوتاه اندام وبحتر نام یکی از نیاکا ن ابوعباده ولیدبن عبیدبن یحیی طائی است از فحول شعرای عرب و معاصربا ابوتمام واشعارش را سلاسل الذهب(زنجیرهای طلا) گویند وهرگاه وصف را یکی از فنون شعر بشمار آریم چنانکه هست قصیده بحتری دروصف ایوان کسری که مطلعش اینست

حضرت رحلی ا لهموم فو
جهت الی ابیض المدائن عنسی

از بهترین قصاید اواست و بحتری کتابی درحماسه پرداخت نظایر کتاب حماسه ابو تمام و نیز کتابی درمعانی شعرودیوان شعراورا ابوبکر صولی دردو مجلد جمع کردو بحتری درسال ٢٨٤ درگذشت وابو البحتری کینت مردی است که با تنی چند از مردم قومش بر قبر حاتم طائی فرود آمد بشرحی که مسعودی در مروج الذهب داستان افسا نه ما نند او را نوشته است

بحرانی با فتح بای ابجد و سکون حای بی نقطه منسوبست به بحرین و آن جزیره ایست در خلیج فارس شامل شهرها و نهرها و در نسبت آن بحرانی گویند نه بحرینی و جمعی از دانشمندان از آنجا برخاسته اند از جمله سیدهاشم بن سلیمان بن اسمعیل بحرانی از علمای تفسیر وحدیث وادب وصاحب تفسیر برهان و کتاب غاية المرام و کتاب مدينة المعاجز و کتاب الهادی و کتاب معالم الزلفی و کتاب الدر النضید و کتاب سلا سل الحدید واین کتاب منتخب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید است و متوفی ۱۱۰۷ و از جمله شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی از اعیان فقها و محدثین وصاحب تصانیف رائقه مانند کتاب الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهره و کتاب الدرر النجفیه و کتاب النفحات الملكوتيه فی الردعلی الصوفیه و کتاب جلیس الحاضر وانیس المسافر واین کتاب را چون بشیوه کشکول شیخ بهائی نوشته بکشکول شیخ یوسف بحرانی مشهور است و اجازه مبسوطه بنام لؤلؤة البحرين فى الاجازة لقرتی العینین ومقصود از آن دو نور چشم شیخ حسین و شیخ خلف دو برادر زاده او است و در سال ۱۱۸۶ در کربلا وفات کرد

بحیر باضم بای ابجد وفتح حای بی نقطه بر وزن زبیر بمعنی دریاچه نام بعضی از صحابه است

بخاری (۱) باضم بای ابجد و فتح

(۱) راهم در این تألیف چنانکه در دیباچه نوشتم نمودن نامها و نسبها و نسبتهائی استکه بیشتر مردم آنهارا ندانند ومقصود از بیشتر مردم کسانی هستند که تألیف بزبان ایشان وبرای ایشانست مانند فارسی زبانان در این تألیف که بیشترشان نامهای شهرها وقریه های حجاز ویمن و شام و فلسطین وعراق ومصر وافغانستان و ترکستان و تاجیکستان و قفقازیه و ترکیه وحتی بسیاری از قریه های ایران را ندانند

واما اینکه بخاری را در نسبت بخارا شهر معروف ترکستان آوردم با آنکه خواجه حافظ نام آن شهر وهم شهر سمرقند را سر زبانها انداخته جائی که گفته است

(اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل مارا)
(بخال هندویش بخشم سمرقندو بخارا را)

برای اینست که بخا را در نسبت بخارائی آید و فارسی زبانان همان نسبت درست را در پوستین بخارائی و کلاه بخارائی بکار برند و بخاری برخلاف قیاس ومحتاج بتوضیح بود از اینروی آنرا نوشتم همچنین در نامهای معروف ایران که در تعریب بصورتی در آمده است

مابقی در ستون اول صفحه بعد

خای نقطه دار ودر آخر یای حطی منسوبست بـه بخارا که شهریست در ماوراء النهر وابو عبدالله محمدبن اسمعیل بن ابراهیم بخاری صاحب جامع صحیح معروف بصحیح بخاری از اعاظم محدثان بدان منسوبست و بخاری این کتاب را در مدت شانزده سال ازششصدهزار حدیث منتخب کردو ضامن صحت آن میان خودوخدا گردید وبخاری برای فراگرفتن حدیث بشهر های خراسان و ایران وعراق ومصر وحجاز وشام سفرهاکردودر بغداد بلند آوازه گردید ودر سال ۲۵۶ در گذشت نگارنده گوید بخاری باآنکه صدهاهزار حدیث دورریخت تا کتاب جامع صحیح خودرا نوشت بااین وصف کتابش ازروایات خوارج انباشته است وابن حنبل بر سبیل طعن باو گفت چونست که کتاب خودرا صحیح نامیدی باآنکه بیشتر احادیثش ازروایات خوارج است وقاضی بخارا بحکم اینکه از خوارج حدیث کرد است اورا در زندان افکند واینها میرساند که چه آشفتگیها در کار حدیث بوده است

بختری بافتح بای ابجدوسکون خای نقطه‌دار وفتح تای قرشت وصف کسی است که باناز وتکبر راه رود وباضم بای ابجد درست نیست و بختری لقب ابو بصیر لیث مرادی است از اصحاب امام صادق ولقب ایوب بن عائذ بختری است ازاصحاب امام سجاد وابو البختری کنیت ولیدبن هاشم ویاعاص بن هشام بن حرث است وهمان کسی است که قبل از هجرت روزی در مکه سلاح بر تن آراست واز پیغمبر ص حمایت کردو گفت هرانکس که امروزمحمدرابیازارد اورا بیازارم ونیز ابو البختری کنیت وهب بن وهب بن کثیر بن عبدالله قرشی مدنی فقیه و نسابه است صاحب کتاب صفة النبی و کتاب فضایل الانصار و کتاب الفضائل الکبیرو کتاب نسب ولداسمعیل وکتاب طسم وجدیس و متوفی ۲۰۰

بختگان بافتح بای ابجد وسکون خای نقطه‌دار وفتح تای قرشت وکاف

بقیه ازستون آخر صفحه قبل

که عموم فارسی زبانان مگر کسانی کـه بازبان عربی آشنا هستند آنهارا ندانند مانند قرمیسین درنسبت کرمانشاه و جرفادقان درنسبت گلپایگان وتستر در نسبت شوشتر و مانندهای اینها کـه هر چند نامهای آنهارا دانند اماعربی شده آنهارا ندانند توضیح دادم

عربی نام نیای ابوعثمان سعید بن حمید بن بختکان است درشمار فصیحان ومترسلان ومتکلمان ودر ریشه ایرانی است وهوا خواه ایرانیان تا جائیکه عجمان را برعربان فضیلت داد و کتابی درآن باره نوشت بنام کتاب فضل العجم علی العرب و افتخارها واز شعوبیان است واین فرقه در برابر حزب عربی که عرب را برهمه نژادها برتری داد قیام کرد و داستانی دراز دارد ودر ذیل لفظ شعوبی در همین کتاب اشارتی بآن میکنم باری ابن بختکان درعلم کلام کتابها پرداخت وهم دیوان رسائل نوشت وبایددانست که بختکان وخلکان وعبدکان ومانند های اینها الفاظ فارسی هستند که عربان آنهارا تعریب کرده و بصورت عربی درآورده اند ودر باره خلکان وعبدکان بجای خود سخن کنم اما بختکان مرکب از دو کلمه فارسی است که هر دورا معرب کرده اند پخته و گان با کاف فارسی وقیاس درجمع الفاظی که با های غیرملفوظ ختم شود درزبان فارسی اینست که هارا بیفکنند وبجای آن کاف فارسی گذارند مانند رفتگان دیدگان شیفتگان خفتگان

وحتی گاهی در جمع الفاظ عربی که مختوم بهاء باشند همان عمل را کنند واینکار قسمی از تفریس باشد مانند سفلگان وقحبگان درجمع سفله و قحبه که هردو لفظ عربیست وپخته هرچیز رسیده را گویند در برابر خام که نارس هرچیز باشد و پخته را در مورد کسی که تجربت اندوخته وبغایت آزموده باشد بمجاز بکار برند وپختگان را درمورد کسانی که چنان باشند وجمع را در فارسی علم ویالقب کنند مانند خواجگان اما کم نه بسیار

بختویه بافتح بای ابجد وسکون خای نقطه دار وتای قرشت وفتح واو وسکون یای حطی وهای هوز مرکب ازدو کلمه و گذشت که ویه کلمه تحسین است یعنی چه نیکو بخت و ابن بختویه کنیت عبدالله بن عیسی بن بختویه واسطی است که درشمار طبیبان وخطیبان بوده است وصاحب کتاب کنزالاطباء وکتاب القصد الی معرفة الفصد سال وفاتش دانسته نیست

بخشی بافتح بای ابجد وسکون خای نقطه دار و کسر شین لقب احمد بخشی است که جد خاندانی بوده در حلب وازآن دودمان دانشمندان و

فضلائی ظهور کرده اند که به بخشی معروفند ازجمله حسن بن عبدالله بن محمد بخشی حلبی از علمای افاضل وازادبای شعر پرداز و صاحب کتاب بهجة الاخبار فی شرح حلیة المختار و کتاب النور الجلی فی النسب الشریف النبوی وقصیده عمود الاداب و شرح آن بنام تنقیح الالباب فی حل عقود الاداب ودیوان شعرو متوفی ۱۱۹۰

بدران بافتح بای ابجدوسکون دال بی نقطه نام بدران بن شریف بن ابی الفتح علوی حسینی موسوی نسابه اصفهانیست صاحب کتاب المطالب فی مناقب ابیطالب و بدران تثنیه بدر است بمعنی دوماه تمام که با همان صورت نام گردیده است همچنانکه بدور که جمع آنست نام باشد

بدیل با فتح بای ابجد و کسر دال بی نقطه بروزن امیر بمعنی جایگیر نام جمعی است و بدیل بر وزن زبیر بمعنی جایگیرك نام جمعی دیگر است از جمله بدیل بن ورقاء صحابی خزاعی

بدری بافتح بای ابجدوسکون دال منسوبست ببدر وآن نام موضعی است که جنگ بدر درآن واقع شد و کسانیکه درآن جنگ حاضر شدند بدری گویند و نیز بدری منسوبست ببدربن عمرو که تیره ایست از قبیله فزاره وتاج الدین عبدالرحمن بن ابراهیم بن سباع بدری فزاری ازفقهای شافعیه واستاد ابن تیمیه وصاحب کتاب کشف القناع فی حل السماع و کتاب الاقلید ومتوفی ۶۹۰ بدو منسوبست ونیز بدری منسوبست ببدریه که نام محلتی ازبغداد بوده است وابوعبدالله حسین بن محمدبن عبدالوهاب بدری معروف ببارع بغدادی شاعرومتوفی ۵۲٤ بدان منسوبست

بدوخ با فتح بای ابجد وضم دال نقطه داروسکون واو ودرآخر خای نقطه دار متکبر و سرگران راگویند وآن نام جدابوجعفرعمربن علی بن بدوخ دمشقی است در طبقه حکیمان وطبیبان وصاحب شرح بر فصول بقراط و حواشی بر کتاب قانون شیخ الرئیس و متوفی ۵۷٦ و ابو جعفر عمری طولانی کرد ودر پایان عمر از پای در افتاد و از پویه ماند و هم نابینا گردید واین دوشعررادروصف پیری گفته است

ان الشیوخ کاشجار غدت حطباً
فلیس یرجی لهـا توریق اغصان
لم یبق فی الشیخ نفع غیر تجربة
وحسن رأی صفا من طول ازمان

براء با فتح بای ابجد و رای بی نقطه لغتی است در بری آنکس که عیب ویادین (وام) ندارد وآن نام جمعی از صحابه است ازجمله براء بن معرور انصاری خرزجی صحابی وبراء بن عازب انصاری خزرجی صحابی

براثی با فتح بای ابجد ورای بی نقطه و کسر ثای ثخذ منسوبست به براثا بروزن سجایا وآن نام محلتی کهنه است در غربی بغداد و درآن محلت مسجدجامعی است که مخصوص شیعه بوده است و ابو شعیب براثی عابد بدان منسوبست و ابوشعیب در زهد وعبادت داستانی دارد که یاقوت درمعجم البلدان آنرا نوشته است

براج بافتح بای ابجد وتشدید رای بی نقطه بمعنی نمایان نام جد عبدالعزیز بن نحریربن عبد العزیزبن براج طرابلسی است معروف به ابن براج ازاعلام فقهای امامیه وازشاگردان سید مرتضی وشیخ طوسی و صاحب کتاب کامل و کتاب موجز و کتاب جواهر و کتاب مهذب و کتاب معالم وابن براج مدت بیست وپاسی سال در طرابلس منصب قضا داشت و از این روی اورا قاضی ابن براج نیز گویند ودرسال ۴۸۱ درگذشت

براد با فتح بای ابجد وتشدید رای بی نقطه ودر آخر دال بی نقطه بمعنی بسیار سرد اما باین معنی در لقب جمعی از محدثان مانندسالم براد کوفی بکار نرفته است بلکه بمناسبت اینکه پیشهٔ اینان فروش برده بوده است آنانرا براد گفتندو برد بروزن قفل جامهٔ برده مخطط وپاپتو مانندی که آنرا مانندلحاف بربدن امکنندوفروشنده آن نوع جامه هارا براد گفتند

برانی بافتح بای ابجد و تشدید رای بی نقطه منسوبست به بران وآن قریه ایست در پنج فرسنگی بخارا ومحمدبن حسن برانی که شیخ دررجال اورا ذکر کرده بدان منسوبست

براوستانی بافتح بای ابجدوواو وسکون سین بی نقطه منسوبست ببراوستان که قریهٔ قدیمی بوده درشهر قم و از میان رفته است و اکنون همجای آن قریه را براوستان گویند

وسلمة بن خطاب براوستانی صاحب کتاب ثواب الاعمال و کتاب وفاة النبی و کتاب مقتل الحسین وکتاب عقاب الاعمال وغیراینها ونیزابوالفضل اسعدبن محمد براوستانی ملقب بمجد الملك وزیر برکیاروق بن ملکشاه ومقتول ۴۷۲ بدان منسوبند

بربری بفتح هردو بای ابجد وسکون رای بی‌نقطه‌اول منسوبست به‌بربر که نام‌بیش از سی قبیله است که‌در افریقا سکونت دارند و جمعی از محدثان بدان قبیله نسبت رسانند ازجمله حمزة بن عمار بربری که امام صادق۴ اوراحدیث سازودروغ گوودورا ازرحمت خدا خواند

برجانی با ضم بای ابجد و سکون رای بی نقطه منسوبست به برجان وآن بنابگفته یاقوت‌شهریست درنواحی خزر وابوالعباس احمد بن محمد مهلبی نحوی برجانی که در مصر زیستن اختیار کرد و کتاب علل النحوو کتاب‌مختصر درنحوپرداخت بدان منسوبست

برجلانی با ضم بای ابجدو وسکون رای بی نقطه وضم جیم منسوبست به‌برجلان که‌قریه است از قرای واسط وابوجعفر محمدبن‌حسین برجلانی‌صاحب کتاب الصحبة و کتاب المتیمین و کتاب‌الجودوالکرم‌و کتاب الهمة و کتاب الصبر و کتاب الطاعةو برجلانی تصانیف خوش را بآداب و اخلاق اختصاص داد

برجمی بضم بای ابجد و جیم و سکون رای بی نقطه منسوبست به برجم که تیره از اولاد حنظلة بن مالك‌بن عمر وبن تمیم است و برجم بمعنی بندانگشت است و گویند پدر این قبیله بندهای انگشتانش راجمع کرد وبفرزندان خود گفت مانند‌این بندها باشیدکنایت ازاینکه پیوسته باشید نه‌پراکنده وگاهی این‌تیره را بصورت جمع برجم براجمی خوانند و مثلی است مشهور وبر سر زبانها ان الشقی وافد البراجم باری جمعی از تابعان ومحدثان ازاین تیره‌اند از جمله ابراهیم بن عباد برجمی کوفی ازاصحاب امام صادق۴

برخش بافتح بای ابجد و خای نقطه‌دار بروزن برتر نام‌ویالقب‌نیای موفق الدین احمد بن عباس واسطی معروف به‌ابن برخش است ازحذاق طبیبان وازعلوم ادبیه نیز بهره‌کافی

داشت و در نظم ونثر بارع بودوحکا
یاتی از اونقل کرده‌اندازجمله گویند
روزی غلامی درمجلسی خلال گردانید
ابن برخش بدون رویه‌و اندیشه گفت
ونا ولنی من کفه مثل خصره
ومثل محب ذاب من طول هجره
و قال خلا لی قلت کل جمیلة
سوی قتل صب حارفیك باسره
وابن برخش معاصر المسترشد بالله
عباسی است وچنین پندارم که برخش
معرب برخاش فارسی باشد بمعنی جنگ
وستیز

برد　باضم بای ابجد وسکون
رای بی نقطه‌ودر آخر دال بی نقطه نام
جمعی ازمحدثان است وابن برد کنیت
احمدبن محمدبن برداندلسی است درشمار
ادیبان‌وکاتبان‌ومفسران‌وصاحب کتاب
التحصیل و کتاب التفضیل که‌هردودر
تفسیر قرآن است ومتوفی ٤١٨ و
برده بازیادتی تادرآخر آن نام بعضی
از محدثان است وابو برده نیز کنیت
جمعی است از جمله ابوبرده عامربن
ابی موسی اشعری که پس از شریح
قاضی کوفه گردید و بفرمان زیادبن
ابیه حکم قتل حجربن عدی رانوشت
باین مضمون که حجر جامه طاعت‌را
بکند واز جماعت جدا گردید وخلیفه
رالعن کردومردم‌را بجنگ باوخواند
وبر خلع کردن معاویه‌را از خلافت
وادارشان کرد و بخدای عالم کافر
گردیدونیز به‌ابوالعادیه قاتل عماربن
یاسر گفت آیا عماررا توکشتی گفت
آری گفت دستت را فراده تا ببوسم
آنگاه گفت آتش جهنم هرگز ترا
نرسدوابو برده‌درسال ١٠٣در گذشت

برذع　بافتح بای ابجد وسکون
رای بی نقطه وفتح ذال نقطه‌دار ودر
آخر عین بی نقطه نام بعضی ازصحابه
است وبرذع بمعنی جلی است که بر
پشت ستورا فکنند

بردعی　باضبط بیش منسوبست
به بردعه معرب برده‌وآن بنابگفته
یاقوت شهر کیست درآخرین حد
آذربایجان ویاخود قصبه آذربایجان
ویاهمان شهر اران است و
مکی بن احمد بن سعدویه بردعی از
محدثان عامه که بسیار حدیث کرده
است و متوفی ٣٥٤ بدان منسوبست

برزخ　بافتح بای ابجدوسکون
رای بی نقطه‌وزای نقطه دار بمعنی
فاصله‌میان دوچیز نام‌ابومحمد برزخ
بن محمدعروضی است‌ودرعروضی بیاید

برزنجی با فتح بای ابجد و سکون رای بی‌نقطه وفتح زای نقطه دارمنسوبست ببرزنج بروزن فرسنگ یاقوت گفته که آن شهریست درنواحی آذربایجان ومیان آن و بردعه هیجده فرسنگ است وجعفربن حسن بن عبدالکریم شافعی صاحب کتاب مولد النبی معروف بمولدالبرزنجی ومتوفی ۱۱۷۷ ومحمد بن عبد الرسول بن عبد السید شافعی برزنجی صاحب کتاب نواقض الروافض و کتاب انهار السلسبیل و کتاب الاشاعة فی اشراط الساعه و کتاب مختصر تلخیص المفتاح ومتوفی ۱۱۳۰ بدان منسوبند

برزویه بافتح بای ابجد وسکون راوزا درفارسی وفتح زای نقطه دار در عربی وفتح واو و سکون یاوها مرکب از دو کلمه برز و ویه و برز وصف مردی است که بر همسران در فضل و یا در شجاعت برتر باشد وبرزة بازیادتی تادرآخر آن وصف زنی است که چنان باشد و گذشت که ویه کلمه تحسین است وبرزویه لقب ابوجعفر احمدبن یعقوب اصفهانی نحوی است معروف به غلام نفطویه ومتوفی ۳۵٤

برزه چنانکه گذشت برز وصف مردان و برزه وصف زنان است بمعنی برتر از اقران در جمال یادر دیگر فضایل وابو برزه کنیت عبدالله بن نضله صحابی اسلمی است و بعضی نام اورانضلة بن عبدالله نوشته‌اند وابوبرزه همان کسی است که هنگام ورود اسیران درمجلس یزیدحضور داشت و بایزید سخنانی گفت ودرسال ٥٦ در خراسان در گذشت وبرزه‌نام دختر اواست

برزهی بافتح بای ابجد وسکون رای بی نقطه و کسر زای نقطه دار منسوبست به‌برزه که‌قریه‌ایست‌ازاعمال بیهق از نواحی نیشابور و ابوالقاسم حمزة‌بن حسین‌برزهی صاحب کتاب الفصول و کتاب محامد من یقال له محمد و کتاب محاسن من یقال له ابو الحسن و متوفی ٤۸۸ بدان منسوبست

برسنجی بافتح‌بای‌ابجدوسکون رای بی نقطه وضم سین بی نقطه منسوبست به‌برسنج وآن قریه ایست از توابع بخارا و ابو بکر منصور برسنجی صاحب تاریخ بخارا بدان منسوبست

برسفی باضم بای ابجد وسکون رای بی نقطه وضم سین بی نقطه منسوبست به برسف وآن بنا بگفته یاقوت قریه‌ایست در راه خراسان از طریق بغداد و ابوالحسن محمدبن بقاء برسفی در طبقه محدثان ومتوفی ۶۰۵ واحمد بن حسن برسفی محدث ومقری بدان منسوبند

برسی باضم بای ابجد وسکون رای بی نقطه و کسر سین بی نقطه منسوبست به برس وآن قریه ایست میان کوفه وحله وشیخ رجب بن محمد معروف بحافظ برسی حلی، از نو یسندگان وشاعران وحفاظ محدثان ومعاصر باشیخ مقدادوسیوری ازعلمای خاصه وبا ملا سعد تفتازانی ومیر سید شریف جرجانی از علمای عامه و صاحب کتاب مشارق الامان والباب حقایق الایمان و کتاب مشارق الانوار و کتاب الدر الثمین فی ذکر خمسمأته آیة نزلت فی امیر المؤمنین (ع) و کتاب لوامع انوار التمجید وجوامع اسرار التوحید ونیز عبدالله بن حسن برسی از کاتبان و مترسلان عصر معتضد عباسی بدان منسوبند - نیز برس قریه‌ایست در خراسان نزدیك ترشیز و نام موضعی است در بابل که آثاری از بخت النصر درآن بر جااست بنا بگفته یاقوت

برصاء بافتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه وفتح صاد بی نقطه مؤنث ابرص بمعنی پیس است وآن مرضی‌است که‌بر پوست عارض گرددو آنراسپید گر دانده وابن برصاء کنیت شبیب بن یزید بن جمرة بن عوف بن ابی حارثه مری است از شاعران نیکوپرداز دولت اموی وبرصاء لقب مادر اواست ونام برصاء امامه وبنابر گفته یاقوت قرصافه‌است

برغانی بافتح بای ابجدورای بی نقطه وغین نقطه دار منسوبست به برغان که قریه ایست نوابع قزوین وشیخ محمد تقی بن محمد برغانی صاحب کتاب مجالس المتقین و کتاب نهج الاجتهاد ومقتول ۱۲۶۴ وملا صالح برغانی صاحب کتاب مخزن البکاء بدان منسوبند

برفطی بافتح بای ابجدو رای بی نقطه و سکون فاو کسرطای حطی منسوبست به برفط وآن نام قریه‌ایست در بغداداز قرای نهرالملك و محمدبن

احمدبن محمدبن حمزةبن بريك (١) انصاری دسکری برفطی وهم‌معروف به‌ابن برفطی درطبقه شاعران وادیبان وخطاطان ومتوفی٦٢٥ بدان منسوبست

برقانی بافتح بای ابجد وبعضی باکسرآن نوشته اند و سکون رای بی‌نقطه وفتح قاف منسوبست به‌برقان وآن قریه ایست درشرقی جیحون و ابوبکراحمدبن محمدبن‌احمدبن‌غالب برقانی‌خوارزمی‌ازاعلام محدثان‌عامه‌و صاحب کتاب مسند وازمشایخ خطیب بغدادی ومتوفی٤٢٥ بدان منسوبست

برقعیدی با فتح بای ابجد و سکون‌رای بی‌نقطه وفتح‌قاف‌و کسر عین بی نقطه منسوبست به برقعید و آن قریه ایست از نواحی موصل از ناحیت نصیبین و حسن بن علی بن موسی بن خلیل برقعیدی واحمد بن عامربن عبدالواحد برقعیدی درشمار محدثان بدان منسوبند

با فتح بای ابجد سکون رای بی‌نقطه منسوبست ببرق رودقم جائی که اکنون مردم آنرا بیرقان گویند وابو عبدالله محمد بن خالدبن عبدالرحمن بن محمد بن‌علی برقی از ادیبان ومحدثان وازاصحاب حضرت‌رضا (ع) وفرزندش ابوجعفر احمدبن محمد برقی از اعاظم علما واعلام فضلا وصاحب تصانیف بسیار از جمله کتاب المحاسن و کتاب الابلاغ و کتاب‌العقل و کتاب التهذیب و کتاب‌النساء و کتاب‌المآثروالاحساب و کتاب انساب الامم و کتاب الشعرو الشعراء و کتاب طبقات الرجال وغیر اینها ویاقوت در معجم الادبا نود و چهار کتاب ازمصنفات‌اورا بنام آورده است‌وابوجعفردرسال ٢٧٤ در گذشت واحمدبن‌محمدبن‌عیسی که‌سرورقمیان بود باپای برهنه درعقب‌جنازه اورفت نیزیاقوت گفته که‌برقی ازریشه کوفی بود و یوسف‌بن عمر ثقفی والی‌عراق از طرف هشام بن عبد الملك ازآن پس که زیدرا کشت‌جدبرقی محمدبن علی را حبس کرد وسپس اورا کشت و خالد کودک بود وبا پدرش عبد الرحمن ازکوفه بگریخت ودر برق رودقم زیستن گرفت وباید دانست که برقی‌در نسبت چندین موضع‌دیگر بنام برقه آید ازجمله بلوکیست درافریقا

(١) بريك باضم بای ابجد وفتح رای بی نقطه وسکون یای حطی ودرآخر کاف‌و با همین ضبط نام جمعی از محدثان است

بنام برقه وشامل قریه‌ها و بساتین و یاقوت مواضعی که بنام برقه است ذکر کرده است

برکة با فتح بای ابجد و رای بی نقطه و کاف ودر آخر تا بمعنی فزونی است و بخصوص فزونی در خیر مانند رزق وعلم و برکة نام جمعی است از جمله ابوالخیر برکة بن محمد بن برکة اسدی است در شمار محدثان و فقیهان و شاگرد شیخ طوسی و صاحب کتاب حقایق الایمان و کتاب علم الادیان والابدان

برمکی با فتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و فتح میم منسوبست به برمك و آن نام جد دودمانی است که آوازهٔ فضل وجودشان زبانزد است و ازاین دودمان وزرائی بزرگ برخاستند و آثاری از کرم و فضل خود برجای گذاشتند و گذشتند و از اینان است ابوالفضل یحیی بن خالد برمکی وزیر هرون الرشید یاقوت درمعجم الادباء در ذیل ترجمت وی نوشته که من یحیی را در طبقه ادیبان از جهت بلاغت و تقدمش درفن انشاء و کتابت براقران آوردم تا آنجا که نوشته مأمون به یحیی بن اکثم گفت من مانند یحیی بن خالد و فرزندش در بلاغت وجود و شجاعت هیچ ندیدم ویحیی درزندان هرون الرشید سال ۱۹۰ درگذشت ونیز از اینان است جحظه برمکی ادب وشاعر و در جحظه بیاید واما در باب برمك بدون تردید این لفظ باهمین صورتی که دارد معرب است وعربان راشیوه جزاین نبوده وهم اکنون نیست که نامهای بیگانه را بی آنکه دستی در آن برند در زبان خود وارد کنند بنابراین باید ریشه انرا در زبان دری فارسی جست و شاید اصل آن برمه بوده یعنی بالای ماه وهای آنرا بکاف تبدیل کرده اند و اما کسانیکه برمك را از برمکیدن گرفته و حکایتی در آن باره نوشته‌اند راه رادرست نرفته‌اند

برمه باضم بای ابجد و سکون رای بی نقطه و فتح میم و در آخر تا بمعنی دیك سنگی است و آن لقب محمد بن جعفر صیدلانی است که در ذیل ضبط صیدلانی بیاید

برنی بافتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و کسر نون و در آخر یا معرب برنیك است یعنی میوه خوب و نام جمعی است ازجمله نام جدست الادب

(بانوی ادب) دختر مظفر بن برنی است درطبقه محدثان و برنیه بافتح بای ابجد بروزن شمسیه بمعنی دیك سفالین ۳- بعضی است و ابن برنیه کنیت دوم ابو جعفر هبةالله بن احمدبن محمد عمری است و بافتح اول و دوم و کسر نون منسوبست به برن بروزن چمن و آن قصبه ایست در هندوستان و ضیاءالدین بن مؤید الملك برنی از نویسندگان توانا و مورخان نیکو پرداز بدانسان که اورا بیهقی هندوستان خوانند بدان منسوبست ضیاءالدین در سال ٦٨٦ از مادر زاد در طریقت راه نظامالدین اولیا راسپرد و بدربار سلطان محمد ازشاهان تغلقی هندبار گرفت و سپس بدربار فیروز شاه نیز راه یافت و در آنجانیز چندی بزبست از مؤلفاتش یکی تاریخ فیروزشاهی و دیگر اخبار برمکیان و سه دیگر فتوحات فیروز شاهی است

برهان بافتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه بروزن درمان فارسی معرب است و ندانستم ریشهٔ آن چیست و درا ینکه عربی نیست بلکه معرب است سخنی نیست و ابن خلکان درو فیات الا عیان و فیروز آ بادی درقاموس بافتح بای ابجد ضبط کرده اند و برهان نام نیای ابوالفتح احمدبن علی بن محمد معروف بابن برهان است از فقیهان شافعی و از شاگردان غزالی و صاحب کتاب الوجیز و متوفی ٥٢٠ و نیز نام نیای عبدالواحدبن علی نحوی و ادیب و شاعر است او نیز معروف بابن برهان و متوفی ٤٥٦ و این سه بیت تراویده خاطر او است

ا حبتنا با بی انتم
و سقیا لکم اینما کنتم
اطلتم عذابی با بعادکم
وقلتم تزور واومارتموا
فان لم تجودوا علی عبدکم
فان المعزی به انتم

وباید دانست که برهان بانام بای ابجد بروزن عثمان بمعنی دلیل و حجت عربی است امانیافتم کهٔ علم باشد بلکه لقب است خصوص در جائی که بچیزی مضاف باشد مانند برهان الدین که لقب ابو شجاع محمدبن علی بن شعیب بغدادی است صاحب کتاب غریب الحدیث

بری بافتح بای ابجد و کسر رای بی نقطه مشدد بمعنی بیابانی است در برابر بحری که بمعنی دریائی است و بری نام جمعی ا ابن بری کنیت دوم ابو

محمد عبدالله بن بری مقدسی است از اعلام نحویان و لغویان و صاحب کتاب اللباب وجواب المسائل العشره و این کتاب جواب سؤالهای ابونزار ملك النحاة است و کتاب التنبیه والایضاح عما وقع فی کتاب الصحاح و کتاب الرد علی الحریری فی درة الغواص و کتاب الرد علی ابن الخشاب و متوفی ۵۸۶

برید باضم بای ابجد و فتح رای بی نقطه وسکون یا و در آخر دال نام جمعی است از جمله برید بن معاویه عجلی از ثقات اصحاب امام صادق (ع) و متوفی ۱۵۰ و بریده بازیادتی تادر آخر آن نام بریدة بن خصیب خزاعی صحابی است متوفی ۳۳ و دور نیست که صاعد بن محمد بن صاعد بریدی اندلسی صاحب کتاب معیار المعانی و کتاب نهج الصواب بدو منسوب باشد چنانکه اوس بن عبدالله بریدی از محدثان عامه بدو منسوب است

بریر باضم بای ابجد و فتح رای بی نقطه و سکون یا و در آخر رای بی نقطه مصغر بر بمعنی نیکوکار و بر بر بمعنی نیکوکارك و آن نام جمعی است از جمله بریر بن خضیر همدانی از ثقات تابعین و از اشراف کوفه و صاحب کتاب القضاء والاحکام و از شهیدان کربلا

بريك ضبط این کلمه در ذیل ترجمت برفطی گذشت

بریه با ضم بای ابجد و فتح رای بی نقطه و سکون یا و در آخر ها مصغر ابراهیم است بر خلاف قیاس و آن نام بریه عبادی حیری است از از اصحاب امام صادق و بریهه بازیادتی تادر آخر آن نیز علم است

بزار با فتح بای ابجد و فتح وتشدید زای نقطه دار و در آخر رای بی نقطه فروشنده هر بزری است و بخصوص فروشنده بزر کتان و آن لقب جمعی است از جمله ابوبکر احمد بن عمر بصری بزار از حفاظ عامه و صاحب مسند کبیر و همانند احمد بن حنبل و متوفی ۲۹۲

بزاز با دو زای نقطه دار بر وزن بزار جامه فروش راگویند و بز بمعنی هر جامه نیست بلکه جامه کتان و یا جامه پنبه را بز گویند بنا براین بزاز در لغت بمعنی فروشنده خصوص آن دو جامه است

باری بزاز لقب حسن بن عقیل بن محمد بن عبد المنعم بن هاشم بزاز واسطی قرشی است در طبقه ادیبان

وشاعران ومحدثان ومتوفی ٤٧١ وابن
ابیات در صفت وداع (پایان دیدار)
از اواست

ولما حدا البین المشت بشملنا
ولم یبق الا ان تنار الایا نق
ولم نستطع عند الوداع تصبرا
وقد غالنا دمع عن الوجد ناطق
وقفنا لتودیع فکادت نفوسنا
لاجساد نا قبل الوداع تفارق
فباك لما یلقاه من فقد الفه
وشاك له قلب به الوجد عالق

وابن بزاز کیت مشهور در ویش
توکلی بن اسمعیل بن حاج توکلی
اردبیلی است از ادیبان وکاتبان
وازمریدان شیخ صفی الدین اردبیلی
وپسرش صدرالدین موسی و ازهمین
راه کتابی درترجمت شیخ صفی الدین
وبحقیقت چنانکه ازنام آن پیدا است
در مناقب وی بنام اسس المواهب
السنیة فی مناقب الصفویه پرداخته
است و این کتاب بنام صفوة الصفا
مشهور است

بزاعی باضم بای ابجد وفتح
زای نقطه دار وکسر عین بی
منسوبست به بزاعه وآن قریه ایست
از اعمال حلب وچند تن از شاعران
نیکو پرداز ازآنجا برخاسته اند از
جمله ابوخلیفه یحیی بن خلیفه تنوخی
زاعی معروف با بن فرس

بزرج باضم بای ابجد وزای
نقطه دار ودرآخر جیم بروزن ومعنی
زرگ وهم معرب آنست وآن لقب
علی بن صالح است صاحب کتاب الاظله
وکتاب البدا والمشیه

بزری بافتح بای ابجد وسکون
زای نقطه دار وکسر رای بی نقطه
منسوبست به بزر که نام جد عمر بن
محمد بن احمد بن عکرمه فقیه شافعی
است معروف به ابن بزری وصاحب
کتاب الاسماء والعلل و متوفی ٥٦٠

برنطی بافتح بای ابجد وزای
نقطه دار وسکون نون وکسر طای حطی
ودرآخر یا منسوبست به بزنط وآن
نام موضعی است که جامه های بزنطیه
بدان منسوبست ـ نگارنده گوید این
لفظ را چنانکه نوشتم همه ضبط وتقیید
کرده اند اماهیچیك ننوشته اند که آن
موضع کجااست شهر است ویاقریه است
ومن هرچه جستجو کردم موضعی
بنام بزنط ندیدم و آنچه بنظر رسیده
اینست که اساساً درمورد ضبط آن کلمه
اشتباه عجیبی کرده اند زیرا مفرد نیست

بلکه مرکبست ازدو کلمه بز بمعنی جامه ونط بفتح نون وتشدید طای حطی و درآخر یا بمعنی محکم و جامه های محکم بافته‌را بطور کلی بزنط گفته اند ودرلغت است نط‌الشی نطا شده ومده یعنی محکم و سخت کرد اوراو کشید و بافنده ودم فروشنده آنهارا بز نطی گویند واحمد بن ابی نصر بزنطی ازثقات اصحاب حضرت رضا ع و حضرت جواد ع و صاحب کتاب جامع و کتاب نوادر ونیز قاسم بن حسین بز نطی ازاصحاب حضرت جواد ع فروشنده آن جامه‌هابوده اند.

بزوغانی بافتح بای ابجدوضم زای نقطه دار و سکون واو و فتح غین نقطه دار منسوبست به بزوغا بر وزن یهودا و آن قریه ایست از قرای بغداد وابو یعقوب اسحق بن ابراهیم بن حاتم بزوغانی ازمحدثان عامه بدان منسوبست

بزوفری با فتح بای ابجد و زای نقطه‌دار وسکون واو و فتح فا منسوبست به‌بزوفر بر وزن غضنفر و آن قریه ایست درغربی دجله نزدیك واسط و جمعی ازمحدثان از آن‌قریه برخاسته‌انداز جمله‌ابو عبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری‌ازعلمای امامیه وازمشایخ تلعکبری و صاحب کتاب ثواب الاعمال و کتاب الحج و کتاب احکام العبید

بزیع بافتح بای ابجد و کسر زای نقطه دار ودرآخر عین بی نقطه بروزن‌امیر مرد زیرك وخوش‌طبع‌را گویند وزن راکه چنان باشد بزیعه گویند و ابن بزیع کنیت محمد بن اسمعیل بن بزیع است ازثقات‌اصحاب حضرت رضا ع وحضرت جواد ع

بساسیری بافتح بای‌ابجدوسین بی‌نقطه و کسر سین دوم یاقوت گفته منسوبست به‌بسا که شهریست درفارس وآنرافسا گویند ودرنسبت فسوی آید وبر خلاف قیاس بساسیری در نسبت بسا آمده است وابو الحرث ارسلان بن‌عبدالله‌بساسیری که برالقائم‌بامرالله خروج کردواورا ازبغداد بیرون کرد وبنام المستنصر عبیدی صاحب مصر در جامع منصور بغداد خطبه خواند و براذان حی‌علی خیر العمل بیفزود تاآنگاه که طغرل بیك سلجوقی با بساسیری بجنگید و براو ظفر یافت ودر سال ٤٥١ او را بکشت والقائم بالله‌را ببغداد برگردانید بدان‌منا

نگارنده گوید این نسبت نیز درست نیست زیرا بساسیری از ترکان است وازمردم فسای فارس نیست وتاکنون ندانستم چرا اورا بساسیری گفته اند

بسامی بافتح بای ابجد وسین بی نقطه‌مشدد منسوبست‌به‌بسام که نام جدسومین ابوالحسن علی بن محمدبن نصربن منصوربن بسام بغدادی است معروف به ابن‌بسام از شاعران توانا وصاحب کتاب منافصات الشعراء و کتاب الرسائل و کتاب اخبار عمربن ربیعه و این دو بیت نمونهٔ طبع نیکو پردار او ست

وکانت بالصراة لنالیال (۱)
سرقنا هن من ریب الزمان
جعلنا هن تاریخ اللیال
و عنوان المسرة و الامان

گویند هیچ امیر و وزیری از هجو بسامی سالم نماند و در سال ۳۰۳ درگذشت و بسام کسی است که بسیار لبخند دارد

بستی باضم بای‌ابجد وسکون سین بی نقطه منسوبست با

(۱) صراه بافتح صاد بی نقطه نام‌دو نهر است در بغداد که یکیرا صراهٔ کبری‌ودیگریرا غری گویند

توابع کابل‌پایتخت افغانستان وازآنجا است‌ابوالفتح‌علی‌بن‌محمدبستی‌ازاعلام کاتبان ومترسلان و شاعران وبزبان عربی وفارسی هردو شعر گفته است وقصیده نونیه او که مطلعش اینست

زیادة المرء فی دنیاه نقصان
وربحه غیر محض الخیر خسران

پرازمواعظ وحکم است ودمیری در حیوة الحیوان در لغت ثعبان همه آنرانوشته است وبدر الدین‌جاجرمی از شاعران ستایشگر خواجه شمس الدین جوینی آن قصیده را بفارسی ترجمه کرده و شعر مطلعش اینست

هر کمالی که بدنیااست‌همه نقصان‌است
سودکز بهر نکوئی نبودخسران است

واین اشعار نمونه قدرت او بر نظم شعر در زبان فارسی است

یکی نصیحت من گوشدارو فرمان کن
که‌ازنصیحت‌سود آن کند که فرمان کرد
همه بصلح گرای و همه مدارا کن
که ازمدارا کردن ستوده گردد مرد
اگرچه قوت داری وعدت بسیار
بگردصلح‌درآی‌وبگردجنگ مگرد
نه هرکه دارد شمشیرحرب بایدساخت
نه هرکه دارد فازهرزهر باید خورد

بستی درحد ودسال‌جهارصدده

گذشت ونیزابوحاتم محمد بن حیان
بستی تمیمی از اعاظم علما ومحدثان
عامه وصاحب کتاب الصحابة وکتاب
التابعین و کتاب اتباع التابعین
و متوفی ٣٥٤ بدان منسوبست

بسحق باضم بای ابجد وسکون
سین بی نقطه مخفف ابو اسحق است
که شاعری لطیف طبع وبذله گو و
خوشخوی بود وازمیان انواع سخن
پردازیها وصف را برگزید آنهم
وصف اطعمه (خوراکها) ازآنروی
او را بسحق اطعمه گفتند وخود نیز
بسحق را تخلص شاعرانه کرد
وبیشتر مضامین اشعارخواجه وسعدی
راگرفته ودرمقصود خود بکار برده
است واینست نمونه ازآن

چه آرائی بمشك وزعفران رخسار پالوده
برنك وبوی وخال وخط چه حاجب روی
زیبا را
جمال بره بریان وحسن دنبه و کشکك
چنان بردند صبر ازدل که ترکان خوان
یغما را
بگو بسحق وصف خوشه انگور مثقالی
که بر نظم تو افشاند فلك عقد ثریا را
نظر آنانکه نکردند بکاچی وعدس
الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند
کس ببالای مزعفرمخوراد آش ترش
که چنانم من از این کرده پشیمان که
مپرس
کیپا پز ا ن سحر که سر کله وا کنند
آیا شود که گوشه چشمی بما کنند
مشنوایجان که بجزدنبه مرایاری هست
یا بجز مالش چنگال مراکاری هست
چه عجب کنگراگر همنفس بریان شد
همه دانند که درصحبت گل خاری هست
خور در رواق ازرق چون رو نهد بزردی
یاد آیدم مزعفر درصحن لاجوردی

مزعفر هرطعامی است که درآن
زعفران کنند وعربی است ومشتق
ساختگی امافارسیان آنرادرخصوص
مزعفر پلو بکار برند ـ صحن بمعنی کاسه
بزرگ وقدح بزرگ است واین غیراز
صحن خانه است که بمعنی فضا و
عرصه آن باشد

بسر باضم بای ابجد وسکون
سین بی نقطه تازه ازهرچیزرا گویند
بخصوص خرمائیکه هنوز پخته و
رطب نشده باشد وآن نام بسر بن
ارطات است که بفرمان معاویه یکماه
در مدینه بماند و هرآنکس که بر
کشتن عثمان دلیری کرده بود وبراو
ظفر یافت بکشت وابن ابی الحدید

درشرح نهج البلاغه گفته که امام علی درقنوت نماز فجر و مغرب جمعی را لعن همیکرد ازجمله بسربن ارطات بود

بسری بضبط پیش منسوبست به بسر وآن قریه ایست تابع حوران از اعمال دمشق وابی عبدالله محمد بن حسان بسری از اعلام عرفای قرن سوم بدان منسوبست

بسطام باکسر بای ابجد و سکون سین بنا برضبط فیروزآبادی درقاموس نام جمعی از محدثان عامه وخاصه است از جمله بسطام حداد کوفی وبسطام بن حصین کوفی که هردو از اصحاب امام صادق ودرشمار محدثان خاصه اند وابن بسطام کنیت حسین بن بسطام بن سابور است از قدمای علمای امامیه وصاحب کتاب طب النبی

بسطامی بضبط پیش منسوبست به بسطام و آن قریه ایست در نزدیکی دامغان و طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی معروف به بایزید بسطامی ازاعاظم صوفیان واز زاهدان مشهور واز پیران راه وخود نیز صدود واز ۱۰۵ پیر راخدمت کرد و صوفیان اورا به نیکی ستایند و جنید بغدادی که خود نیز از پیران راه بود بایزید را چنین ستود که میان ما چون ماه بود درمیان ستارگان ویاهمچون جبرییل میان فرشتگان و بایزیدرا صاحب کرامت دانند چونان دیگر پیران راه را تاجائیکه گویا پیری بی کرامت نباشد و این چند رباعی را از او دانند

ای عشق تو کشته عارف عامی را
سودای تو گم کرده نکو نامی را
ذوق لب میگون تو آورده برون
از صومعه بایزید بسطامی را

ما را همه ره بکوی بدنامی باد
وز سوختگان نصیب ما خامی باد
ناکامی ما چو هست کام دل دوست
کام دل ما همیشه ناکامی باد

کوسوختهٔ که سازمش همدم خویش
یا دل شدهٔ که یابمش محرم خویش
پس هر دو بکنج خلوتی بنشینیم
من ماتم خویش دارم او ماتم خویش

ودر سال ۲٦۱ در گذشت

بسطی بافتح بای ابجد وسکون سین بی نقطه منسوبست به بسطه که قریه ایست از اعمال جیان در کشور اندلس و علی بن عیسی بن محمد بن ابی مهدی فهری بسطی ازاعلام ادب که ازغرب بشرق کوچید وچندی در حلب

تدویس کردوازآن‌پس بمصر وروم رفت و درسال ۸۱۹ در گذشت بدان منسوبست‌واین‌لغزرادر مسك (مشك) گفته است

کتبتم رموزاولم تکتبوا
کهذا الذی‌سلبه واضحه
فمااسم‌جری‌اسمه‌فی الکتاب
فان شئتم فاقرؤا الفاتحه
ففیها مصحف معکوسه
یدل علی حالة صالحه
و لیست بغادیة فافهموا
و لکنها ابدآ رائحه

بسکری بافتح‌بای‌ابجدوسکون سین بی نقطه وفتح‌کاف‌منسو بست‌به بسکر و آن قربه ایست‌ازاعمال‌زاب معروف به بسکرة النخیل و بعضی‌با کسر بای ابجد ضبط کرده‌اندو آنرا ازجهت‌وفور نخلستانی که‌دارد بسکرة النخیل گویندوابوالقاسم‌یوسف‌بن‌علی بن‌جبارة‌بن محمد بن‌عقیل‌هذلی‌مغربی بسکری در طبقه ادیبان و مغربیان و صاحب کتاب‌الکامل درقرا آت‌ومتوفی ٤٦٥ بدان منسوبست

بسمل با کسر بای ابجد و سکون سین بی‌نقطه و کسر میم‌ودر آخر لام سبك‌شده بسم‌الله است ودر فارسی بمعنی مذبوح بکار برند ونیم بسمل نیم جان راگویند ونیز بسمل تخلص نواب‌اکبربن‌علی شیرازی‌است در طبقه‌اول‌ازشعرای‌متأخرین‌شیرازو معاصربانشاط‌اصفهانی‌وخود گفته‌است بسمل امروز منم درهمه‌آفاق ونشاط اصفهان فخر باو دارد و شیراز بمن و بسمل گذشته از قدرتی که بر نظم داشت‌درفقه‌وتفسیرونجوم‌و ادب‌دستی توانا داشت و مصنفاتی پرداخت از جمله‌شرح‌سی‌فصل‌خواجه نصیرالدین طوسی‌وحواشی‌بر مدارك الاحکام‌و حواشی بر تفسیر بیضاوی و تذکره موسوم‌بدلگشادرو‌صف‌الحال‌شیر از ودیوان شعر سال‌وفاتش بنظر نرسید واین چندبیت نمونه طبع بلکه‌نمونه فکرو‌روح اواست

مائیم طالبان ره کوی می فروش
یا رب رسان کسی که شود پیر راه‌ما

طرفه‌حالی‌است که‌آن‌سوخ‌بربرو بکسی
روی ننموده وعالم همه‌دیوانه‌اواست
هرکه بینم برهی در پی او می افتم
زانکه دانم همه‌واروی‌نکاشانه‌اواست
بوئی ز زلف او دل دیوانه ام شنود
در سینه‌بعد ازاین‌نتوانش نگاهداشت

یابیست شادی در جهان یا خود نصیب ما نشد
هرگز ندیدم شادمان این خاطر اسردمرا

بشار بافتح بای ابجد وتشدید شین نقطه دار گشاده رو راگویند و آن نام جمعی است ازجمله ابومعاذ بشار بن برد از اعلام شعرا که در مرعث بیاید

بشبقی بافتح بای ابجد وسکون شین نقطه دار وفتح بای دوم وکسر قاف منسوبست به بشبق یاقوت گسه که آن قریه ایست درمرو وابوالحسن علی بن محمد بن عباس بشبقی از محدثان عامه و متوفی ٥٤٤ بدان منسوبست

بشتی باضم بای ابجد وسکون شین نقطه دار منسوبست به بشت که قریه ایست بنابرگفته یاقوت ازقرای نیشابور واحمد بن محمد بشتی خارزنجی که در ضبط خارزنجی نیز بیاید بدان منسوبست

بشر باکسر بای ابجد وسکون شین نقطه دار ودرآخر رای بی نقطه بمعنی گشاده روئی از اعلام متعارفه است ونام ابونصر بشر بن حارث مروزی ازرجال طریقت که درحافی نیز بیاید ونام بشر بن عمرو حضرمی ازشهیدان طف وهمان کسیکه باو خبردادند که فرزندت را درسرحدری اسیر کردند گفت آنرا درحساب خدا آرم وبماند تاکشته گردید

بشران باضم بای ابجدوسکون شین بروزن غفران نام نیای مادری ابو غالب محمد بن احمد بن سهل واسطی است معروف به ابن بشران وابن الخاله از افاضل علماء واعلام ادب وشعر وحدیث واین دو بیت از اوست

سقی الله لیلات فیه مغا زلا
غزالا حکی لی وجهه طلعة البدر
اصبت به من غرة الدهر فر صة
فبادر تها علما بعا قبة الدهر

ودرسال ٤٦٢ در گذشت
نگارنده گوید بشران راباضم بای ابجد چنانکه نوشتم ضبط کرده الدامادر مادة بشرجز بشری که اسم است از بشارت نیست ودرست آن بشران باکسراول تثنیه بشرو یا بشری است

بشروی باضم بای ابجد و سکون شین نقطه دار وضم رای بی نقطه و کسرواو منسوبست به بشرویه برخلاف قیاس بروزن گلگونه وآن قریه ایست در چهار فرسنگی تون ازشهرهای خراسان واحمد بن محمد

بن بشروی تونی از افاضل علمای امامیه و صاحب حاشیه برشرح لمعه ورساله درتحریم غنا و رساله در رد بر صوفیه بدان منسوبست

بشرویه با کسر بای ابجد و سکون شین نقطه دار وفتح رای بی نقطه درتلفظ عربی وسکون آن در تلفظ فارسی وفتح واووسکون یاوها نام بعضی از محدثان عامه است و گذشت که ویه کلمه تحسین است بمعنی چه گشاده روی

بشکانی با کسر بای ابجد و سکون شین نقطه دار منسوبست به بشکان که قریه ایست ازقرای هرات و محمد بن علی بشکانی هروی از محدثان وقاضیان عامه بدان منسوبست

بشکوال با فتح بای ابجد و سکون شین نقطه دار وضم کاف نام جد ابوالقاسم خلف بن عبد الملك بن مسعود بن بشکوال خزرجی انصاری قرطبی است معروف به ابن بشکوال ازافاضل اندلس وصاحب کتاب الصله واین کتاب ذیل کتاب تاریخ اندلس ابن فرضی است و نیز کتاب المستغیثین بالله ومتوفی ۵۷۸

بصروی با ضم بای ابجد و سکون صاد بی نقطه وفتح رای بی نقطه و کسرواو منسوبست به بصری بروزن کبری وآن نام دو قریه است یکی در شام که قصبه حوران است و عبد الله بن زین الدین بن احمد بصروی دمشقی فقیه ومورخ وصاحب کتاب ترجمه حافظ ابن حجر عسقلانی و کتاب شرح برصحیح مسلم ومتوفی ۱۱۷۰ بآن منسوبست ودیگری قریه ایست درعکبرا از قرای بغداد

بطائنی با فتح بای ابجد منسوبست ببطائن جمع بطانه بمعنی آستر جامه دربرابر ظهاره که رویهٔ جامه است و بطائنی کسی راگویند که آستر جامه بفروشد وآن لقب چند تن ازمحدثان است ازجمله علی بن ابی حمزة بطائنی وفرزندش حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی

بطه با فتح بای ابجد وطای حطی مشدد ودرآخرها مرغابی مادینه راگویند و نرینه را بط نامند وبطه نام جمعی است ازجمله نام نیای ابو عبدالله عبیدالله بن محمد بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطه عکبری است معروف با بن بطه از علمای حنبلی وصاحب کتاب الابانه و متوفی ۳۸۷

واز جمله نام نیای ابوجعفر محمدبن جعفربن بطه‌قمی است ازعلمای امامیه وملقب بمؤدب

بطریق با کسر بای ابجد و سکون طای حطی بر وزن اکسیر از القاب سران سپاه رومیان است وبطریق لقب کسی است که ده هزار سپاهی زیرفرمانش باشد وابن بطریق کنیت شمس الدین یحیی بن حسن بن حسین حلی است از اعلام علمای امامیه ومعاصر با ابن ادریس وصاحب کتاب المناقب و کتاب العمدة و کتاب اتفاق صحاح الاثر فی امامة الائمة الاثنی عشر و کتاب تصفح الصحیحین فی تحلیل المتعتین و کتاب الخصایص و نیز ابن بطریق کنیت سعید بن بطریق مصریست که کیش نصاری داشت ودرفن طبابت دستی داشت وکتاب نظم الجواهر وکتاب دیگر در طب علمی وعملی پرداخت ودرسال ۳۲۸ در گذشت

بطلان بافتح بای ابجد وسکون طای حطی بر وزن پنهان نام نیای مختاربن حسن بغدادی است معروف با بن بطلان و این لفظ عربی نیست بلکه لفظ بیگانه است که آنرا عربی کرده اند (معرب) و ابن بطلان کیش مسیح راداشت و درصناعت طب مهارتی کامل داشت وبا ابن رضوان طبیب مصری طرفه مناظراتی داشت ومصنفاتی پرداخت از جمله کتاب تقویم الصحه وکتاب شراء العبید و کتاب الادیرة والرهبان ابن بطلان درطول عمرزنی اختیار نکرد وهنگام مرگش این شعربگفت

فلا احد ان مت یبکی لمیتتی سوی مجلسی فی الطب والکتب جلاسی

ودرسال ٤٦١ در گذشت

بطلمیوس ثانی بافتح بای ابجد وسکون طای حطی وفتح لام وسکون میم وضم یا وسکون واو و در آخر سین لقب ابو علی حسن بن حسن بن هیثم بصر ای ست در طبقه اعاظم مهندسان که به مر رفت و مدعی شد که توانم آب رود نیل را در حال فزونی و کمی چنان کنم که سودش یکسان باشد وحاکم مصر نیز مصارف آنرا گردن گرفت اما چون بنفشه او رسیدگی کرد گفت مصارفی که برآن عمل تعلق گیرد از سودی که از زراعت برده شود فزونتر است ابوعلی پس ازچندی بشام رفت ودر پناه بعضی از امراء افتاد و کتابها

پرداخت از جمله کتاب تهذیب المجسطی و کتاب المناظر و کتاب مصادرات اقلیدس و کتاب الاشکال الهلالیه و کتاب التنبیه علی مافی الرصد من الغلط و کتاب مایری فی السماء اعظم من نصفها و کتاب برکان الدوائر العظام و کتاب حل شکوك المجسطی و کتاب البرهان علی مایراه الفلکیون فی احکام النجوم وغیر اینها و چون مرگش فرارسید گفت آه که هندسه ازمیان رفت و جز تسلیم نفس چارهٔ نیست سال وفاتش بنظر نرسید و ابن قفطی درتاریخ الحکماء گفته که من درهندسه بخطش پاره کاغذی رادیدم که تاریخ آن سال ٤٣٢ بودو بایددانست که بطلمیوس نام هندسه دان شهیر یونانی است صاحب کتاب مجسطی وابو علی را ازآنروی که در هندسه توانا وزبردست بوده است بطلمیوس دوم لقب دادند ــ نیز باید دانست که بعضی یا را بر میم مقدم داشته اند وبطلیموس نوشته اند ودرست همان ضبط اول است

بطلیوسی با فتح بای ابجد و طای حطی وسکون لام وضم یای حطی منسوبست به بطلیوس بروزن کفن پوش وآن شهریست دراندلس و جمعی از اعاظم دانشمندان از آن شهر برخاسته اند از جمله ابو محمد عبد الله بن محمد بن سید بطلیوسی معروف بابن سید از اعلام فقیهان و ادیبان وصاحب فتاوای نادره وتصانیف در نحوولغت وازجمله کتاب المثلث در دو مجلد و کتاب الاقتضاب در شرح ادب الکتاب وشرح سقط الزند و کتاب الحلل فی شرح ابیات الجمل ومتوفی ٥٢١ه واین دوبیت از اوست

اخوا لعلم حی خالد بعد موته
واوصاله تحت التراب رمیم
وذوالجهل میت وهوماش علی الثری
یظن من الاحیاء وهو عدیم

بطوطه با ضم بای ابجد و طای حطی وسکون واو وفتح طای دوم و درآخرها این لفظ نیز عربی نیست بلکه آنرا عربی کرده اند و ابن بطوطه کنیت محمدبن عبدالله بن محمد طنجی مراکشی است ازسیاحان نامور وجهانگردان شهیر و صاحب کتاب تحفة النظار فی غرائب الامصار وعجائب الاسفار معروف برحله ابن بطوطه واین کتاب بغالب زبانهای اروپا ترجمه شده است وابن بطوطه

درسال ۷۷۹ درمراکش ازجهان رفت

بطویه بافتح بای ابجد وتشدید طای حطی وفتح واو وسکون یا و درآخرها نام جد ابوعبدالله حسین بن احمد بن بطویه است که در طبقه نحویان بشمار آید ودر نظم شعر نیز دستی داشت واین ابیات ازاواست

وما ذاعلیهم لو افاموا فسلموا
و قد علموا انی مشوق متیم
سروا ونجوم اللیل زهرطوالع
علی انهم فی اللیل للناس انجم
واخفوا علی تلك المطایامسیرهم
فنم علیهم فی الظلام التبسم

وگذشت که ویه کلمه فارسی است که درآخر بعضی کلمات در مقام تحسین و اعجاب درآورند

بطین با ضم بای ابجد وفتح طای حطی وسکون یا ودرآخر نون بمعنی شکمك (شکم کوچك) نام شاعری است ولقب مسلم بن علی است از اصحاب حضرت سجاد ؏

بعقوبی با فتح بای ابجد و سکون عین بی نقطه و ضم قاف و سکون واو و منسوبست به بعقوبا که عامه آنرا بغلط یعقوبیه گویند وآن قریه بزرگی است که تا بغداد هیجده فرسنك فاصله دارد وجمعی از محدثان ازآن قریه اند ازجمله ابراهیم بن داود بعقوبی ازاصحاب حضرت جواد ؏ و حضرت هادی ؏

بعلبکی بافتح بای ابجد و سکون عین بی نقطه وفتح لام و بای دوم و کسر کاف منسوبست به بعلبك که شهر کیست نزدیك دمشق وجمعی از محدثان از آن شهر کند از جمله ابو المضاء محمد بن علی بن حسن بعلبکی معروف بشیخ دین و متوفی ۵۰۹

بعلی بافتح بای ابجد وسکون عین بی نقطه منسوبست به بعل وآن نام کوهی است درشام امابعلیان که جمعی بسیارند از ادیبان و دانشمندان بآن منسوب نیستند بلکه ببعلبك نسبت رسانند واین تخفیف در نسبتها فراوان دیده شود مانند عبدی در نسبت عبدالقیس ویابنوعبیدو یاعبدی باضم اول در نسبت بنوعبیدو یاعبدری در نسبت بنی عبدالدار وابوالمواهب بن عبدالباقی بن عبدالقادر بعلی دمشقی از فقهای حنبلی و در شمار مقریان و محدثان و صاحب رساله در قواعد قرائت و رساله در تفسیر مالك لا تأمنا علی یوسف ورساله در تملون بصیغه خطاب

وغیبت درهمه قرآن و متوفی ۱۱۲۶ واحمد بن عبدالله بن احمد بن محمد بعلی دمشقی فقیه و صاحب کتاب منیة الرائض و کتاب روضا لندی ومتوفی ۱۱۸۸ بدان منسوبند

بعیث بافتح بای ابجد و کسر عین بی‌نقطه وسکون یاودر آخرثای ثخذ بمعنی بر انگیخته لقب ابو یزید خداش بن بشر بن خالد بن حارث تمیمی بصری است درطبقه شاعران وخطیبان نیکوپرداز یاقوت گفته که میان بعیث ومیان جریر شاعر نزدیك چهل سال هجو گوئی بود ودر آن مدت هیچ کدام بردیگری فیروز نگردیدومیان هیچ دو شاعری نه‌در جاهلیت ونه‌در اسلام چنان مهاجا ت نبود و فرزدق بعیث رامدد کردو بعیث‌در زمان خلافت ولید بن عبدالملك سال ۱۳۴ در گذشت

بغل بافتح بای ابجدو سکون غین نقطه‌دار بمعنی استر چهار پائی که‌از اسب وخر متولد گرددوابن ابی البغل کنیت مشهور ابو الحسین محمد بن یحیی بن ابی البغل اصفهانیست در شمار بلیغا ن وفصیحان وکاتبان ومترسلان وشاعران و صاحب دیوان رسائل ورأس البغل نام ویالقب سکه زنی است که درهم را سکه‌زد وبنام درهم بغلی شهرت یافت

بغوش با فتح بای ابجد وضم غین نقطه‌دار وسکون واو ودرآخر شین نقطه‌دار نام جد سعید بن محمد بن بغوش اندلسی است معروف به‌ابن بغوش درشمار فیلسوفان وطبیبان اما هر اندازه در صناعت علمی قدرت ومهارت داشت در معالجه امراض وباسیان ساده‌تر در طب عملی عاجز و در مانده بود و کتابهائی درطب ومنطق پرداخت ودر سال ٤٤٤ در گذشت وبایدد انست که بغوش لفظ عربی نیست بلکه لفظ بیگانه است که آنرا معرب کرده اند

بغوی با فتح بای ابجدوغین نقطه‌دارو کسرواومنسوبست بر خلاف قیاس به‌بغشور بروزن منصورو آن قریه ایست میان مرو وهرات وابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبد العزیز بغوی صاحب کتاب المعجم الکبیرومتوفی ۳۱۷ وابو محمد محیی الدین حسین بن مسعود بن محمد شافعی معروف بفراء بغوی و صاحب کتاب التهذیب درفقه و کتاب الجمع بین الصحیحین و کتاب شرح السنه و کتاب معالم التنزیل و کتاب المصابیح و متوفی ۵۱۰ بدان منسوبند

بقاج بافتح بای ابجد وتشدید قاف و درآخر جیم نام جدحسن بن علی کوفی است از ثقات محدثان امامیه وصاحب کتاب نوادر و معروف بابن بقاج وباید دانست که این لفظ نیز عربی بلکه معرب ا

بقار بافتح بای ابجد و تشدید قاف و درآخر رای بی نقطه گاو دار راگویند وآن لقب ابو علی حسن بن داود بن حسن قرشی کوفی است در شمار مقریان وادیبان و صاحب کتاب قرائة الاعشی و کتاب اللغة فی مخارج الحروف واصول النحوو بقار گذشته از اتقان فن قرائت دارای آهنگ خوبی بودوقرآن راباآهنگهای دلپذیر خواند ودرسال ۳۵۲ درگذشت

بقال بافتح بای ابجد و تشدید قاف سبزی فروش راگویندوعامه بغلط نرا در فروشنده حبوب بکار برند و ابوالحسن علی بن یوسف بغداد از شاعران عصر عباسی و از ندیمان مهلبی بابن بقال معروفست و این ابیات نمونه طبع اواست

لئن کان طرفی داز منك بنظره
لقد عاد طرفی بالبلاء علی قلبی
جعلت الهوی ذنبی فان کنت مذنبا
به فالیك العذر من ذلك الذنب

و در معنی شعراول بابا طاهر عریان عارف همدانی نیکوتر گفته است

زدست دیده ودل هردو فریاد
که هرچه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش زفولاد
زنم بردیده تادل گردد آزاد

ودر جداشدن از معشوق ونگاههای ملامت باررقیبان گفته و نیکو گفته است

ولما وقفنا للوداع و دوننا
عیون ترامی بالظنون ضمیرها
اماطت عن الشمس المنیرة برقعا
فغیبنا عن اعین الناس نورها

یا ز معشوق بود که فروغ جمالش دیدگان رقیبان راخیره کردو نگذاشت بر ما نگوهش ببارند و همین مضمونهای بلند اواست که او را در نظر ابن عمید وزیر بزرگتر از دیگران نمود و او را بر همه مردم بگفته یاقوت مقدم داشت و ابن بقال خود از آمیختن باشاعران سرباز زد و رؤسا نز او را بدیده بزرگی نگریستند و بیش مایش بپا خاستند و در روزگار شرف الدوله فرزند عضد الدوله دیلمی درگذشت

بقباق بافتح بای ابجد ... ...

قاف و فتح بای دوم ودرآخر قاف بمعنی پرگو آنکس که فزون سخن کند وآن لقب ابوالعباس فضل بن عبدالملك کوفی است از اصحاب صادق ۴

بقشلان بافتح بای ابجدوسکون قاف وکسرشین نقطه دار نام نیای علی بن حمزة بن علی بن طلحه بغدادیست معروف به ابن بقشلان در طبقه خطاطان ودر ردیف ابن بواب ودرسال ۵۹۹ درمصرازدنیا رفت

بقی با فتح بای ابجد و کسر قاف مشدد ودرآخریا بمعنی پایدار نام ابوعبدالرحمن بقی بن مخلد اندلسی است درطبقه حفاظ حدیث وصاحب کتاب المسند وکتاب تفسیر القرآن وکتاب فتاوی الصحابه و بقی از محدثانی است که درجستجوی حدیث بسیار سفر کرد وبیش ازدویست تن از مشایخ حدیث بدیدآنگاه باندلس برگشت و در سال ۲۷۶ درگذشت ویاقوت در معجم الادباء ترجمت او را نوشته وگفته بدین مناسبت که بقی کتابی در تفسیر قرآن نوشت او را درشمار رجال کتابم نوشتم

بقیه بضبط پیش با زیادتی تا درآخرآن نام جد ابوطالب احمدبن بکربن بقیه عبدیاست معروف بابن بقیه درطبقه نحویان وشاگردسیرافی ورمانیوفارسیوشارح کتاب‌الایضاح ابو علی فارسی ومتوفی ۴۰۶ ونیزنام پدر ابوطاهر محمد بن بقیه وزیر عز الدوله بختیار بن معز الدولة بن بویه اونیز معروف بابن بقیه وهمان کسیاست که عضد الدوله وقتیوارد بغداد شد او راگرفت وزیر پای پیل افکند وازآن پس اورا بدارآویخت وابوالحسن محمدبن عمرانباری اورا بقصیدت ذیل که بسیار بلند ودلاویز است مرثیب گفت

علو فی الحیاة و فی المماة
لحق انت احدی المعجزات
کان الناس حولك حین قاموا
وفود نداك ایام الصلات
کانك قائم فیهم خطیبا
وکلهم قیام للصلوة
مددت یدیك نحوهم احتفاء
کمدهما الیهم بالهبات
و لما ضاق بطن الارض عن ان
تضم علاك من بعد المماة
اصاروا الجو قبرك و استنابوا
عن الاکفان ثوب السافیات

لعظمك فی النفوس تبیت ترعی
بحفاظ و حراس ثقات
و تشعل عندك النیران لیلا
كذلك كنت ایام الحیات
ركبت مطیة من قبل زید
علاها فی السنین الماضیات
و لم ار قبل جذعك قط جذعا
تمكن من عناق المكرمات
و لو انی قدرت علی قیام
لفرضك و الحقوق الواجبات
ملات الارض من نظم القوافی
ونحت بها خلاف النائحات

وآنرا درشوارع بغدادافكندوپراكند و ادیبان گهروار آنرا بردا شتند و بسرعت خبر آن پرا كنده گردید وبعضد الدوله رسید و باندازه ابیات قصیده دردل عضد الدوله باز نشاط افكند كه گفت آرزومندم كه كاش من برجای ابن بقیه بردار آویخته شده بودم و این قصیده از آن من بود و بیدرنگ فرمان داد كه قصیده پرداز رابجویند ویكسال كافتند واورانیافتند صاحب بن عباد درری بود و تدبیری كرد و امان نامه برای قصیده پرداز نوشت وابوالحسن انباری ناظم قصیده بحضرت صاحب خودراوسانیدصاحب

گفت بخوان قصیده ایرا كه گفتی كه‌من خواهم آنرا ازدهان‌تو بشنوم وخواند تااین شعررسید

ولم ار قبل جذعك قط جذعا
تمكن من عناق المكرمات

صاحب برخاست واورادرآغوش كشید ودهانش را بوسید وسپس اورا پیش عضد الدوله فرستاد عضد ویرا گفت چرادشمن مراستودی و مرثیت گفتی گفت حقوقی برذمتم داشت ونعمتهائی برسروبرم وبی اختیارم كرد و اورا مرثیت گفتم عضد حالیكه‌شمعهافروغ میافكندند و فضارا تابناك میكردند گفت آیا درباره شمعهاشعری بخاطر داری گفت

كانت الشموع و قد اظهرت
من النار فی كل رأس سنانا
اصابع اعدائك الخائفین
تضرع تطلب منك الامانا

عضد الدوله او را صلت وجایزتی‌داد ونیزاسبی وابن بقیه درسال۳٦۸بدار آویخته گردید

نگارنده گوید از شرط اختصار و كوتاه‌آوری كه برذمتم بود قصیدت بلند ابن انباری و داستان شیرین‌آن خارجم كرد وچنین خواهم كردهرجا

که چنان باشد

بکائی بافتح بای ابجد وتشدید کاف منسوبست ببکاء بمعنی بسیار گریان وآن لقب پدر تیره ایست بنام ربیعة بن عامر بن ربیعه واورا ربیعة البکاء وفرزندانش را بنی البکاء گفتند واو را از اینروی بکاء لقب دادند که پدرش مرد و مادرش بمردی شوهر کرد و ربیعه حالیکه مادرش زیر شوهرش بود درآمد و پنداشت که آنمرد خواهد مادرش را بکشد پرده خیمه را بالا برد وفریاد برآورد وا اماه وبشدت گریست واورا از آن پس بکاء لقب دادند و از این تیره است بشیر بن معاویة بن ثور بکائی صحابی وبشیر همان کسی است که با پدرش معاویه برپیغمبر (ص) درآمد و پیغمبر(ص)دست بر سرش سود و در حقش دعا کرد ونیز ازاین تیره است ابو محمد زیاد بن عبد الله بن طفیل بکائی کوفی متوفی۱۸۳ وهمان کسی است که سیرت پیغمبر را از محمد بن اسحق روایت کرد

بکار بافتح بای ابجد وتشدید کاف بمعنی بگاه خیز یعنی آنکس که پیش از دیگران بیرون آید و آن نام پدر زبیر بن بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام قرشی است درطبقه نسب شناسان وصاحب کتاب انساب قریش وکتاب اخبار العرب وایامها وکتاب نوادراخبار النسب وکتاب الاختلاف وکتاب نوادرالمدنیین وکتاب النحل وغیر اینها ونیز درطبقه شاعران بود واین چند بیت از او است

عف الصبی متجمل الصبر
یرجوعواقب دولة الدهر
جعل المنی سبباً لراحته
فیما یسکن لوعة الصدر
حتی اذا ما الفکر راجعه
قطع المنی متبین الهجر
یشکی الضمیر الی جوانحه
بعض الذی یلقی من الفکر

وزبیر در مکه سال ۲۵۶ درگذشت

بکرة بافتح بای ابجد وسکون کاف وفتح رای بی نقطة ودرآخرتا چوبیست گرد که ازوسط آن ریسمان وطناب بگذرانند و بدان آب کشند و یا چیزهای سنگین برد ارند و ابوبکره کنیت نفیع بن حارث و یا حرث ویا مسروح صحابی است وآن کنیت را پیغمبر(ص) براو نهاد ازآن

پس که در روز طائف از قلعه خودرا
بدان چوب آویخت وخودرا به پیغمبر
رسانید ابن اثیر در اسد الغا به گفته
وی درشمار فضلا وصلحا ی صحا به
است ودر سال ۵۱ ویا ۵۲ در بصره
وفات کرد وابوبرزه برحسب وصیت
او بروی نمازخواند

بکرو یه با فتح با ی ابجد و
سکون کاف وفتح رای بی نقطه و
واو وسکون یاء وها درآخرآن نام
بکرویه کوفی کندی است ازاصحاب
امام باقر ونام بکرویه محاربی است
ازاصحاب امام صادق وویه کلمه فارسی
معرب است که بآخر بکرافزوده اند

بکری بافتح بای ابجد وسکون
کاف منسوبست ببکربن وائل که پدر
تیره ایست ونیز ببکربن عبدمناة که
پدر تیره دیگر یست وبکری از هر
تیرهٔ منسوب بهقبیله ایست که آن تیره
ازاواست ونداستم ابوالفضل محمدبن
ابی عنان بکری صاحب کتاب الفرق
و کتاب المختصر درنحو از کدام تیره
وقبیله است ونیز ابوعبید عبدالله بن
عبدالعزیز بکری طبیب صاحب کتاب
اعیان النبات والشجریات الاندلسیه
و فیروز آبادی در قا مو س گفته
درنسبت به ابی بکروبنی بکرو بکر
بکری آید ودرنسبت به بنی ابی بکر
بن کلاب بکراوی .

بکس بافتح بای ابجدو سکون
کاف ودرآخر سین بی نقطه نام نیای
علی بن ابراهیم معروف بابن بکس
است از اطبای قرن چهارم هجری
وبسیاری از کتب طب یونانی را بعربی
ترجمه کرد ودر اواخر عمر نا بینا
گردید و کتا بهایش مرتب نگشت و
درسال ۳۹٤ در گذشت

بکیر باضم بای ابجد وفتح کاف
و سکون یا ودرآخر رای بی نقطه
مصغر بکرنام جمعی از محدثان است
ازجمله بکیر بن اعین شیبا نی از ثقات
اصحاب امام صادق ع

بلاذری بافتح بای ابجد ولام و
ضم ذال نقطه دارو کسر رای بی نقطه
منسو بست به بلاذ ر معر ب بلا د ر
که نام دوا ئیست معروف و بلاذری
لقب ابوالحسن احمدبن یحیی بن جابر
بغدادیست درطبقه کاتبا ن و مترسلان
وازنزدیکان سه خلیفه عباسی متو کل
ومستعین ومعتز ویکی ازمترجمین
کتب فارسی بعربی و صاحب کتا ب
فتوح البلدان و کتاب البلدان الکبیر

و کتاب البلدان الصغیر و کتاب الاخبار و الانساب و کتاب عهد ارد شیر ابن ندیم گفته بلاذری کتاب عهد اردشیر را بشعر ترجمه کرد و در سال ۲۷۹ درگذشت و نیز ابن ندیم گفته که وی در آخر عمر بمرض وسوسه دچار گردید و سبب آن بود که ندانسته بلاذر خورد

بلال با کسر بای ابجد بمعنی آب و بمعنی تری (رطوبت) از اعلام متعارفه عرب است و نام بلال بن رباح صحابی مؤذن پیغمبر است که دو سال ۲۰ یا ۲۱ درگذشت و ابن بلال کنیت مشهور ابوالحسن علی بن بلال بن معاویه مهلبی است صاحب کتاب الرشد و البیان

بلدی با فتح بای ابجد و لام منسوب بست ببلد و آن قریه‌ایست میان بغداد و سامرا و ابوالبرکات هبة‌الله بن یعلی بلدی بغدادی در شمار طبیبان قرن ششم و صاحب تصانیف نیکو از جمله کتاب معتبر بدان منسوبست

بلطی بافتح بای ابجد و لام و کسر طای حطی منسوبست ببلط یاقوت گفته بلط شهریست بالای موصل و آنرا بلد نیز گویند و از این شهر است ابوالفتح عثمان بن عیسی بن منصور بن محمد بلطی از اعلام نحو و لغت و شعر و عروض و صاحب کتاب العروض الکبیر و کتاب العروض الصغیر و کتاب العظات الموقظات و کتاب النیر و کتاب اخبار المتنبی و کتاب المستزاد علی المستجاد من فعلات الاجواد و کتاب علم اشکال الخط و کتاب التصحیف و التحریف و کتاب تعلیل العبادات و بلطی در مصر زیستن گرفت و صلاح‌الدین یوسف بن ایوب او را در جامع مصر بتدریس گماشت و راتبهٔ برای او مقرر کرد و در سال ۵۹۹ درگذشت و این سال پایان سال قحطی مصر بود و بلطی در خانه‌اش بمرد و تا سه روز کسی از مرگش خبر نشد زیرا مردم خود گرفتار قحطی و بر داشتن مردگان خود بودند و آن قحطی سه سال در مصر بود و باید دانست که سیوطی در بغیة الوعات بلیطی مصغر بلط ضبط کرده است و راه آنرا هیچ ندانستم

بلعمی با فتح بای ابجد و سکون لام و فتح عین بی نقطه و کسر میم منسوبست ببلعم و آن نام شهریست در روم و نام قبیله‌ایست و ابوالفضل محمد بن عبید بن محمد تمیمی بلعمی وزیر دانشمند آل سامان بیکی از آن دو

منسوبست و بلعم در لغت بمعنی پرخور و بسیار فرو برنده طعام (بلع کننده) است واما بلعم در نام قبیله دراصل بنوالعم (پسران عم) بوده و برحسب یاسای اتصال بلعم شده مانند بنوالحارث که بلحارث شده‌اء

بلنجر بافتح بای ابجد ولام و سکون نون و کسر جیم و در آخر رای بی نقطه نام شهریست و نام نیای ابوجعفر نحوی و در عصیده بیاید

بلنسی بافتح بای ابجد و لام و سکون نون و کسر سین بی نقطه منسوبست به بلنسیه از شهرهای اندلس واز این شهراست ابوالخطاب عمر بن حسن بن علی بلنسی معروف بذوالنسبین ازاعیان علمای ادب وصاحب کتاب التنویر فی مولد السراج المنیر و این کتاب را بفرمان ملك اربل مظفرالدین نوشت و هزار دینار ازاو جایزه گرفت ذوالنسبین بشهرهای مراکش و مصر و شام و عراق و ایران سفر کرد و در سال ۶۳۳ در قاهره از دنیا رفت ذوالنسبین از طرف پدر بادحیة بن خلیفه کلبی صحابی و از طرف مادر بامام علی هادی ع می‌پیوندد و از اینروی او را صاحب دو نسب گفتند و نیز از آن شهراست ابو محمد عبدالعزیز بن احمد بن سید بن مغلس بلنسی در شمار ادیبان ولغویان و شاعران و متوفی ۴۲۷ و این ابیات زاده قریحت اواست

مریض الجفون بلا علة
و لکن قلبی به ممرض
اعاد السهاد علی مقلتی
بفیض الدموع فما تنمض
و ما زاد شوقی و لکن انی
بعرض له انه معرض

وباز از آن شهراست ابوالحسن علی بن محمد بن احمد بن سلمة بن حریق مخزومی بلنسی ازاعلام ادب و از حفاظ اشعار و ایام عرب و خود نیز در طبقه اول از شاعران عصر خود بود و مقصورهٔ نظیر مقصوره ابن درید نظم کرد و در زیبا پسر اعوری (یکتا چشم) گفت و نیکو گفت

لم ینسك الذی بعینك عندی
انت اعلی من ان تعاب واسنی
لطف الله رد سهمین سهما
رأفة بالعباد فاز ددت حسنا

وباز از آن شهراست ابوحفص عمر بن محمد بن احمد بن علی بن عدیس قضاعی بلنسی از اعلام لغویین و صاحب کتاب المثلث درده جزو و شرح الفصیح

ومتوفی درحدود ۵۷۰

بلوطی بافتح بای ابجدو تشدید لام وسکون واو و کسر طای حطی منسوبست ببلوط و آن نام ناحیتی است در اندلس و ابوالحکم منذربن سعید بلوطی اندلسی از افاضل نحویان و خطیبان و شاعران و صاحب کتاب احکام القرآن و کتاب الناسخ والمنسوخ ودیوان رسائل و خطب ودیوان شعرو متوفی ۳۵۵ بدان منسوبست یاقوت گفته که وقتی بلوطی کتاب الغریب را خواست ازابوعلی قالی بعاریت ستاند این دو بیت را برای او نوشت

بحق ریم مهفهف
و صدغه المتعطف
ابعث الی بجزء
من الغریب المصنف

ابوعلی قالی کتاب را با این سه بیت برای او فرستاد

وحق در مؤلف
بفیك ای تألف
لابعثن بما قد
حوی الغریب المصنف
ولو بعثت بنفسی
الیك ما کنت اسرف

بلوی بافتح بای ابجد ولام و کسر واو منسوبست به بلی (بروزن الی) بن عمروحافی بن قضاعه که پدر تیره ایست از قبیله قضاعه و عبدالله بن محمدبلوی فقیه صاحب کتاب الاد ابو کتاب المعرفه بد ومنسوبست

بلیانی بافتح بای ابجدوسکون لام منسوبست به بلیان که قریه ایست ازقرای کازرون شیراز و شیخ امین الدین محمدبن شیخ علی بن شیخ ضیاء الدین مسعود بلیانی در شمار عارفان نظم گستر بدان منسوبست و این چند رباعی عارفانه از اواست

آنان که فلك زنوردهر آرایند
تا ظن نبری که باز نایند آیند
از دامن آفتاب تا جیب فلك
رسمی است که ناخدا نمیرد زایند

من خار غمت بمردم دیده کشم
جوروستمت با دل غمدیده کشم
وانکه که بمیرم رقم بندگیت
بر ذره استخوان پوسیده کشم

ایدل پس زنجیرچودیوانه نشین
دردامن درد خویش مردانه نشین
زآمدشدن بیهده خودداری کن
معشوق چوخانگی است درخانه نشین

و در سال ۷٤۵ در گذشت ونیز تقی الدین اوحدی بلیانی ازآن قریه است

وآذردرآتشکده گفته جزاین دو بیت ازاودیده نشده است

گرناز کشی زیار سهل است
چون یاراهل است کارسهل است
گر هست بروزگا را هلی
نا اهلی روزگار سهل است

بمجکثی با فتح بای ابجد ومیم وسکون جیم وفتح کاف و کسر ثای ثخذ منسوبست بنا بر ضبط یاقوت به بمجکث وآن قریه ایست ازقرای بخارا وابوالحسن علی بن حسن بن شعیب بمجکثی ادیب و متوفی ۳۸۶ بدان منسوبست

بملانی با فتح بای ابجد و سکون میم منسوبست به بملان وآن قریه ایست در یکفرسنگی بخارا و نعمان بن اسمعیل بملانی مروزی فقیه و متوفی ۵۱۰ بدان منسوبست

بناء با فتح و تشدید نون ساختمان کار راگویند وآن نام نیای ابوعلی حسن بن احمد بن عبدالله بن بناء حنبلی است در شمار مقریان ومحدثان وشاعران وصاحب تصانیف از جمله شرح الایضاح ابو علی فارسی و متوفی ۴۷۱ با قوت گفته که یکصد وپنجاه کتاب تصنیف کرد اما از تصانیفش جز شرح ایضاح را نیاورده است واین ابیات نمونه طبع نازك پرداز او است

اذا غيبت اشبا حنا كان بيننا
رسائل صدق في الضمير تراسل
وارواحنا في كل شرق و مغرب
تلاقى باخلاص الوداد تواصل
و ثم امور لو تحققت بعضها
لكنت لنا بالعذر فيها تقابل
وكم غائب والصدر منه مسلم
وكم زائر في القلب منه بلابل
فلاتجزعن يوما اذا غاب صاحب
امين فما غاب الصديق المجامل

ونیز ابن بناء کنیت احمد بن عثمان مراکشی است که در فنون حکمت و منطق وادب بارع بودو کتابها پرداخت از جمله کتاب مراسم الطریقه فی علم الحقیقه وکتاب تنبیه المفهوم فی مدارك العلوم وکتاب منتهی السئول فی الاصول

بناکتی بافتح بای ابجد و کسر کاف منسوبست به بناکت از شهرهای ماوراء النهر وبعضی بناکت را همان شهرتا شکندمعروف ترکستان دانند و فخر الدین ابو سلیمان داود بن ابی الفضل بناکتی از شاعران و

نویسندگان توانای دربارغازان خان و ملقب به ملك الشعراء و برادرش نظام الدین علی بناکتی درشمار عارفان و مورخان و مؤلف تاریخ روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب از زمان خلقت تاسال۷۱۷ سال فراغت از تالیف آن بدان منسوبند

بنانی با کسر بای ابجد منسوبست به بنان که قریه ایست در حران وابوعبدالله محمد بن جابر بن سنان بنانی حرانی رقی که کیش صابئه را داشت و درشمار علمای فلکی و صاحبان ارصاد است و دو کتاب در زیج نوشت و نیز کتاب معرفة مطالع البروج ومتوفی ۳۱۷ بدان منسوبست واما بنان باضم بای ابجد قریه ایست در مرو شاهجهان وابو عبد الرحمن علی بن ابراهیم بنانی مروزی از محدثان عامه از آن قریه است

بنتی باضم بای ابجد وسکون نون وکسر تای ورشت منسوبست به بنت که شهریست در اندلس در طرف بلنسیه وابوعبدالله محمد بنتی بلنسی در طبقه شاعران و ادیبان بدان منسوبست

بنجدیهی بافتح بای ابجدوسکون نون وفتح جیم وکسردال بی نقطه معرب پنجده (پنج قریه) وآن پنج دیه است نزدیك بهم در مرو شاهجهان و ابوسعید محمدبن عبدالرحمن بن مسعود بنجدیهی مروزی در طبقه فقیهان وادیبان شافعی وشارح مقامات حریری درپنج مجلد و متوفی ۵۲۲ منسوب بآنست

بندار باضم بای ابجدو سکون نون مرکبست از بن بمعنی بنیاد وریشه و بیخ و دار بمعنی مالك و بندار بمعنی بنیاد دار ریشه دار راد هد در برابر بی بنیاد و بی ریشه و بنکدار با زیادتی کاف تصغیر درآخر آن کسی را دوبند که کالایش بنیاد داردمانند تاجران در برابر کسانیکه کالایشان بی بنیاد است مانند فروشندگان خرد که روزانه خرندوآن کلمه معنی درست تاجر وبازرگان را دهددر صورتیکه تاجر در عربی وبازرگان درفارسی بمعنی هرسوداگریست خواه کلی خرد وفروشد وخواه جزئی باری بندارنام جمعی است ازجمله بندار بن محمد بن عبدالله که ابن ندیم اورا در شمار فقهای امامیه آورده وکتابهای برداخته اورا نوشته است از جمله کتاب الامامه و کتاب المتعه واز جمله بندار بن

عبد الحمید کرخی اصفهانی درطبقه
ادیبان که درلره بیایدوازجمله خواجه
کمال‌الدین بندار رازی درطبقه‌اول‌از
شعرای فارسی و پرورده صاحب بن
عباد و گرانمایه در فنون ادب وبا سه
زبان‌فارسی‌و عربی‌و دیلمی شعر گفته
است‌و این رباعی از او ست
با بط میگفت ما هئی در تب و تاب
عم نیست بجوی رفته باز اید اب
بط گفت چومن قدید کشتم تو کباب
دنیا پس مرك ماچه دریاچه‌سراب
سال‌وفاتش بنظر نرسید وباید دانست
که‌بندار راعربسان باکسر بای ابجد
نویسند ودراین لفظ فقط‌بهمین‌قدراز
تصرف قناعت کرده اند

بندقی باضم‌بای‌ابجدو سکون
نون‌و ضم دال بی نقطه و کسر قاف
معرب‌فندق‌فارسی است که میوه‌درختی
است‌معروف‌و بندقی کسی‌راگویند که
فندق بفروشدو آن لقب ابو الحسن
اسمعیل‌بن‌محمد‌بن اسمعیل‌نیشابوری
بندقی‌است که کشی‌ازاو روایت کرده
است و بعضی بر جای بندقی‌بندفری
آورده‌اند و آنرا علم بزرك معنی
کرده‌اند مرکب ازدو کلمه بندو فر
واین‌اشتباه‌است‌هم‌درلفظ‌وهم درمعنی

بندجینی بافتح‌بای‌ابجدوسکون
نون و فتح دال بی نقطه و کسر جیم
منسوبست به‌بندجین که قریه ایست
مشهور در نهروان‌وابو بشریمان‌بن‌یمان
بندجینی‌درطبقه‌اعلام‌ادب‌وراویه‌اشعار
واخبار وصاحب کتاب معانی الشعرو
کتاب‌التقفیه و کتاب‌العروض‌ومتوفی
۲۸٤ بدان منسوبست ابوبشر کور از
مادر بزادوخود دراین باره گفته‌است
انا الیمان بن ابی الیمان
اسعدمن‌ابصرت‌فی‌العمیان
ان تلقنی تلق‌عظیم‌الشأن
تجد نی ابلغ من سحبان
فی العلم‌والحکمة‌والبیان

بنکثی باکسر‌بای‌ابجدوسکون
نون وفتح کاف و کسر ثای ثخذ
منسوبست به‌بنکث که‌نام‌قصبه‌ایست‌از
توابع شاش‌وابوسعیدهیثم‌بن کلیب
بن‌شریح بنکثی‌شاشی درطبقه‌محدثان
عامه وصاحب‌کتاب مسند دردو مجلد
بزرگ‌ومتوفی ۳۳۵ بدان منسوبست

بنوالمدینه بافتح بای ابجد و
ضم‌نون بمعنی فرزندان مدینه نام‌تیره
ایست ازقبیله قضاعه ومدینه نام مادر
آن‌تیره است وسالم‌بن عمرو بن‌عبدالله
ازشهیدان کربلا ازموالی آن‌تیره بود

اینست که درذیل نام او مولی بنی المدینه نوشته اند

بواب بافتح بای ابجد وتشدید واو بمعنی دربان وآن لقب پدر ابوالحسن علی بن هلال بغدادیست معروف بابن بواب ازمشاهیر خطاطان وهر چندپیرو شیوه ابن مقله واضع ومبتکرخط نسخ بود وخودابتکاری در وضع آن نداشت اما درخط نسخ بنابر گفته ابن خلکان برابن مقله پیش افتاد وخط نسخ را نهایت تهذیب نمود ورونقی هر چه تمامتر داد ودر وصف خط ابن بواب شاعر گفته است

کتاب کوشی الروض خطت سطوره
یدابن هلال عن فم ابن هلال

ودرسال ٤٢٣ درگذشت وپدرش را از آنروی که دربان آل بویه بود بواب گفتند

بوجعفرك باضم بای ابجدوسکون واو مخفف ابو جعفرك وكاف آخر آن کاف تصغیر فارسی است مانند حسنك وحسینك وعلیك وجعفرك واحمدك و ابو جعفر احمدبن علی بن محمد بیهقی را بو جعفرك گفتندو باهمان کنیت مشهور است وی در شمار لغویان و مقریان و نحویان ومفسران و ادیبان است گویند کتاب صحاح جوهری راازآن پس که پیش ابوالفضل احمدبن محمد میدانی خواندحفظ کرد وکتابها پرداخت از جمله کتاب تاج المصادر و کتاب المحیط بعلم القرآن و کتاب ینابیع اللغه و کتاب المحیط بلغات القرآن ودر سال ٥٤٤ درگذشت

بورق باضم بای ابجدو سکون واووفتح رای بی نقطه و در آخر قاف معرب بوره است وآن نمکی است که در شوره زارمتکون گرددواین قسم معدنی است و بهترین اقسام آن ارمنی است واین بوره راازارمنستان آرند باری بورق نام بورق بوسنجانی است ودر بوسنجانی بیاید

بوری باضم بای ابجدوسکون واو وکسر رای بی نقطه ودرآخریانام تاج الملوك ابوسعید بوری بن ایوب برادر صلاح الدین ایوبی است که در شمار شاعران معدود است و در سال ٥٧٩ درگذشت واین ابیات نمونه طبع غزلسرای او است

یاحیاتی حین یرضی ومماتی حین یسخط
آه من ورد علی خدیك بالمسك منقط
بین اجفانك سلطان علی قتلی مسلط

قد تصبرت وان برح بی الشوق وافرط
فلعل الدهر یوماً بالتلاقی منك یغلط

وبوری بـا یای نسبت منسوبست
به بوره که قریه‌ایست نزدیك دمیاط و
محمدبن‌عمر بن حفص بوری از محدثان
عامه بدان منسوبست

بورینی باضم بای ابجد و سکون
واو و کسر رای بی نقطه منسوبست به
بورین ودر جائی نیافتم که بورین
نام موضع و یا قبیله باشد و همچو
پندارم منسوب بهمان بوره باشد و در
نسبت بغلط نون بر آن افزوده اند
واینکار در نسبت بی‌سابقه نیست باری
حسن بن محمد از افاضل ادیبان و
مفسران شافعی و صاحب حاشیه بر
مطول و حواشی بر تفسیر بیضاوی
و شرح بر دیوان ابن‌فارض ومتوفی
۱۰۲٤ که در دمشق زیستن داشت و
با شیخ بهائی در روزگاری که شیخ
بسیاحت پرداخته بود مباحثات علمی
داشت به بورینی معروفست

بوزجانی با ضم بای ابجد و
سکون واو وفتح زای نقطه دار درعربی
وسکون آن در فارسی منسوبست
ببوزجان که‌قریه‌ایست ازقرای نیشابور
وابوالوفاء محمدبن محمدبن یحیی بن
اسمعیل بن عباس بوزجانی در شمار
ریاضی دانان و در طبقه دانشمندان
فلکی و صاحب کتاب ما یحتاج الیه
العمال و الکتاب من صناعة الحساب و
کتاب تفسیر کتاب الخوارزمی فی
الجبر والمقابله و کتاب البراهین علی
القضایا و کتاب الکامل و کتاب معرفة
الدائرة من الفلك و غیر اینها و متوفی
۳۷٦ وابوذر بوزجانی از مشایخ طریقت
بدان منسوبند و از ابوذراست

یعرفنا من کان من جنسنا
وسائر الناس لنا منکرون

نیز از اواست

تو بعلم ازل مرا دیدی
دیدی آنگه بعیب بخریدی
تو بعلم آن و من بعیب همان
رومکن آنچه خود پسندیدی

بوسنجانی با ضم بای ابجد
وسکون واو وفتح سین بی نقطه
منسوبست برخلاف قیاس به بوسنج
و آن قریه‌ایست از توابع ترمذ و بورق
بوسنجانی که کشی در ذیل ترجمت
فضل بن شاذان حکایتی آورده که
دلیل بر جلالت اواست بآن منسوبست

بوشنجی باضم بای ابجد و سکون
واو وفتح شین نقطه دار منسوبست

ببوشنج معرب پوشنك که قریه ایست از توابع هرات و جمعی از اعلام و دانشمندان از آنجا بر خاسته اند از جمله مختار بن عبد الملك بوشنجی در طبقه ادیبان و صاحب کتاب وفیات الشیوخ و متوفی ۵۳۶ و از جمله حسین بن احمد بن مغیره بوشنجی در شمار افاضل و صاحب کتاب عمل السلطان و از جمله صدر الدین بن خطیب پوشنگی معروف با بن خطیب از شعرای با نام ملك فخر الدین بن رکن الدین بن شمس الدین آل کرت که هفده سال در دربار آن پادشاه ستایشگری کردو ربیعی تخلص کرد و بفرمان آن پادشاه منظومه ببحر متقارب بسبك فردوسی بنام کرت نامه در تاریخ خاندان کرت برشته کشید اما در پایان برای خیانتی که با ملك فخر الدین کرد گرفتار گردید و همان پادشاه او را در قلعه خیسار زندان کرد و پوشنگی در آن قلعه منظومهٔ بنام کارنامه ساخت و از اشعار او جز کمی بر جای نمانده است و در سال ۷۰۲ در گذشت

بوصیری با ضم بای ابجد وسکون واو و کسر صاد بی نقطه منسوبست به بوصیر و آن قریه ایست در صعید مصر و مروان آخرین خلفای بنی مروان در آنجا کشته گردید و شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید بوصیری ناظم قصیده برده بنام الکواکب الدریه فی مدح خیر البریة و متوفی ۶۹۴ بدان منسوبست و بوصیری خود حکایت کرد که من آن قصیده را در زمانی که رنجور بودم نظم کردم و در واقعه دیدم پیغمبر (ص) را که نزد من آمد و بردهٔ خود را برمن افکند و شفا یافتم و از اینروی قصیده را برده نام دادو نیز بوصیری را قصاید دیگریست از جمله قصیده همزیه که ادیب بارع عبدالباقی افندی موصلی آنرا تخمیس کرده است و نیز ابو القاسم هبة الله بن علی بن مسعود بوصیری در شمار اعلام و محدثان عامه و متوفی ۵۹۸ بدان منسوبست

بوفکی با ضم بای ابجد وسکون واو و فتح فا منسوبست به بوفك که قریه ایست از قرای نیشابور و عمرکی بن علی بن محمد بوفکی از ثقات اصحاب امامیه بآن منسوبست و ضبط عمرکی در حرف عین بی نقطه بیاید

بونتی باضم بای ابجد وسکون واو و نون منسوبست به بونت که حصاریست در اندلس و عبد الله بن فتوح بن موسی فهری بونتی صاحب

کتاب الوثائق والاحکام ومتوفی ٤٦٢ بدان منسوبست

بونی باضم بای ابجد وسکون واو منسوبست به بونه که شهریست درسواحل افریقا وابوالعباس احمدبن علی بونی قرشی درطبقه علمای جفر واعداد وصاحب کتاب شمس المعارف و متوفی ٦٢٢ وابو عبدالملك مروان بن محمد اسدی بونی درشمار فقیهان مالکی و صاحب شرح موطا ومتوفی ٣٤٠ بدان منسوبند

بویطی باضم بای ابجد وفتح واو و سکون یا منسوبست به بویط که قریه ایست درصعید مصر نزدیك بوصیر و نیز قریه دیگری است در صعید مصر نزدیك سیوط وابو یعقوب یوسف بن یحیی مصری بویطی از مشاهیر اصحاب شافعی وصاحب کتاب المختصر الکبیر و کتاب المختصر الصغیر و کتاب الفرایض وواثق خلیفه عباسی بویطی را بزندان افکنند و ربیع بن سلیمان که از شاگردان او بود گفت که بویطی بمن نوشت خویشتن داری کن و بر آزار زور گویان بشکیب چه من ازشافعی این شعر راخواندن شنیدم

امین لهم نفسی لکی یکرمونها
ولن یکرم النفس الذی لا یهینها

ومتوفی ٢٠١ در زندان واثق بدان منسوبست

بویه این لفظ را عربان باضم بای ابجد وفتح واو وسکون یا ودر آخرها ضبط کرده اند و خوانند و اینکار ازجهت تصرفی است که درهمه الفاظ بیگانه کنند امادرفارسی باضم بای ابجد وسکون واو وفتح یااست بروزن مویه وآن نام ابوشجاع بویه دیلمی است پدر علی وحسن و احمد که هرسه تن از مؤسسان دولت آل بویه اند و علی از خلیفه عباسی عماد الدوله لقب گرفت وحسن رکن الدوله واحمدمعزالدوله واین دودمان درعراقین وفارس یکصدو بیست وهفت سال سلطنت کرده اند و مقتدر ترین شاهان این دودمان عضد الدوله پسر رکن الدوله بود که تا بغداد تاختن برد و برعزل و نصب خلیفه توانابود وهفده تن ازآن دودمان باستقلال سلطنت کردند و نامهایشان اینست ١ عماد الدوله علی بن بویه ٢ رکن الدوله حسن بن بویه ٣ معز الدوله احمدبن بویه ٤ عضد الدولة بن رکن

الدوله ٥ مؤیدالدولة بن رکن الدوله ٦ فخرالدولة بن رکن الدوله ٧ شرف الدوله ابو الفوارس بن عضد الدوله ٨ صمصام الدولة بن عضد الدوله ٩ بهاء الدوله ابو نصر بن عضد الدوله ١٠ مجد الدولة بن فخر الدوله ١١ سلطان الدولة بن بهاء الدوله ١٢ مشرف الدولة بن بهاء الدوله ١٣ ابو کالیجار بن سلطان الدوله ١٤ جلال الدولة بن بهاء الدوله ١٥ قوام الدوله ابوالفوارس بن بهاء الدوله ١٦ خسرو فیروز بن ابی کالیجار ١٧ ابو منصور فولاد ستون بن ابی کالیجار واین سلسله تاسال ٤٤٧ سلطنت کردند و بدست سلجوقیان منقرض گردیدند و سه تن از دانشمندان با نام وزیران این دودمان بودند ابوالفضل بن عمید قمی وزیر رکن الدوله بود و صاحب بن عباد وزیر مؤید الدوله و فخرالدوله و ابو علی سینا وزیر شمس الدولة بن فخر الدوله که در همدان حکومت داشت

بویهی باضبط عربی آن در زبان عرب و فارسی آن در زبان فارسی منسوبست بآل بویه و بویهی لقب شیخ ناصر بن ابراهیم بویهی احسائی است ازشاگردان شیخ ظهیر الدین عاملی و خود از اعلام فقهای امامیه است ودر جبل عامل زیستن گرفت واز آثاراو حواشی بسیار بر کتب فقهیه است ازجمله بر کتاب قواعد علامه ودرسال ٨٥٣ در گذشت

بهدله بافتح بای ابجد و سکون های هوز و فتح دال بی نقطه و لام و در آخر تانوعی از تندرفتن باشد و آن نام مادرابوبکرعاصم بن ابی النجود است معروف به عاصم بن بهدلة یکی ازقراء سبع ودرسال ١٢٨ در گذشت

بهدلی بضبط پیش منسوب است به بنی بهدل که تیره ایست از قبیله سعد وابوالخطاب عمروبن عامر بهدلی درشمار شاعران بخصوص در فن رجز ویکی از کسانی که اصمعی از او روایت کرده و گفتار وشعرش را حجت گرفته است ونیز ابوالشعثاء یزیدبن زیاد بهدلی ازدلیران وشریفان وشهیدان درواقعه کربلابدان منسوبند وبهدل درلغت بمعنی بچه کفتار است وهم بمعنی پرندهٔ

بهرائی بافتح بای ابجد و سکون ها منسوبست به بنی بهراء که تیره ایست ازقبیله قضاعه وابوالیمان حکم

بن نافع بهرائی ازمحدثان عامه ومتوفی ۲۲۴ بدان منسو بست

بهلول با ضم بای ابجد وسکون های هوز بروزن پرشور بمعنی خندان ونیز بمعنی پیشوائی که خوبیها در او جمع باشد نام جمعی است و مشهور ترین ایشان بهلول معروف بمجنون (بهلول دیوانه) است که نوادر وقضایای بسیاری ازاو نقل کرده‌اند و چنین بنظر میرسد که بهلول دیوانه نبود بلکه خویشتن را دیوانه وانمود تابتواند آزادنه آنچه دردل دارد بگوید وبعضی دیگر نیزراه بهلول را رفتند هم خواستنیهای خودرا گفتند وهم از شر مخالفان رستند

بهنسی بافتح بای ابجدوسکون های هوز وفتح نون و کسر سین بی نقطه منسو بست به بهنسا بر وزن سربها وآن قریه‌ایست در صعید مصر وابراهیم بن عبدالحی بن عبدالحق بهنسی در طبقه دانشمندان فلکی وریاضی ومتوفی ۱۱۴۸ وابوالمحاسن مهلب بن حسن بن برکات بن مهلب بهنسی بدان منسو بند

بیاری با کسر بای ابجد منسو بست به بیار و آن قصبه ایست میان بسطام و بیهق وابوالفضل جعفر بن حسن بن منصور بیاری در شمار ادیبان و شاعران ومتوفی ۵۵۳ بدان منسو بست

بیاسی بافتح بای ابجد وتشدید یای حطی و کسر سین بی نقطه منسو بست به بیاس که شهریست در اندلس و أبوالعباس احمد بن یوسف یعمری بیاسی در طبقه شاعران توانا و ابوالحجاج یوسف بن محمد بن ابراهیم انصاری بیاسی ازاعلام لغویان وادیبان وصاحب کتابی در تاریخ حوادث و متوفی ۶۵۳ وابو بکر محمد بن ابی دوس بیاسی درشمار نحویان وشاعران قرن ششم بدان منسو بند واین شعر تراویده خاطر بلند او است

همتی فوق السماکین ورجلی فی الصعید
و کذاك السیف فی الغمد ویعلو کل جید

بیاضی بافتح بای ابجد منسو بست به بنی بیاضة بن عامر بن زریق که تیرهٔ ازانصارند وعلی بن یونس عاملی بیاضی از محققان امامیه وصاحب کتاب الصراط المستقیم و کتاب اللمعه درمنطق ورساله بنام الباب المفتوح الی ماقیل فی النفس والروح ومتوفی ۸۷۷ وابوجعفر مسعود بن عبد العزیز

بياضى در طبقه شعراى زبردست كه
در بغداد زيست و در سال ٤٦٨
درگذشت بدو منسوبند و اين ابيات
در وصف شبى كه با معشوق هم
آغوش بوده براى نمونه ازاو بياورم

يا ليلة بات فيها البدر معتنقى
الى الصباح بلا خوف ولا حذر
كلامه الدر يغنى عن كواكبها
و وجهه عوض فيها عن القمر
فبينما انا ارعى فى محاسنه
سمعى وطرفى اذا انذرت بالسحر
و لم يكن عيبها الا تقاصرها
و اى عيب له اشنى من القصر
وددت لوانها طالت على ولو
امددتها بسواد القلب و البصر

بياع الاكسية بياع با فتح باى
ابجد و تشديد يا بمعنى فروشنده
و اكسيه جمع كساء بمعنى جامه ها
و آن لقب معاذ بن كثير كوفى است
از ثقات اصحاب امام صادق و بمناسبت
اينكه جامه فروش بوده او را بياع
الاكسيه گفتند

بياع الحبر بياع با ضبط پيش
وحبر با كسر حاى حطى و فتح باى
ابجد و درآخر راى بى نقطه جمع
حبره بروزن طلبه نوعى از بردهاى
يمن است و چادرى كه زنان مصرى
اكنون بسر افكنند نيز حبره گويند
و بياع الحبر لقب قدامة بن يزيد
جعفى كوفى است از اصحاب امام
صادق از آنروى كه فروشنده چنان
جامه ها بوده است

بياع الزطى بياع باضبط پيش
وزطى باضم زاى نقطه‌دار و تشديد
طاى حطى منسوبست بزط كه طائفه
ازمردم هندند و بافته‌هاى زطيه منسوب
بايشانست و بياع زطى فروشنده چنان
جامه‌ها است و آن لقب اسباط بن سالم
كوفى است از ثقات اصحاب امام
صادق ۴

بياع السابرى بياع باضبط پيش
و سابرى باكسر باى ابجد بر وزن
سامرى بنابر گفته صاحب قاموس جامه
ايست كه نيكو و باريك بافته باشند
وقسمى است از خرماى خوب وزرهى
است كه باريك و محكم بافته باشند
اما آنچه بنظر نگارنده رسد اينست
كه سابرى باياى نسبت نتواند يكى
ازآن سه معنى با شد بلكه سابرى
با يد شهر و يا موضعى با شد كه
جامه هاى باريك و زرههاى محكم
و باريك درآن بافند و خرماى آن

نیکو باشد واین‌شهری بوده درفارس بنام‌شاپوروسابر باضم‌با مخفف‌سابور است وسابورمعرب شاپور ویاقوت‌نیز سابور را از شهرهای فارس شمرده است . باری‌بیاع سابری لقب حذیفة بن منصور خزاعی است از اصحاب صادقین ازآنروی که‌جامه‌های‌سابری فروخت

بیاع الهروی بیاع باضبط‌پیش وهروی‌بافتح‌های‌هوز ورای‌ی نقطه منسوبست بهرات وبیاع الهروی لقب کسی‌است که جامه های‌بافته هرات‌را بفروشد وآن‌لقب ابراهیم بن میمون کوفی‌است‌ازاصحاب‌امام‌صادق ع

بیانی بافتح بای ابجدوتشدید یای حطی منسوبست به‌بیان که قصبه ایست‌در سی‌میلی قرطبه از شهرهای اندلس وابو محمد قاسم بن‌اصبغ بن محمدبن یوسف‌بن ناصح بیانی از حفاظ حدیث وصاحب کتاب المجتنی و کتاب احکام القرآن‌و کتاب فضائل قریش‌و کتاب‌الناسخ‌والمنسوخ‌و کتاب غرائب حدیث مالك بن انس و کتاب الانساب ومتوفی ۳٤۰ بدان‌منسوبست

بیرونی بافتح بای ابجددرزبان عربی بنابرعادت تعریب وباکسر آن در زبان فارسی منسوبست به بیرون و مقصود بیرون شهر خوارزم است که مولد ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی است از اعاظم حکیمان وریاضی دانان و منجمان ومهندسان وصاحب مصنفات بسیار از جمله کتاب استیعاب در صنعت اسطرلاب و کتاب تجرید الصناعات والانوار و کتاب المقالات والاراء والدیانات و کتاب التفهیم لاوایل صناعة التنجیم و کتاب اثار الباقیه واین کتاب‌رابنام قابوس‌بن وشمگیر پرداخت یاقوت گفته که ابو ریحان خامه ازدستش نیفتاد و دیدگانش از نگریستن و دلش از اندیشیدن باز نماند و در سال جز در روز نوروز ومهرجان فراغت ندا شت نگارنده گوید ابو ریحان با آنکه قلمزن بودننگ‌داشته که شمشیرزن نباشد آنجا که گفته است

فلا یغرر ك منی لین مس
براه فی دروسی و اقتباس
کانی اسرع الثقلین طرا
الی خوض الردی فی وقت باس

ودرحدود سال چهارصد وسی وچند از دنیا رفت

بیسانی بافتح بای ابجد و سکون یای حطی و فتح سین بی نقطه منسوبست به بیسان که قریه ایست در فلسطین و ابو علی عبد الرحیم بن علی بیسانی وزیر الملك الناصر که در شمار کاتبان و مترسلان و بلیغان است و متوفی ۵۹٦ بدان منسوبست

بیضاوی با فتح بای ابجد و سکون یای حطی و فتح ضاد نقطه دار منسوبست به بیضاء که شهریست در فارس و ناصر الدین عبدالله بن عمر بن محمد بن علی بیضاوی فارسی در طبقه متکلمان و مفسران و فقیهان و صاحب کتاب انوار التنزیل در تفسیر قرآن و کتاب الغایة القصوی و کتاب لب اللباب و کتاب الطوالع و کتاب المنهاج و کتاب شرح المصابیح و متوفی ٦۸۲ بدان منسوبست بیضاوی در فارس منصب قضا داشت و از اینروی او را قاضی بیضاوی گویند لکن از آن کار بر کنار شد و در پایان عمر به تبریز رفت و در آن شهر بزیست تا از جهان برفت

بیطار بافتح بای ابجد و سکون یای حطی و فتح طای حطی کسی را گویند که ستوران را درمان کند و ابن بیطار کنیت دوم ضیاء الدین ابومحمد عبدالله بن احمد مالقی اندلسی است از علمای گیاه شناس و صاحب کتاب الجامع در ادویه مفرده معروف بمفردات ابن بیطار و کتاب المغنی در طب و در دمشق سال ٦٦٤ در گذشت

بیگدلی با فتح بای ابجد منسوبست به بیگدل خان پسر یلدگزخان پسر ارغون خان و طایفه بیگدلی که در ایران و شام و ترکستان پراکنده اند بدو منسوبند و بیگ لغت ترکی است بمعنی امیر و بیگلر بیگ بمعنی امیرالامراء و سپهسالار و دل فارسی است و این ترکیب در زمان اختلاط ترکان با فارسیان پدید گردیده است باری جمعی از دانشمندان بنام ازمیان ایشان برخاسته است ازجمله لطفعلی بیگ آذر صاحب آتشکده و مثنوی یوسف و زلیخا و دیوان شعر و متوفی ۱۱۹۵ و این ابیات نمونه روح انصاف طلبانه اواست نه نمونه طبع توانای او زیرا آذر از آن ابیات شعرهای بسیار بلند تری دارد

بشیخ شهر فقیری زجوع برد پناه
بدین امید که از لطف خواهدش
خوران داد

هزار مسئله پرسیدش از مسائل و گفت
که گر جواب نگفتی نخواهمت نان داد
نداشت حال جدل آن فقیر و شیخ غیور
ببرد آبش و نانش نداد تا جان داد
عجب که با همه دانائی این نمیدانست
که حق ببنده نه روزی بشرط ایمان داد
من و ملازمت آستان پیر مغان
که جام می بکف کافر و مسلمان داد

بیلقانی باءفتح بای ابجد و سکون یای حطی و فتح لام و قاف منسوبست به بیلقان از توابع اران نزدیك شهر معروف شیروان و بیلقان که مردم دور را از آن خبر نبود برای بیرون دادن نابغهٔ درشعر کسب شهرت کرد و چنین است اساس شهر تنها و سنجیده ام که شهرها و دیها از ناموران بیشتر کسب شهرت کنند تا از آب و هوای معتدل و یا از دیگر برآورده های آنها که مورد رغبت مردم است و نابغهٔ که بیلقان را سرزبانها انداخت مجیر الدین بود که نام بومگاه خود را تاجائیکه خود رفت با خود برد و تا جائیکه نرفت با شعر خود فرستاد و مجیر الدین معاصر خاقانی بود و هم پروردهٔ ادب او و در فن قصیده سرائی قریحتی توانا و طبعی روان داشت و اتابکان آذربایجان را ستود و بسلجوقیان نیز پیوست و ارسلان بن طغرل را ستایید و این ابیات نمونه قدرت او است .

بادصبح است که مشاطه جعد سمن است
یا دم عیسی پیوند نسیم چمن است
نکهت نافه مشك است نه نافست و نه مشك
اثر آه جگر سوختهٔ همچو من است
قفس خاك پر از زمزمهٔ فاخته است
مجمر باغ پر از لخلخه نسترن است
بوی شیر ازدهن سوسن از آن میآید
که هنوزش سر پستان صبا در دهن است
ده زبان است و نگوید سخن حق اولی
است
باچنین عمر که او راست چه جای سخن
است

ودر سال ٥٩٤ درگذشت

بیع بافتح اول و کسر یای مشدد ودر آخر عین بی نقطه بمعنی فروشنده و خریدار هر دو و ابن بیع کنیت مشهور ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه نیشابوری است از حفاظ حدیث و معروف به حاکم که از دو هزار شیخ حدیث فرا گرفت و مصنفات پرداخت از جمله المستدرك علی الصحیحین معروف بمستدرك

حاکم و کتاب تاریخ علمای نیشابور و کتاب فضائل فاطمة ؏ ومتوفی ۴۰۵ . و باید دانست که حاکم در اصطلاح محدثان کسی است که علمش بجمیع احادیث محیط باشد

بیهقی با فتح اول و سکون یای حطی و فتح های هوز و کسر قاف منسوبست به بیهق که نام ناحیتی است در نیشابور وجمعی بسیار ازاعلام دانشمندان از آنجا برخاسته اند ازجمله ابوالحسن علی بن زید بیهقی درشمار حکیمان و منجمان و مورخان وادیبان وصاحب کتاب اعجاز القرآن و کتاب معارج نهج البلاغه و کتاب ازاهیر الریاض المریعه فی تفسیر الالفاظ المحاورة فی الشریعة و کتاب البلاغة الخفیه و کتاب طرائق الوسائل الی حدائق الرسائل و کتاب عقود اللالی و کتاب غرر الامثال و کتاب عقود المضاحك بفارسی و کتاب الرسائل بفارسی و کتاب نصایح الکبراء بفارسی و کتاب مجامع الامثال وبدایع الاقوال در چهار مجلد و کتاب ذخایر الحکم و کتاب اسرار الحکم و کتاب جوامع الاحکام و کتاب ربیع العارفین و کتاب ریاحین العقول و کتاب امثلة الاعمال النجومیه و کتاب حصص الاصفیاء فی قصص الانبیاء بفارسی و کتاب الامانات فی شرح الاشارات و کتاب لباب الانساب و کتاب تاریخ بیهق بفارسی و کتاب الانتصار من الاشرار و کتاب الاعتبار بالاقبال و الادبار و کتاب وشاح دمیة القصر و در سال ۵۶۵ درگذشت و از جمله ابو بکر احمد بن حسین خسروجردی بیهقی که در خسروجردی بیاید واز جمله علی بن ابراهیم بن محمد بیهقی صاحب کتاب المحاسن و المساوی متوفی ۲۲۵ واز جمله ابوالقاسم شمس الائمه اسمعیل بن حسن بن علی بیهقی فقیه و ادیب وصاحب کتاب الشامل درفقه و کتاب الینابیع در اصول و کتاب نقض الاصطلام و کتاب سمط الثریا و غیر اینها و از جمله ابو الحسن حسن بن حسین بیهقی معروف بفرید خراسان از اعلام علمای امامیه وشارح نهج البلاغه گویند او اول کسی است که نهج البلاغه را شرح کرد

تأبط شراً تابط بروزن تکبرفعل ماضی از باب تفعل است که آنرا از نام نه ازمصدر (مبدء فعل) ساخته اند

ازابط مانند تکر بمعنی زیربغل وشرا مفعول آنست ومعنی جمله چنین است زیربغل گرفت بدرا و تابط شراً لقب ثابت بن جابراست که ازفارسان عرب بود وچنان بردویدن چالاك بود که آهو را با دویدن شکار کرد ودرتك برآهو پیش افتا د روزی شمشیر ی زیر بغل نهاد و از خانه بیرون رفت کسی از ما درش پرسید ثابت کجا رفت گفت تا بط شراً و خرج شر را زیر بغل گرفت و ازخانه بیرون رفت از اینروی اورا تابط شراً لقب دادند ودرسال ۵۳۰ میلادی در گذشت

تاجی با کسر جیم منسوبست بتاج الدین که نیای محمدبن عبدالرحمن بن تا ج ا لدین حنفی است معروف بتاجی و ا ز فقیهان حنفی و صاحب کتاب الفتاوی التاجیه ومتوفی ۱۱۱٤

تادلی بافتح دال بی نقطه و کسر لام منسوبست بتادله وآن نام موضعی است میان تلمسان وفاس ازجبال بربر و ابو یعقوب یوسف بن یحیی بن عیسی بن عبدالرحمن تادلی از اعلام ادب وصا حب کتاب نها یة المقا مات فی درایة ا لمقامات و متوفی پس از ۵٤۰ بآن منسوبست

تاش لغظی است که موازی یار در فارسی بکار رود وهم بمعنی یار است ما نند بك تا ش وخیلتا ش وخواجه تاش بمعنی یاربك (بزرگ) ویارخیل (سپاه) و یا ر خواجه و در فا رسی بختیا ر خدایار ودانشیار آید و تاش کبری زا ده لقب احمد بن مصطفی است از اعلام علما ی دولت عثمانی وصا حب کتاب الشقایق النعمانیه فی علماء الدولة ا لعثمانیه وکتا ب مفتاح ا لسعاده فی موضوعات العلوم وشرح عوامل که متن آن ازعبدالقاهر جرجانیست ودرسال ۹٦۸ در گذشت

تاکرنی باضم کاف وسکون رای بی نقطه و کسر نون و یای مشد د منسوبست بتاکرنی بایای مخفف وآن شهری است دراندلس وابوعامر محمدبن اسعدتاکرنی اندلسی در سلك کاتبان و شاعران رساگو بدان منسو بست

هرتی بافتح های هوز منسوب است بتا هرت ودرو لجی بیابد

تایبادی با کسر یای حطی وفتح بای ابجد پس از یا منسو بست به تایباد وآن قریه ایست از قرای بوشنج از اعمال هرات وزین الدین ابو بکرعلی تایبادی ازاعلام عرفاو مشاهیر سالکین

وصاحب ابیات عارفانه ودر عین حال روان ودلکش ومتوفی ۷۹۱ از آن قریه است واین رباعی از اوست و گویند آنرا بملك غیاث الدین نوشت

افر از ملوك را نشیب است بترس
در هر دلکی از تو نهیب است بترس
با خاق ستمکری کنی نند یشی
در هر ستمی باتو حسیب است بترس

تباعی باکسر تای قرشت و فتح بای ابجد و کسر عین بی نقطه منسوبست به تباع که تیره ایست از قبیله همدان دریمن ومحمدبن عمیر همدانی تباعی از اصحاب امام صادق ۴ بدو منسوبست وتباعی کسی را گویند که با دیگری و یا پشت سر دیگری راه رود

تبّان بافتح تای قرشت وتشدید بای ابجد کاه فروش را گویند و آن لقب بنان است از محدثان که حدیثها ساخت ودروغها بست وامام صادق ۴ او را لعن کرد و نیز لقب ابوعبدالله محمدبن عبدالملك بن محمد است در شمار متکلمان معتزلی اما در پایان از آن مذهب بگردید

تبانی با فتح تای قرشت وتشدید بای ابجد منسوبست به تبانه که نام موضعی است در صعید مصر و جلال الدین احمدبن یوسف تبانی صاحب کتاب شرح المشارق ومتوفی ۷۹۳ بدان منسوبست

تبعی باضم تای قرشت وفتح بای ابجد مشدد و کسر عین بی نقطه منسوبست به تبع که از القاب ملوك یمن است و محمدبن حجربن زائده کندی کوفی حضرمی تبعی از اصحاب امام صادق از آن دودمان است

تتوی بافتح هر دو تای قرشت وتشدید دوم و کسر واو منسوبست به تته و آن شهریست در سند واحمد بن نصرالله دیبلی تتوی صاحب کتاب خلاصة الحیوة در احوال حکما ورساله در اخلاق وسید محمد طاهر بن سید حسن تتوی در شمار شاعران و مورخان ومؤلف تاریخ طاهری بدان منسوبند

تجیبی باضم تای قرشت و کسر جیم منسوبست به تجیب که تیره ایست از قبیله کنده و تجیب بصورت فعل مضارع مؤنث از باب افعال نام دختر ثوبان بن سلیم بن مذحج است که تیره تجیبی بدو نسبت رسانند واز این تیره است ابوعبدالله حرملة بن یحیی تجیبی صاحب کتاب المبسوط و کتاب المختصر ومتوفی ۴۴۳ و نیز حسین بن محمدبن

حسین بن حی تجیبی قرطبی در شمار مهندسان ومنجمان وادیبان وشاعران وصاحب کتابی درزیج ومتوفی ٤٥٦ و این دو بیت نمونه طبع او است

و دعتها حیث لا بود عه
روحی و لکنها تسیر معه
ثم تولی و فی العیون له
ضیق مجال وفی القلوب سعه

تخاوی بافتح تای قرشت وبعضی باضم آن ضبط کرده اند وفتح خای نقطه دار منسوبست به تخاوه که قریه ایست درغزه شام وابوعلی حسن بن ابی طاهر عبد الاعلی تخاوی در طبقه ادیبان وشاعران بدان منسوبست

ترمذی با کسر تای قرشت و سکون رای بی نقطه و کسر میم وذال نقطه دار منسوبست بـه ترمذ که از شهرهای ما وراء النهر است واز این شهر چند تن از اعلام برخاسته اند از جمله ابوعیسی محمد بن عیسی بن سوره ترمذی از اعاظم محدثان و از ائمه اهل سنت وصاحب کتاب السنن که یکی ازشش صحیح است وکتاب الشمائل المحمدیه وترمذی خود در وصف کتاب سنن خود گفت من آن کتاب را نوشتم وبنظر علمای حجاز وعراق وخراسان رساندم و همگان آن را پسندیدند وآنکس که کتاب سنن در خانه او است گویا که درخانه خود با پیغمبر« سخن کرده است و ترمذی در سال ۲۷۵ ویا ۲۷۹ در قریه بوغ (۱) در گذشت وازجمله ابوعبدالله محمد بن علی بن حسن ترمذی ازاکابر علمای ماوراءالنهر درقرن سوم وصاحب کتاب نوادر الاصول و کتاب علل الشریعة واز جمله ابوجعفر محمدبن احمد بن نصر ترمذی در طبقه فقهای شافعی ودر عصر خود پیشوای آن فرقـه ومتوفی ۲۹٥ وازجمله شهاب الدین ترمذی معروف بادیب صابر ازمشاهیر شعرای قرن ششم و معاصر با رشید وطواط وخاقانی وانوری وستایشگر سلطان سنجر واین ابیات نمونـه قدرت طبع و درخشندگی قریحت اوست

زنایبان رخ وچشم و زلفت ای دلبر
یکی گل است ودوم نرگس وسوم عنبر
همیشه برسر زلفت مجاورند سه چیز
یکی شکنج ودوم حلقه وسوم چنبر

---

(۱) بوغ باضم بای ابجد بر وزن دوغ قریه ایست درشش فرسنگی ترمذ

لطافت ازدولب توربوده‌اند سه چیز
یکی حیات ودوم زمزم و سوم کوثر
زبوی‌وخوی‌دوزلفت‌سه‌چیز بهره‌ورند
یکی نسیم و دوم نافه و سوم عنبر
وابیات قصیده برهمین نسق است
بستد زمن آن پسته دهن دل بدوبادام
ازپسته وبادام که سازد به از این دام
ودرترغیب بسفر کردن گفته‌است
قدر مردم سفر پدید کند
خانه خویش مرد را بند است
تا بسنگ اند رون بود گوهر
کس نداند که قیمتش چنداست
و در سال ٥٤٦ بحکم اتسز
خوارزمشاه در جیحون غرق گردید
چه‌پنداشت که جاسوسانه اخباراو را
به‌پنهانی بسلطان سنجر رساند وباید
دانست که در ضبط ترمذ دو قول
دیگر است ودرست آنست که نوشته
گردید

تریمی باکسرتای قرشت‌وسکون
رای بی‌نقطه وفتح یای حطی و کسر
میم منسوبست به تریم بروزن درهم
وآن از توابع حضرموت است در
یمن وسید عبدالله بن علوی بن احمد
بن مهاجربن عیسی تریمی یمنی در
شمار فاضلان و ادیبان و شاعران

و صاحب کتاب المعاونة و الموازرة
للراغبین فی الاخره و کتاب اتحاف
السائل باجوبة المسائل‌ودیوان شعر
و متوفی ١١٣٣ و ابو بکر بن عبد
الرحمن بن محمد بن علی تریمی
حضرمی ادیب وشاعر وعالم وصاحب
کتاب اقامة الحجة و کتاب التریاق
النافع و کتاب‌الشهاب الثاقب و کتاب
زشفة الصادی و کتاب نزهة الالباب
برياض الانساب وارجوزه درآداب
نساء و دیوان شعر و متوفی ١٣٤١
در حیدرآباددکن بدان منسوبند

تستری با ضم تای قرشت و
سکون سین بی نقطه وفتح تای دوم
و کسر رای بی نقطه منسوبست
به تستر معرب شوشتر که شهریست
مشهور در خوزستان و قبر براء بن
مالك انصاری برادر انس بن مالك
که جزدربدر درهمه مشاهد با پیغمبر
(ص) بود درآنجا است و ابو محمد
سهل بن عبد الله تستری از اکابر
صوفیه و متوفی ٢٨٣ و عزالدین
عبد الله بن حسین تستری در شمار
محققان وزاهدان و پارسایان امامیه
وصاحب کتاب التتمیم لشرح الشیخ
نور الدین علی ترا [illegible]

ومتوفی ۱۰۲۱ وجمعی دیگر ازاعلام بدان منسو بند

تعاویذی بافتح تای قرشت وعین بی نقطه جمع تعویذ بمعنی حرزوآن دعائی است که خوا نند و یا نویسند و در پناه آن روند و تعاویذی کسی است که دعا نویسد ومردم را درپناه دعادرآوردو آن لقب جدابوالفتح محمد بن عبیدالله است معروف به سبط ابن تعاویذی وهم معروف بابن تعاویذی وابن تعاویذی در طبقه شاعران توانا وکاتبان زبردست بود ودر دیوان مقاطعات بغداد کاتب بود ودرپایان عمر کور گردید ودیوان شعر خودرا درزمانی که بینابود درچهارفصل جمع کرد ودر زمانی که نابینا گردید اشعاری بسیار گفت وبر آن بیفزود وآنهارا زیادات نامید ونیز کتابی بنام الحجبة والحجاب تألیف کرد یاقوت گفته که این کتاب دریك مجلدبزرگ اما کم نسخه است ودر دوران کوری ونابینائی بر فقدان چشمانش گریست وبر رفتن جوانیش اندوهمند گردید واشعاری که درآن زمان گفته بیشتر درآن موضوع است ازجمله

☆☆

حالان مستثنی الحواد
ث منهما بفجیعتین
اظلام عین فی ضیاء
من مشیب سر مدین
صبح و امساء معا
لاخلفة فاعجب لذین
قد رحت فی الدنیا
من السراء صفر الراحتین
اسوان لا حی و لا
میت کهمزة بین بین.

و درسال ۵۸۳ دربغداد ازجهان برفت

تعمری با فتح تای قرشت و سکون عین بی نقطه وفتح میم منسوبست به تعمر که قبیله ایست از بربر وابوعلی حسین بن محمد تعمری درطبقه ادیبان ومعربان ومتوفی ۶۷۵ بآن منسوبست

تغلبی بافتح تای قرشت وسکون غین وفتح لام و کسر بای ابجدمنسو بست به تغلب با کسر لام بر وزن تضرب ودر نسبت بفتح تاآرند چه عرب از توالی (پشت سرهم آمدن) دو کسره میرمد وتغلب پدر قبیله ایست مشهور درعرب فرزند وائل بن قاسط وازاین قبیله است ابومطاع ذوالقرنین بن ناصرالدولة بن ابی محمد حسن بن عبدالله بن حمدان تغلبی ملقب به وجیه

الدوله در شمار ادیبان و فاضلان و
شاعران و در سال ۴۱۲ والی دمشق
گردید واز آن منصب برکنار شد
ودر سال ۴۱۵ باز و لایت دمشق را
یافت وتاسال ۴۱۹ درآن کار بپایید
واین دو بیت‌را دردیدار آخرین گفته
وبسیار نیکو گفته است .

لو کنت ساعة بیننا ما بیننا
وشهدت کیف نکرر التودیعا
ایقنت ان من الدموع محدثا
وعلمت ان من الحدیث دموعا

ودردیدار شبانه معشوق گفته‌است .

لما التقینا معا واللیل یسترنا
من جنحه ظلم فی طیها نعم
بتنا اعف مبیت باته بشر
ولا مراقب الا الطرف والکرم
فلا مشی من وشی عندالعدو بنا
ولا سعت بالذی یسعی بنا قدم

ودر سال ۴۲۸ در گذشت و نیز
ازاین قبیله‌است محمدبن حارث تغلبی
صاحب کتاب اخلاق الملوك و کتاب
الروضه وغیر اینها

تفتازانی بافتح اول و سکون فا
منسوبست به‌تفتازان قریه بزرگی از
نواحی نسا و نزد یك سرخس و
سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله
تفتازانی ازاعاظم ادباء ومشاهیر علماء
وشاگرد قطب الدین رازی و قاضی
عضدایجی وپیشوای نحو وصرف ومعانی
وبیان وشارح کتاب تلخیص خطیب
دمشقی بنام مطول ودیگر بنام مختصر
ومطول از بهترین کتب ادب است و نیز
شارح شمسیه کاتبی در منطق وشارح
عقاید نسفی وشارح اربعین نووی وشارح
قسم سوم مفتاح العلوم سکاکی و
شارح تصریف عبدالوهاب بن ابراهیم
زنجانی وحاشیه بر کشاف و مصنف
کتاب التلویح علی التنقیح دراصول فقه
و کتاب المقاصد در کلام وشیخ بهائی در
کشکول این دو بیت را باو نسبت داده است

کانه عاشق قدمد صفحته
یوم الوداع الی تودیع مرتحل
اوقائم فی نحاس فیه لو ثته
مواصل لتخطیه من الکسل

و تشبیه دوم حکیمانه است نه
شاعرانه ودرجمع اضداد این دو شعر را
گفته‌است

ده لفظ از نوادر ایام بر شمر
هر لفظ را دو معنی و آن ضد یکدیگر
جون وصریم وسدفه وظن است وشف
وبین
قر است وهاجد وجلل ورهوه‌ای پسر

چون معنی دو ضد را دهد سیاه
وسپید نیز صریم بمعنی صبح وشام نیز
سد فه بمعنی روشنی و تاریکی نیز
ظن بمعنی شك ویقین نیز شف بمعنی
فزون و کم نیز بین بمعنی و صل
وفراق (پیوند وجدائی) نیز قرء بمعنی
حیض و طهر نیز هاجد بمعنی خواب
و بیدار نیز جلل بمعنی کوچك و بزرگ
نیز رهوه بمعنی فراز ونشیب تفتازانی
لکنتی درزبان داشت ودر سال ۷۹۲
در گذشت

تکریتی با فتح اول وسکون
کاف منسوبست به تکریت وعامه آنرا
با کسر اول خوانند و آن شهریست
میان بغداد وموصل وابوزکریا یحیی
بن عدی بن حمید تکریتی شاگرد
فارابی که در بغداد زیستن گرفت ودر
فن منطق بارع گردید و کتاب تهذیب
الاخلاق و کتاب البرهان وغیر اینها
پرداخت و در سال ۳٦٤ در گذشت
بدان منسوبست ونیز از آن شهراست
ابومحمد عبدالسلام بن مفرج تکریتی
ر شمار ادیبان وشاعران واین ابیات
دلنواز اراوست

دمتی یفیق من الاشواق سکران
ومرتوی من شراب الوصل ظمآن
ویرجع العیش غضاً بعدما یبست
منه بطول الجفا والصد اغصان
ففی اصطباری صدح شاب واحدها
فکم لهافی فروع الایك الحان
باتت تنوح علی غصن تمیل به
ریح الصبا وکان الغصن نشوان

ودرسال ٦٧٥ در گذشت

تلعکبری با فتح اول وتشدید
لام و ضم عین بی نقطه و
سکون کاف و فتح بای ابجد
و کسر رای بی نقطه منسوبست به
تل عکبرا که قریه ایست
قسمت دجیل ومیان آن تا بغداد
ده فرسنك فاصله است و ابو محمد
هرون بن موسی شیبانی تلعکبری از
ثقات محدثان امامیه وازاعلام علماء و
صاحب کتاب الجوامع فی علوم الدین
و متوفی ۳۸۵ بدان منسوبست

تلمسانی با کسر اول و دوم
وسکون میم منسوبست به تلمسان از
شهرهای اندلس وجمعی ازاعلام از آن
شهرند ازجمله ابوعبدالله محمد بن
احمد بن محمد تلمسانی از اعاظم علما
و شاگرد خطیب دمشقی و ابو حیان
دسانی و شارح کتاب شفای قاضی
عیاض وبااین وصف از خوشنویسان

ومترسلان و نیکو محضران ومتوفی ۷۸۱ وصنعت اقتباس این دوشعر اورا زیبا کرده است

یا یوسفا حزت الجمال باسره

فمحاسن الایام تومی هیت لك

انت الذی صعدت به اوصافه

فیقال فیك اذا ملیك او ملك

واز جمله ابوعبد الله محمد بن احمد بن ابی بکر بن یحیی بن عبد الرحمن قرشی تلمسانی در طبقه فقیهان ومفسران ومحدثان ومورخان وشاعران ومتصوفان وصاحب تصانیف در فقه و تصوف ومتوفی ۷۵۹ واین دوشعر که بوی عشق و عرفان دهد از اوست

فابدو تارة واغیب آخری

مثار الشوق منتبذ الحیاء

اشیم البرق من بین الثنایا

و اشتم العبیر من الخباء

واز جمله عفیف الدین سلیمان بن علی بن عبدالله بن علی تلسمانی در شمار عرفا و شعراء و صاحب دیوان شعر و متوفی ۶۹۰ و از جمله شیخ احمد مقری بن محمد بن احمد بن یحیی تلمسانی درشمار مفسران و متکلمان و ادیبان و صاحب کتاب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب و کتاب اضائة الدجنه فی عقاید اهل السنة وغیراینها ومتوفی ۱۰۴۱ وشیخ احمد مقری در کتاب نفح الطیب تاریخچه شهر تلمسان را نوشته وقصایدی که ادیبان دروصف آن نظم کرده‌اند آورده و گفته‌است تلمسان شهر ماست که تعوید ها (باز وبندها) ما بآن آویخته است

تلمیذ باکسراول وسکون لام و کسرمیم ودر آخر ذال نقطه دار بمعنی کار آموز خواه دانش باشد و خواه پیشه وهنر وکار آموزنده را اوستاد گویند وابن تلمیذ کنیت مشهورموفق الملک امین الدوله هبة الله بن صاعد بن هبة‌الله بن ابراهیم بن علی بغدادیست درشمار طبیبان و ادیبان ومترسلان وشاعران وخوشنویسان وزبان عربی وفارسی و یونانی وسریانی را نیکو دانست اما قدرت او در زبان عربی نمودار گردید و کتابها پرداخت از جمله کتاب قرابادین کبیر و کتاب قرابادین صغیر (قرابادین بمعنی ترکیب ادویه است) و حاشیه برقانون ابن سینا وحاشیه برمنهاج ابن جزله وشرح مسائل حنین بن اسحق وشرح احادیث

طبيه نبويه و ديوان رسائل و ديوان شعر ومتوفى ٦٠٠هواين ابيات در وصف پستان معشوقه از اواست

فی صدر ها کوکبا نور اقلهما
رکنان مالمسا من کف مستلم
صانتهمافی حریز من غلائلها
فتلك فی الحل والرکنان فی الحرم

و نیز ابن تلمیذ کنیت معتمد الملك ابوالفرج یحیی بن صاعد بن یحیی است درشمار طبیبان وادیبان وفاضلان ودر اصفهان زیستن گرفت وباعیان و امراء نزدیک بود و ابن هباریه شاعر با چندین قصیده او راستودوهم بوساطت ابن تلمید اموال بسیاری از امراء واکابر فراهم کرد وابن تلمیذ خودنیز بنظم شعر پرداخت واین دو شعر در جدائی وپیوستگی بامعشوق ازاواست

فراقك عندی فراق الحیات
فلا تجهز ن علی مد نف
علقتك كالنار فی شمعها
فما ان تفا رقه او تنطفی

ودر سال ٥٥٩ در گذشت

تلید بافتح اول بروزن امیر هر مناع کهنه ایست در برابر طارف که هرمتاع نوی است وآن نام تلید بن سلیمان محاربی کوفی است ازاصحاب امام صادق

تمار با فتح اول و تشدید میم خرما فروش راگویند وآن لقب میثم تمار است از خواص اصحاب امیر المؤ منین وشیخ مفید در ارشاد گفته که میثم زرخریدزنی از بنی اسد بودو امیرالمؤمنین اور اخرید وآزاد کرد تا آنجا که گفته امیر المؤ منین باوخبر دادکه پس ازمن تر ابر دار آویزند و میثم در بیست ودوم ماه ذی الحجه سال ٦٠ هجری بفرمان عبیدالله بن زیادبردار آویخته شد

تمام بافتح اول وتشدید میم بمعنی بسیار درست نام ابوغالب تمام بن غالب بن عمرو مرسی اندلسی است معروف به ابن تیان ودر تیان بیاید و ابو تمام کنیت حبیب بن اوس طائی است در طبقه اول ازشعرای محدثین وتا جائی رسید که زمخشری در کشاف از آن پس که شعراورا گواه مقصود گرفت گفت که ابو تمام هر چند از میان طبقات چهار گانه شعرای جاهلین ١ ومخضرمین ٢ ومتقدمین ٣ و محدثین ٤ در طبقه اخیر جای دارد و ادیبان باشعار طبقه محدثین استشهاد نکنند اما از آنجا که ابو تمام از اساتید

عربیت است من درعبارات وی حکم
روایا ت میرانم و از قصائد معروف
ابوتمام قصیده بائیه است که د ر فتح
عموریه نظم کرد بدین مطلع
السیف اصدق انباء من الکتب
فی حده الحد بین الجد و اللعب
صاحب تجارب السلف گفت
معتصم خلیفه عباسی که قصیده د ر
ستایش وی بود سی هزار درهم بابوتمام
بخشید اما چون باین شعر رسید
رمی بك الله برجیها فهدمها
ولو رمی بك غیر الله لم یصب
معتصم گفت دنرت دراهمك دراهمت
را دینار یعنی سیمت را زر کردی
وسی هزار دینار (سکه طلا) باوداد
وابو تمام د ر مرثیت محمد بن حمید
طوسی نظم بلند را بپایهٔ رسانید که
ابودلف عجلی آرزو کرد که کاش
آن مرثیت برای وی بود و گفت
هرگز نمیرد آنکس که مقصود
بدان مرثیت است و این چند بیت
از آن قصیده است
وقد كان فوت الموت سهلا فرده
اليه الحفاظ المر والخلق الوعر
ونفس تعاف الضيم حتی كانه
هو الكفر يوم الروع اودونه الكفر
فاثبت فی مستنقع الموت رجله
وقال لها من تحت اخمصك الحشر
تردی ثیاب الموت حمرا فما اتی
لها الليل الا وهی من سندس خضر
باری ابوتمام درطراز اول از
ادیبان وشاعران و منشیان است
وصاحب کتاب مختار شعر القبائل و
کتاب فحول الشعراء و کتاب المختار
من شعر الشعراء ودیوان حماسه ودیوان
شعرونیروی حفظش بدان پایه بود که
چهارده هزار ارجوزه حفظ داشت
غیراز قصائد ومقاطیع و ابو تمام در
سال ۲۳۱ در موصل از جهان برفت
ومحمدبن عبد الملك وزیر درمرثیت
او قصیدتی نظم کرد که این دو بیت
از آن است
نباء اتی من اعظم الانباء
لما الم مقلقل الاحشاء
قالوا حبیب قدثوی فاجبتهم
ناشدتکم لاتجعلوه الطائی
و نیز ابوتمام کنیت کامل
بن فتح بن ثابت بن سابور
با درائی است در شمار ادیبان و
شاعران ومترسلان ومتوفی ۵۹۶ واین
چندبیت نمونهٔ اثری است که ماهرویان
بغداد دردل او کرده اند

وفی الاوانس من بغداد آنسة
لها من انقلب ماتهوی و تختار
ساومتها نفثة من ریقها بدمی
ولیس الاخفی الطرف سمسار(۱)
عندالعذ ول اعترا ضات ولا ئمة
و عند قلبی جوا بات و اعذار

تمتام بافتح اول و سکون میم آنکس که سخن بشتاب کند آنکس که لفظ تادر سخن بسیار آرد و تمتام لقب ابوجعفر محمد بن غالب بن حرب بصری است که در بغداد زیستن گرفت و در سلك محدثان بلکه حافظان بشمار است و درسال ۲۸۳ درگذشت

تمتامی باضبط پیش منسوبست به تمتام و شاید ابومحمد حسن بن عثمان بن محمد درطبقه محدثان واز مشایخ حاکم نیشابوری و متوفی ۳٤٦ منسوب بهمان ابوجعفر تمتام بصری باشد

تمیمی با فتح اول و کسر میم منسوبست به تمیم بن مر بن اد بن طابخه که پدر قبیله بزرگی است ازمضر وجمعی ازاعلام دانشمندان بدو نسبت رسانند مانند ابو عامر فضل بن اسمعیل تمیمی جرجانی در شمار ادیبان و محدثان و فاضلا خوشنویسان و صاحب کتاب البیان فی علم القرآن و کتاب عروق الذهب من اشعارالعرب و کتاب سلوة الغرباء و کتاب قلائد الشرف واین ابیات از اوست

انی ملمت بشاد
بلوا ء عندی مستحب
فما ذا بلوت طباعه
فالماء یشرب وهوعذب
بصو ت ثیا به
فاللوز یقشر وهو رطب
و قصا ری وصفی انه
فیما احب کما احب

ومانند ابوعبدالله محمد بن یحیی بن محمد تمیمی اندلسی در شمار فقیهان و خطیبان و ادیبان ومعبران و صاحب کتاب الخطب و الخطباء و کتاب البشری فی تعبیر الرؤیا و کتاب الانباء بمعانی الاسماء و کتاب الاستنباط لمعانی السنن و الاحکام ومتوفی ٤١٠ ومانند ابوالفتح منصو

(۱) سمسار بروزن دلدار آنکس که میان فروشنده و خریدارسودا راست کند آنکس که پیام برد آنکس که میان دوستان واسطه باشد ومعنی اول دربیت مقصود است یعنی غمزه معامله را میان من ومعشوق جوش دادو همین آطعه است که شعراورا بایهٔ بلندرسانده است و باید دانست که سمسار بمعنی ۱وخه فروش علا

بن محمد بن عبد الله تیمی اصفهانی در طبقه متکلمان معتزلی وصاحب کتاب ذم الاشاعره و متوفی ۴۴۲ وماننذ ابوفراس همام بن غالب تمیمی که درفرزدق بیاید وماننذ محمد بن احمد بن سعید تیمی مقدسی درسلك طبیبان ماهر وصاحب تصانیف درفن طب ازجمله کتاب مادة البقاء باصلاح فساد الهواء والتحرز من ضرر الاوباء در چندین مجلد و متوفی در حدود ۳۷۰ وماننذ ابوعبدالله محمد بن سالم بن نصرالله تیمی مازنی که درچندین فن بارع بود وسیوطی گفته که باسی علم سروکار داشت و کتابها پرداخت ازجمله کتاب مختصر مجسطی و کتاب مختصراغانی و کتاب مفرج الکروب فی دولة بنی ایوب و کتاب هدایة الالباب درمنطق و شرح قصیده ابن حاجب در عروض و کتاب التواریخ الصالح وغیراینها ومتوفی ۶۹۷ وماننذ محمد بن یوسف بن عبدالله بن یوسف تیمی مازنی معروف بابن اشترکونی (۱) درشمار ادیبان وشاعران وصاحب المقامات اللزومیه و متوفی .. ابیات از او است

و منعم الاعطاف معسول اللما
ما شئت من بدع المحاسن فیه
لما ظفرت بلیلة من وصله
و الصب غیر الوصل لایشفیه
نضجت وردة خده بتنفسی
و ظللت اشرب ماءها من فیه

تنبی با کسر اول و فتح نون مشدد و کسر بای ابجد منسوبست به تنب وآن قریه ایست بزرگ در حلب وابومحمد عبدالله بن شافع بن مروان تنبی درشمار مقریان ومحدثان بدان منسوبست

تنبوکی با فتح اول و سکون نون و ضم بای ابجد منسوبست به تنبوك وآن قریه ایست در ناحیت عکبرا وابوالقاسم نصر بن علی تنبوکی عکبری درطبقه واعظان ومحدثان بدان منسوبست

تنکتی با فتح اول و سکون نون و ضم کاف منسوبست به تنکت وآن قریه ایست در ماوراء النهر و ابوالليث نصر بن حسن بن قاسم تنکتی درشمار محدثان بدان منسوبست

تنوخی با فتح اول وضم نون

(۱) ضبط صحیح این لفظ را نیافتم از اینروی آنرا درحرف الف جائیکه باید آورده شود نیاوردم

منسوبست به‌تنوخ که پدر قبیله‌ایست
در یمن و دانشمندان با نامی از این
قبیله‌برخاستنداز جمله ابو سعدداودبن
هیثم‌بن اسحق‌بن بهلول‌تنوخی‌انباری
درشمار نحویان ولغویان‌وعروضیان
وشاعران‌وصاحب کتابی‌درنحوو کتاب
خلق الانسان در لغت و متوفی ۳۱۶
و از جمله ابو المحاسن مفضل بن
محمدبن‌مسعربن محمدتنوخی درطبقه
فقیهان و ادیبان وصاحب کتاب تاریخ
النحاة و کتاب‌الردعلی‌الشافعی‌و متوفی
۴۴۳ واز جمله ابو جعفر احمد بن
اسحق‌بن‌بهلول‌تنوخی درطبقه‌محدثان
وادیبان و فقیهان وشاعران وبا این
وصف ازقاضیان ومتوفی ۳۱۸ واز
جمله ابوعلی‌محسن بن‌علی‌بن‌محمدبن
داودبن فهم تنوخی در شمار ادیبان
وفقیهان وقاضیان وشاعران‌وصاحب
کتاب الفرج بعدالشده و کتاب
نشوار المحاضرة و کتاب المستجاد
من فعلات الاجواد ودیوان شعرو
متوفی۳۸۴ وازجمله ابوالقاسم علی
بن‌محسن‌تنوخی‌فرزند ابوعلی‌مذکور
در شمار فقیهان و قاضیان و ادیبان
ومتوفی ۴۴۷ واین دوبیت از اوست
لم انس دجلة والدجی متصوب
و البدر فی افق السماء مغرب
فکانها فیه بساط ازرق
وکانه فیها طراز مذهب
واز جمله ابو القاسم علی بن محمد
تنوخی پدر ابوعلی مذکور در شمار
فقیهان وادیبان وقاضیان ودر سلك
حفاظ شعر ابوعلی گفت پدرم هفتصد
قصیده ازشعرای‌قبیله طی حفظ داشت
غیر از قصائد دیگر شعرا وتصانیفی
پرداخت از جمله کتابی در قوافی
و کتابی در عروض و در وصف این
کتاب خالع گفت درفن‌عروض کتابی
همانند آن نوشته‌نشده است‌ودیوان
شعرواین‌ابیات درنهایت‌رقت‌از‌اواست
وراح من الشمس مخلوقة
بدت لك فی قدح من نهار
هواء و لکنه ساکن
و ماء و لکنه غیر جار
اذا ما تأملته و هو فیه
تأملت نوراً محیطاً بنار
فهذا النهایة فی الابیضاض
وهذی النهایة فی الاحمرار
وماکان فی‌الحکم ان‌یوجدا
لفرط التنافی وفرط النفار
ولکن تجاور سطحاهما
البسیطان فاتفقا بالجوار

كان المدير لها باليمين
اذا مال للسقی او بها لیسار
تدرع ثوبا من الیا سمین
له فرد کم من الجلنار
وباندازهٔ آن‌ابیات بلنداست که بعضی
پدیدارنده آنهارا تواناتر از تنوخی
پنداشته‌اندو ابوالقاسم‌مذکور درسال
۳۴۲ در گذشت

تنیسی باکسراول وتشدیدنون
منسو بست به تنیس که شهریست در
مصرو یاقوت گفته جزیره ایست
دردریای مدیترانه وابو محمد حسن
بن علی بن احمد بن محمد بن خلف
تنیسی که در بغداد زیستن گرفت در
طبقه شاعران توانا و صاحب کتاب
المنصف واین کتاب رادر سرقات ابو
الطیب متنبی پرداخت و این بیت را
درعذر از همت کوتاه خود گفته است
لقد قنعت همتی بالخمول
و صدت‌عن الرتب العالیه
وماجهلت طیب طعم‌العلا
و لكنها تو ثر العافیه
ودرسال ۳۹۳ درشهرتنیس‌در گذشت

توبنی باضم اول‌و سکون واو
وفتح‌بای ابجد منسوبست به توبن که
قریه ایست از قرای نسف‌و ابو توبه
میمون‌بن جعفرتوبنی درطبقه نحویان
و لغویان وشاگرد کسائی بدان
منسوبست

توبه بافتح اول‌و سکون واو
بمعنی باز گشتن نام توبةبن حمیراست
که‌لیلی اخیلیه رابشمت‌دوست داشت
وبااو عشق ورزید و بانوانا بودنش
برنظم قصائد ومقاطیعی درآن باره
نظم کرد و آوازه از عشق در
جهان افکندو هم در راه عشق
لیلی جان داد ولیلی نیز در پنهانی
عشق او را در نهاد خود بپرورانید
وچون بر نظم شعرتوانا بود نوائی
در میان نواهای عشق‌انگیز در
افکند و شوری در مغزها و شرری
دردلها پاشید توبه گفت
عفی الله عنها هل‌ابیتن‌لیلة(۱)
من الدهر لایسری الی خیالها
خدالیلی رادر کنف رحمت گیراد

(۱) جمله عفی الله عنها در معنی حقیقی بکار نرفته است و مقصود این نیست که خدا از گناه او در گذرد بلکه مقصود انست که خدااورا با رحمت خود بیوند دهد وشعرای فارسی‌زبان نیز آنرا در اشعار خود وارد کرده اند حافظ گوید
چه‌شکر گویمت ای‌خیل‌غم‌عفاك الله
که‌روز بیکسی آخر نمیروی زسرم

شبی بر من نگذشت که باخیال لیلی
هم‌آغوش نباشم ولیلی گفت
و عنه عفار بی واحسن حاله
فمز علینا حاجة لا نیا لها
خدایم‌توبه‌را در میان‌رحمت گیراد که
شب‌راجز باخیال‌من بپایان‌نبردو برمن
بسیار گران افتاد که حاجتی رااز او
نتوانستمی بر آوردو توبه گفت
ولوان لیلی الاخیلیه سلمت
علی ودونی تربة و صفائح
لسلمت تسلیم البشاشة اورقی
علی‌صدی من‌جانب القبر صائح
واغبط من لیلی بمالا اناله
بلی‌کل‌ماقرت به العین صالح
وهل تبکین لیلی اذامت قبلها
و نام علی قبر النساء النوائح
کمالو اصاب‌الموت لیلی بکیتها
و جادلها دمع من العین سافح
ولوان‌لیلی فی السماء لاصعدت
بطرفی الی‌لیلی‌العیون‌الکواشح
ولوارسلت وحیاً الی عرفته
مع‌الریح من‌صوارها المتناوح
وجزاینها ازابیات‌عاشقانه که دل‌شیفته
اش برسرزبان‌انداخت وزبان گویایش
آنهارا برشته کشیدتاآنگاه که پسران
عوف شبانه او را کشتندو لیلی در
مرثیت او گفت
واقسمت ابکی بعد توبة هالکا
و احفل من‌دارت علیه الدوائر
لعمرك‌ما بالموت عارعلی الفتی
اذ الم تصبه فی الحیاة المعایر
فلاالحی مما یحدث المیت سالما
ولاالمیت‌ان‌لم یصبر الحی ناشر
وکل‌شباب او جدید الی البلی
وکل امری یوما الی الله صائر
و اقسمت لاانفك ابکیك‌مادعت
علی غصن ورقاء اوطار طائر
فیتلی بنی عوف فیا لهفنا به
و ماکنت ایاهم علیه احاذر
وبیت‌دوم‌و سوم وچهارم مرثیت‌بسیار
حکیمانه ودو شعر بعد بسیار عاشقانه
صادقانه است
وبایددانست که‌لیلی‌اخیلیه‌وتوبة
بن حمیرهردوازقبیله بنی‌عقیل‌بن کعب
بن ربیعة بن عامر بن صعصعه اند که
یکدیگررابشدت‌دوست داشتند و در
شمار عشاقی هستند که در راه عشق
جان‌دادند بی‌آنکه بهم‌برسند واخیل
نام پدرآن تیره‌است ازخانوادهٔ لیلی
توثی باضم‌اول‌وسکون‌واو و
کسرثای‌ثخذمنسوبست به‌توث‌وآن‌نام
چندین قریه است ونیزنام محلتی‌است

در بغداد چسبیده بشو نیزیه و از
همین محلت است ابوبکر محمد بن
احمدبن‌علی قطان‌توثی ازحفاظ قرآن
وهم‌ازمحدثان

توبلی باضم اول‌و سکون‌واو
وفتح‌بای‌ابجدمنسو بست‌به‌توبل و آن
قریه‌ایست دربحرین وسیدهاشم‌توبلی
بحرانی که‌دربحرانی ترجمتش گذشت
بدان‌منسوبست

توحیدی‌با فتح اول و سکون
سوبست بتوحید وآن نام قسمی
از خرماست که‌بتوحیدی‌معروف‌است
وبعضی‌ازشراح‌دیوان‌منتبی‌شعر منتبی
را که گوید

یترشفن من‌فمی رشفات
هن فیه احلی‌من التوحید

برهمان معنی بار کرد ماند وتوان
توحیدی رابهمان توحیدبمعنی یگانه
شناسی‌و یکتاپرستی‌حمل کردچه‌معتزله
خودرااهل‌توحید دانند باری‌توحیدی
لقب ابوحیان علی بن محمدبن عباس
شیرازی‌است‌درشمارمتکلمان وفقیهان
وادیبان و نویسندگان توانا و در
سندگی‌راه جاحظ راسپرد واورا
ازفرط‌توانائی‌فیلسوف‌ادباگفتندبااین
سر ار رند دی خرسند بود
و بیشتر گله مند و از آنکس که
خرسند نبود بباد نکوهش‌ودشنامش
گرفت و از همین ره بود که وقتی
بری رفت و ابن عمید وزیر وصاحب
بن عباد را چونان که خواست ندید
و یا چونان که آرزومند بود لیافت
کتابی درنکوهش‌آن دووزیرنوشت
واین کتاب ادیبان را برنجا نید
چندانکه سیوطی در بغیة الوعاة
نوشت وهم دیگران که این کتاب را
هرکس خرید بختش واژگونه
گردید واین سخن اغراق‌آمیزنشان
ناخرسندی ادیبان است از کتاب
مثالب الوزیرین توحیدی

باری ابوحیان دربغداد بزیست
وازآنجا بری رفت وچنانکه گفت
از دو وزیرادیب و دانشمند ناراضی
برگشت و کتابهائی که پرداخت با
ذوق دینداران دمساز نیفتاد واو را
بزندقه نسبت دادند و ابن جوزی
گفت زنادقه اسلام سه کس
ابن‌راوندی‌وابوالعلاء معری‌وابوحیان
توحیدی وتوحیدی بدترازهمه است
چه‌آن دوباصراحت بالحاد گراییدند
وتوحیدی بکنایت وابن خلکان گفت
ابوحیان عقاید زننده داشت‌ازآن

وزیر مهلبی اورا ازپیش خود براند
و صاحب بن عباد وقتی برمعتقداتش
وقوف یافت خواست او را بکشد
ابوحیان گریخت و ابوحیان کتابها
پرداخت ازجمله کتاب رسالة الصدیق
والصداقة و کتاب الرد علی ابن جنی
فی شعر المتنبی و کتاب الامتاع
والموانسة و کتاب الارشادات الالهیه
و کتاب الزلفه و کتاب ریاض العارفین
و کتاب تقریظ الجاحظ و کتاب الحج
العقلی اذاضاق الفضاء عن الحج الشرعی
و کتاب الرسالة البغدادیه و کتاب الرسالة
فی اخبار الصوفیه و کتاب المحاضرات
والمناظرات و کتاب البصائر ودر سال
۳۸۰ در شیراز ازدنیا رفت .

توذیجی باضم اول وسکون واو
منسوبست بتوذیج وآن بنا بر
گفته یاقوت قریه ایست ازقرای شاش
درماوراء النهر وابو حامد احمد بن
حمزة بن محمد توذیجی درشمار محدثان
عامه بدان منسوبست

تورانی باضم اول وسکون واو
منسوبست برخلاف قیاس بتور وآن
قریه ایست از قرای حران و ابو محمد
سعد بن حسن بن سلیمان تورانی حرانی
درشمار نحویان وشاعران و شاگرد
جوالیقی و متوفی ۵۸۰ بدان منسوبست
واین دوبیت ازاوست

جائت تسائل عن لیلی فقلت لها
و سورة الهم تمحو سیرة الجذل
لیلی یکفك فاغنی عن سؤالك لی
ان بنت طال وان واصلت لم یطل

توزی با فتح اول و تشدید واو
و کسر زای هوز منسوبست به توز
وآن قریه ایست ازقرای فارس وابومحمد
عبدالله بن محمد بن هرون توزی از
اعلام لغویین و صاحب کتاب الامثال
و کتاب الاضداد و کتاب الخیل ومتوفی
۲۳۳ وابوالفضل یوسف بن محمد بن
یوسف توزی در طبقه نحویان
بدان منسوبست

تولب بافتح اول وسکون واو
وفتح لام بمعنی کره خر نام پدر ابوربیعه
نمر بن تولب ذهلی عکلی است از
شاعران جاهلی که اسلام را درك کرد
و آنرا گردن گرفت واز بخشندگان
عرب بود از اینروی گفتند اشعارش
همانند اشعار حاتم طائی است و این
چند بیت از جمله قصیده ایست که
نظم کرده وبیشتر آن پندواندرز است

فان المنیة من یخشها
فسوف تصادفه اینما

فان تتخطاك اسبا بها
فان قصاراك ان تهر ما
واحبب حبيبك حبّاً رويدا
فقد لا يعولك ان يصرما
وابغض بغيضك بغضا رويدا
اذا انت حاولت ان تحكما
و این شعر عاشقانه و بگفته صالح بن حسان جوانمردانه‌از اواست
اهيم بدعد ماحييت فان امت
فياحز نامن يهيم بها بعدی
نگارنده گوید عربان راشیوه این بود که هنگام زایش هر جانوری را که دیدند نام همان را برمو لود نهادند اینست که نامهای عربا ن فراوان از نامهای جانوران گرفته شده‌است‌مانند کلب (سك) و کلیب (سگك) و نمر (یوز)وفهد (کفتار)واسد(شیر)وثعلب (روباه) و او س (گرك) و او یس (گرگك)و غیر اینها

توماثی باضم اول و سکون‌واو و کسر ثای ثخذ منسوبست به‌توماثا و آن قریه ایست نزدیك برقعید در ناحیت نصیبین‌وابوالعباس خضربن ثروان بن احمد بن ابی عبدالله ثعلبی توماثی در شمار ادیبان و نحویان‌و شاعران و درطبقه حفاظ شعر ولغت ومتوفی ٥٤٢ بدان منسوبست‌واین‌دو بیت‌نـ.ونه‌طبع اواست
کتبت و قد اودی بمقلتی البکا
وقدذاب من‌شوق اليك سوادها
فماوردت‌لی نحوکم من رسالة
و حقکم الا و ذاك سواد هـا

تونی باضم اول‌وسکون‌واو منسوبست برخلاف قیاس‌به‌تونه وآن جزیره ایست نزدیك تنیس و دمیاط وعمربن احمد تونی وسالم‌بن عبدالله تونی که‌هردواز محدثان عامه‌اندبدان منسوبند و نیز منسو بست بر اساس قیا س به تون وآن شهر کیست د ر خراسان ومولی‌عبدالله بن محمد تونی از ا فا ضل علما ی امامیه و صاحب کتاب وافیه وشرح ارشا د وحواشی بر معا لم و مدا رك و متوفی ۱۰۷۱ وبرادرش مولی احمد تونی اونیزدر شمار فقیهان امامیه وصاحب حواشی بر شرح لمعه دمشقیه بدان منسوبند

تهامی با کسر اول وفتح آنرا نیزاز سیبویه حکایت کنند منسوبست به تهامه وآن خطه ایست که میا ن حجازویمن افتاده است ومکه معظمه را نیز تهامه گویند و تهـا می لقب ابوالحسن علی بن‌محمد بن‌حسن عاملی شامی است از شعرای نیکو پردا ز

واز ادیبان گرانمایه و صاحب دیوان
شعروبا این همه چیزی که ابوالحسن
تهامی‌را بلند آوازه کرد دیوان شعر
او نیست بلکه قصیده ایست که د ر
مرثیت فرزندش نظم کرد و مانداز ه
شیوا ورسا ودارای لطافت است که
هر صاحب ذوقی خواندن و شنیدن
آنرا بجان ودل خواهد وبرای نمونه
چند بیتی ازآن قصیده بیاورم

حکم المنیة فی البریة جاری
ما هذه الدنیا بدار قرار
طبعت علی کدروانت تریدها
صفوا من الاقذار والاکدار
و مکلف الایام ضد طباعها
متطلب فی الماء جذوة نار
فالعیش نوم و المنیة یقظة
و المرء بینهما خیال سار
فاقضوا مآربکم عجالا انما
اعمارکم سفر من الاسفار
والنفس ان رضیت بذلك اوابت
منقادة بازمة الاقدار
یاکوکبا ماکان اقصر عمره
و کذاتکون کواکب الاسحار
ابکیه ثم اقول معتذر اله
وفقت حین ترکت الام دار
جاورت اعدائی و جاور ربه
شتان بین جواره و جواری
فاذا نطقت فانت اول منطقی
واذا سکت فانت فی مضماری
انی لارحم حاسدی لفرط ما
ضاقت صدورهم من الاوغار
نظر واصنیع الله بی فعیونهم
فی جنة و قلوبهم فی نار
لاذنب لی قدرمت کتم فضائلم
فکانما برقعت وجه نهار

وتمامت ابیات قصیده راشیخ بهائی در
کشکول آورده‌است و ابوالحسن در
سال ۴۱۶ درزندان قاهره کشته گردید
نگارنده گوید باآنکه ابو الحسن
شامی و عاملی است ندانستم چرا
تهامی شده است ودورنیست که بعضی
از نیاکان او تهامی بوده اند وآن
نسبت برفرزندان نیزمانده وابوالحسن
بخصوص همانرا برگزیده است
نیز نگارنده گوید بدانسان که
تهامی را مرثیت فرزند بلند آوازه
کرد کلیم کاشانی را باآنکه شاعری
نیکو پرد از وپخته نظم بود این
سه شعر بلند آوازه کرد و راهنمای
مردم بدیوان بلکه بشخص کلیم شد
و سزد که که مایه شهرتش گردد
از بس پخته و از ناحیت معنی نیز

بلند افتاده است

بد نامی حیات نبودی دو روز بیش
آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یکروزصرف بستن دل‌شد باین وآن
روز دگر بکندن دل‌زین‌وآن گذشت
طبعی بهمرسان که بسازی بعالمی
یا همتی که از سرعالم توان گذشت

تیان بافتح اول وتشدید یای حطی انجیر فروش وهم انجیر خشك کن راگویند وآن نام ویالقب نیای ابوغالب تمام بن غالب‌بن عمر مرسی اندلسی است معروف باین تیان از پیشوایان لغویان وصاحب کتاب تلقیح العین در لغت که مانند آن کتاب چه از ره اختصار و چه از ره افزونی شمار لغات تا آنزمان تألیف نشد ودرسال ۴۳۳ درگذشت

تیروی باکسر اول و سکون یای حطی وفتح رای بی‌نقطه منسوبست به تیرا وآن نام موضعی است در خوزستان وابوالحسن علی بن حسین تیروی درشمار ادیبان وخوشنویسان بدان منسوبست

تیفاشی باکسر اول وسکون یای حطی منسوبست به تیفاش وآن شهریست درافریقا وابوالعباس احمد ... کتاب ازهار الافکار فی جواهر الاحجار و متوفی ۶۵۱ بدان منسوبست

تیمکی باکسر اول وسکون یای حطی وفتح میم منسوبست به تیمك که نام‌سرائی‌است در سمرقند و ابو عبدالرحمن محمدبن‌ابراهیم کرابیسی تیمکی‌درشمارمحدثان‌بدان‌منسوبست

نگارنده گوید تیمك همان تیمچه فارسی است وتیم بمعنی سرای بازرگانان است وکاف نشان تصغیر است بمعنی‌سرای کوچك‌بازرگانان‌و تیمك‌سرای کرباس‌فروشان‌درسمرقند بوده است ویا ابوعبدالرحمن درآن سراچه پیشه کرباس فروشی داشته است

تیملی بافتح اول وسکون یای حطی وضم میم منسوبست به تیم بمعنی بنده خدا و تیم الله دوکسند وهردو پدر تیره اند . تیم الله بن ثعلبه بن‌عکابة بن‌صعب که‌شاخهٔ‌از قبیله بکربن وائلند وازاین‌تیره است‌حسن بن علی فضال تیملی از ثقات محدثین و صاحب کتاب التفسیر وکتاب الطب وکتاب الابتداء و فرزندش علی‌بن‌حسن تیملی نیزاز ثقات محدثان

وصاحب کتاب المعرفه‌و کتاب‌الدلائل و کتا ب المواعظ و کتا ب التفسیر و کتاب‌فضل‌الکوفه-وتیم‌الله بن نمر بن قاسط که تیرهٔ از قبیله ربیعه اند وجوهری‌تیم اللّٰه‌سومی‌را که تیرهٔ از قبیله قحطانیه‌اند نوشته‌امانسب آنرا ذکرنکرده‌است

تیمی منسوبست به‌تیم‌و گذشت که‌تیم‌بمعنی‌بنده است‌وتیم نام‌بسیاری از پدران تیره های عر بست که هر کدام‌بااضافت‌بچیزی‌شناخته‌شوندتیرهٔ منسوب به‌تیم‌بن عبد منات‌بن ادبن طابخه که به‌تیم‌الرباب مشهورندوتیره منسوب‌به تیم‌بن نمربن وبره که به‌تیم قضاعه زبان زدند و تیره منسوب به تیم‌بن شیبان‌بن‌ثعلبة‌بن عکابه که‌به‌تیم بکربن وائل شهره‌اند وتیره منسوب به‌تیم بن ضبیعة بن قیس ثعلبه که‌به‌تیم بنی‌بکربن‌وائل‌معروفند وتیره‌منسوب به‌تیم بن‌ثعلبة‌بن جدعاء که به‌تیم طی شناخته شده اند و تیره منسوب به‌تیم بن‌مرة‌بن کعب‌بن لوی‌بن غالب بن فهر که به‌تیم قریش مشهورندوازاین تیره‌است ابوبکربن ابی قحافه وتیره منسوب‌به‌تیم‌بن مالك‌بن بکربن‌سعدبن ضبه که به تیم ضبه شهره‌اند واز هر کدام صحابه ویاتابعان ویاتابع‌تابعان ویامحدثان ویا شاعران ویادانشمندان برخاسته‌اند

تیمیه باضبط پیش بازیادتی تا درآخر آن نام زنان است ونام جده تقی‌الدین احمدبن عبدالحلیم بن عبد السلام‌بن عبدالله بن ابی‌القاسم بن تیمیه حرانی حنبلی‌است معروف بابن تیمیه‌از نوادر روزگار ودرفن‌مناظره دستی تواناداشت وباهرکس مناظره کردبراوچیره گردید وباداشتن چنان نیروئی در مناظره عقاید وارائی از خود آشکار کرد که فقیهان بخروش آمدندوبراوبشوریدندوبفسادعقیدتش فتوی دادند ودرقلعه جبل اورازندان کردند ویکسال ونیم درزندان ماند آنگاه بفرمان والی‌مصر مجلس‌بحث ومناظرهٔ برپا کردند وفقیهان‌ومفتیان در آن مجلس حضور یافتند و بحث در میان ایشان درگرفت و ابن تیمیه برهمه چیره گردید واز زندان بدان سبب برهید وهم‌ازوالی رخصت‌یافت که‌درمصرتدریس کند ودراین‌هنگام باآزادی بیشتری‌عقاید خودراآشکار ساخت وبنابر مصلحت وقت اورا در قلعه دمشق زندان کردند ودر زندان

بماندتادرسال ۷۲۸ در گذشت و عجبتر اینکه باهمه شهرتی که بفساد عقیدت داشت وبا همه دشمنیها که فقیهان وقاضیان بااو کردند و باهمه طعنها که بردینش و نکوهشها که بر آرائش باریدند همینکه خبر فوتش میان مردم دمشق پراکنده گردید از هر فراز ونشیبی برای حضور در تشییع جنازه‌اش ره‌سپر شدند وباندوهمندی هر چه بیشتر انجمن شدند و گرد کالبدش گردیدند ودستارهای خودرا برجنازه‌اش‌از اینروی که‌متبرك گردد افکندند وبوسه‌ها بررویش زدند و قرآنها بگشودند و ختمهای قرآن نثار روحش کردند و آنگاه جنازه راازز زمین برداشتند وآنراروی سرها نهادندو بردندواز فزونی مردم جنازه گاهی پیش افتاد و گاهی پس‌وهم‌از شدت ازدحام و مزاحمت یکدیگر دربردن جنازه چوبهای تابوت درهم شکست و همچنان او را بردند تادر گورستان صوفیه اورابخاك سپردند وعجبتراز آن‌آب غسلش‌رانوشیدند ومازادسدرش راخریدند ومیان خود قسمت کردند و ریسمانی که بدان زیبق(جیوه)برای دفع شپش ما لیده بود بیکصد و پنجاه درهم خریدند واز ابن تیمیه تصانیف بسیار برجای ماند وبعضی تاپانصد تصنیف بنام او نوشته‌اند

ثبیت باضم‌ثای ثخذو فتح بای ابجدو تشدید یامصغر ثابت بمعنی‌پا برجایك‌نام ثبیت بن‌محمدعسکری‌است از اعلام متکلمان امامیه وصاحب کتاب الاسفارو کتاب دلائل الامامه‌و کتاب تولیدات بنی امیه فی الحدیث

ثعالبی بافتح اول منسوبست‌به ثعالب‌جمع ثعلب بمعنی روباه و کسی را ثعالبی گویند که پوست روباه بفروشد ویاپوست روباه بدوزدوآن لقب‌ابومنصور عبدالملك بن محمدبن اسمعیل نیشابوری است درطبقه اول از ادیبان و لغویان و مصنف کتاب فقه‌اللغه و کتاب سرالادب و کتاب سحر البلاغة‌و کتاب اللطایف و الطرائف‌و کتاب یتیمة‌الدهر فی‌محاسن اهل‌العصرو دروصف کتاب یتمیه شاعر گفته است

ابیات اشعار الیتیمه
ابکار افکار قدیمه
ماتوا و عاشت بعدهم
فلذاك سمیت الیتیمه

ویتیمه کمتر ترجمت است و بیشتر نظم
ونثر اعلام از آنروی شاعر ثعت که
اعلام مردند و ابکار افکارشان در جهان
یتیم ماند و ثعالبی آنهارا فراهم کرد
و فراهم کرده خود را یتیمه نام داد
ودر سال ۴۲۹ درگذشت و نیز لقب
عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف مالکی
اشعری ثعالبی است درشمار مفسران و
محدثان و ادیبان و صاحب کتاب
الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن و
و کتاب العلوم الفاخره و کتاب الذهب
الابریز فی غریب القرآن العزیز وجز
اینها ومتوفی ۸۷۵

ثعلب بافتح اول و سکون عین
بی نقطه بروزن سرور بمعنی روباه لقب
ابوالعباس احمد بن یحیی بن زید بن سیار
است پیشوای نحو کوفیان و شاگرد ابن
اعرابی وزبیر بن بکار وصاحب کتاب
الفصیح و کتاب اختلاف النحویین و کتاب
معانی القرآن و کتاب الشواذ و کتاب
الامثال و کتاب غریب القران و کتاب
الایمان والدواهی و کتاب استخراج
الالفاظ من الاخبار وغیر اینها و ثعلب
عمری طولانی کرد و یازده خلیفه
عباسی را بدید که اول ایشان مأمون
و آخر ایشان المکتفی بالله بود ودر آن
مدت ثروتی اندوخت ودر پایان عمر
کر گردید ودر روز جمعه که از مسجد
جامع برگشته بود حالیکه بکتابی
که در دست داشت نگریست اسبی باو
تنه زد و اورا در گودالی افکند و مغزش
آسیب دید و از دردسر بشدت نالید و پس
ازدو روز دیگر سال ۲۹۱ درگذشت
و بیست و یکهزار درهم و دو هزار دینار
ومستغلاتی که سه هزار دینار مسکوك
طلا ارزش داشت بر جای گذاشت
و وارث او دختری بود که از پسرش
بر جای بود واو را ثعلب (روباه) از
آنروی لقب دادند که پرسشها را وقتی
پاسخ گفتی از هر دری سخن کردی
و جواب گفتی و این شعر ازاو است
اذا انت لم تلبس ثیابا من التقی
تقلبت عریانا و ان کنت کاسیا
و بایددانست که ثعلب بر نر و ماده هر
دو گفته اید و نر را ثعلبان باضم ثای ثخذ
ولام و ماده را ثعلبه گویند و بااین وصف
ثعلبه از اعلام مردان عرب است و جمعی
ازصحابه ومحدثان ثعلبه نام داشته اند

ثعلبی باضبط پیش منسوبست به
ثعلب و آن لقب ابو اسحق احمد بن
محمد بن ابراهیم نیشابوری است از
مشاهیر مفسران وصاحب کتاب کشف

البیان در تفسیر مشهور بتفسیر ثعلبی و کتاب العرائس درقصص انبیاءو کتاب ربیع المذکرین ومتوفی ۴۲۷ و باید دانست که ثعلبی لقب اواست نه نسب او و گویا پیشه پوستین روباه دوزی داشته و با پوستین روباه فروشی واز آنروی اور اثعلبی گفتندوابن خلکان گفته که او را ثعلبی و ثعالبی هر دو گویند واین سخن تأیید کند که ثعلبی دارای چنان پیشه بوده است ونیز ثعلبی لقب ابو سعید فرج بن قاسم بن احمد ثعلبی غرناطی است درشمار ادیبان ومفسران ومقریان وشاعران وصاحب کتابی در بای موحده ومتوفی ۷۸۱ و ندانستم ثعلبی درابو زکریا یحیی بن قاسم بن مفرج بن ورع بن خضر بن حسن بن حامد تکریتی نسب است و یا لقب یاقوت گفته که ابو زکریا یکی از پیشوایان مسلمین بود ودرطبقه فقیهان و مفسران و لغویان و عروضیان وشاعران وشاگرد ابن خشاب ومتوفی ۶۱۶ واین ابیات رادراقسام الف امر نظم کرده است

لالف الا مرضرو ب تنحصر
فی الفتح والضم واخری تنکسر
فا لفتح فیما کان من رباعی
نحواجب یازید صوت الداعی
و الضم فیما ضم بعد الثانی
من فعله المستقبل الزمانی
و ا لکسر فیما منهما تخلی
ان زادعن ا ر بعة ا و قلا

ثقاف بافتح اول و تشدید قاف بمعنی بسیار زیرک نام قاف بن عمرو بن سمیط صحابی است که در جنگ خیبر ویادر جنگ احد بنابر اختلاف در نقل شهید گردید

ثقفی بافتح اول ودوم و کسر فاء منسوبست به ثقیف که پدر قبیله ایست مشهور درعرب و از این قبیله است مختار بن ابی عبیده ثقفی که در آغاز مردم را بمحمد بن حنیفه خواندوسپس بخونخواهی امام حسین ع قیام کرد وداستانش دراز است و در سال ۶۷ کشته گردید ونیزازاین قبیله است ابراهیم بن محمدبن سعید ثقفی صاحب کتاب الغارات و کتاب المغازی و کتاب السیفه و کتاب الرده و کتاب رسائل امیرالمؤمنین واخباره وحروبه و کتاب الجامع الکبیر فی الفقه و کتاب الجامع الصغیر و کتاب مقتل الحسین و کتاب اخبار المختار و کتاب الشوری وغیراینها ویاقوت چهل ونه

کتاب ازاونام برده و گفته است وی
درآغاز زیدی مذهب بود و سپس
بمذهب امامیه گرائید و از کوفه
باصفهان رفت ودرآنجا بزیست ودو
سال۲۸۳ درگذشت ونیز ازاین قبیله
است ابوالصلت طریح بن اسمعیل بن عبید
ثقفی از شاعران توانای دولت اموی
و در صلت بیاید و نیز ازاین قبیله است
حارث بن کدة بن عمربن علاج ثقفی
طبیب مشهور عرب و حارث برای
فراگرفتن فن طبابت بایران سفر کرد
واز استاد آنجا طب آموخت و
چندی در ایران بزیست و بحذاقت
شهره گردید واموالی فردآورد وهم
یکی از اشراف را معالجه کرد واز
او مالی گرفت و هم کنیزی که سپس
اوراسمیه نامید وازاین تاریخ بحجاز
برگشت ودرطائف وطنش زیستن گرفت
ومیان عرب نیز بحذاقت ومهارت در
فن طب شهره گر دید وسمیه زیادبن
ابیه‌رازاد وازآنجاکه پدرش دانسته
نبود اورا زیاد بسر پدرش گعمند تا
آنگاه که معاویه زیاد را بابوسفیان
چسبانید و نسب او را بنسب خود
پیوست و حارث بن کده تا زمان
معاویه زنده بود ونیز ازاین قبیله

است ابو العباس احمد بن عبیدالله بن
محمد بن عماد ثقفی‌در شمار کاتبان و
مترسلان و مورخان و صاحب کتاب
الزیادات فی اخبار الوزراءو کتاب اخبار
ابی نواس و کتاب اخبار حجربن عدی و
کتاب اخبار ابن الرومی و الاختیارات
من شعره و کتاب تفضیل بنی هاشم و
اولیائهم وذم بنی امیه واتباعم و کتاب
اخبارابی العتاهیه و کتاب المناقضات
و غیر اینها وباید دانست که ابو عمر
عیسی بن عمر ثقفی از پیشوایان
عربیت و بخصوص نحو و صاحب
کتاب الاکمال و کتاب الجامع در نحو
و متوفی ۱٤۹ ثقفی نیست بلکه بر
قبیله ثقیف در آمدو باایشان در آمیخت
وبه ثقفی شهره گردید و عیسی بن
عمرهمان کسی است که از خر بیفتاد
و بر زمین نقش بست ومردم گردش
انجمن شدند عیسی گفت مالکم
تکأکأتم علی کتکأکؤ کم علی ذی جنة
افر نقعوا عنی یعنی چونست که
گرداگرد مرا گرفتید چونان که
دیوانه راگردگیرید دورشوید ازمن
واز این گونه ترکیبها که دور از
فهم مردم بود بکار بردوخلیل بن
احمد در باره کتاب جامع و اکمال

وی گفته

بطل النحو جمیعاً کلـه
غیرما احدث عیسی بن عمر
ذاك اکمال وهذا جامع
فهما للناس شمس وقمر

ثلجی بافتح اول وسکون لام و کسر جیم منسو بست به ثلج بمعنی برف و آن نام نیای ابوعبدالله محمد بن شجاع است معروف با بن ثلجی در شمار فقیهان ومحدثان وصاحب کتاب تصحیح الاثارالصحیح و کتاب النوادر ومتوفی ۲۵۶ و نیز ثلج نام ثلج بن ابی ثلج بن یعقوبی است از اصحاب حضرت رضا

ثلاج با فتح اول و تشدید لام بمعنی برف فروش لقب ابو عبد الله حسین بن احمد بن مغیره بوشنجی است در شمار محدثان وادیبان ودر بو شنجی گذ شت

ثماله باضم اول بروزن گشاده بمعنی ته مانده ظرف وته مانده آب خوض نیز بمعنی کف شیر لقب عوف بن اسلم است که پدر تیره ازقبیله ازد بود وازاین تیره است ابوحمزه ثابت بن دینار ثمالی از اصحاب علی بن الحسین ؟ وامام باقر ؟ وامام صادق ؟ و کمی اززمان موسی بن جعفر رادرك کرد و کتابها پرداخت ازجمله تفسیر قرآن و کتاب زهد ورساله درحقوق ودرسال ۱۵۰ در گذشت ونیز ازاین تیره است ابوالعباس محمدبن یزید بن مبرد نحوی ودر مبرد بیاید

ثمامه باضم اول بروزن گشاده بمعنی گیاه سستی که ند نکشد وآن نام جمعی است وابو ثمامه کنیت عمرو بن عبد الله بن کعب صائدی است از شهیدان کربلا و همان کسی است که فرا رسیدن هنگام نماز پیشین رابیاد امام حسین ؟ آوردوامام ازخداخواست که او رادر شمار نمازگذارا بشمارآرد

ثمانینی بافتح اول منسوبست به ثمانین بمعنی هشتاد وآن قریه‌ایست بالای شهرموصل درجزیره ابن عمر و ابو القاسم عمربن ثابت ثمانینی از اعلام ادب وشاگرد ابن جنی وشارح کتاب اللمع ابن جنی و شارح کتاب التصریف ملوکی ومتوفی ۴۴۲ بدان منسوبست و نیز ثمانینی لقب شریف مرتضی علم الهدی است نه نسبت واورا ثمانینی از آنروی گویند که هشتاد هزار جلد کتاب بر جای گذا شت

نیز کتابی بنام الثمانین پرداخت نیز هشتاد سال وهشت ماه عمر کرد

ثوابه با فتح اول بروزن نهاده بمعنی پاداش نام ثوابة بن خالداست که فرزندانش بآل ثوابه (خاندان ثوابة) شهره‌اند وسه تن از ابنان در شمار کاتبان ومترسلانند ابوالحسن محمد بن جعفر بن ثوابة منشی وکاتب دیوان المعتضد بالله عباسی ونامهٔ که در دومین بار وزارت ابن فرات نوشت وسپهرها پراکند مورد تحسین کاتبان ومنشیان گردید وآن نامه را یاقوت درمعجم البلدان آورده است وی درسال ۳۱۲ درگذشت وابوالحسین جعفر بن محمد بن خالد بن ثوابه در شمار کاتبان بلیغ ومترسلان فصیح در دیوان رسائل المعتضد بالله عباسی ودر سال ۲۸٤ در ری از جهان برفت وابوالعباس احمد بن محمد بن ثوابه کاتب دیوان رسائل المقتدر بالله عباسی ودرباره وزن کتابش علی بن عیسی وزیر باو گفت کتابهای تو نویسنده‌تر نبود وپدرت از بابت نویسنده‌تر بود وتو از پدرت نویسنده‌تری وابوالعباس کتابی در رسالات وخط تألیف کرد وکتابی درمجموعه رسائلش ودرسال ۲۷۷ درگذشت

ثوبان با فتح اول وسکون واو بمعنی بازگشتن نام ثوبان بن بجدد صحابی است که پیغمبر او را بخرید وآزاد کرد ونیز نام ذوالنون مصری است از پیران راه ودر ذوالنون ترجمنش بیاید

ثوری با فتح اول وسکون واو منسوبست به ثور بمعنی گاونر وآن نام چندین پدر تیره است درعرب از جمله ثور بن مالك بن معاویه پدر تیره ازقبیله همدان وحسن بن صالح همدانی ثوری زیدی رئیس فرقه صالحیه از فرق زیدیه ومتوفی ۱٦۸ بدو نسبت رسانند وازجمله ثور بن عبد مناف بن ود پدر تیره از قبیله اسد ربیع بن خثیم بن عائذ بن عبدالله اسدی ثوری کوفی یکی از هشت زاهد مشهور ومتوفی ٦۱ یا ٦۳ بدو منسوبست گویند بیست سال مهر سکوت بر لب زد وخاموش ماند وهفت زاهد دیگر هرم بن حیان واویس قرنی وعامر بن عبد قیس وابومسلم خولانی ومسروق بن اجدع وحسن بصری واسود بن یزید بصحبی مرجای اسود جریر بن عبدالله رانوشته‌اند وازجمله ثور بن عبد مناة بن اد بن طابخة بن الیاس بن مضر پدر

یره از قبیله مضر و ابو عبدالله سفیان بن سعید بن مسروق ثوری کوفی از اعاظم محدثان عامه و کسیکه سنیا ن او را رایتی از رایات دین و پیشوائی از پیشوایان مسلمین شمرند و متوفی ۱٦۱ بدو منسوبست و باید دانست که ابو محمد عبدالله بن محمد بن هرون که ابن ندیم در فهرست نام او را برده ثوری نیست بلکه توزی است بانای قرشت و در توزی گذشت و ثوری از اغلاط نویسندگان است و سیوطی نیز در کتاب بغیة الوعات توزی ضبط کرده است

ثویر با ضم اول و فتح واو مصغر ثور بمعنی نرگاو یا گاو نرك نام ابوالجهم ثویر بن ابی فاخته (۱) سعید بن علاقه (۲) است که شیخ او را در شمار اصحاب حضرت سجاد ؏ آورده است و ذهبی گفته با آنکه ثویر رافضی است علمای سنت حدیث از او فرا گرفتند

ثویبه با ضم اول و فتح واو مصغر ثوابه بمعنی پاداشك نام زوجه ابولهب است گویند ثویبه پیش از آنکه محمد (ص) را بحلیمه سعدیه بسپرند پیغمبر را شیر داد و بعضی بر آنند که ثویبه کنیز ابولهب بود نه زوجه او

جابانی منسوبست بجابان از قرای واسط و ابوالغنایم محمد بن علی بن فارس جابانی شاعر بدان منسوبست و در هر ثی ساید

جابری با کسر بای ابجد منسوبست بجابر بن عبدالله بن قادم همدانی پدر تیره از قبیله همدان که به بنی جابر همدان نیز شهره اند و شبیب بن عبد الله همدانی جابری صحابی که در همه غزوات پیغمبر (ص) حاضر بود و هم در کربلا جز و یاران امام حسین ؏ بود و بسعادت شهادت رسید بدو منسوبست

جاجرمی با فتح جیم دوم منسوبست بجاجرم از نواحی بجنورد و معین الدین ابو حامد محمد بن ابراهیم جاجرمی فقیه شافعی صاحب کتاب الکفایه در فقه و کتاب الایضاح و متوفی ٦۱۳ بدان منسوبست و نیز از همان قریه است بدرالدین جاجرمی از شعرای معروف قرن هفتم و شاگرد مجد همگر و ستایشگر خواجه شمس الدین محمد جوینی و بهاءالدین جوینی و صاحب دیوان شعر و متوفی ٦٨٦

(۱) فاخته با کسر خای نخذ و فتح تای قرشت قسمی از کبوتران صحرائیند و نام چند تن از زنان صحابیات است

(۲) علاقه با کسر عین بی نقطه بمعنی آویزه

بدرالدین درمدح خواجه بهاء الدین قصیدهٔ نظم کرده که هیچ نقطه در آن نیست وباآنکه اینکار بی فائدت است وهم سخن پردازرا براه دشوار برد خوب ازعهده برآمده است وبا این مطلع شروع شده است

که کرد کارکرم مرد وار در عالم
که کرد اساس مکارم ممهد و محکم

واین دو رباعی بسیار پخته از او است

دنیا چومحیط است و کف خواجه نقط
پیوسته بگرد نقطه میگرد د خط
پروردهٔ اوکه ومه ودون و وسط
دولت ندهد خدای کس را بغلط

گفتم سخنت شکسته وش چون آید
باآنکه همه چو در مکنون آید
گفتا سخن‌ازچنین دهانی که مرا است
گر نشکنمش چگونه بیرون آید

ونیزفرزندش‌محمدبن بدرالدین جاجرمی وی نیز در شمار شاعران بود و کتابی بنام مونس الاحرارفی دقایق الاشعار حاوی بهترین اشعار نوشت واز اشعار خود نیز درآن گنجانید و نیز طالب جاجرمی از مریدان شیخ نورالدین آذری طوسی که در شیراز زیستن گرفت و مثنوی مناظره گوی و چوگان بنام سلطان عبدالله‌بن ابراهیم‌بن شاهرخ میرزا گورگانی منظوم کرد واز او صلت‌بستد ونوازش‌یافت‌و این شعرازاوست

رفتی وبگریستم چندانکه آب‌از سر گذشت
ازپیت‌زانرو نمی‌آیم که پایم‌در گلست

ونیزاین رباعی‌از اواست

در کوچه عاشقی به پیمان درست
میگفت بمن اهل دلی روز نخست
طالب مطلب کسی که اوغیر توجست
روطالب آن باش که‌او طالب‌تست

چاچی بادوجیم‌فارسی‌منسوبست بچاچ که‌شهریست‌درترکستان‌وعربان درتعریب آنراشاش گویندوبدرالدین چاچی از شاعران توانای فارسی زبان که‌درهندزیست وشاعرمخصوص دربارغیاث‌الدین الغ‌خان‌بود وصاحب دیوان‌شعربدان‌منسوبست

جاحظ باکسرحای‌حطی کسی راگویند که حدقه چشمش بیرون جسته‌باشدوآن لقب‌ابوعثمان عمروبن بحربن محبوب لیثی بصری است از اعاظم‌نویسندگان‌واز اعلام متکلمان و شاگرد نظام‌متکلم مشهور وخود

نیز پیشوای فرقه از متکلمان که بجاحظیه شهره‌اند و جاحظ برای قدرتی که برنوشتن داشت دانشهای خود رانوشت و پراکند تاجائیکه ابن خلکان گفت جاحظ در هر فنی تصنیف کرد و یا مقاله پرداخت تا آنجا که گفت جاحظ باهمه فضائلی که داشت زشت منظر بود و شیخ بهائی در کشکول گفته که جاحظ چندان زشت بود که شاعردر وصفش گفت

لو یمسخ الخنز یر مسخاً ثانیا
ما کان الا دون قبح الجاحظ

و جاحظ خود گفت که متوکل مرا برای تأدیب و تعلیم فرزندانش بسامرا طلبید اماچون زشتی منظرم‌را دید ده‌هزار درهمم داد وبباز گشتنم اشارت کرددریغ آمدش باقبح منظرم مؤدب فرزندانش باشم من‌آن دراهم راگرفتم‌و از نزد متوکل بیرون شدم و محمد بن ابراهیم رادیدم که ببغداد خواست رفتن و مرا نیزدر کشتی خودنشانیدو براه‌افتادیم‌تابدهانه نهر ناطول رسیدیم کنیز کی خواننده راگفت بخواند کنیز ك عود(مزمار) را برگرفت واین دو شعر را خواند

کل یوم قطیعة و عتاب
ینقضی دهرناونحن غضاب
لیت‌شعری‌اناخصصت‌دون
ذاالخلق ام کذا الاحباب

آنگاه کنیز ك دیگر طنبور (تار)برگرفت واین دو بیت راخواند

وا رحمة للعاشقینا
ما ان اری لهم معینا
کم‌یهجرون‌ویصرمون
و یقطعون فیصبرونا

کنیزك عودنو از پرسید پس عشاق‌چه کنند گفت‌چنین کنندو پرده رابدریدومن صورتش رانگریستم که همچون پاره ماه بود وخود را دردجله افکند زیبا پسری که مگس پرانی بردست‌داشت و مگسهای‌محمد بن ابراهیم راپرانید ودرجمال کمی ازآن کنیز ك نبود این شعر خواند

انت الذی غرقتنی
بعد القضا لو تعلمینا

وبیدرنگ خودرابدجله افکند کشتیبان با شتاب کشتی را بطرف ایشان براند و دیدیم که هردو دست درآغوش هم کشیده‌ند و درآب فرو رفتند واز دیدگان ما ناپدید گشتند باری جاحظ فراوان کتاب پرداخت ازجمله کتاب البیان والتبیین و کتاب

الحیوان و کتاب النبی والمتنبی
و کتاب الامامة علی مذهب الشیعه
و کتاب اخلاق الملوك و کتاب البخلاء
و کتاب الرد علی العثمانیه و کتاب
الکیمیا و کتاب الاستبداد والمشاورة
و کتاب التسویة بین العرب و العجم
و کتاب المعلمین و کتاب الجواری
و کتاب النساء و کتاب المغنین و کتاب
الحاسد والمحسود وغیراینها و برنظم
شعر نیز توانا بود و این سه بیت نمونه
اوست

یطیب العیش ان تلقی حکیما
غذاه العلم و الرأی المصیب
لیکشف عنك حیلة كل جهل
و فضل العلم یعرفه الادیب
سقام الحرص لیس له شفاء
وداء البخل لیس له طبیب

ودرسال ۲۵۵ در بصره ازدنیا برفت

جارالله با اضافت جار بالله
بمعنی همسایهٔ خدا و آن لقب زمخشری
است که چندی درمکه زیستن گرفت
و مجاورت خانه خدا را برگزید و
بجارالله شهره گردید و ترجمتش در
زمخشری بیاید

جار بردی با فتح بای ابجد و
سکون رای بی نقطه مؤلف غیاث
اللغات گفته نام قریه ایست اما آن
قریه کجا است تعیین نکرده است
نگارنده گوید سخن مؤلف
غیاث اللغات درست نیست و در جای
دیگر نیز ضبط آنرا نیافتم و آنچه
درست بنظر رسد اینست که جار بردی
مخفف جار برداری است منسوب
بجار بردار وجار درلغت بانك وشور
و غوغا راگویند وفخر الدین را از
آنروی که در مباحثات علمی شور
افکن و غوغا طلب و بانگ بردار
بود جار بردار گفتند و در نسبت
جار برداری شد و این نسبت بر او
بماند اما در تعریب ترکیب درست
که استعمال آن مورد انس بود از
میان رفت و جار بردی شد ودرزیر
نقاب تعریب معنی آن پوشیده ماند
باری جار بردی لقب فخر الدین
احمد بن حسن جاربردی است از
افاضل ادیبان وشاگرد قاضی بیضاوی
وشارح منهاج بیضاوی وشارح کتاب
الحاوی در فقه و شارح شافیه ابن
حاجب وشارح کشاف و متوفی ۷۴۶
جار بردی در تبریز زیستن گرفت
ودرتبریز ازجهان رفت و میان او
وقاضی عضد ایجی در مسائل علمی

مشاجرا تیست و هر کدام بر راهی رفته اند

جارود بر وزن لاهوت بمعنی شوم وآن لقب بشر بن عمر و عبدی است از صحابه پیغمبر (ص) واورا جارود (شوم) از این روی لقب دادند که بر شترش که مویش ریخته بود نشست وخودرا میان عشیرهٔ مادری خود رسانید قضارا میان شتران ایشان مرضی پدید گردید و سبب مرگ شترانشان شد وابو الجار ود کنیت زیاد بن منذر عبدی است ازعلمای زیدیه وخودنیز مؤسس فرقه‌در مذهب زیدیه بنام فرقه جارودیه و ابو الجارود کور بوده و در سال ۱۵۰ درگذشت

جاریه باکسر رای بی نقطه از اعلام مردان و نام چندتن از صحابه ومحدثان است و جاریه در این چند معنی بکار رفته است کشتی ـ آفتاب ـ کنیز ـ دختر ـ نعمت ـ روان و بمعنی اخیر مؤنث جاری است ازجریان

جازری باکسر زای نقطه دار منسوبست بجازر که قریه‌ایست ازقرای ن وحفص بن اعرج جازری از اصحاب امام صادق ؏ بدان منسوبست

جاسمی باکسر سین بی نقطه منسوبست بجاسم و آن قریه ایست در هشت فرسنگی دمشق وابو تمام حبیب بن اوس طائی جاسمی که ترجمتش درتمام گذشت بدان منسوبست

جاك بروزن پاك نام نیای ابوطاهر محمدبن علی بن جاك قمی است صاحب کتاب الحکمین و بعضی او را تمیمی گفته اند و جاك معرب پاك است

جالطی با فتح لام منسوبست بجالطه ازقرای قرطبه و ابو عبدالله محمدبن قاسم بن محمد اموی قرطبی جالطی در شمار فقیهان و ادیبان ومتوفی ۴۰۳ بدان منسوبست

جامدی باکسر میم منسوبست بجامد وآن قریه بزرگی است ازقرای واسط وابویعلی علی بن حسین جامدی واسطی در شمار محدثان بدان منسوبست

جامع باکسر میم لقب ابوعصمه نوح بن ابی مریم خراسانی است در شمار محدثان وادیبان واز زهری حدیث کرد وبابو حنیفه حدیث رسانید ودرسال ۱۷۳ درگذشت وشهید ثانی گفت که جامع از حدیث سازان بود

واورا جامع ازاینروی لقب دادند که علومی‌را جمع وفراهم کرده بود

جامع باقولی　باقول باضم‌قاف بروزن‌باروت بمعنی‌دوات‌سفالین و نیز کوزه‌بیدسته‌است وجامع باقولی لقب ابوالحسن‌علی‌بن‌حسین‌بن علی نحوی است درشمار افاضل ادیبان ودر سال ٥٣٥ این بیت فرزدق را نوشت

ولیت خراسان الذی کان خالداً
بها اسداً اذ کان سیفاً امیرها

وبخراسان‌فرستادافاضل‌خراسان هرکدام شرحی بر آن بیت نوشتند نگارنده گویدمیان نحویان ومعربان در معنی‌و اعراب شعربالا اختلاف‌در گرفت و سخن میان ایشان فراوان داد و ستد شدوفرزدق با شعر دیگر خود که گفته است

ومامثله فی الناس الامملکا
ابوا مه حی ابوه یقاربه

نیزنحویان رابه بحث درمعنی‌واعراب آن‌واداشت ، باری‌جامع باقولی کتابها پرداخت از جمله کتاب شرح لمع وکتاب کشف المشکلات و ایضاح المعضلات فی علل القراآت وکتاب الجواهر وکتاب المجمل وکتاب الاستدراک‌علی‌ابی علی‌وکتاب البیان فی شواهد القرآن و در ترغیب بفرا گرفتن‌علم نحو گفته‌است

احبب النحومن العلم فقد
یدرک‌المرءبه‌اعلی‌الشرف
انما النحوی فی مجلسه
کشهاب ثاقب بین‌السدف
یخرج القرآن من فیه کما
یخرج الدرة‌من‌بین‌الصدف

سال وفاتش بنظر نرسید و او را جامع ازآنروی گفتند که علوم را جمع کرد و اما باقولی‌دورنیست که پیشه وی ساختن دوات سفالین ویا کوزه بیدسته و یا هردو بوده و یا فروشنده آنها بوده است

جامورانی　باضم‌میم‌منسوبست بجاموران معرب جمارانست که از قرای معروف تهران‌است وابوعبدالله محمد بن احمد جامورانی رازی از ضعاف محدثان بنا برا صل تضعیف قمیان بدان منسوبست

جاموس　با ضم میم معرب گاومیش است وابو الجاموس کنیت ثوربن یزید است که گویند ابن‌مقفع فصاحت را از اوآموخت

جامی　منسوبست بجام وآن نام بخشی است کوهستانی دارای

جامی

قرای بسیار از بخشهای خراسان
وجامی تخلص نور الدین ابوالبرکات
عبدالرحمن بن نظام الدین احمد بن
شمس الدین محمد است که در جام
سال ۸۱۷ از مادر بزاد و بمناسبت
اینکه جدش شمس‌الدین محمد ونیز
پدرش نظام الدین احمد در محلت
دشت اصفهان زیستند درآغاز دشتی
تخلص کرد و از آن پس که بجام
رفت ودر آنجا زیستن گرفت جامی
را برگزید و نسبش از یکسوی
بمحمد بن حسن شیبانی شاگرد
ابوحنیفه رسد واز سوی دیگربشیخ
الاسلام احمد ژنده پیل جامی از
عرفای نامور قرن پنجم وعبدالرحمن
خود درآن باره گفته است

مولدم جام و رشحه قلمم
جرعه جام شیخ الاسلامی است
لاجرم در میان اهل سخن
بدو معنی تخلصم جامی است

جامی سرآمد افاضل و دانشمندان
و سرحلقه شاعران عصر خود بود
وبسرعت آوازه فضلش درجهان بپیچید
و اشعارش سر زبانها افتاد وآثارش
میان دانشمندان پراکنده گردید و
کتابهای نفیس پرداخت مانند کتاب
نفحات الانس و کتاب اشعة اللمعات
و کتاب درة الفاخره و کتاب فوائد
الضیائیه معروف بشرح جامی که برای
فرزندش ضیاء الدین یوسف نوشت
و کتاب نظم الدرر واین کتاب شرح
برقصیده تائیه ابن فارض است و
کتاب نقد النصوص فی شرح نقش
الفصوص وشرح قصیده برده و شرح
مخزن الاسرار وشرح مفاتیح الغیب
صدر الدین قونیوی و کتاب تجنیس
اللغات و کتاب بهارستان بسبك گلستان
وغیر اینها ومنظوماتش شامل سبعه
بنام -۱- سلسلة الذهب -۲- سلامان
وابسال -۳- تحفة الاحرار -۴- سبحة
الاسرار -۵- یوسف وزلیخا -۶- لیلی
ومجنون -۷- خرد نامه اسکندری
ودیوان قصائد وغزلیات وبرای
نمونه از طبع روان ونظم شیرینش
بیتی چند بیاورم

زیر گل تنگدل ای غنچه رعنا چونی
بیتو ما غرقه بخونیم تو بیما چونی
سلك جمعیت مابیتو گسسته است زهم
ما که جمعیم چنینیم تو تنها چونی
بیتو در روی زمین تنك شده برماجا
تو که در زیر زمین ساختهٔ جا چونی

***

ریزم ز مژه کوکب بیماه رخت شبها
تاریک شبی دارم با این همه کوکبها
ساریست سرعشق دراعیان علی الدوام
کالبدر فی الدجیة والشمس فی الغمام
ممکن زتنگنای عدم نا کشیده رخت
واجب بجلوه گاه قدم نا نهاده کام
درحیرتم که اینهمه نقش ونگار چیست
برلوح صورت آمده مشهود خاص وعام
عشق است و بس که دردوجهان جلوه
میکند

از لباس شاه و گه از کسوت
اینهمه سیمبران سنك تو برسینه زنان
تلخ کام ازلب میگون تو شیرین دهنان
دلق سالوس مرا پرده ناموس درید
جلوهٔ تنگ قبایان تنك پیرهنان
بر در پیر خرابات که خمخانه او
باد محروس زسنك ستم خم شکنان
میزدم حلقه برآمد ز درون آوازی
کای تورا خانم دولت گرو اهرمنان
ساکن خانقه ومدرسه میباش که نیست
کنج میخانه ما جز وطن بی وطنان
لاف قوت مزن ای جملاغر که شکست
زیر این بار گران پشت همه پیل تنان
جامی این نظم حسن گر بفرستد سوی
فارس
حافظش نام نهد خسرو شیرین سخنان

جامی در سال ۸۹۸ در هرات
در گذشت وهشتاد ویکسال درجهان
بزیست و نیز از آن بخش است شیخ
احمد جامی معروف به ژنده پیل ودر
ژنده پیل بیاید ونیز از این بخش است
عبدالله هاتفی جامی خواهر زاده
نورالدین عبد الرحمن جامی که در
خرجرد که یکی از قرای جام است
از مادر بزاد وی نیزدر شمار شاعران
توانا ست و پنج مثنوی نظم کرد
بنام ظفر نامه تیموری و هفت منظر
ولیلی ومجنون وشیرین خسرو واسمعیل
نامه درغزوات شاه اسمعیل صفوی ودر
سال ۹۲۷ در گذشت

جبائی باضم اول و تشدید بای
ابجد منسوبست بجبا وآن قریه ایست در
نهروان و قریه ایست نزد یك هیت
وقریه ایست در خوزستان و از این
قریه اخیر است ابو علی محمد بن
عبدالوهاب بن سلام بن خالد بن حمران
بن ابان جبائی و فرزندش ابو هاشم
عبد السلام بن محمد جبائی در شمار
متکلمان و هر دو از رؤسای فرقه
معتزله اند امابو علی درسال ۲۳۵ از
مادر بزاد ودر بصره علم کلام آموخت
و بزودی از نشیب شاگردی بفراز

استادی رسید و از جمله شاگرد دانش ابو الحسن اشعریست که پس از فرا گرفتن علم کلام ازراه استاد روی بر تافت و خود را هی جداگانه رفت ومؤسس فرقه اشاعره گردیدو ابوعلی در سال ۳۰۳ در بغداد ازجهان برفت واما ابوهاشم عبدالسلام بیش از پدرش اعتبار یافت وفز ونتر در فن کلام تحقیقات کرد و گروهی تحقیقات اورا قلاده وار بر گردن آویختندودر نتیجه ابو هاشم پیشوای فرقه گردید که سپس بنام فرقه بهشمیه(۱)معروف گشت و کتابها پرداخت ازجمله کتاب الجامع الکبیر و کتاب الجامع الصغیر و کتاب الابواب الکبیرو کتاب الابواب الصغیرو کتاب الانسان و کتاب المسائل العسکریات و کتاب النقض علی ارسطاطا لیس فی الکون والفساد و کتاب الطبایع والنقض علی القائلین بها و کتاب العوض ابن ندیم گفته که ابوهاشم زیرك وبا هوش و تیز فهم وآفریدگار کلام بود ودر سال ۳۲۱ در بغداد درگذشت و در همان روز ابن درید نیز از جهان برفت ومردم گفتند امروز کلام و لغت درگذشتند وابن درید پیشوای لغویان بود چونان ابوهاشم که پیشوای متکلمان

جباخانی بافتح اول منسوبست بجباخان که قریه ایست نزدیك بلخ وابو عبدالله محمد بن علی بن حسین بن فرج جباخانی بلخی درشمار حفاظ محدثان عامه و متوفی ۳۵۷ بدان منسوبست ، نگارنده گوید جبابا کسر جیم بمعنی باج وخراج است وجباخانی منسوبست بجباخانه و گویا آن قریه نخست باجخانه بوده و باهمان نام مانده است ودر تعریب جباخان شده است

جبرانی با فتح اول و سکون بای ابجد منسوبست به جبرین با کسر جیم برخلاف قیاس وآن قریه ایست از قرای حلب وتاج الدین ابوالقاسم احمد بن هبة الله بن سعدالله بن سعید جبرانی در شمار ادیبان و نحویان ومقریان ومتوفی ٦٦٩ بدان منسوبست

جبرویه جبر بر وزن فخر باضافت ویه نام نیای ابومحمد عبدالله بن احمد بن جبرویه است از متکلمان امامیه وصاحب کتاب الکامل در امامت وگذشت که ویه کلمه فارسی است

---

(۱) بهشمیه باضم اول وسکون های هوز وکسر شین نقطه دار مخفف ابوهاشمیه است منسوب بابوهاشم

وآنرا در مقام تحسین و اعجاب بکار برندیعنی چه نیکو جبری‌وبایددانست که‌جبر از اعلام متعارفه عرب است‌و درچندین‌معنی‌بکار رفته‌است-۱-بزور کسی را بکاری وا داشتن ۲ شکسته بستن وجابر ازهمین‌ریشه است بمعنی شکسته‌بند ۳ گرد نکشی ٤ مرد دلیر ٥ حال کسی را نیکو کردن واز همه این معانی ممکن است نام‌گزاری گرده باشند اما معنی دوم وپنجم با نظر نامگزاران نزدیکتر است

جبرینی با کسر اول وسکون دوم‌منسوبست بجبرین‌وآن‌حصاریست دربیت المقدس وطه بن مهنا جبرینی که‌در حلب زیستن گرفت ودرشمار محققان وادیبان وشاعران بودو کتاب تراجم اهل البدر الکرام بپرد اخت ودر سال ۱۱۷۳ در گذشت بدان منسوبست

جبیب باضم اول بروزن زبیر نام‌جبیب‌بن‌حارث صحابی است‌وهمان کسی‌استکه‌پیش‌پیغمبر رفت‌و گفت من‌مردی بسیار گنهکارم گفت توبه کن گفت توبه میکنم وباز توبه‌ام را میشکنم گفت باز توبه کن وهر وقت گناهی کردی بتوبه کردن گرای گفت گناهم بسیار شود گفت عفوخدا بیشتر ازجرم تست‌وجب درلغت‌بمعنی بریدن وچیره شدن و غایه کندن وآبستن کردن درخت خرما است وجبیب بامعنی دوم سازگارتراست

جبیر بانسم‌اول‌بروزن‌زبیراز اعلام متعارفه است ونام ابوفراس جبیربن غالب است درشمار فقیهان وخطیبان وشاعران و صاحب کتاب السنن والاحکام‌و کتاب‌احکام‌القرآن‌و کتاب المختصر و کتاب الجامع الکبیروابن جبیر کنیت محمد بن احمدبن جبیر اندلسی است ازاعلام افاضل وصاحب رحله‌مشهوره برحله‌ابن جبیرومتوفی ٦١٤ ابن جبیر نیز مانند ابن بطوطه وناصر خسرو قبادیانی از رحلتی که کرد ارمغان خوبی آوردومشاهدات خود را در سفری که کرد نوشت وآگاهیهای خوبی بیادگار گذاشت

جبعی با ضم اول و فتح دوم منسوبست بجبع وآن قریه ایست در جبل عامل و جمعی از اعاظم فقیهان ومحققان از آنجا برخاسته اند مانند شیخ‌زین‌الدین‌بن نورالدین‌بن علی‌بن احمد بن محمدبن جمال‌الدین بن تقی بن‌صالح‌بن‌مشرف‌جبعی‌عاملی‌معروف

بشهید ثانی یکی از نوادر روزگار دردانشجوئی ودانش پروری و کسی است که برای فراگرفتن علوم سفرها ورحلتها کرد واز هر استادی که مایهٔ ازدانش داشت وتوانست خودرا باو رساندن کسب دانش کرد وفراوان دانش آموخت و فراوان دانش بپراکند وکتابها پرداخت از جمله کتاب الروضة البهیة از نفایس کتب فقه‌و کتاب روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان‌و کتاب المسالك و کتاب غایة المراد فی شرح الارشاد و کتاب تمهید القواعد و کتاب منیة المرید فی آداب المفید والمستفید وغیراینها شهیدثانی میان‌دوتن که خصومت داشتندداوری کرد محکوم بر آشفت وپیش قاضی صیدا شکایت برد و شهید را ببدعت گزاری متهم کردوقاضی‌نیز بسلطان سلیم‌عثمانی ماجری‌را نوشت‌وسلطان سلیم‌فرمان کرد تا اورا دستگیر کنند وزنده‌پیش‌او برند شهید نیزدرپنهانی وپوشیدگی خود را بمکه رسانید وحالیکه ازنمازپسین فارغ شده بود اورا دستگیر کردند وچهل روز در یکی از خانه های مکه اورا زندان کردند‌آنگاه اورا بقسطنطنیه بردند

وپیش‌ازآنکه اوراز نده‌بسلطان‌سلیم برسانند کشتند وسرش‌را نزد سلطان سلیم‌فرستادند وتنش‌را درساحل‌دریا بخاك‌سپردند واین‌واقعه درسال ۹۶۵ اتفاق افتاد ومانند فرزند دانشمندش شیخ حسن بن شیخ زین الدین از دانشمندان‌نامور ومحققان بلندآوازه وصاحب کتاب المعالم و کتاب منتقی الجمان‌فی‌الاحادیث الصحاح والحسان و کتاب‌مشکوة‌القول‌السدید فی‌تحقیق معنی‌الاجتهاد والتقلید‌و کتاب‌التحریر الطاوسی دررجال وغیر اینهاودیوان شعر و کتاب‌معالم‌او بیش‌ازسه‌قرن‌است که کتاب درسی دانشجویان است‌واز جمله‌قصائدی که پرداخته قصیده‌لامیه ایست که درنهایت رقت وجزالت‌است وشیخ بهائی در کشکول آنراآورده است‌ودرسال ۱۰۱۱ در گذشت‌ومانند دخترزادهٔ دانشمندش سید‌محمد‌بن علی‌بن حسین‌بن ابی الحسن موسوی جبعی عاملی درطبقه محققان وفقیهان ورفیق بحث و درس دائی خود شیخ حسن صاحب معالم واین دو دانشمند تاپایان‌عمرراه‌مصافات‌ودوستی‌صادقانه را سپردند و در اینکار انگشت نما گردیدند وسید محمد نیز کتابهای

محققانه پرداخت از جمله کتاب مدارك الاحکام فی شرح شرایع الاسلام و شرح مختصر نافع و حواشی بر تهذیب و استبصار و الفیه شهید و مانند فرزندشیخ حسن صاحب معالم شیخ محمد بن حسن بن زین الدین جبعی عاملی در شمار فقیهان و ادیبان و صاحب کتاب شرح تهذیب الاحکام و شرح استبصار و شرح اثناعشریه و حواشی بر شرح لمعه و معالم و اصول کافی و مختلف و مدارك و مطول و رساله در تزکیه راوی و کتاب روضة الخواطر و نزهة النواظر و کتاب تحفة الدهر فی مناظرة الغنی و الفقر و متوفی ۱۰۳۰ و مانند فرزندش شیخ زین الدین بن محمد بن حسن بن زین الدین جبعی در شمار ادیبان و فقیهان و محدثان و استاد شیخ حر عاملی و صاحب دیوان شعر و متوفی ۱۰۶۲ و مانند فرزند دیگرش شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین جبعی در شمار فقیهان و ادیبان و صاحب کتاب الدر المنظوم من کلام المعصوم و کتاب الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور و غیر اینها و متوفی ۱۱۰۳ و مانند شیخ بهاء الدین محمد جبعی و پدرش عزالدین حسین بن عبد الصمد جبعی حارثی که هردو در حارثی بیایند

جبله با فتح اول و دوم وسوم بمعنی رو – نیرو – طبیعت – ریشه نام جمعی است از جمله جبلة بن ایهم آخرین ملوك غسان

جبلی بافتح اول ودوم منسوبست بجبل بمعنی کوه و عربان شهرها ودیها که در دامنه رشته کوهها افتاده اند جبل خوانند از جمله جبل لبنان که بجبل عامل نیز مشهور است وساکنان شهرها و قریه های آنجارا جبل عاملی و نیز عاملی و نیز جبلی گویند و از جمله شهرها و دیهای عراق عجم که ببلاد جبل بیشتر مشهور بودند وساکنان آنهارا نیز جبلی گفتند و بایددانست که افزون از جبلی باید نام شهر وقریه را نیز برد همچنانکه عبدالله بن جهضم جبلی همدانی نویسندو یا عبدالعزیز بن صالح جبلی بروجردی و براین قیاس باشدسایر نسبتها و گرنه در نسبت درست دانسته نگردد و نیز همان عمل را درمورد نسبت بجبل عامل کنند و گویند جبعی جبلی ویا عاملی ومیسی عاملی ویا جبلی و نیز منسوبست بجبل هرات وابوسعد محمد بن دیسق جبلی هروی از محدثان عامه و متوفی ۵۲۰ و نیز عبدالواسع جبلی که درغرجستان از مادر بزاد ودر هرات

زیستن گرفت و در سلك شا عر ان
توانا افتاد وسلطان سنجر سلجوقی
وبهرامشاه غزنوی را ستود وقصاید
و غزلیات نظم کرد و اشعار ملمع را
نیکو برشته کشید ودرسال ۵۵۵ در
گذشت بدان منسوبند واین ابیات
نمونه طبع توانای اواست

معدوم شد مروت و منسوخ شد وفا
زان هردو نام ماند چه سیمرغ و کیمیا
شد راستی خیانت وشد زیرکی سفه
شد دوستی عداوت وشد مردمی هبا
هر عاقلی بزاویهٔ مانده ممتحن
هر فاضلی بداهیهٔ گشته مبتلا
وانکس که گویدازره دعوی کنون همی
کاندرمیان خلق ممیز چو من کجا
دیوانه را همی نشناسد ز هوشیار
بیگانه را همی بگزیند بر آشنا
عالیست همتم بهمه وقت چون فلك
صافیست نسبتم بهمه نوع چون هوا
برهمت من است سخنهای من دلیل
برنسبت منست هنرهای من گوا
هرگز ندیده ونشنیده است کس زمن
کرداری ناستوده وگفتار ناسزا
در پای جاهلان نه پراکنده ام گهر
وز دست سفلگان نپذیرفته ام عطا
این فخر بس مرا که ندیده است هیچکس

درنثر من مذمت ودر نظم من هجا
ونیز منسوبست بجبل وآن نام
قریه ایست دراندلس ومحمدبن احمد
جبلی اندلسی درشمار محدثان ومتوفی
۳۱۳ ومحمدبن حسن جبلی اندلسی در
شمار شاعران وادیبان ومعربان واین
چندبیت ازاواست

ومالانس بالانس الذین عهدتهم
بانس ولکن فقدانسهم انس
اذا سلمت نفسی و دینی منهم
فحسبی ان العرض منی لهم ترس

ودرسال ۴۰۵ کشته گردید بدان
منسوبند و نیز منسوبست بجبل که
موضعی است درحجاز وابوالقاسم سلیمان
بن علی جبلی حجازی ازمحدثان بدان
منسوبست ونیز منسوبست بذی جبله
وآن قریه ایست دریمن در دامنه جبل
صبر وعبدالله بن احمدبن اسعد جبلی
یمنی در طبقه مقریان وصاحب کتابی
درقراآت سبع بدان منسوبست

جبلی بافتح اول وتشدید بای
ابجدمضموم منسوبست بجبل وآن قریه
ایست بزرگ میان واسط ونعمانیه وابو
الخطاب محمد بن علی بن محمد بن
ابراهیم جبلی درطبقه شاعران ومعاصر
باابوالعلاء معری ومتوفی ۴۳۰ بدان

منسو بست وقاضی جبلی که داستانش ضرب المثل است ازهمان قریه است و داستانش اینست که مأمون روزی در کشتی نشست وراه واسط راسپرد ویحیی بن اکثم قاضی القضات بااو بود مردیرا دید در کنار دجله بمحاذات کشتیش دودوفریادزندیاامیرالمؤمنین قاضی مافاضی خوبیست وقاضی جبل قاضی خوبیست یحیی بن اکثم خندید وبمامون گفت این فریادکش وبانك بردارخودقاضی جبل است که خویشتن راستاید وثناگوید مأمون چیزکی باو دادو ازکارش برکنار کردو گفت روا نیست با این اندازه از بیخردی کسی بر مردم قاضی باشد

جبیل باضم اول وفتح دوم بروزن زبیر قریه ایست ازقرای شام و جمعی از محدثان بدان منسوب باشند

جبی باضم اول وتشدید بای ابجد منسوبست بجبا و آن نام چندین موضع است از جمله قریه ایست در نهروان و ابو الحسن احمدبن عبدالله جبی در طبقه مقریان بدان منسوبست وازجمله قریه ایست ازاعمال طرابلس شام وابو محمد عبدالله بن ابی الحسن جبی شامی درشمار محدثان و متوفی ٦٠٥ بدان منسو بست

جثامه بافتح اول وتشدید ثای ثخذ بر وزن علامه بمعنی کا بوس (خوا بیست که پندارد چیزی سنگین براو افتاده وفشار براو آورد چندانکه از حرکت باز ماند و فریاد کشیدن نتواند) و آن نام جثامة بن قیس و جثامة بن مساحق است که هردودرسلك صحابه منظوم اند

جحاش باکسر اول جمع جحش بمعنی کره خر و کره اسب رانیز جحش گویند وجحاش نام نیای حکم بن معمر بن قنبر بن جحاش است در طبقه شاعران توانا ومیان او و ابن میاده شاعر مهاجات ومعادات بودوفیروزی بیشتر نصیب ابن میاده بود و کمتر نصیب حکم ودانسته نیست میان دو کس که برسخنوری توانا باشند اگر مهاجات ونکوهشگری درگیر درسوائی هر یك و قبیله وعشیره هریك بکجا کشد

جحافی بافتح اول وتشدید حای حطی منسوبست به جحاف یاقوت گفته که آن نام محلتی است در نیشابور وابوعبدالرحمن محمد بن عبدالله جحافی درطبقه محدثان و متوفی ٣٤١ بدان منسوبست

جحام با ضم اول بر وزن غلام بمعنی تورم چشم وابن جحام کنیت ابو عبدالله محمد بن عباس است ودر ماهیار بیاید

جحدر بافتح اول وسکون حای حطی بروزن جعفر کو تاه اندام را گویند وآن نام جحدر بن مغیره طائی است از اصحاب امام صادق ۴ وام جحدر کنیت دختر حسان مریه است که زوجه ابن میاده شاعر بود و از زنان سخن سنج وشعر ابن میاده را برشعر حکم بن معمر هجاگوی ابن میاده رجحان داد و فضیلت نهاد و حکم ام جحدر را نیز بااین ابیات نکوهید

الا عوقبت فی قبر ها ام جحدر
ولا لفیت الا الکلا لیب والحمرا
کما حادثت عبد الثیماً و خلته
من الزاد الاحشور یطاته صفرا
فیالیت شعری هل رات ام جحدر
اکنك او ذاقت مغابنك الشقرا
وهل ابصرت ارساغ ابرداورات
قفا امرماح اذا ما استقت د فرا

رماح نام ابن میاده و ابرد نام پدر او است

جحدری باضبط پیش منسوبست به جحدر بن ضبیعة بن قیس بن ثعلبة بن عکابة بن صعب که پدر تیره ایست از قبیله قیس بن ثعلبه و ابراهیم بن رجاء جحدری از ثقات محدثان امامیه وصاحب کتاب الفضائل بدو منسوبست

جحدم بافتح اول بروزن جعفر بمعنی تندرو(عبوس) و هم تندرو نام جحدم بن فضاله صحابی است

جحش با فتح اول و سکون حای حطی مفرد جحاش است وگذشت معنی آن وآن نام پدر زینب ام المؤمنین دختر جحش است اززنان پیغمبر (ص)

جحظ با فتح اول و سکون حای حطی وفتح ظای نقطه دار بر آمدگی حدقه چشم باشد و آن لقب ابو الحسن احمد بن جعفر بن موسی بن یحیی بن خالد بن برمك برمکی است در طبقه ادیبان و شاعران وصاحب کتاب الطبیخ و کتاب الطنبوریین و کتاب فضائل السکباج و کتاب الترنم و کتاب المشاهدات و کتاب ما شاهده من امر المعتمد علی الله و غیر اینها و دیوان شعر وابوعبدالله حسن بن علی بن مقله گفت از جحظه پرسیدم که لقب جحظه را چه کس بر تو نهاد

گفت ابن معتز روزی مرا دید و پرسید
کدام جانور است که وقتی او را
مقلوب (وارونه) کنند ابزار کشتی
شود گفتم علق (زالو) زیرا قلب آن
قلع است (بادبان کشتی) گفت آفرین
برتو ای جحظه و آن لقب برمن ماند
و جحظه را معتمد بالله خیناگر لقب
داد بمعنی سازنده و خواننده یاقوت
از آن پس که آن لقب را نوشته
گفته و ندانستم معنی خیناگر چیست
واین لفظ فارسی است و از آنروی
اورا خیناگر گفت که جحظه سازنده
بود وطنبور(تار)رانیکو نواخت ودر
آن فن استاد بود و این دو بیت از
اواست

رحلتم فکم من انة بعدزفرة
مبینة للناس شوقی الیکم
وقدکنت اعتقت الجفون من البکا
فقدردها فی الرق حزنی علیکم

و در تیره روزی خود گفته
و از شعر فرزدق پیروی کرده است

قائلا قال لی من انت
مقال ذی حکمة واتت له الحکم
لست الذی تعرف البطحاء وطأته
و البیت یعرفه و الحل والحرم
انا الذی دینه اسعاف سائله
و الضر یعرفه والبؤس والعدم
انا الذی حب اهل البیت افقره
فالعدل مستعبر و الجور مبتسم

ودرسال ۳۲٤ درگذ

جحف: باضم اول و سکون
ی حطی منسو بست بجحفه و آن
یست میان مکه ومدینه وابوبکر
عطاء جحفی درشمار متصوفه وعرفای
قرن سوم بدان منسو بست

جحل بافتح اول و سکون دوم
در چند معنی بکار رفته است آفتاب
پرست ـ سوسمار ـ پادشاه زنبوران
عسل و آن نام جحل بن حنظله است
در طبقه شاعران و نیز نام جحل بن
عامر تابعی است از اصحاب
امیر المؤمنین

جحیفه با ضم اول و فتح دوم
بروزن جهینه دورنیست مصغر جحاف
باشد بمعنی سیلی که زمین را بکاود
و هرچه باشد ببرد ویا مصغر جحفه
باشد بمعنی پاره ازروغن ومسکه و نیز
نه مانده آب در کناره های حوض و
ابو جحیفه کنیت وهب بن عبد الله
صحابی است که ازخرد سالان صحابه
بود و هنوز بحد بلوغ نرسیده بود
که پیغمبر (ص) جهان را ترک گفت

و امیر المؤمنین او را دوست داشت واو را خازن بیت‌المال کردوهم‌اورا وهب‌الخیر نامید وابوجحیفه دربصره سال۷۲ در گذشت

جخادی با ضم اول و فتح خای نقطه دار منسو بست بجخاده و آن قریه‌ایست از قرای بخارا و ابو علی محمد بن اسمعیل جخادی از حفاظ محدثان عامه بدان منسو بست

جخجخ با فتح اول بروزن جعفر بمعنی با نك کردن و جخ جخ گفتن ومیانه چیزی در آمدن‌و آن لقب ابو الفتح عبیدالله بن احمد بن محمد است ازشاگردان ابن‌دریدو در شمار ادیبان ومعربان وصاحب کتاب مجالسات العلماء و کتاب العزلة و الانفراد و کتاب اخبار جحظه وغیر اینها

جخزنی با فتح اول‌و سکون‌دوم منسو بست بجخزن بروزن‌مخزن‌و آن قریه‌ایست‌درسه‌فرسنگی‌سمرقند واعین بن جعفر بن اشعث جخزنی سمرقندی از محدثان عامه بدان‌منسو بست

جداری با کسر اول منسو بست به‌بنی جدار که‌تیره از قبیله انصارند ونیز نام محلتی است در بغداد که بنی‌جدار درآنجا زیستن گرفتندو آن نام را بدان محلت دادند و ابو بکر احمد بن حسن بن بحر جداری که خطیب در تاریخ بغداد تر جمت او رانوشته بدان منسو بست

جدعان با فتح اول بر وزن در مان بمعنی بر یده‌بینی یا لب یا گوش یادست و آن نام پدر عبدالله بن جدعان است از بخشندگان عرب واوراقدح‌بسیار بزرگی بود که‌درآن طعام کرد و ایستادگان و حتی سوارگان‌ازآن توانستندخورد

جدلی بافتح‌اول‌ودوم منسوبست به‌جدیله دختر سبیع بن‌عمرو حمیری و جدیله‌در نسبت جدلی‌آید همچون حنیفه که حنفی آید وعباس بن جعده جدلی که بهواخواهی امام حسین ع در کوفه قیام کرد وبکمك‌مسلم بن عقیل از مردم بیعت گرفت وابن زیاد از آن پس که مسلم را کشت او را گرفت‌ودرزندان‌افکند بدومنسو بست و نیز ابو عبدالله عبید بن عبید‌جدلی ازخواص‌اصحاب‌امیرالمؤمنین‌وپرچم دار مختاربن ابی عبیده ثقفی‌و همان کسی‌است که‌مختاراورابا هشتصد تن برای رهائی دادن محمد بن حنفیه و بنی‌هاشم که با او بودند بمکه فرستاد

و جدلی بامهارت آنا نرا از شکنجه ابن‌زبیر رهائی دادبد و منسو ب است

جدی با فتح اول و تشدید دال بی‌نقطه منسوبست بجده که شهریست در کنار دریای احمر در دو از ده فرسنگی شهرمکه ومردم بغلط آنرا بجده (حوا زو جه آ دم ابو البشر) نسبت دهند بلکه آن شهر بنام جدة بن حزم‌بن ریان‌بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه است که در آن جامتولد گردید وبنام اوبماند وسپس شهر گردید و علی‌بن محمدبن علی‌بن ازهر علیمی جدی در طبقه مقریان و متو فی ۴٦٨ بد ا ن منسو بست ونیزجدی‌منسو بست‌به‌بنی‌جدان بر خلاف قیاس که تیره ازقبیله لخم اند ونیز جدی منسوبست به بنی جده که تیره‌از قبیله قضاعه اند و از این تیره است سویدبن طالب جدی ازاصحاب امام صادق ع وجدی نام پدر محمد بن جدی‌بن احمد بن عبدالله بن بهاء الدین دمشقی است در شمار ادیبان وفاضلان وشاعران وکاتبان و متوفی ۱۱۳۳وبابن جدی‌مشهور است

جدیع با ضم اول بروزن زبیر بمعنی بریده دستك یا بریده گو شک‌ویا بریده بینیك‌نام جد یع بن نذیر مر ادی صحا بی است

جذامی با ضم اول منسو بست بجذام که پدرقبیله ایست و جمعی از اعیان ادیبان وشاعران ازاین‌قبیله‌اند از جمله ظافربن قاسم‌بن منصور بن عبدالله بن خلف جذامی اسکند ری، معروف‌بحداد درطبقه‌شاعران نیکو پردازوصاحب‌دیوان‌شعرومتوفی ۵۲۹ درمصر واین دو بیت ازاواست

ر حلوا فلو لا اننی
ارجوالایاب‌قضیت نحبی
و الله ما فا ر قتهم
لکننی فا ر قت قلبی

وآن‌دو بیت را عماد کاتب در خریده به عینی نسبت‌داده است‌وحداد قصیده مشتاقانه نظم کرد و هنگامی که از مصر فرا سو ی مهدیه ر فت آ نرا برا ی ابو ا لصلت ا میة بن عبد العزیز اندلسی فر ستاد و ابیات آن قصیده همه‌بلند و نیکو افتاده واین‌چند‌بیت‌از‌آن‌است

ا لا هل لدا ئی من فراقك افرا ق
هو ا لسم لکن لی لقائك در یاق
فیا شمس فضل غر بت و لضو ئها
علی کل قطر با لمشا ر ق اشرا ق

لقد ضاءلنني یا ابا الصلت مذ نات
دیارك عن داری هموم واشواق
اذا عز نی اطنا و ها بمد امعی
جرت و لها ما بین جفنی احراق
و قدكان لی كنز من الصبر واسع
و لی منه فی صعب النوائب اماق
و سیف اذا جردت بعض غراره
لجیش خطوب صد ها منه ار هاق
الی ان ابان البین ان ثراره
غرور و ان الكنز فقر و املاق

و تمامت قصیده برهمان سیاق است

وازجمله ابوالحسن علی بن عبدالله بن موهب جذامی در شمار محدثان و مفسران وصاحب تفسیری بزرگ در قرآن وازشاگردان ابن عبدالبر و متوفی ۵۳۲ و از جمله احمد بن محمد بن منصور بن ابی القاسم بن مختاربن ابی‌بکر جذامی اسکندری در طبقه نحویان ومفسران و ادیبان گویند در بحث و کنجکاوی جائی نایستاد و پیوسته رفتن داشت و ابن حاجب درباره او گفته است

لقد سئمت حیاتی البحث لولا
مباحث ساكنی الاسكندریه

واز او است کتاب الانتصاف من صاحب الکشاف و کتاب مناسبات تراجم البخاری و در سال ۶۸۳ در گذشت وازجمله ابو جعفر محمد بن حکم بن محمد بن احمد بن باق جذامی سرقسطی در طبقه لغویان و نحویان و فقیهان و شارح کتاب الایضاح فارسی و متوفی ۵۳۸ و از جمله ابو عبدالله محمد بن ابی‌سعید محمد جذامی قیروانی معروف بابن شرف واز نزدیکان المعز بن بادیس امیر افریقیه و معاصر ابن رشیق قیروانی و در بار المعز بن بادیس بار اندازدانشمندان بود اما این دودانشمند بر دیگران پیش افتادند و امیر نیز گاهی آن و گاهی این را نزد یکتر گرفت ازاین روی میان آن دودانشمند بدبینی در گرفت و کار بهجاجات کشید ابن رشیق ... رسید ... ابن شرف کتابها پرداخت از جمله کتاب ابکار الافکار ودر این کتاب گزیده نظم و نثر خودرا گرد آورده است وازجمله کتاب اعلام الکلام ورسالةالانتقاد و دیوان شعر وازاو است.

قالوا تساقبت الحمیر
نقلت من عدم السوابق
خلت الدسوت من الرخاخ
ففرزنت فیها البیادق

و در سروری که بخدمت زیر دستان

کمر بندد گفته است

خا د منا خیر نا و افضلنـا

نطرح اعباء نا و یحملها

فنحن یسری الیدین تخدمها

یمناهما الدهر و هی افضلها

و در سال ٤٦٠ در اشبیلیه در گذشت

جذیمه بافتح اول بروزن سفینه نام جذیمة بن مالک بن فهم از مشاهیر ملوک حیره است که بجذیمة الابرش مشهور وملقب است

جراب الدوله بکسر اول بمعنی انبان ظرفی که توشه در آن کنند و دولت بمعنی گردش زمانه است و بخصوص در گردشی که بفیروزی و اقبال کند و از همین روی است که گویند دولت برفلان روی کرد و با همان مناسبت است که القاب رکن الدوله و عماد الدوله و عضدالدوله وفخر الدوله نهاده‌اند وجراب الدوله لقب ابو العباس احمد بن محمد سجستانی است از نوادر بذله گویان وظریفان ودر روزگار المقتدر بالله عباسی بود و بمناسبت افتخاری که شاهان دیالمه بالقاب دولت کردند وی نیز لقب خود را جراب الدوله نهاد یعنی انبان گردش روزگار بنیکی و نیز او را ریح (باد) لقب دادند و ندانستم از چه روی اورا باد گفتند وجراب الدوله تار نواخت و پیشه او تار زنی بود و کتاب ترویح الارواح ومفتاح السرور والافراح پرداخته اواست یاقوت گفته که مانند آن کتاب درفن خود هیچ تصنیف نشده است و ابن ندیم گفته که آن کتاب بزرگی است و شامل فنون

جراح بافتح اول وتشدید رای بی‌نقطه کسیکه زخمهارا درمان کند وآن ازاعلام متعارفه است که جای وصف نشسته است ودودمان جراح در شمار وزیران وکاتبان ومترسلان چند تن ازخلفای عباسی بوده اند از جمله داود بن جراح کاتب دیوان المستعین بالله عباسی وصاحب کتاب اخبار الکتاب وکتاب الرسائل و کتاب التاریخ وفرزندش ابوعبدالله محمد بن داود جراح وزیر عبدالله بن معتز در روز خلافتش ابن ندیم گفته در روزگاری که وی زیست فاضلتر از او دیده نشد وبخط خود فراوان کتاب نوشت وهرچه نوشت باصلاح آن پرداخت وابوالحسن بن فرات ازوی بیمی دردل داشت وبکشتنش اشارت

کرد واورا کشتند واز او ست کتاب الورقة فی اخبار الشعراء و کتاب الشعر والشعراء و کتاب من سمی من الشعراء عمرو فی الجاهلية والاسلام و کتاب الوزراء و کتاب الاربعة وفرزندزاده اش ابوالحسن علی بن عیسی بن داود بن جراح وزیر المقتدر بالله در شمار مفسران وفقیهان ومترسلان و صاحب کتاب معانی القرآن وتفسیره و کتاب جامع الدعاء و کتاب الکتاب (کاتبان) و کتاب سیاسة المملکة و کتاب سیرة الخلفاء ومتوفی ۳۳٤ و فرزندش ابوالقاسم عیسی بن علی ، ابن ندیم گفته وی یگانه روزگار خوددر منطق وعلوم دیرین بود و کتابی در لغت فارسی پرداخت وبرادرش عبدالرحمان بن عیسی بن داود بن جراح وزیر المتقی ودر شمار کاتبان وفاضلان وصاحب کتاب سیرة اهل الخراج واخبارهم وانسابهم فی القدیم والحدیث و کتاب التاریخ و کتاب الخراج وباید دانست که جراح وصف ابو عبیده صحابی معروف نیست بلکه جراح نام جد اوست ونامش عامر بن عبدالله بن جراح است و ابو عبیده وابو بکر و عمر همچون ساختمانی بودند که یکدیگر را نگاه داشتند ومیان آن سه تن پیوندی استواری بود وپشتیبانیها از یکدیگر بیدریغ کردند

جراحی با ضبط پیش منسوبست بابو عبیده جراح صحابی معروف و اسمعیل بن محمد بن عبدالهادی بن عبدالغنی جراحی دمشقی در شمار ادیبان ومحدثان و صاحب کتاب کشف الخفاء و کتاب مزیل الالباس عما اشتهر من الاحادیث علی السنة الناس و کتاب عقد الجوهر الثمین و کتاب نصیحة الاخوان وغیراینها ومتوفی ۱۱٦۲ بدو منسوبست

جراد با فتح اول بروزن نهاد بمعنی ملخ نام جراد بن عبس صحابی است و جراده بازیادتی تادر آخر آن علم زنانست و ابو جراده کنیت عامر بن ربیعة بن خویلد بن عوف بن عامر بن عقیل بن کعب بن عامر بن صعصعه است از اصحاب امیر المؤمنین و دودمان ابو جراده در حلب بفضل وادب مشهورند و از ایناناست کمال الدین عمر بن احمد بن هبة الله حلبی معروف به ابن ابی جراده ومشهور بابن عدیم ودر عدیم ترجمتش بیاید

جرامرد باضم اول ومیم معرب

چوا نمرد نام نیای ابوبکر محمد بن
احمدبن جرامرد قطان شیرازیست
درطبقه نحویان وادیبان ومتوفی ۵۱۰
یاقوت درمعجم وسیوطی دربغیة الوعات
او را بفضل و ادب ستوده اند واز
سخنان او است که در کودنی وخشك
مغزی به از این تعبیر نیست که گویند
فلا نی ثقه است

جراوی با ضم اول منسوبست
بجراوه و آن نام ناحیتی است در
اندلس از اعمال فحص و عبدالله بن
محمد جراوی درشمار کاتبان وشاعران
ومتوفی ٤١٥ بدان منسوبست

جربادقانی بافتح اول وسکون رای
بی نقطه منسوبست بجربادقان معرب
گلپایگان وجمعی از اعلام ازآنشهر
برخاسته اند ازجمله سعد الملک علی
بن هبةالله عجلی جربادقانی معروف
با بن ماکولا و در ماکولا بیاید
واز جمله ابوالشرف ناصح بن ظفر
بن سعد منشی جربادقانی در شمار
کاتبان و مترسلان و صاحب تاریخ
یمینی و این کتاب ترجمه کتاب
تاریخ معروف به سیرة الیمینی است
که ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی
در اخبار یمین الدوله سلطان محمود
غزنوی پرداخت و ابو الشرف آنرا
ترجمه کرد و از جمله نجیب الدین
جربادقانی در سلک شعرای توانا و
نیکوپرداز و دیوان شعر ، وی درآغاز
جوانی ببغداد رفت ودر فتنه مغول در
قلعه و شاق چندی بزیست و امرای
آن دیاررا ستایش گفت واز آن پس
که رکن الدین برادر جلال الدین
خوارزمشاه عراق و کرمان را گرفت
وعماد الملک ساوجی وزیر او شد
نجیب الدین بدربار وی بوسیله همان
وزیر راه یافت تا آنگاه که رکن
الدین درجنگی که بالشکر مغول در
ری و فیروزه کوه کرد کشته گردید
نجیب الدین بوطن خویش بازگشت
و در همانجا بزیست تا در سال ٦٦٥
درگذشت واین ابیات ازاواست

دماغ عقل بدبو انگهی شود مایل
اگر تو سلسله زلف را بجنبانی
زسر گرفته جهان ازفسانه تو ومن
حدیث یوسف مصری و پیر کنعانی
هزار یوسف گمگشته راتوانی یافت
سر آستین جمال خودار بیفشانی
حدیث لعل تو میرفت درحدود یمن
عقیق را زحیا سرخ گشت پیشانی

زروی این چمن آبگون پدید آمد
هزار لاله سیراب و نرگس مخمور
برسم شعبده بازی فلك برون آورد
ز زیر حقه خورشید حقه های بلور
پراز نقط ورق چرخ و برحواشی آن
هلال عید چو نونی بآب زر مسطور
و باید دانست که گلپایگان در تعریب
بادو شکل دیگر آمده است جرباذقان
باذال نقطه دار بجای دال بی نقطه و
جرفادقان بافا بجای بای ابجد

جرتی باضم اول و سکون رای
بی نقطه منسوبست بجرت و آن قریه
ایست در صنعاء یمن و یزید بن مسلم
جرتی صنعانی در شمار محدثان عامه
بدان منسوبست

جرجانی باضم اول و سکون دوم
منسوبست به جرجان معرب گرگان
ازشهرهای قدیم ایران و آنرا استراباد
سپس گفتند و اکنو ن بـا هما ن
نـا م دیر یـن مشهور است و شهر
گرگان را ادیبان ستو ده اند
ا ز جمله ابو الغمر گفته و استا دانه
گفته است

هی جنة الدنیا التی هی سجسج
یر ضی بهاالمحرور و المقرور
سهلیـة جبلیـة بحـر یـة
یحتل فیها منجد و مغیر
واذا غدا القناص راح بما اشتهی
طبا خه فملهوج و قدیر
قبج و دراج و سر ب تدار ج
قد ضمهن الظبی و الیعفو ر
غربت بهن اجادل و زرازر
و بو اشق ونهودة و صقور
تا آنجا که گفته است
و کا نمـا نو ا ر ها بر یا ضها
للمبصر یه سند س منشو ر
باری جمعی از اعلام دا نشمندان ا ز
آن شهر برخاستند از جمله ابوبکر
عبد القاهر بن عبدالرحمن جر جانی
پیشوای فن معانی و بیان و صاحب کتاب
دلائل الاعجاز و کتاب المغنی در شرح
ایضاح و کتاب المقتصد و کتاب الجمل
و کتاب العوامل المائه و کتاب اسرار
البلاغه و کتاب العمده و متوفی ٤٧٤
و از جمله سید علی بن محمد بن علی
حسینی حنفی جر جانی معروف بمیر
سید شریف جرجانی از اعلام محققان
وشاگرد قطب الدین رازی و معاصر
بامولی سعد تفتازانی و صاحب کتاب
التر جمان فی لغات القرآ ن و کتاب
التعر یفات و کتا ب صرف میر ودو
کتاب در منطق بفارسی یکی کبری

و دیگر صغری و حواشی بر کشاف
و مطول و شرح کافیه و شرح شمسیه
و شرح مطالع و شرح تجرید و شارح
کتاب مواقف قاضی عضدایجی و رساله
در مراتب موجودات و رساله در
تحقیق کلیات و بنظم شعر نیز پرداخته
و این شعر از اوست
من شکر چون کنم که همه بنده توام
نعمت چگونه شکر کند بر زبان خویش
نیز این رباعی
بیخوابی شب جان مرا گرچه بکاست
در خواب شدن زروی انصاف خطاست
ترسم که خیالش قدمی رنجه کند
عذر قدمش بسالها نتوان خواست
میرسید شریف در شیراز زن
گرفت و چندی نیز بحکم امیر تیمور در
سمرقند بزیست و از آن پس که تیمور
بمرد بشیراز برگشت و در آنجا سال
۸۱٦ در گذشت و از جمله ابوالحسن
علی بن عبدالعزیز بن حسن بن علی بن
اسمعیل جرجانی در شمار ادیبان
و مفسران و فقیهان و قاضی
ری و صاحب کتاب تفسیر القرآن
و کتاب تهذیب التاریخ و کتاب الوساطة
بین المتنبی و خصومه و شعر رانیکو نظم
کرد و این ابیات در انس بکتاب

از او است
ماتطعمت لذةالعيش حتى
صرت للبيت والكتاب جليسا
ليس شيئی اعز عندی من العلم
فلم ابغی سواه انيسا
انما الذل فی مخالطة الناس
فدعهم وعش عزيزاً رئيسا
ونیز این ابیات که بر سر زبانها
حکمت وار میگردد
اذاشئت ان تستقرض المال منفقا
علی شهوات النفس فی زمن العسر
فسل نفسك الانفاق من كنز صبرها
عليك وانظاراً الی زمن اليسر
فان فعلت كنت الغنی وان ابت
فكل منوع بعدها واسع العذر
ودرسال ۳۹۲ در گذشت
جرجرائی بافتح هردو جیم و
سکون رای اول منسوبست به جرجرایا
و آن قریه ایست از توابع نهروان
و محمد بن فضل جرجرائی وزیر
متوکل عباسی در شمار ادیبان و شاعران
ومتوفی ۲۵۱ و احمد بن محمد بن احمد
بن طرخان کندی جرجرائی صاحب
کتاب ایمان ابوطالب و معاصر نجاشی
بدان منسوبند
جرجساری باضم جیم اول

وسکون رای بی‌نقطه وفتح جیم‌دوم منسوبست بجرجسار نام‌دو قریه است یکی درمرو ودیگر دربلخ وازقریه اخیراست ابوجعفر محمدبن عبدالرحیم جرجساری از محدثان عامه

جرحی با فتح اول منسوبست بجرح بروزن چرخ وآن قریه ایست ازقرای عسقلان وابوالفضل عباس بن محمد بن حسن بن قتیبه‌عسقلانی جرحی ازمحدثان عامه بدان منسوبست

چرخی با فتح اول منسوبست بچرخ وآن‌قریه ایست ازقرای‌غزنین ویعقوب‌بن عثمان‌بن محمود بن محمد غزنوی‌چرخی‌معروف به‌یعقوب‌چرخی از مشایخ سلسله نقشبندیه وصاحب رساله انسیه درتصوف ونفسیر قرآن بنام‌تفسیر یعقوب چرخی ومتوفی۸۵۱ بدان منسوبست

جرقوهی بافتح اول منسوبست بجرقوه یاقوت گفته که آن قریه‌ایی ازقرای‌اصفهان بنابراین جرقوه‌معرب ابر کوه است‌یعنی فراز کوه وزبیربن محمد بن احمد جرقوهی در شمار محدثان عامه بدان منسوبست

جرکانی بافتح اول منسوبست بجرکان یاقوت گفته‌جرکان‌نام‌دوقریه است‌یکی‌در ناحیت اصفهان وابوالرجا محمدبن‌احمد جرکانی درطبقه‌مشاهیر حفاظ ومتوفی ۵۱۴ه بدان منسوبست ودیگردرناحیت جرجان وابوالعباس محمدبن محمدبن معروف جرکانی درشمار خطیبان ازآن قریه‌است

جرموز باضم‌اول‌بروزن‌پرزور به‌معنی‌حوضچه‌خانهاك(خانه کوچك)چاه گر بچه نروآن‌نام‌جرموزجهنی‌صحابی است و ان جرموز عمروبن جرموز است که زبیربن عوام را فریبکارانه کشت‌وبنی‌جرموزتیره ازعرب‌ند

جرمی با فتح اول منسوب بجرم‌بن زبان‌بن حلوان بن عمران که‌پدر تیره ایست ازقبیله قضاعه واز این‌قبیله است ابوالحسن علی‌بن‌حسن طاطری‌جرمی ودرطاطری بیایدونیز اسمعیل بن عبد الرحمن جرمی از اصحاب امام صادق ع واما ابو عمر صالح‌بن اسحق جرمی ازپیشوایان عربیت واستاد مازنی ومبرد وشاگرد اصمعی‌وابوعبیده وصاحب کتاب‌المنبیه وکتاب السیر وکتاب الابنیه وکتاب العروض ومتوفی ۲۲۵ ازآن قبیله نیست بلکه بدان قبیله پیوست‌وعرب پیوستگان‌را بنام‌قبیله خوانند امابااین

قیدمولی فلان و فلان وابوعمر صالح بن اسحق جرمی مولی جرم بن زبان است

جرمیهنی باضم اول و سکون دوم وفتح میم منسوبست بجرمیهن که قریه ایست از قرای مرو وابو عاصم عبدالرحمن جرمیهنی درشمار فقیهان بارع وابواسحق ابراهیم بن خالدبن نصر جرمیهنی درشمار محدثان ومتوفی ۲۵۰ بدان منسوبند

جرو باهرسه حرکت فتح و کسر وضم جیم وسکون رای بی نقطه ودر آخرواو بمعنی بچه درندگان نام چندتن ازصحابه ومحدثین است وابن جرو کمیت مشهور ابوالقاسم عبیدالله بن محمدبن جرو اسدی است درشمار ادیبان و عروضیان وشاگرد ابو علی فارسی وسیرافی وصاحب کتاب الموضح درعروض و کتاب المفصح در قوافی و کتاب الامد درعلوم قرآن وابن جرو حرف را رااز مخرج غین بیرون داد وعضد الدوله آنرا بروی عیب گرفت وابو علی فارسی ویرا گفت که نوك خامه را زیرزبان نه مخرج را مستقیم گردد و چنان کرد ورا درست ازمخرج بیرون داد وابن جرودرسال ۳۸۷ درگذشت

جرول بافتح اول بروزن جعفر بمعنی سنگلاخ (سنگستان) نام جرولة بن احنف کندی صحابی است

جرهد بافتح اول بروزن جعفر آنکس که شادمانه رود وآن نام جرهدبن خویلد صحابی است

جرهمی باضم اول و سکون رای بی نقطه وضم هاي هوز منسوبست بجرهم که پدرقبیله ایست دریمن واز این قبیله است عبید بن ساریه (۱) جرهمی که عمری دراز کرد واز ایام عرب آگاه بودواز تاریخ ملوك عرب وشاهان عجم خبرداشت وزمان جاهلیت رابدید و دوران اسلام را نیز دریافت وتازمان عبدالملك بن مروان بزیست و کتاب الامثال و کتاب الملوك واخبار الماضین را تألیف کرد ومعاویة بن ابوسفیان اورا از صنعاء یمن بخواند وازاو پرسشها کرد و پاسخها شنید ویاقوت آن پرسشها وپاسخهارا درمعجم الادباء آورده است ونیز ابن عساکر در تاریخ دمشق

(۱) نام پدر عبید را ساریه بمعنی ستون وابری که شبانگاه رود وسریه بروزن سمیه بمعنی ستون لشگر از پنج تاچهارصد وسریه بروزن عریه بمعنی تك درخت خرما نوشته اند

جریج بافتح اول ودر آخر جیم بر وزن امیر انبان خرجین مانند ی است که در آن توشه کنند نام نیای شیث بن قیس بن جریج است که حطیئه شاعر اورا ستایشها کرد ونام نیای ابن رومی بنابر نقلی وبنا بر نقلی دیگر نامش سریج است

جریر بافتح اول بر وزن امیر نام جریر بن عبدالله بجلی صحابی است و نیز نام ابو حرزه جریر خطفی است از شعرای دولت اموی ومعاصر با فرزدق شاعر ودر حرزه بیاید وابو جریر باضم اول، بروزن زبیر کنیت زکریا بن ادریس بن سعد اشعری قمی است از وجیهان اصحاب امامیه واز ثقات محدثان وتا زمان حضرت رضا ع بزیست و از آنحضرت نیز حدیث کرد و کتابی نیز پرداخت سال وفاتش دانسته نگردید وقبرش در شیخان قم مزاری مشهور است

جریری بافتح اول منسوبست به بنی جریر بن عباد بن ضبیعة بن قیس بن ثعلبة بن عکاشة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل وابو سعید ابان بن تغلب بن ریاح جریری بکری از فقیهان امامیه وصاحب کتاب غریب القرآن و کتاب الفضائل و کتاب القراآت ومتوفی ۱۴۱ بدو منسوبست و نیز جریری منسوبست بابن جریر طبری مورخ نامور وابو الفرج معافی بن زکریا جریری نهروانی معروف بابن طراره باو منسوبست ودر طراره بیاید

جرینی بافتح اول بر وزن امیر بمعنی حبوب نیم کوفته نام پدر عبدالرحمن بن جریش کلابی است از محدثان امامیه واصحاب امام صادق ع

جزائری بافتح اول منسوبست بجزائر بحرین که در خلیج فارس افتاده اند واز جزیره های متعددی فراهم گشته اند ودارای شهرها ودیهای آباد است وجمعی ازاعلام از آنجا برخاسته اندمانند سید نعمة الله بن عبدالله حسینی جزائری ازاعلام محدثان وافاضل دانشمندان و صاحب کتاب الانوار النعمانیه و کتاب الفوائد النعمانیه و کتاب هدیة المؤمنین و کتاب غرائب الاخبار ونوادر الاثار وشرح تهذیب و شرح صحیفه سجادیه و حواشی استبصار و حواشی جامی وغیراینها ومتوفی ۱۱۱۰ ومانند سید نجم الدین بن محمد جزائری از اعلام افاضل و صاحب رساله تحفة الملوک فی احکام الشکوک وارجوزه

در نحو وغیر اینها و مانند شیخ عبدالعلی بن حسین جزائری صاحب کتاب المقلة العبراء فی تظلم الزهراء و مانند شیخ حسین بن مطر جزائری صاحب کتاب تفسیر القرآن و رساله در کلام وغیر اینان ازافاضل واعلام

جزار باضم وتشدید زای نقطه دار بروزن عطار شترکش را گویند و جزور شتریست که برای کشتن آماده کرده اند وآن لقب بعضی از محدثان است ازآنروی که پیشه شتر کشی داشته‌اند واین جزار کنیت احمدبن ابراهیم بن ابی خالد قیروانی است درشمار حذاق طبیبان و صاحب کتاب زاد المسافر در علاج امراض و کتاب الاعتماد درادویه مفرده و کتاب البغیه درادویه مرکبه و کتاب العمدة لطول المده بزرگترین تألیف او کتاب المعدة وامراضها و کتاب طب الفقراء ورسالة النفس و کتاب فی فرق العلل ورسالة التحذیر من اخراج الدم و کتاب الخواص و کتاب نصایح الابرار و کتاب استهانة الموت و کتاب البلغه فی حفظ الصحه و کتاب اخبار الدوله و کتاب التعریف بصحیح التاریخ اینها یاقوت گفته که وی معاصر المعزلدین‌الله بود ودر حدود ۳۵۰ ویا نزدیك بآن زیست

جزری با فتح اول و دوم منسوبست بجزیره ابن عمر وآن شهریست درسه منزلی موصل برکنار دجله و چون آب ازسه سو آنرافرا گرفته نام جزیره رابرای آن بعاریت گرفته‌اند و جمعی از اعلام دانشمندان از آن شهرند ازجمله ابناء اثیر (اثیر زادگان) که سه برادرند و هر سه از دانشمندان نامور و بزرگترین ایشان مجدالدین ابوالسعادات مبارك بن ابی الکرم محمدبن محمد بن عبد الکریم بن عبدالواحد شیبانی است درطبقه لغویان و ادیبان ومفسران و محدثان وصاحب کتاب نهایة اللغه درغریب حدیث و کتاب البدیع درنحو کتاب الانصاف فی تفسیر القرآن و کتاب الشافی و این کتاب شرح مسندشافعی است و کتاب جامع الاصول فی احادیث الرسول و کتاب البنین والبنات والاباء والامهات و الاذواء والذوات (۱) و کتاب المختار فی مناقب اخیار وغیر اینها مجدالدین نخست

(۱) اذواء اصحاب (یار مردان) وذوات صاحبانه (یار زنان)

خزانه‌دار سیف‌الدین غازی بن مودود
زنگی بود وسپس سرپرست دیوان
جزیره گردید واز آن پس بموصل
بازگشت و از وزیر جلال الدین ابو
الحسن علی بن جمال الدین محمد بن
منصور اصفهانی در دیوان موصل
نیابت کرد واز آن پس بمجاهد الدین
قایماز پیوست ومنزلت بزرگی نزداو
یافت واز آن پس که مجاهد الدین
دستگیر گردید بخدمت اتابك عزالدین
مسعود بن مودود کمر بست تاآنگاه
که‌عزالدین بمرد وفرزندش نورالدین
ارسلان شاه بجای او نشست مجدالدین
یگانه‌شخص دولت او گردید تاجائیکه
سلطان درمهمات امور آهنگ رفتن
نزل او کرد چه مجدالدین در پایان
عمر زمین گیر گردید وازپویه‌بازماند
ویاآنکه‌سلطان بدرالدین لؤلؤرا که
امیرموصل بود نزداو فرستاد تادر سال
۶۰۶ درگذشت و میانین ایشان ابو
الحسن عزالدین علی بن ابی الکرم
درشمار مورخان‌وادیبان‌است‌وصاحب
کتاب تاریخ کامل ودر این تاریخ‌از
آغاز پیدایش شروع کرد وبسال۶۲۸
ختم کرد و کتاب اسدالغابه فی معرفة
الصحابه عزالدین نزد اتابکان موصل
منزلتی یافت‌وچند نوبت‌ازجانب ایشان
بسفارت مأمور گردید ودر پایان عمر
در خانه زیستن گرفت و بکار تألیف
پرداخت و در سال ۶۰۳ در گذشت
و کهترین ایشان ضیاء الدین ابوالفتح
نصرالله بن ابی الکرم است در شمار
کاتبان ومنشیان وصاحب کتاب المثل
السائر فی ادب الکاتب و الشاعر وی
درصنعت انشاءوابتکار مضامین‌باریك
بارع گردید و رسائل وی در نهایت
پختگی‌است وخود گفت که‌من چندان
ازمنظومات شعرای‌دیرین حفظداشتم
که‌از بسیاری‌نتوانستم آنهارا بشمار
آرم و عاقبت از اشعار تمامت عرب
بدیوان سه‌شاعر که سرآمد فصحایند
اکتفا کردم ابوتمام طائی ومتنبی‌وابو
عباده و چندین سال آن‌سه دیوان را
ازحفظدرس گفتم تاآنکه ازمداومت
بحث قدرتی درفن انشاء پیدا کردم
وضیاء الدین چندی در خدمت صلاح
الدین ایوبی مکرم بزیست واز آن
پس بوزارت فرزندش ملك افضل
رسید وچون کار ملك افضل آشفته
گردید بموصل بازگشت و دیوان
انشای موصل بوی واگذار شد ودر
پایان بسفارت بغداد منصوب ومأمور

گزدیدودرهمانجا سال۶۷۳در گذشت
وازجمله شمس‌الدین محمدبن یوسف
بن‌عبدالله بن محمود جزری درشمار
خطیبان وشاعران ونحویان وصاحب
شرح الفیه ابن مالك وشرح تحصیل
وشرح منهاج بیضاوی و دیوان شعر
ومتوفی ۷۱۱ و از جمله ابو منصور
صدرالدین موهوب‌بن موهوب بن
عمر جزری در شمار ادیبان وفقیهان
شافعی وصاحب کتاب الدراله ظوم‌فی
حقایق العلوم ومتوفی ۶۶۵ وازجمله
ابوالمؤیدمحمد بن‌محمد جزری که‌در
عنتره بیاید واما ابن جزری کنیت
شمس‌الدین محمدبن محمدبن علی‌بن
یوسف شافعی دمشقی است در شمار
فقیهان‌ومقریان وادیبان‌وصاحب کتاب
الحصن‌الحصین من کلام‌سیدالمرسلین
وکتاب الدرة المضیئه و المقدمة
الجزریه درتجوید وغیر اینها وشمس
الدین جزری شهرها را بگردید تا
بشیراز رسید ودر آنجا منصب قضا
یافت ودرهمان شهر سال ۸۳۳ در
گذشت ونیزابن‌جزری کنیت‌حسین‌بن
احمدبن حسین حلبی است در شمار
ادیبان ولغویان وشاعران ودر سال
۱۳۰۲ در گذشت

جزك بافتح اول و زای نقطه
دار نام‌پدر محمدبن جزك جمال‌است
از اصحاب حضرت هادی ؏ وجزك
خار پشت است واو را برای درشتی
بافت لباسش جزك گفتند

جزله بافتح اول وسکون‌دوم
وفتح لام بمعنی خردمندی که رأیش
استوار باشد ـ نیز کسیکه بسیار
دهش کند وجزله بانای تأنیث‌وصف
مادینه است وجزل وصف نرینه‌وابن
جزله کنیت ابوعلی یحیی‌بن عیسی‌بن
جزله بغدادیست درشمار طبیبان ودر
آغاز کیش نصارئی داشت وسپس
بدست‌ابوعلی‌بن ولید مسلمانی گرفت
ورساله‌دررد نصاری نوشت نیز کتاب
تقویم الابدان وکتاب مناهج البیان
فیمایستعمله الانسان وکتاب المنهاج
در ادویه بپرداخت ودر سال ٤۷۳
در گذشت

جزولی با ضم اول و دوم
منسوبست بجزوله که نام تیره ازقبیله
بربر است و ابو موسی عیسی بن
عبد العزیز بن یللبخت (۱) بن عیسی

---

(۱) یللبخت بافتح اول‌ودوم و سوم و
سکون خای نقطه‌دار لفظی‌است بربری
بمعنی بخشمند

بن یوماریلی (۱) بربری مراکشی یزد کتنی (۲) درطبقه اعیان نحویان و معربان واستاد شلوبین و ابن معط و صاحب مقدمه جزولیه در نحو که جمعی از افاضل آنرا شرح کرده اند و نیز شرح اصول ابن سراج و متوفی ۶۰۷ بدو منسوبست

جزینی باکسر اول و تشدید دوم منسوبست بجزین بروزن سکین و آن قریه ایست در لبنان (جبل عامل) و جمعی از اعلام دانشمندان از آنجا بر خاسته اند و نامور ترین ایشان ابو عبدالله محمدبن جمال الدین مکی بن محمد بن حامد بن احمد عاملی نبطی جزینی است مشهور بشهید اول در طبقه اول از فقیهان امامیه که در طلب علم رحلتها کرد و نزدیک ۴۰ کس از علمای عامه بدید واز ایشان استفادتها کرد و اجازتها گرفت و و کتابها پرداخت مانند کتاب اللمعة الدمشقیه و کتاب الذکری و کتاب الدروس و کتاب البیان و کتاب غایة

(۱) یومار بلی باضم اول وسکون دوم و کسر رای بی نقطه نیزنام بربری است
(۲) یزدکتنی با فتح اول وسکون دوم وفتح دال بی نقطه وسکون کاف وفتح تای فرشت و کسر نون شاخهٔ از بربرهٔ جزوله است

المرادفی شرح نکت الارشاد و کتاب جامع العین و کتاب الالفیه و کتاب الباقیات الصالحات و کتاب النفلیه و و کتاب القواعد وغیر اینها و نظمش نیز نیکو و پخته است واین ابیات از اواست

غنینا بنا عن کل من لا یریدنا
وان کثرت اوصافه و نعوته
ومن صدعنا حسبه الصد والقلی
و من فاتنا یکفیه انا نفوته

ودرسال ۷۸۶ اورا کشتند و آنگاه اورا بدار آویختند و آنگاه بدنش را بسوزانیدند و تعصب از اینگونه جنایتها بسیار دارد بحکم اینکه یوسف بن یحیی محضری نوشت و معتقدات شنیعهٔ که بشیعه بستگی نداشت در آن ثبت کرد و بشهید نسبت داد و جمعی نیز شهادت خود را در ذیل آن نوشتند و قضات بیروت وصیدا و قاضی دمشق نیز برقتلش فتوی دادند و بشرحی که گذشت اورا شهید کردند و عجیبتر اینست که شهید حکم قضات را از اینروی که بر غایب حکم داده اند ناتمام شمرد و گفت غایب را رسد که حجت خود را بگوید و این سخنی است که عقل و شرع آنرا پذیرفته اند با این وصف از او نپذیرفتند

واورا کشتند ونیزاز آن قریه است شیخ محمدبن محمد بن مساعد بن عیاش جزینی عاملی معاصر شهید ثانی و صاحب کتاب مقتل الحسین و کتاب الادعیة المأثوره وسید علی بن حسین صائغ حسینی عاملی جزینی در شمار فقیهان وشاگرد شهیدثانی واستادشیخ حسن صاحب معالم وصاحب کتاب شرح شرایع و شرح ارشاد وغیر اینها و شیخ حسن مذکور در مرثیت او قصیدتی نظم کرد و این بیت از آن قصیده است

لقد فقد نا من الار شاد تبصرة
و فرد درس بیان بعده لمعا

وغیراینان ازاعلام جزین

جسری باکسر اول و سکون دوم منسوبست بجسر بن محارب بن حفصه که پدر تیره از قبیله قضاعه است وعائذبن سعید جسری از اصحاب امیرالمؤمنین و مستشهد در جنگ صفین سال ۳۷ بدو منسوبست و جسر بمعنی پل است

جسرینی با کسر اول وسکون دوم منسو بست بجسرین و آن نام قریه ایست درغوطه دمشق ومحمدبن هاشم بن شهاب جسرینی از محدثان عامه بدان منسوبست

جشمی باضم اول وفتح شین منسوبست بجشم وبنو جشم تیره‌های متعددی درعربند از جمله جشم هوازن که بجشم بن معاویة بن بکر بن هوازن رسد و از جمله جشم مضر که بجشم بن قیس بن سعدبن عجل بن لحیم بن بکر بن وائل رسد واز جمله جشم همدان که بجشم بن حیوان بن خرف بن همدان رسد واز جمله جشم تغلب که بجشم بن بکر بن حبیب بن عمرو بن غنم بن تغلب رسد وازجمله جشم ثقیف که بجشم بن ثقیف رسد وبهر یك ازتیره‌ها جمعی منسوبند وجشم بمعنی شکم وسینه است نیز استخوانهای پهلو که سینه‌را در بر دارد

جصاص با فتح اول و تشدید صاد بی‌نقطه گچکار و گچ‌پزرا گویند وآن لقب ابوبکر احمدبن علی رازی است درشمار فقیهان که در بغداد بزیست وکتاب شرح احکام القرآن و شرح اسماءالله الحسنی وغیر اینها بپرداخت ودرسال ۳۷۰ درگذشت وابن جصاص کنیت مشهور ابویعقوب اسحق بن عماراست ازموالی یمن واز راویه های اشعار عرب و کسائی گفت من ازابن

جصاص شعررا فرا گرفتم وابن جصاص
در آخر دوران منصور دوانیقی بمرد
ومبرد ازعبدالله بن صالح مقری حدیث
کرد که ابن جصاص وجناد بن واصل
سخن از گورستان بمیان آوردند ابن
جصاص گفت

فان کنت لا تدرین ما الموت فانظری
الی دیر هند کیف خطت مقابره

جناد گفت

تری عجباً مما قضی الله فیهم
رهائن حتف او جبته مقادره

ابو عرار گفتار هیچکدام را نپسندید
و گفت

بیوت ترامی اهلها فوق اهلها
ومستأذن لا یرحل الدهر زائره

جعابی بافتح وتشدید عین بی
نقطه منسوبست بجعاب و کسی را جعاب
گویند که ترکش بسازد ویا بفروشد
و باید دانست که ترکش مخفف تیر
کش فارسی کنانه عربی است و آن
جعبه ایست که تیر در آن نهند
نام هر صندوقچه ایست که درون آ دفتر
و کتاب و کاغذ وغیر اینها نهند و بخصوص
ترکش وابن جعابی کنیت مشهور
ابو بکر محمد بن عمر بن محمد بن سالم
تمیمی است ازافاضل شیعه واز حفاظ
حدیث واز مشایخ شیخ مفید وتلعکبری
وصاحب کتاب من یتدین بمحبة
امیر المؤمنین من اهل العلم والفضل
و کتاب الشیعة من اصحاب الحدیث
وطبقاتهم و کتاب من روی حدیث غدیر
خم و کتاب اختلاف ابی وابن مسعود
فی لیلة القدر و کتاب مسند عمر عن
علی بن ابیطالب وغیر اینها وابن جعابی
خود گفت که من چهار صد هزار حدیث
در خاطر دارم وباششصد هزار حدیث
سخن کنم وی در سال ۲۸۵ از ما در
بزاد ودر سال ۳۳٤ در گذشت

جعبری بافتح اول وسکون
عین بی نقطه و فتح بای ابجد لقب
ابو العباس ابراهیم بن عمر بن ابراهیم
بن خلیل خلیلی است مشهور بجعبری
در طبقه ادیبان و نحو بیان و شارح
شاطبیه ورائیه وتعجیز وجعبری سفری
ببغداد کرد و افاضل بغداد را بدید و
کتاب تعجیز رانزد مؤلف آن خواند
وسپس در دمشق بزیست و در سال
۷۳۳ در گذشت وباید دانست که جعبر
نام قلعه است بر کنار فرات میان
بالس ورقه که پیشتر آنرادوسر گفتند
و سپس مردی از بنی قشیر بنام جعبر
آنرا گرفت وبنام او بماند اما صاح

تر جمت از شهر خلیل است در بیت المقدس وچنانکه نوشتم لقب او است وجعبر مردی را گویند که کوتاه اندام و تبر باشد وزن را که چنان باشد جعبره گویند و شاید از آنروی که اندامش کوتاه و ستبر بوده لقب جعبری باو داده اند

جعد بافتح اول و سکون عین بی نقطه در چند معنی بکار رفته است موی مرغول (پیچ و تاب دار) مرد گرد اندام و کوتاه مرددهنده و نادهنده و از لغات اضداد است و جعد الید کنایت از بخیل باشد و جعد لقب ابو بکر محمد بن عثمان بن مسیح شیبانی نحوی است از افاضل نحویان و از اصحاب ابن کیسان و صاحب کتاب الالفات و کتاب الناسخ والمنسوخ و کتاب معانی القرآن و کتاب القراأت و کتاب المختصر در نحو و کتاب الهجاء و کتاب العروض و کتاب خلق الانسان و کتاب الفرق وی وفی سیصد و بیست وچند

جعاده باضبط پیش با زیادتی تادر آخر آن در چند بن معنی بکار رفته است بره ماده ـ شتر گرد اندام گیاهی خوشبوی که بر کنار رودها رویدو آن نام جعدة بن هبیره مخزومی است خواهر زاده امیر المؤمنین ازام هانی دختر ابوطالب که در جنگ صفین دلیریها کرد وپیش از آن امیر المؤمنین اورا والی خراسان کرد وهم اورا دوست داشت وابو جعاده و نیز ابو جعاده بافتح و نیز ضم اول کنیت گرگ است

جعدی باضبط پیش منسوبست به جعدة بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة که پدر قبیله ایست مشهور و از این قبیله است حسان بن قیس بن عبد الله جعدی مشهور بنابغه جعدی ازشعرای نامور عرب ودر نابغه تر جمتش بیاید

جعشم بافتح اول بروزن جعفر بمعنی بلند اندام و کوتاه اندام از لغات اضداد است ونام جعشم بن خلیبه صدفی صحابی است

جعفری منسوبست بجعفر بن محمد صادق ع و شیعه اثنا عشریه (دوازده امامی) را عموماً جعفری گویند و یا منسوبست بجعفر طیار و ابو هاشم داود بن قاسم بن اسحق بن عبد الله بن جعفر بن ابیطالب ع معروف باو هاشم جعفری در شمار

ثقات محدثان امامیه ودر طبقه شاعران نیکو پرداز بدو منسوبست ابوهاشم در بغداد بزیست و بشرف خدمت چهار امام رسید حضرت رضا تا حضرت صاحب الامر ودر نزد ایشان صاحب منزلت بود ودر سال ۲۶۱ درگذشت و یا منسو بست بجعفر بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة پدر تیره از بنی عامر و یا منسو بست بجعفریه نام محلتی مشهور در بغداد وندانستم ابو یعلی محمد بن حسن بن حمزه جعفری در طبقه فقیهان ومتکلمان امامیه وجانشین شیخ مفید ونیز داماد وی و متوفی ۴۶۳ بجعفریه که نام محلتی است در بغداد منسوبست و یا بجعفر بن محمد صادق وابن ندیم درفهرست زیر عنوان جعفری نوشته است منسوبست بمذهب جعفر بن محمد صادق وفرقه معروفه بجعفری بدو نسبت رسانند وجعفری نامش عبد الرحمن پدرش محمد بود واز اوست کتاب الامامه و کتاب الفضائل وازاین سخن ابن ندیم دانسته گردید که جعفری در نسبت بامام جعفر صادق (ع) بخصوص بکار رفته است وجعفر بمعنی جوی خردو جوی فراخ هردو آمده است وباین اعتبار از لغات اضداد است نیز بمعنی شتر مادهٔ که بسیار شیر دهد

جعفی باضم اول وسکون دوم منسوبست بجعف بن سعد العشیرة بن مذحج پدر قبیلهٔ در یمن وازاین قبیله است جابر بن یزید جعفی از اصحاب امام باقر (ع) وصاحب کتاب الفضائل و کتاب التفسیر و کتاب النوادر وغیر اینها ونیز ابوامیه سوید بن غفله جعفی از بزرگان تابعین واز اصحاب امیر المؤمنین (ع) ونیز محمد بن احمد بن ابراهیم جعفی ودر صابونی ترجمتش بیاید

جعل باضم اول وفتح دوم بمعنی سیه‌فام و بدمنظر — نیز بمعنی جانوری که در سرگین بغلطد وآنرا گرد کند وبلانه برد وآن لقب ابوعبدالله حسین بن علی بن ابراهیم بصری است در طبقه متکلمان معتزله وصاحب کتاب الایمان و کتاب المعرفه و کتاب خلق الخلق و غیر اینها و متوفی ۳۹۹ وشاید اورا ازجهت رنگ رخسارش جعل گفتند

جعونه باضم اول ودوم وسکون واو وفتح نون ودر اخر نا بمعنی کوتاه اندام و فربه وآن نام جعونة بن زیاد

صحابه

جعیده با ضم اول وفتح دوم مصغر جعده نام جعیده همدانی است از خواص اصحاب امیرالمؤمنین ع

جعیل باضم اول وفتح دوم مصغر جعل نام جعیل بن زیاد اشجعی صحابی است و نام پدر کعب بن جعیل در طبقه شاعرا

چغمینی با فتح جیم فارسی و سکون غین نقطه دار منسو بست به چغمین و آن قریه ایست از قرای خوارزم واز آن قریه است محمود بن محمد بن عمر چغمینی در طبقه دانشمندان فلکی وصاحب کتاب قانونچه درطب و کتاب ملخص درعلم هیئت واین کتاب راقاضی زاده رومی شرح کرد وچغمینی در سال ۷۴۵ در گذشت

جفر بافتح اول و سکون فا پوست آهوئی است که بر آن کتابت کنند - نیز چاه فراخ - وآن لقب احمد بن اسحق حمیری است درطبقه نحویان که در مصر زیستن گرفت و در سال ۳۰۱ در گذشت وندانستم اورا ازچه جفر گفتند

جفری باضبط پیش منسو بست بجفر و آن علمی است که از آن بر غیب (پنهانیها خواه در گذشته وخواه در آینده) آگاهیها بدست کنند و جفری کسی راگویند که آن علم را بداند و نیز جفر موضعی است در ناحیت مدینه وسعید بن سلیمان جفری در شمار محدثان بدان منسوبست - و نیز منسوبست بجفر که نام چاهی است در مکه خاص قبیله بنی تمیم بن مره قرشی و نیز نام چاهی است خاص بنی نصر بن معاویة بن بکر بن هوازن وجفر در مورد آن دو چاه بمعنی مطابقی لغوی خود بکار رفته است و با ضم اول منسوبست بجفره که نام موضعی است در بصره و یوم الجفره روز واقعه ایست که میان خالد بن اسید و مردم بصره در آن موضع اتفاق افتاد و ندانستم علی بن محمد جفری صاحب کتاب کنز البراهین و متوفی ۱۰۶۳ بکدام یك منسوبست اما سعد بن یزید فزاری جفری از اصحاب امام صادق (ع) چنین بنظر رسد که بهمان جفر مدینه منسوب باشد

اول و سکون

دوم برورن درویش لعب ابوالخیر معدان بن اسود بن معد یکرب صحابی

ـمت و جفش بمعنی اندك فشار دادن است ونیز دوشیدن شیر باطراف انگشتان

جفیر با فتح اول بر وزن امیر تیردان چرمین است و آن نام جفیربن حکم کوفی است ازمحدثان خاصه واز اصحاب امام صادق(ع)

جفینه باضم اول وفتح دوم مصغر جفنه بمعنی کاسه بزرگ وآن نام جفینه جهنی صحابی است

جکانی با فتح اول منسوبست بجکان که نام محلتی است در شهر هرات وابو الحسن علی بن محمد بن عیسی هروی جکانی درطبقه محدثان عامه ومتوفی ۲۹۲ بدان منسوب

جکلی بکسراول ودوم منسوبست بجکل که قریه‌ایست در ترکستان نزدیك طراز وابومحمد عبد الرحمن بن یحیی بن یونس جکلی درطبقه ادیبان وخطیب سمرقند ومتوفی ٥١٦ بدان منسوبست

جلاباذی باضم اول منسوبست بجلاباذ معرب گل آباد وآن نام محلتی بوده بزرگ در نیشابور وابو حامد احمدبن محمد بن شعیب جلاباذی در شمار فقیهان و متوفی ۳۳۸ بدان منسوبست

جلاب بافتح وتشدید لام کسی راگویند که اسب و گوسفنداز جائی بجائی برای فروختن برد وآن لقب جمعی است ازجمله اسحق جلاب است ازاصحاب امام عسکری ع

جلابی باضم اول و تشدید لام منسوبست بجلاب معرب گلاب وجلابی کسی راگویند که گلاب بگیرد ویا بفروشد وآن لقب علی بن محمد جلابی است درشمار مورخان

جلاخ با ضم اول ودر آخر خای نقطه دار بروزن گشاد سیلی است که همه اطراف رودرا فرا گیرد وآن نام نیای محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی یسار بن بلال بن احیحة بن جلاخ انصاری است درشمار فقیهان و قاضیان و مشهور بابن ابی لیلی و پدرش عبدالرحمن از بزرگان تابعین بودواز امیرالمؤمنین حدیث فرا گرفت وجدش یسار در شمار صحابه است ابن ابی لیلی سی وسه سال در کوفه منصب قضا داشت ودر سال ۱٤۸ در گذشت وچنین حکایت کنند که کسی ازابن ابی لیلی خواست که چیزی‌از مناقب معاویة بن ابی سفیان براو بخواند

وی در جواب گفت آری پدرش ابو سفیان با پیغمبر (ص) بجنگید وخود باوصی پیغمبر بجنگیدومادرش جگر حمزه رابخوردوفرزندش فرزندزاده پیغمبر را بکشت آیا از این منقبت فزونتر خواهی وحکیم سنائی همان مضمون را نظم کرده است

داستان پسر هند مگر نشنیدی
که ازاو وسه کس او به پیمبر چه رسید
پدراو در دندان پیمبر بشکست
مادر او جگر عم پیمبر بمکید
او بناحق حق داماد پیمبر بستاد
پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
برچنین قوم تولعنت نکنی شرمت باد
لعن الله یزیداً و علی آل یزید

جلاس با ضم اول بر وزن گشاد بنا بر ضبط فیروز آبادی در قاموس نام چندتن از صحابه است از جمله جلاس بن سوید بن صامت اوسی صحابی گویند در شمار منافقان بود واز نفاق خود توبه کرد وروبتی نیکو پیش گرفت

نگارنده گوید جلاس را باچنان ضبط در کتب لغت نیافتم حتی در قاموس آنهم فقط درمورد نام صحابه وآنچه بنظر رسد اینست که باضم جیم و تشدید لام است جمع جالس و جلیس بمعنی هم نشینان ویا نشستند گان وجمع راعلم شخص کردن متعارف است

جلبه با فتح اول ودوم وسوم بمعنی غوغا وفریاد نام جلبة بن عیاض لیثی است از ثقات محدثان امامیه ونیز نام جلبة بن حیان بن ابحر کنانی است که ازجمیل بن دراج روایت کردوخود صاحب کتاب نوادر است

چلپی بافتح اول ودوم منسوبست بچلپ بمعنی سنج وآن دوپارچه برنج مستدیر ومیان تهی است که برهم زنند وآهنگی موزون ودلکش از آن بیرون آید وچلپی کسی را گویند که کارش سنج زنی باشد وآن لقب مصطفی بن عبدالله بن معروف بحاجی خلیفه و نیز مشهور بکاتب چلپی است امااورا از آنروی که در آغاز پیشه سنج زنی داشته چلپی گفتند ویابکسی ویابجائی نسبت رساند درست ندانستم وی در سال ۱۰۱۰ دراسلامبول ازمادر بزاد ودر آغاز شغل سپاهیگری داشت ودر اناطول کاتب دفتر قشون عثمانی بود کم کم مرتبه اش فزونی یافت تادرشمار روسای دفترمان گردید وچندین سفر ببغداد وهمدان وحلب کرد وکتابها پرداخت مانند

کشف الظنون عن اسماء الکتب والفنون و همین کتاب مایهٔ شهرتش گردید و آوازهٔ فضلش را بلند کرد مکرر درار وپا ومصر بچاپ رسید ودرآن کتاب ۱۴۵۰۱ کتاب را باقید نام‌مؤلف ذکر کرده است ودراینکار مبتکر است و دیگر کتاب تقویم التواریخ درجد اول تاریخی ودیگر کتاب الفذلکه درتاریخ دولت‌عثمانی باختصارو کتاب تحفة الکبارفی‌اسفار البحار و کتاب جهان‌نما درجغرافیای عمومی‌و کتاب تحفةالاخیار فی‌الحکم والامثال‌والاشعارو کتاب سلم‌الوصول الی‌طبقات الفحول در تاریخ سلاطین و کتاب المیزان الحق‌فی اختیار الاحق در تصوف و درسال ۱۰۶۸ درگذ

جلجل باضم هردو جیم بروزن سنبل بمعنی سبکروح - نیز خرسند بکار - نیززنگوله وابن جلجل کنیت سلیمان بن‌حسان اندلسی است طبیب مخصوص هشام بن‌حکم بن‌عبدالرحمن خلیفه‌اموی دراندلس ومؤلف کتاب تفسیر اسماء الادویة المفرده و هم عنایتی بعلوم فلسفه و تاریخ پیشینیان شت و کتابی درتاریخ حکماء نوشت

جلفری باضم اول و سکون لام و فتح‌فامنسوبست بجلفرمعرب گلپرو آن نام قریه ایست درمروشاهجهان وابو نصر محمدبن حسن‌بن علی بن احمد جلفری درطبقه فقیهان ومتوفی ۴۶۳ بدان منسوبست

جللتانی بافتح اول‌وضم لام‌اول وسکون لام دوم منسوبست بجللتان وآن قریه ایست ازقرای نهروان‌وابو طالب محسن بن علی بن شهفیروز جللتانی‌درشمارفقیهان شافعی‌و متوفی ۴۵۶ بدان منسوبست

جلودی بافتح اول و ضم لام بجلود و آن نام شهریست در افریقا وقریه ایست در اندلس‌اما این دو مرجع با جلودی صاحب کتا

ویرابجلود بپوسپس نسبت‌راوجلودی ابواحمدعبدالعزیز بن یحیی بن‌احمدبن عیسی جلودی بصری است در شمار علمای نسب و تاریخ و سیرت‌وازاکابر دانشمندان امامیه‌ودارای دویست‌جلد بود و بألیف مانند کتاب اخبار خالدبن صفوان و کتاب‌اخبار الحجاج و کتاب مجموع نرائة امیر المؤمنین و کتاب شعرعلی و کتاب من سمی

من الشعراء و کتاب طبقات العرب و
الشعراء و کتاب الجمل و کتاب الصفین
و کتاب الخوارج و کتاب المرشد
والمسترشد و کتاب المتعه وما جاء فی
تحلیلها و در سال ۳۳۲ در گذشت و پیدا
است که باصاحب ترجمت نه آن شهر و نه
این قریت چسبد و بعضی گفته‌اند جلود
محلتی است در بغداد و یا شام و بعضی
دیگر گفته‌اند محلتی است در نیشابور
و بعضی دیگر گفته اند جلود تیرهٔ از
قبیله ازدند اما آنچه بنظر نگارنده
رسد اینست که جلود باضم اول و دوم
است جمع جلد بمعنی پوست هر حیوان
و جلودی کسی را گویند که پوست
دباغت کند و هر گاه صاحب ترجمت
چنان پیشه‌را نداشته است از کسی که
پیوند نزدیکتر باو داشته کسب کرده
است و اینکار فراوان سابقه دارد و از
کجا که خود جلودی صاحب چنان
پیشه نبوده است با آنکه دو بیست جلد
کتاب هم نوشته است و دانشمندان
پیشین بیشتر پیشه‌ور بوده‌اند و کمتر
بیکار

جلید با فتح اول و ک
بر وزن امیر بمعنی چابك ـ نیرومند
ژاله ـ تگرگ و ابن ابی الجلید عبید
بن مسعده فزاری بست ازمردم مدینه و
درطبقه نحویان نیز ابوالجلید مسعده
پدر او در شمار نحویان است و ابوالجلید
همان است که وقتی کنیز سیه اندام
ستبری را دید گفت

ان لم یصبنی اجل فاخترم
اهتر من مالی صناعاً کالصنم
عریضة المعطس خشناء القدم
تکون ام ولد وتختدم
اذا ابنها جاء بشر لم یلم
یقتل الناس و لا یولی الذمم

جلیس با فتح اول بروزن انیس
بمعنی همنشین لقب ابو عبدالله حسین
بن هبةالله دینوری است در طبقه اعلام
نحویان و صاحب کتاب ثمار الصناعه

جلیانی با کسر اول وسکون
لام منسوبست بجلیانه و آن نام قریه‌ایست
در اندلس که بجلیانة التفاح مشهور
است زیرا سیب آن قریه درمزه و بو
ممتاز است وتفاح سیب را گویند و
ابوالفضل عبدالمنعم بن عمر بن حسان
درطبقه شاعران نیکو پردازو متوفی
۶۰۳ بدان منسوبست جلیانی چندبن
دیوان بپرداخت دیوان حکم ـ دیوان
لوک ـ دیوان المشوقات
علی و این دو بیت از او است

من لم یسل عنك فلا نسأ لن
عنه و لو کان عزیز النفر
و کن فتی لم تدعه حاجة
الی امتهان النفس الا نسر

جلیقی با کسر اول وتشدیدلام منسوبست بجلیقه بر وزن صدیقه و آن نام ناحیتی است درشمال اندلس وعبد الرحمن بن مروان جلیقی که درایام بنی امیه‌در اندلس‌خروج کرد و اخبار اورا در کتب‌تاریخ‌نوشته‌اند بدان منسوبست

جلین با ضم اول و تشدید لام مکسوربنا بر ضبط علامه در ایضاح الاشتباه نام نیای ابو بکرورا‌ق‌احمد بن عبد الله بن احمد بن جلین دوری استدر شمار ثقات محدثان امامیه و ب کتابی در طریق روایات رد

نگارنده گوید دور نیست که جلین معرب گلچین‌فارسی‌باشد

جماز با فتح اول و تشدید میم ودر آخر زای‌نقطه‌دارهرتیزرفتاری را گویند خواه انسان باشد و خواه حیوان وجمازه وصف مادینه است درخصوص شتر تیزتک بسیار بکار رفته است و آن لقب‌محمدبن عمر بن حماد بصری است در شمار ادیبان و شاعران ومعاصر باابو نواس و در ایام خلافت هرون الرشید ببغداد رسید وشاعری شوخ وپلید زبان بود وبر متوکل عباسی درآمد و این دو بیت‌راخواند

لیس لی ذنب الی ☆ الشیعةالاالخلتین
حب‌عثمان‌بن‌عفان ☆ وحب العمرین

و از متوکل‌ده‌هزاردرهم‌جایزه‌بستدو دور نیست‌ویرااز‌آنروی که تندرفتار بود جماز گفتند

جماعه بافتح اول بمعنی گروه مردم وآن نام‌جمعی است وابن‌جماعه کنیت عزالدین محمد بن ابی بکربن عبدالعزیز بن محمدبن ابراهیم سعدالله بن‌جماعه حموی است درطبقه ادیبان ومتکلمان شامی سیوطی در بغیه الوعاات ویرا چنین ستوده است استادزمان وفخر دوران وجامع‌علوم پراگنده برابر گفتار ابن حجر

وکان من العلوم بحیث یقضی
له فی کل فن بالجمیع

وهم از کتبی که درفنون مختلف برداخته‌است مانند فقه‌وتفسیر وحد وجدل وخلاف ونحو وصرف ومعانی وبیان‌وبدیع ومنطق وهیئت‌وحکم

وزیج وطب وفروسیت ورمح ونشاب و رمل و صناعت نفط و کیمیا این معنی نمو دار گردد و سمس نامهای پرداخته‌های اورا بر ده‌است والبته بیشتر حواشی و شروح است و کمتر کتاب مستقل ودرسال ۸۱۹ در گذشت ونیز ابن جماعه کنیت عباد بن جماعه فقیه شافعی است همان کسی که بر قتل شهید فتوی داد

جماعیلی با فتح اول وتشدید میم منسوبست بجماعیل وآن قریه ایست درفلسطین ومیان آن وبیت المقدس مسافت یکروز راه است وابو محمد عبدالغنی بن عبدالواحد مقدسی جماعیلی صاحب کتاب الکمال فی معرفة الرجال ومتوفی ۶۰۰ بدان منسوبست

جمال با فتح اول و تشدید میم شتردار را گویند وازره مجاز شتربان رانیز جمال نامند وآن لقب ابومحمد صفوان بن مهران بن مغیره کوفی است از ثقات محدثان امامیه وابن جمال کنیت علی بن ابی بکر بن نور الدین علی انصاری خزرجی مکی است در طبقه محققان فقهای شافعیه و صاحب مصنفات در فقه و حدیث وحساب ومتوفی ۱۰۷۲

جمانه باضم اول بروزن گذاده واحد جمان بمعنی تکدانه مروارید و باین اعتبار علم مردان باشد ونام جمانه باهلی صحابی ازهمین رویست ونامهای تأنیث علم زنان باشد

جماهری با فتح اول و کسر های هوز منسوبست بجماهریه وآن قلعه ایست در شام نزدیک جبله وابو الحجاج یوسف بن محمد بن منلد تنوخی جماهری درشمار محدثان عامه بدان منسوبست

جمحی با ضم اول و سکون میم منسوبست بجمح بن هصیص بن کعب بن لوی بن غالب که پدر تیره ایست از قبیله قریش وازاین تیره است احوص بن مسعود جمحی صحابی ونیز ابوعبدالله محمد بن سلام بن عبدالله بن سالم جمحی بصری ازاعیان ادیبان وصاحب کتاب طبقات الشعراء وکتاب غریب القرآن ومتوفی ۲۳۲ ونیز ابوخلیفه فضل بن حباب بن محمد بن شعیب بن صخر جمحی بصری خواهرزاده محمد بن سلام جمحی در شمار ادیبان و شاعران و صاحب کتاب طبقات شعراء الجاهلیه وکتاب الفرسان ومتوفی ۳۰۵ واین ابیات ازاواست

قالوا نراك تطيل الصمت قلت لهم
ماطول صمتي من عي ولا خرس
لكنه احمد الا مرين عاقبة
عندي وابعده من منطق شكس
أأنشر البز فيمن ليس يعرفه
او انثر الدر للعميان في الغلس
قالو نراك اديباً لست ذا خطل
فقلت ها توا اروني وجه مقتبس
لوشئت قلت و لكن لااري احدا
يروي الكلام فاعطيه مدي النفس
وبعضي بر آنند كه آن ابيات ازابن دريد
است رو زي نامهٔ كه سپس دا نسته
گرديد از دوشيزه عاشق پيشه ايست
بروش استفتاء ازحكم عشق بخوبرويان
نزدابو خليفه كه منصب قضانيزداشت
افكنده گرديد واين ابيات رادرآن ديد
قل للحكيم ابي الخليفه
يا زين فقه ابي حنيفه
اني قصدتك للذي
كا تمت من حذر و خيفه
ما ذا تقول لطفلة
في الحسن منزلها شريفه
تصبو الي زين الورى
من غير ما بأس عفيفه
وابو خليفه در جوابش نوشت
يامن تكامل ظرفها
حال الهوى حال شريفه
ان كنت صادقة الذي
كاتمت من حزن وخيفه
فلك السعادة و الشها
دة والجلالة يا شريفه
هذا النصاح بعينه
و به يقول ابو حنيفه
نگارنده گويد ابو خليفه بيش
از اندازه انتظار دوشيزه در فتوى
برروا بودن چنان عشق پيش رفته
تاجائيكه سعادت و شهادت و جلالت
رابهره هاي عشق ورزيدن وي كرد
جمل بافتح اول ودوم شترنر
خرمابن - وماهي كه طولش سي ذراع
باشدوآنرا جمل البحر گويند - رسن
ستبر كشتي واز آيه قرآن حتى يلج
الجمل في سم الخياط يعني تادرآيدرسن
ستبر كشتي درسوراخ سوزن معني
اخير مقصوداست وجمل لقب ابوعبدالله
حسين بن عبدالسلام بصري است درطبقه
شاعران توانا وستايشگر خلفاء
و امراء و ازاوست
اذا اظمأتك اكف اللئام
كفتك القناعة شبعاً وريا
فكن رجلا رجله في الورى
و هامة همته في الثريا

ابیاً لنا کل ذی ثروة
تراه بما فی یده ابیا
فان اراقة ماء الحیا
ة دون اراقة ماء المحیا
نگارنده گوید زیربار خواری
وزبونی نرفتن ودشواریهای زندگی
راآسان گرفتن موضوعی است که
آزادگان آنرا پسندیده و بدان کار
بسته‌اند ومن نیز دراین باره گفته‌ام
زمهر خوبرویان دل بریدن
زوصل گلعذاران پا کشیدن
خمیده پشت بار کوه‌بردوش
بسنگستان چهل‌منزل‌دویدن
ببانگه در میان خار خفتن
سحرگه خواب‌وحشتناك‌دیدن
لب تشته کنار آب مردن
بریده سرمیان خون طپیدن
بنزد من هزاران بار بهتر
که در دامان ذلت آرمیدن
جمل در سال ۲۵۸ درگذشت
جملی باضم-لیش‌منوبست‌بجمل
بن‌سعد العشیره که پدر تیره ایست
ازقبیله‌مذحج و جمل‌بن زیادجملی
کوفی‌ازمحدثان عامه بدو منسوبست
جموح با فتح اول وضم میم
بروزن صبور اسب سرکش‌راگویند
نیزاسبی که بردویدن نشاطمند باشد
وکسی که هوای نفس را سرداده و
عنان گسیخته‌باشد بدان‌اعتبارجموح
گویند وآن علمی است متعارف
در عرب ونام پدر عمروبن جموح
سلمی صحابی
جمهور با ضم اول و سکون
میم بر وزن پرزور در چندین معنی
بکاررفته‌است توده‌ریك که‌از بسیاری
روی‌هم افتد ـ بیشتر مردم ـ بیشتر
ازهرچیز ـ همه مردم وآن نام‌جمعی
است ازجمله جمهور بن احمر عجلی
ازمحدثان امامیه وابن ابی جمهور
کنیت محمدبن علی بن ابراهیم‌بن
ابی جمهوراحسائیست‌از اعلام‌محققان
امامیه ودر احسا ئی گذشت و نیز
جمهور نام نیای ابوعلی محمد بن
حسن بن جمهور عمی است در طبقه
کاتبان و خوشنویسان وشاعران‌واین
ابیات ازاوست
اذا تمنع صبری
وضاق‌بالهجرصدری
نادیت و اللیل داج
وقدخلوت بفکری
یارب هب لی منه
وصال یوم بعمری

ابن ندیم درفهرست گفته که وی در شمار خواص اصحاب حضرت رضا(ع) است ودر بصره زیست وازاوست کتاب الواحدة در اخبار مناقب و مثالب وانرا هشت جزو　　بسته ام

جمیع بافتح اول بمعنی همه نام جمیع بن عبد الرحمن عجلی کوفی. است از محدثان امامیه و ابن جمیع کنیت هبةالله بن زین بن حسن اسرائیلی است که درفسطاط‌مصر ازمادر بزادو در صناعت طب بارع گردید و کتابی دررد قانون ابن سینا نوشت و آنرا ببغداد فرستاد عبدا للطیف یوسف بن محمد بغدادی گفت اگر ابن جمیع عمر خودرا در فهمیدن کتاب قانون بگذارند بهتر است تادرردآن کتاب نویسد ونیزاز اواست کتاب الارشاد لمصالح الانفس والاجساد ودر سال ۵۹٤ درگذشت

جمیل با فتح اول بمعنی زیبا روی ازاعلام متعارفه است از جمله جمیل بن دراج ازثقات محدثان‌امامیه و باضم اول وفتح میم بر وزن زبیر بمعنی نرشترک نام جمیل بن بصره غفاری صحابی است که ابو بصره کنیت داشت

جناب با فتح اول بر وزن نهاد بمعنی آستانه‌ودرگاه نام‌جمعی‌ازصحابه و محدثان است

جنابذی با ضم جیم منسو بست بجنابذ معرب گناباد وآن بلوکی است که میان قاینات وکاشمروباخرز وخواف‌افتاده‌است مرکزآن جویمند است که در شمال گنا باد قدیم واقع استو از این قصبه است ابومحمد عبدا لعزیزبن ابی نصر مبارک بن ابی‌القاسم محمودجنابذی‌معروف‌بابن الاخضر در شمار اعلام محدثان و شاگرد خطیب‌و صاحب کتاب معالم العترةالنبویه‌وغیرآن‌ومتوفی‌٦١١ونیز محمد قاسم‌بن مظفر جنابذی معروف بملا مظفر درشمار منجمان و ریاضی دانان عصر صفوی و صاحب کتاب تنبیهات وشرح بیست‌باب ملاعبدالعلی بیر جندی معروف بشرح بیست باب ملا مظفر سال و فاتش بنظر نرسید و سید قطب الدین مبر حاج.جنابذی مشهور بانسی در شمار عرفاوشعرای معاصر سلطان حسین بایقرا که مبر حاج تخلص کرد ودرآغاز شیوه غزلسرائی راپسندیدوسپس غزلسرائی را ترک گفت و بقصیده سرائی

پرداخت وقصایدش درمدح ائمه دین استو در سال ۸۳۰ه در گذشت واز اواست

باز این دل شکسته خیالو صال کرد
چیزی خیال کرد که نتوان خیال کرد
زمانهدست مرا گر بدست یار دهد
خوشست گر همهعمرم به انتظار دهد
آنچنان ازمرض عشقتو بگداختتنم
کهمرا هر کهببیند نشناسد که منم

جنابی بافتح اولو تشدید نون منسوبست بجنابه ابن خلکان گفته که آن شهریست در بحرین نزدیک سیراف ویاقوت گفته شهر کیست در درساحل خلیج فارس وابوسعیدحسن جنابی قرمطی که در زمان خلافت المقتدر بالله خروج کرد ودر قرمطی ترجمتش بیاید بدان منسوبست وبا فتحوتخفیفمنسوبست بجناب بنهبل بن بکر بن کنانه پدر تیره ازقبیله کنانه

جناح بافتح اول بروزن پناه درپرندگان بمعنی بالاستودرآدمیان دستازسر انگستان ناشانه نیزبمعنی پناهنیز بمعنی گوشه و کرانهو آننام جناح بنرزین اشعری وجناح بن عبد الحمید کوفی است که هر دو از محدثان امامیه اند

جناد بافتح اولوتشدید نون لشکرکش نامابومحمدجنادبنو اصل کوفیاست ازراویههای اخبارواشعار عرباماازفنونادب دانشی نداشتاز اینرویاشعاررابغلط خواند وعروض انهارابرهمزد جبلة بن محمد کوفیاز پدرشحدیث کرد که بر جناد گذشتم حالیکه اینشعرراخواند

ا علم بان الحق مر کبه
الاعلیاهل التقی مستصعب
فاقدربذرعك فیالامورفانما
رزف السلامة من لهایتسبب

گفتم شعر شکسته را با شعر درست ردیف کردیو ندانست چه گفتمش ومرا گذاشتو گذشت و صواب در شعراول اینست

اعلمبان الحق مر کبظهره
الاعلی اهل التقی مستصعب

ودرجصاصشعرجناد کهدنبال شعرابن جصاص خواند گذشت

جناده باضماولبروزن گشاده نامجمعی از صحابهوتابعانومحدثانو دانشمندان است از جمله جنادةبن کعب بن حرث انصاری خزرجی که باخاندانخودازمکه باامامحسین(ع) براهافتاد ودر کربلا شهید گردید واز

مله ابواسامه جنادة بن محمد بن ولغویان وشاگرد ابومنصور ازهری ابواسامه ناشناس برصاحب بن عباد وزیر در آمد حالیکه در برش لباس های ژنده و خود شو خگین و گرد آلود بود و نزدیك صاحب نشست صاحب اورا بدید وروی درهم کشید و گفت ای سگ از جائیکه نشستی برخیز گفت سگ آنست که برای کلب (سگ) سیصد نام نشناسد صاحب چون این بشنید دست یازید واورا بنشستن در پهلوی خودخواند و گفت جای تو اینجا ست ابو اسامه بمصر رفت ومصریرا ریسمان ساه کرد ودر جامع مقیاس (۱) بنشست و بتدریس پرداخت قضارا دریکی از سالها آب

اوست حاکم که مردی تندو بیباك بود بی آنکه در آن سخن بیندیشد بکشتنش اشارت کردو بیادرنگ اورا کشتند و این قضیه درسال ۳۹۹ اتفاق افتاد

جنان بافتح و تشدید نون بمعنی بسیار پنهان — نیز درختان بسیار پیچیده ودر هم وآن لقب عبدالله بن محمد جنان است درشمار محدثان عامه وابن جنان کنیت مشهورابوالولید محمدبن سعیدبن محمدبن هشام کنانی اندلسی شاطبی است در شمار ادیبان ونحویان واین ابیات ازاوست

حد ثینی یانسمة الا سحار
ان خمر الحدیث منه خماری
اناسکران من مدامة اشوا
ق فمالی و حانة الخمار
سون تهوی سلیمی
فلهـذا تمیل للا خبار

جنانی باکسر جیم منسو بست بباب الجنان که نام کوئیست در حلب و محمدبن احمد بن سمسار جنانی ونوح بن محمد جنانی که هردودرشمار محدثان عامه‌اند بدان منسوبند

جنبی بافتح اول و سکون نون منسو بست بجنب وآن نام و یا لقب تیره ایست در یمن بی آنکه بجنب نامی بپیوندند وبکیربن قابوس جنبی از محدثان خاصه امامیه و بعضی از

(۱) مقیاس ستونیست مدرج که افزایش وکاهش آبرا بدان سنجند وآن ستونی وده است که آنرا درجامع بکار برده بودند ائیکه جناده بکار تدریس سرگرم بود.

محدثان عامه نیز بدو منسوبند وجنب بمعنی پهلو ونیز بیشتر چیز را جنب گویند

جنبذ باضم اول وسوم وسکون نون بر وزن قنفذ بمعنی شکوفه هر درختی است وبخصوص شکوفه درخت ناربن وآن نام جنبذبن سبع صحابی است که بامدادان باپیغمبر نبرد کرد و شامگاهان حالیکه نبرد را دنبال کرد مسلمانی گرفت

جنبذی باضبط پیش منسو بست بجنبذ معرب گنبد فارسی و آن نام قریه ایست در نیشابور و ابو الفضل محمد بن عمر بن محمد جنبذی در شمار ادیبان بدان منسو بست

جنبلائی با ضم اول و سوم و سکون دوم منسو بست بجنبلاء و آن نام قریه است میان واسط و کوفه وابو عبد الله حسین بن حمدان جنبلائی حضینی در شمار محدثان امامیه و صاحب کتاب الاخوان و کتاب تاریخ الائمه و کتاب المسائل و کتاب اسماء النبی و الائمه و متوفی ۳۵۸ بدان منسو بست

جنجرودی با فتح هر دو جیم بست بجنجرود معرب جند رود و آن نام یکی از قرای نیشابور است و ابو سعید محمد بن عمرو بن منصور جنجرودی در طبقه محدثان عامه و معروف بختن و متوفی ۳۴۳ بدان منسو بست وختن بروزن حسن پدر زن را گویند و بمناسبت اینکه پدر زن ابوبکر بن خزیمه بوده اورا ختن گفتند

جندب باضم اول وسوم وسکون دوم قسمی است ازملخ وآن از اعلام متعارفه است ونام ابو ذر جندب بن جناده غفاری صحابی است ودرغفاری بیاید وباید دانست که جندب بادو هیئت دیگر درست است باضم اول و فتح سوم بروزن گنبد وباکسر اول وفتح سوم بروزن درهم

جندعی با فتح و سکون منسوبست بجندع بن مالک بن ذی بارق که پدر تیرهٔ از قبیله همدانست وعمرو بن عبدالله جندعی که در کربلا باامام حسین (ع) پیوست و در روز عاشورا با دشمن بجنگید واز فزونی زخمها ازپادر آمدوبنی اعمامش پیش از آنکه کشته گردد او را بر دند و جراحاتش رادرمان کردند امابیش از آنکه ازبستر برخیزد ازجهان برفت

بدو منسوبست ـ جندع بمعنی حبابی
است که از فروریختن باران روی آب
پدید گردد و نیز بمعنی هرخزندهایست
که گزند رساند

جندله بافتح اول وسوم وچهارم
وسکون نون و درآخر آن تای وحدت
بمعنی تك سنگ بزرگ و آن نام جندلة
بن نضلة بن عمرو بن بهدله صحابی است

جندی با فتح اول و دوم
منسوبست بجند و ان قریه ایست در
صنعاء یمن و جمعی از محدثان بدان
منسوبند و با فتح اول و سکون دوم
منسوبست بجند بروزن چند و ان نام
قریه ایست در ترکستان در کنار نهر
سیحون و قاضی یعقوب بن شیر بن جندی
بقه ادیبان وشاعران و منشیان
وشاگرد زمخشری بدان منسوبست
وجندی باضم وسکون منسوبست بجند
بمعنی سپاه وابن جندی کنیت مشهور
ابوالحسن احمد بن محمد بن عمران
نهشلی شیعی است در شمار محدثان
شیعه وازمشایخ نجاشی وصاحب کتاب
عقلاء المجانین و کتاب الهواتف و
کتاب الغیبة و کتاب الحظ و کتاب
العین والورق و کتاب الانواع وابن
جندی بمعنی سپاهی زاده است

جندینی باضم اول وسکون
نون منسوبست بجندین یاقوت گفته
گمانم آنست که از نواحی همدا
باشد وابو عبدالله حسین بن علی بن
محمد بن عبدالله بن مرزبان جندینی
همدانی درشمار ادیبان و خطیبان و
متوفی ٤٩٥ بدان منسوبست

جنزرودی با فتح اول وسکون
نون معرب دوم همان چندرودی است
که در جنجرود گذشت وابوسعد محمد
بن عبدالرحمن بن محمد بن جعفر بن
محمد جنزرودی در شمار فقیهان و
ادیبان و نحویان وشاعران ومتوفی ٤٥٣
بدان منسوبست سیوطی در بغیة الوعات
گفته که میان وی و میان ابوجعفر زوزنی
سعتنا نی دادوستد شد که برمیدگی
طرفین کشید و ابو سعد زوزنی
را هجو کرد و بدانسان که خواه
بدیهای او را گفت و باید بپابراو بست

جنزوی بافتح اول وسوم وسکون
دوم منسوبست بجنزه معرب گنجه از شهر
های قفقاز وابوالفضل اسمعیل بن علی بن
ابراهیم جنزوی در شمار محدثان عامه
و متوفی ٥٨٨ بدان منسوبست

جنزی با فتح و سکون
گنجه و ا.

تعریب دوم است از گنجه‌ودر تعریب از اینگونه بی نظمیها فراوان دیده شده استو ابو حفص عمر بن عثمان بن‌شعیب جنزی، از پیشروان ادب ودر طبقه‌نحویان وشاعران بدان‌منسوبست جنزی چندی در بغداد بزیست وبا پیشوایان‌ادب درآمیخت واز ابومظفر ابیوردی فراگرفت آنگاه بشهرخود باز گشت‌ودیگر بار سفری‌ببغداد کرد وازآنجا ببصره و خوزستان رفت واز افاضل آن‌شهر ها بر اوان دانش فرا گرفت‌چندانکه‌علامه‌زمان‌خود گردید واین دو بیت ازاوست

قالت و خطنك شیبة كالعین
کم نذرف‌عیناك‌ذروف‌العین
قدذلت لها ایا سواد العین
یزدادمن‌الثلوج ماءالعین(۱)

ودرسال ۵۵۰ درمرو از جهان برفت

جنوجردی با فتح ا و ل و ضم دوم منسوبست بجنوجرد و آن قریه ایست‌از قرای‌مرو وابومحمدعبدان‌بن محمد بن عیسی جنوجردی در طبقه حفاظ حدیث و صاحب کتاب موطا و متوفی ۲۲۰ بدان منسوبست و ابو محمد کسی است که مذهب شافعی را درمرو نخم پاشی کرد ودر ترویج آن بکوشیدوآنرا بپرورانید

جنی با کسر جیم وتشدید نون منسوبست بجن بمعنی پری وجنی لقب استنه نسبت در مورد عمرو بن حارق جنی صحابی و در زوبعه جنی صحابی ونیز جنی نام پدر ابو الفتح عثمان‌بن جنی است معروف بابن‌جنی درطبقه‌اول‌ازنحویان‌وصرفیان‌وادیبان وصرفش کاملتراز نحوش بود ودر گشودن درهای بسته وباز کردن گرههای پیچیده ادب آیتی بود ابن جنی در موصل ازما بزاد ودر بغداد بزیست واز ابوعلی فارسی علوم‌ادبیه رافراگرفت و کتابها پرداخت مانند کتاب اللمع واین کتاب را جمعی از اعلام ادب شرح کرده‌اند و کتاب سر الصناعه و کتاب الفصایص و کتاب تفسیر دیوان متنبی و کتاب النوادر

(۱) عین در مصرع اول بمعنی طلیعه لشکر است که دیده‌بان و چشم سپاه است پیش رو دیدبان لشکر دو نگاهبان و عین در مصراع دوم چشمه است که آب از آن بجوشد و بیرون جهد و عین در مصراع سوم چشم است وعین در مصراع چهارم کاریز است که از ذوب برف آب پای آنها فزونی گیرد و در این مصرع مقصود چنین است یعنی موهای سپیدم آب چشمم را افزون کرد چون برف که آب کاریزها را فزونی بخشد

الممتعه و کتاب المحتسب و کتاب تفسیر العلویات و این کتاب تفسیر چهار قصیده شریف رضی است و کتاب البشری والظفر در تفسیر این شعر عضدالدوله دیلمی

اهلاوسهلا بذی البشری و نوبتها
وبا شمال سرا یانا علی الظفر

و کتاب المنتصف و کتاب الفائق و کتاب الاراجیز و کتاب شرح الفصیح و کتاب شرح الکافی فی القوافی وغیر اینها ابن جنی رومی زاده است و پدرش جنی رومی بود وغلام زرخرید سلیمان بن فهداز دی موصلی و با خوئی که عرب در بالیدن بر نژاد داشت رومی بودن ابن جنی را براو عیب گرفتند و ابن جنی در پاسخ گفت و بسیار نکو گفت

فان اصبح بلا نسب
فعلمی فی الوری نسبی
علی انی اؤل الی
قروم سادة نجب
قیاصرة اذا نطقوا
ارم الدهر فی الخطب
اولاك دعا النبی لهم
کفی شرفاً دعاء نبی

واین غزل دلنشین از او است

غزال غیر وحشی
حکی الوحشی مقلته
راه الورد یجنی الور
د فاستکساه حلته
وشم بنا نفه الریحا
ن فاستهداه زهرته
وذاقت ریقه الصهبا
ء فاختلسته نکهته

ابن جنی پیش از ۳۳۰ از مادر بزاد ودر سال ۳۹۲ در گذشت

جنید باضم اول وفتح دوم مصغر جند بمعنی لشکر که نام جمعی است ومشهور ترین ایشان ابوالقاسم جنید بن محمد بن جنید خزار قواریری است از اعاظم صوفیان ودر قواریری ترجمتش بیاید و ابن جنید کنیت مشهور ابو علی محمد بن احمد بن جنید اسکافی است از علمای امامیه ودر اسکافی گذشت

جواربی بافتح اول و دوم منسوبست بجوارب جمع جورب پاپوش معروف و پارسیان آنرا جوراب گویند و جواربی کسی را گویند که جورب بباقد ویا بفروشد وآن لقب جمعی از محدثان عامه است ونیز لقب صالح بن موسی جواربی است

از محدثان خاصه

جوالیقی با فتح اول و دوم منسوبست بجوالیق جمع جولق معرب جوال فارسی وریشه آن گوال است وجوالیقی کسی را گویند که گوال ببافد ویا بفروشد و آن لقب جمعی

از جمله ابو منصور موهوب بن احمد بن حسن بن حضر جوالیقی بغدادی از اعلام لغویان وادیبان وشاگرد خطیب تبریزی و مدرس علوم ادبیه درمدرسه نظامیه پس از تبریزی وصاحب کتاب العروض و کتاب التکملة فیما یلحن فیه العامه و این کتاب را از آنروی که درة الغواص حریری را کامل کرد تکمله نام نهاد و کتاب المعرب من الکلام العجمی و متوفی ۵۳۹ و فرزندش ابو محمد اسمعیل بن موهوب جوالیقی پیشوای ادب درعراق پس ازپدر ومؤدب فرزندان خلفاء بخصوص ومتوفی ۵۷۲ وفرزند دیگرش ابوطاهر اسحق بن موهوب جوالیقی نیز در شمار ادیبان ومتوفی ۵۷۵ واز جمله هشام بن سالم جعفی جوالیقی و حماد بن سیار جوالیقی کوفی هردو از محدثان امامیه و از اصحاب امام صادق (ع)

جوان با فتح وتشدید واو بنابر ضبط علامه در ایضاح الاشتباه جونه ساز را گویند وجونه بویه‌دان (ظرف عطر) باشدو بیشتر آنهارا از پارچه های چرمین بافتند و عطر در آنها ریختند وفروختند وآن لقب خالد بن نجیح کوفی است از محدثان امامیه

جوانی بافتح اول و تشدیدواو وهم تشدیدیادر آخر منسوبست بجوانیه وآن نام موضع ویانام قریه‌ایست در نزدیکی مدینه و ابو عبدالله محمد بن حسن بن عبدالله علوی جوانی درشمار فقیهان ومحدثان امامیه و صاحب کتاب ثواب الاعمال ونیز احمد بن علی بن ابراهیم علوی جوانی بدان منسوبند

جوبانی باضم اول و سکون واو منسوبست بجوبان وآن ازقرای مرو است وابو عبدالله محمد بن محمد بن ابی‌ذر جوبانی درشمار محدثان عامه بدان منسوبه

جوبری با فتح اول و سوم و سکون دوم منسوبست بجوبر وآن نام دو قریه است یکی در دمشق و عبد الوهاب بن عبدالرحیم جوبری ونیز احمد بن عبدالله بن یزید جوبری که هر دو از محدثان عامه اند بدان

منسوبند ودیگر قریه ایست از قرای نیشابور و ابو بکر محمد بن علی بن محمد جوبری نیشابوری وی نیز در شمار محدثا ن عامه بدان منسو بست

جوبقی بافتح اول و سکون دوم و فتح سوم منسوبست بجوبق و آن نام دو قریه ایست یکی در نسف واز این قریه است ابو نصر احمدبن علی جوبقی نسفی در طبقه ادیبان وشاعران و متو فی ۳٤۰ و دیگر قریهٔ در مرو وابوبکر تمیم بن محمدبن علی جوبقی درشمار محدثان و متوفی ۵۰۰ بدان منسو بست

جوخانی با فتح و سکون منسوبست بجوخان و آن قریه ایست درنواحی اهواز و ابو شجاع عبدالله بن علی بن ابراهیم جوخانی درشمار محدثان عامه بدان منسوبست

جوخی باضم اول وسکون دوم منسو بست بخان جو خیه که بازرگا نسرا ئیست در دمشق و مکی بن محمدبن سعیدبن یاسین بن سلیمان بن طه بن سلیمان جوخی دمشقی در شمار ادیبان وشاعران و شارح کتاب مختصر اذ کار نو وی و کتاب شرح الصدور وديوان شعرو متوفی ۱۱۹۲ بدان منسوبست واورا از اینروی که در خان جو خیه تجارت د اشته است خوجی گفتند

جودی باضم وسکون دوم نام کوه آرارات است در ارمنستا ن وآرارات بزرگ که ار تفاع آن ۵۱۵٦ متر است درارمنستان است وآرارات کوچك که ارتفاع آن ۳۹۱٦ متر است میا ن خاك ایران و تر کیه واقعشده است و جودی همان کوهی است که کشتی نوح بر آن نشست باری جود ی نام جمعی است ازجمله جودی بن عثمان موروری اندلسی درطبقه نحویان که بمشرق کوچیدو کسائی وفراء رابدیدو باندلس بازگشت ودر قرطبه زیستن گرفت و نخستین کسی است که کتاب کسائی را باندلس برد ودرقرطبه حلقه درسی داشت و کتابی درنحو بپرداخت ودر سال ۱۹۸ در گذ شت وابو الجودی کنیت یکی از تابعان است ونام او دانسته نگرد ید ونیز جود ی تخلص مرثیه سرای مشهور ایرانی است که درمراثی اهل بیت اشعار روان نظم کردو کتاباو بنام سرا ینده آن جودی شهرت یافت

جوذقانی با فتح اول و ذال نقطه‌دار و سکون دوم منسوبست بجوذقان از قرای باخرز از اعمال نیشابور واسمعیل بن احمدبن اسمعیل جوذقانی باخرزی در شمار محدثان بدان منسوب

جوربذی با فتح اول وسکون واو و رای بی نقطه وفتح بای ابجد منسوبست بجوربذ از قرای اسفرائن از اعمال نیشابور وعبدالله بن محمد بن‌مسلم اسفراینی جوربذی در طبقه محدثان ودرشمار رحالان که‌درطلب حدیث رحلتها کرد ومشایخ سیار بدید ودر سال ۳۱۸ درگذشت بدان منسوب

جوزاء با فتح اول و سکون دوم بمعنی گوسفندی است که میان وسط آن سپید باشد نیزنام برج سوم از بروج دوازدگانه فلکی که آنرا دوپیکر گویند وابو الجوزاء کنیت اوس بن خالد ربعی تابعی است در شمار مفسران وخود گفت من دوازده سال با ابن عباس در خانه او بودم و آیتی ازقرآن نماند که‌ازاو تفسیرش‌را نپرسم وابو الجوزاء با عبدالرحمن بن‌اشعث خروج کرد ودردیرالجماجم سال ۸۳ کشته گردید

جوزجانی باضم‌اول و سکون دوم وسوم منسوبست بجوزجان که نام ناحیتی است میان‌مرو روزوبلخ و بیوابع آن بسیار است و قصبه آن یهودیه است و از قرای معروف آن فاریاب و انبار و کلا رود وارعونه است وارعونه‌جائیست‌از جوزجان که قتل یحیی بن زیدبن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابیطالب در آنجا اتفاق افتاد باری جمعی ازدانشمندان ازجوزجان برخاسته اند مانند ابو عبید الله عبد الواحدبن محمد جوزجانی از شاگردان شیخ الرئیس واز حکیمان بزرگ واز اینکه دیبا چه کتاب شفارا نوشت منزلتش در نظر شیخ دانسته گردید وی با شیخ الرئیس ببود تا آنگاه که شیخ از جهان برفت واز آن پس بجوزجان رفت ودر همانجا بزیست تا در سال ۴۳۸ در گذشت و مانند ابو سلیمان جوزجانی درشمار فقیهان وپارسایان ومحدثان‌وازشاگردان محمدبن حسن شیبانی ابن ندیم نوشت در فتنه امین مردی‌را دید که‌دود ومردی دیگررا دید که ازپس او دود حالیکه شمشیر

برهنه در دست دارد و فریاد زنداین
مردرا بگیرید کسی آنمرد را گرفت
و فریادکش نیز برسید وبیدرنگ او
را کشت ابوسلیمان پرسید آیا آنمرد
راشناختید گفتند هیچیك را نشناختیم
گفت پس چرا کسی راکه نشناختید
ازپویه باز دارید تا کشته گردد این
بگفت وسوگند یاد کرد که در میان
این‌مردم‌زیستن نگیرد وازابوسلیمان
کنیی برجای نماند جزاینکه‌فراگرفت
وفرابادداد ومانند ابوعمرمنهاج الدین
عثمان‌بن سراج الدین جوز جانی که
ابتداءدرغور زیستن داشت وسپس
بهندوستان‌رفت و کتاب طبقات‌ناصری
رادر تاریخ هندوستان ازقدیمترین
زمان تاسال ٦٥٨ نوشت و آنرا بنام
ناصر الدین محمود شاه از پادشاهان
غوری هند تألیف کرد ودرسال ٦٩٨
درگذشت

جوزدانی باضم اول وسکون
دوم وسوم منسوبست بجوزدان وآن
قریه ایست بزرگ از قرای اصفهان
و جوزدان هما ن قریه حوزان است
مرکز دهکده های ماربین وماربین
شامل شصت‌و یك قریه است که میوه
های خوب بخصوص به در آنها عمل
آید و از کثرت میوه خیزی بشربت
خانه ایران مشهور است ودر وصف
ماربین شاعر گفته است

مـار بینش چه‌روضه‌ارم است
آفتاب اندراو درم درم است

با ری ابوبکر محمد بن علی
بن احمد جوز دانی در شمار مقرئان
ومحدثان‌ومتوفی ٤٤٢ بدان‌منسوبست

جوزرانی بافتح اول وسکون
دوم وفتح زای نقطه د ر منسو بست
بجوزران وآن قریه‌ایست در ناحیت
بغدادنزدیك‌عکبرا ومحمد بن‌محمدبن
علی‌جوزرانی‌عکبری درطبقه‌محدثان
ومقرئان‌ومتوفی ٤٧٣ بدان‌منسوبست

جوزقی بافتح اول و سکون
دوم منسوبست‌بجوزق وآن‌نام‌دوقریه
است یکی درناحیت نیشابور وازاین
قریه است ابوبکر محمدبن عبدالله‌بن
محمدبن زکریای جوزقی نیشابوری
درشمار محدثان وصاحب کتاب‌المنفق
ومتوفی ٣٨٨ و دیگر قریه ایست از
قرای هرات واسحق‌بن احمدبن‌محمد
بن‌جعفرجوزقی هروی درطبقه‌حفاظ
حدیث ومتوفی ٣٥٨ بدان منسوبست

جوزی بافتح اول‌و سکون‌دوم
منسوبست بجوز ومردی راکه گردو

فروشد جوزی وزن را که چنان باشد جوزیه گویند و جوزی نام نیای جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بکری حنبلی است معروف بابن جوزی در طبقه مفسران ومحدثان و واعظان وادیبان وصاحب کتاب المنتظم فی تاریخ الملوك والامم و کتاب اعمار الاعیان و کتاب صفة الصفوة و کتاب الردعلی المتعصب العنید المانع من یزید و این کتاب رد بر عبد زهیر است که کتابی در فضائل یزیدبن معاویه نوشت و کتاب اعلام الاحیاء باغلاط الاحیاء در غلط گوئیها وغلط رویهای غزالی دراحیاء العلوم و کتاب تلبیس ابلیس رد بر صوفیه ودراین کتاب بشدت برغزالی تاخته و گفته است که غزالی خودراه تصوف را سپرد و کتاب احیاء العلوم خودرابرروش وهنجارصوفیان نوشت وآنرا ازاحادیث ساختگی انباشته کرد وباب مکاشفه راگشود ودرفقا را بست و بیك سخن کتاب احیاء العلوم را کتاب بدعت وضلالات خواند وابن جوزی خودراه دینداران ساده راسپرد ودر کتابهائی هم که پرداخت همانراهرا رفت و هر قلمی که تراشید وبا آن کتابت کرد تراشه های آنراجمع کرد ووصیت کرد که آب غسلش را باهمان تراشه ها گرم کنند و با این وصف از هوشمندان وزیرکان بود ودر این باره حکایاتی ازاو کنند ودرسال ۵۹۷ در گذشت و اما سبط بن جوزی ترجمتش درقزاغلی بیاید واماابوالقاسم اسمعیل بن محمد خوزی اصفهانی که درخوزی نیز بیاید منسوبست بسکة الخوز که نام کوئی دراصفهان بوده است وجوزی نیست وسیوطی دربغیة الوعاب جوزی نوشته وآنرا پرنده خرد (صفیر) معنی کرده واشتباهست وباید دانست که جوزی نیز منسوبست به نهر الجوز و آن نام ناحیتی است معمور میان حلب و بیره شامل قریه‌ها وبساتین ونیز منسوبست بجوزه وآن قریه‌است در کوهستان هکاریه نزدیك موصل وندانستم ابو الحسین احمدبن محمدبن جعفر جوزی نقیه بکدامیك از آن‌دو موضع نسبت رسانند

جوزیه نام مدرسه ایست در دمشق وپدر محمدبن ابی‌بکر حنبلی معروف بابن قیم جوزیه متولی آن بوده است از اینروی او را ابن قیم جوزیه گویند ودر قیم بیاید

جوسقانی با فتح اول و سوم منسوبست بجوسقان معرب جو شقان و آن نام بلوکیست از اعمال کاشان که مرکز آن میمه است و یاقوت قریه دیگر را بنام جوسقان چسبیده باسفرائن ذکر کرده است و هرگاه سخن یاقوت درست باشد ابو حامد محمد بن عبد الملك جوسقانی فقیه شاگرد ابو حامد غزالی ومتوفی ٥٤٠ بدان منسوبست

جوسقی با فتح اول وسوم منسوبست بجوسق معرب کوشك (قصر) فارسی و آن نام چندین موضع است - ١ . قریه ایست از قرای دجیل ٢ قریه ایست ازقرای نهروان وازاین قریه است ابوطاهر خلیل بن علی بن ابراهیم جوسقی در طبقه مقرئان ٣ قریه بزرگیست ازقرای بلبیس درمصر ٤ قریه ایست درقیروان ٥ قریه ایست ازقرای قزوین واز این قریه است ی بن محمد جوسقی قزوینی ازاماضل محدثان

جوغانی باضم جیم منسوبست بجوغان و آن قریه ایست از قرای جرجان و ابو جعفر احمد بن حسن بن علی جوغانی جرجانی درشمار محدثان بدان منسوبست

جوفی با فتح اول منسوب است بجوف و آن نام چندین موضع است و اماحیان اعرج جوفی درطبقه محدثان بباب الجوف که نام دروازه ایست در بصره منسوبست

نی باضم اول منسوبست بجوکان معرب اوجان یکی ازچهار بخش چهاردانکه در فارس وسه بخش دیگر آن خو نکشت و خسرو شیرین و کوشك زن است وابوسعید عبدالرحمن بن محمد جوکانی در شمار فقیهان وادیبان ومحدثان که پس ازابواسحق شیرازی مدرس مدرسه نظامیه بغداد گردید ودرسال ٣٧٨ درگذشت بدان سوبه

جون بافتح وسکون واو بمعنی سیاه وسپید ازلغات اضداد است و آن از صحابه و محدثان

نیز نام جون بن ابی مالك است که غلامی سیه چرده بود ومملوك فضل بن عبدالله بن عبدالمطلب وامیرالمؤمنین اورا بصدو پنجاه دینار خریدو باابوذر بخشید وبجون غلام ابوذر شهره شد وباابوذر بربذه رفت وپس ازمرگ ابوذر بامیر المؤمنین پیوست و پس از امیر المؤمنین با مام حسن (ع)

وسپس بامام حسین(ع) ودر کربلا نیز باامام حسین بودو درسلک شهیدان منظوم گردید

جولقا باضم اول و سکون واو وفتح لون لقب علی بن هیثم است از کاتبان دیوان مأمون و از افاضل ادیبان و مترسلان و بیشتر الفاظ پیچیده بکار برد و کمتر الفاظ روان تا جائیکه مأمون گفت من با همه مردم بعادت خود سخن کنم مگر باعلی بن هیثم چه وی در اعراب کلمه فرو رود و ناچارم در هنگام سخن کردن باواز عادتم درسخن کردن درگذرم وداستان رفتن وی را ببازار اسب فروشان و سخن کردنش را با اسب فروش یاقوت درمعجم الادباو سیوطی در بغیه الوعات آورده است اسب فروش در پایان سخن علی بن هیثم گفت این وصاف اسب پیغمبر است

نگارنده گوید جولقا لفظ عربی نیست بلکه معرب است و گمانم آنست که آن معرب جوانك فارسی باشدو یامعرب جوانکا با زیادتی الف خطاب فارسی در آخر آن بمعنی‌ای جوانک وعلی بن هیثم ایرانی است وخودایرانی بودنش فارسی بودن ریشه جولقا را تایید کند

جوهری با فتح و سکون واو منسوبست بجوهر معرب گوهر و آن هرسنگ بهاداراست و جوهری کسی اگویند که سنگهای بهادار را بفروش وآن لقب جمعی است ازجمله ابونصر اسمعیل بن حماد جوهری فارابی از پیشوایان لغت وادب وبااین وصف از خوشنویسان وخطش درخوبی ضرب المثل شد جوهری علوم ادبیه را ازابو علی فارسی وابوسعید سیرافی فرا گرفت واز آنجا بحجاز رفت وباعرب عاربه در آمیخت وبلاد ربیعه ومضررا در نور دید وفراوان دانش اندوخت وازسفر دانش پژوهی که فراغت یافت راه خراسان راپیش گرفت ودر دامغان ابو علی حسین بن علی ازاعیان کاتبان واز اعلام افاضل از او استفادت کرد و آنگاه اورا به نیشابور فرستادو جوهری در نیشابور بکار تدریس و تألیف وآموزش خط ونوشتن قرآن سرگرم شد وآثار پایداری بر جای گذاشت از جمله کتاب الصحاح در لغت گویند جوهری که از تألیف کتاب صحاح فراغت یافت آنرا پیش عربان فرستاد و گفت فرهنگ خود

از بیگانه(عجمی)بگیرید وجوهری
نخستین کسی است که الفاظ را مرتب
کرد وبآن نظم داد و کتاب خود را
بدان بیار است وپیش از جوهری
ترتیب ونظمی در کتب لغت نبود ونیز
نزدیك چهل و پنج هزار شعر عرب در
کتاب صحاح آورد و این کتاب را
بعضی از فضلا تلخیص کرد و شواهد
و اشعارش را بیفکند و آنرا منتخب
الصحاح نامید ومحمد بن ابی بکر بن
عبدالقادر رازی آنرا مختصر کرد
ومختصر کرده را مختار الصحاح نام
داد وجمال الدین ابوالفضل محمد بن عمر
بن خالد تفرشی آنرا فارسی کرد و
فارسی کرده را صراح نامید نیز از آثار
جوهری است مقدمهٔ درنحو و کتابی
در عروض و در سال وفات جوهری
باختلاف سخن کرده‌اند واز ۳۲۲
نوشته‌اند تا ۳۹۳ واز جمله ابوالحسن
علی بن عبدالعزیز بن مرزبان بن سابور
جوهری لغوی از اعاظم محدثان و
صاحب کتاب المسند که در مکه
زیستن گرفت و کتب ابوعبید قاسم بن
سلام را بر حجاج خواند ومزد از ایشان
گرفت وقتی اورا بر اینکار نکوهش
کردند گفت حاجیان از مکه روند

ومرا میان دو کوه خشك گذارند و
گذرند واز کجا روزی فراهم کنم
بروی حکایت کنند که در مسجد
الحرام پیش آموزگار خطم بودم
که دخترك خرد سالش بنام وسناء بر
اودر آمد حالیکه پیراهن حریری در
بر داشت اورا در کنار خود نشانید
واین اشعار بخواند

وما الو سناء الا شبه در
ولاسیما اذ البست حریرا
فاحسن زیها ثوب نظیف
تکفن فیه ثم اری سریرا
تهادی بین اربعة عجال
الی قبر تعاوننا سرورا

نگارنده گوید این حکایت را
آوردیم تا بدانند که عربان چگونه
نظری بادختران آنهم پس از نزدیك
سه قرن بعد از اسلام داشتند و آن
دوشیزه که مانند در بود زیبا ترین
جامه دایش را کفن دانست و آنگاه
تابوت که روی دوش چهار تن آنرا
ببرند که باشتاب آنرا بگورگاه ببرند
ودل پدرش را از شادمانی پر کنند
باری ابوالحسن جوهری در سال ۲۸۷
درگذشت واز جمله احمد بن عبدالعزیز
جوهری درشمار محدثان و مورخان

وصاحب کتاب السقیفه‌وابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه از کتاب سقیفه
جوهری فراوان گرفته ونقل کرده
است‌وازجمله ابوعبدالله احمدبن‌محمد
بن‌عبدالله‌جوهری معروف بابن عیاش
معاصر شیخ صدوق و صاحب کتاب
مقتضب‌الاثر فی‌النص علی‌الائمة‌الاثنی
عشر وکتاب اخبار ابی‌هاشم‌الجعفری
وغیر اینها ودرسال ۴۰۱در گذشت و
از جمله عباس بن سعید جوهری در
طبقه منجمان عصرمأمون وصاحب
کتاب الزیج وکتاب تفسیر کتاب
اقلیدس‌وکتاب الاشکال التی‌فی‌المقالة
الاولی‌من کتاب اقلیدس واز جمله‌ابو
الحسن علی‌بن جعد بن عبید جوهری
در طبقه محدثان واز مشایخ بخاری
وابو زرعه رازی ومتوفی ۲۳۰ واز
جمله‌ابومحامد محمودبن عمرجوهری
زرگر هروی از شاعران توانا و
ستایشگر سلیمان بن محمد ملکشاه
واین ابیات نمونه قدرت وپختگی
نظم او است

چون صبح بر کشد علم ساده پرنیان
باید کشید رایت عشرت بر آسمان
زان پیش کافتاب سر از کوه بر زند
باید مئی ببوی گل ورنك ارغوان
روحی‌است بی کسافت وشمسی‌است بی
کسوف
نوریست بی تغیر وناریست بیدخان
میخوار ومیگسار وهمی شاد باش‌از
آنك
ما را خدای وعده همی داد در جنان
می بر حرامزاده حرام است کو بعمد
آزار میزبان طلبد ر نج میهمان
می بر حلال‌زاده نباشد حرام‌ازآنك
ز او شاد میهمان بود آسوده میزبان

سال وفاتش بنظر نرسید واز
جمله محمد باقر جوهری‌هروی که‌در
قرن وبن نوزدهم و در اصفهان سال
یکهزار و دویست و چهل و چند در
گذشت‌وکتابی در مقاتل شهداء بنام
طوفان‌البکاء‌پرداخت شامل نظم‌ونثر و
ازجمله‌ابوالحسن‌علی‌بن‌احمد جوهری
جرجانی در شمار شاعران و قصیده
سرایان وستایشگر اهل بیت‌و مرثیت
سرای‌خاندان پیغمبر

جویبر با ضم اول و فتح واو
بروزن‌مسیطر‌مصغر جابر نام جویبر
صحابی است در شمار یار سایان
و صالحان صحابه و ابن‌جویبر کنیت
سیدمحمدمدنی است درشمار فاضلان
وصاحب مسائل مدنیات‌و شیخ حسن

صاحب‌معالم‌ویراستوده‌است

جویثی با فتح جیم و کسر واو مشدد و ثای نخذ منسو بست بجویث و آن قریه ایست‌درشرقی‌دجله برابر ابله وابوالقاسم نصر بن بشربن علی عراقی جویثی در طبقه فقهای شافعی ومتو فی۴۷۷ بدان منسوبست

جویریه باضم اول و فتح واو مصغر جاریه‌نام‌جویریة بن‌مسهرعبدی است‌از خواص اصحاب امیرالمؤمنین وهمان‌کسی است‌که زیادبن ابیه در روزگار معاویه اورا بگرفت ودست و پایش را برید وآنگاه او را بدار آویخت ور او ندی در کتاب خرایج وجرایح نوشت‌که از آن پیش آمد امیر المؤمنین جویریه را بیاگاهانید و گذشت که جاریه از اعلام مردان است‌و هم‌گذشت معنی آن

جویمی بـا ضم اول و فتح دو م منسوبست بجویم وآن قریه ایست‌در فارس و عبد ان بن محمد جویمی از محدثان امامیه که کتابی درحدیث از امام حسن عسکری روایت کردوابو محمد حجربن احمد جویمی در شمار ادیبان که ابوبکر محمد بن حسن‌بن درید فضل وادبش‌را ستود و درسال ۳۲۴ در گذشت بدان منسوبند

جوینی با ضم اول وفتح واو منسوبست‌بجوین وآن‌نام ناحیتی‌است که‌در شمال کوه‌جغتای خراسان‌افتاده ودارای هشتادو هشت دیه حاصلخیز است ومرکزآن جعتای است‌وازاین ناحیت است امام الحرمین‌ابو المعانی عبدالملك‌بن‌ابی محمدعبدالله‌بن‌یوسف جوینی درطبقه اول از فقیهان شافعی واستاد غزالی و از اینروی‌که چهار سال درمکه بزیست وچندی درمدینه بتدریس پرداخت او را امام‌الحرمین گفتندوازاو است‌کتاب نهایةالمطلب وکتاب الشامل وکتاب غنیة المستر شدین وغیر اینها و در سال ۴۷۸ در نیشابور درگذشت وددروز مردنش بازارهابسته‌گردیدو منبرش‌را که‌در مسجدجامع بودشکستند وشاگردانش که‌نزدیك چهارصد تن‌بودند خامه‌ها وآمه‌هابشکستند ویکسال برمرگش سوك‌نشین شدند. نیزپدرش‌ابومحمد عبدالله‌بن یوسف جوینی از پیشوایان فقه وادب و تفسیر و صاحب تصانیف و متوفی ۴۳۳ درنیشابور. نیز شمس الدین محمد جوینی در شمار ادیبان که‌خاندان جوینی که ازمشاهیروزراء

و کتاب و نویسندگانند بدو پیوندند
واین رباعی از اوست

چون بیرخ دلبر است ایام بهار
عیشم بچه دل باشد و شادی بچه کار
در باغ بجای سبزه گو تیغ بروی
وز ابر بجای ژاله گو تیر ببار

نیز خواجه شمس الدین محمد جوینی
صاحبدیوان ذکرش از ادیبان و کاتبان و
وزیر آباقاخان و این رباعی را در مرثیت
فرزندش بهاءالدین گفته است

درماتم تو چرخ بر آمد بخروش
من در غم تو چگونه باشم خاموش
دور تو نبود بستدی جام پدر
ایجان پدر جام پدر کردی نوش

نیز برادر کهترش خواجه عطاملک
جوینی در شمار امامان ادیبان و مورخان
و صاحب تاریخ جهان گشا که بر جهان
گشای جوینی در سه قسمت شامل است
قسمت اول در تاریخ چنگیز خان و
فرزندان او تا گیوک خان دوم در
تاریخ خوارزمشاهیان و سوم در
تاریخ اسمعیلیان الموت و کتاب تسلیة
الاخوان که در باب آن عمر در شرح
مصائب خود نوشته است خواجه عطا
ملک در روزگاری که شهر بغداد
جزو قلمرو ایلخان فرمانروا حکمران
ایالت بغداد گردید ودر سال ۶۸۱ در
گذشت . نیز خواجه بهاءالدین جوینی
فرزند خواجه شمس الدین محمد که
حکومت اصفهان بوی تفویض شد
امادر سیاست خشن بود وبسیار سخت
گیر واز کشتن و مثله کردن بیم و
باك نداشت وهمین کار بدوران عمر
اوزود پایان داد . نیز فرزند دیگرش
خواجه شرف الدین هرون جوینی
که درفن موسیقی استاد گردید ودر
فنون ادب بارع واین دوشعر از اوست

مرد باید که دانش آموزد
تا زهر کس شریف‌تر باشد
خاك برفرق مهتری کاورا
آلت خواجگی پدر باشد

نیز سعدالدین محمد بن مؤیدبن
ابی بکر بن حسن بن محمد بن حمویه
جوینی حموی که درحموی یاباید . نیز
معین الدین آوی جوینی در سالک
عرفای قرن هشتم و صاحب کتاب
نگارستان

سوره یوسف . نیز ابو علی حسن بن
علی جوینی از اساتید خط چنداکه در
ایران بواب کسی بخوبی او خط ننوشت
و موجه نوشته در پایانش نوشت علی

بن‌حسن جوینی آنرا نوشت وخطرا باخود بشهرهای دور دست بردوآنرا بمصرهم رسانید وشاگردانی درآنجا بپرورانید وفخر الکتاب لقب یافت ودر مصر سال ۵۸۶ درگذشت فخر الکتاب بنظم شعر نیز پرداخت واین دو بیت زاهدانه ازاوست

کم کادت الاوطان تشغلنا
بزخارف الدنیا عن الله
حتی تغر بنا فکم غیر
یقطعن عقل الغافل اللاهی

جهبل بافتح وسکون بر وزن جعفر بمعنی کلان‌سر (گنده‌سر) - پیر سالخورده - زن زشت روی - بز کوهی بزرگ وآن‌نام جهبل بن سیف صحابی است که خبر مرگ پیغمبررا بحضرموت برد ونیز نام‌نیای چندتن ازفقیهان شام است که ببنی جهبل (جهبل زادگان) مشهورند

جهجاه با فتح هر دو جیم و سکون های‌هوز نام جهجاه‌بن سعید غفاری‌صحابی است که باعثمان‌بن‌عفان حالیکه برمنبر بود درآویخت‌وعصای اوراشکست وسخنانی‌اعتراض‌وآمیز برکار های‌اوبرزبان آورد و جهجاه دور نیست که از دولفظ جاه‌مرکب باشد وجاه بمعنی شکوه است

جهش با فتح وسکون های هوز برای گریستن و زاریدن آماده شدن است وآن ازاعلام متعارفه‌است

جهشیاری بافتح‌اول وسکون دوم و کسر شین نقطه دار منسوبست بجهشیار نام‌نیای ابو عبدالله محمدبن عبدوس جهشیاری است در شمار کاتبان‌ومترسلان ومورخان و صاحب کتاب الوزراء و الکتاب و کتاب میزان الشعر

نگارنده گوید جهشیار معرب دهشیاراست آنکس که صحبت‌دهش رابرگزیده‌است مانندبختیارودانشیار وازنامهای متعارف فارسیان است

جهضمی بافتح اول وسکون دوم منسوبست بجهضم بروزن جعفر وآن نام نیای علی بن نصر جهضمی بصری است در شمار نحویان واز شاگردان خلیل بن احمد فراهیدی ورفیق‌سیبویه‌ومتوفی ۱۸۷ وفرزندش نصربن علی بن نصر جهضمی بصری درشمار فقیهان ومحدثان خطیب در تاریخ بغداد نوشت که نصر بن علی جهضمی ازعلی‌بن جعفر علوی برادر موسی‌بن جعفر (ع) حدیث کرد که

پیغمبر (ص) دست حسنین (ع) را گرفت و گفت کسیکه این دو را و پدر و مادر این دو را دوست دارد با من و همسنگ من در درجه ام در قیامت خواهد بود و این خبر بمتوکل رسید فرمان کرد هزار تازیانه بر او زدند و جعفر بن عبدالواحد انقدر گفت یا امیرالمؤمنین این مرد بر روش سنیان است تا متوکل از او در گذشت و نصر بن علی در سال ۲۵۰ در گذشت و جهضم در چندین معنی بکار رفته است ۱ مرد بزرگ سر ۲ گرد روی ۳ گشاده پهلو ٤ فراخ سینه ٥ شیر بیشه

جهم بافتح و سکون بمعنی شیر . نیز آنکس که ناتوان باشد نام جمعه از صحابه و محدثین است و نام جهم بن خلف مازنی از قبیله مازن تمیم در شمار راویه های شعر و معاصر خلف احمر و اصمعی و هرسه تن در معرفت شعر بر یک پایه بودند و جهم بر نظم شعر نیز توانا بود اما بیشتر اشعارش در وصف پرندگان و خزندگان است و ابن جهم ابوالحسن علی بن جهم بن بدر بن جهم است از مشاهیر شاعران و خود درباره شهرتش گفته است

وما انا ممن سار بالشعر ذکره

ولکن اشعاری یسیر بذکری

ابن جهم بسرعت آوازه اش در آفاق پیچید و متوکل او را نزدیک گرفت ودر اکرامش کوشید لکن یافت که بدخواه مردم است و بسیار سعایت کار بویژه دربارهٔ عاویان از آنروی اورا زندان کرد و پس از یکسال او را اراند واز شهر دور کرد ابن جهم در غزل و نسیب نیز توانا بود و این اشعار نمونه قدرت طبع نازک پرداز او است

عیون المها بین الرصافة و الجسر
جلبن الهوی من حیث ادری و لا ادری
اعدن لی الشوق القدیم ولم اکن
سلوت و لکن زدن جمراً علی جمر
سلمن و اسلمن القلوب کانما
تشق باطراف الردینیة السمر
خلیلی ما احلی الهوی و امره
و اعرفنی بالحلو منه و بالمر
کفی بالهوی شغلا و بالشیب زاجرا
لان الهوی مما ینهنه بالزجر

جهمی با ضبط پیش منسوبست بابو جهم بن حذیفة بن غانم بن عامر نیای ابو عبدالله احمد بن محمد بن حمید بن سلیمان بن حفص بن ابو الجهم بن حذیفه جهمی قرشی در طبقه ادیبان و شاعران و نسب شناسان و صاحب

کتاب انساب قریش واخبارهاو کتاب
المعصومین و کتاب المثالب و کتاب
الانتصار فی الرد علی الشعوبیه و کتاب
فضائل مصر جهمی در ریشه حجازی است
امادرعراق زیستن گرفت و برای همان
دانشی که درنسب عرب داشت بدشنام
و نکوهش مردم زبان گشودوعمریان
و عثمانیان را بباد هجا گرفت و
پیشینیا نشان را بزشتی نام برد یکی از
عباسیان در آن باره بااو سخن کرد
جهمی عباس رانیز بناشایستگی یاد
کرد وخبر آن بمتوکل رسیدوفرمان
کردصدتازیانه اورابزنندوابراهیم بن
اسحق بن ابراهیم او را تازیانه زد و
ازآن پس که فارغ گردیدجهمی گفت
تبری الکلوم ویثبت الشعر

و لکل مورد غلة صدر
و اللوم فی اثواب منبطح
لعبید ه ما اورق الشجر

جهنی با ضم اول و فتح دوم
منسوبست بجهینه پدر تیرهٔ از قبیله
قضاعه وعبدالله بن انیس جهنی راوی
حدیث لیلة القدر در بیست وسوم رمضان
بدو منسوبست و ابن اثیر در اسد
الغابه نام اورابجای عبدالله جحش نوشته
است نیزجهنی منسوبست بجهینه و آن
قریه ایست در ناحیت موصل و مرج
وابوعبدالله حسین بن منصور جهنی
که در خمیس ترجمتش بیاید بدان
منسوبست

جهیر با فتح اول بروزن امیر
بمعنی مردزیبا روی نیز کسیکه سزد
باآو احسان کنند وزنی که چنان باشد
جهیره گویند وآن نام نیای فخرالدوله
ابونصر محمدبن محمدبن جهیر موصلی
تغلبی است معروف با بن جهیر از
وزیران باحزم وتدبیر وکاردان وبرای
نخستین بار وزیر ملك الملوك نصر
الدوله ابونصر بن مروان حاکم دیار
بکر گردید وامور آن دولت را منظم
ومالیهٔ آنرا افزایش بخشید وهمین
امر سبب شهرت و آوازه اش گردید
و پس از فوت ملك الملوك القائم بامرالله
عباسی اورا منصب وزارت داد واورا
فخرالدوله لقب داد اما خواجه نظام
الملك طوسی رنجشی از وی
وسلطان الب ارسلان را برآن داشت
که القائم بامرالله را بر آن دارد که
فخرالدوله را از کار وزارت بر کنار
کندو کرد فخرالدوله پسر بزرگ
خود عمیدالدوله را نزد سلطان الب
ارسلان فرستاد و برای خواجه نظام

الملك نیز تحف و هدایا فرستاد وزبیده صبیه خواجه را خطبه کرد دیگر بار بوزارت رسید و ابن هباریه در این باره گفت

قل للوزیر ولا تفزعك هیبته
وان تعاظم واستولی لمنصبه
لولا ابنة الشیخ ما استوزرت ثانیة
فاشکر حر أصرت مولانا الوزیر به

و ابن جهیر در سال ۴۸۳ در موصل در گذشت

جهیش با ضم اول و فتح دوم مصغر جهش نام جهیش بن اویس نخعی صحابی است و معنی جهش گذشت

جهیم بر وزن جهیش مصغر جهم نام جهیم بن جعفر بن حیان است از محدثان امامیه و نیز نام جهیم بن صلت قرشی صحابی است و معنی جهم نیز گذشت

جیاسری بافتح اول و کسر سین بی نقطه منسوبست بجیاسر و آن قریه ایست در ناحیت مرو و ابن الخلیل عبدالسلام بن خلیل مروزی جیاسری تابعی بدان منسوبست

جیان بافتح و تشدید یای حطی معرب کیان فارسی است بمعنی بزرگان جمع کی و از همین معنی است کیخسرو و کیقباد یعنی خسرو بزرگ و قباد بزرگ و آن نام نیای ابو منصور محمد بن علی بن عمر بن جیان رازی است در طبقه اعاظم لغویان و ادیبان و صاحب کتاب الشامل در لغت و شرح الفصیح و کتاب ابنیة الافعال و کتاب انتهاز الفرص فی تفسیر المقلوب من کلام العرب ابن جیان در ابتدا ندیم صاحب بن عباد بود اما از صاحب برمید و باصفهان رفت و گرفتار عشق پسر بچهٔ زیبائی که اورا برکانی (۱) گفتند گردید قضارا برکانی آهنگ حج کرد ابن جیان جز اینکه با او بحج برود هیچ چاره نداشت اما وقتی لباس احرام پوشید گفت اللهم لبیك لبیك والبرکانی ساقنی الیك بارالها دعوت را اجابت کردم و بزیارت خانهات آمدم اما برکانی مرا آورد و سپس بفراق برکانی دچار گردید و این دو شعر را بازنوشت

یا وحشتی لفراقکم
انی یدوم علی هذا

---

(۱) برکانی بافتح اول و دوم و سوم این لفظه معرب است و فارسی آن بطور نگارنده برجانی است بمعنی برجانت میوهٔ دل و گویا از فرط زیبائی اورا برجان اسم دادند و ای آن تواند خطاب باشد و بواید نسبت

لموت والا جل المتا
ح و کل معضلة ولاذا
جیانی بافتح و تشدید منسوبست بجیان و آن شهریست در اندلس و جمعی ازدانشمندان بآن منسوبند از جمله جمال الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن مالك طائی جیانی اندلسی شافعی معروف بابن مالك که در جیان ازمادر بزاد ودر دمشق علوم ادبیه را فرا گرفت ودر حلب روزگاری بزیست و بساط تدریس بگسترانید و باز بدمشق برگشت و در مدرسه عادلیه از بناهای ملك عادل برادر سلطان صلاح الدین منصب تدریس یافت ابن مالك در نحو و صرف و لغت وحدیث واشعار عرب وقرا آت بارع بود و بمطالعه کتاب رغبتی فراوان داشت واوقاتش بتدریس وتصنیف و عبادت گذشت و کتابها پرداخت از جمله کتاب الالفیه فی تدوین المقاصد النحویه و بر این کتاب فضلاء شرحها

[illegible]

اما غیر ناسهای مصنفات و برانظام کرده است بدین مطالع

( ) (؟) (؟)

سقی الله رب العرش قبر ابن مالك
سحائب غفر ان تغادیه هطلا
وپایان نظم اینست
فجملتها عشرون تتلو ثمانیا
فدونکها نسخاً وحفظاً تنبلا
ودرسال ٦٧٢ دردمشق از جهان برفت وشرف الدین حصنی او را بقصیدهٔ مرثیت گفت که مطلعش این
یاشتات الاسماء و الافعال
بعد موت ابن مالك المفضال
صلاح الدین صفدی گفت مرثیتی درمتوفای نحوی بلندتر از آن نیست و ازجمله ابوبکر محمد بن مسعود خشنی جیانی اندلسی معروف بابن ابی الرکب ودر رکب ساید واز جمله ابو عمرو احمد بن محمد بن فرج جیانی اندلسی درطبقه علما و شعراء وصاحب کتاب الحدائق و این کتاب را برابر کتاب الزهره تألیف ابن داود اصفهانی پرداخته است بااین فرق که کتاب ابن داود صد باب است ودر هر بابی صد و کتاب جیانی

و [illegible]
خرد گفته و فیلسوفان گفته اند
وماذال الهوی سکرا اغلبی
[illegible] الیه من ذوب العضوب

و التذ ا لغرام المحض منه

واستحلی به حتی کروبی

کذاك الدمب ضیف لیس یأتی

الی غیرالکرام من القلوب

وازجمله حسین بن محمدبن احمد غسانی جیانی از اعلام محدثان وصاحب کتاب تقیید المهمل وتمییز المشکل ومتوفی ٤٩٨ وی محدثان را بسیار دوست داشت وهنگام دیدارشان این اشعاررا خواندن گرفت

اهلا و سهلا بالذین احبهم

و اود هم فی الله ذی الالاء

اهلابقوم صالحین ذوی تقی

غر الوجوه و زین کل ملاء

یا طالبی علم النبی محمد

ما انتم و سواکم بسواء

جیغنی بکسر اول وفتح خای نقطه‌دار منسوبست بجیغن وآن قریه ایست در چهار فرسنگی مرو و ابو عبدالله محمدبن احمدبن حسن جیغنی خلال در شمار محدثان عامه ومتوفی ٥٣٩ بدان منسوبست

جیذانی باکسر جیم وفتح ذال نقطه‌دار منسوبست بجیذا وآن قریه ایست درناحیه واسط وابراهیم بن ثابت جیذانی درطبقه محدثان عامه ومتوفی ٢٣٣ بدان منسو بست

جیراخشتی باکسر اول و فتح خای نقطه دار منسوبست بجیراخشت وآن قریه ایست ازقرای بخارا وابو مسلم عمربن علی بن احمد بن لیث بخاری جیراخشتی در طبقه حفاظ حدیث ومتوفی ٤٦٦ بدان منسوبست

جیرانی باکسراول منسوبست بجیران معرب تیران که قریه ایست در کرون ازتوابع اصفهان وابو العباس احمد بن محمد بن سهل بن مبارک جیرانی معروف به‌ممجه (١) در طبقه محدثان ومتوفی ٣٠٦ بدان منسوبست واما جیرانی در تاج الدین ابوالقاسم احمدبن هبة‌الله بن سعدبن بن مقلد حلبی معروف با بن جیرانی پیوند باشخص است نه قریه وابن جیرانی در طبقه اعلام مقرئان ولغویان و ادیبان است و در حلب بز یست وحلقهٔ درسی داشت ودرسال ٦٦٨ در گذشت

جیزی باکسر اول وزای نقطه دار منسوبست بجیز وآن شهر کیست

---

(١) بافتح هردو میم و سدید جیم و در آخرها معرب است اما رسهٔ آن‌ن... ندانستم

درمصر وابو محمد ربيع بن سليمان
بن داود بن اعرج مصرى جيزى در
طبقه فقهاى شافعى ومتوفى ۲۵٦ بدان
منسوبند

جيش بافتح و سكون بمعنى
سپاه نام چندتن صحابى است وابو الجيش
كنيت مظفر بن محمد خراسانى بلخى
است درطبقه متكلمان وشاگرد ابو
سهل نوبختى وصاحب كتاب فعلت فلا
تلم و صاحب كامل بهائى از آن كتاب
بسيار در كتاب خود آورده است و
كتاب نقض كتاب العثمانيه جاحظ و
كتابى در امامت واز اين كتاب شيخ
مفيد در ارشاد آورده است و ابو
الجيش درسال ۳٦۷ در گذشت

جيشانى بافتح و سكون دوم
منسوبست بجيشان و آن قريه ايست
دريمن واسمعيل بن محمد جيشانى در
طبقه محدثان بدان منسوبست

جيشبرى باكسراول وفتح شين
و آن قريه ايست در مرو وابو يحيى
محمد بن ابى علوية بن شداد جيشبرى
درطبقه محدثان بدان منسوبست

جيعان بافتح اول و سكون
دوم بمعنى گرسنه نام نياى شرف
الدين يحيى بن معز بن جيعان است
معروف بابن جيعان از مستوفيان
ديوان لشكر مصر وهم در شمار
دانشمندان و صاحب كتاب التحفة
السنية باسماء البلاد المصريه ومتوفى
۸۸۵

جيفر بافتح اول بروزن جعفر
بمعنى شترقوى نام جيفر بن حكم عبدى
كوفى است در شمار محدثان اماميه

جيلانى باكسر اول منسوبست
بجيلان معرب گيلان و آن ايالتى است
مشهور درشمال ايران وجمعى بسيار
ازدانشمندان واميران وفرمانروايان
ازآنجا برخاسته و بدان منسوبند
وازمشاهير دانشمندان آن ايالت عبد
القادر گيلانيست امام فرقه قادريه ودر
بازالله گذشت ونيز ابوالقاسم بن محمد
حسن جيلانى معروف بميرزاى قمى
از اينروى كه درقم زيستن گرفت در
طبقه اعاظم فقيهان واصوليان وصاحب
كتاب قوانين الاصول و بيش از يك
قرن است كه اين كتاب درشمار كتب
درسى است و كتاب الغنايم و كتاب
المناهج و كتاب مرشد العوام و كتاب
جامع الشتات وغير اينها ومتوفى ۱۲۳۱
وقبرش در قم مزارى مشهور است

جیلی با کسر اول منسوب است بجیل معرب گیل و گیل نام طائفه ایست که در طبرستان زیستن گرفتند و گیلان از نام آن مردم بر آن ایالت نهاده شد و در نسبت بآن طایفه گیلی و یا گیلکی آرند و در نسبت بایالت گیلانی و عبدالسلام بن عبدالقادر بن ابی صالح بن جنکی دوست بن ابی عبدالله جیلی معروف برکن که علوم اوائل را نیکو فرا گرفت واز کتب پیشینیان فراوان گردآوری کرد وشهرتی در دانستن آن علوم پیدا کرد وحسودان اورا بتعطیل (معطله جمعی بن فرقه اند فرقتیکه آفریدگار را انکار کنند و فرقتیکه پیمبران را و فرقتیکه معاد را) نسبت دادند ودولت امامیه ناصریه که در گیلان قدرتی داشت او را ببغداد فرستاد و در جائیکه بر جمیع معروف

است کد

معروف بابن داود ستانه بالای منبر رفت ودرخطبهٔ که خواند فلاسفه را لعن کرد و عبدالسلام رکن جیلی را بزشتی نام برد و کتابهای اورا در میان آتش افکند وسوزانید یوسف بن یحیی اسرائیلی حکایت کند من در بغداد در آن روزگار بازرگان بودم ودر حلقه حاضران و بینندگان درآمدم وسخن ابن مارستانه را شنیدم و کتاب هیئت ابن هیثم را در دستش دیدم و بدائره فلك آن کتاب اشارت کرد و گفت مصیبت بزرگ ودرد درمان ناپذیر اینست وآنرا در میان آتش انداخت باخود گفتم که نادانی و عصبیت بیش کار را بکجا کشانیده است که کتاب هیئت را که قدرت خدای بیچون را نماید کفر نامد وهم عبدالسلام جیلی را بزندان افکندند وتا سال ۵۸۹ در زندان ماند و آنگاه آزاد کردید و عمری دراز کرد ونیز جیلی منسوب است بجیل وآن قریه ایست نزدیك مدائن وابوالعز ثابت بن منصور بن مبارك جیلی درشمار مقرئان بدان منسوب است

جینینی با کسر جیم منسوب است بجینین بروزن بشنین وآن قریه ایست در اردن میان نابلس و بیسان وابراهیم بن سلیمان بن محمد بن عبدالعزیز جینینی دمشقی در شمار ادیبان و مورخان وصاحب بعضی رسائل تاریخی و کتاب تکمله تاریخ ابن حزم ومتوفی ۱۱۰۸ بدان منسوب است

جیهانی با فتح اول ومکون دوم

دوم منسوبست بجیهان و آن شهریست بر کنار نهر جیحون و از این شهر است ابو عبد الله محمد بن احمد بن نصر جیهانی وزیر باندبیر و دانشمند نصر بن احمد سامانی ودرشمار ادیبان و فاضلان وصاحب کتاب المسالك و الممالك و کتاب آیین و کتاب العهود للخلفاء والوزراء و کتاب الزیادات فی کتاب آیین جیهانی با همه دانش و بینشی که داشت بوسواس دچار بود و بمخرج که رفت زود بیرون شدن نتوانست و ابو الطیب طاهری درآن باره گفت .

قل للوزیر الذی عجائبه
یضرب فی سوقنا بها المثل
انت اذا کنت طول دهر
ك بالمخرج عما سواه تشتغل
فاین القاك للحوائج او
فی ای حین یهمك الامل

حاتم باکسر تای قرشت و با فتح تا از اغلاط مشهوراست وحاتم بمعنی دادگر است ، نیز زاغ سیاه نیز زاغ سرخ پا و منقار وآن نام جمعی است و مشهور ترین ایشان ابو سفانه حاتم بن عبد الله بن سعد بن حشرج بن امرؤالقیس طائی است دهشکار معروف وبخشش مشهور عرب که داستانها از او برسرزبانها است وبر نظم شعر نیز توانا بود و این ابیات از اوست

اما و الذی لا یعلم الغیب غیره
ویحیی العظام البیض وهی رمیم
لقد کنت اختار القری طاوی الحشا
محاذرة من ان یقال لئیم

وحاتم ازشعراء واسخیای جاهلی است وپیش از آنکه اسلام را دریابد درگذشت

حاتمی باضبط پیش منسوبست بحاتم وآن نام نیای ابو علی محمد بن حسن بن مظفر حاتمی است در طبقه ادیبان و کاتبان وشاعران وبعضی او را بر شاعران معاصرش رجحان دهند ودر وصف ثریا این گفته ودلپذیر وصفی آورده است

ولیل اقمنا فیه نعمل کاسنا
الی ان بدا للصبح فی اللیل عسکر
و نجم الثریا فی السماء کانه
علی حلة زرقاء جیب مدنر

وحاتمی کتابها پرداخت از جمله کتاب الموضحه فی مساوی المتنبی و کتاب حلیة المحاضره و کتاب الهلباجة فی صنعة الشعر و کتاب سر الصناعه و کتاب الحالی والعاطل و کتاب المجاز

و کتاب عیون الکاتب و کتاب مختصر العربیه و کتاب الشراب و کتابی در لغت ناتمام و کتاب المعیار و الموازنة نا تمام و کتاب منتزع الاخبار و مطبوع الاشعار وغیر اینها و متوفی ۳۸۸

حاجب با کسر جیم بمعنی پرده بان - دربان - باز دارنده و باید دانست که پرده دار درست معنی حاجب ندهد زیرا دار مخفف دارنده، است برابر مالك عربی و حاجب دارنده نیست بلکه نگهبان است از اینروی از معنی مشهور آن که لغت نویسان آورده‌اند روی تافتم و معنی درست آنرا آوردم و آن لقب عمر بن ابی بکر بن یونس کردی است که حاجب عز الدین صلاحی وهم در شمار سپاهیان وی بود و برای فرزندش ابوعمرو جلال الدین عثمان که آوازهٔ فضلش میان مردم پیچید و با بن حاجب شهره گردید لقب حاجب بر پدر پایدار ماند ابن حاجب درقریه اسنا سال ۵۷۰ از مادر بزاد و در قاهره بفرا گرفتن علوم پرداخت تا جائیکه در عربیت بارع گردید و آنگاه بدمشق رفت و در جامع دمشق مدرس گردید و آنگاه باسکندریه رفت و در همانجا سال ٦٤٦ درگذشت و از اوست کافیه در نحو وشرح آن و وافیه و شرح آن و شافیه درصرف وشرح آن وایضاح و امالی در نحو و غیر اینها وقصیده در مؤنثات سماعیه و از ابن دو شعری که باو نسبت دهند رنجش خاطرش ازمصریان دانسته گردد.

یا اهل مصر رأیت ایدیکم
من بسطها بالنوال منقبضه
منجتکم نازلا بار ضکم
اکلت کتبی کاننی ارضه

حاج با تشدید جیم اسم فاعل است بمعنی حج گذار و افزودن یاء در آخر آن از تصرفات عامیانه و ازاغلاط مشهور است و ابن الحاج کنیت ابو العباس احمد بن محمد بن احمد ازدی اشبیلی است درشمار ادیبان ومقریان وشاگرد شلوبین و صاحب کتابی در امامت و کتابی در قوافی و مختصر خصائص ابن جنی و مختصر مستصفی و حواشی بر کتاب سر الصناعه و کتاب ایضاح ومتوفی ۵۰۱

با کسر

بحاجر و آن نام منزلی است در بادیه نجد که حاجیان در آن فرود آیند و سرزمین نجد بخصوص بر اثر اندازعشو

وفرودگاه عاشق پیشگان است و در اینکار سابقه دارد وشاعران نیز نجد ودلبران نجدرا زیاد بکار برده اند وحتی بهاء الدین عاملی آنرادراشعار فارسی نیز آورده جائی که گفته است
باز گو ازنجد وازیاران نجد
تـا در ودیوار راآری بوجد
حاجری که رجمت ا ورا آریم نسبتی بانجدو حاجر نداشت بلکه از مردم اربل بود وازبس حاجر را دراشعار خود بکار بردبحاجری شهره شد وخود دراین باره گفت
لو کنت کفیت من هواك البینـا
اکی دمع عینی عینا
لاك لمـا ذکرت نجداً بفمی
ن این انا و حاجر من اینـا
باری حاجری لقب حسام الدین ابو یحیی عیسی بن سنجر بن بهرام اربلی است که پیشه سپاهی داشت و همدر لباس سپاهیان بود و هم پدرانش سپاهی بودند وحاجری در نظم شعر بخصوص در دوبیت ومواليا مهارتی داشت وازاو است
ما زال یحلف لی بکل الیة
انلا یزال مدی الزمان مصاحبی
لما جفا نزل العذار بخده
فتعجبوالسوا د و جه الکاذب
ودر سال ٦٣٢ درگذشت
حاجز باکسر جیم ودر آخر زای نقطه دار آنکس وآن چیز که میان دوچیز وباد و کس فاصله باشد وآن نام حاجز بن یزیداست که از و کلای ناحیه بود
حارثی باکسر رای بی نقطه وثای ثخذ منسو بست به بنی الحارث که تیرهٔ ازقبیله اوسندونیز منسوبست بحارثیه که نام موضعی است در غربی بغدادو قاضی القضاة سعدالدین مسعود حارثی ازآنجااست ونیز منسوبست بحارث بن عبدالله اعورهمدانی از بزرگان تابعین و ازخواص اصحاب امیرالمؤمنین ومتوفی ٦٥ ومنسوب باو است عزالدین حسین بن عبد الصمد بن محمد عاملی جبعی حارثی درشمار فقیهان و محققان وادیبان وشاعران وشاگردشهید ثانی وصاحب کتاب اربعین ورساله العقد الحسینی دررد و سواسیان و رساله تحفة اهل الایمان فی قبلة عراق العجم وخراسان واین رساله ردیست برشیخ علی بن عبدالعالی کرکی که مردم عراق عجم وخراسان را برآن داشت که جدی را میان دو کتف نهند ورساله در شرح رحلتها وسفرها که کرده است ودیوان

شعر وحاشیه ارشاد عزالدین چندی
درهرات زیست ومنصب شیخ الاسلام
درآن‌شهر داشت وسپس ببحرین رفت
ودر آنجا بماند تاسال ۹۸۴ درگذشت
و نیزفرزندش بهاءالدین محمدبن حسین
بن‌عبدالصمد حارثی در طبقه فقیهان
واصولیان‌وادیبان ونحویان ومحدثان
وریاضی دانان وفلکیان و فیلسوفان
وشاعران که‌با دوزبان عربی وفارسی
شعر نظم کرد وکتابها پرداخت‌مانند
کتاب تشریح‌الافلاك وکتاب مشرق
الشمسین‌وکتاب الحبل المتین وکتاب
العروةالوثقی در تفسیر قرآن و فقط
تفسیر فاتحه رانوشت وکتاب‌الخلاصه
درحساب وکتاب الکشکول وکتاب
المخلاة و کتاب الصمدیه در نحو و
رسالة الصفیحه‌دراسطرلاب وکتاب
مفتاح الفلاح وکتاب‌حدائق‌الصالحین
در شرح صحیفه و حواشی بر تفسیر
بیضاوی و مطول و کشاف و اثنی
عشریه وقواعدشهیدوغیر اینهااز کتب
وحواشی وشروح ورسائل‌و منظومه
نان‌وحلواومنظومه شیروشکرواشعار
بسیار بزبان‌عربی‌وفارسی‌شیخ بهائی‌در
بعلبک سال ۹۵۳ از مادر بزاد و با
پدر دانشمندش حالیکه خردسال بود
بایران رسید وعلوم‌ادبیه و ریاضیه و
دینیه را در کشور ایران فراگرفت‌و
ازآن پس خاطرش بجهان گردی رو
کرد ومدت سی‌سال بسیاحت پرداخت
وروان خود را از گردش شهرها و
وکشورهاودیداردانشمندان و افاضل
تابناک کردوصفائی بخاطر بخشیدو از
آن پس‌بایران برگشت‌وبکار تدریس
و تصنیف و تألیف و ارشاد پرداخت
تادرسال۱۰۳۱در گذشت‌وحارث
کشتکار است وابوالحارث کنیت‌شیر

حازمی باکسر زای نقطه‌دار
منسوبست بحازم و آن نام نیای ابو
بکر محمدبن ابی عثمان موسی بن
عثمان‌بن حازم همدانی است مشهور
بحازمی وملقب بزین الدین در طبقه
مشاهیر حفاظ وصاحب کتاب الفیصل
وکتاب‌العجاله‌درنسب‌وکتاب الاعتبار
فی بیان الناسخ و المنسوخ من‌الاثار
ومتوفی ۵۸٤ و ابو حازم کنیت عبد
الحمیدبن عبدالعزیز بصری است از
اعلام دانشمندان ابن‌ندیم گفت که‌وی
دانش را از اعلام بصریان فراگرفت
ودر شام و کوفه و کرخ منصب قضا
یافت واز اوست کتاب المحاضر و
السجلات وکتاب‌الفرایض‌وکتاب‌ادب

القاضی وحازم بمعنی استوارکاراست وکسیکه درکارها نیکو نظر کند

حاسب با کسر سین بی‌نقطه شمارگر (کسیکه علم حساب داند) ودر شمار حاسبان است ابو کامل شجاع بن اسلم بن محمد بن شجاع حاسب که دانشمند وفه[illegible] وحاسب زمان خود بود وتصانیف خوبی بیادگار گذاشت ونیزابوالفضل عبدالحمید بن واسع معروف بابن ترك‌جیلی حاسب که در صناعت‌حساب مقدم بود واز اوست کتاب الجامع در حساب وکتاب نوادر الحساب وخواص الاعداد ونیز علی بن احمد عمرانی موصلی حاسب که کتاب جبر ومقابله ابو کامل شجاع بن اسلم حاسب مصری‌را شرح کرد ودر سال ۳٤٤در گذشت ونیز محمدبن‌اکثم‌بن یحیی‌بن اکثم قاضی حاسب وصاحب کتاب مسائل الاعداد ونیز ابوالوفاء محمدبن محمدبن یحیی‌بن اسمعیل بن عباس بوزجانی حاسب صاحب کتاب المنازل درحساب و کتاب‌تفسیر کتاب جبر ومقابله خوارزمی ومتوفی ۳۸۸ وغیر اینان و باید دانست که حساب مرد[illegible] و شماره کردن است وشمار مرادف عدد است و شمارگر برابر حا[illegible]

حاسی با کسر سین بی نقطه منسوبست بحاس وان‌نام موضعی‌است درمعره وعلی‌بن محمد حاسی‌درطبقه فقیهان بدان منسوبست

حاشد با کسر شین نقطه دار کسیکه بچابکی نافه را دوشد - نیز خوشه خرمای پر بار - نیز آمادهٔ خدمت وکاروآن‌ازاعلام متعارفه‌است ونام‌حاشدبن مهاجر کوفی ازمحدثان خاصه

حاشر با کسر شین بمعنی گرد آورنده وازنامهای پیغمبر (ص) است وابن حاشر کنیت مشهور ابو عبدالله احمدبن عبدون‌است ازمحدثان خاصه وازمشایخ حدیث ومتوفی ٤۲۳

حاطب با کسر طای حطی بمعنی هیزم کش‌وحاطب‌لیل کنایت‌از کسی‌است که‌تروخشك‌بهم‌بافدچونان کسیکه در تاریکی خواهد هیزم فراهم کند وآن نام حاطب‌بن ابی بلتعه (۱) لخمی صحابی است

حافظ با کسرفا بمعنی‌نگهدار

(۱) بلتعه بروزن [illegible] زن زبان دراز و بر[illegible]

و درا صطلاح مفریان کسی است که
قرآن را بنهاد (باطن) سپرد و آنرا
از روی نهاد خواند و در اصطلاح
محدثان کسی است که یکصد هزار
حدیث رابا سند آنها بدل سپرد واز
دل گیرد وخواند وازردیف حافظان
بمعنی اول خواجه شمس الدین محمد
شیرازی است که حافظ قرآن بود
و تخلص حافظ را که وصف راستین
او بود برای خود برگزید ـ
حافظ علوم رسمیه را از اسانید عصر
فرا گرفت وظاهر را بآنها بیار است
ومانند دیگر طالبان روزگاری ببحث
وفحص پرداخت ودر مدرسه بزیست
ومغز را با قال و قیل مدرسه آشنا
ساخت اما ناگهان برق روح لطیفش
درخشیدن گرفت وابر گهربار طبعش
باریدن واشعاری درنهایت روانی نظم
کرد که خامان را بجوش و پختگان
را مدهوش کرد وبا آنکه گردش شب
وروز هرنوی را کهنه وهر تازه ایرا
پوسیده کند قرنها است که بر عمر
نظمش گذرد و هنوز همچنان تازه
است و دیوان حافظ گذشته از پرتوی
که از تابش عشق ودر خشش عرفان
افکند مجموعه از حکمت واندرز است

و گرانمایه دوست دانشمندم علی اصغر
حکمت که وزارت باو بالد رهرا
درست شناخت و استادانه دریافت که
دیوان خواجه سلسلة الدروس است
و کتابی بنام درسی از دیوان خواجه
حافظ پرداخت و آنرا دوقسمت بست
قسمت نخست رااز نظام تربیت و تعلیم
شروع کرد و قسمت دوم را بمعارف
معنوی اختصاص داد و هر قسمت را
بعناوینی بیار است ودرزیرهر عنوان
نخست قفل راگشود و رهرا نمود
و آنگاه بدرس دادن پرداخت واین
شعر سر آغاز اشعاری است که زیر
عنوان طلب معرفت (عنوان نخستین)
افتاده است و مانند ستاره درخشد و
وهنرآموزرا نشاط بخشد

روندگان طریقت بنیم جو نخرند
قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست

حافظ در سال ۷۹۱ در شیراز
بجهان دیگر پیوست وقبرش مزاری
مشهور است وار رد یف دو
ازمحدثان عامه وخاصه اند که ترجـ
جمعی از ایشان گذشت و ترجمت
گروهی دیگر ازایشان بیاید

حافظا برو ابرو بروزن بدخو
و آن لقب شهاب الدین عبدالله بن زین

الدین لطف‌الله بن عبدالرشید خوافی هروی است از مشاهیر مورخان وصاحب کتاب زبدة التواریخ حافظ ابرو درهرات ازمادر بزادودرهمدان کسب دانش کردودرلشکر کشیهای امیر تیمور بااوبود وسپس بدربار شاهزادگان تیموری راه یافت و باشارت شاهرخ میرزا بنوشتن تاریخ عمومی پرداخت وآنرا بر چهار مجلد ق... ودر سال ۸۳٤ درگذشت

نگارنده گوید چنانکه نوشتم ویرا حافظ ابرو نوشته اند اما بنظر چنین رسد که آن سخن از دوروی درست نیست یکی اینکه وی بهیچ یك از دو معنی اصطلاحی مقرئان ومحدثان حافظ نبود و دیگر اینکه حافظ ابرو معنی ندارد بلکه چنین بنظر درست رسد که حافظ آبرو (نگهدارنده آبرو) بوده است و گویاازآن روی که درتاریخ آبروی اشخاص را نگاهداشته وپرده دری نکرده است او را حافظ آبرو لقب دادند ویا آنکه در دربار تیموریان باچنان خوی زیسته وآبروی کسان را حفظ کرده است اورا چنان گفتند

باکسر فاء بمعنی پا برهنه‌لقب ابونصر بشر بن حارث بن عبد الرحمن مروزی است که در بغداد زیست وراه زهد وسلوك را رفت و داستانها از زهدش نوشته اند و نیز سخنانی حکمت بار وهم حکایت کنند که بشر از خاندان اشراف بود ودر آغاز بساط باده گساری و عشرت گسترد وبنابکاری پرداخت وآنگاه از کار خود پشیمان گردید و بساط عشرت را در هم پیچید وخوان زهد را گسترد تا جائیکه از او پرسیدند نانت را با چه خوری گفت عافیت را ادام (نانخورش) کنم وآنراخورم ودرسال ۲۲۷ درسن ۷۵ سالگی در بغداد از جهان برفت

حافی رأسه یعنی برهنه سر وآن لقب محمدبن‌عبدالله بن عبدالعزیز بن عمر بربری است درطبقه ادیبان ونحویان ومتوفی ٦٦۳ واین دوشعر اثر قریحت اواست .

ومعتقد ان الریاسة فی الکبر
فاصبح ممقوتا به وهو لا یدری
یجر ذیول البحث طالب رفعة
الا فاعجبوا من طالب الرفع بالجر

ورفع وجر مصطلح نحویان را در مورد ریاست طلبان بسیارزیبا

بکار برده‌است اما همان رفع وجرار
سعدی شیرازی در زیبا پسر نحوی
لطیفتر ودلنشین تر بکار برده جائی
که گفته است

بلیت بنحوی یصول مغاضباً
علی کزید فی مقابلة العمرو
علی جر ذیل لیس یرفع رأسه
وهل یستطیع الرفع من عامل الجر

و اورا از اینروی که چندی
سر برهنه بود حافی رأسه گفتند و
سیوطی در بغیة الوعات گفته که مرز
دار اسکندریه جامه‌های نوی باو داد
گفت اینها بدنم را پوشد نه سرم را
ولقب حافی‌رأسه ازآنری براو بماند

حاکم باکسر کاف فرما نده
و در اصطلاح محدثان حاکم کسی
است که علمش همه احادیث را فرا
گیرد وآن لقب ابو عبدالله محمد بن
عبدالله بن محمد بن حمدویه نیشابوری
است معروف بابن بیع ودر بیع گذشت
نگارنده گوید ابن خلکان ویرا
بمعنی اصطلاحی محدثان حاکم
ندانسته و گفته است اورا از آنروی
که‌در نیشابور منصب قضا داشت حاکم
گفتند واین سخن ابن خلکان درست
نیست وچنین پندارم ابن خلکان نیز
مانند دیگردانشمندان متعصب سنیان
برابن بیع خشم فروریخته وبرای میل
خاطریکه به تشیع داشت وکتاب
مستدرك او گواه مدعی است خرسندی
نداد ند که بامقام بلند حاکم شناخته گردد

حامض باکسر میم بمعنی ترش
وآن لقب ابو موسی سلیمان بن
محمد بن احمد بغدادی است درطبقه
پیشوایان نحو کوفیان وشاگرد ثعلب
وصاحب کتاب خلق الانسان و کتاب
السبق والنضال و کتاب المختصر در
نحو و کتاب النبات و کتاب الوحوش
وغیر اینها ودر سال ۳۰۵ درگذشت
و اورا از آنروی که تند خو بود
حامض گفتند .

حایری باکسر یا منسوبست
بحایر و آن هر زمین پستی است که
اطراف آن بلند باشد ومشهد امام
حسین (ع) راازهمان روی حایر
گفتند واکنون نام خاص آن مشهد
است وحایری منسوب بآن مانند سید
ولی الله بن سید نعمة الله رضوی حایری
در شمار افاضل محدثان امامیه وصاحب
کتاب مجمع البحرین فی فضائل السبطین
و کتاب کنز المطالب فی فضائل
علی بن ابیطالب (ع) وغیراینها ومانند

سید نصرالله بن حسین بن علی بن اسمعیل حسینی موسوی حایری درشمار فقیهان وادیبان وشاعران و صاحب کتاب الروضات الزاهرات فی المعجزات بعد الوفات و کتاب سلاسل الذهب المربوطة بقنادیل العصمة الشامخة الرتب ورساله درتحریم تتن وغیرِ اینها ودیوان شعر .
نادرشاه درسفر دومی که بعتبات رفت هدایا وتحفی برای کعبه فرستادوسید نصرالله را مأمور رساندن هدایا کرد سید ازراه نجد برفت وهدایارا بکعبه رسانید ونادرشاه دیگر باراورا مأمور کرد که بقسطنطنیه رود و سلطان محمود اول خلیفه وقت دولت را ملاقات کند و نادر از اینکار مقصودی جز بر انداختن اختلاف مذهبی نداشت وفرستادن همان هدایا وتحف بمکه سرفصل همین پیوند بود اماسید نصرالله از آن پس که باسلامبول رسید بفسادمذهب نسبتش دادند و سلطان محمود نیزاورا بکشت واین قضیه درسال ۱۱۵٤ اتفاق افتاد

، ساکس سا حولاه

کسکه ما کیر خرامد وابن الحائك کنیت حسن بن احمد بن یعقوب همدانی یمنی است در طبقه ادیبان و شاعران ومورخان وصاحب کتاب الاکلیل در مفاخر قحطان و کتاب جزیرة العرب واسماء بلادها واودیتها ومن یسکنها ودر فضیلت قحطان قصیدتی نظم کرد وآنرا دامغه نامیدو مطلعش اینست .

الا یا دار لو لا تنطقینا
فانا سائلوك فخبرینا

ودامغه آنست که تامغز فرو رود ودرسال ۳۳۱ در گذشت

حباب باضم اول بروزن گشاد بمعنی مار گرزه نام تیره ایست ازبنی سلیم ونام پدر ابوخلیفه فضل بن حباب جمحی است که در جمحی گذشت وام حباب کنایت از دنیا است وهم کنیت دنیا وحباب بافتح اول بروزن سحاب بمعنی گویچه آب و نیز نهابت چیزی نام جمعی ازصحابه و محدثان است ونام حباب بن عامر بن کعب تیمی از قبیله تیم اللات از شهیدان طف و شرف اندوزان صحنه کربلا است و حباب با فتح و تشدید بروزن عطار بمعنی سبو ساز و سبو فروش وصف است

نه‌اسد،

حبابه بافتح اول بروزن سحابه مؤنث حباب نام ام الندی حبابه دختر جعفر اسدیه والبه‌ا‌ست مشهور بحبابه

والبیه که در تشیع قدمی ثابت داشت
و هم در طبقه محدثا تست وحبابه با
فتح و تشدیداز نامهای متعارف زنان
است

حبابی بافتح اول وتخفیف بای
ابجدمنسوبست بحباب و آن نام نیای
سوم احمد بن ابراهیم بن حباب
خوارزمی است در طبقه محدثان

حبال با فتح و تشدید رسن
باف ورسن فروش را گویند و آن نام
ابو المظفر حبال بن احمد ترمذی است
در طبقه فقهای حنفی ودرشمار واعظان
و اندرزدهان گویند و عظش نیکو
بودو مردم را فایدت رسانید

حبان باضم و تشدید جمع حب
بمعنی دانه نام حبان بن منقذ صحابی
است وحبان بافتح وتشدید نام جمعی
ازمحدثان است وبرآمده شکم را
حبان گویند

حبانی با کسر و تشدید بـه
منسوبست بحبان وآن نام محلتی بوده
است درنیشابور ومحمدبن جعفر بن
عبد الجبار حبانی در شمار محدثان
بدان منسوبست

حبه بافتح وتشدید ودر آخر
تای وحدت بمعنی یك دانه نام ابو قدامه
حبة بن جوین عرنی است و در عرنی
بیاید

حبحاب با فتح اول و سکون
دوم بروزن کم خواب درچندین معنی
بکار رفته است کوتاه ـ زشت رو ـ
بدخو و آن نام ابو عقیل حبحاب انصاری
صحابی است و حبحاب همان کسی
است که یك صاع خرمای صدقه آورد
و منافقان کار اورا عیب وخود اورا
استهزاء کردند و این آیه فرود آمد
الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین
فی الصدقات تاآخر آیه

حبش بافتح اول ودوم بمعنی
نژاد سیاه وآن نام جمعی از محدثان
است و نیز لقب احمد بن عبدالله مروزی
است در شمار ریاضی دانان عصر
مأمون که در بغداد زیستن گرفت
وصاحب کتاب الزیج المأمونی و کتاب
الزیج الدمشقی و کتاب الابعاد و
الاجرام و کتاب الرخائم و المقاییس
و کتاب عمل الاسطرلاب و غیر اینها
و گویا اورا ازآن روی که سیه چرده
بود حبش گفتند

حبشه باضبط ببش باریادنی تـ
د
نام حبشة بن قیس نهمی است درشمار

شهیدان کربلا

حبشی باضبط پیش منسوبست بحبشه و آن کشور یست درافریقا که سیاه پوستان در آن زیستن دارند وباضم اول و سکون دوم بر وزن کرسی نام کوهی است در زیر شهر مکه و احا بیش قریش که سوگندیاد گردند که پشت بهم دهند و یکدگر راپشتیبان باشند تاهرزمان که شب تیره باشد وروز روشن بآن‌منسوبند وباهمان ضبط نام حبشی بن جناده سلولی صحابی است

حبقه باافتح اول ودوم و سوم دردو معنی بکار رفته است ۱ نادان ۲ - تیز و بیشتردر تیز داد ن شترا ن وگوسپندان بکار رود وآن نام نیای جمال الدین ابوالفضل‌محمدبن‌مکرم بن‌علی‌بن احمدبن ابی‌القاسم‌بن حبقة بن منظور انصاری مصری است در طبقه ادیبان ولغویان و مورخان و کاتبان ودر ربشه ازمردم افریقا است امادر مصر بزیست ودر دیوان انشاء کار کرد وچندی‌منصب قضا در شهر طرابلس‌داشت وازاوست کتاب‌لسان العرب که از چندین کتاب لغت وادب آنرا فراهم آورد و نیز بسیاری از کتب مطول را مختصر کرد مانند کتاب اغانی و کتاب مفردات ابن بیطار ودر سال ۷۱۱ درگذشت واز اواست

بالله ان جزت بوادی‌الاراك
وقبلت عیدانه الخضر فاك
فابعث الی عبدك من بعضها
فانني والله ما لی سواك

حبلی بافتح اول وسکون‌دوم منسوبست بحبله وآن نام قریه ایست درعسقلان‌وحاتم‌بن سنان‌بن بشرحبلی درشمار محدثان یدان منسوبست

حبی با ضم و تشدید بروزن کبری بمعنی دوست داشتنی تر و خواستنی ترنام خواهر میسراست در شمارزنان نیکوکاروسی‌سال‌مجاورت خانه‌خدارابرگزیدتاآنگاه که میسر باامام‌صادق(ع) گفت‌خاندان‌حبی‌رفتند وحبی تنك‌ماند اگر فرمائی‌بمدینه باز گردد گفت بگذارش در مکه بماند شاید بادعا کردنش آذ ازشما دور گردد

حبیش با ضم اول وفتح دوم بروزن زبیر مصغر حبش نام جمعی است ازجمله ابوقلابه حبیش بن عبد برحمن که دزابوقلابه بیاید وازجمله

حبیش بن موسی ضبی است در شمار ادیبان واخباریان ومعاصر متوکل و صاحب کتاب اغانی ودراین کتاب نام بسیاری از مردان و زنان سازنده و خواننده را که درجاهلیت واسلام بودند آورده است و نیز کتاب مجیدات المغنیات وازجمله حبیش بن حسن اعسم نصرانی است ازشاگردان حنین بن اسحق وازمترجمان کتب یونانی وسریانی بعربی و صاحب کتاب الزیادة فی المسائل التی لحنین وابن حبیش کنیت عبدالرحمن بن محمد اندلسی است از حفاظ حدیث وصاحب کتاب المغازی در ٤ مجلد ابن حبیش درشهر مرسیه منصب قضاداشت ودرسال ٥٨٤ در گذشت

حتات بافتح اول بر وزن سحاب بمعنی بانگ و غوغانام حتات بن عمر و انصاری و حتات بن یزید بن علقمه تمیمی دارمی است که هردو درسلک صحابه منظومند

حتانی بافتح و تشدید منسوبست بحتان و آن نام قریه ایست در جبل عامل و محمد بن احمد بن محمد بن حسن بن علی بن ابراهیم حتانی عاملی در شمار ادیبان و شاعران و فقیهان بدان منسوبست از اوست

مسائل دوو شیب رأسی و هجرها
و کل اتی من حاله فی الهوی یبنی
فاقسم لولا الهجر ماشاب مفرقی
واقسم لولا الشیب ما کرهت قرنی

حتاوی بافتح و تشدید منسوبست بحتاوه و آن قریه ایست در عسقلان و عمرو بن خلیف حتاوی در شمار محدثان بدان منسوبست

حتوف باضم اول ودوم جمع حتف بمعنی مردن وحتف انف مردن دابه است بی آنکه زهری خورد و بازخمی بیند و حتف انف را در مرگ عادی و طبیعی از آن روی گفتند که پنداشتند بیمار روحش از بینیش بیرون رود وزخمدار از زخمش وابو الحتوف کنیت حارث بن سلمه انصاری است که با برادرش سعد در لشکر عمر بن سعد بودند وسپس بامام حسین (ع) پیوستند و شهید شدند

حتیف با ضم اول و فتح دوم بروزن زبیر مصغر حتف لقب ربیع بن عمرو است در شمار شاعران پارسان

حجاج بافتح و تشدید آنکس که بدلیل بر دشمن چیره است و آن نام جمعی است از جمله حجاج بن یوسف بن حکم بن عقیل بن مسعود بن ثقیف ثقفی والی عراقین که در

سنگدلی و خون ریزی شهره است وسال ۹٥ در گذشت و ابن حجاج کنیت مشهور ابوعبدالله حسین ب احمدبن حجاج نیلی بغدادی است ودر نیلی بیاید

حجاجی باضبط پیش منسوبست بحجاج و آن نام قریه ایست از قرای بیهق در ناحیت نیشابور وابوسعید اسمعیل بن محمد حجاجی نیشابوری در طبقه فقیهان حنفی ومتوفی ٤٨٠ بدان منسوبست نگارنده گوید حجاج در نام قریه بیهق فارسی معرب است

حجاری باکسر اول منسوبست بحجاره و آن شهر کیست در اندلس و سعید بن مسعده حجاری در شمار محدثان ومتوفی ٤٢٧ بدان منسوبست

حجاف بافتح وتشدید کسیکه سپر چرمین بی پی و چوب سازد و روشد وابوالحجاف کنیت داود بن بی‌عوف برجمی کوفیست در شمار محدثان خاصه و ابو الحجاف نیز بنابر نقلی کنیت رؤبة بن عجاج شاعر نامور عرب است وبنا بر نقلی دیگر کنیتش ابوالحجان است ورؤبة بن عجاج نام دوتن شاعر است ودر رؤبه بیاید

حجال بافتح و تشدید آنکه حجله (حجره عروس و داماد) بیاراید ویا آنکس که خلخال (پای برنجن) بسازد ویا بفروشد و حجل بافتح بمعنی پای برنجن است و آن لقب ابویحیی احمدبن سلیمان حجال است درشمار محدثان امامیه

حجة باضم وتشدید جیم بمعنی دلیل و برهان و آن نام جمعی است و ابن حجت کنیت احمدبن محمد قرطبی است درشمار مقرئان و محدثان وادیبان وصاحب کتاب الجمع بین الصحیحین و کتاب تسدید اللسان در نحو ومتوفی ٦٤٣ ونیز ابن حجت کنیت تقی الدین ابوبکر بن علی بن عبدالله حموی است درطبقه ادیبان و شاعران وصاحب کتاب ثمرات الاوراق و کتاب خزانة الادب ومتوفی ٨٣٧

حجر باضم اول و سکون دوم در پناه گرفتن و آن نام جمعی از صحابه است ونیز نام حجر بن عدی کندی تابعی است از خواص اصحاب امیرالمؤمنین و معروف به حجر الخیر که معاویه اورا در مرج عذراء (نام قریه ایست نزدیک شام) سال ٥١ بکشت وداستانش درازودر کتب تاریخ مضبوط است ونیز نام حجر بن

زائده حضرمی کوفیست از محدثان خاصه وازخواص اصحاب صادقین(ع) و نیزنام پدر امرؤالقیس شاعرمشهور ست صاحب قصیده معلقه و حجر بافتح اول ودوم بمعنی سنگ نیزنام جمعی است وابن حجر نسبت مشهور ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانیست ازاعاظم محدثان وادیبان وفقیهان شافعی وصاحب کتاب التقریب وکتاب الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنه وکتاب فتح الباری فی شرح صحیح البخاری وکتاب لسان المیزان در رجال حدیث وکتاب الاصابة فی معرفة الصحابه وکتاب نخبة الفکر فی بیان مصطلح اهل الاثروغیر اینها. ابن حجرعسقلانی درمصر زیستن گرفت ودرآنجامنصب قضا داشت وچندی درمکه ماند ودر سال ۸۵۲ در قاهره درگذشت ونیز ابن‌حجر کنیت شهاب الدین احمدبن محمدبن علی بن حجر مکی هیتمی است در شمار فقیهان ومحدثان وصاحب کتاب الصواعق المحرقه و شرح قصیده برده وکتاب الخیرات الحسان فی مناقب ابی حنیفه محمدبن وغیر اینها ومتوفی ۹۷۳

حجری با فتح اول و سکون دوم منسوبیست بحجربن ذی رعین که پدر قبیله ایست و نیز منسوبست بحجر ازد که پدر تیرهٔ از قبیله ازد است وحجر بمعنی بازداشتن است و محجور کسی است که اورا از تصرف کردن در مالش باز دارند و نیز نام قصبه یماماست ونیزنام قریه‌ایست دریمن وباضم وسکون هم آنرا ضبط کرده‌اند و بهر یک ازآنها جمعی نسبت رسانند وندانستم ز بدین ربیع بن سلیمان حجری معروف ببارد درشمار ادیبان ونحویان ومتوفی ۳۰۰ بکدام یک پیوند رساند و بارد کتاب اخفش را باب باب کرد ونظمی بآن داد و مردم کار اورا پسندیدند و بدو در نظم کتاب اقتدا کردند

حجله با فتح اول ودوم وسوم بمعنی عشر تکه عروس و داماد و آن خانه ویا غرفه ویا حجره ویا خیمه ایست که برای عروس و داماد بیارانید و ضبط درست حجله آنست که نوشتم اما فارسیان همان لفظ را بکار برده اند بااین تصرف که حرف اول را مکسور وحرف دوم را ساکن کرده اند و اینکاررا تفریس باید نام داد یعنی فارسی کردن الفاظ بیگانه و

فا رسیان عمل تفر یس را در تما شا
و تقاضا وتمنا وتولا وتبرا که دراصل
تماشی و تقاضی وتمنی وتولی وتبری
است نیز کرده اند وتماشی بایکدیگر
راه رفتن است و چون اینکار بیرون
از تفرج و انبساط خاطر نیست آنرا
در چیز های شگفت که دیدنی است
بکار برند. باری ابن ابی‌حجله کنیت
مشهور شهاب الدین ابوالعباس احمد
بن یحیی بن ابی بکر عبد الواحدبن
ابی حجله تلمسانی حنبلی است که‌در
از آن پس بقا هر
رفت وبر نظم شعر بسیار توانا بود
و چندین دیوان بیادگار گذاشت از
جمله دیوان الصبابه و از جمله
سکردان (۱)ودرسال۷۷٦در گذشت

حجیر باضم اول بروزن زبیر
مصغر حجرنام حجیر بن ابی اهاب
صحابی است و معنی حجر گذشت

حجیه باضم اول وفتح دوم و
تشدید سوم مصغر حجی بمعنی عقل
و ر یرکی نام حجیه بن عدی
است و ابو حجیه کنیت اجلح بن
عبدالله است از محدثان امامیه

حداج با فتح اول و تشدید
دال بی نقطه ودر آخر جیم کسی را
گویند که شتران را داغ کند وبابار
های شتران راببندد ویا چهازو هودج
بر شتران سوار کند و آن لقب ابو
جعفر محمدبن مسلم بن رباح کوفیست
در شمار فقیهان و محدثان امامیه

حداد با فتح و تشدید در
چندین معنی بکار رفته است آهنگر
آهن فروش - دربان - زندان بان
و آن‌نام جمعی است وابن حداد کنیت
مشهور ابو بکر محمد بن احمد بن
محمد کنانی مصری است در طبقه
فقهای شافعی که در مصر بزیست و
بکار قضا و داوری پرداخت و کتابی
بنام الفروع فی المذهب نوشت و
جمعی آنرا شرح کردند از جمله
قفال مروزی ودرسال ۳٤٥در گذشت
و نیز ابن حداد کنیت مشهور جمال
الدین ابو العباس احمد بن محمد بن
حداد حلی است از دانشمندان شیعه
و راوی قصائد سبعه علویات از ابن
ابی الحدید نظم کننده آنها

(۱) سکر باضم اول و تشدید کاف معرب
شکر و دان لفظ فارسی است از ادوات
سکردان بمعنی سک
یعنی ظرف شکر و عربان دان و داررا
ازفارسیان گرفتند و بکار بردند مانند دفتر
دار نام شخص و دفتردار بجای دفتر دار

حدادی باضبط پیش منسوبست بحداده وآن نام قریه ایست از قرای کمش تپه (کمیشان کنونی) و محمد بن زیاد حدادی قومسی در شمار محدثان بدان منسوبست

حدانی با ضم اول و تشدید دوم منسوبست بحدان وآن نام یکی از محلتهای بصره قدیم است که بنو حدان که تیرهٔ از قبیله تمیم اند در آن زیستند و بنام آنان ماند و ابو المغیره قاسم بن فضل حدانی در شمار محدثان و متوفی ۱۶۶ بدان منسوبست و اوس حدانی در شمار شاعران بآن تیره نسبت رساند

حدثی بافتح اول ودوم و کسر ثای نخذ منسوبست بحدث و آن نام قلعه محکمی بوده است میان ملطیه و سمیساط ومرعش وجمعی ازمحدثان از آنجا برخاسته وبدان منسوبند

حدسی با فتح اول و دوم منسوبست بحدس بن ارش بن حرملة بن لخم پدر تیرهٔ ازقبیله لخم وعبدالجبار بن حارث حدسی مناری صحابی بدو منسوبست

حدیثی بافتح اول و کسردوم منسوبست بحدیثه بمعنی نو برابر عتیقه بمعنی کهنه ونیز بمعنی نو بنیادوقریهٔ نو بنیادرا حدیثه گویند وآن نام چندین موضع استازجمله حدیثةالموصل که قریه ایست بر کناردجله نزدیك زاب اعلی واز جمله حدیثة الفرات که بحدیثة النوره معروفست وآن قلعه ایست در وسط فرات نزد یك شهرانبار وازجمله حدیثةالجرش که قریه ایست در غوطه دمشق وازهریك محدثانی بر خاسته وبحدیثی مشهورند

حذاء بافتح اول و تشدید ذال نقطه دار کفشگر را گویند وآن لقب ابوعبیده زیادبن عیسی کوفی است از ثقات محدثان خاصه ونیز لقب ابو محمد حسن بن ابی عقیل عمانی است ودرعمانی بیاید

حذار باضم اول نام نیای ابو القاسم جعفر بن محمد بن احمد بن حذار مصری استمشهور بابن حذار در طبقه نویسندگان و شاعران و صاحب دیوان شعر وازاو است

جاءت بوجه كانه قمر
على قوام كانه غصن
ترنو بعين اذا تعاينها
حسبت ان في جفونها وسن
حتى اذا ما استوت بمجلسها

وصار فیه من حسنها و ثن
غنت فلم یبق فی جارحة
الا تمنت انها اذن

ابن حذار بوزارت عباس بن احمد بن طولون قیام کرد لکن چون عباس بر پدر خروج کرد بود پدر بر او ظفر یافت و پسر را بر درخت آویخت ودست و پایش را برید و ابن حذار را نیز کشت و سپس مثله کرد و این قضیه درسال ۲۶۷ اتفاق افتاد

حذافی با ضم اول وفتح ذال نقطه‌دار منسوبست بحذافه که تیرهٔ از قبیله قضاعه‌اند و ابن قتیبه در کتاب المعارف گفته که تیرهٔ از قبیله ایادند و ابو یحیی عبدالرحیم بن محمد بن اسمعیل بن نباته حذافی که در نباته بیاید بدو منسوبست

حذام با ذال نقطه دار بروزن قطار بمعنی سست‌پی ردبر خبز و آن نام دختر ریان بن جسر بن تمیم است [illegible] شاعر وهمان زنی است که در راستی گفتار باو مثل آرند و [illegible] درباره سخن وی گفته است
اذا قالت حذام [illegible]
فان القول ما قالت

ولولا المزعجات من اللیالی
لما ترک القطا طیب المنام

وسبب این بود که عاطس بن حلاج حمیری که باعشیره حذام معادات داشت باسپاهش بر ایشان [illegible] بتاخت عشیره حذام بگریختند اما عاطس ایشان را دنبال کرد و پشت سرشان تاختن برد وعشیره بیخبر از کار عاطس بودند حذام دید جوقی از مرغان قطا آشیانه‌های خود را رها کردند دانست که عاطس در دنبال ایشان است و گفت .

الا یاقوم ارتحلوا و سیروا
و لو ترک القطا لیلا لناما

و [illegible] آن دو شعر را نظم کرد و بر قبیله حذام خواند و از آنجا کوچیدند و خود را در پناه کوه کشانیدند و عاطس نیز برسید اما ایشان از آنروی که در پناه کوه بودند نظر نیافت و برگشت و سخن حذام مثل گردید

حذیفه

جمعی از صحابه و محدثان است از جمله حذیفة بن یمان عبسی صحابی مشهور ومتوفی ۳۶ در مدائن و ابو حذیفه کنیت اسحق بن بشر بن محمد بن عبدالله بن سالم قرشی است صاحب

کتاب الفتوح و کتاب الرده و کتاب المتبدا و کتاب الجمل و کتاب الالویه و کتاب صفین و کتاب حفر زمزم ومتوفی ۲۰۶ وحذیفه مصغر حذفه است بمعنی زاغ خرد و نیز مرغابی خرد

حذیم با کسر اول وسکون دوم بروزن درهم نام چندتن صحابی است و نیز نام حذیم بن شریك اسدی است درشمار محدثان حاصه وحذیم بمعنی زیرك واستاددرکار باشد

حراش با کسر اول بر وزن کنار نام حراش بن امیة بن کعب صحابی است ونام چندتن از تابعان و حراش جمع حرش است بمعنی نشان ـ فریب ـ گروه

حرام با فتح اول بمعنی کار ناروا وآن نام جمعی از صحابه است ودر مدینه فرا وان حرام نام گزاری کنند و بنوحرام نام تیره ایست

حرامی باضبط پیش منسوبست به بنو حرام وآن نام محلتی است در بصره که بنوحرام در آن زیستند و بنام ایشان بماند وابومحمد قاسم بن علی حریری حرامی صاحب مقامات که درحریری نیز بدان بدان شد

حرانی بافتح و تشدید رای بی نقطه منسوبست بحران وآن شهر کیست در بین النهرین بر سر راه موصل وجمعی از اعیان دانشمندان از آنجا برخاسته انداز جمله تقی الدین احمد بن عبدالحلیم حرانی معروف بابن تیمیه ودرتیمیه گذشت واز جمله ابواسحق ابراهیم بن هلال بن زهرون حرانی صابی که در صابی بیاید واز جمله ابو محمد سعد بن حسن بن سلیمان نورانی حرانی که در نورانی بیاید واز جمله ابوالحسن هلال بن محسن حرانی نیز در صابی بیاید واز جمله نجم الدین ابو یوسف یعقوب بن صابر بن برکات حرانی که در منجنیقی بیاید واز جمله ابوالطیب عبدالرحیم بن احمد حرانی درشمار شاعران و مترسلان وصاحب کتابی در بلاغت و کتابی در رسائل و از جمله ابو سعید سنان بن قره حرانی درطبقه طبیبان وهیویان واز جمله مترجمان کتب یونانی بعربی وصاحب کتابی درتاریخ ملوك سریانی ورسالة دراستواء ورسالة درنجوم ورسالة در شرح مذهب صابئین ورسالة درقسمت ایام جمعه بر کواکب و رسالة درفرق [illegible]

و نیاکان خرد و غیر اینها او

طبیب مخصوص المقتدر بالله بود وسپس بالقاهر پیوست وقاهر بر آن شد که دین اسلام را بر گردن او نهد ودراینکار پافشاری کرد ابو سعید از بیم وی مسلمانی گرفت لکن باز از قاهر خاطرش آسوده نبودو بخراسان گریخت و پس از چندی بغداد بر گشت وحالیکه مسلمان بود سال ۳۳۱ در گذشت واز جمله ابوالحسن ثابت بن قرة بن مروان حرانی درطبقه فیلسوفان ومنجمان ومهندسان وهیویان وازمترجمان کتب یونانی بعربی واز اوست کتابی در شرح سماع طبیعی و کتابی دردطوع استوانه ومسطح آن و کتابی دراختصار کتاب جالینوس در اغذیه و کتابی در استخراج مسائل هندسه و کتابی درمربع وقطر و کتابی در علت کسوف و خسوف خورشید وماه و غیر اینها ثابت بن قره درایام معتضد عباسی ببغداد رفت ودر آنجا بزیست وعمر را در علوم ارائی گذرانید و در سال ۲۸۸ در گذشت و از جمله ابو الحسن علی بن نلار بن عبد الرحمن حرانی ادیبان و مورخان و صاحب تاریخ الجزیره ومتوفی ۳۰۵ و غیر اینان

از اعلام دانشمندان و حرانی با ضم و تخفیف رای بی نقطه منسوبست بحران وآن نام محلتی بوده استدر اصفهان و عبدالمنعم بن نصر بن یعقوب حرانی درشمارمقریان بدان منسوبست

حرب با فتح و سکون بمعنی جنگ نام جمعی از صحابه وتابعان است

حربوی باضم وسکون وفتح با منسوبست بحربی بروزن صغری و آن نام قریه‌ایست میان بغداد وتکریت و ابوالحسن علی بن رشید بن احمد حربوی درشمار کاتبان و محدثان و متوفی ۶۰۵ بدان منسوبست

حربی باضبط پیش منسوبست بحربیه که نام محلتی است در بغداد و حرب بن عبدالله راوندی سپهسالار منصور عباسی آنرا بنا کرد وبنام او ماند وهم حربیه دودمان او بودند که بنام او خوانده شدند و ابو اسحق ابراهیم بن اسحق بن بشیر بن عبدالله بن دیسم حربی در طبقه فقیهان و محدثان و ادیبان و لغویان و صاحب کتاب غریب الحدیث و کتاب سجود القرآن و کتاب الهدایا والسنة فیها و کتاب ال

الحج در ریشه از مردم مرو است اما
چون با قومی از قبیله حربیه بغداد
پیوست اورا حربی گفتند وی درسال
۱۹۸ ازمادر بزاد ودر سال ۲۸۵ در
گذشت

حردانی باضم و سکون
منسوبست بحردان بروزن گلدان و
آن قریه ایست از قرای دمشق و
ابوالقاسم عبد السلام بن عبد الرحمن
حردانی در شمار محدثان عامه و
متوفی ۲۹۰ بدان منسوبست

حرزه بافتح اول ودوم وسوم
بمعنی گزیده مال و خوبترین دارائی
و ابو حرزه کنیت جریر بن عطیه
خطفی تمیمی بصری است از مشاهیر
شعرای عرب و ستایشگر خلفای اموی
ومعاصر بافرزدق و اخطل و پیشوایان
شعر در صدر اسلام همان سه شاعرند
و بیشتر دانشمندان جریر را بر آن دو
دیگر برتری دهند در این باره نویسند
عبدالملک بن مروان را اعرابی بادیه
نشین بشعر ستود عبد الملک از او
پرسید آیا شعری که بیشتر هجو را نماید
در شعرای اسلام شناسی گفت آری شعر
جریر

فغض الطرف انک من نمیر
فلا کعباً بلغت ولا کلابا
پرسید آیا شعری که بیشتر مدح را
نماید دانی گفت آری شعر جریر
الستم خیر من رکب المطایا
و اندی العالمین بطون راح
پرسید آیا شعری که رقت غزل را
بیشتر نماید شناسی گفت آری شعر
جریر
ان العیون التی فی طرفها حور
قتلننا ثم لا یحیین قتلانا
یصرعن ذااللب حتی لا حراک به
و هن اضعف خلق الله ارکانا
پرسید آیا جریر را شناسی گفت او
را نشناسم اما بدیدارش دلبندم گفت
اینست جریر و اینانند فرزدق و اخطل
و میان جریر و فرزدق هجو سرائی
بشدت کار فرما بود و تا زنستند بجان
یکدیگر هجو باریدند و جریر در
سال ۱۱۰ در گذشت و هم در آنسال
فرزدق در گذشت

حرستانی با فتح اول و دوم
منسوبست بحرستا که نام قریه ایست
در ناحیت دمشق و جمعی بدان
منسوبند از جمله قاضی ابوالقاسم بن
محمد انصاری حرستانی در شمار فقهای
شافعی و متوفی ٦١٤

حرستی با فتح اول و دوم منسوبست برخلاف قیاس بحرستاو و گذشت که آن از قرای دمشق است احمد بن احمد بن محمد بن مصطفی حرستی دمشقی در شمار فقیهان حنفی و صاحب کتاب الکواکب المضیئه فی فرائض الحنیفه و متوفی ۱۱۱۵ بدان منسوبست

حرفوشی با فتح و سکون منسوبست بحرفوش و آن نام نیای جمعی است که در بعلبک فرمانروا بودند و بآل حرفوش معروفند و از این دودمان است امیر موسی بن علی بن حرفوش درشمار ادیبان و فاضلان وشاعران واز اوست

کان رأس جنود الضد لیس له
علم بان بلادی موطن الاسد
ومن مهابة سیفی فی القلوب غدت
ام العدو لغیر الموت لم تلد

ونداننستم حرفوشی در محمد بن علی بن محمد حر فوشی حریری عاملی کرکی بآن خاندان منسوبست یا بحرفوش نام نیای خود باری وی در طبقه اعلام محققان وادیبان و شاعران امامیه است و صاحب کتاب طرائف النظام و لطائف الانسجام در بهترین اشعار و کتاب اللآلی السنیه درشرح اجرومیه و کتاب اختلاف النحاة نا تمام وشرح صمدیه وشرح قواعد شهید وشرح شرح قطر فاکهی و شرح زبده وشرح تهذیب در نحو و غیر اینها و متوفی ۱۰۵۹ ونیز فرزندش ابراهیم بن محمد حرفوشی در شمار فاضلان و ادیبان و در طوس سال ۱۰۸۰ در گذشت

حرفی با ضم و سکو منسوبست بحرف که رستاقیست در نواحی شهر انبار و ابو عمران موسی بن سهل بن کثیر بن سیار حرفی بغدادی درشمار محدثان و متوفی ۲۷۸ وجمعی دیگر از محدثان حرفی بدان منسوبند و فیروز آبادی در قاموس گفته که حرف تره تیز ک ا و ا ر الرشاد نیز گویند و حرفی فروشنده آن و حرفیان از محدثان بدان منسوبند ودرست تر بنظر نگارنده نسبت اول است

حرقی با فتح وسکون بمعنی سوختن و آن لقب جمال الدین محمد بن عمر بن مبارک بن عبدالله بن علی حمیری حضرمی است در شمار ادیبان وفاضلان وصاحب کتاب تبصرة الحضره الشاهیه سیرة الحضرة البویه و کتاب

حلیة البنات و البنین فیما یحتاج الیه من امرالدین و کتاب النبذة المنتخبه و این کتاب تلخیص کتاب الاوائل عسکری است و کتاب الحدیقةالانیقه وغیر اینها و متوفی ۹۳۰

حرقوص باضم وسکون دوم وضم قاف بر وزن پرزور بمعنی کنه که بتن چسبدو خون مکد ـ نیز بمعنی کیک و آن نام ذو الندیه حرقوص بن زهیر صحابی است ودر ذوالثدیه ترجمتش بیاید

حرمازی با کسر و سکون منسوبست بحرمازبن مالک بن عمر بن تمیم پدر تیرهٔ از عرب و ابو علی حسن بن علی حرمازی از اکابر شاگردان اصمعی و ابو عبیده و ابو زید انصاری و صاحب کتاب خلق الانسان بدو منسوبست و بعضی بر آنند که وی بحرماز نسبت نرساند بلکه با آن تیره جوشید و حرمازی گردید

حرمله با فتح اول و سوم و چهارم وبا تای وحدت بمعنی نکدانه سپند و حرمل دانه سپند است و آن ازنامهای متعارف عرب است و نام جمعی از صحابه وتابعان و محدثان

حرمی با فتح اول و دوم منسوبست بحرم مکه وحرمی لقب ابو عبدالله احمدبن محمدبن اسحق بن ابی خمیصه است از مردم مکه که در بغداد زیستن گرفت و در شمار نسب شناسان است و ابو الفرج علی بن حسین اصفهانی فراوان ازاو نقل کرده است وخوداو نیز از زبیر بن بکار نسب شناس مشهور حدیث کرد و در سال ۳۱۷ در گذشت

حروری بافتح اول وضم دوم منسوبست بحرورا و آن نام قریه ایست از قرای کوفه و جائیست که نخستین انجمن خوارج بود و عتبان بن اصیله حروری شیبانی در شمار ادیبان و شاعران بدان منسوبست عبد الملک بن مروان از آن پس که شبیب خارجی را بکشت وی را بدمشق کشانید و باتندی بوی گفت آیاتو این شعررا گفتی

فان یك منكم كان مروان و ابنه
وعمرو و منكم هاشم وحبیب
فمنا حصین و البطین و قعنب
و منا امیر المؤمنین شبیب

گفت آری اما چنانکه امیر المؤمنین خواند نگفته ام بلکه گفته ام
(و منا امیر المؤمنین شبیب)

و امیر المؤمنین را بنصب خوانند نگارنده گوید بنا بر رفع امیر المؤمنین شبیب خارجی امیرمؤ منان گردد و بنابر نصب آن امیرالمؤمنین منادی باشد که حرف ندای آن افتاده است و یاک معنی بگردد و چنین شود و شبیب از ما است ای امیر المؤمنین و بر خوبی فن نحو و ادب این سخن را دلیل آرند و راستی از پاسخهای بسیار هوشمندانه است

حرون با فتح و ضم بر وزن زبون بمعنی اسب سر کش و ابن حرون کنیت محمد بن احمد بن حسین بن اصبغ بن حرون بغدادی است در شمار ادیبان و بحسن تألیف وجودت تصنیف اورا ستایند و از اوست کتاب المطابق و المجانس و کتاب الحقایق و کتاب الشعر و الشعراء و کتاب المحاسن و کتاب مجالسة الرؤساء سال وفاتش بنظر نرسید و حرون نام نیای او است

حرینه باضم اول مصغر حرث بمعنی کشتک نام جمعی از صحابه و محدثان است

حریری بافتح اول منسوبست بحریر بمعنی ابریشم و حریری کسی را گویند که ابریشم و نیز بافته های ابریشمی بفروشد و آن لقب جمعی است و مشهور ترین ایشان ابومحمد قاسم بن علی بن محمد بن عثمان حریری حرامی بصری است صاحب مقامات در طبقه ادیبان سخن پرور و بلیغان نیکو پرداز و کتاب مقاماتش گواه کثرت اطلاع و وفور فضل او است و خود گفت در مسجد بنی حرام بودم که پیری زنده پوش و گدائی سخنور بمسجد در آمد و گفت ابوزیدم و از مردم چیزی خواست و باندازهٔ سخن را نیکو ریخت و شیوا آنرا برشته کشید که فضلا در شگفت شدند من در اندیشه شدم که مقامهٔ بپردازم و مقامهٔ حرامیه را که چهل و هشتمین مقامه کتاب مقامات سپس گردید برشته کشیدم و آنرا بنظر انوشیروان بن خالد وزیر رساندم انوشیروان آنرا پسندید و مرا بافزودن بر آن مقامه وا داشت و من کتاب مقامات را در پنجاه مقامه بپایان رساندم و این کتاب را جمعی بسیار از فضلاء شرح کرده اند و زمخشری در فضل مقامات گفته است

اقسم بالله و آیاته
و مشعر الحج و میقاته

ان الحریری حری بان
تکتب با لتبر مقاماته
و نیز از حریری است کتاب درة الغواص
فی اوهام الخواص و کتاب ملحه
الاعراب و شرح آن و کتاب رسائل و
دیوان شعر حریری با آنهمه مایه فضل
کوتاه اندام و زشت منظر و گرسنه
چشم و شوخگین و بدنما بود و بکندن
موی ریش خود عادت داشت و در سال
۵۱٦ در گذشت

حریز با فتح اول و کسر دوم
بمعنی نیك نگهدار نام جمعی است
از جمله حریز بن عبدالله ازدی سجستانی
در شمار محدثان و فقیهان امامیه و
صاحب کتاب نوادر و کتاب صلوة و
کتاب صیام و کتاب زکوة و حریز از
مردم کوفه بود و برای تجارت مکرر
بسجستان سفر کرد و بسجستانی شهره
گردید

حریش بر وزن امیر بمعنی
هزارپا و نیز بمعنی کرکدن نام پدر
قبیله ایست و حسن بن عباس حریشی
از محدثان امامیه بدو منسوبست و نیز
نام حریش بن هلال قریعی صحابی
شاعر است

حریمی ... منسوبست
بحریم که پدر تیرهٔ از حضرموت است
و عبدالله بن یحیی حریمی در طبقه
تابعان بدو منسوبست

حزام با کسر اول هر آن
چیزیست که بدان چیزی را بندند خواه
تنگ ستور باشد و خواه دستبند
کودك در گهواره و آن نام جمعی از
صحابه و محدثان است و حزامه با
زیادتی تا در آخر آن نام حزامه دختر
وهب است از زنان صحابیه

حزم با فتح اول و سکون
دوم بمعنی هوشیار بودن در کار
و آن نام جمعی از صحابه و محدثان
است و ابن حزم کنیت مشهور ابو
محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم
اندلسی است از مشاهیر دانشمندان و
پدرش ابوعمرو احمد ابن سعید در
شمار دانشمندان و هم وزیر محمد بن
ابی عامر ملقب بمنصور و وزیر فرزندش
مظفر بود و ابن حزم نیز چندی وزیر
عبدالرحمن مستظهر بود لکن دیری
نپایید که بر وزارت پشت پا زد و بکسب
دانش رو کرد و در آغاز مذهب شافعی
را گردن گرفت و سپس از آن مذهب
روی بر تافت و مذهب اهل ظاهر را
بر گزید و بتألیف و تصنیف پرداخت

ودر هر علمی از فقه وتاریخ ومنطق ولغت و ادب وجز اینها کتاب ساخت وباچهار صد تألیف و تصنیف از او نوشته اند واین قسمت شامل هشتاد هزار ورق است قاضی صاعد اندلسی در کتاب طبقات الامم نوشت که پس از محمدبن جریر طبری مورخ هیچ یك از کتاب پردازان بابن حزم نرسیدند و مشهورترین کتب ابن حزم کتاب الفصل فی الملل والاهواء والنحل او است ودیگر کتاب جمهرة النسب فی قبائل العرب و کتاب ابطال العیاس والرأی واستحسان التقلید و التعلیل و کتاب الناسخ والمنسوخ و کتاب طوق الحمامه درادب و کتاب الصادع والرادع و کتاب الامامة والسیاسة و کتاب اخلاق النفس و کتاب کشف الالباس مابین اصحاب الظاهر واصحاب القیاس وغیر اینها ابن حزم ایرانی نژاد است و نیای هفتمین او یزیدفارسی است غلام یزیدبن ابوسفیان بن حرب بن امیة بن عبد شمس وخوددرسال ۳۸۳ ازمادر بزاد ودرسال ٤٥٦ در گذشت

حزمه با ضبط پیش با فزودن تادر آخر آن مؤنث حزموهم بمعنی حزم است و آن نام حزمه دختر عجاج شاعر شهیرعرب است ونیز نام حزمه دختر قیس از زنان صحابیه است

حزن با فتح و سکون بمعنی زمین ناهموار ضد سهل که بمعنی زمین هموار است و آن نام دو تن ازصحابه است

حزابل بر وزن غضنفر در چند بن معنی بکار رفته است زن کودن ــ کوتاه اندام ــ پیر زن فرتوت ــ لب ستبر و یا ستبر لب ــ گیاهی تلخ طعم و آن لقب ابوعبدالله محمدبن عبدالله بن عاصم تمیمی است راویهٔ اخبار واشعار

حزیمه بافتح اول بر وزن سفینه نیز بمعنی هوشیار در کار نام جمعی ازصحابه ومحدثان است

حزین بافتح اول بروزن کمین بمعنی اندوهمند نام حزین تابعی است از اصحاب امیرالمؤمنین (ع)

حسان با فتح و تشدید سین بی نقطه بمعنی بسیار نیکو و آن نام ابوالولیدحسان بن ثابت بن منذربن حرام بن عمر بن زیدمناة بن عدبن عمرو انصاری خزرجی است شاعر شهیر که بفرمان پیغمبر (ع) مشرکان را نکوهید و بدینها بشان راداش کرد و پیغمبر (ع)

گفت بارخدایا حسان‌را بروح‌القدس مدد کن وحسان خود گفت
لسانی وقولی صارمان کلاهما
ومبلغ مالا یبلغ السیف مقولی
وحسان شاعران قریش وشاعران عرب‌را هجو کرد ودر سال ٥٤ در گذشت ویکصد و بیست سال‌در جهان بزیست شصت‌سال درجاهلیت وشصت سال در اسلام و نیز نام ابوعبده حسان بن‌مالك بن ابی‌عبده اندلسی است از پیشوایان‌ادب‌وشعر ووزیر المستظهر عبدالرحمن بن هشام‌بن عبد الجبار بن عبدالرحمن واین دوشعر ازاواست
اذاغبت‌لم‌احضر وان‌جئت‌لم‌اسل
فسیان منی مشهد و مغیب
فاصبحت‌تیمیاً وما کنت‌قبلها
لتیم ولکن اشبه نسیب
ودر شعر دوم باین بیت شاعر اشارت کرده است
ویقضی الامر حین تغیب‌تیم
ولا یستأذنوه و هم شهود
ودر حدود سال ٤٣٠ در گذشت
و حسان العجم لقب خاقانی است
حسحاس بافتح و سکون بروزن نسناس بمعنی شمشیر بران و نیز جوانمرد دهنده وآن نام‌حسحاس بن بکربن عوف مازنی ازدی صحابی است وبنو حسحاس تیره‌ای‌از عربند
حسکانی بافتح و سکون منسوبست بحسکان‌بروزن‌درمان‌وآن نام‌نیای عبیدالله‌بن‌عبدالله حسکانی است از علمای امامیه و صاحب کتاب شواهد التنزیل و کتاب خصایص علی بن ابیطالب‌فی‌القرآن‌وحسکان‌فارسی معربست
حسکه بافتح اول و دوم‌وسوم بمعنی خار خسك ونیز بمعنی کینه و دشمنی‌وآن‌نام حسکة‌بن‌بابویه‌است‌از فقیهان‌امامیه‌ونیز نام‌نیای ابوالحسن جعفربن حسین بن حسکه قمی‌است‌در شمار محدثان امامیه
حسول بروزن جعفر نام نیای ابوالقاسم علی بن حسن حسول است درطبقه کاتبان‌ویاقوت در معجم‌الادباء نامه‌ای که بصاحب‌بن‌عباد نوشته آورده است و همان نامه نمونه‌قدرت‌او است بر کتابت و حسول نیز فارسی معرب است
حسنویه با ضم اول وسکون دوم وفتح سوم وچهارم نام پدر علی بن‌حسنویه کرمانی است از شاگردان عیاشی ودرشمار محدثان امامیه و

گذشت که ویه کلمه تحسین و اعجاب است یعنی چه‌خوب زیبائی وفارسیان باضم اول وسکون دوم وسوم وفتح چهارم خوانند

حسنی منسوبست بامام حسن مجتبی وفرزندان او را حسنی گویند مانند عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) حسنی ازاعلام محدثان وصاحب کتاب خطب امیر المؤ منین ودرشمار پارسایان و صالحان که در ری بزیست ودرری در گذشت وقبرش درری مزاری مشهور است

حسینی منسوبست بحسین بن علی بن ابیطالب (ع) و دودمانی که باو پیوندند حسینی‌اند خواه موسوی باشند وخواه رضوی اینست که گاهی حسینی آرند و گاه موسوی حسینی و اینکار را باعلوی نیز کنند و گویند علوی حسینی و یا علوی حسنی و یا علوی موسوی اما حسینی در محمد حسین بن محمد حسن‌قزوینی در شمار شاعران وعارفان‌تخلص است نه نسبت با حسین بن‌علی (ع) وی بر نظم‌شعر توانا بود وشعررا روان وبی تکلف برشته کشید وچندین مثنوی نظم کرد مثنوی الهی نامه و مثنوی شتر نامه و مثنوی مهر و ماه‌ومثنوی‌وامق و عذراء واین ابیات از مثنوی شتر نامه‌اواست‌درترغیب بعشق

خیز شتر بان که بشد قافله
ماو تو ماندیم دراین‌مرحله
قافله عشق بمنزل رسید
کشتی عشاق بساحل رسید
هرکه ازاین قافله غافل شود
همچو من دلشده بیدل‌شود
نغمه عشق است که آرد غضب
باده‌حسن است که آرد طرب
سلسله زان زلف دو تا باهدم
ور نه بسی سلسله ها بایدم
ای زده بر خرمن صبر آتشم
سوزم وزین‌آتش‌سوزان‌خوشم

حشرج بروزن جعفر بمعنی کوزهٔ نازکی که آب رادرخود سرد کند ـ مغاکی که‌آب‌درآن‌صاف‌شود وآن‌ازاعلام‌است‌ونام‌حشرج‌صحابی

حشیشه بروزن کمینه بمعنی گیاه خشک وابو حشیشه کنیت مشهور ابو جعفر محمدبن علی‌بن‌امیه است درطبقه موسیقی دانان‌و صاحب کتاب المغنی المجید و کتاب اخبار الطنبو ریه

حُصری با ضم اول و سکون
دوم منسوبست بحصر جمع حصیر و
بوریا باف را حصری گویند و بعضی
بر آنند که حصری نام شهریست در
اندلس و این سخن بر فرض درست
باشد برهمه کسانی که بحصری شهره
اند راست نیاید و آن لقب ابو محمد
ابراهیم بن علی بن تمیم حصری قیروانی
است در طبقه شاعران نیکو پرداز و
ادیبان ماهر وصاحب کتاب زهر الاداب
و کتاب النورین و کتاب المصون
والدر المکنون و کتاب الجواهر فی
الملح والنوادر و متوفی ۴۱۳ و این
ابیات از قریحه رقت بار او است
یاهل بکیت کما بکت
ورق الحمائم فی الغصون
هتفت سحیرا و الربی
للقطر رانعة الجفون
فبکا نها صاغ علی
شجوی تسجی تلك اللحو
ذکر تنی عهدا مضی
للانس منقطع القرین
مت ایا مها
و کا بها رجع الجفون
ونیز ابوالحسن علی بن عبدالغنی
قروی حصری اداسی درشمار نحویان
و شاعران وبا آنکه نابینا بودشهر
های اندلس را بگردیدو ملوک آن
کشور را ستایشکرد وازاو است
و لما تمایل من سکره
و نام د بیت لا عجا زه
فقال و من ذا فجا و به
عم یستدل بعکازه

حصفکی با کسر اول و سکون
دوم منسوبست بحصن کیفا و آن قلعه
ایست در دیار بکرمیان شهر آمد و
و جزیره ابن عمر و قیاس در نسبت
مرکب آنست که از مجموع دو اسم
نسبت آرند همچنانکه در نسبت عبدالله
و عبد شمس و عبدالدار و رأس عین
گویند عبدلی و عبشمی و عبدری و
رسعنی لکن رعایت این قیاس را در
همه جا نکرده اند چنانکه در ذیل
حصنی بیاید باری معین الدین ابوالفضل
یحیی بن سلام بن حسین بن محمد معروف
بخطیب حصفکی در طبقه ادیبان و
شاعران وخطیبان امامیه وصاحب دیوان
شعر و دیوان رسائل بدان منسوبست
خطیب حصفکی در بغداد دانش
آموخت ودرمیافارقین بزیست ودر
شعرونظام وانشای خطاب بارع گردید
و درسال ۵۹۴ در گذشت واز او است

وانسية زارت مع النوم مضجعی
فعانقت غصن البان منها الی الفجر
اسائلها این الوشاح وقد سرت
معطلة منه معطرة النشر
فقالت واومت للسوار نقلته
الی معصمی لما تقلقل فی خصری
ونیز علاء الدین محمد بن علی بن محمد حصفکی دمشقی درطبقه محدثان وادیبان و مفتیان و شارح المنار نسفی وشارح الملتقی حلبی ومتوفی ۱۰۸۸ بدان منسوبست

حصنی باکسر و سکون منسوبست بحصن منصور و آن قریه ایست درغربی فرات نزدیك سمیساط وابوعمر عبدالجبار بن نعیم بن اسمعیل حصنی در شمار محدثان بدان منسوبست ونیز منسوبست بحصن مسلمه وآن قلعه ایست درجزیره میان رأس عین ورقة واسمعیل بن رجاء حصنی نیز در طبقه محدثان بدان منسوبست ونسبت دراین دومورد بر خلاف قیاس آمده است چه قیاس در اول حصمنی ودر دوم حصمسی است وهمین بی نظمیها است که راه دانشوری راپرپیچ و خم کند

حصب بروزن زبیر مصغر حصب بمعنی سنگ ریزه از اعلام است ونام جمعی از صحابه ومحدثان

حصین بروزن زبیر مصغر حصن بمعنی حصارك نام جمعی از صحابه وتابعان ومحدثان است وبروزن امیر بمعنی استوار نیز آمده است و ابو الحصین با فتح حای بی نقطه کنیت عثمان بن عاصم تابعی است نیز کنیت عبدالله بن احمد ازمشایخ نسائی وابو حصین باضم حا روباه است

حصینه باضم وفتح بروزن جهینه وابن ابی حصینه کنیت مشهور امیر ابوالفتح حسین بن عبدالله بن احمد بن عبد الجبار معری است در طبقه ادیبان وشاعران وامیران واز ستایشگری بامارت و ثروت رسید و درسال ٤٥٧ درگذشت واز اواست
بکت علی غداة البین حین رأت
دمعی یفیض وحالی حال مبهوت
فدمعتی ذوب یاقوت علی ذهب
و دمعها ذوب در فوق یاقوت

حصینی باضم اول وفتح دوم منسوبست بحصین وآن نام قریه ایست برکنار شط خابور از اعمال موصل واحمد بن محمد حصینی درشمار محدثان امامیه بدان منسوبست

حضرمی با فتح وسکون ضاد نقطه دار منسوبست بحضرموت وآن نام ناحیتی است که در آخر یمن درامتداد دریای عمان قرار گرفته و ساکنان این ناحیه را حضرمی گویند وابو بکر عبدالله بن محمد حضرمی در شمار محدثان امامیه بدان منسوبست ونیز حضرمی نام قبیله ایست ازقبائل عرب یمن وازاین قبیله است ابوالحسن علی بن مؤمن حضرمی اشبیلی معروف بابن عصفور و در عصفور بیاید ونیز ابومروان عبیدالله بن عمر بن هشام حضرمی اشبیلی در شمار ادیبان وشاعران وصاحب کتاب الافصاح وکتاب دریدیه ومتوفی ٥٥٠ ونیز ابواسحق ابراهیم بن محمد بن منذر بن سعید حضرمی اشبیلی در طبقه نحویان وصاحب شرح حماسه وکتاب السکت ومتوفی ٥٨٤

حضیر بروزن زبیر نام پدر اسید بن حضیر بن سماك اوسی انصاری صحابی است واورا حضیر الکتائب گفتند (حاضرك سلام)

حضین بروزن زبیر مصغر حضن بمعنی در بر گرفتن ودر بر گرفتنك وآن نام ابو ساسان حضین بن منذر تابعی است که درصفین بیرق دار لشکر امیرالمؤمنین بود ونیز نام حضین بن مخارق بن عبد الرحمن سلولی است ازمحدثان امامیه

حضینی باضبط پیش منسوبست بابوساسان حضین واسحق بن ابراهیم حضینی ازمحدثان خاصه بدومنسوبست

حطاب با فتح و تشدید هیزم فروش را گویند وآن از اعلام است ونام حطاب بن حارث قرسی جمحی صحابی

حطان با کسر وتشدید آهوی نرونیز نرودر فارسی بز نررا تکه گویند وآن از اعلام است ونام ابو جرمه حطان بن خفاف جرمی از محدثان خاصه ونیز نام حطان بن عوف است که اخنس تغلبی شاعر با دختر اوراه تشبیب راسپرد و گفت

لابنة حطان بن عوف منازل
کما رقش العنوان فی الرق کاتب

حطیئة با ضم اول بروزن جهنیه وآن لقب ابوملیکه جرول بن اوس عبسی است واورا ازآنروی که کوته اندام بود ونزدیك بزمین حطیئه گفتند حطیئه از شعرای نامور عرب است که درآغاز بکردید وبزرگانرا

بستودامابیخل موصوف بودوزبیرین
بکار نسب شناس معروف عرب دهم
بخیلان عرب چهارند حطیئه و حمید
ارقط وابو الاسود دئلی وخالدبن
صفوان و حطیئه هنگامیکه رهسپر
جهان دیگر بود گردش انجمن شدند
وگفتند بوصیت کردن پرداز گفت
وای بر آن شعریکه نا درست آنرا
روایت کنند گفتند وصیت کن گفت
بفلان قبیله و بهمان عشیره گوئید که
شاعرشما برترین شعراء است که چنان
وچنین گفته‌است گفتند این‌سخنان ترا.
بکار ناید ازخود سخن کن گفت

الشعر صعب وطویل سلمه
اذا ارتقی فیه الذی لایعلمه
زلت به الی الحضیض قدمه
یرید ان یعربه فیعجمه

گفتندحاجتی داری گفت نه‌لکن
بر آن‌شعرخوبی که نااهل‌را آن‌ستایند
نارا حتم گفتنددر بارهٔ غلامان‌و کنیزانت
چه گوئی گفت تاشب‌وروز بپایندغلام
و کنیزند گفتند برای‌محتاجان چیزی
وصیت کن گفت بر اینان است که در
خواستن‌پافشاری کنندودر پیشه گدائی
مبرم باشند گفتند در خصوص‌مالت چه
گوئی گفت دخترانم دوبرابر پسرانم
ببرند گفتند این‌سخن درست نیست گفت
ندانم‌شما آمده اید مرادیدن کنید
یاآنکه طریق خصومت بامن‌سپرید
گفتند در حق یتیمان چه گوئی گفت
اموالشان بخورید ومادرشان را
بگایید گفتند جز اینها که گفتی
باز وصیت داری گفت
ماده خر بنشانید و بگردانید مرا بر
دهم چه زرگ مرد برفراش
نمیرد وتاکنون نیز کسی بربشت ماده
خرنمرده است واورا برپشت ماده‌خر
نشاندند و گرداندند تا جان داد و
وحطیئه از شعرای مخضرم است که
دوران جاهلیت واسلام را دریافت و
درسال ۵۹ درگذشت وابن حطیئه
کنیت مشهور ابوالعباس احمد بن
عبدالله لخمی فارسی است در شمار
مقرئان وکاتبان ومتوفی ۵۶۰

حطینی باکسر اول ودوم
منسوبست بحطین وآن قریه‌ایست
میان قیساریه وارسوف در خاک
فلسطین وابومحمد هیاج بن محمدبن
عبیدبن حسین حطینی در شمار محدثان
ومتوفی ۴۷۲ بدان منسوبست

حظائری بافتح اول منسوبست
بحظیره وآن قریه است بزرگ از

اعمال بغداد وجمعی ازدانشمندان از
آنجا برخاسته اند از جمله ابو المعالی سعد
بن علی بن قاسم بن علی بن قاسم انصاری
حظیری بغدادی معروف به دلال
الکتب در شمار ادیبان و فاضلان
و شاعران وصاحب کتاب زينة الدهر
وعصرة اهل العصر فی ذکر لطائف
شعراء العصر واین کتاب ذیل دمیة
القصر باخرزی است و دمية القصر
باخرزی ذیل یتیمة الدهر ثعالبی و نیز
کتاب لمح الملح و دیوان شعر و از او است

و معذر فی خده
ورد وفی فمه مدام
مالان لی حتی تغشی
صبح طلعته ظلام
کالمهر یجمح ثم یسکنه
و یعطفه اللجام

ودر سال ٥٦٨ در گذشت

حفده باضم اول و دوم وسوم
جمع حافد در چندین معنی بکار رفته
است پیروان - یاوران - فرزندان
فرزند و آن لقب ابو منصور عمدة
الدین محمد بن اسعد نیشابوری است در
طبقه فقیهان شافعی و از شاگردان
بغوی وسمعانی و در تبریز بوعظ و درس
پرداخت ودر سال ٥٧١ در تبریز از
جهان رفت

حفری با ضم و سکون
منسوب است بحفره و آن نام موضعی
است در قیروان معروف بحفره ایوب
و یحیی بن سلیمان حفری در شمار
مقریان بدان منسوب است

حفصاباذی با فتح و سکون
منسوب است بحفص آباد از قرای سرخس
وابوعمرو عثمان بن ابی نصر حفصابادی
در شمار محدثان و متوفی ٥٣٠ بدان
منسوب

حفص با فتح و سکون بمعنی
زنبیل چرمین نیز خانه خرد نیز بچه شیر
از اعلام است وابو حفص کنیت عمر بن
فرخان طبری است در شمار فیلسوفان
و منجمان ودر آغاز بیحیی بن خالد
بن برمک پیوست وسپس بفضل بن سهل
وفضل او را بمامون شناسانید ومامون
نیز او را نزدیک گرفت و کتب بسیاری
بفرمان مامون بعربی ترجمه کرد واز
اوست کتاب المحاسن و کتاب اتفاق
الفلاسفه و اختلافهم فی خطوط
الکواکب و کتاب تفسیر اربع مقالات
لبطلیموس

حفصه باضبط پیش با زیادتی
ها در آخر آن از نامهای زنان است و

نام دختر عمر بن خطاب زوجه پیغمبر و ابو حفصه کنیت نیای سلیمان بن یحیی بن ابی حفصه است معروف بمروان بن ابی حفصه که از مردم یمامه بود و در بغداد زیست و مهدی و هرون عباسی را بقصایدی ستود و شاعر مخصوص معن بن زائده بود و از شاهکار های او قصیده لامیه او است که معن بن زائده را در آن ستود و اموال بسیاری از او ستد و در سال ۱۸۱ در بغداد در گذشت

حفصویه مرکب است از دو کلمه حفص و ویه و گذشت که ویه کلمه تحسین و اعجاب است و حفصویه نام یکی از افاضل کاتبان است و ابن ندیم در فهرست نوشت که وی نخستین کسی است که در خراج کتاب تألیف کرد و در صناعت خراج بر دیگران پیش بود و نیز کتاب رسائل پرداخت

حفیص بر وزن زبیر مصغر حفص و آن لقب حفص بن سلیمان بن مغیره اسدی کوفی فاخری است از شاگردان عاصم بن ابی النجود و هم از راویان قرائت او و متوفی ۱۸۰

حفناوی با فتح و سکون منسوبست بحفنا و آن قریه ایست در صعید مصر و ابو محمد عبدالله بن معاویة بن حکیم حفناوی در شمار فقیهان و محدثان و متوفی ۲۵۰ و منسوبست

حفنی با فتح و سکون منسوبست بحفنه و حفنه همان حفنا است و گذشت که از قرای مصر است و ابوالمکارم نجم الدین محمد بن سالم بن احمد حفنی مصری در طبقه ادیبان و محدثان و صاحب حواشی بر شرح همزیه ابن حجر و متوفی ۱۱۸۱ بدان منسوبست

حقیبی با فتح و کسر قاف منسوبست بحقیبه بمعنی باردان و نیز آنچه از پس قربوس زین نهند و آن لقب نیای محمد بن عبدالله حقیبی علوی حسینی مدنی است در شمار محدثان امامیه و نیز بنابر نقلی لقب اسمعیل بن بن عبد الرحمن کوفی است در طبقه وضعاف از محدثان خاصه و بنابر نقلی لقب او جفینه است مصغر جفن

حکم با فتح اول و دوم بمعنی دادور و نیز میانجی از اعلام است و نام جمعی از صحابه و محدثان و ابوالحکم کنیت عبیدالله بن مظفر بن عبدالله بن محمد باهلی مغربی است در شمار طبیبان و ادیبان و صاحب کتاب حافظ الصحه

ورساله درامراض معده وديوان شعر وارجوزه بنام معرة البيت وموضوع آن دعوتی است که از ظریفان و ندیمان کنند ودرضمن غرامات کشند بدین مطلع

معرة البيت على الا نسا ن

يطرى بلاشك على الانسان

ودردمشق زیست ودرسال ۵٤۹ گذ

حکمی باضبطپیش منسوبست بحکم بن سعد العشیره پدر تیرهٔ در یمن و جراح بن عبدالله حکمی امیر خراسان بدو منسوبست

حکیمی بافتح اول منسوبست بحکیم نیای ابو عبد الله محمد بن احمدبن ابراهیم بن قریش حکیمی در شمار ادیبان وکاتبان و مورخان و صاحب کتاب حلية الادباء و کتاب سقط الجوهر و کتاب الشباب و کتاب الفكاهة والدعابه

حلاء باء.ج. تشدیدبمعنی زیور ساز و آن لقب ابو الحسین علی بن عبدالله بن وصیف است که بناشی اصغر مشهور بودو ناشی کسی را گویند که درفنی از فنون ادب بارع گردد و بعبارتی از ریشه خود آن در آن نشوونما کند واورا حلاء از اینروی گفتند که از مس زیور ساخت و بعضی دیگر گویند شمشیر هارا زیور کرد و حلاء درصنعت شعر بارع گردید ودر علم کلام نیزقدری یافت ودر این فن ازشاگردان ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی است و بیشتر اشعارش درمدایح اهل بیت است تا جائیکه بشاعر اهل بیت شهره گردید وازاوست

ولو آمنوا بنبی الهدی

وبالله ذی الطول ماخالفوکا

و لوا یقنوا بمعاد لما

ازالوالنصوص ولامانعوکا

ولکنهم کسموا الشك فی

اخیاك النبی وابدوه فیکا

ونیز تصانیفی پرداخت ازجمله کتابی در امامت ودر سال ۳٦٦ درگذشت

حلاج با فتح و تشدید دانه کش را گویند آنکس که دانه ازپنبه بیرون کشد و نداف پنبه زن را و آن ا۔ ابومغیث حسین بن منصور حلاج است که از مردم بیضای فارس بود ودر واسط نشوونما کرد ودر شوشتر از ابو محمد سهل بن عبدالله شوشتری دانش فراگرفت واز آنجا ببغدادرفت

و در سلك صحبت جنید در آمد و با
صوفیه در آمیخت و دیگر بار بشوشتر
رفت و باز پس از زمانی ببغداد باز
گردید واز آنجا بمکه معظمه رفت
ویکسال درصحن مسجد بزیست وجز
برای طهارت وطواف از جای خود
بر نخاست و از گزند تابش آفتاب
وریزش باران باك نداشت وهرروز
قرصی نان و کوزهٔ آب اورا دادند واز
نان جز چند لقمه نخورد واز آب جز چند
شربت ننوشید وپس از یکسال از مکه
بیرون رفت و بشوشتر رسید ودراین
هنگام مردم شوشتر دست ارادت بو
فرادادند ودر دلهای مریدان منزلتی
بزرگ پیدا کرد وبرخویشتن بترسید
واز میان مریدان بیرون رفت ومدت
پنجسال خودرا پوشیده وپنهان داشت
ودراین مدت درشهرهای خراسان و
[illegible] ن و [illegible] انستان و ترکستان

فلا یحزنك ان ابصرت حالا
مغیرة عن الحال القدیم
ولی نفس ستتلف اوسترقی
لعمرك بی الی امر جسیم

و از آن پس باهواز رفت و
آوازه اش بلند گردید واز آنجا ببصره
رفت واز بصره بار دیگر بمکه رفت
و از مکه آهنگ هندوستان کرد و
شهر های هند و سپس چین را بدید
و ببغداد باز گردید. قضا را جنید
از دنیا برفت و حلاج در بغداد بزیست
وبافشای اسرار وراز های درون
پرداخت و سخنانی که با ظواهر دین
هیچ سازش نداشت بر زبان وخامه
آورد و فقیهان بغداد بکفرش حکم
کردند و خونش را هدر شمردند
و المقتدر بالله خلیفهٔ عباسی فرمان
کرد او را دو هزار تازیانه زدند
وآنگاه دست وپایش را بریدند وآنگاه

که با صفهان نزدیك گردید وآثار
شهرها را بدید [illegible] را بگفت حالیکه
در برش کهنه پلاسی و در دستش
کوزه و عصائی بود

لئن امسیت فی ثوبی عدیم
لقد بلیا علی حر کریم

بدنش را بسوزانیدند و خاکسترش
را در آب دجله ریختند و [illegible] در سال
۳۰۹ اتفاق افتاد گویند وقتی دست
وپایش را بریدند این شعر را خواند

الم اسلم النفس للاسقام تبلغها
الا لعلمی بان الوصل یحییها

نفس المحب علی الآلام صابرة
لعل مسقمها یوماً یداویها
ابن ندیم نامهای کتب مصنفه
حلاج را نام برده است و از آنها است
کتاب طاسین الازل و کتاب الهیاکل
و کتاب الکبریت الاحمر واین چند
کتاب اورا نام نبرده است کتاب بستان
المعرفه و کتاب الجسم الاکبر و کتاب
الجسم الاصغر و کتاب نور الاصل و
نیز از حلاج است

والله ماطلعت شمس وما غربت
الا وذکرك مقرون بانفاسی
ولا ذکرتك محزونا ولا فرحا
الا وانت منی قلبی و وسواسی
ولا جلست الی قوم احدثهم
الا وانت حدیثی بین جلاسی

حلاس بالضم اول بر وزن
گساد بمعنی جل از اعلام است و نام
حلاس بن عمرو هجری است از
اصحاب امیر المؤمنین وحلاس بالفتح
جدید بمعنی جل فروش لقب است

حلال بالفتح اول [illegible]
نقیض حرام [illegible] است ونام جمعی
ازمحدثان و [illegible] بمعنی گره
گشاو [illegible]
بن عمر است [illegible]

اصحاب حضرت رضا (ع)

حلبی بالفتح اول ودوم منسوب است
بحلب وآن از شهرهای مشهور سوریه
است و جمعی از اعلام از آنجا بر
خاسته‌اند ازجمله ابوالصلاح تقی الدین
بن نجم حلبی از فقهای امامیه وشاگرد
سید مرتضی و صاحب کتاب تقریب
المعارف و کتاب الکافی و [illegible]
البدایة وشرح ذخیره سید مرتضی و
ازجمله ابو المکارم حمزة بن علی بن
زهره حلبی معروف بابن زهره از
اعلام فقیهان و متکلمان امامیه و
صاحب کتاب غنیه النزوع الی علمی
الاصول والفروع و کتاب قبس الانوار
فی نصرة الائمة الاطهار و کتاب
السکت در نحو ومتوفی ٥٨٥ وازجمله
برادرش سید عبدالله بن علی بن زهره
حلبی درشمار [illegible] و صاحب
کتاب التبریه در فقه و کتاب [illegible]
المحجه فی کون اجماع الامامیه حجه
و کتاب المبین [illegible] و
عصاه المسلمین وغیر آنها و [illegible]
خاندان مشهور [illegible] واز
[illegible]
در شمار [illegible] ایشان
وصاحب کتاب [illegible] و

متوفی ۳۷۲ و از جمله هرون بن احمدبن عبد الواحد بن هاشم حلبی خطیب وصاحب کتاب اللحن الخفی وهنگامیکه منصب خطابت حلب را یافت و بخطبه خواندن پرداخت ابوعبدالله بن قیسرانی شاعر اورا در آغوش کشید واین شعررا خواند

شرح المنبر صدرا
لتلقيك رحيبا
اترى ضم خطيبا
منك ام ضمخ طيبا

و در سال ۵۳۷ درگذشت واز جمله محب الدین محمدبن یوسف بن احمد بن عبد الدائم حلبی درشمار نحویان و حاسبان وشارح تلخیص و شارح تهسیل ومتوفی ۷۷۸ وازجمله ابوالطیب عبدالواحدبن علی حلبی در شمار ادبیان ولغویان وصاحب کتاب شجر الدر و کتاب لطیف الاتباع ومتوفی پس از ۳۵۰ وازجمله علی بن برهان الدین شافعی حلبی صاحب کتاب انسان العیون فی سیره الامین و المأمون معروف بسیره حلبیه و متوفی ۱۰٤٤

حلحولی بافتح اول منسوب بحلحول بروزن کشکون وآن قریه است میان بیت المقدس وشهرخلیل گویندقبریونس بن متی در آنجاست و عبدالرحمن بن عبدالله حلحولی درشمار محدثان ومتوفی ۵٤۳ بدان منسوبست

حلوانی با ضم و سکون منسوبست بحلوان وآن نام چندموضع است از جمله حلوان عراق که نام قریه ایست که پیشتر بسیار آباد بود و آبادی خودرا سپس بقصر شیرین داد وقبر احمد بن اسحق قمی در آنجا است وابو سهل احمد بن محمد بن عاصم حلوانی درشمار محدثان وادیبان وصاحب کتاب المجانین الادباء ومتوفی ۳۳۳ وسلمان بن عبدالله بن محمد حلوانی نهروانی از افاضل ادیبان ولغویان وصاحب کتابی در تفسیر قرآن و کتابی درقرائت و کتاب قانون درلغت و شارح ایضاح ابوعلی فارسی و شارح دیوان متنبی وغیراینها ومتوفی ٤۹۳ بدان منسوبند

تقول بنيتي اتبقى عنم
ولا تدلمح الى الاطماع تعد
ورض باليأس نفسك فهو حرى
وازين فى الورى وعليك اعود
فلو كنت الحليل وسد وبه
او الفراه اثر كمت المبر

لما ساویت فی حی رغیفا
و لا تبتاع بالماء المبرد
نیز حلوان قریه ایست از قرای
مصر دردو فرسنکی فسطاط وحلوانی
بافتح اول ودوم و سوم شیرینی پز و
شیرینی فروش را گویند و جای نون
همزه نیز آرند وحلوائی گویند وبعضی
از محدثان چنان پیشه داشته اند

حلوی با فتح اول و د و م
منسوبست بمدرسه حلویه از مدارس
شهر حلب وابوالفتوح نجیب الدین
احمدبن محمدبن علی بن محمدبن زین
الدین حلوی حلبی در شمار ادیبان
و شاعران و خطیبان و صاحب کتاب
سعادة الدارین فی برالوالدین و کتاب
الفوائد البهیه فی مولد خیر البریه و
کتاب المعاطر الانسیه فی الفضائل
القدسیه و کتاب مطالب السعادات فی
الصلوة و السلام علی سید السادات و
ن خطب و دیوان شعر و متوفی
۱۱۹۵ بدان منسوبست

حلی با کسر اول و تشدید لام
منسوبست بحله و آن شهریست میان
کوفه و بغداد و جمعی از اعاظم اعلام
بدان منسو بند مانند نجم الدین
ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن
سعید حلی مشهور بمحقق در طبقه
اعاظم فقیهان و محققان و صاحب
کتاب شرایع الاسلام و بر این کتاب
شروح بسیار نوشته اند و کتاب
النافع و کتاب المعتبر و کتاب نکت
النهایة و کتاب المسلک فی اصول الدین
و کتاب المعارج فی اصول الفقه و
کتاب الکهنه فی المنطق وغیر اینها
و نظمش نیز پخته وروان بود واین
ابیات از او است

یارا قدا و المنا یا غیر را قدة
و غافلا و سهام الموت تر میه
بم اغترارك والایام مرصدة
والدهر قدملاء الاسماع واعیه
اما راناك اللیالی نسج دخلتها
و غدرها بالتی کانت تصافیه
رفقا بنفسك یا مغرور ان لها
یوما تشیب النواصی من دواهیه

و در سال ٦٧٦ در گذشت و
قبرش در حله مزاری مشهور است و
مانند جمال الدین ابو منصور حسن
بن یوسف بن علی بن مطهر حلی
مشهور بعلامهٔ حلی از اعیان فقیهان
و اعاظم محققان و اعلام مفسران
و متکلمان وحکیمان و ادیبان و
صاحب تصانیف بسیار چندانکه تا

پانصد تصنیف نسبت باو داده اند از جمله کتاب تذکرة الفقها، و کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب و کتاب مختلف الشیعه و کتاب التحریر و کتاب القواعد و کتاب نهج الایمان فی تفسیر القرآن و کتاب کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد و کتاب المحاکمات بین شراح الاشارات وغیر اینها ودر سال ۷۲۶ در گذشت و در نجف مدفون گردیدو مانند محمد بن احمد بن ادریس حلی مشهور بابن ادریس از اعلام محققان و صاحب کتاب السرائر و کتاب تعلیق البیان و متوفی ۵۹۸ و غیر اینان از افاضل و اعلام

حلیس بر وزن زبیر مصغر حلس بمعنی مهتر مردم و حلیس بمعنی مهترك مردم و آن از اعلام است و نام چندن صحابه و ام حلیس کنیت پیرزنی بناج این شعررا در وصف لاغری او گفته است

. . . . .

ام حلیس پیرزن سالخورده ایست نزار که از گوشت بدن باستخوان گردن خر ندارد وام حلس بمعنی ماده خر است

حلیمی با فتح اول و کسر دوم لقب قاضی لطف الله بن ابو یوسف است در شمار دانشمندان وادیبان وشاعران ترکیه کنونی وعثمانی پیش وصاحب کتاب لغا سمیه معروف بفرهنگ حلیمی که لغت ترکی بفارسی است و کتاب بحر الغرائب و کتاب نثار الملك بنام بایزید بن سلطان محمود ودرسال ۸۷۲ آنرا بپایان رسانده است و دیوان شعر بزبان فارسی وحلیمی تخلص کرده است

حماد با فتح و تشدید بمعنی بسیار ستاینده از اعلام است و نام حماد عجرد در طبقه شاعران توانا ودر عجرد بیاید ونام حماد بن میسره مبارك راوی که در راویه بیاید حماد کنیت ابوالحسن علی بن عبید الله بن حماد عدوی است در عدوی بیاید وحماده با زیادتی تا در آخر آن از اعلام زنان است و ام حماده دختر رجاء بن زیاد در شمار محدثات

حمار با کسر اول بر وزن کار بمعنی خر از ... حمار بن مالك از ... عاد که در ... زمان ...

مرغ حمار کافرتر از حمار و داستانش
اینست که چهل سال خدا را پرستید
وازآن پس پسرانش که ده تن بودند
برای شکار بصحرا و کوه رفتند و
صاعقه فرارسید وهمگان‌رابسوزانید
وحمارخبرآنرا شنید و گفت بخدائی
که فرزندانم‌رابکشدوبسوزاندکافرم
وازپرستش‌وی‌روی‌برتافت‌وذوالحمار
لقب اسود عنسی است ودر ذوالحمار
بیاید وحمار با فتح وتشدید کسی را
گویند که خربکری دهد و چنانت
کسی را فارسیان خربنده گویند و
ن اقب داود بن سلیمان بن حماد
کوفی است در شمار محدثان امامیه

حمارعزیر حمار بروزن کمار
و عزیر بروزن زبیر بمعنی خر عزیر
وآن لقب ابوالعباس احمدبن عبیدالله
بن محمدبن عمار ثقفی است درشمار
ادبیان و مورخان و صاحب کتاب
المبیضة در مثال ط البین و کتاب
الانواء و کتاب ـالب ابی نواس و
کتاب اخبار سلیمان بن ابی ش
کتاب الزیادة فی اخبار الوزراء
تألیف ابن جراح و کتاب اخبار
حجربن عدی و کتاب اخبارابی‌نواس
و کتاب اخبار ابن الرومی و مختار
مره و کتاب‌المناقضات‌و کتاب‌اخبار
ابی العتاهیه و کتاب الرسالة فی
بنی امیه و کتاب الرسالة فی تفضیل
بنی هاشم و موالیهم و ذم بنی امیه
و اتباعهم و کتاب الرسالة فی مثالب
معاویه وغیر اینها وآن لقب را ابن
رومی بروی نهاد ازآن پس که فقر
و تهیدستی گرد ابو العباس راگرفته
بود واز شدت فاقه در رنج بسر برد
وزبان بنکوهش اشراف گشود وبا
قضا و قدر درآویخت و روزگار را
بباد بدگوئی گرفت ابن رومی گفت
ترا عزیر نام دادم پرسید چگونه
عزیرم نام کردی گفت زیرا عزیر از
خداخواست که خون‌هفتاد هزار کس
ازبنی‌اسرائیل را بدست بختنصر بریزد
و دراجابت دعای خود پافشاری کرد
خداوند باووحی کرد که اگر اصرار
ورزی نام ترا از دیوان پیمبران
بسترم و ابن رومی درآن باره گفت
و فی ابن عمار عز

ما صنع الله بنا

ماکان لم کان وما لم یکن
لم یکن قط و کیان البشر
لابل فتی خاصم فی نفسه
لم یزل قائما وفاز البصر

وكل من كان له ناظر
صاف فلا بد له من نظر
وعزیر به‌صفت عزیرداشتن است
وسپس ازهماندی‌عزیر افتاد و حمار
عزیرگردید وابن عمار راه تشیع را
سپرد ودرآن راه پائی استوار داشت
ودرسال ٣١٤ درگذست

حماس باكسر بروزن كمار
دلیری و نیرومندی وسرسختی است
و حماسه دلیرشدن ودیوان حماسه که
ابوتمام گردآورد دیوان اشعاردلیران
عرب بود وان نام حماس لیبی‌صحابی
است و نیز نام حماس بن نامل شاعر
مخضرم است که دو دولت اموی و
عباسی را دریافت

حمال با فتح و تشدید بمعنی
بار بردار ویا بمعنی بسیار باركش
از اعلام است وازآنروی الف ولام
برآن درنیاید وهم نام پدر ابیض بن
حمال سبائی مأربی صحابی است

حمام با فتح بر وزن قطار
بمعنی کبوتر و هر مرغ طوق دار از
اعلام است و نام حمام بن جموح بن
زید انصاری صحابی است و حمامه
با زبادتی ها درآخرآن نیزنام حمامه
اسلمی صحابی است

حمامی بافتح وتخفیف منسوبست
بحمام بمعنی کبوتر وحمامی کسی را
گویند که کبوتر بپرورانند و بپراند
وآن لقب اسعد بن سعد بن محمد
حمامی رازی فقیه امامی است ونیز
لقب جمعی از محدثان عامه

حمانی با کسر و تشدید
منسوبست بحمان که تیره ایست‌ازبنی
تمیم و ابوزكريا يحيى بن عبدالحمید
بن عبد الرحمن بن میمون حمانی
کوفی درشمار محدثان ومتوفی۲۲۸
و جابر بن نوح تمیمی حمانی نیز از
محدثان بد ومنسوبند

حمد با فتح و سكون بمعنی
ستودن ازاعلام است و امابو سلیمان
حمد بن محمدبن ابراهیم بن خطاب
ودر خطابی بیایدونیز نام‌حمدبن حمید
بن‌محمود استدرشماراديبان‌ونحويان
وشاگرد ابن جوزی و متوفی ٦٣٢
واین دو شعردر غایت اعلف اراوست
روت لی احادیث الغرام صبابتی
باسنادها عن بانة العلم الفرد
عن الدمع عن طرفی الفریح
عن الجوی عن النوی عن قلبی
الجريح عن الوجد
وحمدة بازیادتی هادر آخرآن

از اعلام زنان

حمدان با زیادتی الف و نون در آخر آن از اعلام است و نام حمدان بن عبدالرحیم اثاربی است و در اثاربی گذشت و ابن حمدان کنیت مشهور ابوالقاسم جعفر بن محمد بن حمدان موصلی است در شمار شاعران و ادیبان و فقیهان شافعی و صاحب کتاب الباهر در اشعار محدثین و کتاب الشعر والشعراء ناتمام و کتاب السرقات ناتمام و کتاب محاسن اشعار المحدثین ابن حمدان در موصل مقامی بلند داشت و با وزیران و امیران دوست و با مبرد و ثعلب و دیگر دانشمندان عصر مربوط و مانوس بود در آن میان پیوند یکی از فرزندانش را از خویشتن برید و فرزندی او را از خود انکار کرد حاسدان بر او برنجیدند و بمحضری نوشتند و زشت کاری بها بوی نسبت دادند و آنگاه او را از موصل بیرون کردند و ابن حمدان بناه اد ... ومعتمد خلیفه عباسی ... بقصیدتی بلند استمداد ... از ... موصل باو رسیده بود در آن آورده و قصیده ۱۵۰ ... است و در پایان قصیده نامهای ... ادیبه و دبنیه که دانسته آورده است مطلع قصیده

اجدك ماینفك طیفك ساریا
مع اللیل مجتابا الینا الفیافیا

و در سال ۳۲۳ در گذشت

حمدانی باضبط پیش منسوب است بحمدان و آن نام نیای خاندان حمدان است که بدلیری و فضل و کرم منسوبند و از ایشان است سیف الدولة بن عبد الله بن حمدان که در شام فرمانروا بود و دانش پرورد و شاعران را نواخت و پسر عمش حارث بن سعید بن حمدان معروف بابو فراس حمدانی در شمار ادیبان و شاعران و در فراس بیاید و نیز نام نیای برهان الدین ابوالحارث محمد بن ابی الخیر علی بن ابی سلیمان بن ناصر حمدانی است در شمار مفسران و فقیهان و صاحب کتاب مفتاح التفسیر و کتاب دلائل القرآن و کتاب عیون الاصول و نیز نام نیای برهان الدین محمد بن علی حمدانی است در ... و صاحب کتاب ... البراهین و ... المسئلة فی الامامة من کتاب الاربعین للفخر الرازی

حمدون ... بر وزن ... از

اعلام مردان است و ابن حمدون کنیت مشهور ابو عبد الله احمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن داود بن حمدون است درطبقه لغویان وادیبان وکاتبان واورا ازآنروی که در صحبت متوکل خلیفه عباسی وازمخصوصان وی بود ندیم گفتند و شیخ طوسی او را در شمار مصنفان امامیه آورده است وازاوست کتاب اسماء الجبال والمیاه و الاودیه و کتاب بنی مرة بن عوف و کتاب بنی نمر بن قاسط و کتاب بنی عقیل و کتاب بنی عبدالله بن غطفان و کتاب طی و کتاب شعر العجیر السلولی و صنعته و کتاب شعر ثابت بن قطنه وپس از چندی متوکل او را ازپیش خود براند ومدتی دور ازشهر بغداد زیست وآنگاه دیگر بارمتوکل اورا نزدیك گرفت و کنیزی که صاحب نام داشت باو بخشید و این ابیات نمونه نظم اواست که بعلی بن یحیی نوشته است

من عذیری من ابی حسن
حین یجفونی و یصرمنی
کان لی خلا و کنت له
کامتزاج الروح بالبدن
فوشی واش فغیره
و علیه کان یحسدنی
انما یزداد معرفة
بودادی حین یفقدنی

ونیزابن حمدون کنیت بهاءالدین ابوالفضل محمد بن حسن لغوی است که در دربار خلفا مکانتی یافت وبه کافی الکفات ملقب گردید ولی سپس المستنجد از وی برنجید و او را در زندان افکند ودر زندان سال ۵۶۲ درگذشت واز اوست کتاب التذکرة در لغت

حمدونه با ضبط پیش با زیادتی تا درآخرآن از اعلام زنان است ونام حمدونة دختر زیاد بن تقی وادی آشی اندلسی است وبعضی نام اورابجای حمدونه حمده نوشته‌اند حمدونه درشمار زنان ادب دوست و سخن پروروو نظم گستر بود چندانکه اورا خنساء مغرب گفتند وازاوست

و لما ابی الواشون الا فراقنا
ومالهم عندی و عندك من ثار
و شنوا علی اسماعنا کل غارة
وقل حماتی عند ذاك وانصاری
غزوتهم من مقلتیك و ادمعی
ومن نفسی بالسیف والسیل والنار

حمدونی منسوبست بحمدون

نـام نیای محمد بن بشر حمدونی سوسنجردی از شاگردان ابو سهل نوبختی و خود در شمار متکلمان و صاحب کتاب المقنع درامامت وکتاب المنقذ نیز در امامت

حمدویه مرکب است از دو کلمه حمدوویه وگذشت که ویه کلمه تحسین واعجابست وآن ازاعلام است و نام حمدویه بن‌نصیر شاهی است از ثقات محدثان امامیه وابن حمدویـه کنیت شمر بن حمدویه مروی است درشمار ادیبان و لغویان وصاحب کتاب غریب الحدیث و کتاب الجبال و الاودیه و کتابی‌در لغت که‌ازحرف جیم آغاز کرد ونیکو کتابی بود اما از اینکه نسخت آن را برگیرند بخل ورزید وپس‌از مرگش پاك از میان رفت

حمدیس بروزن پرویز نـام نیای ابومحمد عبدالجبار بن ابی بکر بن محمد بن حمدیس ازدی صقلی است معروف با بن حمدیس درطبقه شعرای نیکو پرداز و شیرین سبك و از کودکی بنظم شعر پرداخت و روزگاری در اندلس بسر برد و در سال ۵۲۷ درگذشت و دیوان شعری از او برجای ماند واین ابیات نمونه قدرت او است

و مطرد الاجزاء یصقل متنه
صبا اعلنت للعین ما فی‌ضمیره
جریح باطراف‌الحصی کلماجری
علیها شکی اوجاعه بخریره
کان حبا بأ ریع تحت عبـابه
لما قبل یلقی نفسه فی غدیره
کان الدجی خط المجرة بیننا
وقد کللت حا فا تـه بیدوره
شربنا علی‌حافاته کاس خمرة
و اقتل سکرامنه عینا مدیره

حمران با ضم اول بروزن جنبان نام حمران‌بن جابرحنفی‌یمامی صحابی است و نام حمران بن اعین شیبانی برادر زرارة بن اعین از ثقات محدثان امامیه و حمران جمع احمر است بمعنی سرخ

حمراوی با فتح و سکون منسوبست بحمراء وآن نام چندین شهر وقریه است از جمله قریه ایست درمصرواز این قریه است شیخ حسن مصری حمراوی در شمار فاضلان و محدثان و صاحب کتاب مشارق الانوار فی‌فوز اهل الاعتبار و کتاب النور الساری من شرح الجامع

الصحیح البخاری و کتاب النفحات الشاذلیه فی شرح البردة البوصیریه و کتاب بلوغ المسرات ومتوفی ۳۰۳

حمزی با فتح و سکون منسوبست بحمزه وآن نام شهریست در اندلس وابوالقاسم عبد الملك بن عبدالله بن داود حمزی مغربی درطبقه فقیها ن و متوفی ۵۲۷ و ابو اسحق یوسف حمزی که در قرقول بیاید بدان منسوبند و باید دانست که حمزه از اعلام است و چنان نیست که حمزی در هر مورد منسوب به شهر باشد بلکه درآن دومورد که یافتم باشهر سوند دارند و پیوند با شخص را نیافتم هر چند قیاس در نسبت حمزوی و یا حمزئی است و حمزه بمعنی شیر است و هم بمعنی تره ترش مزه وابو حمزه کنیت انس بن مالك است که پیغمبر باو داد هنگامیکه آن تره را چید باو گفت ابو حمزه وآن کنیت براو ماند

با کسر و سک

بست بحمص و آن شهر کیست میان دمشق وحلب وقبرخالدبن ولید درآنجاست وابوالعباس احمد بن علی بن معقل ازدی مهلبی حمصی در طبقه ادیبان وشاعران تیمه که بحله رفتوازداشمندان اه دانش آموخت و ببغداد رفت واز ابوالبقاء عکبری ووجیه واسطی قرآن درست و بدمشق رفت و ازابوالیمن کندی کسب دانش کرد و کتابها پرداخت و نظمش نیز پخته وروان بود وابتماع ابوعلی را کرد ودرسال ٦٤٤ درگذشت

بدان منسوست واما سدید الدین محمودبن علی بن حسن حمصی رازی ازاعلام متکلمان امامیه وصاحب کتاب التعلیق الکبیرو کتاب التعلیق الصغیر و کتاب التبیین والتنبیه فی التحسین والتقبیح و کتاب بدایة الهدایة و کتاب المنقذ من التقلید والمرشد الی التوحید و کتاب المصادرفی اصول الفقه وغیر اینهاوسال وفاتش بنظر نرسیدندانستم بحمص مذکور منسوبست ویا بجائی دیگر و فیروز آبادی درماده حمض گفته ومحمود بن علی حمضی با دو ضم مشدد استاد فخر رازی ازعلمای لام است و بعضی برآنند که حمص نام قریه ای بوده است نزدیك ری که ویران گردیده است و حمصی بکسر اول و دوم مشدد منسوبست

بدار الحمص که نام موضعی است در
مصر وعبدالله بن منیر حمصی مصری
بدان منسوب است.

با فتح اول و کسر دوم
بمعنی کم خرد نیز کسیکه موی
ریشش کم باشد و آن نام پدر عمرو بن
حمق خزاعی است از اعلام صحابه و
از خواص اصحاب امیرمؤمنان و در نامهٔ
که امام حسن بمعاویه نوشت این نام
مسطور است که معاویه تو آنی که
عمرو بن حمق آن بنده شایسته کاری
را کشتی که صحبت پیغمبر (ص) را
را دریافت وعبادت بدنش را فرسوده
ونزار و رنگش را زرد کرده بود از
آن پس که اورا امان دادی وپیمانها
بستی وهرگاه چنان پیمان وعهد را با
پرندهٔ بسته بودی آن پرنده آشیانه خود
راترک کردی و بسوی تو شتافتی

حمل با فتح اول ودوم بمعنی
بره از اعلام است ونام دو تن صحابی

حمنن بروزن جعفر نام حمنن
بن عوف زهری صحابی است که شصت
سال درجاهلیت وشصت سال دراسلام
زیست وحمنن مخفف حمنان است بمعنی
کنه های ریز ـ نیز دانه های انگورهای
خرد درمیان دانه های کلان

حموی بافتح اول ودوم منسوبست
بحماة وآن ازشهرهای شام است وجمعی
بسیار ازاعلام دانشمندان از آن شهر بر
خاسته اند مانند ابوعبدالله شهاب الدین
یاقوت بن عبدالله رومی حموی که در
ریشه ازمردم روم بود ودرشهر حمات
ازمادر بزاد ودر کودکی اسیر گردید
وعسکر بن ابی نصر ابراهیم که از
بازرگانان بغداد بود اورا بخرید وچون
دانش وخطی نداشت اورا بآموزگار
سپرد تا از خط او در کار تجارت
سود برد یاقوت غیر ازخط وحساب علوم
ادبیه را نیز فرا گرفت واز آن پس بکار
بازرگانی پرداخت وبجزیره کیش وعمان
بدستور کار فرمایش سفر کرد لکن این
کار چندان نپایید واز رنجشی که میانشان
پدید گردید کار بآزادی یاقوت کشید
و بکار رونوشت کتاب پرداخت و از
مزد آن معاش کرد و از این رهگذر
اطلاعات بسیاری بدست کرد وعسکر نیز
بر سر مهر شد و باز اورا بکار تجارت خود
گماشت و بجزیره کیش اورا فرستاد
اما هنگامیکه یاقوت ازسفر برگشت
عسکر مرده بود واز اموالی که در دستش
بود چیزی ببازماندگان عسکر داد وبا
بقیت اموال تجارت کرد وبتجارت کتاب

نیز پرداخت و ازآنجا که کتب خوارج را خوانده بود علی بن ابیطالب (ع) را دشمن گرفت ودر بازار دمشق با کسیکه مهر علیرا داشت مناظره کردو درمیان گیر ودار سخنی گفت که آتش برجان طرف باشید وشرارهٔ آن بدیگر دوستان علی رسید وجنبشی کردند وشهر دارد مشق نیز برآنسر شد که او رادستگیر کند یاقوت خودرا ازشهر در پوشیدگی بیرون کشید و بگریخت واز شهری بشهری دیگر رفت و چندی درمرو زیست وازآنجا بخوارزم رفت و باطغیان مغول سال ۶۱۲ رو بروشد وازآنجا نیز بگریخت و خودرا بارنجهای فراوان بحلب رسانید ودرآنجا بماند نادرسال ۶۲۶ درگذشت ومصنفانی از اوماند ازجمله معجم البلدان واین کتاب راصفی الدین بن عبدالحق متوفی ۷۳۹ مختصر کرد وآنرا مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه والبقاع نام داد و کتاب معجم الادباء و کتاب معجم الشعراء و کتاب المشترك وضعاً المختلف صقعاو کتاب المبدء والمأل در تاریخ و کتاب الدول و کتاب المقتضب فی النسب درانساب عرب و کتاب اخبار لمتنبی و غیر اینها و مانند جمال الدین یوسف بن حسن بن محمد بن حسن بن مسعود بن علی حموی درطبقه ادیبان و نحویان و فقیهان و شارح الفیه ابن مالك و شارح فرائض المنهاج و شارح مختصر الالمام و متوفی ۸۰۹ و مانند شرف الدین ابوالقاسم عمر بن ابی الحسن علی بن مرشد بن علی حموی مصری معروف بابن فارض و در فارض بیاید و مانند ابو الفوارس امیر حسین بن محمد حموی شامی معروف بابن اعوج (۱) که درحمات از مادر بزاد و در شام بزیست و برشاعران شام پیش افتادو از طرف سلطان مراد عثمانی چندی حکومت حمات وزمانی حکومت معرة النعمان داشت و درسال ۱۰۱۹ درگذشت و این غزل دلنشین از اوست

عجبا اننی ارید رضا ها
وهی فی حالة الرضا غضبانه
لست اخشی فی حبها من عاذول
فدعوه فیما یطول لسانه
حاصل الامران یقال فلان
صار صبا بحبه لفلانه
انا صب بحبها مستهام
ملك الحب سره وعیانه

---

(۱) اعوج بروزن احمر بمعنی کژ نام ویا لقب یکی از نیاکان اوست

لست انسی لما مضی ورقیبی
عینه من یدی الکری ملآنه
وقضینا الوصال رشماو ضه
بقلوب هیمانة حیرانه
وارادالجموح طرف التصابی
فلویا عما اراد عنانه
و ملکنا نفوسنا برضاها
و زجرنا بعفة شیطانه
فدع العاذلات ینه‌لن عنی
آه من لی بظبیة فتانه

واما سعد الدین محمد بن مؤید بن ابی بکر بن حسن بن محمد بن حمویه (۱) حموی منسوب بآن شهر نیست بلکه منسوب بحمویه نیای او است وی از مردم جوین است و بخوارزم وفت و بنجم الدین کبری از مشایخ عرفا پیوست و نیز بصحبت محیی الدین عربی و صدر الدین قونیوی رسید از آن پس کشورهای فلسطین و سوریه وآسیای صغیر را بگردید و در پایان عمر بخراسان باز گشت ودر سال ۶۵۰ بسن ۶۳ در همانجا از جهان برفت واز اوست کتاب سجنجل الارواح و کتاب محبوب الاولیاء و بادو زبان فارسی و عربی شعر گفت واز اوست

آنم که جهان چو حقه در مشت منست
وین قوت حق زقوت پشت منست
کونین و مکان و هر چه در عالم هست
درقبضه قدرت دو انگشت منست

دل وقت سماع ره بدیدار برد
جان ره بسرا پرده اسرار برد
این نغمه چو مرکبی است مر روح ترا
بردارد و خوش بعالم یار برد

هفتاد و دو ملت بر یك سر حرف
فی الجمله کسی نه که گشاید در حرف
من نقطه حرف بر سر حرف زدم
بگشاد در حرف و شدم بر سر حرف

و نیز منسوب بدو است سالك الدین محمد حموی که در یزد زیستن داشت و مانند پدرانش راه تصوف را سپرد واشعار عارفانه نظم کرد و نیز فرزندش ابو المحامد کاشف الدین محمد حموی یزدی که رهسپر طریقت بود و در سال ۹۱۰ کشته گردید

حموئی ابن ... ابهمین هیئت در نسبت شیخ الاسلام ابواسحق ابراهیم بن سعدالدین محمد حموئی که ترجمتش سپس آید آورده اند

(۱) حمویه هم گفته اند از دو کلمه ... حموی

در صورتیکه صاحب ترجمت بهمان
حمویه پیوندد که نیای خاندانی است
مشهور و در ذیل حموی گذشت و
قیاس درنسبت حمویهی است نه‌حموی
ونه حموینی و ازاینگونه آشفتگیها
فراوان در نسبتها دیده شود باری
ابواسحق ابراهیم فرزند سعد الدین
محمد بن ابی بکر محمد است که
ترجمتش در ذیل حموی گذشت وی
درطبقه اعاظم محدثان و اعلام حفاظ
عامه است و مشایخ بسیاری از عامه
وخاصه بدید و از ایشان روایت کرد
و کتابی درحدیث پرداخت بنام فرائد
السمطین فیفضائل المرتضی والبتول
والسبطین در دو سمط سمط اول در
فضائل علی بن ابیطالب و سمط دوم
در فضائل دیگر اهل بیت و در سال
۷۱۶ از تألیف آن فراغت یافت ودر
سال ۷۲۲ درگذشت

حمیدی با ضم اول وفتح دوم
منسوبست بحمید وآمن نام نیای
ابوعبدالله محمد بن فتوح بن عبدالله
بن حمید ازدی اندلسی است درطبقه
حفاظ حدیث وازکسانی است که در
جستجوی حدیث رحلتها کردودر بغداد
بزیست و از اوست کتاب جذوة

المقتبس فی اخبار علماء الاندلس
وکتاب تاریخ الاسلام و کتاب تسهیل
السبیل الی علم الترسیل و کتاب الجمع
بین الصحیحین للبخاری و مسلم
وکتاب الذهب المسبوك فی وعظ
الملوك وکتاب من ادعی الامان من اهل
الایمان وکتاب الامانی الصادقه
وغیر اینها و از سخنان او است
که‌در دانستن حدیث سه‌چیز شرط
است ۱ شناختن علل وبهترین کتابی
که‌دراین‌فن نوشته شده است کتاب
دارقطنی است۲ شناختن نامهای مشتبه
وبهترین کتابی که دراین باره نوشته
شده است کتاب امیر ابی نصربن
ماکولااست ۳ وفیات شیوخ ودراین
خصوص کتابی نوشته نشده استومن
برآنم که این کتاب راسردازم وآنرا
برپایه سال بنهم وابن موکولا مرا
گفت که برترتیب حروف هجا آنرا
بنه‌واین دوشعر ازحمیدی است
لقاء الناس لیس یفید شیأ
سوی الهذیان من قیل وقال
فاقلل من لقاء الناس الا
لاخذ العلم اواصلاح حال
ودرسال ٤٨٨ درگذشت

حمیر بروزن زبیر مصغرحمار

بمعنی خرك نام جمعی است از جمله
حمیر بن اسجبح در سلك صحابه و
حمیر بن عدی درشمار مقرئان

حمیراء با ضم اول و فتح دوم
مصغر حمراء بمعنی سرخ رخسا رك
و آن لقب عایشه دختر ابوبکر بن ابی
قحافه زوجه پیغمبر است

حمیری با کسر و سکون
منسوبست بحمیر (بر وزن درهم)
بن سبا که پدر قبیله ایست وازاین
قبیله است سید الشعراء اسمعیل بن محمد
مشهور بسید حمیری درصف اول از
شعرای مدیحت سرای اهل بیت ودر
طبقه شاعرانی که فراوان شعر نظم
کرده اند تا جائیکه گویند سیدحمیری
تنها هفتصد قصیده میمیه نظم کرد
ودر بغداد باربری (حمالی) رادیدند
که باری سنگین بر دوش داشت
پرسیدند بار تو چیست گفت قصاید
میمیه سید و بشار بن برد شاعر
شهیر گفت اگر سید حمیری را مدیحت
بنی هاشم مشغول نکرده بود ما را برنج
انداخته بود و بالجمله شعر وافروان نظم
کرد و غریب شعر در اشعارش کمتر
بود و خود گفته من چنان شعر گویم
که خرد و کلان آنرا بفهمند وسید تا

جائی در مدایح اهل بیت پیش رفت
که وقتی بمجلس ابوعمرو بن علاء در
آمد وسخن از کشت و نخلستان بمیان
آمد سید برخاست وسبب پرسیده شد
گفت مجلسی که خاندان پیغمبر در
آن یاد آوری نشوند دوست ندارم
و آنگاه خواند

انی لاکره ان اطیل بمجلس
ذکرفیه لاهل بیت محمد
لاذکر فیه لاحمد و وصیه
و بنیه ذلك مجلس قصف ردی
ان الذی ینساهم فی مجلس
حتی یفارقه لغیر مسدد

و حمیری سید نبود ولقب سید
راامام جعفر صادق (ع) باو داد وهم
در آغاز شیعه کیسانی مذهب بود و
سپس مذهب جعفری را برگزید واز
قصاید معروف سید حمیری قصیده
مذهبیه اواست که شریف مرتضی
علم الهدی آنرا شرح کرد و مروان
بن ابی حفصه که خود درطبقه شاعران
توانگر بود بهر بیت آن که رسید
گفت منزه است خدا چه اندازه این
نظم شگفت انگیز است و هم عتبی
قصیده لامیه سیدرا که مطلعش اینست

هل‌عند من احببت تنویل
ام لافان اللوم تضلیل
خواند تابااین دوبیت رسید
.م بالله و آلائه
والمرء عماقال‌مسئول
ان‌علی بن ابیطالب
علی التقی والبر مجبول
گفت اینست شعری که بی‌پرده
بردل‌درآیدوسید درسال۱۷۳دربغداد
درگذشت اشراف بغداد هفتاد کفن
برای‌اوفرستادند هرون‌الرشید همه‌را
رد کردوازمال خود اورا کفن کرد و
مهدی عباسی براو نمازخواند

حنائی با کسر اول وتشدید
نون منسوب بت بحناء وآن برگ
سبز که آنرا کوبند وسایند وخمیر
کنند ودست وپا و مورا بآن خضاب
کنند و فارسیان آنرا حنا گویند بر
وزن قبا واین نیز نوعی ازتفریس
است وحنائی کسی راگویند که حناء
بفروشد وآن لقب جمعی از محدثان
است که پیشه حنافروشی داشته اندوابن
حنائی کنیت حسن بن علی قسطنطینی
استدرشمار کاتبان ومترسلان‌وادیبان
وصاحب کتابی‌درتذکره‌شعرای‌دولت
عثمانی ازآغاز استقلال دولت‌عثمانی
تاعصرخود ودرسال ۱۰۱۲درگذشت

حناط با فتح وتشدید نون
گندم‌فروش‌راگویند ـ نیز کسیکه
حنوط فروشد و حنوط هر چیز
خوشبوئی است که بدن مردگان را
بآن شویند تا مانع رسیدن عفونت
بدماغ باشد و مسلمانان کافور رابکار
برند وحناط لقب‌جمعی ازمحدثان‌است
ازآنروی که پیشه گندم فروشی ویا
حنوطفروشی‌داشته‌اند مانندابوالفضل
سالم حناط کوفی ازمحدثان امامیه

حنان بروزن‌زبان‌درچندین‌معنی
بکاررفته‌است مهر ـ بخشش ـ روزی ـ
برکت ـ هیبت و وقار ـ نازك‌دلی‌وآن
نام‌حنان‌بن‌سدیرصیرفی است‌ازمحدثان
امامیه وحنان باتشدید نون ازنامهای
خدا است ونام شاعری ازقبیله جهینه

حنانی با کسرو تشدیدمنسوب
بحنان وآن‌لغتی‌است درحناء وحنانی
کسی‌راگویند که‌حنافروشدوآن‌لقب
محمدبن ابراهیم بن سهل حنانی‌است
درشمار محدثان عامه

حنبلی منسوب بحنبل بر
وزن جعفر و حنبل در چندین معنی
بکار رفته است کوتاه اندام ستبر
شکم ـ پوستین کهنه ـ موزه کهنه

از اعلام است و نام نیای ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی مروزی است که در بغداد بزرگ شد و هم در آن شهر زیست و یکی از چهار پیشوای [illegible] سنیان است و مؤسس فرقه حنبلی ابن حنبل فراوان حدیث حفظ داشت تا جائیکه گویند دو هزار هزار (دوملیون) حدیث در خاطر داشت و کتابها پرداخت از جمله کتاب المسند شامل چهل و چند هزار حدیث و کتاب العلل و کتاب التفسیر و کتاب الناسخ والمنسوخ و کتاب الفضائل و کتاب الزهد و کتاب الاشربة و کتاب المسائل و کتاب الرد علی الجهمیة و کتاب طاعة الرسول و کتاب المسائل وغیر اینها و در سال ۲۴۱ در گذشت ودر تشییع جنازه اش هشتصد هزار مرد و شصت هزار زن حاضر شدند و متوکل فرمان داد تا جائی را که بر ابن حنبل در آن نماز خواندند مساحت کنند [illegible] که جای دو ملیون و پانصد هزار نماز گزار [illegible]

حندری [illegible] نام او [illegible] بحندر بروزن [illegible] و آن [illegible] ایست از ورای [illegible] الامة بن [illegible] حندری [illegible] [illegible]

حندوثانی با فتح و سکون ن وضم دال بی نقطه منسوبست بحندوثا و آن نام قریه ایست درمعرة النعمان ابوعبدالله حسین بن احمد حندوثانی درشمار محدثان بدانجا منسوبست

حنزابه با کسر اول و سکون دوم بر وزن دلداده نام مادر پدر ابوالفضل جعفر بن فضل بن جعفر بن محمد بن موسی بن حسن بن فرات است معروف بابن حنزابه وزیر ابن الاخشید در مصر و در شمار محدثان ودانشمندان واز آنجا که دانش دوست وعلم پرور بود دانشمندان بسوی [illegible] آمدن [illegible] کردند و دار قطنی که سمت ترجمانی [illegible] کتاب مسند خود را بنام او نوشت و هم از او حدیث کرد و [illegible] [illegible] و از آن [illegible] [illegible] اخشیدی را [illegible] ابن حنزابه [illegible] [illegible] کرد که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] را [illegible] آورد اما وزیر آنرا [illegible] [illegible] را [illegible] کرد و [illegible] او [illegible] واز

شاهکارهای قصائد متنبی است و از
شگفتیهای اطوار ابن حنزابه اینست
که ازدیدن مارها و کژدمها ودیگر
حشرات لذت برد وخانهٔ را برای این
کار آماده کرد ومار گیران وافعی
گیران و کژدم گیران مزدها از او
دریافت کردند و حشرات با و دادند
ودروقتی معین خود را بغرفهٔ رسانید
وبدیدن اقسام مارها و کژدمهاودیگر
حشرات پرداخت و ازآنکارلذت برد
و درسال ۳۷۱ درگذشت وفقط این
دوشعر را باونسبت داده اند

من اخمل النفس احیاها وروحها
ولم یبت طاوبا منها علی زجر
ان الریاح اذا اشتدت عواصفها
فلیس ترمی سوی العالی من الشجر

و حنزابه بمعنی زن کوتاه اندام
ستبر است

حنش بروزن کمر بمعنی مار
گرزه ازاعلام است ونام حنش بن
عقیل صحابی وحنش بن معتمر تابعی

حنظلی با فتح و سکون
منسوبست بحنظلة بن مالك پدر تیره
از قبیله تمیم و اصبغ بن نباته تمیمی
حنظلی کوفی از خواص اصحاب
امیرالمؤمنین (ع) و ابویعقوب اسحق
بن ابراهیم حنظلی معروف با بن
راهویه ودر راهویه بیایدبدومنسوبند

حنفی با فتح اول و دوم
منسوبست بحنیفة بن لجیم بن صعب بن
علی بن بکر بن وائل پدر قبیلهٔ بزرگ
ازعرب وحنیفه لقب است ونام او اثال
بروزن گشاد واورا حنیفه از آنروی
گفتند که پایش کژ بود وجمعی از
مشاهیر بدومنسوبند ازجمله ابوالفضل
عباس بن احنف بن اسودبن طلحه
حنفی یمامی درطبقه شعرای غزلسرای
دولت عباسی وازشاعرانی است که از
غزل رخ نتافت و بمدیحت نپرداخت و
درديوان اواز فنون شعر جز غزل
یافت نشود و عباس پیشوای زیبا
طلبان ورهبر عشق پیشگان است و
ازاوست

الیوم طاب الهوی یامعشرالناس
و البست فوز حبی کل الباس
لم انس لا انس یومها معطفة
علی فؤادی و سرابها علی رأسی
قالت وانسان ماء العین فی لجج
یکاد ینطق عن کرب ووسواس
یطفو ویرسوغریقا ما یکفکفه
کف فیالك من طاف ومن راس

و اشعار عباس همه در نهایت

روانی و دلپذیر است ودر سال ۱۹۲
در گذشت واز جمله حمزة بن بیض
حنفی کوفی است درطبقه شاعران نیکو
پردازدولت اموی و با عبدالملك بن
مروان وهشام بن عبدالملك وفرزندان
مهلب داستانها دارد و وقتی بر قومی
در آمدوازاو پذیرائی گرم و میهمانی
دلچسبی نکردند ودرپیش استرش نیز
کاه ناگواری ریختند حمزه استررا
نوازش کردو گفت

احسبیها لیلة ادلجتها
فکلی ان شئت بتا او ذری
قدانی مولاك خبز یابس
فتغدی فتغدی و اصبری

ودر سال ۱۱۹ در گذشت ونیز
حنفی منسوبست بابو حنیفه نعمان بن
ثابت بن زوطی بن ماه(۱) کوفی یکی از
چهار پیشوای سنیان که در سال
۸۰ ازمادر بزاد و چهار تن از صحابه
را بدید انس بن مالك و عبدالله بن
ابی وسهل بن سعد ساعدی وابوالطفیل
عامر بن واثل [illegible] در استنباط احکام راه
رأی و قیاس را سپرد و چنین گویند
که باوضوی نماز خفتن(عشا) چهل سال
نماز صبح راخواند وشب رابخواندن
قرآن بپایان برد آنهم تمامت قرآن
آنهم در یک رکعت از نماز وهفت
هزار قرآن درسر زمینی که جان داد
خواند ودر سال ۱۵۰ در گذشت ودر
مقبره خیزران بخاک رفت ودرسال
۴۵۹ شرف الملك ابو سعد محمد
بن منصور خوارزمی که از طرف
ملکشاه سلجوقی منصب استیفا داشت
مرقد ابو حنیفه رابنا نهاد ودرجنب
آن مدرسه ساخت

نگارنده گوید نزدیك به نیمی
ازسنیان پیرو ابوحنیفه اند وبانام حنفی
مذکورند ونبایدپیروان ابوحنیفه را باحنیفه
که قبیله مشهور عربرا با نسبت بابو
حنیفه درهم آمیخت وهر کدام راجدا
گرفت مانند احمدبن محمدبن عبدالله
دمشقی حنفی معروف با بن عربشاه
که باسه زبان تازی و فارسی و ترکی
کتابها پرداخت مانند کتاب عجائب
المقدور فی اخبار نوائب تیمور واین
کتاب را ادیب توانا مرتضی معروف
بنظمی زاده بغدادی در سال ۱۱۱۰
بترکی ترجمه کرد نیز کتاب فاکهة
الخلفاء ومفاکهة الظرفاء و کتاب مرزبان

(۱) زوطی [illegible] است و [illegible] بر وزن
کوسا فارسی [illegible] است وزوطای نیای
آواز مردم کابل [illegible] و ریشه آن [illegible]
بدانستیم

نامه وغیراینها ومتوفی ۸٥٤ منسوب
بابو حنیفه است نه حنیفه - نیز باید
دانست که در نسبت مردان حنفی و در
نسبت زنان حنفیه گویند و اما محمد
حنفیه فرزند امیرمؤمنان حنفیه وصف
مادراو خوله‌است دختر جعفر ومحمد
رابابپیوند مادر خواندند

حنه با فتح و تشدید بمعنی
[illegible]
مادرمریم

حنیش بروزن زبیرمصغر حنش
بمعنی گرزه مارك نام‌نیای ابوالقاسم
عبدالصمدبن احمدبن حنیش خولانی
حمصی است‌در طبقه‌نحویان و ادیبان
واین‌دوشعر ازاوست

لا وحسن الانصاف بالا لاف
وتصافی الاحباب بعد التجافی
ما شربت السلاف لکن ابیات
تك قامت عندی مقام السلاف

حنیف بروزن‌زبیرمصغرحنف
بمعنی کژی پانیزراستی دین از اعلام
است‌ونام پدر سهل بن‌حنیف صحابی
انصاریست که درتمام مشاهد باپیغمبر
بود و هم‌در بصره از طرف امیر
مؤمنان والی بود و در سال ۳۸
درگذشت وامیر مؤمنان بر او
نماز خواند

حنین بروزن زبیرمصغرحن
بمعنی مهر بانك از اعلام است و نام
حنین کفشگر که بدان مثل زنند و
گویند رجع بخفی حنین یعنی بادوموزه
حنین برگشت و داستانش اینست که
اعرابی ازحنین کفشی خریدن خواست
اما پس ازگماگفت (۱) آنرانخرید
[illegible]
وتك موزه موردگماگفت را برسر
راه اعرابی افکند وتك موزه دیگر
را نیز برسرراهش اما قدری دورتر
و خود در کمین نشست اعرابی تك
موزه‌را بدید وباخود گفت چه‌اندازه
بموزه حنین شبیه است و ایکاش
جفتش بدست شدی وشتررارها کرد
و بجستجوی جفت شد حنین فرصت
بدست کرد و شتر را ربود و اعرابی
نیز موزه را یافت اما وقتی که
برگشت‌شتررا ندید وهمچنان بطرف

(۱) گفتگو که بر سر زبانها است غلط
ودرست آن گماگفت است مانند بردابرد
ورفتارفت و گیراگیرو آن کلمه‌را درجائی
بکار برند که سخن میان دو کس باشد
چنانکه هردو بگویند اما بربب وگرنه
غوغا باشد و غوغا سخن دو تا چند کس
است که درهم اف

قبیله رفت از او پرسیدند با خود چه آوردی گفت موزه حنین را آوردم وسخن اومثل گردید و در جائی آنرا گویند که از رفتن جزنومیدی بهره نیاورند نیز نام ابو زید حنین بن اسحق عبادی طبیب مشهور ویکی از مترجمان کتب یونانی بعربی است ودر عبادی بیاید

حوار با ضم اول بروزن گشاد بمعنی شتر بچه که ازمادرزاید ویا مادام که شیر خورد وآن نام نیای حمید بن حماد بن حوار تیمی کوفیست ازمحدثان خاصه

حواری منسوبست بحوار بر وزن قرار وآن از قرای نیشابور است وتاج‌الدین‌محمود بن‌ابی‌المعالی حواری نیشابوری از اعلام ادیبان وشاعران وشاگردسعیدبن‌ابی الفضل میدانی و صاحب کتاب ضالة الادیب فی الجمع بین الصحاح و التهذیب که تا سال ٥٨٠ در جهان زیستن داشت وپسین آن دانسته نیست بدان منسوبست

حوتی با ضم و سکون منسوبست بحوت بن سبیع بن صعب بن معاویة بن کثیر بن مالك بن جشم بن همدان پدر تیره از قبیله همدان وحارث اعورحوتی همدانی‌ازخواص اصحاب امیر مؤمنان بدو منسوبست و حوت بمعنی ماهی است و بعضی برجای حوت حوث باثای ثخذ ضبط کرده اند

حورانی با فتح و سکون منسوبست بحوران وآن بخشی است آباددرقسمت جنوبی‌دمشق‌وابوالبیان نباء بن محمد بن محفوظ قرشی حورانی دمشقی در طبقه ادیبان و فقیهان وشاعران و صاحب منظومهٔ درصاد وضاد و دیوان شعر و متوفی ٥٥١ بدان منسوبست و بعضی او را ابن حورانی ضبط کرده اند بمعنی حورانی‌زاده یعنی کسیکه درحوران ازمادر زاد

حوری با فتح و سکون منسوبست بحوره وآن قریه ایست ازقرای دجیل‌از اعمال بغدادوسلیم‌بن عیسی بن عبد الله حوری در شمار زاهدان وپارسایان‌بدان منسوبست

حوزی با فتح و سکون منسوبست بحوز وآن نام قریه ایست در طرف شرقی واسط وابو الکرم خمیس بن علی بن احمد بن علی بن

حسن واسطی حوزی در طبقه حفاظ
قرآن و حفاظ حدیث و متوفی ۵۱۰
بدان منسوبست واز او است

ترکت مقالات الکلام جمیعها
لمبتدع یدعو بهن الی الردی
ولازمت اصحاب الحدیث لانهم
دعاة الی سبل المکارم والهدی
وهل ترك الانسان فی الدین غایة
اذا قال قلدت النبی محمدا

و اما ابوبکر محمد بن ابراهیم
بن عمران بن موسی حوزی فارسی
درشمار ادیبان و مفسران ونسب
شناسان و از شاگردان ابن درید و
متوفی ۳۵٤ ازحوزفارس است که نام
قریه از قرای فارس

حوشب بروزن کوکب دراین
چند معنی بکار رفته است خرگوش
ـ روباه ـ گوساله شکا لگاه دست
و پای ستور ـ برآمدگی تهیگاه
ستور ـ گروه مردم از اعلام است و
نام پدر اصرم بن حوشب بجای است
در شمار محدثان خاصه

حوط بالفتح و سکون بمعنی
پاس داشتن و نگاه داشتن و گرداگرد
چیزی استوار کردن و حوط الله نام
[illegible]

داود بن عبدالرحمن بن سلیمان بن عمر بن
حوط الله حارثی اندلسی است در شمار
ادیبان و فقیهان و شاعران و بادست چپ
نوشت ودست راستش را از زیر جامه
بیرون نکردی کسی علت نرادن اینکار
ندانست ودراشبیلیه وقرطبه ومرسیه
منصب قضا داشت و مصنفات پرداخت
و در سال ٦۱۲ در غرناطه درگذشت

حوطی بالفتح و سکون
بحوط و آن قریه‌ایست از
قرای حمص وابوعبدالله احمدبن عبد
الوهاب بن نجده حوطی در شمار
محدثان بدان منسوب است

حوفی بالفتح و سکون
منسوبست بحوف وآن نام دوموضع
است یکی در مصر وآن قریه ایست
بنام شبرا النخله و از این قریه است
علی بن ابراهیم بن سعید بن یوسف
حوفی در طبقه ادیبان و مفسران و
مقریان وصاحب کتاب الموضح در
نحو و کتاب البرهان در تفسیر قرآن
ومتوفی ٤۳۰ وقسیم احمدبن مطیر
حوفی در شمار مقریان و دیگری
موضعی است درعمان

حوقل بروزن کوکب بمعنی
[illegible]

است مشهور بابن حوقل در شمار
دانشمندان جغرافی که در سال ۳۳۱
از بغداد بیرون شد و آهنگ دیدن
شهرها و کشورها کرد وشرق وغرب
رابگردید و کتاب المسالك والممالك
را در جغرافیا بپرداخت وازوی آگهی
های کمی دردست است

حویرث باضم اول وفتح واو
مصغر حارث بمعنی کشتکار نام
حویرث بن عبدالله غفاری صحابی و
نام حویرث بن زیاد همدانی است از
محدثان امامیه

حویزی با فتح اول و کسر
دوم منسوبست بحویزه وآن بخشی
است در مغرب اهواز ومرکز آن
سوسنگرد است وعلی بن جمعه
حویزی در شمار فقیهان و ادیبان و
مفسران و شاعران امامیه و صاحب
کتاب نورالثقلین در تفسیر قرآن و
شرح لامیة العجم و غیر اینها وشیخ
عبدالقاهر بن حاج عبد بن رجب عبادی
حویزی در طبقه متکلمان و فقیهان
وشاعران وصاحب کتاب المعالم الدینیه
عن البراهین الیقینیه و کتاب المستمسکات
القطعیة الیقینیة و کتاب صفوة صفوة
الاصول ونفی هفوة الفضول و کتاب
ریاض الجنان وحدائق الغفران و کتاب
الفرائد الصافیه علی الفوائد الوافیه و
این کتاب حاشیه بر شرح جامی است
و رساله نیلوفریه وغیر اینها از کتب
و رسائل و حواشی و دیوان شعر و
عبدالعلی بن رحمة حویزی در شمار
ادیبان وعروضیان وشاعران وصاحب
کتاب کلام الملوك ملوك الکلام در
ادب و کتابی در موسیقی وسه دیوان
شعر بزبان تازی و فارسی و ترکی
وشیخ فرج الله بن محمد بن درویش بن
محمد بن حسین بن حماد حویزی در
شمار فقیهان و ادیبان و شاعران و
صاحب کتاب الرجال در دو مجلد و
کتاب المرقعه و کتاب الغایه درمنطق
و کلام و کتاب الصفوه دراصول و کتاب
تذکرة العنوان در نحو ومنطق و
عروض وشرح تشریح الافلاك شیخ
بهائی و منظومه در معانی و بیان و
دیوان شعر وغیر اینان از اعلام افاضل
بدان منسوبند

حویطب باضم اول وفتح دوم
مصغر حاطب بمعنی هیزم کشك نام
حویطب بن عبدالعزی قرشی عامری
صحابی است

حیان با فتح و تشدید یا از

نامهای متعارف عرب است و جمعی
ازصحابه ومحدثان ودانشمندان بدان نام
باشند وابو حیان کینتش علی بن محمد بن
عباس شیرازیست که ترجمتش در
توحیدی گذشت و نیز کنیتش اثیرالدین
محمد بن یوسف غرناطی اندلسی است
از اعیان ادیبان ومفسران ومورخان
واز اعاظم نحویان و میان متأخرین
چنان بوفور دانش در فن اعراب
شهرت دارد که سیبویه در متقدمان
وصلاح الدین صفدی گفت درمیان
استادان خودهیچیك رادر كثرت اشتغال
بعلوم مانندابو حیان ندیدم که یاتدریس
کردویا کتاب نوشت ویا کتاب نزدش
خوانده شد وابوحیان کشورهای
مصر وحجاز و شام و شمال افریقا را
برای کسب دانش بگردید ودر مصر
بزیست و علی بن ابیطالب را بجان
دوست داشت وکتا بها پرداخت از
جمله کتاب البحر المحیط درتفسیر و
کتاب اتحاف الاریب بمافی القر آن
من الغریب و کتاب التذییل والتکمیل
فی شرح التسهیل و کتا ب الارتشاف
و کتاب التجرید لاحکام کتاب سیبویه
وکتاب التذكرة فی العربیه و کتاب
عقد اللالی فی القرآت بروزن وقافیه
شاطبیة وکتا ب الحلل الحالیه فی
اسانید القرآن العالیه و کتاب نحاة
الاندلس و کتاب الا بیات الوافیه
فی علم القافیه و کتاب منطق الخرس
فی لسان الفرس و کتا ب الادراك
للسان الاتراك و کتاب مجانی الهصر
فی تواریخ اهل العصر واز اوست در
شکر گذاری ازدشمنان عیبجو

عدای لهم فضل علی و منة
فلااذهب الرحمن عنی الاعادیا
هم بحثوا عن زلتی فاجتنبتها
وهم نافسونی فا کتسبت المعالیا

ونیز ازاواست در انس بکتاب

ارحت روحی من الایناس بالناس
لما غنیت من الا کیاس بالیاس
وسرت بالبیت وحدی لااری احداً
بنات فکری و کتبی هن جلاسی

ودر سال ۷۴۵ درقاهره ازدنیا
رفت

حیده بافتح و سکون بمعنی
میل کردن و بجانبی کژ شدن وآن
نام حیدة بن معزم صحابی است

حیدره بروزن سیطره بمعنی
شیر بیشه وآن نامی است که فاطمه
بنت اسدبرفرزند خودعلی (ع) نخست
نهاد وسپس محمد اورا علی نامیدو

نیز لقب علی بن سلیمان یمنی تمیمی است درطبقه نحویان وصاحب کتاب کشف المشکل در د و مجلد در علم نحو و متوفی ۵۹۲ه و بعضی بر جای حیدره حیده لقب اوراضبط کرده‌اند

حیری باکسر و سکون منسو بست بحیره و آن شهری بوده است در سه میلی کوفه که ملوک حیره در آن زیستند وبریه عبادی حیری از محدثان خاصه بدان منسو بست و نیز منسو بست بحیره که محلتی بوده است در نیشابور وابو عبدالله اسمعیل بن احمد بن عبدالله حیری نیشابوری درطبقه مفسران و مقرئان وفقیهان ومحدثان و صاحب تصانیف درعلوم قرآن از جمله کتاب الکفایه در تفسیر و متوفی ۴۳۰ وابو عثمان سعیدبن اسمعیل حیری نیشابوری در طبقه مشاهیر عرفاء و متوفی ۲۹۸ بدان منسوبند

حیسمان با فتح وسکون وضم سین بی نقطه بمعنی مرد گندم گون ستبر نام حیسمان بن ایاس خزاعی صحابی است

حیص و بیص با فتح وسکون درهر دو بمعنی درهم آمیختن ودر سختی وفشار بودن است و آن لقب شهاب الدین ابو الفوارس سعدبن محمدبن سعدبن صیفی تمیمی است مشهور بابن صیفی و مشهورتر از آن بحیص و بیص واورا حیص و بیص از آنروی گفتند که روزی مردم رادر پیش آمدی که آنراندانست مضطرب اندیشه و پریشا ن خاطر دید پرسید ماللناس فی حیص و بیص چونست که مردم بیقرار وپریشیده خاطرندو آن لقب براوماند باری حیص و بیص در شمار فقیهان شافعی است و برمسائل خلافیه احاطتی داشت لکن ادبش برفقهش غلبه کرد ونظمش بر نثرش چربید ودر طبقه شاعران توانا که بحسن سبك و جزالت الفاظ شعرش موصوف است درآمد و دیوان شعر ودیوان رسائل پرداخت ابن خلکان نوشت که نصرالله محلی گفت درواقعه امام علی بن ابیطالب(ع) را دیدم و گفتم شما مکه را فتح کردید و گفتید آنکس که بخانه ابوسفیان درآید ایمن است وآنگاه بافرزندت حسین کردند آنچه کردند گفت مگراشعار ابن صیفی را نشنیدی گفتم نشنیدم گفت ازاو بشنو واز آن پس که از

جواب بر حاسسم بخانه حیص و بیص رفتم وخوابم‌را براو خواندم بانگش بگریستن بلند شد و گفت این اشعار رادیشب نظم کردم وسوگند یاد کرد که آنرا برهیچکس نخواندم‌وآنگاه خواند

ملکنا فکان العفو منا سجیة
فلما ملکتم سال بالدم ابطح
و حللتم قتل الاسا ری‌فطالما
غدو ناعلی الاسری فنعفوو نصفح
فحسبکم هذا التفاوت بیننا
و کل اناء بالذی فیه ینضح

و در سال ٥٧٤ در بغداد در گذشت

حیوان بافتح وسکون بروزن پیمان از اعلام است و نام جمعی واصل آن حیوان بافتح اول ودوم است بمعنی زنده و اصل آن نیز حییان است و حیوانی منسوبست بحیوان و کسی را حیوانی گویند که جاندار بفروشد خواه چرنده باشد و خواه پرنده و آن لقب جمعی از محدثان است از جمله سعدالله بن نصر حیوانی محدث

حیوس بافتح و تشدید یا بر وزن تنور وآن نام نیای صفی الدوله ابوالفتیان محمدبن سلطان محمد بن حیوس بن محمد عنوی است در طبقه مشاهیر شعرای شام و ستایشگر آل مراس ودر ستایش شرف الدوله‌سلم بن قریش گفت

انت الذی نفق الثناء بسوقه
وجری الندی بعروقه‌قبل‌الدم

و با آن مایه‌از توانائی برنظم توانست ثروتی اندوزد ودر سال ٤٧٣ درحلب ازجهان برفت‌و حیوس بمعنی رسن تاب است

حیویه مرکب‌است‌از دو کلمه حی بمعنی زنده وویه کلمه اعجاب و آن نام پدر محمدبن حیویه‌بن مؤمل کرجی است درطبقه نحویان‌ومتوفی ۳۷۲

حیه بافتح وتشدید بمعنی مار وابو حیه کنیت‌هیثم‌بن‌ربیع بن زرارة بن کثیربن حباب نمیری است درطبقه شاعران مخضرمین دو دولت اموی و عباسی ودرفن‌رجز بیشترشعرپرداخت ودر بصره زیست و شمشیری داشت که آنرا لعاب‌المنیه‌نام داد وباشمشیر چوبین چندان فرقی نداشت وبردلش بیم وترس چیره بود و با این وصف بخل‌هم ورزید قضا را درشب سگی

بخانه‌اش رفت وپنداشت که دزداست
وازبیم بانك جانوران برداشت‌وسك
از خانه بیرون شد وگفت خدا را
سپاس که ترا بصورت‌سك برگردانید
ومرا ازگزند رسانیدن بتو کفایت
کرد

خابوری منسو بست بخابور
بر وزن کافور وآن نام نهریست در
جزیره که بخشی وسیع را مشروب
کند وسپس بشط فرات ریزد و ابو
العباس احمد بن عبدالله بن زبیر
خابوری که در بصره زیست ودر فن
نحو و فقه وقراآت بارع گردید وهم
منصب خطابت شهر بصره‌را یافت و
قصیدهٔ شاطبی‌را سخاوی ازاوروایت
کرد وتاسال ٦٨٢ زنده بود بدا
منسوبست

خاتون فارسی است و معنی
آن بزرگ زن (سرور زنان) وآن
نام‌دختر یکی ازسلاطین ایوبی است
که بانیای آل‌خاتون (خاتون‌زادگان)
ازدواج کرد واز آنان فرزندان
دانشمندی بوجود آمد که‌بابناءخاتون
معروفند ازجمله جمال‌الدین احمدبن
محمدبن علی‌بن محمدبن محمد بن
خاتون‌عاملی عیاثی ازمشایخ‌اجازات

و ازجمله‌جمال‌الدین احمدبن نعمةالله
بن علی‌بن احمدبن محمدبن خاتون
صاحب کتاب مقتل الحسین و ازجمله
محمدبن‌علی بن‌خاتون عاملی صاحب
ترجمهٔ کتاب‌اربعین‌شیخ‌بهائی بفارسی
و شرح ارشاد ومشهورترین خاتون
زادگان همین‌است ودرحیدرآبادهند
بزیست و در سال ١٠٦٨ درگذشت

خاتون‌آبادی نام محلتی‌ا
دراصفهان‌ومحمدباقربن‌محمد اسمعیل
خاتون آبادی اصفهانی معروف بملا
باشی‌درشماراديبان وفقيهان وشاگرد
محقق سبزواری وصاحب تألیفات از
جمله ترجمه کتاب مکارم الاخلاق و
متوفی ١١٢٧ وجمعی دیگر از اعلام
بدان منسوبند

[خاجوئ]ی منسو بست بخا[جو]
بروزن بازو وآن نام محلتی استدر
اصفهان ومولی اسمعیل‌بن‌محمدحسین
بن محمد رضا خاجوئی در شمار
حکیمان متأله‌وفقیهان محقق وصاحب
کتاب فوائد الرجالیه و کتاب هدایة
الفؤاد الی احوال المعاد و کتاب
جامع الشتات فی النوادر والمتفرقات
وشرح مدارك وشرح دعای صباح و
غیر اینها و متوفی ١١٧٣ بدان

منسوبست وی‌از مردم مازندران بود و در محلت حاجوی اصفهان زیستن گرفت و بخاجوئی شهره گردید

خاخسری بـافتح هر دو خا منسوبست بخاخسر بروزن‌نامردوآن قریه ایست در دو فرسنگی سمر قند وعتیق‌بن عبدالعزیز بن عبدالکریم خاخسری سمر قندی در طبقه ادیبان وشاعران که درنیشابور زیست وسال ۶۵۰ درگذشت بدان منسو بست

خارجی با کسر را ی بی نقطه منسو بست بخارجه و آن قریه ایست از قرای‌تونس و ابوالقاسم بن محمدبن ابی القاسم خارجی در شمار فقیهان مالکی بدان منسوبست‌ونیز خارجی وصف هر کسی است که بر خلیفه عصر بتـازد و از فرمانش سر بتابد و بمخالفت و دشمنیس گراید مانند ذو الشدیه خارجی که برامام علی‌بن ابیطالب خروج کرد و مانند شبیب خارجی که بر عبدالملک بن مروان تاخـن برد و اینان‌را خارجی گویند از هر تیره و قبیله بـاشند و خارجه نام جمعی از صحابه‌ومحدثان ست

خارزنجی منسوبست‌بخارزنج بروزن بادرنگ‌وآن قریه ایست از قرای بست نیشابور و ابوحامد احمد بن محمد بستی خارزنجی پیشوای ادیبان خراسان و صاحب کتاب التکمله وکتاب التفصله و کتاب تفسیر ابیات‌ادب الکاتب‌و متوفی۳٤۸ بدان منسوبست خارزنجی کتاب خود را تکمله از آنروی نامید که‌بآن کتاب خواست کتاب العین خلیل بن احمد را کامل ورسا کند ودر دیباچه آن‌نامهای کتبی که‌سرچشمه اطلاعات وسند او در تألیف کتاب تکمله‌بود نام برده است

خارقی باکسر رای بی نقطه وقاف منسوبست بخارق پدر تیره از عرب وابراهیم‌خارقی درشمارمحدثان خاصه بدو منسوبست وبعضی خارفی بافا ضبط کرده اند

خارکی منسو بست بخارک بروزن‌بابك‌وآن‌نام جزیره ایست در خلیج فارس و خارکی شاعر معاصر مأمون عباسی بدان‌منسوبست‌وعربان آنرا بافتح رای بی نقطه خوانند

خازمی باکسر زای نقطه‌دار منسوبست بخازم وآن نام‌نیای حسین بن ثویر خازمی است درشمارمحدثان

خاصه ونیز خازنیان از محدثان عامه
منسوبند به نیایشان و خازم در لغت
کسی است که لؤ لؤ را سفته کند ـ
نیز هر کس که چیزیرا سوراخ کند
هر چند بینی شتر باشد برای آنکه
حلقه در آن کنند وخازم از نامهای
متعارف عرب است وبشربن ابی‌خازم
شاعریست از قبیله بنی اسد

خاستی منسوبست بخاست
بروزن راست وآن قریه ایست از
قرای بلخ‌وابو صالح حکم‌بن مبارك
خاستی در شمار محدثان واز روایان
انس بن مالک و متوفی ۲۱۳ بدان
منسوبست و بعضی باشین نقطه دار
آنرا ضبط کرده اند و در تعریب از
ینگونه بی نظمیها هست

خاسر با کسر سین بی نقطه
بمعنی زیانکار و آن لقب سلم بن
عمروبن حماد بصری است از شعرای
دولت عباسی واورا خاسراز اینروی
گفتند که ثروت موروث را در راه
تحصیل ادب خرج کرد و تهیدست
گردید کسی از خاندانش او را گفت
انك لخاسر الصفقه تو در این
گری زیان کردی و لقب خاسر براو
ماند تا آنگاه که هرون الرشید را
بقصیدتی ستود ویکصد هزار درهم
جایزت‌ستد و هم هرون اورا گفت با
این مال گفتار آنکس که ترا خاسر
خواند تکذیب کن و خود گفت
من سلم رابحم نه سلم خاسر (سلم
سود برنه زیان بر) سلم شاگردبشار
بن بردودوست ابوالعتاهیه بودبشار در
قصیدتی که پرداخت چنین گفت

من راقب الناس لم یظفر بحاجته
وفاز بالطیبات الفاتك اللهج

وسلم‌پس‌ازچندی همان‌معنی‌را
گرفت‌وگفت

من راقب الناس مات‌غما
وفاز بها اللذة الجسور

وبشار خبرآن رسید ودرخشم شد
و گفت بخداقسم شعرسلم جای‌شهرت
واعتبار شعر مرا گرفت و چنان شد
که گفته بود و همان نیز سبب
رمیدگی فیمابین شد ودرباره قدرت
سلم برنظم گفتند که وی‌مخترع نظم
شعر بریك‌حرف است وعرب تا کمتر
از دو حرف نتوانست بنیان نظم را
بنهد مانند نظم در یدبن‌صمه
بالمتنی فیهاجذع ٭ اخب فیها و اق
وسلم در ستایش موسی هادی
خلیفه عباسی گفت

موسی ' ا طر غیث سک
ثم ا نهمر لما ا غتفر
غفر لما قد ر
ثم اقتصر عدل السیر
باقی الا ثر خیر ا لیسر
فرع مضر بد ر بد ر
لمن نظر هو ا لو زر
ر و

و در سال ۱۸۰ در گذشت

خاضبه با کسر ضاد نقطه دار زنیست که خضاب کند و ابن خاضبه کنیت مشهور ابو بکر محمدبن احمد بن عبدالباقی بن منصور بن ابراهیم دقاق است در طبقه حفاظ حدیث و متوفی ۴۸۹

خاقانی منسوبست بخاقان کبیر منوچهر بن فریدون بن شروانشاه و خاقان بمعنی پاد شاه بزرگ لقب پادشاهان ترکستان بود و سپس در ردیف القاب شاهان عجم در آمد و خاقانی تخلص افضل الدین ابراهیم بن علی نجار شروانیست درطبقه اول از شعرای ایران و شاگرد ابو العلاء گنجوی و معاصر باحکیم نظامی و رشید وطواط وجمال الدین اصفهانی و اثیر الدین اخسیکتی پد رش علی پیشه درود گری داشت و مادرش نخست دین عیسوی و مذهب نسطوری داشت وسپس اسلام آورد و گویا نخست نامش بدیل بود وسپس آنرا بابراهیم بدل کرده است زیرا در جائی گفته است

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را
بدین دلیل پدر نام من نهاد بدیل

ودر جائی دیگر گفته است

بخوان معنی آرائی براهیمی پدید آید
ز پشت آذر صنعت علی نجار شروانی

و خاقانی بمناسبت قصیده عربی که در وصف بغداد نظم کرد حسان العجم لقب گرفت ودر آغاز حقایقی تخلص کرد و تخلص خاقانی را پس از پیوستن بخاقان کبیر از استاد خود ابو العلاء یافت چنانکه گفته است

چوشاعر شدی بر دمت نزد خاقان
بخاقانیت من لقب بر نهادم

خاقانی از شاعران بسیار توانااست چندانکه درفنون شعر الفاظ را چنانکه خواست برشته کشید و با آنکه بیشتر هنر خود را در قصیدت پردازی بکار بردغزل را نیز روان ودلپذیر نظم کرد وازقصائد مشهور او که در وعظ وعبر نظم کرده قصیده ایست که در وصف

ایوان کسری گفته است بدین مطلع
هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینهٔ عبرت دان
و در نکوهش کسانی که در شعر راه اورا روند گفته است
خاقانی آنکسان که طریق تو میروند
زاغند وزاغ راروش کبك آرزواست
بس طفل کارزوی ترا زوی زر کند
نارنج از آن خرد که ترازو کند ز پوست
دیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار
کو زهر بهر دشمن کومهره بهر دوست
ودر سال ۵۹۵ در گذشت ودر سرخاب تبریز جائیکه بمقبرة الشعراء معروفست دفن گردید و نظامی در مرثیت وی گفت
همیگفتم که خاقانی دریغا گوی من باشد
دریغا من شدم آخر دریغا گوی خاقانی
خال بروزن فال بمعنی شامه نیز برادر مادر و آن لقب عبد الحی بن علی بن محمد بن محمود دمشقی است در شمار ادیبان وشاعران ومشهور بابن طوبل وصاحب کتاب مرور الصبا و الشمول مرتب برده باب وهر باب شامل نوادر و حکایات واشعار و شیخ عبد الغنی نابلسی تقریظی بر آن کتاب بشعر گفته است بدین مطلع

انقطة العلم نقطة الخال
فی الخد مما یشینه الخال

وخال در فن موالیا وموشح زبر دست بود ودر سال ۱۱۱۷ در گذشت
خالدی باکسر لام منسوبست بقریه خالدیه از قرای موصل وابو عثمان سعد بن هاشم بن سعید بن وعلة بن عرام بن عبدالله خالدی وبرادرش ابوبکر محمد بن هاشم خالدی هردو درطبقه ادیبان وشاعران بزرگ مایه وهردو صاحب کتاب اخبار الموصل و کتاب اخبار ابی تمام ومحاسن شعره و کتاب اختیار شعر ابن الرومی و کتاب اختیار شعر البحتری و کتاب اختیار شعر مسلم بن الولید واخباره و کتاب الاشباه و النظایر و کتاب الهدایا و التحف و ابوعثمان متوفی ۳۷۱ وابوبکر متوفی ۳۸۰ واین دو برادررا خالدیان نیز گفتند وچنانکه ازیك پشت ویك زاهدان بیرون شدند دریك مهد بزرگ شدند در یکراه رفتن گرفتند ویك مقصدرا دنبال کردند وحتی باهم کسان را ستودند وباهم جایزت ستدند و با شرکت یکدیگر کتابها پرداختند چنانکه گذشت و ثعالبی دروصف قدرتشان برنظم شعر

گفته است ان هذان لساحران در
سخن گستری دوجادوگرند واز آن
پس که بفضل و ادب شهره شدند
بدربار سیف الدولة بن حمدان
پیوستند ودر سلك شعرای آن آستان
منظوم گشتند و نیز خزانه دار کتب
وی شدند وقتی خالدیان ابوالحسن
شریف حسینی را بقصیدتی ستودند
ودر جایزت ایشان تأخیری رفت این
قطعه را بدوفرستادند

قل للشریف المستجار
به اذا عدم المطر
و　　لائمة
قریش والمیامین الغرر
اقسمت بالریحان و
النعم المضاعف والوعر
ان الشریف مضی
ولم ینعم لعبدیه النظر
لنشار کن بنی امیة
ی ، ضلال ، مستهر
و نقول لم یغصب ابو
بکر و لم یظلم عمر
و نری معاویة اما
ما مو . بخالفة
و نقول ان یزید
ماقتل الحسین وما امر
و نعد طلحة و الز
بیر من المیامین الغرر
ویکون فی عنق الشر
یف دخول عبدیه سقر

شریف راآن قطعه بسیاردلپذیر
افتاد وصلت ایشان راباداد وابن منیر
طرا بلسی اسلوب‌قصیده ء تتریه را که
بسیار روان ودلپذیر افتاده است از
قطعه خالدیان اقتباس کرده است ــ
نیز خالدی منسوبست بسکه خالد که
نام محلتی بوده است در نیشابور و
ابوالحسن محمدبن احمد خالدی در
شمار محدثان بدان منسوبست

خالع باکسرلام بمعنی‌خرمای
پخته (رسیده) نیز زنی که از شویش
بمالی که دهد رهد ــ نیز شتریکه
برجستن نتواند نیز شتریکه توسنی
کند وقتی براوسوارشوند وآن لقب
حسین بن محمد بن جعفربن محمدبن
حسین رافقی است درطبقه ادیبان و
لغویان‌ونحویان وصاحب کتاب‌الامثال
وکتاب الاودیة و الجبال والرمال و
کتاب صناعة الشعر وشرح شعر ابی
تمام و متوفی ۳۸۸

خالفی باکسر لام منسوبست
بخالفه که تیره ایست از قبیله لخم و

حـا طب بن ابی بلتعه خا لفی لخمی صحابی بدا ن منسوبست و خا لفه بمعنی گول و کم خرد و نیز خلاف‌کار است

خالویه با فتح لام و واو در عربی وسکون لام در فارسی وآن مرکبست از دوکلمه خال و ویـه و گذشت که خا ل بمعنی شا مه است و نیز برادر ما در وویه‌کلمه اعجا ب است و با هردومعنی خال ویه سازد وآن نام نیای ابو عبد الله حسین بن احمد بن خا لویـه بن حمدا ن است معروف بابن خالویه ازاعاظم لغویان ونحویان و ادیبان وشاگرد سیرا فی وابن درید ونفطویه وصاحب کتا ب الجمل در نحو و کتاب الاشتقاق و کتاب لیس و موضوع کتا ب اینست که لیس فی کلام العرب کذا و کتاب الال وآل را در دیباچه بیست وپنج قسم بسته است و ائمه اثنی عشر و موالید و وفیاتشان‌را درضمن نوشته است و کتاب المقصور و الممدود و کتاب المذکر والمؤنث و کتاب اسماء الاسد و در این کتا ب پا نصد ا سم برای شیرنوشته است و کتاب البدیع در قرا آت و کتا ب اعراب ثلاثین سوره و شرح مقصوره ا بن درید و غیراینها ابن خا لویه ازمردم همدان است ودر بغداد کسب دا نش کرد و بشام رفت وبآل حمدان پیوست ودر حلب بزیست و خود گفت روزی بر سیف ا لدوله درآمدم گفت اقعد و نگفت اجلس (۱) و دا نستم که بر اسرار ورموز ادب احاطت دارد واز اوست در نکوهش صدر نشینان

اذا لم یکن صدرالمجالس سیدا
فلا خیر فیمن صدرته المجالس
وکم قائل مالی رأیتك راجلا
فقلت له من اجل انك فا رس

و د ر سـا ل ۳۷۰ د ر حلب در گذشت

خا بی منسوبست بخان لنجان که نا م موضعی است د ر فا رس و ابوعبدالله محمدبن‌احمدبن‌محمدخانی معروف‌بعجلی‌درشمارمحدثان‌ومتوفی ۴۲۳ بدان منسوبست

خانبه باکسر نون و فتح بای ابجد وابن خانبه کنیت ابو جعفراحمد بن عبدالله‌بن مهران کرخی است از

(۱) سرش اینست‌که ا دب شنا سا ن بکسیکه ایستاده است‌گویند اقعد بنشین و بآنکس‌که خفته و یا در سجده است گویند اجلس

ثقات محدثان امامیه و صاحب کتاب الساديب ابن خانبه ازمردم ایران بود ودر کرخ بغداد زیستن گرفت ودر سال ۲۳٤ درگذشت وباید دانست که خانبه نام نیای اواست وهم معرب است اما ریشهٔ آن درفارسی چیست ندانستم

خباب بافتح و تشدید باء بمعنی فریبکار و آن نام خباب بن ارت صحابی است که امیر المؤمنین بر قبرش بایستاد و او را ثنا گفت وضبط ارت گذشت

خباز با فتح و تشدید بمعنی نان پز وآن لقب محمد بن احمد بن حسین بلدی موصلی است در شمار ادیبان وشاعران امامیه ومعاصر صاحب ابن عباد واز اوست

متی ما قلت ان السیف امضی
من اللحظات فی ولب الشجی
لقد فعلت جفونك فی فؤادی
کفعل یزید فی آل النبی

وابن خباز کنیت مشهور احمد بن حسین بن احمد اربلی موصلی است درشمار لغویان و نحویان وبا آنکه نابینا بود از دانش بهرهٔ کافی داست وکتا بها پرداخت از جمله کتاب النهایه درلغت وشرح الفیه ابن معط ودر سال ٦٣٧ درگذشت

خباقی بافتح وتخفیف منسوبست بخباق وآن قریه است در مرو و ابوالحسن علی بن عبدالله خباقی در شمار صوفیان ومحدثان ومتوفی ۵۱۹ بدان منسوبست

خبری بافتح وسکون منسوبست بخبر یاقوت گفته که آن شهر کیست درشیراز و نگارنده راگمان آنست که خبر همان خفر باشد وبی نظمی تعریب آنرا گاهی خبر وگاهی خفر کرده است و جمعی از اعلام بدان منسوبند ازجمله ابوحکیم عبدالله بن ابراهیم بن عبدالله بن حکیم خبری درشمار فقیهان و ادیبان و شاگرد ابواسحق شیرازی وشارح حماسه و شارح دیوان بحتری و شارح چند دیوان دیگر ومتوفی ٤٧٦ و ازجمله فضل بن حماد خبری صاحب مسند کبیر واز جمله ابوالعباس فضل بن یحیی بن ابراهیم خبری صاحب کتاب التلخیص

خبزارزی خبز بر وزن قفل بمعنی نان و ارز بروزن عنق بمعنی برنج وخبزارزی نان برنج پز را گویند وآن لقب ابوالقاسم نصر بن

احمد بن نصر بن مأمون بصری است
که در مربد بصره نان برنج پخت
وبا آنکه خواندن ونوشتن ندانست
شعر را روان و بدون تکلف نظم
کرد و مردم برای شنیدن اشعارش
گردش انجمن شدند وابن لنکك
که ازشاعران توانای بصره ومعاصر
اوبود نیز با اوطرح موانست ریخت
و بشنیدن اشعار او رغبتی داشت و
از اوست

رآیت الهلال ووجه الحبیب
فکانا هلالین عند النظر
فلم ادرمن حیرتی فیهما
هلال السما من هلال القمر
ولولا التورد فی الوجنتین
وما راعنی من سواد الشعر
لکنت اظن الهلال الحبیب
وکنت اظن الحبیب القمر

ونیز از اوست

بات الحبیب منادمی
والسکر یصبغ وجنتیه
ثم اعتدی وقد ابتدا
صنع الخمار بمقلتیه
وهبت له عینی الکری
و تعوضت نظرا الیه
شکرا لاحسان الزمان
کما یساعدنی علیه

و در سال ۳۱۷ درگذشت و
درارز پنج لغت دیگر است که جای
نوشتن آن لغت است نه اینجا

خبوشانی با فتح اول و ضم
دوم منسوبست بخبوشان از قرای
نیشابور وابوالبرکات نجم‌الدین محمد
بن موفق بن سعید خبوشانی درطبقه
فقیهان شافعی وصاحب کتاب المحیط
در شرح و سیطدر شانزده مجلد و
متوفی ۵۸۷ بدان منسوبست صلاح
الدین ایوبی و قتی بر مصر استیلا
یافت ابو البرکات را احترام کرد
و مدرسهٔ که مجاور قبر شافعی بود
عمارت کردوتدریس آنرابابوالبرکات
گذاشت

خبیب بر وزن زبیر بمعنی
فریبکارك از اعلام است و خبیبین
بصیغه تثنیه عبدالله بن زبیروبرادرش
مصعب است در شعر حمید بن مالك
ارقط

قدنی من نصر الخبیبین قدی
لیس الامام بالشحیح الملحد

وابوخبیب کنیت عبدالله بن زبیر
است وخبیب فرزند او

خبیصی با فتح اول منسوبست

بخبیص وآن بلو کیست در شرق کرمان‌وابو بکرخبیصی شارح‌حاجبیه مشهور بنام الموشح بدان منسوبست

ختلانی با فتح و سکون منسوبست بختلان وآن قصبه ایست در ترکستان نزدیك شهر سمرقند و برهان الدین‌عبدالله ختلانی ازمشاهیر عرفاء و صاحب کتاب کشف الحجاب و شارح کتاب لمعات شیخ فخرالدین عراقی ومتوفی ۸۹۳ بدان منسوبست واز اواست

گفتم‌بشمارم‌خم زلفینك جادوش
یك پیچ به‌پیچید وغلط کردشمارم

ختلی بافتح‌وسکون‌منسوبست برخلاف قیاس بختلان ونصربن‌محمد ختلی درشمار فقیهان حنفی و شارح کتاب قدوری و جمعی دیگر از دانشمندان بدان منسوبند وباضم اول وتشدید تای مفتوح منسوبست بختل وآن شهریست در ما وراء النهر و جمعی از محدثان بدان منسوبند

ختن بروزن حسن بمعنی داماد نیزهر کس ازطرف زن قرابت‌داشته باشد وآن لقب ابوعبد الله محمد بن حسن فقیه شافعی است شارح تلخیص واو را از اینروی که داماد ابوبکر اسمعیلی فقیه بود ختن گفتند و ختن درسال ۳۸۶ در گذشت

ختنی با ضم اول وفتح دوم منسوبست بختن وآن شهریست در ترکستان وابوداود سلیمان بن داود بن سلیمان معروف بحجاج ختنی در شمار محدثان بدان منسوبست

ختیل بروزن زبیر مصغر ختل بمعنی فریفتنك وآن نام پدر عبد الله بن ختیل لخمی است از اصحاب امیر المؤمنین که در صفین شهید گردید

خثعمی منسوبست بخثعم بر وزن جعفر وآن نام خثعم بن انمار است پدرتیرهٔ از قبیله معد بن عدنان وابو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله بن احمدبن اصبغ بن حبیش خثعمی سهیلی‌اندلسی در طبقه مقرئان و لغویان وادیبان ومفسران و محدثان وصاحب کتاب الروض الانف و کتاب التعریف والاعلام بما فی القرآن من الاسماء والاعلام ومسئلة السرفی‌عور الدجال ومسئلة رؤیة الله والنبی فی المنام‌وشارح‌جمل ناتمام ومتوفی۵۸۱ بدو منسوبست واز اوست

((☆) ⁀ (☆))

یا من یری ما فی الضمیر ویسمع
انت المعد لکل ما یتوقع
یا من یرجی للشدائد کلها
یا من الیه المشتکی و المفزع
یا من خزائن رزقه فی قول کن
امنن فان الخیر عندك اجمع
ما لی سوی فقری الیك وسیلة
فبالافتقار الیك فقری ادفع
ما لی سوی قرعی لبابك حیلة
فلئن رددت فأی باب افرع
ومن الذی ادعو واهتف باسمه
ان کان فضلك من فقیرك یمنع
حاشا لفضلك ان تقنط عاصیاً
الفضل اجزل و المواهب اوسع

وخثعم بمعنی شیر است نیزنام کوهی

خثیم بروزن زبیر مصغر خثم بمعنی پهن بینی و ستبرگوشت از اعلام است ونام پدر ربیع بن خثیم بن عائذ بن عبدالله اسدی ثوری تمیمی است ازاعلام پارسایان ویکی ازهشت زاهد مشهور که بیست سال مهر سکوت برلب زد وخاموش ماند در سال ۶۱ و یا ۶۳ درگذشت وقبرش در بیرون شهر مشهد مزاری مشهور و خثیمه بازیادتی نادر آخر آن نیز از اعلام مردان است ونام خثیمة بن حارث صحابی

خجندی منسوبست بخجند بروزن بلند وآن نام شهریست مشهور در ترکستان روس در قسمت تاجیکستان که اکنون آنرا استالین آباد گویند و ضیاء الدین محمود بن جلال الدین مسعود خجندی فارسی (ازاینروی که بسلمان فارسی نسب رساند)و در شمار متکلمان و ادیبان و شاعران و شارح کتاب محصول فخر رازی بدان منسوبست وی در آغاز بدربار خوارزمشاهیان پیوست و سپس ازکار کنار گرفت و چندی از محضر امام فخر رازی کسب دانش کرد و سپس راه تصوف را رفت و بنجم الدین کبری ارادت ورزید و شعر فارسی را نیکو نظم کرد ودرسال ۶۲۲ در هرات ازجهان برفت و از او است

شب تا بروز کار من و روز تا بشب
نالیدن است ازغم تو یا گریستن
گفتی زدرد من اگر سنی و برحقی
فرق است ازفشاندن خون تا گریستن
روز ندانم چگونه شب کند آنکس
کز تو امید شب وصال ندارد

☆

گفتا بهای بوس من آمد هزار جان
اینهم زلطف اوست که چندین بهانه کرد
آتشین باد مرا بستر اگر بی یادت
می نهم هیچ شب از عشق تو سر بر بالین

نیز کمال الدین مسعود خجندی در طبقه عرفا و شعرای غزلسرا و معاصر خواجه حافظ شیرازی و صاحب دیوان شعر نزدیك هشت هزار بیت
کمال در خجند از مادر بزاد و در آغاز جوانی آهنگ حج کرد و پس از ادای حج بشهر تبریز رسید و در آن شهر بزیست تا آنگاه که توقتمیش خان تبریز را گرفت ویرا بترکستان برد و پس از چهار سال بار دیگر کمال خود را بتبریز رسانید و با پادشاهان جلایر پیوست و سلطان حسین بن اویس جلایر برای او خانه ساخت ودرسال ۷۹۲ ویا ۸۰۳ در تبریز درگذشت وازاوست

ای روشنی ازروی توچشم نگران را
این روشنی چشم مبادا دگران را
فرمان خرد بردل هشیار نویسند
حکمی نبود بر سر دیوانه قلم را
نیست اورا دهن اما سخنی ساخته اند
سخنی ساخته شیرین تر ازاین نتوان یافت
هر گل که ز خاك من بروید
عاشق شود ار کسی ببوید
دوست داران بجزاز دوست نخواهند ز دوست
که نباشد به ازاو آنچه ازاو می طلبند
ما خانه خراب کرد گان را
در دل غم خانمان نباشد
یا دوست گزین کمال یا جان
در خانه دو میهمان نباشد
من نه باختیار خود میروم از قفای او
کان دو کمان عنبرین میکشدم کشان کشان

نیز ابو محمود حامد بن خضر خجندی در شمار ریاضی دانان و راصدان و در سال ۳۶٤ بفرمان فخر الدوله دیلمی رصدی شروع کرد و آنرا رصد فخری نام نهاد نیز سید نور الدین علی بن محمد حسنی خجندی در شمار فقیهان و پارسایان امامیه بدان منسوبند

خداش با کسر اول بروزن کنار جمع خدش بمعنی خراش - نیز نشان زخم پس از بهبودی از اعلام است و نام خداش بن سلامه صحابی ونام خداش بن ابراهیم کوفیست از محدثان خاصه

خدری با ضم و سکون منسوبست بخدرة بن عوف پدر تیرهٔ

از قبیله خزرج وابوسعید سعد بن
مالك بن سنان خزرجی صحابی
مشهور با بوسعید خدری درشمار
پارسایان صحابه ودر طبقه حفاظ و
فقیهان بدو منسوبست ابن قتیبه در
کتاب الامامة و السیاسه نوشته که در
وقعه حره ابو سعید در خانه نشست
وباشورشیان نیامیخت با این وصف
تنی چند از لشکر شام درخانه او
رفتند وباآنکه کارکنارگرفتنش را
ستودند ازاو با زور چیزی خواستند
گفت ندارم از او بند برفتند و موی
ریشش را کندند و هم اورا بزدند و
هرآنچیز که در خانه او یافتند بغارت
بردند حتی سیر و حتی یك جفت
کبوتر و در سال و فات ابو سعید
سخن با ختلاف کرده اند واز ۷۳ تا
۷۵ نوشته اند

خدیج بروزن امیر بمعنی بچه
ناقة که نا قص و یا زود تر از مدت حمل از
زهد ان آید از اعلام مردان است و نام
خدیج بن سلامه صحابی و خدیجه با
زیادتی تا درآخر آن از اعلام زنان
است و نام خدیجه ام المؤمنین دختر
خویلد زوجه پیغمبر و اول زنی بود
که به پیغمبر گروید وثروت خود را
درراه پیشرفت اسلام دراختیار پیغمبر
گذاشت و از مجاهدت تا جائی که
توانست دریغ نکرد و چهار دختر
بنام فاطمه و زینب و رقیه وام کلثوم
و یك پسر بنام قاسم از پیغمبر (ص)
آورد ودرسال ۱۰ درگذشت

خرادینی بافتح اول منسوبست
بقریه خرادین از قرای بخارا وابو
موسی هرون بن احمد بن هرون
خرادینی درطبقه حفاظ حدیث ومتوفی
۳۴۳ بدان منسوبست

خراذینی بافتح اول منسوبست
بقریه خراذین ازقرای ری وعلی بن
عباس خراذینی رازی درشمار محدثان
وصاحب کتاب الاداب والمروات بدان
منسوبست وبعضی با جیم آنرا ضبط
کرده اند ودور نیست با دو صورت
نام آن قریه را تعریب کرده اند

خراز با فتح و تشدید رای
بی نقطه ودر آخر زای نقطه دار
آنکس که مهره برشته کشد و فروشد
وآن لقب جمعی ازمحدثان ودانشمندان
است از جمله ابوالحسن عبد الله بن
محمدبن سفیان خرازدرطبقه نحویان
وشاگرد ثعلب ومبرد وصاحب کتاب
المختصر در نحو و کتاب المقصور

والممدود و کتاب معانی القرآن
و کتاب المذکروالمؤنث ومتوفی ۳۲۵
وابن خراز کنیت مشهور ابوعبد الله
مد بن یحیی بن عبدالعزیز قرطبی
است در شمار فقیها ن ونحویان
ومتوفی ۳۹۹

خراش باکسر اول بروزن
کنار از اعلام است وبمعنی داغی که
برشترنهند نیزسگی که باسگ دیگر
بجنگد وابو خراش کنیت خویلد بن
مره هذلی است در طبقه شعرای
مخضرمین که بیشترعمررا درجاهلیت
بسر برد و کمتر دراسلام ودر دویدن
براسب پیش افتاد ابوالفرج اصفهانی
گفت که ابوخراش در عصر جاهلیت
بمکه رفت ولید بن مغیره را دید که
دراسبدوانی خواهد شرکت کندودو
اسب برای اینکار آماده کرده است
گفت اگر مندر دو یدن براسبهای تو
پیش افتم مراچه خواهی داد گفت هردو
را بتو بخشم ابوخراش بدوید
واسبان بدویدند ودر تك بر اسبان
پیش افتاد و هردو اسب را از ولید
بستد وابوخراشدرزمان خلافت عمر
درگذشت وخراشه باضم اول بروزن
گشاده بمعنی آنچه از خراشیدن
و تراشیدن بریزد نیز از اعلام است
وابوخراشه کنیتخفاف بن ندبهاست
که عباس بن مرداس سلمی شاعراو
را مخاطب کرده و گفته

ابا خراشة اما انت ذانفر
فان قومی لم یأکلهم الضبع

خرایطی با فتح اول جمع
خریطه وآن کیسه ایست از چرم و
غیر چرم که چیزها درآن نهند و در
آنرا ببندند وخرایطی کسی است که
آنرا بسازد وآن لقب ابو بکرمحمد
بن جعفربن محمدبن سهل بن شاکر
خرایطی است از مردم سامرا و در
شمار ادیبان وفاضلان وصاحب کتاب
اعتلال القلوب فی اخبار العشاق و
کتاب مکارم الاخلاق و کتابمساوی
الاخلاق و کتاب قمع الحرص بالقناعه
وکتاب هواتف الجان و عجیب
ما یحکی عن الکهان و کتاب
القبور و در سال ۳۲۷ در عسقلان
درگذشت

خرباق باکسروسکون بروزن
دلدار بمعنی در از ونیز تند رفتار
وآن نام خرباق اسلمی صحابی
است ملقب به ذوالیدین راوی حدیث
سهوالنبی (ص) واورا ازجهت درازی

دستش ذوالیدین گفتند ویا از آنروی که با هردودستش کار کرد

خربوذ با فتح اول و تشدید رای بی نقطه مفتوح وضم بای ابجد وسکون واو ودر آخرذال نقطه دار نام پدر معروف بن خربوذ مکی است در شمار ثقات محدثان امامیه و از اصحاب صادقین (ع) و خربوذ دور نیست معرب خربور فارسی باشد بمعنی شب پره بزرگ نیز هرمرغی که بشب پرواز کند

خرتنکی منسوبست بخرتنک بر وزن فرسنک وآن قریه ایست نزدیك سمرقند وقبرمحمدبن اسمعیل بخاری صاحب صحیح معروف در آنجا است وابومنصور غالب بن جبرائیل خرتنکی که بخاری در خانه او بزیست وهم در خانه او بمرد وحکایاتی از بخاری نقل کرد بدان منسوبست

خرجردی با فتح و سکون وکسر جیم منسوبست بقریه خرجرد از قرای جام مولد عبدالله هاتفی جامی خواهر زاده عبدالرحمن جامی و ابوبکراحمد بن محمد بن اسمعیل خرجردی فقیه وشاگرد ابوبکر شاشی و ابو مظفر سمعانی و متوفی ۵۴۳ بدان منسوبست

خرخانی با فتح هردو خای نقطه دار منسوبست بخرخان ازقرای قومس وابو جعفر محمد بن ابراهیم خرخانی قومسی در طبقه فقیهان شافعی بدان منسوبست

خرداذبه با ضم و سکون معرب خردادبه (خرداد خوب) نام نیای ابو القاسم عبیدالله بن احمد بن خردادبه است معروف بابن خردادبه درشمار علمای جغرافی و موسیقی و تاریخ و صاحب کتاب المسالك و الممالك و کتاب ادب السماع و کتاب جمهرة انساب الفرس و کتاب اللهو و الملاهی و کتاب الشراب و کتاب الانواء و کتاب الندماء والجلساء وابن خردادبه در نواحی جبل کار داربرید (پست) وگرفتن و رساندن خبر بود و با معتمد خلیفه عباسی نزدیك و از مخصوصان وی بود و در حدود سال ۳۰۰ درگذشت وخردادبه نیایش در آغاز دین مجوس داشت و بدست برامکه دین اسلام را برگزید وبدینسان کیش اسلام در دودمانش ماند

خرزاذ باضم وسکون معرب خورزاد نام نیای بهزاد بن ابی یعقوب

نجیرمی است ودر نجیرمی بیاید ونیز نام پدر حسن بن خرزاذ قمی استدر شمار محدثان و صاحب کتاب اسماء رسول الله و کتاب المتعه وعلامه حلی در ایضاح الاشتباه آنرا با ضم خای نقطه‌دار وتشدید رای بی نقطه مفتوح ضبط کرده است

خرزی با فتح اول و دوم منسوبست بخرز و نیز خرزه بمعنی مهره وخرزی کسی را گویند که مهره فروشد وآن لقب عباس بن یزید خرزی است در شمار محدثان

خرشه بافتح اول ودوم وسوم بر وزن طلبه بمعنی مگس از اعلام است ونام خرشة بن حرحارلی صحابی ونام پدر سماك بن خرشه صحابی مشهور

خرفی با ضم و سکون منسوبست بخرفه از قرای نصیبین و وتقی الدین ابوالعباس احمدبن مبارك بن نوفل نصیبی خرفی درطبقه ادیبان وفقیهان و مقرئان و شارح دریدیه‌و شارح ملحه وصاحب کتابی دراحکام و کتابی در عروض و کتابی درخطب و منظومه در فرائض و متوفی ٦٤٤ بدان منسوبست

خرقاء بر وزن صحراء از نامهای زنان است ونام خرقاء عامریه است از قبیله بنی‌عامر بن صعصعه که ذوالرمه غیلان بن عقبه‌شاعر شهیر عرب بااو راه‌تشبیب‌راسپرد وزیبائیها و محاسن اورا شمرد وتا جائی‌در وصف وی پیش‌رفت که‌در حقش گفت

تمام الحج ان تقف المطایا
علی خرقاء و اضعة اللثام

و نیز نام زنی است سیاه اندام که جاروب کشی مسجد پیغمبر (ص) کرد و خرقا زنی را گویند که کم هوش باشد و راه تصرف درکارها راندانه ودر مثل است لاتعدم الخرقاء العله خرقا نیز دلیل قضیه را دانند کنایت از اینکه علل حکم از بس زیادوروشن است زن کم هوش نیز آنها راداند چه‌جای زیرك ودرجائی آن مثل را گویند که عذر کسی را نخواهند بپذیرند

خرقانی با فتح اول و دوم منسوبست بخرقان از قرای بسطام و ابوالحسن علی بن جعفر خرقانی در طبقه پیران راه و از مشاهیر عارفان و شاگرد طریقت شیخ ابو العباس آملی مشهور بقصاب و متوفی ٤٢٥ بدان منسوبست و از اوست

اسرار ازل رانه تو دانی و نه من
این حرف معمانه‌تو خوانی‌ونه من
هست ازپس پرده گفتگوی من وتو
چون پرده بیفتد نه تومانی‌ونه من
آن دوست که‌دیدنش بیارایدچشم
بی دیدنش از گریه نیاساید چشم
ما را ز برای دید نش باید چشم
گر دوست نبینم بچه کار آید چشم

و خرقان بالفتح و سکون از قرای سمرقند است وابوالفتح احمد بن‌حسین‌بن‌عبدالرحمن خرقانی‌شاشی در طبقه ادیبان و متوفی ۵۰۰ بدان منسوب است

خرقه با کسر و سکون از نامهای مردان است از جمله نام خرقة بن نباتة بن زید بن عمرو بن عبد مناة کلبی در طبقه شعرای اسلامی و متوفی ۱۱۵ خرقه بالامیدی که بعطای حرب‌بن خالد بن یزیدبن معاویه داشت خود رابدمشق رسانید اما حرب‌اورا بدهش‌ننواخت وخرقه اورا با این دوشعر بنکوهید

کانی ونضوی‌عند حرب بن خالد
من الجوع ذئبا قفرة علزان
و بانت علینا جفوة ما نحبها
و بتنا نماسی لیلة کثمان

وخرقه بمعنی گله ملخ و نیز پاره جامه است و خرقه با فتح خا و کسررای بی‌نقطه ازاعلام زنان است بمعنی زیرك و هوشمند و نام دختر نعمان بن منذر است از ملوك حیره که برسعد بن وقاص از آن پس که امیر قادسیه گردید با کنیزانش در آمد حالیکه در جامه کنیزانش بود واز کنیزانش‌شناخته نشد سعد پرسید خرقه کدامین زن است گفتند این سعد گفت آیا خرقه توئی گفت آری وچرا مکرر پرسیدی آری این دنیا است که بریك حال نپاید و مردمش راگاهی زیر وگاهی‌بالا برد ومابیش ازتوملوك اینسرزمین بودیم وخراج آن بما رسید ومردمش فرمان ما را گردن گرفتند اما آن دولت نپائید واکنون چنینم که مرا بینی و دنیا چنانست که وصف کردم آنگاه خواند

فبینا نسوس الناس والامرامرنا
اذا نحن فیهم سوقة نتنصف
فافّ لدنیا لایدوم سرورها
تقلب تارات بنا و تصرف

سعد گفت عدی بن زید نمیراد گویا این منظره را نگریست که

گفت

ان للدهر صولة فا حذ رنها
لا تبیتن قـد ا منت الشرورا
قد یبیت الفتی معافی فیزری
و لقد کان آمنا مسرورا

آنگاه خرقه رابجایزتی نواخت خرقه گفت دعائی که ملوك یکدیگر را کنند ترا کنم مباد ا حا جتت بنا کس افتد و مبا دا کریم جز برتو اظهار حاجت کند وزنان حیره وقتی از خرقه پرسیدند امیر با توچه کرد گفت کریم کریم را نوازد

حاط لی ذمتی و اکرم وجهی
انما یکرم الکریم کریما

خرقی با فتح اول و دوم منسو بست بخرق و آن قریه ایست از قرای مرو و شمس الدین ابوبکر احمدبن ابی بشر خرقی مروزی درشمار ریاضی دانان وصاحب کتاب التبصره در هیئت ومتوفی ۵۳۳ بدان منسو بست و خرقی با کسر اول وفتح دوم جمع خرقه کسی است که پاره های جامه فروشد وابن خلکان در ذیل ترجمت ابوالقاسم عمر بن ابی علی حسین بن عبدالله بن احمد خرقی از اعیان فقیهان حنبلی و متو فی ۳۳٤ خرقی را در مورد صاحب ترجمت لقب دانسته است از آنروی که پیشه پاره جامه فروشی داشته امانگارنده راچنین بنظر رسد که ابن خلکان راپندار راوفته است ودرست همان نسبت اول است

خرکنی باقتح اول و سکون دوم و فتح سوم منسو بست بخرکن وآن از قرای نیشابور است و ابو عبدالله محمد بن حمویه خرکنی نیشا بوری در شما ر محد ثان بدان منسو بست

خرگوشی بافتح اول وسکون دوم منسوبست بخرگوش و آن نام محلتی بو ده است در نیشابور و ابو سعد عبد الملك بن محمد نیشابوری خرگوشی در طبقه حفاظ حدیث و صاحب کتاب دلائل النبوة و کتاب الزهد و کتاب شرف المصطفی و متوفی ٤٠٦ بدان منسوبست خرگوشی در شمار حفاظی است که برای فرا گرفتن حدیث رحلتها کرد و بعراق و حجاز ودیار مصر رفت و مشایخ بسیاری بدید وهمدرراه زهد پیشگی افتاد و وعظش نیز نیکوبود ومردم رافایدت رسانید وچندی نیزمجاورت کعبه را برگزید ودر پایان به نیشابور

برگشت ودر آنجا بزیست و هم در آنجا در گذشت

خرنق باکسر اول و سکون دوم و فتح نون بمعنی بچه خرگوش ایزخرگوش جوان نام زنیست شاعر درعرب ولقب سعید بن ثابت انصاری است وخرنقا با زیادتی الف در آخر آن وصف عمر بن حسین است موصوف به غلام ابن خرنقا درشمار مشاهیر خطاطان و در خط پیرو طریقت علی بن هلال معروف بابن بواب بود ودر سال ٥٥٢ در گذشت

خروف بر وزن کبود بمعنی برة که گیاه خوردن تواند نیز کره اسب شش ماهه یاهفت ماهه وآن نام نیای نظام الدین ابو الحسن علی بن محمد بن یوسف بن خروف اندلسی است معروف با بن خروف در طبقه اعلام نحویان وشارح کتاب سیبویه وشارح کتاب جمل و صاحب کتابی درفرائض و متوفی ٦١٠ ابن خروف شهری را برای زیستن وخانه ایرابرای آرمیدن اختیار نکرد بلکه درکاروانسراها ز بستن گرفت وهمسری برای خود نگزیدو آمیزش بدی بامردم داشت و درپایان عمردیوانه شد و با عورت باز در بازارها رفت ودراشبیلیه در گذشت

خریم بر وزن زبیر بمعنی سوراخ بینیك نام خریم بن فاتك اسدی صحابی است

خریمی باضبط پیش منسوبست بخریم بن عمرو که اورا خریم الناعم گفتند وخریمی عجمی و ازمردم سغد بودو پیوندی باخریم نداشت جز اینکه غلام او بود وبخریمی شهره گردیدو خریمی ابو یعقوب اسحق بن حسان سغدی است در طبقه شاعران وخود گفته است

انی امرؤ من سراة السغد البسنی
عرق الاعاجم جلداً طیب الخبر

خریمی بمحمد بن منصور بن زیاد کاتب برامکه پیوست و قصایدی در مدیحت وی نظم کرد وپس ازمرگش قصیدتی درمرثیت او برشته کشید اما بپایهٔ مدیحتهائی که گفته بود نرسید گفتند این فاصله از چیست گفت مدیحت را بامید گفتم و مرثیت را بوفا وهر ذر وفا داری بامید واری نرسد و هم درپایان عمر کور گردید ودر آن باره گفت

فان تك عینی خبا نورها
فکم قبلها نور عین خبا

فلم یعم قلبی و لکنما
ا ری نورعینی الیه سری
فا سرج فیه ا لی نو ر ه
سراجاًمن‌العلم یشفی‌العمی
و این مضمون را از شعر
عبد الله بن عباس بن عبد ا لمطلب
گرفته جائی که د ر نا بینائی خود
گفته است
ان یأ خذالله من عینی نورهما
ففی لسا نی و قلبی منهما نو ر
قلبی ذکی وعقلی غیرذی دخل
وفی فمی صارم کالسیف مأثور
و اشعا ر خریمی همه روان و دارای
لطف و گوارش است

خریت با کسر و تشدید رای
بی‌نقطه بروزن سکین بمعنی‌راهنمای
زیرك نا م خریت بن را شد ناجی
صحابی است

خزا ز با فتح وتشدیدخزدوز
و خز فروش ر ا گویند و آ ن لقب
جمعی است ازجمله ابوالقاسم علی‌بن
محمد بن علی خزاز قمی در شما ر
ثقا ت محدثان و صاحب کتاب کفا یة
الاثرفی النصوص علی ا
عشر واز جمله ابو جعفر احمد بن
حارث‌بن مبارك خزازدرطبقه ادیبان
ومورخان وصاحب کتاب المسالك و
الممالك و کتاب‌اسماءالخلفاء و کتابهم
و الصحابه و کتاب مغـازی البحر فی
دو لة بنی هاشم و ذکر ابی حفص
صاحب اقر یطش (جزیره کرت از
جزائر دریای‌مدیترانه)و کتاب‌القبائل
و کتاب‌الاشراف‌و کتاب‌ابناءالسراری
(کنیز زادگان چه سراری کنیزانی
باشند که همچون زنان‌آزاد ایشان را
خانه دهند و از ایشان تمتع گیرند)
و کتاب نوادر الشعراء و کتاب‌مغازی
النبی وسرایاه واز واجه وغیر اینهاو
در سال ۲۵۷ در بغداد درگذشت

خزاعی با ضم اول منسوبست
بخزاعه که‌تیره‌ایست‌ازقبیله ازد و از
این تیره است جمال الدین‌ابوالفتوح
حسین بن علی بن محمد بن ا حمد
خزاعی رازی از اعـاظم مفسران و
و محدثان و ادیبان و صاحب کتاب
روض الجنان‌فی تفسیرالقرآن و کتاب
روح الا لباب فی شرح الشهابا بو
الفتوح تفسیر روض الجنان‌رابفارسی
و با سبککی پخته و روان نوشت و
عبارات رابا آنکه بیشتر در ترجمت
گفتار های مفسرانیست که‌تفسیرهای
را بعربی پردا خته اند آسان و

بدون پیچیدگی وپوشیدگی آورد و ازاین رهگذر بزبان‌فارسی بخصوص در تفسیر که‌در شمار علوم است‌نیرو داد و نیز از این تیره است دعبل بن علی خزاعی شاعر شهیر عرب که در دعبل بیاید ونیز محمد بن محمودبن منصور بوسنجی خزاعی‌معروف بابن ابی الازهر در طبقه اخبار یان (مورخان) و صاحب کتاب الهرج و المرج در اخبار مستعین ومعتزعباسی و کتاب اخبار عقلاء المجانین و کتاب اخبار و قدماء البلغاء و متوفی ۳۲۵

خزامه با کسر بر وزن کناره بمعنی حلقه مو‌ئین که در بینی شتر کنند و حلقه‌گوهرین که زنان بر بینی آویزند ونسمهٔ که بدان نعل را برپا بندند ازاعلام است ونام چند تن صحابی وخزام با فتح و تشدید کسی است که خزامه بفروشد

خزرجی منسوبست بخزرج بر وزن جعفر بدر قبیلهٔ بزرگ در مدینه‌و‌یکی‌از‌دو‌قبیله‌انصارو‌بااین‌قبیله بسیاری‌ازصحابه وداشمندان‌بوده‌اند از جمله سعید بن اوس بن ثابت بن بشیر بن قیس بن زید بن نعمان بن مالك بن ثعلبة بن کعب بن خزرج خزرجی‌بصری‌مشهور‌بابوزید‌انصاری درشمار‌امامان‌ادب‌وشاگرد‌ابوعمرو بن علاء و استاد ابوعبید قاسم بن سلام وعمرو بن عبیدوابوالعیناء و ابوحاتم سجستانی و عمر بن‌شبه و رؤبة بن عجاج وغیر اینان و صاحب کتاب بیوتات‌العرب و کتاب الامثال و کتاب غریب الاسماء وکتاب اللغات و کتاب اللامات وکتاب المنطق و کتاب النوادر و کتاب المقتضب و غیر اینها ابو زید مورد ستایش دانشمند ان‌عصرخودبود سیبویه‌او را ثقه گفت(ثقه کسی است که‌دل‌بخبری که‌دهد آرام گیرد) و سفیان ثوری ثقه تر واصمعی سرو رویش رابوسید و گفت بیست سال‌است که‌ابو زید آموزگار ما است و ابو زید در ۹۳ سالگی در بصره‌سال ۲۱۴در گذشت واز جمله عبدالوهاب بن ابراهیم بن عبدالوهاب خزرجی زنجانی در شمار ادیبان و نحویان و صرفیان وصاحب کتاب الهادی‌وشرح آن‌واز پرداختن آن سال ٦٥٤فراغت یافت‌وجار بردی ازشرح کتاب الهادی در شرح شافیه فراوان نقل کرده است و نیز کتاب التصریف وچند کتاب‌دیگردرعروض

وقافیه وازجمله موفق الدین ابوالعباس احمد بن قاسم بن خلیفه خزرجی شافعی معروف بابن ابی اصیبعه (۱) در طبقه منجمان وریاضی دانان و طبیبان وادیبان وصاحب کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء وکتاب اصابة المنجمین وکتاب حکایات الاطباء فی علاجات الادواء وکتاب معالم الامم فی اخبار ذوی الحکم و کتاب الادویة المرکبه ابن ابی اصیبعه بیشتر در مصر زیست و چندی در بیمارستان قاهره بکار معالجت بیماران پرداخت ودرسال ۶۶۸ درگذشت

خزعل بروزن جعفر بمعنی کفتار از اعلام است ونام ابو محمد خزعل بن عسکر بن خلیل شیبانی در شمار ادیبان و نحویان وبر نظم شعر نیز توانا بود وحافظ عطار گفت از نظمش خواندن خواستم بداهت این بیت را خواند

یقولون انشدنا من الشعر قطعة

فقلت امثلی ینشد السادة الشعرا

ومن کان مثلی فی الحدیث محله

(۱) اصیبعه باضم اول وفتح دوم وسکون سوم وکسرچهارم وفتح پنجم ودرآخر ها مصغر اصبعه بمعنی انگشتک ونداستم نیای اورا ازچه روی ابی اصیبعه گفتند

اینشد شعراً من علاقمره الشعری ودرسال ۶۲۳ درگذشت

خزیمه بروزن جهینه از اعلام است و نام خزیمة بن ثابت اوسی صحابی ودرذوالشهادتین بیاید و ابن خزیمه کنیت مشهور ابوبکرمحمد بن اسحق بن خزیمه سلمی نیشابوری است درطبقه حفاظ حدیث و صاحب مصنفات بسیار ومتولد ۲۲۳ ابن خزیمه از اسحق بن راهویه حدیث کرد مشایخ بسیاری را بدید و ریاست و امامت خراسان بدو منتهی گردید

خسروجردی منسوبست بخسرو جرد ازقرای بیهق نیشابورو ابوبکر احمدبن حسین بن علی خسروجردی بیهقی شافعی صاحب کتاب السنن الکبیر وغیر آن ومتوفی ۴۵۸ بدان منسوبست خسروجردی درنشرمذهب شافعی بجائی رسید که امام الحرمین گفت شافعی وابر گردن همه پیروان خود منت است مگر خسروجردی که بر گردن شافعی منت نهاد وهم بر گردن هر شافعی مذهبی

خشاب با فتح و تشدید بمعنی چوبفروش نام نیای ابو محمد عبدالله بن احمدبن احمد بن احمدبن عبدالله

بن نصر بن خشاب بغدادی است مشهور با بن خشاب در طبقه ادیبان و نحویان و مفسران و محدثان و حاسبان و فیلسوفان جز اینکه فن ادبش بر دیگر فنونش چربید و در شمار اعاظم ادیبان و معربان گردید و از اوست شرح جمل و شرح لمع ورد براین بابشاذ درشرح جمل ورد بر خطیب تبریزی در تهذیب اصلاح المنطق ورد بر حریری در مقامات و غیر اینها و متوفی ٥٦٧ گویند ابن خشاب با آنهمه مایه دانش ننك نظر بود وجامه‌اش شوخگین و بزندگانی پست دلبند وبا عامه در کوی وبرزن ـ وشطرنج بازی کرد ودرحلقه با زیگران وشعبده‌بازان بپا ستاد و با زیگری بورنگان و خرسان را نگریست و بسیار مزاح کرد بود و عمامهٔ که برسر بست از سر نیفکند تا پاره پاره گردید واز شدت کثافت و پلیدی رنك آن سیاه نمود وزرق پرندگان برآن افتاد و آنرا نزدود و در تمامت عمر زن نگرفت و بهنگام خریدن کتاب فروشنده را غافل کرد وورقی از کتاب کند و ببهانه نا تمام بودن کتاب آنرا ببهای کم خرید و کتاب عاریت را بعذر اینکه در میان کتابها است و نتوانم آنرا جست رد نکردو کتب بسیاری فراهم کرد وبر دانشجویان و قف کرد

نیز خشاب لقب حجاج بن رفاعه کوفی است در شمار محدثان امامیه

خشاف بافتح و تشدید بمعنی راهنمای قوم نیز کسیکه بشب رود نام خشاف کوفی است صاحب کتابی در لغت ومتوفی ١٧٥

خشخاش بافتح وسکون بمعنی ثمر کوکنار ـ نیز گروه مردم با سلاح نام خشخاش بن حارث صحابی است وابوالخشخاش کنیت شاعری

خشرم بروزن جعفر بمعنی گروه مگس انگبین نیز سردار مگس انگبین نام خشرم بن حرب بن منذر صحابی

خشکنانجه با ضم و سکون معرب خشکنانك است و آن لقب ابوالحسن علی بن وصیف بغدادیست درشمار کاتبان وبلیغان ودوست ابن ندیم وصاحب کتاب النثر الموصول بالنظم و کتاب صناعة البلاغة و کتاب الفوائد ودیوان شعر ودر موصل در گذشت و بعضی بجای خشکنانجه

خشکنا که ضبط کردهٔ اند مانند خود ابن ندیم واین اثر آشفتگی و بی نظمی تعریب است

خشنی با ضم اول و فتح دوم منسو بست برخلاف قیاس بخشین بن نمر پدر تیرهٔ ازعرب ومحمدبن حارث خشنی اند لسی در طبقه فقیهان ومحدثان ومورخان و صاحب کتاب اخبار القضاة بالاندلس و کتاب اخبار الفقهاء و المحدثین و کتاب الاتفاق والاختلاف لمالك بن انس و اصحابه وغیر اینها ومتوفی درحدود ۳۳۰ و ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ثعلبة بن زید خشنی قرطبی درشمارشاعران وادیبان ومحدثان ومتوفی ۲۸۶ وغیر اینان از اعلام بدومنسوبند

خشوعی با ضم اول و دوم منسو بست بخشوع بمعنی فروتنی و خشوعی کسی راگویند که بمعنی خشوع پیوند رساند و آن لقب ابو طاهر بر کات بن ابراهیم خشوعی است ودو فرشی بیایدواورا خشوعی از آنروی گفتند که در هنگام نماز خاشع بود وهم در محراب از دنیا رفت و دودمان اوراخشوعیین گویند

خشینی باضم اول وفتح دوم منسو بست بخشین بن نمر پدر تیرهٔ از قبیله قضاعه و جرهم خشینی صحابی بدومنسو بست و نیز در نسبت خشنی آید باحذف یاازآن چنانچه گذشت وجمعی از تابعان و محدثان بدو نسبت رسانند

خصاف با فتح و تشدید بمعنی نعل دوز نیز کسیکه بسیاردروغ گوید وآن لقب ابوبکر احمدبن عمربن مهیر شیبانی است درشمار علمای حنفی و صاحب کتاب الخراج واین کتاب را برای المهتدی بالله خلیفه عباسی نوشت ودر سال ۲۶۱ در گذشت

خصیب بروزن امیر بمعنی زمین پر گیاه نیز مردیکه خیرش بسیار باشد ازاعلام است ونام نیای احمدبن اسمعیل بن ابراهیم بن خصیب انباری است معروف بابن خصیب در شمار ادیبان وشاعران وکاتبان وخودکاتب عبیدالله بن عبدالله بن طاهر بود وبا ابن معتز پیوند نامه نگاری داشت و نامه های شگفت وی را فرستاد و شگفت جوابهای نامه ها ازاو دریافت کرد وهم دیوان رسائل پرداخت نیز کتاب الطبیخ و کتاب طبقات الکتاب وکتاب اسماء المجموع المنقول من الرباع واین کتاب شامل

موضوعهائی است که از دانشمندان شنیده ویااز ایشان دیده استوکتاب صفة النفس و کتاب رسائل که بدوستان و برادران خودنوشته است سال وفاتش بنظر نرسید

خصی باضم اول و کسر صاد مشدد منسوبست بخصانیز باصاد مشدد وآن ازقرای دجیل است وابوالحسن علی بن محمد خصی در شمار مقرئان ومتوفی ٦١٨ بدان منسوبست

خضراوی با فتح و سکون منسوبست بجزیره خضراء اندلس و ابوعبد الله محمد بن یحیی بن هشام خضراوی اندلسی خزرجی انصاری ازپیشوایان ادب واستاد شلوبین و صاحب کتاب فصل المقال فی ابنیة الافعال و کتاب المسائل النخب و کتاب الافصاح بفوائد الایضاح و کتاب الافتراح فی تلخیص الایضاح و کتاب غررالاصباح فی شرح ابیات الایضاح وغیر اینها و متوفی ٦٤٦ وابوالحکم حسن بن عبدالرحمن بن عبد الرحیم خضراوی نیز در طبقه نحویان وادیبان وشاگرد ابن‌عصفور وصاحب کتاب المفید فی‌اوزان‌الرجز والقصید و کتاب الاعراب فی اسرار الحرکات فی الاعراب بدان منسوبند

خضری با ضم و سکون منسوبست بخضر بمعنی سبز پدرتیره‌از عرب وازاین‌تیره‌است‌حکم‌بن‌معمربن قنبربن جحاش بن سلمة بن ثعلبة بن مالك بن طریف بن محارب خضری در طبقه شعرای اسلامی و در ذیل ضبط جحاش وجحدر ترجمتی کوتاه از او کردم این شاعرنیز نیروی‌خود را برنظم شعردر نکوهشگری بکار برد ورماح بن ابرد معروف بابن میاده راهدف کرد وروزگاری دراز یکدیگر راهجو کردند ونکوهیدند تاآنکاه که ابن میاده بکار نکوهیده خودپایان داد وازخضری نیزخواست که بصلح گرایدوخضری هم پذیرفت و باین ترتیب میانشان سازش افتاد وآن‌آتشی‌را که‌مدتی میان‌آن‌دوشاعر شراره پاشی کرد وبجان‌دوقبیله افتاد از سخن کوتاهی که میانشان رفت مایه گرفت و داستانش اینست که خضری درمحراب مسجد پیغمبر (ص) برای مردمی که گردش انجمن بودند قصیده خود را خواند بدین مطلع

لمن الدیار کانها لم تعمر
بین الکناس و بین برق‌محجر

تا باین شعر رسیددر وصف ابر

یا صاحبی الم تشیما بارقاً

نضح الصراد به فهضب المنحر

قدبت ارقبه و بات مصمداً

نهض المقید فی الدهاس الموقر

ابن میاده گفت قصیده سرا تو

کیستی گفت حکم بن معمر خضری

گفت تو از خاندان ناموران نیستی

واز ریشه شعرروئیدن نگرفتی گفت

برچه چیز شعر من عیب گرفتی گفت

ادهست و اوقرت (۱) ابر را با بار

سنگین ببیابان هموار بردی پرسید

تو کیستی گفت ابن میاده گفت چرا

از پیوند پدر جدا گشتی وبمادر شتر

چرانت پیوستی واما ادهاس وایقارم

ازآنست که من‌ازشعرم نان خوردن

نخواستم وهرگاه مهر خاموشی بر

لب نهی ترا بهتر باشد واز همان

مجلس نکوهش بیکدیگر باریدند

وبامعادات ومهاجات ازهم جدا گشتند

سال وفاتش بنظر نرسید

خضرمی باکسر وسکون

منسوبست بخضرم قبیلهٔ که در شام

زیستن گرفتندنیز منسوبست بحضرمه

که شهریست در یمامه وخضر میون

از محدثان به قبیله منسوبند

خضیب بروزن امیر نام

خضیب بن عبدالرحمن وابشی زاهد

کوفیست از محدثان اما میه وخضیب

بمعنی رنگین است

خضیر بروزن زبیر بمعنی

سبزك از اعلام است ونام‌پدر بریر بن

خضیر همدانی‌مشرقی درشمارشهیدان

کربلا

خضیری باضبط‌پیش‌منسوبست

بخضیر یه که نام محلتی بوده است

در شرقی بغداد نزدیك قبر ابوحنیفه

واسمعیل بن علی خضیری در شمار

ادیبان وفاضلان وشاعران وصاحب

تصانیف ورسائل‌ودیوان‌شعر ومتوفی

۶۰۳ بدان منسوبست واما ابو بکر

بن ناصرالدین محمدبن سابق الدین

ابو بکر خضیری سیوطی در طبقه

ادیبان ومقرئان وصاحب کتابی در

قراآت و کتابی درصناعت توقیع و

غیرانیها ومتوفی ۸۵۵ منسوبست

بخضیر نام نیای خود نه بمکان

ومحتمل استوی حضری باشد چه

نام نیای پنجم او خضر بن نجم‌الدین

(۱) یعنی مکان هموار رمی و با بار سنگین

رفتن گرفتی و ابن میاده ازهمین‌دو جمله

دریافت که قصیده سرا بیابان نشین است

وبا ناموران پیوند نرساند

است وزیادتی یا در آن از تصرف
ویا اشتباه رونویسان کتاب باشد

خطاب بافتح وتشدیدآنکس
که بسیار خطبه خواند نیز آنکس
که بسیار درکار زن گرفتن باشد
و خطبه با ضم اول سخن بوعظ و
اندرز کردنست وخطبه با کسر آن
زن خواستن وباد و شیزه برای
زناشوئی سخن کردنست وخطاب از
اعلام است وابوالخطاب کنیت محمد
بن مقلاص اسدی کوفیست رئیس فرقه
خطابیه ازفرق غالیان شیعه که پیروان
خودرا بالوهیت پیمبران وامامان خواندو
گفت الوهیت فروغیست درنبوت ونبوت
فروغیست درامامت وعیسی بن منصور
عباسی اورا برای فساد عقیدتش کشت

خطابی باضبط پیش منسوبست
بخطاب پدر عمر خلیفه دوم وازآن
پیوند است ابوسلیمان حمدبن محمدبن
ابراهیم خطابی بستی درطبقه فقیهان
وشاعران ومحدثان وادیبان وصا
کتاب غریب الحدیث و کتاب اعلام
السنن درشرح صحیح بخاری و کتاب
معالم السنن در شرح سنن ابو داود
و کتاب اصلاح غلط المحدثین و کتاب
العزله و کتاب شأن الدعاء و کتاب

الشجاج و غیر انیها ومتوفی ۳۸۸
واز نظم اواست

تسامح و لا تستوف حقك كله
وابق فلم يستقص قط كريم
ولا تغل في شئي من الامرواقتصد
كلا طرفي قصد الامور ذميم

و در مقایسه کزندرسان درندگان
باگزندرسان آدمیان گفته وبسیار
حکیمانه گفته است

شر السباع الضواري دونه وزر
والناس شرهم ما دونه وزر
كم معشر سلموا لم يؤذهم سبع
و ما ترى بشراً لم تؤذه بشر

نیز دروصف مدارات و ترغیب
بان گفته است

ما دمت حياً فدار الناس كلهم
فانما انت في دار المداراة
من يدر داري ومن لم يدر سوف يرى
عما قليل نديماً للندامات

وبایددانست که خطابی بزیدبن خطاب
پیوندرساندنه بابرادرش عمربن خطاب

خطاط بافتح و تشدید بمعنی
بسیار نویس امادر این معنی کمتر و
در خوشنویس بیشتر بکار رفته است
تا جائیکه هرجاخطاط گویندمقصود
زیبا نویس است وازمشاهیر خطاطان

ابو علی محمد بن علی بن مقله است
که خود نیز خط نسخ را ابتکار
کرد و در مقله بیاید نیز حسن بن
حسین بن علی فارسی کاتب دیوان
عضد الدوله مبتکر خط‌تعلیق اماابن
خط از حدود مراسلات تجاوز نکرد
و بخط ترسل معروف گشت زیرا
بسیار پیچیده بود و کاررا برنویسنده
دشوار ساخت نیز خواجه میر علی
تبریزی که خط نسختعلیق را ابتکار
کرد وآنرا مانندخط نسخ درتحت
قاعده بیرون آورد ومیرعلی حسینی
هروی خطاط شهیر و متوفی ۹٤۰
آنرا تکمیل کرد نیز مرتضی قلیخان
شاملو حاکم هرات خط شکسته را
ابداع کرد ودرهررشته خطاطان
ناموری ظهور کردند

خطامی با ضم و تخفیف
منسوبست بخطامه که پدرتیره ایست
ازقبیله علی وما زن طائی خطامی
که درسلك صحابه منظوم است بدو

بافتح اول‌ودوم و کسر
سوم لقب حذیفه بن زید بن مسلمه
است نیای جریربن عطیه شاعرشهیر
عرب واورا خطفی از اینروی گفتند

که در شعرش خطف را بکار برده
بود و شعرش اینست
یرفعن باللیل اذا ما اسدفا
اعناق جنات دهاقاً رجفا
وعتقاً یأتی الرسیم خطفا
و بسیاری از شاعران عرب از
الفاظی که دراشعارخود بکار گرفتند
القا بمند شدند مانند مرقش ومتلمس
و مزدر و غیر اینان و خطف بمعنی
جستن است و برق خاطف بمعنی
برق جهان

خطی بافتح و تشدیدمنسوبست
بخط وآن نام بخشی است دربحرین
که قطیف وقطر وعقیردرآن بخش
افتاده اند ونیز های خطی منسوب
باین بخش است وابو البحرجعفربن
محمدبن حسن بن علی بن ناصر بن
عبد الامام خطی بحرانی در شمار
ادیبان و شاعران فاضلان بدا
منسوبست

خطیب بر وزن امیر بمعنی
خطبه خوان آنکس که‌مردم‌را اندرز
دهد وراه درست‌را‌نماید ومن‌خطابه
را ازدیرزمان‌میان اقوام کارفرما بوده
وخطیبان ناموری میان همه طوایف
ظهور کرده اند و در دین اسلام از

آنروی که پیغمبر (ص) خود بخطبه
خواندن پرداخت و در بعضی موارد
آنرا فریضه کرد مانند خطبه خواندن
در نماز جمعه و عیدین فن خطابه
پیشرفت شایانی کرد و خطیبان توانائی.
ظهور کردند وهرگاه کتبی که در
خطب دانشمندان پرداخته اند یکجا
فراهم آید دانسته گردد که خطابه
چه اندازه دراسلام بیش ازسایر ملل
پیش رفته است و ازآنمیان جمعی با

خطیب شهره اند مانند ابوبکر
احمدبن علی بن ثابت بن احمد بغدادی
شافعی معروف بخطیب بغداد که در
روزهای جمعه واعیاد درجامع بغداد
خطبه خواند وی از اعیان حفاظ
حدیث است وصاحب کتاب تاریخ بغداد
که در چهارده مجلد بچاپ رسیده
است و کتاب الکفایه فی قوانین الروایه
و کتاب الجامع لاداب الشیخ والسامع
وغیراینها ومتوفی ٤٦٤ خطیب بغداد
آهنگش خوش و انگشت رسا وخطش
زیبا بود و درفتنه ارسلان ترکی که
برخلیفه عباسی خروج کرد از بغداد
بیرون رفت ودر دمشق زیست و باز
ببغداد برگشت و درپایان عمر نابینا
گردید و مانند ابوالمعالی محمد بن

خطب

عبدالرحمن بن عمربن احمد شافعی
معروف بخطیب دمشقی که در جامع
طولون دمشق خطبه خواند وبخطیب
شهره گردید ودرعلوم عربیت با ورع
بود وازاوست کتاب تلخیص المفتاح
که تفتازانی آنرا دوشرح کرد یکی
مطول ودیگری مختصر و کتا
الایضاح فی فنون الافصاح و متوفی
۷۳۹ ومانند محمدبن اسمعیل بن نباته
معروف بخطیب مصری که در نباته
بیاید ومانند ابواسحق ابراهیم بن
منصور شافعی مصری که بخطیب
عراقی مشهور است از آنروی که
چندی در بغداد زیست اما در جامع
مصرخطبه خواند و کتاب المهذب
ابواسحق شیرازی را شرح کرد ودر
سال ٥٩٦ درگذشت ومانند فرزندش
ابومحمد عبدالحکم که پس از پدر
منصب خطابه خواندن یافت ودرانشاء
خطب ورسائل توانابود وشعر را نیز
نیکو نظم کرد واز اواست

قامت تطالبنی بلؤلؤ نحرها
لمارأت عینی تجود بدرها
وتبسمت عجبا فقلت لصاحبی
هذا الذی اتهمت به فی ثغرها

ودرسال ٦١٣ درگذشت ومانند

مس الدین محمد بن یوسف شافعی معروف بخطیب جزری که درجامع طولون خطبه خواندودر صناعت اعراب وادب تدربی داشت و بر نظم شعر مهارتی و از او است شرح الفیه ابن مالك وشرح تحصیل وشرح منهاج بیضاوی ودیوان خطب ودیوان شعر ومتوفی ۷۱۱ ومانندخطیب حصفکی ودر حصفکی گذشت وغیر اینان و اما ابو زکریا یحیی بن علی بن محمد بن حسن بن بسطام شیبانی معروف بخطیب تبریزی راندانستم ازچه روی خطیب گفتنند وسیوطی در بغیة الوعات گفته خطیب بوی گفتن محض پندار است یعنی خطیب بمعنی در ست آن نبود وی در سلك مشاهیر ادیبان و اعاظم لغویان منظوم است و شاگرد

و شارح سقط الزند معری و شارح مفضلیات و شارح دیوان متنبی و ارح دریدیه وشارح لمع ابن جنی و شارح حماسه ابو تمام وصاحب کتاب الکافی در عروض و قوافی و کتاب مقاتل الفرسان وغیر اینها ومتوفی ۵۰۲ گویند وی پیوسته باده نوشید وحریر پوشید وعمامه زردوز برسر نهاد وبا این وصف درمدرسه نظامیه بغداد تدریس کرد و آوازه فضلش در آفاق پیچید وپیشوای ادب درعصر خود گردید

خفاجه بروزن صحابه ازاعلام است ونام نیای ابو اسحق ابراهیم بن ابی الفتح بن عبدالله بن خفاجه اندلسی است معروف با بن خفاجه در طبقه شاعران نیکو پرداز وصاحب دیوان شعر ومتوفی ۵۳۳ واز اوست

ماللعذار کان و جهك قبلة
قدخط فیه من الدجی محرابا
واری الشباب وکان لیس بخاشع
قد خر فیه راکعاً و انابا
ولقد علمت بکون ثغرك بارقا
ان سوف یرجی للعذار سحابا

خفاجی باضبط پیش منسوبست بخفاجه که تیرهٔ از قبیله بنی عامرند وازاین تیره است ابو محمد عبدالله بن محمد بن سنان خفاجی معروف با بن سنان در طبقه ادیبان و شاعران و صاحب کتاب سر الفصاحه در لغت از نظم او است

یاامة کفرت و فی افواهها
القران فیه ضلالها ورشادها
اعلی المنا بر تعلنون بسبه

وبسیفه نصبت لکم اعوادها
تلك الخلایق بینکم بدریة
قتل الحسین وماخبت احقادها
ودر فرط هوشمندی ابن سنان حکایت کنند که محمود بن صالح حکمران حلب بر آنسر شد که ویرا دستگیر کند ابن سنان خود را بقلعه اعزاز رسانید ومتحصن شد محمود با ابو نصر محمد بن نحاس و زیر خود که با ابن سنان بشدت دوست بود گفت نامهٔ دوستانه باو بنویس واو را بحلب بخوان ابونصر نامه را چنانکه محمود گفته بود نوشت ودر پایان نامه نوشت انشاالله ونون رامشدد کرد خفاجی وقتی نامه راخواند وبنون مشدد رسید دانست که اشارتی است بکشتن او مأخوذ از قرآن ان الملاء یأتمرون بك لیقتلوك در جواب اظهار اطاعت کرد اما در پایان نوشت انا الخادم المعترف بانعام و همزه را مکسور و نون را مشدد کرد ابونصر وقتی نامه را گشود دانست که قضیه رادر یافته است واشاره است بآیه قرآن وانالن ندخلها مادامو افیها مادام که در شهر ند ما بشهر اندر نشویم و شاد شد اما محمود برابو نصر سخت گرفت و ابو نصر ابن سنان را باخشکنانجه (خشکنانك) زهر آلود سال ٤٦٦ کشت و نیز از آن تیره است شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر مصری خفاجی در شمار ادیبان وفاضلان وصاحب کتاب ریحانة الالباء فی طبقات الادباء و کتاب شفاء العلیل وشرح درة الغواص وشرح شفاء قاضی عیاض بنام نسیم الریاض و متوفی ١٠٦٩

خفاف با فتح و تشدید بمعنی کفشگر و کفش فروش لقب ابوبکر یحیی بن عبدالله جذامی مالقی ا. معروف بخفاف در طبقه نحویان و شاگرد شلوبین وشارح کتاب سیبویه و شارح ایضاح ابو علی فارسی و شارح لمع ابن جنی ودرسال ٦٥٧ در قاهره در گذشت

خفری بافتح وسکون منسوبست ر و آن نام بلو کیست در ق جنوبی شیراز وشمس الدین محمد بن احمد خفری در شمار اعلام حکیمان و منجمان و شاگرد امیر محمد صدر الدین دشتکی وصاحب کتاب منتهی الادراك فی مدرك الافلاك درهیئت و کتاب التکلمة فی شرح التذکره مشهور بتذکره خفری و رسالهٔ در اثبات واجب و رسالهٔ درعلم رمل و رسالهٔ

در حل مالا ينحل و حاشيه بر شرح حكمة العين بنام سواد العين و حاشيه براوائل شرح تجريد وغير اينها خفري ازآن پس که درشیراز کسب دانش کرد بکاشان رفت و در آن شهر زیست و هم در آن شهر سال ۹۴۲ در گذشت

خلاد با فتح وتشديد آنكس كه پيوسته بيايد و آن نام جمعي از صحابه ومحدثان است و ابن خلاد كنيت مشهور ابو محمد حسن بن عبد الرحمن بن خلاد را مهر مزی ت درطبقه ادیبان و اخباریان ودر تصنیف راه جاحظ را رفت وازاوست كتاب ربيع المتيم في اخبار العشاق و كتاب العلل في مختار الاخبار و كتاب امثال النبي و كتاب الرجحان بين الحسن و الحسين (ع) و كتاب النوادروالشوارد و كتاب ادب الناطق و كتاب الرثاء والتعازي و كتاب الشيب والشباب و كتاب ادب الموائد و كتاب المناهل والا عطان و الحنين الى الاوطان وغير اينها و درحدود ۳۶۰ در گذشت

خلال با فتح و تشديد سر كه فروش راگویند وآن لقب ابو محمد عبد الله بن نجم بن شاس اس ر فقيهان مالکی وصاحب كتاب الجواهر الثمينه في مذهب عالم المدينه ومتوفي ۶۱۶ و نیز لقب ابو الغنايم محمد بن احمد بن عمر خلال است در طبقه نحویان ولغویان وشاگرد سیرافی و ابوعلی فارسی و ابوالحسن رمانی و نیز لقب ابوسلمه خلال حفص بن سليمان همدانیست و زیر ابوالعباس سفاح واول کسی است که وصف وزیر گرفت و پیش از او کسی را وزیر نگفتند ومیان سفاح وابوسلمه خلال الفتي بود وشبها بایکدیگر گذراندند چه از يكطرف ابو سلمه ثر وتمند بود وثروت خود را در راه پیشرفت دعوت عباسيين گذاشت و از طرف دیگر ادیب و شیرین سخن و نیکو محضر بود اما دولت برا و نپایید و بدستور ابو مسلم خراسانی شبانه شمشیر کشان برا و تاختند و او را کشتند و بامدادان گفتند که خوارج اورا کشتند واین قضیه درسال ۱۳۲ اتفاق افتاد و مدت وزارت ابو سلمه چهار ماه بود و باید دانست که ابو سلمه سر که فروش نبود لکه در کوی سر که فروشان زیست و بخلال شهر

گردید

خل بافتح وتشدید درچندین معنی بکار رفته است. سرکه ـ لاغر اندام ـ کهنه جامه ـ دریدگی جامه ـ لاغروفربه ودراین‌صورت ازاضداد است وابن الخل کنیت ابو الحسن محمدبن مبارك بغدادی است درطبقه فقیهان شافعی و صاحب کتاب توجیه التنبیه ومتوفی ۵۵۲ ابن الخل‌خطش زیبا ودلچسب بود ومردم خواهان آن بودند وببهانه استفتاء (پرسیدن حکم) بی‌آنکه بدانستن‌حکم نیازی داشته‌باشند از او استفتا کردند وکاررا براوسخت‌ووقت‌رااز‌او گرفتند ناچارقلم‌را شکست و جواب پرسشها را با خامهٔ شکسته نوشت وبا این حیلت از رنج فتوی نوشتن رست

خلدون با فتح و سکون بروزن کم خون نام نیای ابو زید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون اشبیلی است معروف با بن خلدون ازاعلام مورخان و ادیبان و در علم اجتماع بارع بود واز مقدمهٔ که بر کتاب تاریخ معروف خود العبر نوشته اندازه احاطت اوبعلوم دانسته گردد ابن خلدون در سال ۷۳۲ از مادرزاد و پس از فراگرفتن علوم ادبیه ومنطق وفلسفه رهسپر دربار امراء وشاهان گردیدوشیفته زندگانی سیاسی شد ودر پیشرفت‌کار خود یك سیاست را دنبال کرد که ازهرمغلوب ویا ناتوانی‌زود باید بریدوبفیروزمند وتوانا پیوست از اینروی باامیری پس از امیر دیگر پیوست تا آنگاه که ازکار نا توان گردید و یا برای انجام تألیف جا وید خود ناچار از کار کنار گرفتن بود ومشهور ترین آثارش راکه همان کتاب‌تاریخ العبر است نوشت ونیز کتابی بنام تاریخ البربر در تاریخ بربریان نیز مقدمه مشهور خود را شامل کلیه علوم متداول آنروزی بپرداخت ودر سال ۸۰۸ در قاهره در گذشت

خلدی با ضم و سکون منسوبست بخلد نام محلتی در بغداد که قصر خلد از بناهای منصور عباسی درآن محلت بوده است وابو الخواص جعفر بن محمد بن نصیر خلدی از مشایخ صوفیه ومتوفی۳۴۸ بدان منسوبست

خلعی باکسر اول و فتح دوم منسوبست بخلع جمع خلعت بمعنی

جامهٔ که بدیگری بخشند ویاخصوص
جامهٔ دوخته و خلعی کسی باشد که
خلعت فروشد و آن لقب ابو الحسن
علی بن حسن بن حسین قاضی موصلی
است معروف بخلعی از آنروی که
درمصر بملوك خلعت فروخت درطبقه
محدثان وشاعران وپیرو مذهب شافعی
وحافظ احادیث بسیاروابو نصر احمد
بن حسین بزاز هرآنچیزکه از او
شنید د رکتا بی فرا هم کرد وآنرا
خلعیات نامید واز قصائد مشهور او
قصیده را ئیه اواست در ستایش امیر
مؤمنان بدین مطلع

سارت بانواع علمك السیر
وحدثت عن جلالك السور

خلف بافتح اول ودوم آنکس
که پس از دیگری آید وباین اعتبار
فرزند راخلف گویند وپدر راسلف
و باز با همین نظر گذشتگان را
اسلاف گویند وحاضران را اخلاف و
خلف از نامهای متعارف عربست و
جمعی از صحابه ومحدثان و شاعران
و دانشمندان بدان نام باشند

خلقانی با ضم و سکون
منسوبست بخلقان بروزن عثمان جمع
خلق بر وزن قمر بمعنی جامه های
کهنه وخلقانی کسی را گویند که
جامه های کهنه بفروشد و آن لقب
عبد الکریم بن هلال جعفی است از
محدثان امامیه

خلکان این لفظ را بسه هیئت
ضبط کرده‌اند - ۱ - بافتح اول وتشدید
لام مکسور واین ضبط از دو ضبط
دیگر مشهور تراست .وبر اساس این
ضبط گویند که نیای صاحب ترجمت
که سپس آید بپدر ان خود بالید
کسی از حاضران گفت خل کان ابی
کذا یعنی این سخن را که پدرانم
کیان بودند رها کن و خلکان براو
ماند ۲ باضم اول وتشدید لام مفتوح
۳ با کسر اول و لام

نگا رنده گوید این اختلاف
نشان دهد که هرسه ضبط پایهٔ درستی
ندارد واساس آنها پندارست خصوص
ضبط اول که حکایتی از خود ضبط
ساخته اند وضبط را بدان حکایت
آراسته اند ونظیر این ضبطهای پنداری
درمورد نام شهرها ودیها و کشورها
وپارهٔ از اعلام مردان وزنان بسیار
دیده شود وآنچه بنظر درست آید
اینست که خلکان معرب است وریشهٔ
آن فارسی است اما ریشهٔ آن معلوم

نیست ودرصورتیکه ریشه تعریب در دست نبا شد دشوا ر است که اصل آنرا تعیین کرد ودور نیست که ازدو کلمه فارسی وعربی مرکب باشدمانند عبدکان و در بختکان گذشت که در زبان فارسی لفظی که بهای غیرملفوظ مختوم باشد در جمع بگاف بدل شود واینکاررا با الفاظ عرب نیز کرده اند مانند عبدکان وقحبگان وسفلگان وهرگاه نگوئیم که این ترکیب غلط است ناچاریم آنهارا نوعی از تفریس بشمریم وقیاس درجمع فارسی الفاظ مختوم بهای ملفوط حفظ کلمه است وافزودن الف و نون بآخرآن اگر ازجانداران باشد مانند روبهان در جمع روبه مخفف روباه و مانند بهان درجمع به بمعنی خوب و مانند کهان درجمع که بمعنی خرد ومهان در جمع مه بمعنی بزرگ و در جمع قحبگان وسفلگان قحبهان و سفلهان باری نادر ریشهٔ خلکان درفارسی دانسته نگردد نتوان اصل آنرا نشان داد وضبط مشهور آن در عربی همان ضبط اول است وخلکان نام نیای چهارم شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان است ازدودمان برامکه وازنژاد فارسیان ومتولددراربل سال ۶۰۸ ودر طبقه ادیبان ومورخان وصاحب تاریخ مشهور وفیات الاعیان فی ا بناء ابناء الزمان شامل ۸۶٤ ترجمه وصلاح الدین صفدی شارح لامیة العجم ذیلی برآن نوشت وآنرا الوافی بالوفیات نامیدوشیخ تغری بن برزی درتتمیم آن کتابی نوشت بنام المنهل الصافی والوافی بالوافی ابن خلکان در اصول عقاید پیرواشاعره بود ودرفروع پیروشافعی ودر مصر بزیست ومنصب قضا داشت ودرسال ۶۸۱ در گذشت

خلمی باضم وسکون منسوبست بخلم از قرای بلخ و ابوعمروعثمان بن محمد بن احمد خلمی درشمار فقیهان وخطیبان بدان منسوبست

خلنجی با فتح اول و دوم منسوبست بخلنج معرب خدنگ و آن نام درختی است سخت که ازچوب آن تیر و نیزه وظرفها سازند وتیر خدنگ تیریست که ازچوب آن تراشند وسازند و خلنجی کسی راگویند که سازنده چنان ابزار از چوب خلنج باشد و یا فروشنده آنها وآن لقب احمدبن عبدوس خلنجی است درشمار

محدثان وصاحب کتاب نوادر

خلید بروزن زبیر مصغر خلد از اعلام است ونام ابو الربیع خلید بن اوفی شامی در شمار محدثان خاصه ونام خلید عنین درطبقه شعراء و در عنین بیاید و خلیدی منسوبست بخلید نیای عیسی بن حماد خلیدی کوفی ازمحدثان امامیه

خلیع بروزن امیر آنکس که پرده شرمگینی بدرد وآن لقب ابو علی حسین بن ضحاك بن یاسر بصری است درطبقه اول از شعرای دولت عباسی ومعاصر باابونواس ودر ریشه ازمردم خراسان بود اما دربصره از مادر زاد ونشو ونما کرد و او را از آنروی که بسیارشوخ(۱) وبباك بود خلیع گفتند وبا این وصف نزدخلفاء مکانتی داشت مگر مأمون که او را ازپیش خود براند برای این شعری که درستایش امین گفته بود

هلا بقیت لسد فاقتنا

ابداً وکان لغیرك التلف

فلقد خلفت خلائفاً سلفوا

ولسوف یعوز بعدك الخلف

اما ازآن پس که مامون درگذشت و معتصم جای او نشست خلیع را ازبصره طلبید و خلیع نیز او را بقصیدتی که مطلعش اینست ستود

هلا سالت تلدد المشتاق

و منتت قبل فراقه بتلاق

معتصم او را نزد یك گرفت و دهانش را از گهرهای گرانبها پر کرد وخلیع در غزل نیز زبر دست بود واز اوست

صل بخدی خدیك تلق عجیبا

من معان یحار فیها الضمیر

فبخدیك للربیع ریاض

و بخدی من الدموع غدیر

ودر سال ۲۵۰ درگذشت

خلیلی منسوبست بخلیل که شهرکیست در فلسطین وقبرابراهیم خلیل الرحمن و اسحق و یعقوب و یوسف(ع) درآنجاست وعبدالمعطی بن محیی الدین خلیلی درطبقه فقیهان شافعی وصاحب تألیفات و رسائل و متوفی ۱۱۵٤ بدان منسوبست

(۱) شوخ در فارسی بمعنی چرك است که بربدن ولباس نشیند نیز بمعنی فضول ومسرم برابر خلیع عربی و در سوخی بمعنی خوشمزگی وخوش طبعی و شیرین سخنی ولطیفه گوئی برابر مزاح عربی هیچ بکار نرفته است

خمار با فتح و تشدید بمعنی میفروش وابن خمار کنیت مشهور ابوالخیر حسن بن سواربن بابابن بهرام بغداد یست در طبقه افاضل منطقیان و فیلسوفان ومعاصر ابن ندیم وصاحب کتاب الهیولی و کتاب تفسیر ایساغوجی و کتاب سیرة الفیلسوف و کتاب الصدیق والصداقة و کتاب الهالة والقوس والضباب و غیر اینها ودر سال ۳۳۱ ازمادر زاد

خمایجانی باضم‌اول منسوبست بقریه خمایجان از قرای کازرون شیراز وابوعبدالله محمدبن حسن بن احمد خمایجانی در شمار فقیهان و محدثان بدان منسوبست

خمرکی با ضم و سکون منسوبست بخمرك بروزن اردك و آن قریه ایست درماوراءالنهر وابو الرجاءمؤملبن مسرورشاشی خمرکی درشمار محدثان و متوفی ۵۱۶ بدان منسوبست

خمری باضم‌اول ودوم منسوب جمع خمار بمعنی سرپوش زنان و خمری کسی را گویند که معجر زنان فروشدو آن لقب بعضی ازمحدثان است ازآنروی که پیشه خمارفروشی داشته‌اند

خمقری با ضم وسکون منسوبست بخمقری مخفف خمس قری (پنج‌دیه) وآن‌نام‌پنج دیهی‌است در خراسان وابو المحاسن عبدالله‌بن سعیدبن‌محمد خمقری درطبقه‌مشاهیر فضلا ومتوفی ۵٤۵ بدان منسوبست

خمیثنی باضم اول و کسردوم وسکون سوم‌وفتح ثای‌نخذمنسوبست بخمیثن ازقرای سمرقند و ابو یعقوب یوسف‌بن حیدر خمیثنی سمرقندی درطبقه فقیهان بدان منسوبست

خمیر بروزن زبیر مصغرخمر نام‌خمیربن زیاداست درشمار محدثان

خمیس بروزن امیرلشگری را گویند که ازپنج گروه فراهم گردد مقدمه-قلب - میمنه - میسره - ساقه واز اعلام است وابن مشهور ابو عبدالله حسین بن نصربن محمد بن حسین کعبی موصلی جهنی است در طبقه فقیهان شافعی واز شاگردان ابو حامد غزالی و صاحب کتاب مناقب الابرار و کتاب اخبار المنامات و غیر اینها و متوفی ۵۵۳ و خمیس نام‌نیای پنجمین اواست

خمیسی باضم پیش‌منسوب



بخمیس و آن نام نیای ابواسحق خازم بن حسین خمیسی است در شمار محدثان امامیه

خناجنی باضم اول و کسر جیم منسوبست بخناجن از قرای یمن و ابوعبد الله محمد بن احمد بن عبدالله خناجنی در شمار محدثان بدان منسوبست

خناصری با ضم اول و کسر صاد بی نقطه منسوبست بقریه خناصر از قرای حلب و متنبی آنرا در شعر خود آورده و گفته است

احب حمصاً الی خناصره
وكل نفس تحب محياها

و ابو یزید بن خالد بن محمد بن هانی خناصری در طبقه محدثان بدان منسوبست

خنافر باضم اول و کسر فا بر وزن مشاور نام خنافر بن عوام حمیری است در شمار کاهنان عرب از قبیله حمیر که بشرف صحبت پیغمبر (ص) رسید و دین اسلام پذیرفت

خنبونی با فتح و سکون منسوبست بخنبون بروزن کم خون از قرای بخارا و ابوالقاسم واصل بن حمزة بن علی بن نصر خنبونی در شمار محدثان که در طلب حدیث سفر ها کرد و شهرها بگردید و مشایخ حدیث بدید بدان منسوبست

خندف باکسر اول و سوم و سکون نون لقب لیلی دختر حلوان بن عمران زن الیاس بن مضر بن نزار است و یزید در شعرش پیوند خود را باو خواسته است جائی که گفته است

لست من خندف ان لم انتقم
من بنی احمد ما کان فعل

و خندف قسمی از تند رفتن است

خندقی منسوبست بخندق بر وزن جعفر و آن نام محلتی است در جرجان و ابو تمیم کامل بن ابراهیم خندقی جرجانی بدان منسوبست و نیز نام قریه ایست در بیرون قاهره و ابو عمران موسی بن عبدالرحمن خندقی رمیسی (۱) در شمار محدثان بدان منسوبست

خنساء بر وزن صحراء زنی را گویند که بینی او پس رفته و سر بینیش اندکی بلند باشد نیز بمعنی ماده گاو کوهی و باین معنی اخیر گویند خنساء لقب تماضر (۲) دختر

---

(۱) رمیسی منسوبست برمیس بر وزن زبیر و آن نام موضعی است در فسطاط مصر
(۲) تماضر باضم اول و کسر ضاد نقطه دار

عمرو بن شرید بن ر یاح بن ثعلبه سلمیه است درطبقه اول اززنان شاعره که دو دوران جاهلیت واسلام رادریافت وبر پیغمبر (ص) در آمد ودین اسلام راگردن گرفت و در آغار پیدایش ذوق نظم شعر دراو دوشعر وسه شعر نظم کرد تاآنکاه که برادرش معاویه وسپس صخر درگذشتند و قریحتش از شدت علاقهٔ که با برادران خود خصوص باصخر داشت بشدت درخشیدن گرفت و بمرثیت سرائی پرداخت و بیشتر اشعارش درمرثیت است مانند این بیت که کسی براو درمضمون آن پیشی نگرفته است

اشم ابلج تأتم الهداة به
کانه علم فی رأسه نار

نیز ازاوست

مثل الردینی لم تکبر شبیبته
کانه تحت طی الثوب اسوار
لم تره جارة بمشی بساحتها
لریبة حین یخلی بینه الجار
اودی به الدهر عنها فهی مزرمة
لها حنینا ن اصغار و اکبار
یوماً با وجع منی یوم فارقنی
لاله هر احلاء وامرار

وخنساء درسال ۶٤٤ میلادی در گذ

خنلیقی با ضم و سکون منسوبست بخنلیق از قرای دربند و حکیم بن ابراهیم بن حکیم خنلیقی دربندی در طبقه فقیها ن شافعی و شاگرد غزالی و متوفی ۵۳۸ بدان منسوبست

خنیس بروزن زبیر نام خنیس قرشی صحابی است شوهر حفصه دخترعمر بن خطاب و درجنگ احد جراحتی یافت و برآن اثرجان داد وپیغمبر (ص) پس ازاوحفصه را بزنی گرفت و ابن خنیس کنیت مشهور ابو عبد الله محمد بن عبدالرؤف بن محمد بن عبد الحمید قرطبی است درشمار ادیبان وکاتبان و مورخان و صاحب کتابی در ... متوفی ۶٤۳

خوات بافتح وتشدید واو بمعنی دلیر ـ نیز کسیکه هر ساعت خورد اما کم خورد نام خوات بن جبیر صحابی است مة

خوانیمی با فتح اول ودوم منسوبست بخوانیم جمع خاتم بمعنی انگشتر (۱) و خوانیمی کسی را

(۱) انگشتره مخفف انگشتدر است بمعنی (مابقی در ستون اول صفحه بعد)

گویند که انگشتر بفروشد و آن لقب حسین بن علی خواتیمی و نیز لقب خالد خواتیمی است که هردو درشمار محدثان امامیه و هردوغالی مذهب بوده‌اند وامامان را بیش ازحد خود بالا برده اند

خواجو بر وزن بازو ودر خواجه معنی آن بیاید و باید دانست که واو خواجو جای های خواجه نشسته است ودراین واو سخنی است که جای نگارش آن اینجا نیست وخواجوتخلص کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی بن محمود کرمانی است ازمشاهیرشعرای غزلسرای ایران و دیوانش شامل قصاید وغزلیات و مقطعات است وپنج مثنوی نیز پرداخت ۱ روضة الانوار بسبك مخزن الاسرار نظامی ۲ گل ونوروز بروزن خسرو شیرین نظامی ۳ کمالنامه هموزن هفت پیکر نظامی ٤ گوهر نامه در اخلاق و تصوف ٥ همای و همایون که داستانی عاشقانه است بحر تقارت .

خواجو دربهار جوانی بشاعری شهره گردید و سفرهائی بشام و فلسطین وحجاز وعراق کرد وخاطرش بتصوف گرائید و بعلاء الدوله سمنانی ارادت ورزید و در شیراز سال ۷۵۳ در گذشت وازاوست در وصف کاملان

آن محرمان مخزن اسرار کردگار
آن مالکان تختگه ملك افتقار
پیران نوجوان و جوانان پیر طبع
دیوانگان عاقل ومستان هوشیار
پابسته همچو کوه وجهانگرد چون فلك
بخشنده همچو نخل وتهیدست چون چنار
هم ناظران روضه وهم روضه رانظیر
هم زایران کعبه و هم کعبه را مزار
از ورطه مضایق تقلید شان عبور
در سایهٔ سرادق تحقیقشان قرار

خواجه بمعنی سرور است خواه مهترخانه وشهر و کشور باشد وخواه سرور مردم خواه مصدر کار باشد مانند وزراء و حکام و خواه مصدر کار نباشد وازمشاهیر خواجگان خواجه نظام الملك طوسی است ودر رادکانی بیاید نیز خواجه نصیر الدین

(بقیه از صفحه قبل)
در انگشت و انگشتری کسی است که پیشهٔ انگشترسازی دارد مانند زرگری ومسگری وآهنگری و بسا زرگانی و رنگرزی و رنگریزی (رنگرز صباغ و رنگریز طراح است «نقشه کش») و یای آن جزو ریشه کلمه نیست واین اشتباه از ادیبان است که پنداشته اند یای انگشتری جزو کلمه است وازاغلاط خواص است

محمد بن محمدبن حسن طوسی است ودرطوسی بیاید نیز خواجه عبد الله انصاری است ودرانصاری گذشت نیز خواجه شمس الدین شیرازیست ودر حافظ گذشت نیزخواجه رشید الدین محمد فضل الله بن ابی الخیرعماد الدولة بن موفق الدوله علی همدانی وزیر الجایتو محمد خدا بنده و صاحب تألیفات سودمند مانند کتاب جامع التواریخ درتاریخ عالم ازآغازخلقت تاسال ۷۰۳ و کتاب جامع التصانیف و کتاب لطایف الحقایق در اخلاق و معارف و حکم و کتاب مفتاح التفاسیر وکتاب بیان الحقایق و مکاتبات رشیدی وغیر اینها خواجه رشیدالدین درآغازپیشه‌طبابت داشت و سپس طبیب مخصوص اباقاخان گشت وآنگاه وزیر و در دوران وزارت کارهای بزرگی کرد واموال بسیاری صرف ساختمان مدرسه و مسجد وبیمارستان و انتساخ کتب و کتابخانه کرد تا در زمان پادشاهی ابوسعید بهادر باتهام مسموم کردنش سلطان الجایتورا ویرا درتبریز سال ۷۱۸ کشتند نیز خواجه شمس الدین جوینی وخواجه عطاملك جوینی که در جوینی گذشتند نیز خواجه سعد الدین محمد آوجی (آوج نیزمعرب دیگرآوه است وآن دیهی است در شش فرسنگی قم) وزیر دانشمند ودانش دوست که چندی وزیرغازان خان والجایتوبود وعلامه حلی رسالهٔ سعدیه را بنام اونوشت ونظام الدین نیشابوری شرح مجسطی را بنام او پرداخت لکن درپایان روزگارش برگشت وبقتل رسید

خواری منسوبست بخوار بروزن یاروان‌نام بلوکیست‌از توابع تهران شامل هفتاد قریه که مجموع آنهارا خوار گویندوابویحیی زکریا بن‌مسعودخواری‌درشمارمحدثان‌بدان منسوبست‌نیزخوار بنابگفته‌یاقوت قریه ایست‌از قرای‌بیهق‌نیشابوروابومحمد عبد الجبار بن محمدبن‌احمد خواری بیهقی ازائمه حدیث و متوفی ۵۳۶ و تاج الدین محمود بن ابی المعالی خواری نیشابوری در شمار ادیبان و لغویان وفاضلان وصاحب کتاب ضالة الادیب‌فی‌الجمع بین‌الصحاح‌والتهذیب وتا حدود سال ۵۸۰ زنده بود بدان منسوبند

خوارزمی منسوبست‌بخوارزم

وآن نام بخشی است وسیع میان رود جیحون و کرانه شرقی دریای خزر و همان نام را بشهری که در آن واقعست داده‌اند و خوارزمشاهیان که ازسال ۴۷۰ تاسال ۶۲۸ سلطنت کرده اند شاهان همان سرزمین اندو جمعی ازاعلام نیز از آنجا بر خاسته اند از جمله موفق الدین احمد خوارزمی که دراخطب گذشت واز جمله ابوبکر محمدبن عباسی خوارزمی که درطبر خزی بیاند و از جمله صدر الافاضل ابو محمد قاسم بن حسین بن محمد خوارزمی درشمار ادیبان وفاضلان و شاعران وفقیهان وصاحب کتاب المجمرة و کتاب السبیکه و کتاب التجمیر هر سه در شرح مفصل و کتاب التوضیح در شرح مقامات و کتاب شرح سقط الزند و کتاب لهجة الشرع در شرح الفاظ فقه و کتاب شرح النموذج و کتاب خلوة الریاحین در محاضرات و کتاب عجائب النحو و کتاب عجالة السفر درشعر و کتاب بدائع الملح و کتاب شرح الیمینی للعتبی وازاوست

من کان یفخر بالبنیان و الشرف (۱)

فلیس فخری بغیر المجد و الشرف

ما قیمة الدار لو لا فضل ساکنها

وای وزن بدون الدر للصدف

ان کان یعجبنی خشب مسندة

فلست اکرم نجل من بنی خلف

صدر الافاضل در سال ۵۵۵ از مادر زاد و سال وفاتش بنظر نرسید

خواص بافتح و تشدید بمعنی زنبیل باف نیز بمعنی برگ خرما فروش است چه خوص بمعنی برك درخت خرماست که ازآن بوریاوزنبیل و بادزن وچیزهای دیگر سازندو آن لقب ابو اسحق ابراهیم بن احمدبن اسمعیل است از اعلام صوفیه و متوفی ۲۹۱

خوافی منسوبست بخواف از بلوك نیشابور ومرکزآن نیز خواف نام دارد وازاین قریه است ابوالمظفر احمد بن محمد بن مظفر خوافی در طبقه فقیهان شافعی و همدرس ابو حامد غزالی ومشهور بحسن مناظره ومتوفی ۵۰۰ درطوس گویند غزالی بهرهٔ دانشجوئی راازتصانیف وتألیفاتی که پرداخت برد وابوالمظفردرحسن مناظره نیزابومنصورعبدالله بن سعیدبن مهدی خوافی درطبقه ادیبان وحاسبان وشاعران وکاتبان وصاحب کتاب خلق

(۱) شرف با ضم اول و فتح دوم جمع شرفه بمعنی کنگره است وباشرف بمعنی بزرگی و بلند مقامی جناسی نیکو دارد

الانسا ن و کتاب رجمة العفریت در
رد معری ومتوفی ۴۸۰ وی خواف را
ترك کرد ود ر بغداد زیست ودرهمان
شهردر گذشت وازاوست
فلانیاس اذا ماسد باب
فارض الله واسعة المسالک
ولاتجزع اذاما اعتاص امر
لعل الله یحدث بعد ذلك
نیز محمد بن حسام الدین خوافی
مشهور بابن حسام درشمار پارسایان
وشاعران وصاحب دیوان قصاید در
ستایش ائمه علیهم السلام ونیز مثنوی
خاوران نامه درشرح غزوات علی بن
ابیطالب (ع) ببحر تقارب که بخاور نامه
معروف است وی پیشه کشتکاری
داشت واز همان رهگذر نان خورد
واشعاری که روزانه نظم کرد بردسته
بیل نوشت و سپس آنها را باوراق
سپردودرسال ۸۷۵ در گذشت وقبرش
در روستای خوسف در کنار رودی
واقعست وازاوست
بربود دل زدستم بکرشمه دلستانی
صنمی سمن عذاری قمری شکر زبانی
بدوجزع سحرسازی بدولعل حقه بازی
بدو لاله دلنوازی بدونامه جان ستانی
نیز میرقوام الدین نصرالله خوافی
در شمار صوفیان وصاحب کتاب
جنون المجانین ومعاصر شاهرخ میرزا
ومتوفی ۸۳۰ واز اوست
آخر بکند فلك شمار من وتو
باز اندازد بحشر کار من و تو
هم پیش من و پیش تو آرد آنروز
کردار من وتو کردگار من وتو
نیز رکن الدین محمود خوافی
در طبقه صوفیان و مرید خواجه
مودودچشتی وملقب بشاه سنجان و
این لقب را از پیر راه خود خواجه
مودود گرفت وسنجان مولد او است
ازقرای خواف ودرسال ۵۹۹ در گذشت
وازاوست
غواصی کن گرت گهر میباید
غواصان را چار هنر میباید
سررشته بدست یار جان بر کف دست
دم نازدن وقدم ز سر میباید
خوجانی با ضم وسکون
منسوبست بخوجان از قرای نیشابور
وابوالفضل محمد بن علی بن منصور
خوجانی در شمار محدثان و متوفی
۵۳۸ بدان منسوبست و دور نیست
همان خبوشان باشد که در تعریب
بآن هیئت درآمده است
خورا با ضم وسکون واو

بنا برضبط علامه درایضاح الاشتباه لقب محمد بن موسی کوفی است درشمار ثقات محدثان خاصه وصاحب کتاب الصلوة

نگارنده گوید هیچ ندانستم ازچه روی او راخورا گفتند اینست که بهمان ضبط علامه اکتفا کردم

خورجانی باضمو سکون این لفظ رانیز چنان که نوشتم درترجمت محمد بن موسی خور جانی راوی حدیث زیارت سلمان ضبط کرده اند و چنین باندیشه رسد که جوز جانی است منسوب بجوزجان جائی که یحیی بن زیدبن علی بن الحسین در آن کشته گردید وضبط آن گذشت و خورجانی محرف آن ویا معرب دوم آن باشد و یا اشتباه رو نویسان

خوری با ضم و سکون منسو بست بخور از قرای بلخ و ابو عبدالله محمدبن عبدالله بن عبدالحکیم خوری درشمار محدثان ومتوفی ۳۰۵ بدان منسو بست

خوریابی باضم و سکون منسو بست بخوریان از قرای سطاد و خواجه نظام الدین رستم خوریابی درشمار شاعران نیکو پردازودارای دیوان قصیده و غزل و متوفی ۸۳٤ بدان منسو بست

خوزانی باضم و سکون منسوبست بخوزان و آن نام چندین موضع است ازجمله قریه خوزان مازبین اصفهان که خوزان معرب آنست وابراهیم بن غیاث الدین محمد خوزانی اصفهانی در شمار فقیهان امامیه و صاحب چندین رساله درپارۀ ازفروع فقه مانندرسالة فی ان الدراهم والدنانیر مثلیان او قیمیان ورسالة فی تحریم الغناء وان رساله رد برسید ماجد بحرانی است واحمدبن محمد خوزانی اصفهانی درطبقه شعراء بدان منسوبند و از شاعر خوزانیست

خذفی الشباب من الهوی بنصیب
ان المشیب الیه غیر حبیب
ودع اعتراك بالخضاب و عاره
فالشیب احسن من سواد خضاب

خوستی با فتح و سکون منسو بست بخوست و آن ناحیتی است در طخارستان از اعمال بلخ ابو علی حسن بن ابی علی بن حسین

و متوفی ۵۱۸ بدان منسوبست

خوط با ضم و سکون بمعنی

تنومند و نیکو سرشت نام خوط بن عبد العزی و خوط انصاری است که هردو در سلك صحابه منظومند

خولانی با فتح و سکون منسوبست بخولان بن عمرو پدر قبیلهٔ که درشام زیستند وا بومسلم عبدالله بن ثوب خولانی از اعلام تا بعا ن و یکی ازهشت زاهد مشهور و متوفی ٥٢ بدومنسوبست نیزابوعبد الرحمن طاوس بن کیسان خولانی یمانی وی نیزاز اعلام تابعان ودرشمار فقیهان و پارسایان ومتوفی ١٠٦ ابن خلکا ن نوشت که یکروز پیش از ترویه در مکه ازجهان برفت واز فزونی مردم جنا زه را بیر ون برد ن نتوا نستند تا ابراهیم بن هشا م مخزومی امیر مکه پاسبانان فرستاد که مردم را از مزاحمت یکدیگرباز دارند وعبدالله بن حسن بن حسن علی بن ابیطالب (ع) سریر (تابوت) را بردوش نهاد وعمامه اش ازسرش بیفتاد و ردایش از پشت سردرید نیز احمد بن محمد اشبیلی معروف بابن ابا ر خولانی در طبقه شعرای توانا تا جائیکه قدرت اورا در نظم کسی انکار نکرد و این غزل دلپذیر ازاواست

لم تدرما خلدت عینای فی خلدی
من الغرام و لاما کابدت کبد ی
افدیه من زائر رام الدنو فلم
یسطعه من غرق فی الدمع متقد
خاف العیون فوافا نی علی عجل
معطلا جید ه الا من الجید
عاطیته الکاس فاستحییت مدامتها
من دلك الشنب المعسول والبرد
حتی اذا غازلت اجفا نه سنة
و صیرته ید الصهباء طوع یدی
اردت توسیده خدی وقلت له
فقا ل کفك عندی افضل الوسد
فبات فی حرم لاغد ر یذعره
و بت ظمآن لم اصد ر ولم ارد
بدر الم و بدر التم ممتحق
والافق محلولك الارجاءمن حسد
تحیر اللیل منه این مطلعه
امادری اللیل ان البدرفی عضدی
ودرسال ٤٣٣ در گذشت

خوله بافتح وسکون بروزن دوره بمعنی ماده آهو از اعلام زنان است ونام بیست زن صحابی از جمله خوله دختر حکیم بن امیه همسر عثمان بن مظعون از زنان نیکوکار و همان زنی است که پس از مرگ شویش خود را به پیغمبر هبه کرد

و این آیه فرود آمد و امرأة مؤمنة
ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی
ان یستنکحها خالصة لك من دون
المؤمنین نیز نام خوله دختر جعفر بن
قیس حنفی است همسر امام علی بن
ابیطالب ومادر محمد حنفیه و محمد
را با همان مناسبت ابن خوله گفتند

خولی بافتح و سکون و کسر
لام ودر آخر یای مشدد آنکس که
مال را خوب نگاهدارد و نیکو آنرا
بکار اندازد از اعلام است و نام خولی
بن اوس انصاری صحابی و نام خولی
بن یزید اصبحی حامل سر امام حسین (ع)
بکوفه با ضم و سکون چنانچه برسر
زبانها است غلط است

خونجی با ضم و سکون و ن
منسوبست بخونج بروزن کوسج و آن
نام قریه ایست در آذربایجان و افضل
الدین ابو عبدالله محمد بن ناماوار
(۱) خونجی در طبقه طبیبان و فیلسوفان
و فقیهان و صاحب کتاب کشف الاسرار
درمنطق و کتاب الجمل نیز در منطق
و کتابی در ادوار حمیات و شرح مقالة
نبض ابن سینا و کتابی در حدود و رسوم
ومتوفی ۶۴۶ بدان منسوب است. خو[illegible]
در قاهره مصر زیست ودر پایان عمر
منصب قضا یافت وعز الدین محمد بن
حسن اربلی قصیدتی در مرثیت او گفت
واین بیت از آنست

قضی افضل الدنیا فلم یبق فاضل
و مات بموت الخونجی الفضایل

خوی با ضم و تشدید واو
مکسور منسوبست بخوی از شهرهای
آذربایجان وقیاس آن در نسبت خوی
با یای مشدد است و اکنون بغلط
خوئی گویند وهمین پیچ وخم نسبت
مرا بر آن داشت که آنرا در ضبط آرم
با آنکه بیشتر فارسی زبانان آن
شهر را شناسند و از این شهر است
ابوالقاسم ناصر بن احمد بن بکر خوی
در طبقه ادیبان ترجمان وشارح کتاب
اللمع ابن جنی ومتوفی ۵۰۷ واز نظم
او است

نصیر ترابا کان لم یکن
و عاة القوم رعاة الامم
فتباً لعیش نصیر الله وام
و وجدان حظ قریب العدم

نیز ابو یعقوب یوسف بن طاهر
بن یوسف خوئی در شمار دبیران و ادیبان
و صاحب کتاب نزهة القرآن الشریف
عن نزهة التصحیف و التحریف

(۱) ناماوار بر وزن ناهموار بمعنی صاحب نام

ومقتول۵۴۹

خویلد باضم وفتح مصغر خالد بمعنی جاویدانك از اعلام است ونــام چندتن از شاعران از جمله خویلد بن مطحل هذلی سرور قبیله هذیل‌و در شمار شاعران واز اوست

لعمرك للیأس غیر المریث
خیر من الطمع الکاذب
و للریث تحفزه بالنجا
ح خیر من المجل الخائب
یری الشاهد الحاضر المط
مئن ما لا یری الغائب

خیار با کسر اول بر وزن کنار بمعنی گزیدن و از همین معنی اختیار راگرفته اند وآنرا درنیروی کار بکار برده اند و مقصود نیروی گزیدن است خواه خوب را گزینند و اینرا حسن اختیار گویند و خواه بدرا واینرا سوء اختیار خوانندو آن نام خیاربن اوفی نهدی است درطبقه شاعران اسلامی و از او است در نکوهش شراب

انهدبن زیدلیس فی‌الخمررفعة (۱)

(۱) نهد بن زید در بره نهدیان است و مقصود تیره نهدی است بحذف مضاف ای‌انی نهد بن زید یعنی ای نهد بن زید زادگان

فلا تقربوها انی غیر فاعل
فانی وجدت الخمر شیئاً ولم یزل
اخوا لخمر حلا لاشرار المنازل
فکم قدرأینا من فتی ذی جهالة
صحا بعد ازمان وطول تجاهل
و من سید قد قنعته مذلة
فعاش ذلیلا ضحکة فی المحافل
فلله اقوام تمادوا بشربها
فاضحوا وهم احدوثة فی القوائل

ودرزمان خلافت یزید بن‌معاویه در گذشت

خیاط با فتح و تشدید بمعنی دوختگر وابن خیاط کنیت مشهور ابوعبدالله احمدبن محمدبن‌علی‌دمشقی است درطبقه کاتبان و شاعران واز اوست

وبالجزع حی کلما عن ذکرهم
امات الهوی منی فؤاداً واحیاه
تمنیتهم بالرقمتین و دارهم
بوادی الغضا یا بعد ما اتمناه

ابن خیاط شهرها بگردید و سروران را مدیحت گفت و در حلب حالیکه تهیدست و پریشان حال بود در آمد و بابن حیوس شاعر مشهور حلب این دوبیت نوشت

＊ ＊ ＊

لم يبق لي شئي يباع بدرهم
یکفیك مني منظري عن مخبری
الا بقايا ماء وجه صنته
عن ان يباع وقد وجدتك مشتری
ابن حیوس گفت اگر گفته بود
عن ان يباع و انت نعم المشتری
نیکوتر بود وابن خیاط دردمشق سال
۵۱۷ه در گذشت
خیام با فتح و تشدید بمعنی
خیمه نشین وخیمه هر جایگهی است
که ازغیرآجروسنگ وخشت سازند
خواه ازچوب باشد وخواه از پارچه
و کسانیکه از لغت نویسان خیام را
بمعنی خیمه دوز معنی کرده اند خطا
رفته اند و سازنده و فروشنده آنرا
خیمی گویند وخیام لقب ابوالفتح عمر
بن ابراهیم نیشابوری است در طبقه
مشاهیر فیلسوفان و ریاضی دانان و
منجمان وصاحب تصانیف مانند کتابی
در جبر و مقابله و رسالهٔ در شرح
مشکلات اقلیدس ورسالهٔ در طبیعات
ورسالهٔ در کلیات وجود و رسالهٔ در
تعیین مقدار طلاو نقره درجسم مرکب
ورسالهٔ در کون و تکلیف و رسالهٔ
لو ازم الامکنه و رسالهٔ در زیج
ملکشاهی وغیر اینها و چنانچه دیده

میشود مصنفات خیام نسبت بمقام فضل
و علمش اندك است و چیزیکه بیش
ازهرچیز خیام‌را بزرك کرد جسارتی
بود که در اظهار عقیدت داشت وهم
قدرتی که عقاید خود را بنظم و نثر
آنهم بسیار روان و شیوا بیرا کند و
خود را نیز خیام خوانده تا همچون
خیمه نشینان در جهان زیست کند که
خانه بدوشند نه بر دوش خانه و از
خویشتن چنین گوید
اذا رضيت نفسی بمیسور بلغة
يحصلها بالكد كفي و ساعدی
امنت تصاريف الحوادث كلها
فكن يازماني موعدي او مواعدی
اليس قضى الافلاك من دورهابان
تعيد الى نحس جميع المساعد
فيا نفس صبراً عن مقيلك انما
تخر ذراه بانقضاض القواعد
و نیز روان خود را در قدرت
بربیرون دادن‌دانشهاودرون خویشتن
رابدور بودن ازفحشا وپلیدیها چنین
ستاید
يديرلي الدنيا بل السبعة الا ولى
بل الافق الاعلى اذاجاش خاطری
اصوم عن الفحشاء جهراً وخفية
عفافاً و افطاری بتقديس فاطری

و اما نظم فارسی او باندازهٔ پخته و شیوا وروان است که بی‌اختیار بردل نشیند چنانکه گفته است

این کوزه چومن عاشق زاری بوده است
در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که در گردن او می بینی
دستی است که بر گردن یاری بوده است

گر گو هر طاعتت نسفتم هر گز
و در گر د گنه زرخ نرفتم هر گز
نو مید نیم ز با ر گا ه کر مت
زیرا که یکیرا دو نگفتم هر گز

نا کرده گناه در جهان کیست بگو
وانکس که گنه نکرد چون زیست بگو
من بد کنم و تو بد مکافات دهی
پس فرق میان من و تو چیست بگو

و بایددانست که مجموع رباعیانی که بخیام نسبت داده و بنام او چاپ کرده اند ازاو نیست وسخن آنکس که هفده رباعی اراو دانسته است دور از صواب نیست و خیام ازپایه دانش گستر نبوده بلکه از پرا کندن آن بخل ورزیده است و گواه آن قدرت طبع وقلم اواست بر نظم و نثر و فراوانی مایه دانش اواست بر تصنیف وبااین وصف آناریکه ازاو مانده در جنب فضل و شهرتش بسیار ناچیز است و دراین باره نیز ازاو حکایت کنند که حجة الاسلام غزالی ازاوپرسید اجزای فلك با آنکه متشا به است تعیین یك جزء و ترجیح آن در حرکت قطعیه چیست خیام رشتهٔ سخن رادرحرکت کشید که حرکت ازچه مقوله است وآنقدر در این باره سخن گفت که اذان نماز ظهررا گفتند غزالی برخاست و رفت بی آنکه پاسخ پرسش خودرا در یافت کرده باشد و خیام در سال ۵۱۷ در گذشت وقبرش در خارج شهر نیشابور مشهور است

خیبری بافتح وسکون بروزن حیدری بمعنی مار سیاه نام خیبری بن نعمان طائی صحابی است نیز نام خیبری بن علی بن طحان کوفی از محدثان خاصه

خیران بروزن حیران ازاعلام است ونام خیران بن خادم قراطیسی ازمحدثان امامیه و ابن خیران کنیت مشهور ولی‌الدوله ابومحمد احمد بن علی بن خیران مصری است در شمار ادیبان وشاعران ودر روزگار شناسی خود گفته است

عشق الزمان بنوه جهلا منهم
وعلمت سوء صنیعه فشنئته

نظروه نظرة جاهلين نفرهم

ونظرتـه نظر الخبير نخفته

و لقـد اتانى طا ئعاًنعصبيته

و ابا حنى احلى جناه فعفته

ودروصف تشيع خود گفته است

انا شيعى لال المصطفى

غيرانى لا ارى سب السلف

اقصد الاجماع فى الدين ومن

قصد الاجماع لم يخش التلف

لى بنفسى شغل عن كل من

للهوى قرظ قوماً او قـذف

ابن خيران كاتب ديوان انشاء مصر بود و درسال ٤٣١ در گذشت و نيز ابن خيران كنيت حسين بن صالح بن خيران است درطبقه فقيهان شافعى ومتوفى ٣٢٠ گويند منصب قضا بوى دادند ونپذيرفت و گفت خواستم مردم بدانند كه در اين زمان كسى هست كه از پذيرفتن منصب قضا سرباز زند

خيرانى باضبط پيش منسوبست بخيران ازقراى قدس فلسطين واحمد بن عبدالباقى بن حسن ربعى خيرانى درشمار محدثان بدان منسوبست و نيز منسوبست بخيران بن نوف بن همدان پدر تيرة از قبيله همدان

وعبدخير بن يزيد خيرانى از اصحاب امير المؤمنين بدومنسوبست

خير بروزن دير بمعنى خوبى ازاعلام مردان است وابن ابى الخير كنيت خواجه رشيد الدين فضل الله است ودر خواجه گذشت و نيز كنيت پدرشهمردان بن ابى الخير ازمردم رى ومعاصرحكيم عمر خيام واز اعيان منجمان قرن پنجم و صاحب كتاب روضة المنجمين و نزهت نامه علائى شهمردان گذشته از تدريى كه درعلم نجوم داشت دبير وكاتب نيز بود و بيشتر در گرگان واستر آباد زيست وسال وفاتش بنظر نرسيد و خيره با زيادتى تادر آخر آن از اعلام زنان است ونام خيره دختر عبدالرحمن در طبقه محدثات و ابوخيره كنيت نهشل بن زيد است از اعراب باديه نشين كه شهر نشين گرديد و در حيره زيست وبفصاحت ولغت شناسى موصوف بود واز اوست كتاب الحشرات

خيرون بازيادتى واو ونون در آخر آن نيز از اعلام است

خيطال بروزن بيطار لقب ابو عبدالله على بن محمد بن سيد بطليوسى است در طبقه نحويان ولغويان ومتوفى

۴۸۸ وخیطل بروزن حیدر در چند معنی بکار رفته است گربه ـ سگ داهیه ـ عطار ـ گروه ملخ وخیطال در کتب لغت مضبوط نیست و یامن آنرا نیافتم

خیط باطل بافتح وسکون بمعنی ذرات هوا که از روزن نمودار گردند وآن لقب مروان بن حکم بن ابی العاص است که پس از معاویة بن یزید بن معاویه بخلافت رسید و خلافت در دودمان او بماند ودر سال ۶۵ در گذشت واو راخیط باطل از اینروی گفتند که درازاندام وبیقرار بود وبسیار جنبان وشاعر گفته است

لحی الله قوماً ملکوا خیط باطل
علی الناس یعطی من یشاء ویمنع

خیل بروزن سیل بمعنی گروه اسبان نیز بمعنی سوارگان در برابر پیادگان وآن لقب زید بن مهلهل طائی است که اورا زید الخیل گفتند ازاینرو که دلیر بودو پیغمبر (ص) اورا زید الخیر نام داد

خیلامی بافتح و سکون منسوبست بخیلام از قرای فرغانه و حمزة بن علی بن محسن خیلامی در شمار فقیهان ومتو فی ۵۲۳ بدان منسوبست

خینی باکسر وسکون منسوبست بخین از قرای طوس و ابو الفضل مظفر بن منصور خینی در طبقه ادیبان وشاعران بدان منسوبست

خیوانی بافتح وسکون منسوبست بخیوان ازقرای یمن وابو زید عمارة بن زید خیوانی همدانی در شمار محدثان بدان منسوبست

خیوقی باکسر اول وسکون دوم منسوبست بخیوق معرب خیوه ازشهرهای خوارزم وازمشاهیر این شهر نجم الدین احمد بن عمر خیوقی خوارزمی است ازاعاظم مشایخ طریقت ودر کبری بیاید

داب بروزن سر وبمعنی بکار کوشیدن وبکار دامنه دادن وآن نام نیای ابو الولید عیسی بن یزید بن بکر بن داب است مشهور بابن داب از قبیله کنانه ومعاصر موسی هادی عباسی و درشمار ادیبان واخباریان و شاعران و آل داب (دو دمان داب) بیشتر در شمار اخباریان ومورخان عرب بودند وابن داب بموسی خلیفه عباسی بسیار نزدیك بودومسعودی درمروج الذهب چیزی چند از اخبار اورا باموسی نوشته است وابن داب درسال ۱۷۱ در گذشت

دابقی منسوبست بدابق بروزن

مادر و آن نام قریه ایست از قرای حلب و عبیدالله دابقی درشمار محدثان بآن منسوبست

داجونی باضم جیم منسوبست بداجون ازقرای رملهٔ شام و ابو بکر محمدبن احمد بن عمربن احمد بن سلیمان داجونی رملی درشمارمقریان بدان منسوبست

داحة بروزن داده بمعنی دنیا است ویا کنایت از دنیا و ابن داحه ابراهیم بن سلیمان مزلی است که جاحظ در کتاب الحیوان اورا آورده است

داراجردی منسوبست به داراجرد از توابع فارس و ابو علی حسن بن محمدبن یوسف داراجردی خطیب بآن منسوبست

دارانی منسوبست بر خلاف قیاس بقریه داریا ازقرای دمشق وابو سلیمان عبدالرحمن بن احمدبن عطیه عنسی دمشقی دارانی ازپیران طریقت وصاحب سخنانی درحکمت و متوفی ۲۰۵ بدان منسوبست

دارقزی بالفتح قاف و تشدید بدارقز که نام محلتی بوده‌است دربغداد

وابو حفص عمربن محمدبن معمر بن احمد دارقزی در شمار محدثان بدان منسوبست وقز بمعنی ابریشم است و گویاآن محلت حریر بافان ویاحریر فروشان دربغداد بوده است

دارقطنی باضم قاف وسکون طاین منسوبست بدار قطن نیز نام محلتی دربغداد میان کرخ ونهرعیسی بن علی وابوالحسن علی بن عمر بن احمد بن مهدی بغدادی دار قطنی از مشاهیرحفاظ وفقیهان‌شافعی‌ونیز حافظ چندین‌دیوان شعر ازجمله‌دیوان سید حمیری وصاحب کتاب المسند و این کتاب رابرای ابن‌حنزابه‌وزیر نوشت و کتاب المختلف والمؤتلف‌وغیراینها و متوفی ۳۸۵ دربغداد و ابو حامد اسفراینی برجنازه اونما ز خواند و در نزدیك قبر معروف کرخی بخاك رفت ونیزابوبکر محمدبن حسن بن محمدبن زیاد بن هرون بن جعفر دارقطنی شهرانی معروف بابن نقاش و در نقاش بیاید و قطن بمعنی پنبه است ودارالقطن محلت پنبه‌زنان ویا پنبه فروشان بوده است

بدارکان از قرای مرو و ابوالحسن

علی بن ابراهیم سلمی مروزی دارکانی درطبقه محدثان و متوفی ۲۱۳ بدان منسوبست

دارکی باقتح سوم منسوبست بدارك ازقرای اصفهان وازاین قریه است ابوالقاسم عبد العزیز بن عبدالله بن محمد دارکی درطبقه اعاظم نقیهان شافعی و شاگرد ابو اسحق مروزی وابو حامد اسفراینی و متوفی ۳۷۵ دارکی در نیشابور نقه فراگرفت و ببغداد رفت و درآنجا بزیست و هما نجا درگذشت

دارمی باکسرسوم منسوبست بدارم بن مالك بن حنظلة بن مالك بن زید مناة بن تمیم پدرتیرهٔ ازقبیله تمیم وازاین تیره است دکین بن سعید دارمی تمیمی راجز ودر دکین بیابد ونیز ربیعة بن عامردارمی ودر مسکین بیابدونیراهین بن ضبیعه دارمی ازاصحاب امیرالمؤمنین (ع)

دارونی منسوبست بدارون بروزن قارون وآن قلعه ایست در غزه شام بر سرراه مصر و ابوبکر اورونی که ازشقیق بلخی وعبد العزیز عطا حدیث کرد بدان

داره بروزن پاره بمعنی قرص ماه ونیزخرمن ماه وابن داره کنیت سالم بن مسافر اسدی است در طبقه شاعران وداره نام مادر او است واز جهت زیبائیش اورا داره گفتند

داری منسوبست بدار بن هانی بن حبیب بن نمارة بن لخم پدرتیرهٔ ازعرب وابوبکر احمد بن محمد بن موسی بن بشیر بن حماد بن ابی لقیط داری کنانی قرطبی درشمار ادیبان و شاعران ومورخان وصاحب مؤلفات درتاریخ اندلس ومتوفی ۳٤٤ با و

داغر باکسرغین نقطه دار بمعنی ناپاك مفسدت انگیز- نیزذلیل وخوار نام نیای شرف الدین محمد بن نصر مخزومی است درطبقه ادیبان وشاعران ودر قیسرانی بیابد

دألانی با فتح اول و همزه منسوبست بدألان بن سابقة بن یاسر بن مالك بن جشم پدرتیرهٔ ازقبیله همدان وسلیمان بن سلمه دألانی کوفی درشمار محدثان امامیه به
بمعنی شغال است

دألی باقتح اول و سکون مزه منسوبست بدأل بن بکر بن کنانه پدر تیرهٔ ازقبیله کنانه و ازاین

تیره‌است ابو الاسود ظالم بن عمرو بن
سفیان بن جندل بن یعمر دئلی کنانی
در شمار سادات تابعان و در طبقه ادیبان
و نحویان و شاعران و نخستین کسیکه
علم نحو را از امام علی بن ابیطالب
فرا گرفت و آنرا پایه نهاد و قرآن
رامعرب کرد و نقطه نهاد و نیز در
سلك حاضر جوابان و داستانها از او
حکایت کنند و هم سخنان حکیمانه
از او آورند و در نصیحت فرزند خود
ابو حرب که از تحصیل رزق و فراهم
کردن روزی خویشتن داری کرد
این ابیات حکیمانه را گفت

وما طلب المعیشة بالتمنی
ولکن الق دلوك فی الدلاء
تجئك بملئها یوماً و یوماً
تجئك بحمأة و قلیل ماء
ولا تقعد علی کسل التمنی
تحیل علی المقادر و القضاء
فان مقادر الرحمن تجری
بارزاق الرجال من السماء
مقدرة بقبض او ببسط
و عجز المرء اسباب البلاء

و در ستایش علم و ترغیب به
دانشجوئی گفته و بسیار نیکو گفتا است

العلم زین و تشریف لصاحبه
[illegible]
فکم سید بطل آباره نجب
کانوا رؤساً بالـ حتی بعدهم ذنبا
و مقرف خامل الاباء ذی ادب
نال المعالی بالآداب و الرتبا
العلم کنز و ذخر لا نفاد له
نعم القرین و نعم الخدن ان صحبا
و جامع المال مغبوط به ابداً
فلا یحاذر منه الفوت و السلبا
یاجامع العلم نعم الذخر تجمعه
لا تعدلن به دراً و لا ذهبا

و نوادر ابو الاسود بسیار است
از جمله مردی را شنید که با نگش
بلند بود که کیست اسپ گرسنه را
سیر کند ابو الاسود او را پیش خود
خواند و سیرش کرده دخواست برود
گفت کجا میروی را سیر کردم که
مردم را با آن بانگ برنج نیفکنی
و پای او را در زنجیر نهاد و بامدادان
او را آزاد کرد و هم ابو الاسود در طبقه
محدثان است و وصیت نامه طولانی
پیغمبر (ص) را با فرزندی که علامه
مجلسی آنرا بفارسی ترجمه و شرح
کرد و آنرا عین الحیوة نامید وی
روایت کرد و در سال ۶۷ در طاعون
عام در گذشت و باید دانست که دأل

را بصورت اتصال همزه بلام نیز نویسند باین شکل دئل همچون سأل وسئل نیز باید دانست که دأل بر وزن شهر و دؤل بر وزن شعر بمعنی شغال است وهمین درست بودن چند ضبط در آن مایه اختلاف شده است

داماد لقب میر محمد باقر بن شمس الدین محمد حسینی است معروف بمیر داماد و آن لقب پدر او است که داماد محقق ثانی شیخ علی بن عبد العالی کرکی بود و بر فرزند ماندوی در طبقه اعاظم علمای بارعین وحکمای محققین است وصاحب کتاب القبسات و کتاب الصراط المستقیم و کتاب الرواشح السماویه و کتاب الحبل المتین و کتاب السبع الشداد و کتاب خلسة الملوك و کتاب نبراس الضیاء و غیر اینها و دیوان شعر و از اوست

چشمی دارم چوروی شیرین همه آب
بختی دارم چوچشم خسرو همه خواب
جسمی دارم چوجان مجنون همه درد
جانی دارم چو زلف لیلی همه تاب
نتوان ز غم تو دل بتدبیر برید
حکم دلت نتوان بتهدید از شیر برید
بر من نتوان بست بر نجیر دلت
و ز تو نتوان دلم بشمشیر برید

واشراق تخلص کرد ودر سال ۱۰۴۰ درنجف ازجهان رفت

داماني منسوبست بدامان بروزن شاهان و آن از قرای رافقه است دربحرین وسیب آن در سرخی ضرب المثل است واحمدبن فهربن بشیر داماني درشمار محدثان بآن منسوبست

داني منسوبست بدانیه از شهر های اندلس وازاین شهراست ابو عمرو عثمان بن سعیدبن عثمان داني درطبقه اول ازمقرئان وطبقه دوم ازمحدثان وصاحب کتاب طبقات القراء و کتاب جامع البیان فیما رواه فی القراآت و کتاب المحکم فی النقط و کتاب المحتوی فی القراآت الشواذ و کتاب المقنع و کتاب التیسیر و کتاب الفتن والملاحم و کتاب التحدید فی الاتقان والتجوید و کتاب الارجوزه فی اصول السنه وغیر اینها ابو عمرو خود گفت هرانچه ازدانش دیدم نوشتم وهرانچه نوشتم بخاطر سپردم وهرانچه بخاطر سپردم ازخاطرم نرفت ودرسال ٤٤٤ درگذشت ونیز ازآن شهر است ابو عبدالله محمدبن طاهربن علی بن عیسی داني اندلسی در شمار نحویان و

صاحب کتاب التحصیل و کتاب عین الذهب من معدن جوهر الادب فی علم مجازات العرب وی سخت به وسواس(اندیشه بد)دچار بود بخصوص در گرفتن وضوء تا جائیکه روزها براو گذشت ونماز نخواند ازآنروی که وضوئیکه خواست گرفتن نتوانست ودرسال ۶۱۹ دربغداد در گذشت

داوردانی منسوبست بداوردان بروزن مادرجان وآن نام ناحیتی است نزدیك واسط وابوالعباس احمد بن محمد بن علی بن حسین طائی داوردانی از علمای مرتاضین ودر شمار مقرئان وصالحان ومتوفی ۴۵۵ بدان منسوبست

داهری با کسر سوم منسوبست بداهریه وآن قریه ایست درسه فرسنگی بغداد کنار نهرعیسی وعبدالله بن احمد بن بکران داهری درطبقه مقرئان و معروف بابن بنت الشیخ و متوفی ۵۷۵ بدان منسوبست

دایه بروزن سایه بمعنی قابله (زایشگر) نیز پرستارطفل ـ نیزرن شیرده وآن لقب نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد اسدی رازی است مشهور بدایه ازاعلام صوفیان وافاضل نویسندگان و صاحب کتاب مرصاد العباد من المبدء والمعاد وکتاب بحرالحقایق والمعانی درتفسیر ورسالهٔ عشق وعقل و غیر اینها دایه ازری بخوارزم رفت و بشیخ نجم الدین کبری سرسپرد تادرسال ۶۱۸ که لشکر مغول بخوارزم رسید و نجم الدین کبری کشته گردید راه ری را پیش گرفت امایافت که لشکر مغول آهنگ ری دارند بهمدان رفت واز آنجا از راه اردبیل بآسیای صغیر رهسپار گردید و خود را در کنف حمایت ابو الفتح کیقباد بن کیخسرو بن قلج ارسلان سلجوقی روم افکند و در شهر قونیه پایتخت او بزیست و قسمتی از شرح حال خود را در مقدمه مرصاد العباد تا رسیدن بقونیه نوشت وباصدرالدین قونیوی وجلال الدین رومی نزدیك شد وپس ازچندی ببغداد رفت ودرآنجا سال ۶۵۴ در گذشت ونزدیك قبرجنید بغدادی و سری سقطی بخاك رفت و از نظم اواست

هرسبزه که در کنارجوئی رسته است
گوئی زخط بنفشه موئی رسته است
تا برسر لاله پا بخواری ننهی

کان لاله زخاك ماه روئی رسته است

شمع ارچه چومن داغ جدائی دارد

با گریه و سوز آشنائی دارد

سر رشته شمع به که سر رشته من

کان رشته سری بروشنائی دارد

و گویا ویرا ازاینروی که در طریقت پرستار مردم بود که حکم کودکان دارند دایه گفتند ونیز دایه

اق [illegible] کاتب است

صاحب کتاب اخبار الطب و او دایه ابراهیم بن مهدی بود و سپس کاتب او وابن الدایه کنیت فرزندش احمدبن ابی یعقوب یوسف بن ابراهیم است از افاضل طبیبان و منجمان و حاسبان ومورخان مصر وصاحب کتاب سیرة احمدبن طولون و کتاب سیرانه الی ابی الجیش و کتاب سیرة هرون بن ابی الجیش واخبار غلمان بنی طولون و کتاب المکافات و کتاب حسن العقبی و کتاب اخبار الاطباء و کتاب مختصر المنطق و کتاب الثمرة و کتاب اخبار المنجمین و کتاب اخبار ابراهیم بن مهدی وغیر اینها وهو هی

۳٤۰

دباس با فتح و تشدید شیره ساز و شیره فروش را گویند و آن لقب حسین بن محمدبن عبدالوهاب بن محمدبن حسین حارثی بکری بغدادی است معروف ببارع در طبقه لغویان ومقرئان ونحویان وشاعران وصاحب تصانیف درقراآت ودیوان شعر واز اوست دروصف بستان

لم‌لااهیم‌الی‌الریاض وحسنها

واظل منها تحت ظل ضافی

والزهر حیانی بثغر باسم

و الماء و افانی بقلب صافی

ودروصف زمستان

یوم من الزمهریر مقرور

علیه ثوب الضباب مزرور

کانما حشو جوه ابر

وارضه فرشها قواریر

و شمسه حرة مخدره

لیس لها من ضیائه نور

ومیان او وابن [illegible] مزاحکمربها بود ودر پایان عمر کور گردید سال ٥٢٤ در گذشت

ابوالقاسم عمر بن عبدالله بن ابی السعادت است درطبقه نحویان ...

٦٠١

دباغ با فتح و تشدید بمعنی پوست پیرا و آن لقب ابوعبدالله مبارك دباغ کوفی است در شمار محدثان

اما میه و ابن دباغ کنیت مشهور ابوالقاسم خلف بن قاسم بن سهل ازدی قرطبی است در طبقه حفاظ حدیث و صاحب کتابی در زهد و متوفی ۳۹۳

دبری با فتح اول و دوم منسوبست بقریه دبر از قرای صنعای یمن و ابو یعقوب اسحق بن ابراهیم بن عباد دبری صنعانی در شمار محدثان بدان منسوبست

دبزندی باضم اول و سکون دوم منسوبست بدبزند بروزن پرهند از قرای مرو و ابو عثمان سعید بن محمد دبزندی مروزی در شمار ادیبان ...

کرده اند

دبوسی با فتح اول و ضم دوم منسوبست بدبوسیه از قرای سغد در ماوراء النهر و ابوزید عبدالله بن عمر بن عیسی دبوسی در شمار فقهای حنفی و صاحب کتاب الاسرار و کتاب تقویم الادله و متوفی ۴۳۰ بدان منسوبست گویند ابوزید در مجلسی با فقیهی مناظره کرد و هرچند در الزام آن فقیه بسیار کوشید در برابر جز خنده ندید این دو شعر بگفت

مالی اذا الزمته حجة
قابلنی بالضحك و القهقهه
ان كان ضحك المرء من فقهه
فالدب في الصحراء ما افقهه

و نیز از آن قریه است ابوالقاسم علی بن ابی یعلی بن زید بن حمزه حسینی دبوسی در شمار فقیهان شافعی و مدرس مدرسه نظامیه بغداد و از فحول مناظرین و متوفی ۴۳۲

دبیثی با ضم اول و فتح دوم و کسر ثای ثلثه منسوبست بدبیثا از قرای واسط و ابن دبیثا (دبیثازاده) ابوعبدالله محمد بن ابی المعالی سعید بن ابی طالب یحیی دبیثی واسطی است در زمره فقیهان و مورخان شافعیه و در شمار حفاظ حدیث و صاحب کتابی در تاریخ واسط و ذیل تاریخ عبدالکریم سمعانی درسه مجلد و متوفی ۶۳۷

دبیس بروزن زبیر نام دبیس بن یونس بزار کوفی و نام ابوعیسی دبیس بن محمد کوفی است که هر دو در شمار محدثان نام برده اند و دبیس لقب محمد بن یزید است از شاگردان کندی و در شمار کیمیاگران (شیمی دانان) و صاحب

کتاب الجامع و کتاب عمل الاصباغ والمداد والحبر

دبیلی منسوبست بدبیل بروزن امیر وآن نام قریه ایست درشام از اعمال رمله و از این قریه است ابو عبدالله محمد بن وهبان دبیلی نبهانی از مشایخ تلعکبری و در شمار ثقات محدثان امامیه وصاحب کتاب اخبار الرضا و کتاب ترویح القلوب بطرائف الحکمه و کتاب اخبار الصادق مع المنصور وغیراینها ونیز از این قریه است ابوالقاسم شعیب بن محمد بن احمدبن شعیب بن بزیع بن سنان دبیلی معروف با بن سوار عبدی از محدثان عامه و دبیل نام دو موضع دیگر نیزهست

دجاجی باسه حرکت دال بی نقطه منسوبست بدجاج بمعنی ماکیان ودجاجه بمعنی تك دانه آن و دجاجی کسی راگویند که مرغان خانگی فروشد وآن لقب معمر بن یحیی بن بن بسام کوفی است درشمار محدثان خاصه و نیزلقب بعضی ازمحدثان عامه است

دجاکنی باضم اول منسوبست بقریه دجاکن ازقرای نسف واسمعیل بن یعقوب دجاکنی نسفی در طبقه مقرئان ومتوفی ٤٨٢ بدان منسوبست

دجانه با ضم اول و تخفیف جیم بنابرضبط فیروزآبادی درقاموس و ابو دجانه کنیت سماك بن خرشه خزرجی صحابی است ازدلیران صحابه واز دلیریهای او در جنگ حکایتها کنندودرجنگ مسلمین بامسیلمه سال ١١ هجری کشته گردید

دجیلی منسوبست بدجیل و آن نام نهریست که ازدجله جدا کرده اند وبخشی را میان سامرا وبغداد مشروب کند و جمعی از محدثان و وراقان بدان منسوبند

دحمان بر وزن رحمن لقب عبدالرحمن بن احمدبن نهیك سمری است درشمار محدثان امامیه ونیز نام دحمان بن عبد الرحمن بن قاسم بن دحمان بن عثمان انصاری مالقی است درشمار نحویان و مقرئان و باید دانست که بعضی لقب عبد الرحمن را دحان بروزن دخان ضبط کرده اند امادرست همان دحمان است

دحیه بر وزن سرکه بمعنی سردار سپاه نام دحیة بن خلیفه کلبی

صحابی است

دخفندی منسو بست بهدخفند بروزن در بند و آن قریه ایست در بخارا و ابو ابراهیم عبدالله دخفندی درشمار محدثان و متوفی ۲۷۳ بدان منسو بست

دخمیسی منسو بست بقریه و دخمیس بروزن درویش ازقرای مصر و ابو العباس احمدبن ابی الفضل بن ابی المجد بن ابی المعالی بن وهب دخمیسی وزیر محمدبن ملك مظفرو متوفی ٦١٧ بدان منسو بست

دخین بروزن زبیر مصغر دخن بمعنی ارزن و گاورس نام دخین بن عامر است درشمار تابعان

دده بروزن دهه ترکیست بمعنی پدر بزرگ نیز بمعنی کنیزی که فرزند بزرگ کند و آن لقب ابو المکارم محمد بن مصطفی بن حبیب ارضرومی است درشمار فقیهان حنفی و قاضی قسطنطنیه و صاحب کتاب السیاسة والاحکام ورسالهٔ در فقه ورسالهٔ درمولد نبی(ص) ودیوان شعر بفارسی وترکی ومتوفی ۱۱٤٦

در باضم اول و تشدید دوم بمعنی مروارید از اعلام مردان است ودره با تای تأنیث از اعلام زنان وابوالدر کنیت یاقوت بن عبدالله رومی است درطبقه ادیبان وشاعران وازداشجویان مدرسه نظامیه بغداداما شعرش بردیگر فنون ادبش چربیدو دیوان شعری پرداخت واز نظم اوست

الك منزل فی القلب لیس یحله
الا هواك وعن سواك اجله
یامن اذا جلیت محاسن وجهه
علم العذول بان ظلماً عذله
الوجه بدردجی عذارك لیله
والقد غصن نقا وشعرك ظله
هذی جفونك اعربت عن سحرها
وعذار خدك کاد ینطق نمله
عار لمثلی ان یری متسلیاً
وجمال وجهك لیس یوجد مثله
هل فی الوری حسن اهیم بحبه
هیهات اضحی الحسن عندك کله

و در سال ٦٢٢ درگذشت

درا بروزن وفا نام نیای محمد بن نورالدین شامی است معروف بابن درا درشمار ادیبان وشاعران و ازآنجا که دلش از عشق خوبرویان پربود اشعارش برات لفظ و گوارش ممتاز گردید و هم شرحی بر سقط الزند نوشت اما پیش ازآنکه آنرا بپایان

رساند مرگ بزند گیش پایان داد و
در دیباچه آن قصیده‌ئی آورد که مطلعش
اینست

خذ یمین الحی ثم بدور
طلعت فی دجی الشعور تنیر

ودرسال ۱۰۶۵ در گذشت

درابجردی همان دارابجرد
است که گذشت و تعریب ازا ینگونه
تغییرها باالفاظ بسیار کنند و علی بن حسن
بن موسی درابجردی در شمار محدثان
بدان منسوبست

دراج باضم وتشدید بروزن
رمان بمعنی پرنده معروف نام پدر
جمیل بن دراج نخعی است در شمار
ثقات محدثان و فقیهان امامیه و ابو
دراج کنیت علی بن محمد است از
محدثان عامه و ابن دراج کنیت مشهور
ابو عمر احمد بن محمد عاصمی اندلسی
است در شمار کاتبان و شاعران و متوفی
۴۲۱

درازی بافتح اول ودوم منسوبست
بقریه دراز از قرای بحرین وشیخ
یوسف بن احمد بن ابراهیم درازی
بحرانی صاحب کتاب الحدائق الناضره
که در بحرانی گذشت بدان منسوبست

دراع بافتح وتشدید زره‌ساز
وزره فروش را گویند وآن نام پدر
علیاء بن دراع اسدی است از محدثان
امامیه

دربی با فتح و سکون
منسوبست بدرب بمعنی در بزرگ و
فارسیان چنان دررا دروازه گویند او
آن نام موضعی است در بغداد و عمر بن
احمد بن علی قطان دربی که دار قطنی از
او حدیث کرد بدان منسوبست

دربندی منسوبست بدربند و
آن نام چندین موضع است ازجمله
شهر کیست نزدیک شیروان که عربان
آنرا باب الابواب گویند و در بند بمعنی
تنگناره است و از این شهر کست
ملاآقا بن عابد بن رمضان بن علی بن
زاهد دربندی شیروانی در شمار فقیهان
واصولیان و از شاگردان شریف العلماء
وصاحب کتاب اسرار الشهاده و کتاب
السعادة الناصریه و غیر اینها و متوفی ۱۲۸۶

درتائی با ضم و سکون
منسوبست بدرتا وآن نام موضعی
است در بغداد و ابوالحسن علی بن
مبارك بن علی بن احمد درتائی در شمار
محدثان ومتوفی در حدود ۵۳۰ بدان
منسوبست

درداء بروزن صحراء زنی را

گویند که دندانهایش ریخته باشد و مرد را که چنان باشد ادرد بروزن احمد گویند وا والدرداء کنیت عامر بن زید انصاری خزرجی است در شمار صحابه ابن‌قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة نوشت که معاویه ابوالدرداء وابوهریره را فرمان کرد که پیش علی بن ابیطالب روند و با او درباره کشندگان عثمان سخن کنند وچنان کردند و گفتند ما فضیلت و تقدم ترا انکار نکنیم و معاویه از تو کشندگان عثمان را طابد و هرگاه کشندگان عثمان را باو سپری وباز معاویه راه جنگ کردن باترا سپرد ماباا‌و بجنگیم و تراکمك کنیم علی گفت کشندگان عثمان را شناسید گفتند آری گفت آنا نرا بگیرید سه تن را گرفتند محمد بن ابی بکر و عمار بن یاسر واشتر اما بااین سه تن بیش ازده هزار پیوستند وگفتند ما همه کشندگان عثمانیم ابو الدرداء وابو هریره برگشتند بی آنکه کاری توانستند کرد

درست : نام اول دوم و سه کرتیه سوم نام درست بن منصور واسطی است از محدثان امامیه وباید دانست که درست لفظ پارسی است برابر صحیح عربی وضد آن در بدنها بیماری است و در کارها ... و در کالاها معیوب وشکسته ودر همه موارد یك معنی بیشتر نیست و بعضی فرهنگ نویسان پنداشته اند که آنهمه موارد معانی آن هستند و نیز باید دانست که درست ازمورد ... تعریب در آن راه نیافته و به همان صورت فارسی درزبان عربی بکار رفته است

درستویه نام طبیش باافزودن ویه کلمه اعجاب بآخر آن و آن نام نیای ابو محمد عبدالله بن جعفر بن درستویه بن مرزبان فارسی است معروف بابن درستویه از اعاظم عربیت وشاگرد ... ثعلب وصاحب کتاب غریب الحدیث و کتاب ادب الکاتب و کتاب معانی الشعر و کتاب الحی والمیت و کتاب الانصار و کتاب اخبار الـ ... یین و کتاب جوامع العروض و کتاب الوسط بین الاخفش و ثعلب و کتاب اسرار النحو نا تمام و شرح المقتضب ناتمام و شرح الفصیح و شرح ... کتاب ال... و ... مهلوی در ۳۴۷ ابن درستویه ... نسای فارس بود و در بغداد ... و هم در بغداد

درگذشت و پدرش از اعیان محدثان است نیز باید دانست که ضبط ابن ماکولا که درستویه‌را بافتح اول و دوم ضبط کرده بیرون صواب است وضبط سمعانی وسیوطی که بصورت همان ضبط فارسی است درست است آری چون پشت سرهم افتادن چند ساکن در عربی سنگین است تای درستویه را عربان بفتح خوانند

درغمی منسوبست بدرغم بر وزن جعفر از توابع سمرقند و صابربن احمد درغمی سمرقندی در شمار واعظان ومحدثان ومتوفی ۵۱۸ بدان منسوبست

درکانی با فتح اول و دوم منسوبست بدرکان از قرای جوشقان و خواجه جلال الدین بن خواجه شهاب درکانی درشمارشعرای ستایشگر قزل ارسلان بدان منسوبست وی در نظم شعرسیاك ظهیرفاریابی راپسندید و تربیت وی را پذیرفت وچندی در تبریز زیست وازآنجا بخراسان رفت و بنجم الدین کبری ارادت ورزید و از نظم اوست

زگرد شیر شکارش هنوز تا کرمان
بسان پیرهن یوسف است خون آلود
کمند زلف چو بر بام آسمان فکنی
ستاره را بزمین‌بوس خویش بازآری
مگر که‌موکب‌سلطان گل رسیدازراه
که ساکنان چمن‌رافزودرونق وجاه

درکجینی منسوبست بدرکجین معرب درجزین وآن بلوکیست تابع همدان وآنرا درگزین نیز گویند و ابواحمد شیرویه بن شهردار بن قاسم بن احمد درکجینی در شمار ادیبان و قوام الدین ابوالقاسم بن حسن درجزینی وزیر سلطان محمد بن ملکشاه ودر طبقه ادیبان و مقتول بفرمان‌طغرل بن‌ملکشاه بدان منسوبند گویند قوام الدین‌درجزینی بر کشتن ودربند کردن دلیر بود و بفرمان او عین القضات همدانی رابر در مدرسهٔ که درس داد ازحلق آویختند ونیز فرزندش جلال الدین بن قوام الدین ابو القاسم در گزینی وزیر سلطان محمدبن‌محمودوزیری‌فاضل‌وادیب‌بود اما دانشش‌نتوانست راه درست رابار بنماید لاجرم دردهش اسراف کردو پشتش زیر باروامهای گران ناتوان گردید ووامخواهان درديوان مزاحم او قاتش شدند وهم در آن حال

ابوالنجیب شمس الدین درگزینی دل
امراء وارکان رابدهش خود نواخت
و جلال الدین چون این بدانست این
قطعه را نوشت و نزد سلطان محمد
فرستاد

خصمم زبهرتربیت خویش وعزل من
بفریفت خلق را بزرو سیم بیکران
خصمم اگربسیم وزرخویش واثقست
من بنده واثقم بخدای وخدا یگان

اما هیچ فایدتی از آن نگرفت
ومعزول گردیدوشمس الدین جای اورا
گرفت وهمچنان درگوشهٔ نامردای
بماند تا ازجهان برفت

دروازقی منسوبست بدروازق
معرب درواز ه وآن قریه ایست در
یکفرسنگی مرو وعیسی بن عبید
کندی دروازقی درشمار محدثان
بدان منسوبست

درود بروزن سرور بنابر
سیوطی اخب عبدالله بن سلیمان
سالم اندلسی
قرطبی است درطبقه نحویان وشارح
کتاب کسائی ومتوفی ۳۲۵ درود کور
بود وهم برنظم شعر توانا ودرستایش
کوری گفته است

تقول من للعمی با لحسن قلت لها
کفی عن الله فی تصدیقه الخبر
القلب یدرك ما لا عین یدرکه
والحسن مااستحسنته النفس لاالبصر
و ما العیون التی تعمی اذا نظرت
بل القلوب التی یعمی بها النظر

نگارنده گوید درودلفظ عربی
نیست بلکه معرباست وسیوطی گفته
که گاهی نیز درود را مصغر کنند
ودریود گویند

دروقی با فتح اول ودوم و
سکون واو منسوبست بدروقه از
قرای اندلس وابوزکریا یحیی بن
عبدالله بن خیره دروقی در شمار
مقریان ومتوفی ۵۳۰ بدان منسوبست

دریجقی با فتح اول و کسر
دوم منسوبست بدریجق معرب دریچه
وآن قریه است ازقرای مرو وعبد
العزیز بن حبیب اسدی دریجقی درشمار
تابعان بآن منسوبست

درید بر وزن زبیر مصغر
ادرد وصف کسیکه دندانهایش بیفتد
واینگونه تصغیر ها را تصغیر ترخیم
گویند ازآنروی که همزه را از آن
بیفکنند وآنگاه مصغر کنند مانند
اسود وازهر درتصغیر سوید وزهیر
ودرید نام نیای ابوبکر محمد بن

حسن بن درید ازدی قحطانی است که در بصره از مادر زاد وعلوم ادبیه را در بصره فرا گرفت وبعمان رفت و چندی در آنجا زیست وآنگاه بجزیره ابن عمر رفت واز آنجا بفارس کوچید وروزگاری درفارس بماند واز آنجا آهنگ بغداد کرد و تاپایان عمر در بغداد زیست ودرسال ۳۲۱ درگذشت ابن درید از اساطین ادب ودرطبقه حفاظ شعر ولغت است ومسعودی معاصر او در مروج الذهب نوشت ابن درید درشعر برهمسران پیش افتاد ودرلغت بمقام پیشوائی رسید و جای خلیل بن احمد نشست و موادی از لغت فراهم کرد که در کتب دیگران نبود وشعر را هر طور که خواست نظم کرد و اشعارش بیش از آنست که بشمرم ویا در کتابم آورم واز نظم پخته وادیبانه او مقصوره اواست که آغازش اینست

یا ظبیة اشبه شئی بالمها
ترعی الخزامی بین اشجار النقی
اما تری رأسی حاکی لونه
طرة صبح تحت اذیال الدجی
واشتعل المبیض فی مسوده
مثل اشتعال النار فی جزل الغضا

واین مقصوره را بسیاری از ادیبان شرح کرده اند ودر ستایش امیر ابو العباس اسمعیل بن عبدالله بن میکائیل رئیس نیشابور راست ودرضمن بسیاری از ادب واخبار و حکم عرب را در آن گنجانیده است و هم جمعی از شعرا بسبک مقصوره ابن درید مقصورهها نظم کرده اند اما هیچکدام بپایهٔ مقصوره ابن درید نرسیده است وصریع الدلاء برسبیل طیبت بسبک مقصوره ابن درید وبا همان وزن مقصوره گفته که توان گفت بس یك شعر آن حکیمانه است و این بیت نیز راه عکس مقصود ناظم راسپرده است و شاید در صریع چیزی چند از آن بیاورم . باری ابن درید را از هر دانشوری شاعر تر وازهر شاعری دانشور تر گفتند واز تصانیف او است کتاب الجمهره درلغت و کتاب المجتنی و کتاب الامالی و کتاب اشتقاق اسماء القبائل و کتاب الملاحن و کتاب المقتبس و کتاب الوشاح و کتاب الخیل الکبیر و کتاب الخیل الصغیر و کتاب غریب القرآن و کتاب تقویم اللسان و کتاب الانواء و کتاب السلاح و غیر اینها و از نظم ابن درید است در وصف نرجس

عیون ما یلم بها الرقاد
و لا یمحو محاسنها السهاد
اذا ما اللیل صافحها استهلت
و تضحک حین ینحسر السواد
لها حدق من الذهب المصفی
صیاغة من ندیر له العباد
اجفان من الدر استفادت
مثله لا یستفاد
علی قضب الزبرجد فی ذراها
لاعین من یلاحظها مر
ابن شهرآشوب ویرا ازشعرای
اهل بیت بنام آورده واشعاری که
دلیل بر امامی بودن او است نقل
کرده است

دریدی باضبط پیش منسوبست
بابن درید و آن پیوند ابوالحسن علی
بن احمد فارسی دریدی است که وراق
ابن درید بود و کتب اورا انتساخ کرد
و کتب ابن درید بر حسب وصیتش
پس از مرگش باو رسید بنا بر این
دریدی جز پیوند دوستانه و وراقانه
باابن درید نداشت وهمان پیوندهم او
رادریدی کرد

دزقی منسوبست به زق بر
وزن سپر و آن نام چندین قریه است از
جمله قریه مروالروذ واز این قریه است
ابوالمعالی حسن بن محمد بن ابی جعفر
دزقی بلخی درشمار فقیهان و قاضیان
ومتوفی ۵۴۸

دستجردی منسوبست بدستجرد
و آن نام قریه های بسیاری است که
در عراق عجم و فارس و خراسان و
ماوراءالنهر افتاده اند وهمه را دستجرد
(دستگرد) گویند و در نسبت باید
پیوند آنها وابا شهرها معلوم کرد تا
شناخته گردند که دانشمندان از کدام
یك آنها بر خاسته اند مانند ابو محمد
سعد بن محمد بن ابی عبید دستجردی
مروی درشمار فقیهان وخطیبان ومتوفی
۴۷۲ که از دستجرد مرو است و اما
مجدالدین علی بن حسن دستجردی
درشمار نه
نیست که با کدامیك از قر
پیوندرسانند

دستمیسانی منسوبست بدستمیسان
معرب دشت میشان و آن بخشی است
در مغرب اهواز ومرکزان خفاجیه
است که اکنون آنرا سوسن گرد
گویندواز این ناحیت است ابومحمد
سهل بن هرون بن راهبون (۱) دشت

---
(۱) راهبون با فتح هاء هوز وضم باء در
عربی معرب راهبان است بمعنی نگهبان راه

میشانی در طبقهٔ کاتبان و شاعران و ادیبان وحکیمان ودر شمار شعوبیان که عجمان را بر عربان فضلیت دهند و صاحب کتاب ثعله و عفراء و این کتاب را بر وش کتاب کلیله ودمنه نوشت و کتاب الهنبلیة والمخزومی و کتاب النمر والثعلب و کتاب ال والعذراء و کتاب ندود وودود والدود و کتاب الضربین و کتاب الغزالین (دو آهو) و کتاب ادب اسل بن اسل کتاب تدبیر الملك والسیاسة و کتاب دیوان رسائل و غیر اینها دشتمیشانی بمأمون عباسی پیوست ومأمون اورا خزانه دار کتب خود کردوهم ببخل موصوف بودو کتابی درستایش بخل نوشت و نسختی از آنرا نزد پسران اعمامش (راهبان زادگان) فرستاد ونسختی از آنرا نزد حسن بن سهل وزیر مأمون اما وزیر آنرا نپسندید و بر آن کتاب نوشت که تو چیزی را ستودی که خدا آنرا نکوهید وچیزی را زیبا شمردی که خدا آنرا زشت گردانید و صلاح الفاظ نتواند فساد معنی را ببرد وما پاداش گفتارت را شنیدن گفتارت گرفتیم وجاحظ آنرا در کتاب بخلاء آورده است ودشتمیشانی

درسال ۲۱۵ درگذشت

دستوائی بـا فتح و سکون منسوبست بدستوا وآن نام قریه‌ا دراهوازواز این قریه است ابواسحق ابراهیم بن سعید بن حسن دستوائی در شمار محدثان ونیز نام قریه ایست در فارس واما ابوبکر هشام بن ابیعبدالله دستوائی بصری بکری درشمار محدثان واز راویان قتاده ومتوفی ۱۵۲ بهیچیك ازآن دوقریه منسوب نیست بلکه از آنروی که جامه‌های دستوائی فروخته او را دستوائی گفته اند و دستوائی درموردا ولقب است و نشان پیشه نه نسب

دسکری منسوبست بدسکره بروزن چنبره نام چندین موضع است ازجمله نام قریه ایست درغربی بغداد وابومنصور منصور بن احمد بن حسین بن منصور دسکری درشمار سروران قوم بدان منسوبست وازجمله نام قریه ایست در خوزستان وابوالعباس احمد بن بکر بن عبدالله دسکری که ابوبکر خطیب از او روایت کرد و در سال ۴۳۱ درگذشت بدان منسوبست

دشتکی منسوبست بدشتك بروزن طشتك وآن نام محلتی است در شیراز وجمعی از اعلام از آن محلت

برخاستنداز جمله صدرالدین ابوالمعالی
محمد بن ابراهیم شرف الملةبن محمد
صدرالدین دشتکی شیرازی معروف
بصدر کبیراز مشاهیر حکماء وفلاسفه و
معاصر با مولی جلال الدین دوانی و
صاحب حواشی برشرح تجرید و بر
شرح مطالع و برشرح شمسیه و برتفسیر
کشاف و برمختصر الاصول ابن حاجب
وغیر اینهاواز جمله آثارش بنای مدرسه
منصوریه استدر شیرازودر سال ۹۰۳
بدست ترکمانان بایندریه بقتل رسید
واز جمله فرزندش امیر غیاث الدین
منصور بن محمد در شمار حکمای
بارعان وفلاسفه محققان وی بفرمان
شاه اسمعیل صفوی رصد خانه مراغه
راکه ویران شده بود آباد کردودر
زمان سلطنت شاه طهماسب چندی
منصب صدارت یافت اما این منصب
بر اوچندان نپایید و ازکار برکنار
گردید ومنشاء آن هم مباحثی بود
که میان او ومحقق کرکی درمجلس
شاه طهماسب در گرفت و سخن از
راه صواب بگردید وبجای بد کشید
واز آن پس بشیراز برگشت ودر
آنجا بزیست تا سال ۹٤۸ درگذشت
واز او است کتاب المحاکمات که
میان حواشی صدر الدین والدش و
حواشی جلال الدین دوانی بر شرح
تجرید محاکمه کرده است و
کتاب المحاکمات نیز میان
آن دو دانشمند در حواشی برمطالع
وکتاب هیاکل النور وکتاب تعدیل
المیزان در منطق وکتاب اللوامع و
المعارج درهیئت وکتاب التجرید در
حکمت وکتاب معالم الشفاء در طب
وکتاب خلاصة التلخیص در معانی و
بیان وحواشی بر الهیات شفا وبر
تفسیر کشاف وبراشارات وبرتجرید
وغیرانیها واز جمله اصیل الدین ابو
المفاخر عبدالله بن عبد الرحمن بن
عبداللطیف حسینی دشتکی شیرازی
از خاندان معروف شیراز که بهرات
رفت ودر آنجابزیست وبهروی نیز
شهره گردید وصاحب کتاب المجتبی
فی سیرة المصطفی وکتاب درج الدرر و
درج الغرر فی میلادسید البشر وکتاب
عمدة الحصن درادعیه واوراد وکتاب
معراج الاعمال در ادعیه واوراد و
کتاب مقصد الاقبال السلطانیه و
مرصد الاعمال الحسانیه در مزارات
هرات اصیل الدین در شمار محدثان
وواعظان است وهفته یک بار در

مدرسه گوهرشاد هرات مردم را وعظ
کرد و اندرز داد ودر سال ۸۸۳ در
گذشت و از جمله سید جمال الدین
عطاءالله بن فضل‌الله حسینی دشتکی
شیرازی از شاگردان اصیل الدین که
چندی در نیشابور زیست وسپس بهرات
رفت وبکار وعظ واندرز پرداخت و
درمدرسه سلطانیه هرات مردم را پند
دادو ازاوست کتاب روضة الاحباب فی
سیرة النبی والال والاصحاب و کتاب
تحفةالاحباء فی مناقب آل‌عبا و کتاب
ریاض السیر ودرسال ۹۲۶ در گذشت

دعامه بروزن نشانه بمعنی
ستون نام دعامة بن عزیز سدوسی
صحابی است وابو دعامه کنیت علی بن
برید قیسی است در شمار ادیبان

دعبل با کسر و سکون
بر وزن کشمش بمعنی ناقه توانا ـ لیز
بیضه غوک نام ابوعلی دعبل بن علی
بن رزین خزاعی اسعدرطبقه شعرای
توانا ودر شمارستایشگران اهل بیت
و قصیده تائیه او در درجهٔ اول از
مدائح اهل بیت است ودر آن قصیده
گفته است

مدارس ایات خلت من تلاوة
ومنزل وحی مقفرالعرصات
قفانسئل الدار التی خف اهلها
متی عهدها بالصوم والصلوات
و ان فخر وا یو ما اتوا بمحمد
وجبریل والفرقان ذی السورات
اری فیئهم فی غیر هم متقسما
و ایدیهم من فیئهم صفرات
اذا وتروا مدوا الی و اتریهم
اکفا عن الا وتار منقبضات

واین قصیده را بر امام علی بن موسی
الرضا خواند وده هزار درهم و یک
طاقه برد جایزت بستد واز سخنان
دعبل است که مردم هر دروغگوئی
را نکوهند جز شاعر راتاجائیکه هر
اندازه دروغگوئی را بیشتر کند
فزونتر او را ستایند و با
اکتفا نکنند و بد
سوگند یاد کنند و گویند ا
الله یعنی سوگند بخدا که نیکو گفتی
ونظامی همان مضمون را گرفته و
در نصیحت فرزندش گفته است

در شعر مپیچ و در فن او
است احسن او
لا نی کرد

و زرا واشراف را بشعر نکوهید و خود
گفت من پنجاه سال است که .
دارم را بر دوش کشم و تا کنو

کسی حلقم را بر آن نیاویخته است
واز محاسن شعر اواست
این الشباب و ایة سهلکا
لااین یطلب ضل بل هلکا
لا تعجبی یا سلم من رجل
ضحک المشیب برأسه فبکا

و نیز
خلیلی ماذا ارتجی من غدا مرئی
طوی الکشح عنی الیوم و هومکین
وان امرء اقد ضن منه بمنطق
یسد به فقر امرء لضنین

ودعبل کتابی درطبقات شعرا پرداخت ودیوان شعر ودر سال ۲٤٦ در گذشت وابو تمام طائی پیش از اودر گذشت و بحتری در مرثیت هر دو گفت

قد زاد فی کلفی واو قد لو عتی
مثوی حبیب یوم مات و دعبل

دعثور بروزن پر شور بمعنی گروه چهارپایان نیز حوضیکه بنیان آن شکسته رفر و ریخته باشد وآن نام دعثور بن حارث غطفانی صحابی است

دعلجی منسو بست بد علج بر وزن جعفر وآن بنا برضبط نجاشی نام موضعی است در بغداد وآنرا دعالجه گویند وابو محمد عبدالله بن محمد بن عبدالله حذاء دعلجی بغدادی درشمار فقیهان امامیه و صاحب کتاب الحج بدان منسوبست

دعوان بروزن درمان نام ابو محمد دعوان بن علی بن حماد بن صدقه جبائی است درطبقه مقرئان و ادیبان وقرآن رابا روایات آن فرا گرفت و فرایاد داد و در سال ٥٢٤ در گذشت

دغشی منسو بست بدغش (بر وزن حسن) بن عمرو پدر تیرة از قبیله طی وحسن بن عطیه حناط دغشی کوفی در شمار محدثان خاصه بدو منسوبست و دغش بمعنی تاریك است

دغفل بروزن جعفر بمعنی بچه گرگ وبچه فیل نام دغفل بن حنظله سدوسی است درشمار نسب شناسان عرب

دقاق بافتح وتشدید بمعنی آرد فروش و آن لقب ابو علی حسن نیشابوری است در شمار مفسران و واعظان وصاحب کتابی دروعظ شامل ۳٦۰ مجلس ومتوفی ٤۰٥ واورا از آنروی که آرد فروش بود دقاق گفتند ونیز دقاق لقب جعفر بن علی بن سهل بن فروخ دوری است درشمار محدثان خاصه و از مشایخ تلعکبری

دقماق بروزن درمان معرب

تقماق ترکی است بمعنی پتک و میخ کوب و ابن دقماق کنیت صارم الدین ابراهیم بن محمد مصری است از مشاهیر مورخان مصر وصاحب کتاب نزهة الایام فی تاریخ الاسلام و کتاب الکنوز الخفیه فی تاریخ الصوفیه و کتاب نظم الجمان درطبقات حنفیه و کتاب عقد الجواهر فی سیرة الملك الظاهر و کتاب ترجمان الزمان و کتاب فرائد الفوائد در تعبیر خواب ابن دقماق استادمقریزی و پیرو ابو حنیفه بود ودر کتابی که در طبقات حنیفه نوشت ازمقام امام شافعی کاست و بدینکار او را تازیانه زدند و بزندان افکندندودرحدودسال۸۰۹در گذشت

دقیقی منسوبست بدقیق بمعنی آرد ودقیقی کسی را گویند که آرد بفروشد وآن لقب ابوالقاسم علی بن عبیدالله است در طبقه اعلام نحویان وشاگرد ابو علی فارسی و ابو سعید سیرافی و ابو الحسن رمانی و شارح کتاب الجرمی و کتاب الایضاح وصاحب کتابی درعروض ومتوفی ۴۱۵ و نیز دقیقی لقب ابو الحسن محمد بن علی است درشمار نحویان وشاگرد رمانی وصاحب کتاب المرشد در نحو و کتاب المسموع من کلام العرب ودرسال ۳۸۴ ازمادر زادو نیزلقب دقیقی ابوعبدالغنی سلیمان بن بنین بن خلف مصری است در طبقه نحویان و شاگرد ابن بری و صاحب کتاب لباب الالباب فی شرح الکتاب و کتاب منتهی الادب فی منتهی کلام العرب و کتاب الروض الاریض فی اوزان القریض و کتاب احکام الشوافی فی احکام القوافی و کتاب انوار الازهار فی معانی الاشعار و کتاب الاقوال العربیه فی الامثال النبویه و کتاب اخلاق الکرام و اخلاق اللئام و کتاب الدرة الادبیه فی نصرة العربیه و کتاب تحبیر الافکار فی تحریر وقبر اینها ومتوفی ۶۱۳ نیز دقیق بمعنی نازک است و از این معنی ابو منصور محمد بن احمد شاعر شهیرایرانی تخلص دقیقی را برگزیده استاز آنروی که باریک پرداز بود و نظمش درنهایت دقت و درست دانسته نیست که در کدام شهر از مادر زاد بلخ و یا بخارا و یا سمرقند و یا مرو ودقیقی در دوره سامانی ظهور کرد وشعرش نیز پخته و بسیار استادانه است اما مایهٔ شهرتش تنها قدرت او در نظم نیست بلکه ابتکاری بود که

در نظم شاهنامه کرد وآنرا پایه نهاد و [illegible] با ز کرد و بحقیقت شاهنامه را او بوجود آورد و فردوسی مجموع نظم شاهنامه او را که هزار و پنجاه و چهار بیت است در داستان گشتاسب آورده است واز نظام دقیقی است

گویند [illegible] که نوا [illegible] برده
آری [illegible] ولیک بمرد گر دهد
من [illegible] خویش را [illegible] گذاشتم
عمری دگر بباید تا صبر بر دهد
در [illegible] صنما بر بهشتی
[illegible]

[illegible]

داستان [illegible] که از [illegible] در دق شام زیستن کرده [illegible] عرفاء منظوم کرده [illegible] کیش ورزید و درسال ۳۶۹ درگذشت بدان منسوبست

دکین بروزن زبیر مصغر ادکن بمعنی خاکستری رنگ وآن نام دکین بن سعید دارمی تمیمی است در طبقه شاعران [illegible] عمر بن عبدالعزیز رقمی که عمر والی مدینه بود وازآن پس که بخلافت رسید او را باشعاری ستود و از او [illegible] جایزتی ستد ودرسال ۱۰۹ درگذشت ونیز نام دکین بن رجاء [illegible]

[illegible]

ابن قتیبه در طبقات الشعراء

اذا المرء لم یدنس من اللوم عرضه
فکل رداء یرتدیه جمیل
وان هو لم یصرع عن اللوم نفسه
فلیس الی حسن الثناء سبیل

ودر سال ۱۰۵ در گذشت

دلاصی بالفتح اول منسوب است بدلاص بر وزن دمار و آن نام قصبه ایست در مصر در طرف غربی نیل وابوالقاسم حسان بن غالب بن نجیح دلاصی از راویان مالک بن انس ومتوفی ۲۲۳ بدان منسوب است

دلامه بر وزن گشاده بمعنی سیاه وابو دلامه کنیت زندبن جون کوفی است که مردی سیه چرده بود وبادب ونظم شهره گردید وپایان دولت بنی امیه را دریافت ودر دوران خلفای عباسی بلند آوازه گردید و وسفاح و منصور ومهدی را بدیدو در خلافت مهدی سال ۲۶۱ در گذشت ونوادر او باخلفا وامراء بسیار است و داستانها از نوادر او برسرزبانها و در متون کتابها است از جمله دختر عم منصوردوانیقی در گذشت ومنصور بر سر تربتش نشست وبر مرگ او بسیار اسفناک بود در آنمیان ابودلامه رسید منصور گفت برای این خانه و اشارت بقبر کرد چه اند وخته گفت دختر عم خلیفه را منصور از شنیدن آن سخن چندان بخندید که بر پشت افتاد و گفت مرا رسوا کردی و از جمله منصور دوانیقی فرمان کرد اصحابش جامهٔ سیاه در بر کنندو کلاه بلند بر سر نهندو جبهٔ پوشند که بر آن نوشته باشد فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم و شمشیر را بکمر بند آویزند ابو دلامه با همان زی بر منصور در آمد منصور پرسید ابو دلامه بر چه حالی گفت در بدترین حالها پرسید چرا گفت یاامیرالمؤمنین حال آنکس که صورتش در وسط بدنش باشد وشمشیرش بر در کونش وقرآن در پشت سرش وجامه‌اش سیاه میخواهی چگونه باشد منصور بشدت خندید وفرمان کرد آن زی را تغییر دهند وابو دلامه در آن باره گفت

وکنا نرجی من امام زیادة
فجاد بطول زاده فی القلانس
تراها علی هام الرجال کانها
دنان یهود جللت بالبرانس

واز جمله ابو دلامه برمهدی در آمد و گفت مادرم مرد و کسیکه جامه ای

بدستم د هد ندا رم مهدی هزار در هم اورا داد تا بآن کنیزی خرد مادر دلامه بدانسان که مهدی نفهمد برخیز ران زن مهدی در آمدو گفت ابو دلامه مردو من تك ماندم خیزران هزار درهم اوراداد در آنمیان مهدی برخیز ران در آمد حالیکه اندوهمند بود خیزران پرسید یاامیرالمؤمنین چو نست که اندوهناکی گفت مادر ابو دلامه مر د وا بو دلامه بی سر پرست ماند خیزران گفت پس مادرش پیش من آمد و گفت ابو دلامه مرد ومن تك ماندم وهر دو دانستند که فریب خورده اند و از جمله وقتی مهدی از ری ببغداد رسید ابودلامه برای مبا رکباد برا ودر آمد واین دوشعر را خواند

انی حلفت لئن ر أیتك سا لما

بقر ی العر اق و انت ذو وفر

لتصلین علی ا لنبی محمد

و لتملاء ن در ا همنا حجر ی

مهدی گفت ، لوات را فرستادم اما دامنت را از دراهم پر نمیکنم ابو دلامه گفت متعلق قسم دو چیزاست وازهم جدا نیستند گفت دامنش رااز دراهم پر کنید ابو دلامه نشست و دامنپایش را پهن کرد وار دراهم آنهارا پر کردند مهدی گفت کو ن بر خیز گفت دامن پیرهنم میدرد بگذار آنهارا در کیسه کنم و بر خیزم

دلایتی منسو بست بد لایه بر وزن صحابه و آن نام قریه ایست نزدیك مریه ازشهر های اندلس و ابوالعباس احمدبن عمر بن انس بن دلهاث دلایتی مری صاحب کتاب اعلام النبوة و کتاب نطام المرجان فی المسالك والممالك ومتوفی ٤٧٨ بدان منسوبست

دلفاطانی منسوبست بدلفاطان بروزن سربازان از قرای مرو و ابو بکر فضل الله بن محمد بن ابرا هیم دلفاطانی درطبقه فقیها ن وادیبان و مفسران ومتوفی ٥٥٧ بدان منسوبست

دلف بروزن گهر از دالف معدولست همچون عمرازعامر ودلف بمعنی لشگریست که در کارزا ر پیش رود و از اعلام است وابودلف کنیت قاسم بن عیسی بن ادریس عجلی است ازامیران لشگر مأمون ومعتصم عباسی و بدلیری و نیرومندی مشهور است گویند دریکی ازجنگها بر سواری نیزهٔ فرود آورد که از او گذشت و بسوار دیگر رسید وهردو را کشت وبکر بن بطاح گفت

قالوا وينظم فارسين بطعنة
يوم الهياج وما نراه كليلا
لاتعجبوا لو ان طول قناته
ميل اذا نظم الفوارس ميلا

ونیز درطبقه بخشندگان عربست و شاعران ازدهش اوفراوان سیم و زر اندوخته واورا ستودند ونیز در طبقه فاضلان وادیبان وشاعران و از اواست کتاب سیاسة الملوك و كتاب البزاة والصيد و كتاب السلاح و كتاب النزه ودرسال ۱۲٦ درگذشت و ابن ماکولا علی بن هبة الله عجلی صاحب کتاب الاکمال از دودمان او است

دلفی با دو طبیش منسوبست بابو دلف قاسم بن عیسی و ابو الفتح هلال بن ابراهیم دلفی در شمار ثقات علمای امامیه وصاحب کتاب الرد علی [illegible] آثار الرسول واعتقاد علی تنابع [illegible] [illegible]

دلوی [illegible] منسوبست بدلو [illegible] ابو حامد احمد بن محمد بن احمد بن [illegible] دلوی [illegible] در

شمار فقیهان شافعی ودر اصول پیرو اشاعره ومتوفی ٤٢٤

دلویه مرکبست از کلمه دل فارسی که در تعریب دال آن مفتوح گردیده‌است وویه کلمه اعجاب بمعنی چه شگفت دلی و دلویه نام نیای داوی مذکور است ولقب زیاد بن ایوب طوسی درشمار محدثان

دلهم بروزن جعفر بمعنی تاریك نیز گرگ نام داهم بن صالح کندی کوفی است درشمار محدثان خاصه

دلیجانی با کسر اول و دوم منسوبست بدلیجان و آن قریه‌ایست در چهارده فرسنگی قم واز توابع محلات و عربان در تعریب آنرا بافتح اول وفتح دوم آرند وابو العباس احمد بن حسان بن مطهر دلیجانی معروف بخطیب در شمار محدثان [illegible] منسوبست واز [illegible] ام الوابد ولامعه [illegible] که [illegible] دوره از محدثان واز [illegible] کردند

دلیم [illegible]

[illegible]

دمامینی [illegible] منسوبست بدمامین

بزرگ در مصر در طرف شرقی نیل
و بدرالدین محمد بن ابی بکر بن عمر
بن ابی بکر بن محمد بن سلیمان بن
جعفر قرشی مخزومی مالکی درطبقه
اعلام نحویان وادیبان وصاحب کتاب
تحفة الغریب فی حاشیة مغنی اللبیب
وشرح بخاری وشرح تسهیل وشرح
خزرجیه و کتاب جواهر البحور در
عروض و کتاب مقاطع الشرب و کتاب
نزول الغیث و این کتاب حاشیه بر
کتاب الغیث الذی انسجم فی شرح
لامیة العجم است و کتاب عین الحیوة
و این کتاب تلخیص کتاب حیوة الحیوان
دمیری است وغیر اینها دمامینی در
اسکندریه سال ۷۳۶ از مادر زاد ودر
فنون ادبیه بارع گردید و از علم فقه نیز
بهرهٔ کافی برد ودر جامع ازهر مصر
تدریس کرد واز آنجا باسکندریه
رفت و بتدریس و هم بکار تجارت
پرداخت و از آنجا باز بقاهره رفت
و منصب قضا یافت اما روی دل بآن
منصب نشان نداد و از آنجا بدمشق
رفت واز آنجا بمکه و پس از ادای
مناسک حج باسکندریه رفت و خطیب
جامع گردید و بدو سه کار دل سپرد
تدریس علم و تحصیل مال و در تحصیل
مال بیش بافندگی رو آورد و چرخ
بزرگی براه انداخت اما آتشی در
کارگاه افتاد و اموالش بسوخت واز
بیم وامخواهان بمصر گریخت و
وامخواهان نیز اورا دنبال کردند و
در قاهره بر او ظفر یافتند اما تقی
الدین بن حجه وناصر الدین بارزی
مهمش را کفایت کردند و از آنجا
باز بمکه رفت و از آنجا دریمن بار
گرفت ودر جامع زبید تدریس کرد
اما بدنیائی نرسید واز آنجا بهندوستان
رفت ومردم هند براو رو آورند واز
محضرش استفادت کردند واموالی از
آن راه فراهم کرد ودر سال ۸۳۷ در
گذشت واز نظم اوست

رمانی زمانی بما ساءنی
فجائت نحوس وغابت سعود
واصبحت بین الوری بالمشیب
علیلا فلیت الشباب یعود

ودربارهٔ زنی که بیمناک بود اما غمزهٔ
شور افکنی داشت گفت

مذ نعمات صناعة الجبن خود
ملتنا هوبها الفتانة
لاتقل لی کم مات فیها قتیل
کم قتیل بهذه الجبانة

دمیری باکسر اول ودوم وسوم

منسوبست بقریه دمما از قرای فلوجه بر کنار فرات وابوالبرکات محمد بن محمدبن رضوان دمی در شمار محدثان ومتوفی ۴۹۳ بدان منسوبست

دمنهوری منسوبست بدمنهور بروزن حسن پور وآن نام قریه ایست درصعید مصر وتاج الدین یحیی بن عبد الوهاب بن عبدالرحیم دمنهوری در شمار فقیهان و ادیبان و صاحب تصانیف و متوفی ۷۲۱ و احمد بن عبدالمنعم بن خیام دمنهوری در طبقه ادیبان وطبیبان و صاحب شرحی بر رسالهٔ استعاراب سمرقندیه و متوفی ۱۱۹۲ بدان منسوبند

دمیاطی منسوبست بدمیاط بروزن شمشاد وآن ازشهرهای مصر است وشهاب الدین احمدبن محمدبن احمدبن عبدالغنی دمیاطی مصری در شمار فقیهان شافعی و صاحب کتاب اتحاف البشر فی القرآآت الاربعة عشر و مختصر سیره حلبیه و متوفی ۱۱۱۷ وشیخ محمد مشهور بخضری دمیاطی نیز درشمار فقیهان شافعی صاحب حواشی بر شرح ابن عقیل لفیه ابن مالك ومتوفی ۱۲۸۷ بدان

دمیری منسوبست بدمیره بر وزن جریده ازقرای مصر نزدیك دمیاط و کمال الدین محمدبن موسی بن عیسی دمیری شافعی درشمار ادیبان وفاضلان و صاحب کتاب حیوة الحیوان وشرح سنن ابن ماجه وشرح منهاج نووی و کتاب الجوهرالفرید فی علم التوحید ومتوفی ۸۰۸ وصفی الدین عبدالله بن علی دمیری وزیر الملك العادل ابوبکر بن یوب سلطان مصر و شام وجزیره و وزیر فرزندش الملك الکامل ومتوفی ۶۲۲ بدان منسوبند

دمیك بروزن زبیر وابن ابی دمیك کنیت مشهور ابوالحسن منصور بن مسلم بن علی حلبی است درشمار ادیبان وفاضلان ونحویان وشاعران و صاحب تصانیف از جمله تتمیم شرح باسه ابن جنی واز نظم اوست

احبا بنا ان خلف البین بعدکم
قلو بنا ففیها للتفرق نیران
رحلتم علی ان القلوب دیارکم
و انکم فیها علی البعد سکان
و عیش الفتی طعمان قند وعلقم
کما حاله قسمان رزق و حرمان

ودرعذر ازجدا شدن از همنشین است

وقائل کیف تهاجر تما
ففلت قو لا فیه انصاف
لم‌یك من شکلی فتار که
و الناس اشکال و الاف
ودر کتمان‌عشق‌واظهار آن گفته

ان کتمت الهوی تز اید سقمی
و اخاف العیو ن حین ابوح
لا بو حن بما لذی فی ضمیر ی
من هو ا ه لعلنی ا سیر یح
دمینه باضم اول وفتح دوم بر
وزن جهینه نام‌مادر ابوالسری عبدالله
بن عبیدالله است ازعشیره عامر بن‌تیم
الله در طبقه شعرای غزلسرا و نیکو
پرداز عرب و این ابیات نمونه طبع
رقت بار اوست
الا یا صبا نجد متی هجت من نجد
لقد زادنی مسراك و جدا علی وجد
لقد هتفت ورقاء فی رونق الضحی
علی فنن غض النبات من الرند
بکیت کما یبکی الولید و لم اکن
جزوعا وابدیت الذی لم یکن یبدی
و قد زعموا ان المحب اذا دنی
یمل و ان النأی یشفی من الوجد
[illegible]
علی ان قرب الدار خیر من البعد

علی ا ن قر ب الد ا ر لیس بنا فع
اذا کا ن من تهو ا ه لیس بذ ی و د
ابن دمینه‌درطبقه‌شعرای اسلامی
است واشعارش دلپذیرروان‌ودارای
لطف ورقت‌مخصوصی‌است ازاینروی
بخواندن اشعارش رغبت داشتند واز
اخبار ابن دمینه کمی در دست است
از جمله زنی داشت که درپنهانی با
یکی ازعشیره مادری ابن‌دمینه عشق
ورزید و در پوشیدگی یکدیگر را
دیدند و ابن دمینه در کمین نشست و
جوان رابکشت وآنگاه زنش را و
ز آن پس یکی از نزدیکان مقتول
ابن دمینه را کشت ودمینه مصغر دمنه
است بمعنی آثار خانه [illegible]
کینه دیرین
دندان [illegible] و
جعفر احمد بن [illegible] حماد
بن سعید بن [illegible] است در
شمار [illegible] صاحب کتاب
احتجاج و [illegible] است بمعنی
ان [illegible] ازجا [illegible]
دندان کنند
دندانقانی [illegible]
[illegible]
در [illegible] جهان [illegible]

فضل الله بن محمد بن اسمعیل دندانقاهی
در شمار فقیهان و متوفی ۵۵۲ بدان
منسوبست

دواد باضم اول بروزن گشاد
بمعنی کرم ریزه بین مرد شتابکار از
اعلام است وابن ابی دواد کنیت احمد
بن ابی دواد قاضی معروف عصر
مأمون ومعتصم وواثق ومتوکل است
که در سال ۲٤۰ درگذشت و عامه
بغلط آنرا ابن ابی داود خوانند و
ابودواد کنیت جاریة بن حجاج ایادی
است و بعضی او را حنظلة بن شرقی
آورده‌اند در جمله شعرای نیکوپرداز
ومعاصر کعب بن امامه ایادی که با
رفیقش درراهی رفت وآبی که داشت
برفیقش داد و خود ازتشنگی بمرد و
بجود وایثار اوعرب مثل زنند وازنظم
ابی داود است

اکل امرء تحسبین امرأ
ونار توقد باللیل نارا

لنز

الماء یجری ولانظام له
لو یجد الماء مخرقا خرقه

دوانی ... رست ساده وارث
بروزن روان وآن از قرای کازرون
فارس است ودر تعریب آنرا دوانی
بروزن دیانی گفته اند واز آن قریه
است جلال الدین محمد بن سعد الدین
اسعد دوانی کازرونی معروف بعلامه
دوانی درشمار اعاظم حکمای محققان
وصاحب کتاب انموذج العلوم وبستان
القلوب وسه حاشیه بر شرح تجرید
قوشچی بنام حاشیه قدیم وجدید واجد
ونیز حواشی برشمسیه وبراشارات و
برتهذیب منطق وکتاب لوامع الاشراق
فی الحکمة العالیة والمنزلیة والمدنیه
و شرح هیاکل النور در حکمت
اشراق و شرح عقاید عضدیه وشرح
سی فصل خواجه نصیر الدین طوسی
ورسالهٔ درمعنی عدالت بفارسی ورساله
عرض نامه بفارسی وغیر انها از کتب
ورسائل وحواشی دیگر. جلال الدین
سال ۸۳۰ در قریه دوان از مادر زاد
وعلوم ادبیه را ازپدر خود فراگرفت
وسپس بشیراز رفت وبفراگرفتن
علوم سامیه وعالیه کوشید تا جائیکه
درآنها متبحر گردید واز آن پس
بوزارت یوسف بن میرزا جهانشاه
قراقوینلو رسید و در زمان سلطنت
آق قوینلو منصب قضاوت فارس یافت
و ... کرد ورسائلی
بنام شاهان آن ... پرداخت واموال

بسیاری فراچنگ کرد و بیابان برگشت و گویا از آن نظر این بیت را نظم کرده است

مرا بتجربه معلوم شد در آخر حال
که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال

و میان او و میر صدر الدین دشتکی که معاصر او بود مباحثات و مناقشات درگرفت و هر دو بیکدیگر کتابها و رسائل پرداختند و پس از هفتاد و اندی عمر در سال ۹۰۸ درگذشت و در دیران چنار ... او ... رفت، و از نظام اوست

بنور خاطر خود میرویم در ره عشق
چراغ خاطر درین همتان چه نور دهد
اگر چه فیض خدا شامل است و یکسان نیست

نه هر چراغ که ... طور دهد
[illegible]

محراب نماز عارفان ابرویت

دوانیقی منسوبست بدوانیق جمع دانق معرب دانك و آن شش يك درهم و دينار است و آن لقب ابو جعفر منصور دوانیقی خلیفه عباسی است و او را دوانیقی از اینروی گفتند که در کندن خندق کوفه از هر تن از مردم يك دانق گرفت و هم ببخل شهره بود گویند روزی خزانه را گشود و تنها از خزانه مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی ... آن دوازده هزار بسته قماش خز در آن دید و يك طاقه از آنها برداشت و بربیع گفت اینرا دونیم کن یکیرا برای من جبه کنند و یکیرا برای محمد فرزندش ... از آن طاقه ... نتوان گرفت ... پس ... جبه ... برای من کن ... برای فرزندش جبه جدا نکرد ... خلافت ... خرها را میان ... قسمت کرد ... سال ۱۵۸ درگذشت از جهان ...

[illegible]

است نزدیك شهر صور و ابو عبدالله محمدبن سالم بن عبدالله دوبانی در شمار محدثان بدان منسو بست

دوخلة بر وزن روزنه بمعنی زنبیل لقب علی بن منصور بن طالب حلبی استمعروف بابن‌قارح ودوخله همانست که رسالهٔ نوشت ونزد ابو العلاء معری فرستاد وبرسالهٔ ابن‌قارح شهره گردید وابو العلاء درجواب او رسالهٔ الغفران پرداخت دوخله درشمار ادیبان و شاعران است و هم حافظ لغت وشعر وهم‌راوی اخبارو هم‌پیشه معلمی ومؤدبی درشام ومصر داشت و ازاین رهگذر رو زی خورد وازاو خواستند که‌این‌شعررا اجازه کند (۱)

لعل الذی تخشاه یوم به تنجو
ویأتیك‌ماترجوه‌من‌حیث لاترجو

گفت

فثق بحکیم لامرد لحکمه
فمالك‌فی‌المقدوردخل ولاخرج

ودر سال ۳۵۱ درحلب ازمادر زاد وسال وفاتش بنظر نرسید

دورانی با فتح اول ودوم و تشدید رای بی‌نقطه‌منسوبست بدوران از قرای فم الصلح‌واسط وازاین‌قریه است مصدق بن شبیب دورانی صلحی درطبقه نحویان ودرصلحی بیاید

دورقی منسوبست بدورق بر

(۱) اجازه در لغت بمعنی گذراندن است امامیان محدثان و فقیهان و شاعران در معنی مصطلح‌هریك بکار رفته‌است‌واکنون بااصطلاح فقیهان‌ومحدثان کاری نداریم و اصطلاح شاعران را که مناسبت ذکر آنرا ایجاب کرد بیاوریم و اینست که شاعر مصراعی راکه دیگری گفته تمام کند مانند مصراعی که معتمد بن عباد در وصف اب برکه که نسیم بران ورید وسطح آنرا مانند دانه‌های‌زره‌نمود گفت

نسج الریح علی الماءزرد

ورمیکه‌دخترش که برکنار برکه بود گفت

یا له درعاً منیعاً لو جمد

(بقیه در ستون بعد)

(مابقی‌ازستون قبل)

ونیز اینست که‌شاعر برشعردیگری شعری بیفزاید مانند شعردوخله و مانند این دو شعر که مانی موسوس شنید

حجبوها عن الریاح لانی
قلت یا ریح بلغیها السلا ما
لورضوا بالحجاب‌هان ولکن
منعوها عند الوداع کلاما
و

فسمعت ثم قلت لطیفة
ویك‌ان زرت‌طیفها‌الماما
حیها بالسلام سرا والا
منعوها لکیدهم ان ینا ما

ونیز اجازه راشاعران دراین معنی بکار برند که حروف‌روی‌درمخرج ازیکدیگر دور باشند مانند طاودال

وزن رونق وآن نام قصبه ایست در خوزستان وابو مسلم محمدبن شیرویه تاجی دورقی که ابن مردویه حافظ مشهور از او حدیث کرد بدان منسوبست و نیز دورقی منسوبست بدورقه از قرای اندلس و ابو محمد عبدالله بن حوش دورقی در شمار مقرئان ونحویان و شاعران و متوفی ۵۱۲ وابوالاصبغ عبدالعزیزبن محمد بن سعیدبن معاویة بن داود انصاری دورقی صاحب کتاب شرح الشهاب و متوفی ٥٣٤ بدان منسوبند

دوری منسوبست بدور بروزن کور وان نام هفت موضع است از جمله دور بغداد واز این جااست ابو عمرحفص بن عمربن عبدالعزیزازدی دوری بغدادی در طبقه مقرئان و نحویان وپیشوای قاریان درعصرخود وراوی ابوعمربن علاء وکسائی و هم از شاگردان آن دو و صاحب کتاب ماالتفقت الفاظه ومعانیه من القرآن و کتاب اجزاءالقرآن وغیراینهاو متوفی ٢٤٦ وازجمله دورسامرا و ابوالطیب محمدبن فرخان بن روزبه دوری که از جنید حکایاتی در تصوف نقل کرد بدان

دوریستی منسوبست بدوریست بر وزن خو نیست معرب در شت از قرای تهران در کنون وری در پیش وابو عبدالله جعفر بن محمد بن احمدبن عباس دوریستی رازی در طبقه اعلام علمای امامیه ومعاصر شیخ طوسی و صاحب کتاب الکفایه در عبادات و کتاب یوم ولیلة و کتاب الاعتقادات و کتاب الرد علی الزیدیه وغیر اینها ابو محمد نجم‌الدین عبدالله بن جعفر بن محمدبن موسی بن جعفر دوریستی در شمار فقیهان و صالحان امامیه و ... ٦٠٠ بدان منسوبند

... بست بد

بروزن پوشاك وآن نام چندین موضع ... ست از جمله دو ... یارك درشرقی بغداد وابو جعفر محمدبن صباح بزاز دولابی بغدادی در شمار محدثان که احمدبن حنبل ازاو روایت کرد ودر سال ٢٢٧ در ...

و ... ٧

بود و اکنون بشهر تهران چسبیده است وابوبشر محمدبن احمدبن حماد بن سعددولابی رازی درطبقه محدثان ومورخان وصاحب تصانیف درموالید و وفیات علماء از جمله

والاسماء ومتوفی ۳۲۰ ازآن قریه است

دول بروزن غول از اعلام است ونام نیای احمد بن محمد بن حسن بن حسن بن دول قمی است صاحب تصانیف از جمله کتاب خصایص النبی وکتاب شواهد امیرالمؤمنین وفضایله وکتاب المناقب وکتاب المثالب وغیر اینها ومتوفی ۳۵۰

[illegible] منسوبست بدولعیه بروزن کوثریه وآن از قرای موصل است وابوالقاسم عبدالملک بن زید بن یاسین دولعی معروف بخطیب دمشق که سال ۵۰۷ درقریه دولعیه از مادر زاد ودردمشق زیستن گرفت ودرسال ۵۹۸ درگذشت بدان منسوبست

دومی بروزن رومی از اعلام است ونام دومی بن قیس صحابی خزرجی ولقب ابوالقاسم عمر بن [illegible] بن محمد [illegible] از علمای [illegible]

[illegible]

پنج مجلد [illegible] وکتاب الفوائد وکتاب الالقاب ونیز دومی منسوب است بدومه بروزن [illegible] از قرای دمشق وابو عبدالله [illegible] هلال بن [illegible]

[illegible]

دونقی منسوبست بدونق بر وزن رونق ازقرای نهاوند وعمیر بن مرداس دونقی ازراویان عبد الله بن نافع صاحب مالک بن انس بدان منسوبست

دونی منسوبست بدونه بروزن خونه از قرای دینور وابو محمد عبدالرحمن بن محمد بن حسن دونی درشمار صوفیان ومحدثان ومتوفی ۵۰۱ بدان منسوبست

[illegible] منسوبست بدویر بر وزن زبیر ازقرای نیشابور وابو عبدالله محمد بن عبدالله بن یوسف بن خورشید دویری نیشابوری در شمار محدثان وازراویان اسحق بن راهویه ومتوفی ۳۰۷ بدان منسوبست

دویسی منسوبست بدویس بر وزن زبیر از قرای بیهق وابو عبدالله جعفر بن محمد بن عباس دویسی در [illegible]

[illegible]

که دویره [illegible] نام [illegible] قریه است [illegible] آنرا [illegible] دو کلمه [illegible] داده است

دویم [illegible]

[illegible]

اصحاب امیر المؤمنین و باید دانست
که دویم مصغر دوم و هرد و از اعلام‌اند
و نیز دومان بروزن سوهان از اعلام
است

دوینی منسوبست بدو بن بر
وزن امیراز درای اران آذربایجان
و سلاطین ایوبی از آنجا برخاستند
و نیز ابوالفتوح نصرالله بن منصور بن
سهل دوینی در شمار فقیهان شافعی و
متوفی ٥٤٦ بدان منسوبست

دهّان بافتح و تشدید های هوز
کسیکه از مواد نباتی روغن گیرد
و با روغن آنها را فروشد و این اخط
درست عطار است که آنرا در روغن
گیری بکار برند [illegible] در صورت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کتاب [illegible] و کتاب [illegible]

النحو و کتاب الدروس فی العروض
و کتاب الریاضه و کتاب الغنیه و کتاب
المعقود فی المقصور والممدود و دیوان
شعر و دیوان رسائل و غیر اینها واز
نظم او است

بادر الی العیش و الایام راقدة
ولا تکن لصروف الدهر تنتظر
فالعمر کالکاس یبدو فی اوائله
صفو و آخره فی قعره الکدر

ابن دهان راعماد کاتب سیبویه
عصر خوانده و در وصفش نوشت
دریائیست که کاهش ندارد و
دانه‌ورست که از کمالش چشم نتوان
پوشید
[illegible] ابن دهان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و ادیبان ومفسران ازمردم واسط بود و
هم اززیور چشم بی بهره و با پدرش
ببغداد رفت وهم در آنجا بزیست و
در چندین علم بارع گردید وبدانش
پروری پرداخت واز خصایص او دو
چیز بود یکی نشاط خاطر تاآن جا
که بی نشاط نزیست ودیگر بردباری
چندانکه بخشم فرو نرفت وهراندازه
کوشیدند خشمش را بحرکت آرند
نتوانستند واین خبر بیکی ازحریفان
رسید گفت چنان نیست که گوئید
وهنوز حریفی را درمیدان خودندیده
است تااورا بخشم آرد وگرنه بخشم
شود وبراودرآمد واز او پرسشی از
نحو کرد و پاسخ آنرا گرفت گفت
چنان نیست که گفتی ودر پاسخم راه
خطا رفتی گفت بار دیگر جواب را
بشنو شاید سخنم از مقصودم کوتاه تر
بود وپاسخ را چنان که خواستی نتو
نرساندم وباز پاسخ راواضحتر داد گفت
همچنان در پاسخ گوئی بخطا رفتی
وشگفت از تست که با این ببدا هشی
خود را نحو شناس خوانی باز بیشتر با
او ملاطفت کرد و گفت شاید جواب
را درست دریافت نکردی و هرگاه
بخواهی پاسخ ازآن دوبار برایت
بگویم گفت چیز برا که تو گفتی
دانستم وجهل تو پنداشت که من آنرا
نفهمیدم این دهان دانست که آهنگ
آن دارد که ازهردری که تواند
او را بخشم آرد گفت مقصود ت
را دانستم و بدان که مثل تو ومن
مثل پشه وفیل است وچنین گویند که
پشهٔ بر پشت فیلی نشست وچون خواست
بپرد گفت پای استوار دار تابسرم فیل
گفت نشستن ترا بر پشتم هیچ ندانستم
تاچه رسد بربدنت ووجیه الدین در
مذهب پائی استوار نداشت زیرا در
آغاز مذهب حنبلی داشت واز
مذهب بگردید ومذهب حنفی را بر
گزید وازآن مذهب نیز سپس روی
گردانید وبمذهب شافعی گرائید واز
نظم اواست

امالت ملامی فی اجتنا بی امعشر
طغام لئام جود هم غیر مرتجی
تری بها بهم لابارك الله فيهم
علی طالب المعروف ان جاء مرتجا
حموا مالهم والدين والعرض منهم
مباح فما يخشون من هجو من هجا
اذا شرع الاجواد فی الجود منهجا
لهم شرعوا فی البخل سبعین منهجا

ودرسال ٦١٢ درگذشت

دهایه بروزن صحابه بمعنی زیرك بودن است و آن نام نیای ابوالا زهر ضحاك بن سالم است و در مرئی بیاید

دهجی منسوبست بدهجه بر وزن پنبه معرب ده جی از قرای اصفهان وابوصالح محمد بن حامد دهجی در شمار محدثان بدان منسوبست

دهرانی منسوبست بدهران بر وزن غلطان از قرای یمن و ابویحیی محمد بن احمد بن محمد دهرانی در شمار مقرئان بدان منسوبست

دهشوری منسوبست بدهشور بروزن سرشور از قرای غربی نیل از ازاعمال جیزه وابوالليث عبد الله بن محمد بن حجاج بن عبدالله بن مهاجر دهشوری درشمار محدثان و متوفی ۳۲۷ بدان منسوبست

دهقان باکسر و سکون معرب دهبان است بمعنی نگهبان ده نه معرب دهگان و نه بمعنی کشتکار و مرد واز اغلاط خواص است وجای توضیح بیشتر آن اینجانیست و آن لقب محمد بن صالح بن محمد همدانی است در شمار محدثان خاصه

دهقی منسوبست بدهق بروزن رمق معرب دهك فارسی بمعنی ده کوچك و نام یکی از قرای ری و ع بن محمد دهقی در شمار ثقات امامیه صاحب کتاب الاصول الخمس و کتاب النبات بدان منسوبست

دهکی بافتح اول و دوم منسوبست بدهك معرب دهك فارسی و آن نام همان قریه است که درری است و تعریب در صورت دوم فقط بفتح اول آن اکتفا کرده است و تعریب ازاین تفننها بسیار دارد وابوالقاسم علی بن ابراهیم بن محمد دهکی درشمار راویان اخبار و گردآوران اشعار واز شاگردان ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی بدان منسوبست و نیز دهك نام محلتی است در قزوین وعزیزالله دهکی معروف بدرویش دهکی درشمار شاعران قرن نهم و از ندیمان سلطان یعقوب بدان منسوبست درویش در آغاز پیشه جولاهی وخشت مالی داشت بتدریج خاطرش بنظم شعر مایل گردید و بمناسبت سر آغاز شعری که در مجلس سلطان یعقوب خواند و پسند خاطر سلطان گردید ودرسلك ندیمان وی منظوم گشت واز نظم اوست

رفتی بسوی غربت واین بود رای تو
گزرفتن تو جان دهم ایجان فدا

از شصت دوست تیر اگر بر جگر زدم
نی رویدم ز سینه ور آن نیشکر خورم
نه از پیکان دو دهن و حدیث راه پیمایش
خونیکو میرود تا آنکه پیکان است در پایش

دهن الخصا دهن بروزن قفل بمعنی روغن و چربی و خصا بروزن کجا جمع خصیه بمعنی خایه و آن لقب حسین بن هبة الله موصلی است از اعیان شعر و ادب و در آغاز حاکم موصل اورا نواخت و در همان شهر بتدریس پرداخت و سپس روی از او بگردانید ناچار بطرف صلاح الدین کوچیدو از او و سپس از فرزندش نوازش دید و در حلب بتدریس و آموزگاری روزگار گذرانید و در سال ۶۰۸ در گذشت واز نظم اوست که عید خود را از عید دیگران سوا دن ممنوع جدا کرده است

ح الناس با عیادهم
لاحل ذبح او لافطار
و انما عظم سروری بها
للنم من اهوی بلا عار
ارقبها حولا الی قابل
لانها غاية اوطاری
و در عذر از تأخیر دیدار گفته است
وانی وان احرب عسکم زیارتی
لعذر فانی فی المودة ارل
وما الود تکریر الزیارة دائماً
ولکن علی مافی القلوب المعول

دهنی باضبط پیش منسوبست بدهن بن معاوية بن اسلم بن احمس بن غوث که پدر تیره ایست از قبیله بجیله و ابو معاویه عمار بن خباب بجلی دهنی کوفی در شمار فقیهان و محدثان خاصه بدو منسوبست

دیار بکری منسوبست بدیار بکر که نام ولایتی است در آسیای صغیر وهم نام شهری است در آن و حسین بن محمد بن حسن دیار بکری در طبقه فقیهان مالکی و از مفتیان مکه وصاحب کتاب تاریخ الخمیس در سیرت نبویه و رسالهٔ در مساحت کعبه و مسجد الحرام و متوفی ۹۸۲ بدان منسوبست

دیباجه بروزن بی پایه در چندین معنی بکار رفته اسم پارچه حریر که تار و پود آن ابریشم باشد رخسار و بخصوص گونه و دیباجتان دو گونه‌اند سرآغاز کتاب و دیباجه بمعنی دوم لقب محمد بن امام جعفر صادق است واورا از آنروی که زیبا روی بود دیباجه گفته‌اند ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین نوشت که دیباجه مردی فاضل بود

وازپدرش بسیار حدیث کرد تا آنجا که
نوشت و در دهش بدان پایه بود که
خدیجه دختر عبید الله بن حسین بن
علی گفت هرگز از خانه بیرون نرفت
که باهمان جامهٔ که پوشیده بود بر گردد
و آنرا نبخشد و شیخ مفید در ارشاد
نوشت که دیباجه مردی دلیر بود و
یکروز روزه گرفت و یکروز افطار
کرد و بارأی زیدیه که امام باید شمشیر
کشد و بیرون تازد موافق بود و سال
۱۹۹ در مکه خروج کرد و زیدیه
جارودیه باو گرویدند و نصرتش را
گردن گرفتند و عیسی جلودی از طرف
مأمون با او بجنگید و بار انس را از
گردن بسرا کشید خود او را نیز دستگیر
کرد و نزد مأمون فرستاد مأمون اورا
بمرو نزدیک خود برد و جایزه باو داد و در
خراسان بماند تا [illegible]

دیباجی منسوبست باسمعیل بن
ابراهیم بن حسن مثنی بن حسن بن
علی بن ابیطالب ملقب بدیباج اکبر
و محمد بن قاسم حسینی دیباجی از
اعلام علمای امامیه و [illegible] باو
منسوبست و نیز دیباجی کسی را گویند
که دیبا (ابریشم) بافد و یا پارچه
های ابریشمی را [illegible]

بن عبدالله بن احمد بن سهل دیباجی
بغدادی است از مشایخ تلعکبری و
صاحب کتاب ایمان ابوطالب ومتوفی
۳۳۰

دیبع بر وزن حیدر لغت نوبی
است بمعنی سفید و بعضی با غین نقطه
دار آنرا ضبط کرده اند و آن لقب
نیای ابو عبدالله وجیه الدین عبدالرحمن
بن علی بن محمد بن عمر شیبانی زبیدی
است در شمار اعلام فقیهان ومحدثان
وادیبان ومورخان وصاحب کتاب بغیة
المستفید فی اخبار مدینة زبید تا سال
۹۰۱ و کتاب قرة العیون فی اخبار
یمن المأمون و کتاب احسن السلوك
فی من ولی زبید من الملوك و کتاب
تیسیر الوصول الی جامع الاصول من
حدیث الرسول و کتاب تمییز الطیب
من الخبیث مما یدور علی السنة الناس
من الحدیث و کتاب فضائل اهل الیمن و
اجداد ابن دیبع از دانشمندان است که
در عصر خود بلند آوازه گردیده
و دانش [illegible] فراموش
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گردید و

هم توجه مخصوصی بود که الملك الظافر باو داشت وقریه ها ومزارع باو بخشید وخلعتهای گرانبها اورا داد ودرجامع زبید او را بسمت تدریس برقرار کرد وابن دیبع نیزازعمرخود برآن اثرحد اکثر استفادت را کرد و درسال ۹٤٤ در سن هفتاد وشش سالگی در گذشت وچنانچه نوشتم دیبع لقب نیای اوست وغلامی ازمردم نوبه که زرخریدشان بوداورادر کودکی دیبع (سفید) خواند وبراوماند

دیبلی بافتح وسکون یای حطی و ضم بای ابجد منسوبست بدیبل و آن شهریست مشهوردرساحل دریای هندواحمدبن نصرالله دیبلی تتوی که در تتوی گذشت بدان منسوبست و چون در ذیل تته ترجمتش باختصار گذشت در اینجا ماندهٔ آنرا بنویسم نصرالله پدر وی در شمار فقیهان حنفی و در شهرتته منصب قضاداشت وخودمذهب امامیه را برگزید واز تته بخراسان کوچید وفقه و حدیث و ریاضیات و کلام رااز اساتید آنجا فرا گرفت و ازآنجا آهنگ شیراز کرد و چندی از محضر مولی میرزا جان شیرازی استفادت کرد و از آنجا بهندوستان رفت وبار زیستن گرفت وبتدریس و تألیف پرداختوازآثار اواست کتاب الفی در وقایع یکهزار سالپس از رحلت ختمی مرتبت اماتا وقایع سال ۹۸٤ ازرحلت مطابق با ۹۹٤ازهجرت بیش ننوشت نیز رسالهٔ در اخلاق و رسالهٔ بنام خلاصة الحیوة در تاریخ حکماء و رسالهٔ در اسرار حروف و رموز اعدادوپس ازیکهزارو کسری در لاهور کشته گردید

دیربلوطی دیر بروزن خیر و بلوط بروزن تنور منسوبست بدیر بلوط وآن قریه ایست ازتوابع رمله وابوالحسن عبدالله بن محمد بن فرج بن قاسم لخمی دیر بلوطی در شمار مقرئان بدان منسوبست

دیرعاقولی عاقول بروزن شاپور و آن منسوبست بدیر عاقول میان مدائن ونعمانیه ازتوابع بغداد و ابوالحسن عبدالکریم بن هیثم بن زیاد بن عمران قطان دیر عاقولی در شمار محدثان از آن قریه است

دیرقنی قنی باضم وتشدیدنون منسوبست بدیرقن از قرای بغداد و ابوبشر متی بن یونس دیرقنی درطبقه حکیمان و معاصر باالمقتدروالراضی

عباسی و شارح کتب قدماء و صاحب کتاب نقل اصل البرهان و کتاب نقل اصل الشعر و کتاب الکون و الفساد و کتاب السماء والعالم و متوفی ۳۰۸ بدان منسو بست

دیری منسوبست بدیر بروزن خیر و آن نام معبد رهبانان است که دور از آبادی واجتماع مردم سازند ودیر های رهبانان بسیاراست وجمعی از دانشمندان بخصوص در آن باره کتاب نوشته اند و در نسبت آنرا با چیزی که بآن چسبیده است آرند ونیز منسوبست بدیر و آن بخصوص نام قریه ایست از قرای نعمانیه بغداد وابوعبدالله حسین بن هداب بن محمد بن ثابت دیری معروف بنوری در طبقه نحویان ومقرئان وفقیهان و شاعران بدان منسوبست دیری نابینا بود ودر بغداد بزیست وبتدریس نحو ولغت و قرا أت پرداخت وچندین دیوان عرب راحفظ داشت وراه پارسائی را رفت ونظمش پخته ونیکو بود و از نظم اواست

بابی رئم تبلج لی
عن رضی فی طیه غضب
صبیح طلعته
بظلام الصدق ینتقب
وسقی بالکأس مترعه
صهباء مثل الشمس تلتهب
فهی شمس فی یدی قمر
و کلا عقدیهما الشهب
و لها من ذاتها طرب
و لهذا یرقص الحبب

ودرسال ۵۶۲ درگذشت

دیزکی باکسر وسکون منسوبست بدیزك از قرای سمرقند وعبدالعزیز بن محمد دیزکی سمرقندی درشمار محدثان و واعظان و متوفی ۳۰۸ بدان منسوبست

دیسم بر وزن حیدر بمعنی خرس وبچه آن نیزروباه وبچه آن از اعلام است و نام دیسم بن ابی داود کوفی استدرشمار محدثان امامیه

دیك الجن دیك بر وزن نیك و جن بروزن سن بمعنی جانوری که درمرغزار هاباشد وآن لقب ابو محمد عبد السلام بن رغبان حمصی است از ای دولت عباسی وشعرش بجزا موصوف است ودر مرائی امام حسین قصائد وقطعاتی نیکوداردوابونواس وقتی گذرش بر حمص افتاد آهنگ دیدن دیك الجن کرد اما دیك الجن

خودرا کوچکتر ازابو نواس دانست
ودریغ داشت اورا دیدار کند ابونواس
دریافت و بکنیزکی که درخانه دیك
الجن ایستاده بود گفت بمولای خود
بگوتو دلهای مردم عراق‌رابااین‌شعر
خود شیفته کردی و در فتنه افکندی

موردة من کف ظبی کانما
تنا ولها من خده فادارها

دیك‌الجن از شنیدن آن سخن
نیروئی گرفت وازابو نواس پذیرائی
گرمی کرد وپیش‌ازآن‌ابیات زیراست

بها غیر معدول فدار خمارها
وصل بعبالات الیوق ابتکارها
ونل من عظیم الردف کل عظیمة
اذا ذکرت خاف الحفیظان نارها
ولا تسق الاخمرها وعقارها
فقام یکاد الکأس تحرق کفه
من الشمس اومن وجنتیه استعارها
ظللنا بایدینا نتعتع روحها
فتأخذ من اقدامنا الراح ثارها

ودر سال۲۳۵ درگذشت

دیلم بروزن حیدردر چندین
معنی بکار رفته است سنتمی جائی
از کنارحوض که مورچگان‌و کنگان
در آن گرد آیند ــ سپاه بسیار واین
معنی را از همان اجتماع مورچگان
بعاریت گرفته اند ــ دراج نوی مرد
که‌در دیلمان گیلان زیستند وآن نام
دیلم‌بن فیروز حمیری صحابی است و
باید دانست که این‌شخص غیرازفیروز
دیلمی است که از مردم عجم بود و
اسود عنسی را کشت

دیلمانی منسوبست بدیلمان و
آن‌نام بخشی است‌در گیلان درجنوب
لاهیجان دارای جنگلهای فراوان و
مرکز آن‌نیز بنام دیلمان است و این
بخش مرکز لموا یف دیلم است که
دارای اقتدار شدند وازاین‌قریه است
ابو محمد عبدالله بن‌احمدبن یوسف
دیلمانی درشمار محدثان

دیلمی منسوبست بطایفه دیلم
که‌در دیلمان زیستند وازاین طایفه‌و
یا منسوب بآن طائفه است ابو محمد
حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی از
اعلام علماء ومحدثان و صاحب کتاب
ارشاد القلوب

وصف این کتاب‌سیدعلیخان گفته‌است

اذا ضلت قلوب عن هداها
فلم تدر الصواب من الثواب
فارشدها جزاك الله خیرا
بارشاد القلوب الی الصواب

نیز کتاب غرر الاخبار ودرر الاثار
و کتاب اعلام الدین فی صفات المؤمنین
واز نظم او است

صبرت و لم اطلع هوای علی صبری
واخفیت مابی منك من موضع الصبر
مخافة ان یشکو ضمیری صبابتی
الی دمعتی سراً فتجری و لا ادری

ودرعصر شهید اول زیسته است
نیز ابو شجاع شیرویه بن شهر دار
دیلمی درطبقه حفاظ حدیث وصاحب
کتاب الفردوس و تاریخ همدان و
کتابی درحکایات ومنامات ومتوفی
۵۰۹ نیز ابو یعلی سلار بن عبدالعزیز
دیلمی و در سلار بیاید

دیماسی منسوبست به دیماس
بروزن بیدار وآن نام موضع مرتفعی
است دروسط شهر عسقلان کنار مسجد
جامع و ابوالحسن محمد بن عمر بن
عبد العزیز دیماسی در شمار محدثان
بدان منسوبست

دیمرتی منسوبست بدیمرت
بروزن بیدرد وآن ازقرای اصفهان
است وصاحب بن عباد وزیر دراشتیاق
بآن گفته است

یا اصفهان سقیت الغیث من بلد
فانت مجمع اوطاری واوطانی
ذکرت دیمرت اذطال الثواء بها
واین دیمرت من اکناف خرجان

وابو محمد قاسم بن محمد دیمرتی
اصفهانی در شمار ادیبان و صاحب
کتاب تقویم الالسنة و کتاب العارض
فی الکامل و کتاب تفسیر الحماسه و
کتاب غریب الحدیث و کتاب الابانه
بدان منسوبست

دیمسی منسوبست بدیمس بر
بروزن بیکس ازقرای بخارا و ابو
طاهر محمدبن یعقوب دیمسی بخاری
درشمار اعلام محدثان و متوفی ۴۳۰
بدان منسوبست

دینار بروزن بیدار بمعنی زر
مسکوك از اعلام است و ابن دینار
همدانی در شمار فقیهان شافعی است
وصاحب کتاب الشروط ابن ندیم در
فهرست گفته که کتاب الشروط کتاب
بزرگی است ونزدیك هزار ورق و
درنهایت خوبی

دیناری منسوبست بدینار
نیز ابوالحسن علی بن محمدبن حسن
دیناری در شمار ادیبان ومتوفی ۴۶۳

نیز دینار نام موضعی بوده است دررى

وحسین بن علی دیناری رازی درشمار محدثان بدان منسوبست

دینوری منسوبست بدینور بر وزن نیشتر وعربان آنرا بافتح نون خوانند وآن قصبه ایست درجنوب سنقر برسر راه همدان بکرمانشاهان مرکز آن صحنه است وده بیستون دراین قسمت واقعست وجمعی ازاعلام دانشمندان ازآن قصبه اند از جمله ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری مشهور بابن قتیبه و درقتیبه بیاید وازجمله ابوحنیفه احمدبن داود بن وتند دینوری درطبقه نحویان و لغویان و مهندسان و منجمان و حاسبان وشاگرد ابن سکیت ومتوفی ۲۹۰ و صاحب کتاب الباه و کتاب ما یلحن فیه العامه و کتاب الفصاحه و کتاب الانواء و کتاب حساب الدور و کتاب البحث فی حساب الهند و کتاب الجبر والمقابله و کتاب البلدان و کتاب النبات و کتاب الرد علی لغزة الاصفهانی و کتاب الجمع و التفریق و کتاب الاخبار الطوال و کتاب الوصایا و کتاب اصلاح المنطق و کتاب القبلة والزوال و کتاب الکسوف وغیراینها ابوحنیفه دنوری از نوادر ایام بود وابوحیان توحیدی درکتاب تقریظ الجاحظ نوشت که من برآنم که اگر جن و انس برستایش سه تن اتفاق کنند تا گیتی گیتی است از مقدار استحقاقی که دارند برنیایند اول ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ دوم ابوحنیفه دینوری وسوم ابو زید احمد بن سهل بلخی و از جمله ابو علی احمد بن جعفر دینوری پدر زن ثعلب درشمار اعلام نحویان وصاحب کتاب المهذب درنحو و کتاب اصلاح المنطق وی ازدینور ببصره رفت و ازمازنی کتاب سیبویه را فراگرفت وآنگاه ببغداد رفت و از مبرد استفادت کرد وازآن پس بمصر رفت ودرسال ۲۸۹ درگذشت وازجمله ابوعبدالله حسین بن هبة الله دینوری معروف بجلیس نحوی ودرجلیس گذشت

دیوانجی منسوبست بدیوانجه از قرای هرات وابو عبدالله رحمة بن عبدالرحمن بن موفق بن ابی الفضل دیوانجی در شمار محدثان و متوفی ۵۰۰ بدان منسوبست وبعضی دیوقانی آنرا ضبط کرده اند و این تعریب نا پسند آن است

دیوانی باکسراول منسوبست

بدیوان ومعنی آن راسپس آرم وآن
لقب مجد الدین محمد بن ناصر بن
محمد است که شیخ منتجب الدین او
رادر شمار فضلاء بنام آورده است و
نیز لقب حمدان دیوانی است که در
طریق شیخ صدوق افتاده است وباید
دانست که دیوان باهمین شکل درزبان .
فارسی وعربی هردو بکاررفته ومعرب
است وریشهٔ آن در فارسی دانسته نشد
که چیست واین چند معنی را دهد ۱
دفتری که درآن لشگریان وعطایای
مردم در آن نوشته شود ۲ جائی که
صحیفه ها و نامه ها انباشته شود ۳
کتابی که درآن اشعار ورسائل
ثبت گردد ٤ مکانی که در آن به
دعاوی اشخاص رسیدگی شود واز همین
معنی عدالتخانه و در بارشاهی مأخوذ
هستند ه دیوانی کسی است که بایکی
از آن موارد ه نی پیوند رساند

دیوری منسو بست بدیور بر
وزن بیسر از قرای بیهق و ابو علی
احمد بن حمدویه بن مسلم بیهقی دیوری
درشمار اعلام محدثان که با اسحق بن
راهویه درطلب حدیث رحلتها کردو
درسال ۲۸۹ در گذشت بدان منسوبست

ذابل با فتح ذال نقطه دار بر
وزن کامل بمعنی لاغراندام نیز باریک
نام ذابل بن طفیل سدوسی صحابی است

ذاذیخی بافتح هردوذال نقطه
دار منسوبست بذاذیخ از قرای حلب
وحسین بن احمد بن ابوبکر ذاذیخی
حلبی درشمار ادیبان و صاحب کتاب
الفیض المتبوع فی المسموع و کتابی
درسیاست وقصیده دربدیع بنام البدیعیة
الغراء که درآن بفنون بدیع اشارت
کرده است و متوفی ۱۱۷۵ و صالح
بن ابراهیم ذاذیخی حلبی از شاعران
قرن دوازدهم بدان منسوبند

ذؤیب بروزن زبیر مصغر ذئب
بمعنی گرگک از اعلام است ونام ذؤیب
بن کلیب بن ربیعه خولانی صحابی است
ونخستین کسی است از مردم یمن که به
پیغمبر گروید و پیغمبر او را عبدالله نام داد
وابوذؤیب کنیت خویلد بن خالد بن
محزون زبید هذلی است در طبقه
مخضرمین که دوره جاهلیت
سلام را [illegible]د اما پیغمبر را ندید و
پس از وفات پیغمبر بمدینه رسید ومردم
مدینه را دید که چونان حاجیان که
بتلبیه بانك بردارند بگریند پرسید
چرا چنان گریند گفتند پیغمبر در
گذشت ودر جنگ افریقیه که باعبد

بن زبیر رفت در خلافت عثمان سال
۲۷ در گذشت ابو ذؤیب در شاعری
بدان پایه بود که از حسان بن ثابت
وقتی پرسیدند از هر کس شاعرتر
کیست گفت از قبیله که شاعرند پرسید
گفتند آری گفت قبیله هذیل واز
قبیله هذیل ابوذؤیب مشهورتر است
قصاید ابو ذؤیب قصیدت عینیه او است
که در مرگ فرزندانش گفته است
ودر این قصیدت برهمه شاعران پیش
افتاده است وشاید مرگ پنج فرزند
او دریك سال آنهم درطاعون آنهم
در مصر بیشتر قریحت او را آماده
کرده است و ابیاتی چند از آن
بیاورم

امن المنون وریبها تتوجع
والدهر لیس بمعتب من یجزع

اودی بنی واعقبونی حسرة
بعد الرقاد وعبرة ما تقلع

فالعین بعدهم کان حداقها
کحلت بشوك فهی عور تدمع

ولقد حرصت بان ادافع عنهم
واذا المنیة اقبلت لا تدفع

واذا المنیة انشبت اظفارها
الفیت کل تمیمة لا تنفع

وتجلدی للشامتین اریهم
انی لریب الدهر لا اتضعضع

لابد من تلف مقیم فانتظر
ابارض قومك ام باخری المضجع

والنفس راغبة اذا رغبتها
واذا ترد الی قلیل تقنع

کم من جمیع الشمل ملتئم الهوی
کانوا بعیش ناعم فتصدعوا

والدهر لا یبقی علی حدثانه
جون السراة له جدائد اربع

وآن قصیده هفتا

وقتی جعفر پسر منصور دوانیقی مرد
منصور بربیع گفت ببین در عشیرهٔ من
کسی هست که قصیدهٔ عینیه ابوذؤیب
رابنهاد سپرده باشد ربیع نگریست
وگفت بنی هاشم همه حاضرند اما
هیچکدام آنرا بخاطر نسپرده اند

مصیبتم در مرگ فرزندم
[illegible]
آنگاه گفت ببین در لشکریان ودیگر
مردم کسی هست که آنرا از حفظ خواند
چه من دوست دارم آنرا از دهان کسی
بشنوم ربیع پیرمردی را حاضر کرد
وپیر قصیده را خواندن گرفت وخواند

والدهر لیس بمعتب من یجزع

منصور گفت راست گفت وایف

مصراع را صدبار بخوان تا این مصراع
برمن نیك در آید تا باین شعر رسید
والدهر لا یبقی تا آخر گفت ابوذؤیب
باین شعر دلارام گردید

ذبان با کسر اول وتشدید بای ابجد جمع ذباب بمعنی مگس و نیز مگس انگبین و ابو الذبان کنیت عبد الملك بن مروان دومین خلیفه مروانی از بنی امیه است ودر زمان خلافت عبدالملك دو حادثه مهم اتفاق افتاد یکی طغیان عبدالله بن زبیر بود در مکه وحجاج بن یوسف سال ۷۳ هجری بآن پایان داد و بپاداش آن از طرف عبد الملك والی عراق گردید ودیگر خروج مختار بن ابی عبیده ثقفی بود که بین النهرین و بخشی ازایران اطاعت او را گردن نهادند امادر جنگی که مختار با مصعب بن زبیر کرد کشته گردید و عبد الملك یکسر متوجه بر انداختن عبدالله بن زبیر شد و عبد الملك در سال ۶۵ بخلافت نشست ودر سال ۸۶ در دمشق درگذشت وابن شحنه حنفی نوشت که عبدالملك راازاینروی که دهانش بد بو بود ابو الذبان گفتند تاجائیکه مگسان وقتی ازپیش دهانش پر یدند مردند وابن خلکان نوشت که لبابة دختر عبدالله بن جعفر بن ابیطالب (ع) همسر عبدالملك بود عبدالملك وقتی سیبی رادندان زدو بطرف لبابة افکند لبابة کاردی طلبید عبدالملك پرسید کاردرابرای چه خواهی گفت خواهم گزند را ازآن دور کنم عبدالملك اورا طلاق داد و بعلی بن عبدالله بن عباس بن عبد المطلب شوهر کرد

ذبیانی منسو بست بذبیان بر وزن عثمان و با کسر اول نیز درست است وآن نام پدرقبیله ایست ازعرب و از این قبیله است نابغه ذبیانی شاعر شهیر عرب ودر نابغه بیاید

ذخکثی منسو بست بذخکث بروزن جعفر ازقرای ماوراء النهر و ابو نصر احمد بن عثمان بن احمد ذخکثی در شمار پیشوایان حدیث و متوفی ۵۰۶ بدان منسو بست

ذر با فتح و تشدید جمع ذره بمعنی مورچگان نیزدانه‌های ریز که در هوا پراکنده اند و ابو ذر کنیت جندب بن جناده غفاری است درشمار پارسایان صحابه ودرفضائل اوحدیثها آرند از جمله پیغمبر(ص) گفت که آسمان سبز گون سایه نیفکند و زمین تیره گون در بر نگرفت راستگو تر از

ابی ذر را و در روزگاری که عثمان خلیفه
بود باطراف شهر کرت و مخصوص
بشام و مردم را بر ضد عثمان بشورانید
وعثمان او را بمدینه کشانید و او را با
عصا بسار زد و آنگاه او را بربذه
فرستاد و در آنجا بود تا سال ۳۲ در
گذشت و مالك اشتر و ابن مسعود
بدینش رادن کردند و باید دانست که
مور چگان در فارسی درست برابر
صغار النمل عربی است که معنی ذر
است و مورچگان موران ریزند

ذراع [illegible] دید کسی را
گویند که با دراع (آرنج) چیزیرا
بپیماید و ذراع از پیمانهای عربیست
[illegible]

ذرعینی [illegible]
[illegible]

ذریح [illegible]
[illegible]

بن یزید محاربی در شمار محدثان
خاصه

ذعلب بروزن دلبر بمعنی ناقه
تندرو از اعلام است و نام ذعلب یمانی از
اصحاب امیرالمؤمنین که مردی [illegible] بود
و دلیر بود روزی ازمولی پرسید آیا
پروردگارت را دیدی [illegible]
چگونه پرستم پروردگاری را که
ندیده ام [illegible]
گفت [illegible] او را [illegible]
حقیقت [illegible]

ذکوان [illegible]
[illegible]

ذکوانی [illegible]
[illegible]

ذکی [illegible]
[illegible]

رادید وازآنجا بهندوستان رفت و با
بزرگان و پیشوایان در بحث و مناظره
افتاد و ایشان راشکوهید و در سال
۵۱۶ در گذشت

ذماری منسوبست بذمار بر
وزن کنار و آن قریه ایست در دو
فرسنگی صنعای یمن واو نزار بن ربیعة
بن حسن بن علی بن عبدالله بن یحیی
بن نزار [illegible] حضرمی ذماری در طبقه
ادبا و شاعران و خوشنویسان و
پارسایان بوده وفی ۶۰۹ بدان منسوبست

نحو اعراب بخصوصی دارند باین معنی
که واو در آنها نشان رفع والف نشان
نصب ویا نشان جراست وذو بااسمی که
در پس آن افتد معنی وصف دهد و بسا که
کار لقب کند مانند ذواردی که سپس
آید و باید دانست که ملوک حمیر را
راکه در یمن سلطنت کردند ازاینروی
که در صدر القاب ایشان ذو بود اذواء
گفتند مانند ذو یزن و ذو نواس و
وذورعان

ذوالاذنین اذنین تثنیه اذن بر
وزن [illegible] بمعنی گوش وذوالاذنین بمعنی

قصیده ایست که پسرعمش را خطاب
کرده وبابنی اعمامش حکیمانه سخن
کرده است واین ابیات از آن قصیده
است

لی ا بن عم علی ما کان من خلق
مختلف لی ا قلیه و یقلینی
از ری بنا اننا شالت نعا متنا
فخالنی دو نها و خلته د ونی
لا ه ا بن عمك لا ا فضلت فی
حسب عنی ولا انت دیانی فتخزونی
و لا تقو ت عیالی یو م مسبغة
ولا بنفسك فی ا لضراء تکفینی
ان الذی یقبض الدنیا و یبسطها
ان کان اغناك عنی سوف یغنینی
ا لله یعلمنی و ا لله یعلمکم
والله یجزیکم عنی و یجزینی
ماذا علی وان کنتم ذوی رحمی
الا ا حبکم ا ن لم تحبو نی
ا نی لعمر ك ما با بی بمنغلق
علی الصدیق ولا خیری بممنون
ولالسا نی علی الا دنی بمنبسط
بالفاحشات و لا فتکی بمأمون
عنی ا لیاك فما ا می بر ا عیة
ترعی المخاص ولار أیی بمغبون
و ا نتم معشر ز ید علی ما ئة
فاجمعوا امرکم شتی فکیدونی
فان علمتم سبیل الرشد فانطلقو
وان جهلتم طریق الرشد فأتونی
رددت باطلهم من رأس قائلهم
حتی یزا لو خصو ماً ذا افانین
یاصاح لو لنت لی الفیتنی بشراً
سمحاً کریماً اجازی من یجازینی

ذوالاکله اکله بروزن ومعنی
لقمه وهم قرصه (گردهٔ نان) و آن
لقب ا بو الو لید حسان بن ثا بت
انصاری است که ترجمتش در حسان
گذشت و ندانستم ذوالاکله او را از
چه روی گفتند

ذوالبجادین بجاد بر وزن
کتار بمعنی جامه ایست خط دار و
ذوالبجا دین لقب عبدالله بن عبد نهم
صحابی است در شمار صحابه پرهیز
کار وفاضل وقرآن خوان ودر غزوه
تبوك کشته گردید واورا ذوالبجادین
از اینرو ی گفتند که و قتی خو است
بشرف حضور پیغمبر(ص) رسد مادرش
جامه مخططی را که بجاد گفتند دو
نیم کرد و عبدالله نیمی از آنرا ازار
کرد و بکمر بست و نیمی را بر پشت
افکند و ذوالبجادین لقب یافت

ذوالثدیه ثدیه بضم وتشدید دال
بی نقطه وفتح یاودر آخرها مصغر ثدی

بمعنی پستان و ذوالثدیه بمعنی صاحب
پستانك لقب حرقوس بن زهیر
سر لشگر خوارج است که از
امیرالمؤمنین روی بگردانیدند وسپس
با او بجنگیدند ودر جنگ نهروان
شکست خوردند و داستانش دراز
است واو را ذوالثدیه از اینروی
گفتند که در سینه پستانی چونان پستان
زنان داشت و بعضی پستان او را بر
شانه اش نوشته اند وامیر المؤمنین
وقتی کشتگان خوارج را نگریست
وبذوالثدیه رسید گفت با پیغمبر بودم
حالیکه میان ماغنیمتی را قسمت کرد
وهمین ذوالثدیه آمد و گفت یامحمد
دادگری کن وسوگند بخدا که امروز
بعدل رفتار نکردی گفت مادرت
بسوگت نشیند اگر من بعدل کار نکنم
چه کس بعدل کار کند عمر گفت آیا
چنین مردگستاخ را نکشم گفت
بگذارش چه کسی هست که اورا بکشد

ذوالجوشن جوشن بروزن

روغن بمعنی زره نیز بمعنی سینه و
ذوالجوشن لقب شمر حبیل بن قرط
بن اعور ضبابی است پدر شمر سر
کرده پیادگان سپاه عمر بن سعد در
کربلا و او را ذوالجوشن صاحب
زره از اینروی گفتند که در سینه بر
آمدگی داشت واو را بزره مانند
کردند ویاآنکه کسری او را زرهی
داد و یا آنکه اول کسی بود از
عرب که جوشن در بر کرد و هرسه
سخن را در بارهٔ لقب او نوشته اند

ذوالحمار حمار بروزن

کنار بمعنی خر وذوالحمار بمعنی
صاحب خر لقب اسود عنسی است
است که در صنعای یمن دعوی
پیغمبری کرد و جمعی باو گرویدند
وبر آن اثر عمال پیغمبر را از یمن
بیرون کرد و شهر بن باذان عامل
صنعاءرا کشت وزنش را تصرف کرد و
آوازه اش بپیچید تا آنگاه که فیروز
دیلمی او را با کمك زنش در بستر بخواب
کشت وپیروانش از او جدا گشتند واو
را ذوالحمار از اینروی گفتند که
خری سیاه داشت وگویند خر را
چنان پرورده بود که وقتی او را
... ت پرور دگارت را سجده کن
بخاك افتاد و وقتی
بر زمین نه زانو بر زمین نهاد

ذوالخمار خمار بروزن نگار

ربیع است ک ... ربر

افکند و بایلان در آویخت و بسیاری
راشمشیر و نیزه زد و چون از مجروحان
پرسیدند چه کس ترا زخم زد گفت
ذوالحمار آنکس که معجر بر سر داشت
واین لقب براو ماند

ذوالدمعه دمعه بروزن شحنه
بمعنی صاحب اشك لقب حسین
بن زید بن علی بن حسین بن علی بن
ابیطالب است در شمار محدثان و
پارسایان که در شام سال ۱۱۶ از مادر
زاد و امام صادق (ص) اورا بفرزندی
گرفت و در کنار خود پرورانید
وام کلثوم دختر محمد بن عبد الله بن
علی بن حسن بن علی بن ابیطالب
(ع) که زنی صاحب جمال و ثروتمند بود
بزنی باو داد و اوراز رهگذر ثروت
و مکنت رسیده او را ذوالدمعه ازاین روی
گفتند که در پایان شب و هنگام
تهجد گریست و در سال ۱۳۵ و یا ۱۴۰
درگذشت واز دودمان او است بهاء
الدین نیلی در شمار فقیهان و شاعران
و عالمان و در نیلی بیاید و نیز بهاء
الشرف نجم الدین ابوالحسن محمد بن
حسن بن احمد که نامش در اول
صحیفه کامله مسطور است و جمعی از
اعلام مانند عمید الرؤسا و شیخ علی
بن سکون و شیخ محمد بن مشهدی از
او حدیث کرده اند و نیز ابوالبرکات
عمر بن ابراهیم بن محمد بن محمد بن
احمد بن علی بن حسین ذو الدمعه در
در شمار پیشوایان ادب و فقه و حدیث
و متوفی ۵۳۹ و نیز ابوالحسین یحیی
بن عمر بن یحیی بن حسین ذوالدمعه
که در روزگار خلافت المستعین عباسی
در کوفه بشورید و مردم را بخود
خواند و جمعی از مردم کوفه و جمعی
از اعراب بیابان نشین دست بیعت باو
فرا دادند و جنبش کرد و بیت المال
(خزانه) کوفه را تصرف کرد و آنرا
میان یارانش بپراکند وزندانیان را
آزاد کرد و عامل خلیفه را از کوفه
براند و مردمش بیشتر شدند تا آنگاه
که محمد بن عبد الله بن طاهر امیر
بغداد لشکری برای سرکوبی او
فرستاد و در قریه شاهی نزدیک کوفه
جنگ میان دو لشکر در گرفت و
لشکر خلیفه فیروزگر دید و سپاه
ابو الحسین شکست خورد و پس از
فرو نشستن گرد و غبار ابو الحسین
را کشته دیدند و این قضیه در حدود
سال ۲۵۰ اتفاق افتاد ابو الفرج در
مقاتل الطالبیین نوشت که تا ابو الحسین

یحیی جمعی از افاضل و بلند نامان کوفه بیرون تاختند و در مراثی وی شعراء قصاید بسیار نظم کردند و چنان اتفاق افتاد که در عصر شهادت او تنی چند از شاعران نیکو پرد از که بر عقیدت خروج زیستند در میان بودند از جمله ابن رومی شاعر شهیر که او را بقصیده غراء مرثیت گفت و این مرثیت از قصاید برگزیده او است و این ابیات از آنست

اما ملك فا نظرای نهجيك تنهج
طريقان شتی مستقيم و اعوج
ا فی كل يوم للنبی محمد
قتيل زكی بالدماء مضرج
تبيعون فيه الدين شر ائمة
فلله دين الله قد كان يمزج
كم يأ ذل الناس نا و كم
للمو اكم عما قليل معرج
اما فيهم راع لحق نبيه
و لا خائف من ربه يتحرج
لقد عمهوا ما انزل الله فيكم
كان كتاب الله فيهم ممجمج
ابعد المكنی بالحسين شهيدكم
تضيئی مصابيح السماء فتسرج
لنا و علينا لا عليه و لا له
تسجسج اسراب الدموع و تنشج

و آن قصیده یکصد و ده بیت است و تمامت ابیات آن بلند افتاده است و محمد بن حسین بن سمیدع دمت عمم مرا گفت که از یحیی بن عمر پارساتر ندیدم و منش گفتم اگر تنگدستی ترا برخروج وا داشته است اینك هزار دینار از من بستان و بدان که جز آن ندارم و از این راهی که رفتی باز گرد و بر من که هزار دینار دیگر از یارانم بستانم و بتو دهم گفت زنم از من بطلاق بائن جدا باد اگر خروجم جز برای خدا باشد گفتم دستت را فراده تا با نو بیعت کنم و با او بیعت کردم و با او بیرون تاختم

ذوالرمحین رمحین تثنیه رمح بروزن قفل بمعنی نیزه و ذوالرمحین صاحب دو نیزه و آن لقب عمرو بن مغیره است که او را از جهت درازی پایش ذوالرمحین لقب دادند نیز لقب مالك بن ربیعة بن عمرو است که با دو نیزه جنگید

ذوالرمه رمه با ضم و تشدید و میم بروزن جبه بمعنی پاره از رسن و آن لقب ابوالحرث غیلان بن عقبة بن مسعود بن حارثه عدوی است از مشاهیر شعرای عشاق عرب و معاصر با فرزدق و جریر و بامیه دختر مقاتل بن طلبة بن قیس بن عاصم منقری عشق ورزید

وروزگاری بر عاشق پیشگی وی گذشت ومیه اورا ندید وبس اشعار اوراشنید ونیز با خرقاء که زنی از بنی عامر بن صعصعه بود راه تشبیب راسپرد ابن قتیبه در کتاب الشعر والشعراء نوشت که ذوالرمه در یکی از سفرهایش که ببادیه کرد خرقاء رادید وخوب او را نگریست وبردلش نشست وببهانهٔ فزونتر دیدنش انبانش را درید وبخرقاء نزدیک گردید وگفت من مردی رهگذرم وانبان چرمینم دریده آنرا بدوز گفت من آنرا وهیچ کاری رانیکو ندانم چه من خرقایم وخرقاء زنیست که از جهت بلندی منزلتش در خانواده اش کار نکند وبیکار زید وذوالرمه نام خرقاء را براو نهاد وبا اشعار خود اورا ستود وخاطر خود را بعشق او پروراند واو را ذوالرمه از اینروی گفتند که از زنی آب خواست حالیکه پاره رسنی برشانه داشت زن اورا گفت ذوالرمه (صا ا بیا - آب بیاشام و بعضی گویند در کودکی بدرد چشم دچار گردید و تعویذی که بپاره رسنی آنرا بسته بودند براو آویختند وبرای آویختگی پاره رسن براو ذوالرمه اورا لقب دادند

وبعضی گویند برای نظم این شعر ذوالرمه گفتندش

لم یبق منها ابد الابید
غیر ثلاث ما ثلاث سود

وغیر موضوع الفقا موتود
فیه بقایا رمة القاید

چنانکه نوشتم میه معشوقه ذوالرمه آرزومند بود که عاشق دلباخته خودرا ببیند و برذمت خود نهاد که شتری درراه خدا قربان کند اگر اورا ببیند فشارادر همان ایام ذوالرمه را دید واز جهت سیه چردگی وزشتی منظرش نپسندید واز رسوائی وفضیحت خود نالید واز آن پس آرزوی ذوالرمه برای دیدار میه سخت بجوش آمد چه اورا جزدر زیر نقاب ندید ونقاب را نفرین کرد و گفت

جزی الله البر اقع من ثیاب
من الفتیات شرآ ما بقینا

یو ارین الملاح فلا نراها
و یخفین القباح فیزد هینا

تا آنگاه که به آرزویش رسید و میه نقاب از چهره برداشت اما رخسار میه را چنانکه خواست ندید ویا بتلافی سخن میه این ابیات گفت

علی وجه می مسحة من ملاحة
وتحت الثیاب العار لوکان بادیا

الم تر ان الماء یخبث طعمه
و ان کان لون الماء ابیض صافیا
فو اضیعة الشعر الذی لج فانقضی
بمی وان لم املك ضلال فؤ ادیا
وذ و الرمه در سال ۱۱۷ درگذ شت

ذوالریاستین (صاحب د و سروری) و آن لقب فضل بن سهل سرخسی وزیر مأمون است که در آغا ز کیش مجوس داشت و بوفور حکمت و فطنت موصوف بود و در علم فلسفه ونجوم مهارتی بسزا داشت وبر دست مأمون مسلمان گرفت و سپس د ر ز ندگی سیاسی در آمد وچندی نگذ شت که بوزارت مأمون رسید وهم سپهسالار و امیر لشکر گ ... ازاینروی که دو منصب را در یافت او را ذوالریاستین گفتند وهنگامی که مأمون آهنگ رفتن بغد اد را داشت وبسرخس رسید فضل بن سهل بحمام رفت وغالب بن اسود مسعودی و قسطنطین رومی و ...رخ د یلمی و موفق ...قلمـ...ها ی کشیده گردا گردش را گرفتند و او را ... و سپس گریختند ومأمون ایشان را دستگیر کرد وبقتل رسانید وسر ها یشان را نزد حسن بن سهل فرستاد اما مادر فضل آرام نگرفت و از گریستن باز نایستاد مأمون بدلارامیش کوشید که من بجای فضل فر زند تو ام مادر فضل گفت چسان برفرزندی نگریم که امیرالمؤمنین خود را بجای وی فرزند من شمرد واین قضیه در سال ۲۰۲ اتفاق افتاد وپس از ذوالریاستین برادرش حسن بن سهل بوزارت رسید وپیوسته بر سرکار بود تاسال ۲۳۶ درگذ شت واز وقایع مهم این د وره ازدواج تاریخی مأمون است یابوران د ختر حسن بن سهل بشرحی که مور خان آنرا نوشته اند

ذوالشمالین شما لین تثنیه شمال ... کنا... دست ...

ذو الشمالین (صاحب د و دست چپ) لقب عمیر بن عبد عمرو صحابی است که باد ودست کار کرد وهم با دو دست کار زار کرد و در جنگ بدر کشته گردید وبعضی نام او را حارث بن عبد عمر و نو شته ا ند

ذوالشهادتین (صاحب دو گواه) وآن لقب خزیمة بن ثابت بن عمارة ا وسی خطمی صحابی است وپیغمبر (ص) اوراذوالشهادتین لقب داد

و شهادتش را بجای دو شاهد گرفت و در جنگ صفین سال ۳۷ پس از عمار بن یاسر کشته گردید

ذوظلیم ظلیم بر وزن زبیر بمعنی صاحب ستمها و آن لقب حوشب تابعی است که با عشیره خود در جنگ صفین در میان سپاه معاویه بود و کشته گردید و ابن عبد البر اورا در شمار صحابه آورده اما درست اینست که تابعی است نه صحابی

ذوالعنق عنق بر وزن شتر بمعنی گردن لقب یزید بن عامر لیثی و خویلد بن عامر بن هلال کلبی و سه دیگر شاعر جاهلی است وایشان را از جهت سطبری گردن صاحب گردن (ذوالعنق) گفتند

ذوالعینین (صاحب دو چشم) و آن لقب قتادة بن نعمان بن زید انصاری صحابی است که گویند در جنگ احد یکی از دو چشمانش آسیبی دید چندانکه بر گونه اش افتاد و نزد پیغمبر رفت و گفت در خانه زنی زیبا و جوان دارم که مرا خواهد و منش خواهم واز آن ترسم که اگر چشمم آسیب ببیند خاطرش از علاقه که با من داشت بگردد پیغمبر چشمش را بر جایش نهاد چونان که بود واز آنروی اوراذوالعینین گفتند و در سال ۲۳ درگذشت و یکی از فرزندانش بر عمر بن عبد العزیز در آمد عمر پرسید که این مرد کیست خود گفت

انا ابن الذی سالت علی الخد عینه
فردت بکف المصطفی احسن الرد

فعادت کما کانت لاول امرها
فیا حسن ما عین ویا حسن ما رد

عمر این شعر خواند

تلک المکارم لاقعبان من لبن
شیبا بماء فعادا بعد ابوالا

ذوالنصة نصه بروزن جبه بمعنی اندوه که راه گلو را گیرد و آن لقب ... بن ... صحابی است که در گلو ... چیزی شبیه ... دان بود و ... را ... و با این وصف یکصد سال عمر کرد

ذوالفقار فقار با فتح اول بر وزن قرار جمع فقاره بروزن شراره بمعنی مهره های پشت و آن نام شمشیر امام علی بن ابیطالب (ع) است از آنروی که مهره هائی داشت شبیه بمهره های استخوان پشت واین شمشیر عاص بن منبه بود که در روز بدر کشته شد و به پیغمبر رسید و پیغمبر (ص) آنرا بعلی

داد و نیز ذوالفقار لقب مشعر بن عمرو همدانی است و نام چندتن از علمای امامیه از جمله سید عماد الدین ابو الصمصام ذو الفقار بن محمد حسینی ز مشایخ ابن شهرآشوب ودر شمار فاضلان و محدثان

ذوالقرنین قرنین تثنیه قرن است بروزن وزن و در چندین معنی بکار رفته است شاخ ـ گیسو ـ کوه خرد ـ یکصد سال ـ روزگار ـ و ذوالقرنین لقب اسکندرمقدونی است ازآنرو که شرق وغرب راکه بمنزلت دوشاخ زمینند گرفت و یا از آنرو که بردو طرف سرش دودسته موی بافته بود و باین اعتبار نیز لقب منذر بن ماء السماء است که دودسته موی ازدو موی سرش آویخته بود و نیز لقب امام علی بن ابیطالب است ازروی حدیثی که از پیغمبر آرند که گفت یا علی ترا در بهشت خانه و در نقل دیگر گنجی است و تو صاحب دوقرن بهشتی یعنی دو طرف آن

ذوالقلبین قلبین تثنیه قلب بمعنی دل و ذوالقلبین (صاحب دودل) لقب جمیل بن معمر بن حبیب قرشی جمحی صحابی است که چون او را گویند نتوانست در دل نگاهدارد ودرسال فتح مکه حالیکه پیرسالخورده اسلام آورد

ذوالقلمین صاحب دوقلم لقب دیگر فضل بن سهل سرخسی ملقب بذوالریاستین است

ذوالکفایتین بمعنی صاحب دو کفایت کفایت شمشیر و کفایت خامه وآن لقب ابوالفتح علی بن محمد بن حسین بن عمید قمی است که پس از پدر وزیر رکن الدوله دیلمی شد وپس ازرکن الدوله وزیر فرزندش مؤید الدوله وباآنکه بیست ودوسال داشت که بوزارت رکن الدوله رسید از عهده کار برآمد وذوالکفایتین لقب گرفت تاآنگاه که عضدالدوله ازاو برنجید وببرادرش مؤید الدوله نوشت که او را زندان افکند واموالش را بستاند و مؤید الدوله او را مصادره کردو درزندانش افکند و کسی راکه شکنجه اش کند براو گماشت و شکنجه گر انگشت چشمش را کور کرد و سپس موی ریشش رابکند وآنگاه بینیش را ببرید و آنگاه بدیگر شکنجه ها پرداخت ودرآن حال ذوالکفایتین گفت

بدل من صورتی المنظر
لکنه ما بدل المخبر

ذوالکفایتین

ولیس اشفاقا علی هالك
لکن علی من لی یستعبر
و واله القلب بما مسنی
مستخبر عنی و لا یخبر
فقل لمن سربما ساءنی
لابد ان یسلك ذا المعبر

وچون دانست که آن همه شکنجه
ها برای گرفتن اموال اوست وسپس
کشتن گریبان جامه اش را درید و نامهٔ
که در آن همه گنجها و دخائرش ثبت
بود درمیان آتشی که پیش رویش بود
افکند و آنگاه بشکنجه گر گفت
کنون هر چه خواهی بکن که یك
دینار از گنجهای پنهانم بسلطان نرسد
و همچنان او را شکنجه کرد و
ذوالکفایتین در آنحال گفت

راعوقلیلا فلیس الدهرعبدکم
کما تظنون و الایام تنتقل

تا آنگاه که از جهان رفت و
پس از مرگش در دیوار زندانش این
ابیات را نوشته دیدند

ولك شد لی عری المیثاق
بامان قد سار فی الافاق
لم یحل رأیه ولکن دهری
حال عن رأیه فشد وثاقی
فقری الوحش من عظامی ولحمی
وسقی الارض من دم المهراق
فعلی من تر کته من قریب
او حبیب تعیة المشتاق

ذوالکفایتین درشمار فاضلان و
مترسلان و ادیبان و شاعران بود ودر
ادب وجوانمردی راه پدرش را رفت
و پیش از آنکه گرفتار گردد این دو
بیت را خواند

ملك الدنیا اناس قبلنا
رحلوا عنها وخلوها لنا
ونزلنا ها کما قد نزلوا
و نخلیها لقوم بعدنا

ودرسال ۳۳۷ ازمادر زاد ودر
سال ۳۶۶ در گذشت ودولت خاندان
عمید چونان برامکه برافتاد و شاعر در
آن باره گفت

آل العمید وآل برمك مالکم
قل المعین لکم وزال الناصر
کان الزمان یحبکم فبداله
ان الزمان هو الخؤن الغادر

وصاحب بن عباد وزیر ازپیش
درخانه آل عمید گذشت و دهلیز را که
روزگاری از طبقات مردم پر بود خالی
دید این ابیات گفت

ایها الربع لم علاك اکتئاب
این ذاك الحجاب و الحجاب

این من کان یفزع الدهر منه
فهو الیوم فی التراب تراب
قل بالارهبة و غیر احتشام
مات مولای فاعترانی اکتئاب

ذوالکلاع کلاع بر وزن گشاد بمعنی دلیری ونیرو مندی نیز صبر بر سختیهای کارزار وآن لقب یکی از ملوك حمیر است بنام یزید بن نعمان نیز لقب سمیقع بن ناکور بن عمرو است رئیس قبیله حمیر وهمان کسی است که پیغمبر باو نوشت که مسلمین را در کشتن اسود عنسی کمك کنند ونیزهمان کسی است که بشام رفت ودر شام زیست و در جنگ صفین با معاویه بودرهم در جنگ صفین کشته شد

ذواللسانین بمعنی صاحب دو زبان وآن لقب موله (۱) بن کنیف صحابی است واورا از اینرو که سخنور وشیوا بودذ واللسا نین گفتند نیزذواللسانین لقب بدیع الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم بن احمد نطنزی است درطبقه ادیبان وفاضلان ودر اصفهان زیست وباد وزبان عربی وفارسی سخن کرد و کتاب نوشت واز همین روی او را ذو اللسانین گفتند ودر سال ۴۹۷ درگذشت و از او است کتاب الخلاص وکتاب دستور اللغه و کتاب المرقاة واین دو کتاب در لغت عربی بفارسی است

ذوالنسبین بمعنی صاحب دو پیوند لقب ابو الخطاب عمر بن حسن بن علی است که از طرف پدر بدحیة بن خلیفه کلبی صحابی و از طرف مادر بامام علی هادی پیوند رساندو واز همان روی او را ذو النسبین گفتند وی از اعیان فضلای اندلس است ودرطلب حدیث سفرهابمراکش ومصر و شام وعراق و ایران و ماوراء النهر کرد و کتاب التنویر فی مولد السراج المنیر نیز داخت ودر

ذوالنون ... وداستانش در قرآن مسطور است نیز لقب ابوالفیض ثوبان بن ابراهیم مصری استدر طبقه عارفان وصوفیان بلکه از مشاهیر ایشان وچنین گویند که وی نخستین کسیست که ... در

(۱) موله بر وزن توله بمعنی عنکبوت (جولاهه)

طریقت را در قالب الفاظ ریخت و
در آن زمینه تحقیق کرد و جنید آنرا
بسط داد و در فن کیمیاگری نیز
دستی داشت و کتاب الرکن الاکبر و
کتاب الثقة فی الصنعه بپرداخت و
متوکل عباسی اورا از مصر بسرمن
رأی کشانید و چندی نیز در بغداد
زیست و از آن پس بمصر برگشت
ودر سال ۲٤٦ درگذشت و از ذوالنون
حکایات بسیار نقل کرده‌اند و هم
سخنان صوفیانه از جمله گفته است
سه سفر کردم و سه علم آوردم در
سفر اول علمی آوردم که خاص و
عام پذیرفت و در سفر دوم علمی
آوردم که خاص فقط پذیرفت ودر
سفر سوم علمی آوردم که نه خاص
پذیرفت ونه عام وتنها و بی کس ماندم

ذوالودعات ودعات بر وزن
حسنات جمع ودعه بروزن حسنه بمعنی
مهره سپید و آن لقب یزید بن ثروان
قیسی است معروف بهبنقه از مشاهیر
احمقان و کودنان تا جائیکه در حمق
باو مثل زنند و گویند احمق من هبنقه
یعنی کودنتر از هبنقه ودر حمق او
داستانها آرند از جمله گویند شتری
گم کرد و من ادی قاله بالای برداشت

هر آنکس که شترم را بیابد و بیارد
دو شتر اورا دهم واز جمله از مهرههای
سفید گردن بندی بگردن آویخت
کسی ازاو پرسید برای چه چنان گردن
بندی را بر گردن آویختی گفت از آن
روی که خودم را بآن بشناسم وهم
گم نشوم و اینست سبب آنکه او را
ذوالودعات گویند ودر سال آن نوشتند
که شبی برادرش گردن بند او را
چنانکه نفهمید از گردنش بیرون
کرد و بگردن خود آویخت بامدادان
که هبنقه ازخواب برخاست و گردن بند
را در گردن برادر دید گفت
پس من کیستم و اینگونه کارهای سفیهانه
احمقانه اورا بحمق شهره کرد تا جائی
که نامش در اشعار افتاد واز جمله ابو
محمد یحیی بن مبارک یزیدی در
نکوهش نعمة بن ولید عربی گفت

عش بجد ولا یضرك نوك
انما عیش من نری بالجدود
رب ذی اربة مقل من المال
وذی عنجهیة مجد و د
عش بجد و کن هبنقة القیسی
او مثل شیبة بن الولید

وسبب نظم آن ابیات این شد
که ابومحمد یحیی بن مبارک با کسائی

درمجلس مهدی عباسی مناظره کرد
وشیبة بن ولید از کسائی جانب داری
کرد وبریحیی حمله برد ویحیی بدان
ابیات ودیگر مقاطیع اورا نکوهید

ذوالیدین بمعنی صاحب دو
دست لقب خرباق اسلمی صحابی
است که درخرباق گذشت وهم گذشت
که اورا ازآنروی که درازدست بود
ویا با هردو دست کار کرد ذوالیدین
گفتند

ذوالیمینین بمعنی صاحب دو
دست راست لقب ابو الطیب طاهربن
حسین بن مصعب بن زریق بن ماهان
خزاعی است سپهسالار لشکر مأمون و
فاتح بغداد و درجنگی که میان امین
ومأمون درگرفت دلیریها کردودرری
بالشکرامین بسر کردگی علی بن عیسی
ماهان بجنگید ولشکر امین را
شکست داد وعلی بن عیسی را
بکشت وسرش را برای مأمون
فرستاد گویند بریدمسافت میان ری و
خراسان را سه روز رفت وذوالیمینین
ازری ببغداد کوچید و شهر بغداد را
درمیان حصار گرفت ونیروی امین را
بزانو درآورد وبغداد را از تصرف
قوای امین بیرون کرد وامین را کشت

وسرش را نزد مأمون فرستاد و در
جنگی که در ری کرد یکتن سپاهی
رابا دست چپ بزد واورا دونیمه کرد
وخبر این نیرومندی بمأمون رسید
مأمون او را ذو الیمینین لقب داد و
یکی از شاعران گفت کلتايد يك
یمین حین تضربه یعنی هردودستت
دست راست است وقتی آنرابکارزدن
بری ودرروزهائی که بغدادرا محاصره
کرد بپول حاجتمندشد وبمأمون نوشت
مأمون نیز بخالدبن ما جیلویه نوشت
که باووام دهد اماخالد ازوام دادن
سرباز زد وذوالیمینین بغداد را گرفت
و خالد راپیش کشید و گفت ترا
باسختترین عقوبتها بکشم خالد اموال
بسیاری داد تا از کشتنش در گذرد
ذوالیمینین نپذیرفت خالد گفت اشعاری
گفته ام آنرا گوش کن وآنگاه هر
چه خواهی کن ذوالیمینین گفت بخوان
گفت

زعموا بان الصقر صادف مرة
عصفور بر ساقه التقدير
فتكلم العصفور تحت جناحه
والصقر منقض عليه يطير
ت يا هذا لمثلك لقمة
ولئن شويت فانني لحقير

فتها ون الصقر المدل بصیده
کرما فافلت ذلک العصفور

ذوالیمینین ازشنیدن آن ابیات در
شگفت شد واو را تحسین کرد و از
گشته اش در گذشت ومأمون ذوالیمینین
را درسال ۲۰۰ والی خراسان کرد و در
سال ۲۰۷ در گذشت و فرزندان او مدت
پنجاه و سه سال در خراسان ولایت کردند
و این سلسله را طاهریان گویند و
مرکز حکومتشان شهر نیشابور بود

ذهبی منسوبست بذهب بر
وزن طرب بمعنی زر وذهبی کسی را
گویند که طلا فروشد وآن لقب جمعی
است ازجمله شمس الدین ابوعبدالله
محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز
شامی درطبقه حفاظ حدیث وعلمای
تاریخ ورجال و صاحب کتاب میزان
الاعتدال فی نقد الرجال و کتاب تجرید
اسماء الصحابه و این کتاب تلخیص
اسد الغابه است و کتاب تذکرة الحفاظ
وغیر اینها وی در دمشق سال ۶۷۳ از
مادر زاد واز خرد سالی بفرا گرفتن
حدیث پرداخت و در طلب حدیث
رحلت کرد و از وی بیش از هزار و
دویست محدث را دیده و [illegible] بر
[illegible] و اسماء [illegible] گردید و از بر
سو حدیث طلبان فراسویش کوچیدند
و روزگار را بتدریس و تألیف
گذرانید تا درسال ۷۴۸ در گذشت واز
جمله احمد بن محمد بن حسن بن عتیق
ذهبی بلنسی درشمار فیلسوفان وطبیبان
وادیبان وفقیهان و صاحب شرح کتاب
مسلم وغیر آن و متوفی ۶۰۱

[illegible]
قفل و آن نام ذهل بن شیبان بن
ثعلبة بن عکابه است که پدر تیره ایست
از قبیله بکر واز این تیره است تاج
الدین محمود بن محمد بن صیفی بن محمد
وراق ذهلی حنفی در شمار فقیهان
وادیبان و صاحب کتاب المقصد در
نحو و کتاب الجهاد در فقه

ذیمونی منسوبست بذیمون
بر وزن میمون از قرای مصر است و
ابوالقاسم عبدالعزیز بن احمد بن محمد
بخاری ذیمونی در شمار فقیهان شافعی
مذهب منسوبست

رئاب بروزن کتاب جمع رئب
بروزن صعب بمعنی پیوند کردن کاسه
شکسته ودیوار شکسته و مانند اینها
و ساربیت آنرا در کسیکه مردم را
باصلاح آرد و مصلح باشد بکار برند و
رئاب او [illegible] است

رابعه بروزن فاطمه بمعنی چهارمین و آن نام ام الخیر دختر اسمعیل عدوی بصری است ازمشاهیر زنان صوفی مشرب ومعاصر باسفیان ثوری گویند ثوری در حضور رابعه گفت و احزناه داد از اند و همندیم رابعه گفت چنان سخن دروغست زیرا درچنان حالی نفس کشیدن نتوانی و وبهتر آنست که بگوئی واقلة حزناه داد از کمی اند وهم واز سخنان او است

اکتموا حسناتکم کماتکتمون سیئاتکم

یعنی چو نانکه بدیهای خود را پوشیده دارید خوبیهای خودرا بپوشید واز نظام او است

انی جعلتك فی الفؤاد محدثی
وابحت جسمی من اراد جلوسی
فالجسم منی للجلیس موانس
وحبیب قلبی فی الفؤاد انیسی

ودر سال ۱۳۵ در گذشت وبعضی در سال ۱۸۵ نوشته اند و شاید وی چهارمین فرزند اسمعیل بوده که او را رابعه نام داده است

راجز بروزن ناصر کسی را گویند که ببحر رجز شعر برشته کشد ویا سراید ورجز یکی ازبحور شعر است بروزن مستفعلن شش بار و بر دو گونه است یا ابیات آن دارای یك قافیت است مانند ابیات حریری

وبدر تم انز لته بدر ته
ومستشیط تتلظی جمر ته
اسر نجو اه فلانت سرته
وکم اسیر اسلمته اسرته
انقذته حتی صفت مسرته
وحق مولی ابدعته فطرته
لولاالتقی لقلت جلت قدرته

ویا هر دو بیت دارای یك قافیت است مانند این شعر

یا سائلی عن الکلام المنتظم
حداً و نوعاً و الی کم ینقسم
حد الکلا م ما افادا لمستمع
نحو سعی زید و عمر ومتبع

وگونه دوم را مزدوجه گویند واین قسم بیشتر درضبط قواعد وبیان فنون بکار رود ومجموع آنرا ارجوزه گویند مانند ارجوزه ابن مالك در نحو بنام الفیه و ارجوزه ابومحمد عبدالله بن حجاج معروف بابن یاسمین درجبر ومقابله وارجوزه ابوعبد الله قرطبی درنام های ستارگان وارجوزه ابن سینا درطب وارجوزه امین الدین محمد بن علی معمای عروضی در عروض

راد کانی

وارجوزه محمد بن علی بن هانی در
فرائض وارجوزه ابومرجان محمدبن
حرب حلبی در مخارج حروف و
ارجوزه ابن حرب در حساب عقود و
ارجوزه بحر العلوم درفقه وارجوزه
حکیم سبزواری درمنطق وحکمت
وراجز اغلب جمعی از شاعران است که
بخصوص در بحر رجز شعر نظم کرده
اند وگویند اول کسیکه رجز را ابتکار
کرد اغلب بن جشم بن سعد عجلی
راجز است که دو دوره جاهلیت و
اسلام را دیده و در دوره [illegible] شده اما
در سند این [illegible] آن نیست
بلکه [illegible] رجز را [illegible] کرده و
پیش از اغلب [illegible] و یا در شعر در
بحر رجز نظم کرده [illegible] آنرا
[illegible]

رادکانی [illegible]
[illegible]
[illegible] است خواجه نظام الملک ابوعلی
حسن بن علی بن اسحق بن عباس رادکانی
طوسی از مشاهیر وزراء که در سال
۴۰۸ [illegible]
[illegible] سال [illegible] از آن
پس [illegible]
[illegible]

مصادره (۱) کرد خواجه ازوی رمید
و بمرو گریخت و بجغر بیك داودبن
میکال سلجوقی پدر الب ارسلان
پناهید وازگذشته وکنون خودچیزی
چند بر او خواند چندانکه در دل
جغربیك سخنش افتاد واورا نزد فرزند
خود الب ارسلان فرستد و پیام کرد
که اورا کاتب ومشار واز مدبر و
مشورتش اعتماد کن و خواجه نزد
الب ارسلان زیست تا آنگاه که الب
ارسلان عمید الملك کندری وزیر را
بکشت و وزارت رابخواجه سپرد و
از آن پس که الب ارسلان در سال
۴۶۵ درگذشت خواجه سلطنت
ملکشاه را بسلطنت برداشت وکار
[illegible] خواجه افتاد [illegible]
[illegible]
ده سال در عهد الب ارسلان [illegible]
سال در [illegible]

(۱) مصادره مال را از کسی [illegible]
[illegible]

[illegible]

مدت از یکطرف بتدبیر امور کشور
پرداخت و از طرف دیگر مدرسه
ساخت ومساجد بنیان نهاد واملاك بر
آنها وقف کرد ومدرسه نظامیه بغداد
از ساختمانهای تاریخی او است و
خواجه مدرسه سازی را ابتکار کرد
وبا فقیهان و دانشمندان و صوفیان
انس گرفت و مجلسش از فضلا پر بود
وخود نیز مردی نیکو سیرت و نیکو
رفتار بود گویند میان او وتاج الملك
ابوالغنائم موافقتی نبود ومانند همه
سروران که رقیب یکدیگرند بدخواه
یکدیگر بودند ازاینروی تاج الملك
باین هباریه شاعر گفت چنین وچنان شدهام
اگر خواجه راهجو کنی وبیک هزار
هباریه گفت چگونه کسی را هجو کنم
که در خانهام هر چه بینم از کرم او
است گفت چاره نیست واین هباریه
این ابیات گفت

لا غرو ان ملك ابن
اسحق و ساعده القدر
و صفت له الدنیا
وخص ابوالغنایم بالکدر
والدهر کالدولاب
لیس یدور الا بالبقر

و بخواجه رسید گفت در شعر اشعر

بمثل مشهور اشارت کرده است که
مردم طوس گاوند و نظام الملك از
همان گاوان و با این وصف
بروی این هباریه نیاورد اما در پایان
میان او و سلطان ملکشاه را ترکان
خاتون تیره کرد چه خواجه میل
خاطرش به بر کیاروق بود که جانشین
ملکشاه گردد و ترکان خاتون هوایش
در سلطنت فرزندش محمود بود و
همین موضوع سبب قتل خواجه شد
وبدست یکتن دیلمی بنام ابو طاهر
که در لباس تصوف بود و در شمار
فدائیان حسن صباح جراحت کاردی
بدو رسید و فردای آنروز درگذشت
واین واقعه سال ٤٨٥ نزدیك نهاوند
اتفاق افتاد و جنازه او را باصفهان
بردند و در آنجا بخاك سپردند
گویند خواجه از آن پس که مجروح
گردید این ابیات بگفت

سی سال باقبال تو ای شاه جوانبخت
گرد ستم از چهرهٔ ایام ستردم
طغرای نکو نامی و منشور سعادت
پیش ملك العرش بتوقیع تو بردم
آمد ز قضا مدت عمرم نود و سه
واندر سفر از ضربت یك کارد بمردم
بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند

او را بخدا و بخداوند سپردم
وبااین وصف سلطان ملکشاه
وزارت را بتاج الملك رقیب خواجه
و وزیر ترکان خاتون بخشید وخود
نیز پس از هیجده روز درگذشت و
معزی دراین باره گفت

رفت دریك مه بفردوس برین دستور پیر
شاه برنا ازپی او رفت در ماه دگر
کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار
قهر یزدانی ببین وعجز سلطانی نگر

وازتألیفات خواجه کتابی است
در آیین جهانداری بنام کتاب سیاست
یا سیرالملوك

راذانی منسوبست براذان بر
وزن دامان و آن نام بلوکیست در
ناحیت بغداد شامل دیها و مزارع و
ابو عبدالله محمد بن حسن راذانی در
شمار زاهدان و متوفی ۴۸۰ بدانجا
منسوبست و نیز نام موضعی است در
مدینه و ابو سعید ولید بن کثیر بن
سنان مدنی راذانی در شمار محدثان
بدان منسوبست

رازانی منسوبست برازان بر
وزن باران وآن از قرای اصفهانست
و ابوعمرو خالد بن محمد رازانی
اصفهانی درشمار محدثان وابوالرجاء
بدر بن ثابت بن روح رازانی اصفهانی
درشمار صوفیان ومحدثان ومتوفی
۵۳۲ بدان منسوبند و نیزنام محلتی
است در بروجرد وابوالنجم زید بن
صالح بن عبدالدار رازانی بروجردی
درشمار فقیهان و متوفی ۵۴۷ ازآن
محلت است

رازی منسوبست برخلاف قیاس
بری وآن ازشهرهای بزرگ ایران
بود که درفتنه مغول روبویرانی نهاد
و شهرتهران کنونی سپس جای آنرا
گرفت واکنون درهمهٔ ایران شهری
آبادتر وباشکوه تر از تهران نیست
ونه شهری شماره مردم آنرا دارد وری
نیز در زمان پیش چنان بود و از این
شهر دانشمندان بزرگ ونامور
برخاستند مانند ابو جعفر محمد بن
عبدالرحمن رازی ازنامداران متکلمان
که درتتمه بیاید ومانند ابوعلی احمد
بن محمد بن یعقوب رازی مسکه در
مسکویه بیاید ومانند شیخ نجم الدین
رازی که در دایا گذشت ومانند قطب
الدین ابوجعفر محمد بن محمد بویهی
رازی ازدودمان آل بویه ودر طبقه
حکیمان وفقیهان وادیبان و محققان
وصاحب کتاب المحاکمات و شرح

شمسیه منطق وشرح المطالع وشرح
قواعد علامه و دوحاشیه بر کشاف
کوچکتر بنام بحرالاصداف و بزرگتر
بنام تحفة الاشراف وغیر اینها قطب
الدین رازی در قریه ورامین ری از
مادر زاد و چندی از محضر علامه حلی
استفادت کرد ودر دمشق سال ۷۷۶
درگذشت ودر صالحیه بخاك رفت و
مانند ابوبکر محمد بن زکریای رازی
در طبقه فیلسوفان و طبیبان وشیمی
دانان جز اینکه فن طب در دیگر
فنون چربید و سرآمد طبیبان عصر
اسلامی گردید واز امثال طبیبان است
که طب معدوم بود و جالینوس آن
را بوجود آورد و پراکنده بود ورازی
آنرا فراهم کرد وناقص بود وابن سینا
آ را تکمیل کرد رازی بیش از دویست
کتاب پرداخت و کتب طبی او در نهضت
علمی اروپا بسیار موثر بود و سالیان
بسیار کتب او در مدارس طبی اروپا
تدریس شد ونامهای کتب اورا ابن
ندیم در فهرست و قفطی در اخبار
الحکماء ودیگران نام آورده اند از
جمله کتاب الحاوی ... ... جمیع
ابواب طب و بزرگترین کتب رازی
... و کتاب المنصوری واین کتاب
را برای منصوربن اسمعیل حاکم ری
تألیف کرد و کتاب من لایحضره
الطبیب و شیخ صدوق کتاب من لا
یحضره الفقیه را ازنام آن کتاب گرفته
است و کتاب الادویة الموجودة بکل
مکان و کتاب الطب الملوکی و کتاب
برء الساعه و کتاب فی ان صناعة الکیمیا
الی الوجوب اقرب منها الی الامتناع
و کتاب تقسیم الامراض وعلاجاتها و
غیر اینها رازی چندی در بیمارستان ری
کار کرد وسپس در بیمارستان بغداد
بمعالجت رنجوران پرداخت گویند
وقتی در درمانگاه نشست شاگردان
پیش روش نشستند وسپس شاگردان
شاگردانش وآنگاه شاگردان
شاگردان شاگردانش و باین ترتیب
معالجه بیماران را کرد وبیماران
نخست نزد زیردستان رفتند وهرگاه
ازمعالجه درماندند نزد زبردستان
رفتند وبهمین ترتیب تا برازی رسند
وارسخنان اواست تا توانی خویشتن
را بغذا درمان کنی بدوا درمان نکن
وتاتوانی بتك دوا خویشتن رامعالجت
کن بداروهای چندبردار ونیزاگر
پزشك دانا و بیمار فرمانبردار باشد
درنگ مرض در بدن بسیار کم باشد

ورازی درپایان عمرنابینا گردید ودر سال ۳۱۱ در گذشت ومانند ابوعبدالله محمدبن‌عمربن حسین بن حسن بن علی تیمی رازی معروف بامام فخر وملقب بفخر الدین ومشهور بابن خطیب در شمار متکلمان وفقیهان وفیلسوفان وازاین روی که درفن کلام بدرپی بسزاداشت او را امام المتکلمین گفتند وصاحب کتاب تفسیر بزرگ بنام مفاتیح الغیب وکتاب اسرار التنزیل وانوار التأویل وکتاب المحصول در علم اصول و کتاب المحصل و کتاب لباب الاشارات و کتاب شرح الاشارات و کتاب الاربعین فی اصول الدین و کتاب زبدة الافکار وعمدة النظار و کتاب السر وم و کتاب شرح سقط الزند و کتاب المطالب العالیة فی الحکمة وکتاب المباحث المشرقیة وکتاب الملخص در حکمت و کتاب نهایة العقول فی دراية الاصول وکتاب شرح نهج البلاغه للامام وغیرآنها فخر الدین در آغاز بهرها بخراسان

ماوراءالنهر کردو از آنجا باز بخراسان برگشت و بدوار زمشاه محمد بن تکش پیوست ومیر آلش زراك شد و بپایش معمور و درشهر هرات زیست و در

همانجا بماند تاسال ۶۰۶ در گذشت ودردوزبان فارسی وعربی شعر گفت و این ابیات ازنظم عربی اواست

نهایة اقدام العقول عقال
و اکثر سعی العالمین ضلال

و ارواحنافی وحشةمن جسومنا
و حاصل دنیانا اذی و وبال

ولم نستفدمن بحثنا طول عمرنا
سوی ان جمعنا فیه قیل و قال

وکم قدرأینامن رجال ودولة
فباد و اجمیعا مسرعین و زالو

وکم من جبال قد علت شرفاتها
رجال فزالو و الجبال جبال

واز نظم فارسی او است

کمه خردم درخور اثبات تو نیست
وآرامش جان بجزمناجات تو نیست

من ذات ترا بواجبی کی دانم
داننده ذات تو بجز ذات تو نیست

هرگز دل من ز علم محروم نشد
کم‌ماند زاسرار که معلوم نشد

هفتادودوسال فکر کردم‌شب‌وروز
معلومم شد که هیچ معلوم نشد

ترسم بروم عالم جان نادیده
بیرون شوم از جهان جهان نادیده

درعالم جان چون روم از عالم تن
تن عالم جان نادیده

ومانند امین احمد رازی فرزند خواجه‌احمد در شمار ادیبان وصاحب هفت اقلیم‌درجغرافیای‌شهرهاو هم‌درترجمت علماءوشعراواین کتاب رادر مدت‌شش سال بانجام رساندودر سال۱۰۰۲ ازتألیف آن فراغت یافت و مانند شمس الدین محمد بن قیس رازی درشمار اعلام ادیبان بخصوص درفن عروض وقافیت و صاحب کتاب المعجم فی‌معاییر اشعار العجم و کتاب المعرب فی‌معاییر اشعارالعرب و کتاب حدائق العجم شمس الدین چندی در ماوراء النهر و خراسان زیست و در هنگام هجوم‌سپاه‌مغول بعراق کوچید وازآن پس بفارس رفت‌وباباتك‌سعد بن زنگی نردیك گردید وپس ازوی بفرزندش ابو بکربن سعد پیوست و مانند ابو الفتوح حسین‌بن علی‌رازی که درخزاعی گذشت

رأس المدری رأس بروزن یأس بمعنی سرو مدری‌منسوبست‌بمدر بروزن حجر بمعنی شهری و رأس المدری بمعنی سر ور مردم شهر و باید دانست که عربان شهریان رااهل المدر ومدری گویند وصحرا نشینان را اهل الوبر ووبری خوانند و سرش اینست که عربان شهرها رااز خاك وگل‌بنا کردند ودرآنها زیستند ودر صحرا از وبر (پشم)چادر بافتند وخیمه بپا کردند و در آن مسکن گرفتند واهل المدر بمعنی مردم خانه واهل الوبر بمعنی مردم خیمه نیز مدری بمعنی‌شهری‌است ووبری بمعنی خیمگی‌است ورأس المدری‌لقب جعفر بن‌عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن‌جعفر بن محمدبن‌علی بن ابیطالب است ازثقات نقیهان ومحدثان خاصه ومادرش آمنه دختر عبدالله بن عبیدالله بن حسن‌بن علی بن حسین است و اعقابش در کوفه و بصره زیستند و بعضی از افاضل اعلام در معنی رأس المدری راه پیچ و خمی را رفته و پس از پوئیدن چندین پیچ وخم و پشت سر هم انداختن‌چندین احتمال بازباهمان سرگشتگی‌نخستین‌پاینده است‌وچنین است راه پندار

راسبی منسوبست بر اسب بر وزن کاسب وآن‌نام راسب بن جدعان بن مالك بن نصر بن ازد است پدر تیرهٔ از قبیله ازد و ازاین تیره است عبد الله بن مسلم راسبی بصری در شمار محدثان خاصه ونیز هفهاف بن

مهند راسبی بصری در شمار دلیران و موالیان امیر المؤمنین ودر همه جنگها باو بود وپس از شهادت مولی بامام حسن (ع) پیوست و پس ازوی بامام حسین (ع) و از آن پس که شنید امام حسین بعراق رسید از بصره بیرون تاخت وهمی راه نوردید تا بلشکر بلا رسید اما وقتی رسید که امام حسین را کشته بودند وسپاه عمر بن سعد از آن پس که دانستند برای چه مقصودی بآن سرزمین آمده است آهنگ کشتنش کردند. هفهاف نیز دلیرانه جنگید تا کشته گردید ونیز از آن تیره است عبدالله بن وهب راسبی رئیس خوارج و نخستین کسی است که پس از قضیه تحکیم خوارج باو بیعت کردند واو را بریاست برگزیدند وراسب بمعنی درد (ته نشین) و نیز مردگران بار است

راشدی منسوبست به بنی راشده که تیرهٔ از قبیلهٔ لخم اند وجمعی از صحابه ومحدثان بدان منسوبند واما قاسم بن یحیی بن حسن راشدی در شمار محدثان خاصه و صاحب کتاب آداب امیرالمؤمنین منسوبست بنیای او

راصد بروزن شاهد بمعنی دیده دوز ودراصطلاح ستاره شناسان کسیست که چشم برستارگان دوزد وجنبش آنها رانگرد وضبط کند و رصد خانه جا ئیست که نگریستنهای منجمان درآنجا باشد وراصد وصف هر کسی است که چنان باشد وبخصوص وصف تقی الدین محمد راصد در شمار ریاضی دانان ومنجمان وعلمای رصد و صاحب کتاب بغیة الطالب و کتاب کواکب دریه و کتاب دستور الترجیح و کتاب ریحانة الروح و کتاب منتهی الافکار و متوفی ۹۹۳

راعی بروزن داعی کسی است که گوسپند ویاشتر ویاگاو [illegible] آن ادیب حصین بن معاویه [illegible] است درطبقه شاعران اسلام ومعاصر با [illegible] وجریر و از اشراف [illegible] وصف شتر [illegible] عذر از ترك زیارت گفته است

انی و ایاك فی الشکوی التی قصرت خطوی و نأیك و الوجد الذی [illegible] کالماء و الظالع الصدیان من عطش هو الشفاء له و الری لو یجد

راغب [illegible] کسی است که دل در چیزی نهد اگر

پس از آن فی آید و کسی است که دل از چیزی بردارد اگر پس از آن عن باشد و آن لقب ابو القاسم حسین بن محمد بن مفضل اصفهانیست در طبقه معربان و لغویان و محدثان و کاتبان و حکیمان و صاحب کتاب مفردات القرآن و کتاب افانین البلاغه و کتاب المحاضرات و کتاب الذریعه الی مکارم الشریعه و تفسیر قرآن ناتمام و کتاب تفصیل النشاتین و تحصیل السعادتین واز نظم او است

یامن تکلف اخفاء الهوی کلفا
ان التکلف یأتی دو نه الکلف
و للمحب لسان من ضمایره
بما تحن من الا هو اه یعترف

ودرسال ٥٦٥ در گذشت

رافعی منسو بست با بو رافع ابراهیم صحابی که در سلك كاتبان امیر المؤمنین بود و در شمار بر گزید گان شیعه است واسمعیل بن حکم رافعی درشمار محدثان بلندقدر امامیه باو نسبت رساند واما ابوالقاسم عبدالکریم بن محمد بن فضل رافعی قزوینی درطبقه فقیهان شافعی ودرشمار محدثان و مفسران و فقیهان وصاحب کتاب التدوین فی علماء قز وین وشارح کتاب الوجیز غزالی درفروع در دو شرح بزرگ و کوچك و بزرگ آن بنام فتح العزیز واین شرح همان است که فیومی درغریب آن کتابی نوشت بنام مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر و متو فی ٦٢٣ منسو بست بر افع بن خد یج صحابی رافعی در دو زبان عربی و فارسی شعر گفت وازنظم عربی او است

اقیما علی باب الرحیم اقیما
و لا تنیا فی ذ کره فتهیما
هوالرب من یقرع علی الصدق بابه
یجده رؤفا بالعباد رحیما

واز نظم فارسی اوست

رخت دلم هرچه بود عشق بغارت ببرد
صبر نه راهی است خوار عشق نه راهی است خرد
هر که بمیدان عشق گام نهد کام یافت
هر که درایوان صبر پای نهد دوست برد
بار جفا های دو ست کوه نتاند کشید
حلقه ز لفین یار باد نیارد شمرد
وصل شد وهجر ماند آه که در باغ عمر
خار بپیری رسید گل بجوانی بمرد

ونیز این رباعی از او ست

در جامهٔ صوف بسته زنار چه سود
درصومعه رفته دل ببازار چه سود

زآزار کسان راحت خود میطلبی
یك راحت وصدهزار آزار چه سود
وبعضی او را از قریهٔ بنام رافعان
قز وین دانند اما درست آنست که
نوشته گردید ونیز رافعی لقب پدر او
ابوسعید محمدبن فضل است درشمار
عارفان وشاعران وحکیمان وحکیم
خاقانی او را مدیحت گفته است واز
نظم او است
طلب کردن علم از آنست فرض
که بی علم کس رابحق راه نیست
کسی ننگ دارد ز آموختن
که از ننگ نادانی آگاه نیست
واین دو شعر را بعضی بفر زند او
عبد الکریم نسبت دهند
رافقی منسو بست بر افقه از
قرای بحرین وازاین قریه است محمدبن
خالدبن بجیله رافقی درشمار محدثان
وازمشایخ بخاری و نیز منسوبست برافقه
ازقرای عراق بر کنار فرات که آنرا
رقه نیز گویند واز این قریه است
عیسی بن معلی بن مسلمه رافقی درشمار
ادیبان وشاعران وصاحب کتاب تبیین
الغموض فی علم العروض واز تألیف
آن سال ٥٩٠ فراغت یافت و کتاب
المعونه درنحوو دیوان شعر ومتوفی
٦٠٥ وندانستم عبید الله رافقی که در
طریق صدوق افتاده است بکدام یك
ازدوقریه نسبت رساند
رامشی باضم میم منسو بست
برامش وآن نام دوقریه است یکی
دربخارا وگویا معرب ناقص همان
رامیثن باشد که در را میثنی بیاید و
ازاین قریه است ابواسحق ابراهیم
رامشی درشمار محدثان ودیگری از
قرای نیشابوروازاین قریه است ابو
نصرمحمدبن محمدبن احمدبن همماه
(١) رامشی نیشابوری درشمار مقرئان
ومحدثان و ادیبان و شاعران واز
شاگردان ابوالعلاء معری ومتوفی ٤٩٤
وازنظم اواست
و لما برزنا للرحیل و قربت
کرام المطایا والرکاب تسیر
وضعت علی صدری یدی مبادرا
فقالوا محب للعناق یشیر
فقلت ومن لی بالعناق وانما
تدارکت قلبی حین کاد یطیر
ودر قدرت زر ونیرومندی آن
گفته است

(١) هماه با فتح اول ودوم وسوم معرب است و ریشهٔ فارسی آن را ندانستم

و اذا اقیت صعوبة فی حاجة
فاحمل صعوبتها علی الدینار
و ابعثه فیما تشتهیه فانه
حجر یلین سائر الاحجار
ودر سنگینی وظائف زندگی
بردوران سالخوردگی خود گفته‌است
و کنت صحیحاً والشباب منادمی
و انهلنی صفو الشباب و علنی
وزدت علی خمس ثمانین حجة
فجاء مشیبی با لضنا و اعلنی
سمئت تکالیف الحیاة وعلتی
وما فی ضمیری من عسی ولعلنی

راميشنی منسوبست برامیشن بروزن کافیتر از قرای بخارا و ابو ابراهیم روح بن مستنیر رامیشنی بخاری درشمار محدثان وخواجه علی نساج مشهور بخواجه‌عزیزان رامیشنی درشمار اعاظم سلسله نقشبندیه واز مشایخ طریقت بدان منسوبند خواجه علی در رامیشن بپیشهٔ بافندگی داشت وازهمان رهگذر معاش کرد واشعاری نیز نظم کرد و از اواست

نفس مرغی مقید در درون است
نگهدارش که خوش مرغی است دمساز
ز پایش بند نگسل تا نه پرد
کـه نتوانی گرفتن بعد پرواز

چون ذکر بدل رسید دلت درد کند
آن ذکر بود که مرد را مرد کند
هر چند که خاصیت آتش دارد
لیکن دو جهان در دل توسرد کند

خواجه‌علی درپایان‌عمر بخوارزم رفت ودرهمانجا سال ۷۲۱ درگذشت

راوندی منسوبست براوندبر وزن پابند ازقرای کاشان و جمعی از اعاظم علماء ازآن قریه برخاستند از جمله ضیاء الدین ابو الرضا فضل الله بن علی بن عبید الله حسینی راوندی کاشانی در شمار فقیهان و ادیبان و محدثان و صاحب کتاب ضوء الشهاب و کتاب نظم العروض لتقاب العروض و کتاب ادعیة السر و کتاب الموجز الکافی فی علم العروض و القوافی و کتاب النوادر وشرح الرسالة الذهبیة وشرح نهج البلاغه و کتاب الاربعین وغیر اینها سمعانی در کتاب انساب او را بپاکی و دانشمندی ستوده و گفته است درکاشان آهنگ دیدارش کردم وچون بدر خانه اش رسیدم برطراز خانه اش این آیه رانوشته دیدم
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
آنرا گواه طهارت و پاکی او گرفتم

و آنگاه بدیدارش رسیدم واورا بالا
تراز آنچه شنیدم دیدم و قطعه ای از
شعرش نوشتم واین ابیات را بخط خود
نوشت و بمن داد

هل لك یا مغرور من زاجر
او حاجز من جهلك الغامر
امس یقضی و غداً لم یجی
و الیوم یقضی لحمه الناضر
فذلك العمر كذا ینقضی
ما اشبه الماضی بالغابر

وازجمله قطب الدین ابوالحسن
سعید بن هبة الله بن حسن راوندی در
طبقه فقهاء و محدثان و مفسران و
متکلمان و صاحب کتاب الفقه و
کتاب خلاصة التفاسیر و کتاب منهاج
البراعة فی شرح نهج البلاغة و کتاب
لب المعقود فی الجمل و العقود و
کتاب الخرائج و الجرائح و کتاب
قصص الانبیاء و کتاب نهایة النهایة
و کتاب المستقصی فی شرح الذریعة و
کتاب زهر المباحثة و ثمر المناقشة و
کتاب البیان فی جمیع الطاعات و
کتاب [illegible] المصدور و کتاب لب اللباب
وغیر اینها فضلا الدین دارای دوق
نظم شعر بود و کتاب [illegible]
او دیوان شعر او است اما ابیات

راوندی

او را هم از منظوماتش چیزی نیاورده
اند و در سال ۵۷۳ در گذشت و قبرش در
صحن جدید قم مزاری مشهور است
وابن راوندی کنیت مشهور ابوالحسین
احمد بن یحیی بن اسحق راوندی است
در شمار مشاهیر متکلمان ومناظران
و در بغداد میزیست و با علمای معاصر
خود بسیار مناظره کرد و یکصد
و چهارده کتاب پرداخت از جمله
کتاب التاج و کتاب الزمرده و کتاب
القصب و کتاب الامامه و کتاب اللؤلؤ
و کتاب فضیحة المعتزله و کتاب الفرند
و کتاب التعدیل و التجویر و کتاب
عبث الحکمه واین ابیات از نظم او
است

محن الزمان کثیرة لا تنقضی
و سروره یأتیك كالاعیاد
ملك الاکارم فاسترق رقابهم
و تراه رقا فی ید الاوغاد

. . .

من عجیبا بات امر و
اطاعه الجسم دون الکلام
یموت و ما حصلت نفسه
سوی علمه انه ما علم

. از او ست

سبحان من وضع الاشیاء مواضعها

و من فی السر و الا دلال مر یعاً
کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه
و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذا الذی ترک الاوهام حائره
و صیر العالم النحریر زندیقا

ابن راوندی در فن کلام بمذهب اعتزال
اعتزال را رها کرد و مذهب معتزله را
برگزید و سپس از آن مذهب برگردید
و در نقض آن کتاب فضیحة المعتزله
پرداخت و این کتاب در برابر
کتاب فضیلة المعتزله جاحظ است
ابو الحسین خیاط کتاب الانتصار را
...

علی بن سلیمان راوندی در شمار ادیبان
و شاعران و صاحب کتاب راحة الصدور
در تاریخ سلجوقیان که در سال ۵۹۹
از تالیف ... فراغت یافت نجم الدین
در دربار ... از طرف مراحم
... عمر در دربار طغرل بن ارسلان
سلجوقی ... و از مخصوصان
... شاه بن قلج ارسلان سلجوقی
گردید و پس از انقراض سلجوقیان
روم رفت و در الطاف غیاث الدین
ابوالفتح کیخسرو بن قلج ارسلان
...

راونسری منسوبست براونسر بروزن آهنگر ازقرای ارغیان از توابع نیشابور وابوالعباس عمر بن عبدالله بن احمد راونسری ارغیانی درشمار فقیهان ومحدثان ومتوفی ۵۳٤ بدان منسوبست

راویه بروزن بادیه کسی را گویند که بسیار روایت کند وتای آخرآن نشان تأنیث نیست بلکه نشان مبالغت است وجائیکه خواهند فزونی وصف را بنمایند آن رابآخر کلمه بچسبانند وآن لقب جمعی است ازجمله حماد بن میسرة بن مبارك بن عبید دیلمی معروف بحماد راویه سر چشمه اخبار واشعار وانساب ولغات وایام عرب ودراین فنون آیتی بود وخلفای امیه برای همان مایه دانشی که داشت اورا نزدیك گرفتند وولیدبن یزیدروزی باو گفت ازچه روی ترا راویه گویند گفت از اینروی که من ازهر شاعری که اورا بشناسی ویا نام ووصفش را شنیدی شعر روایت کنم واز بسیاری ازشاعران که نه ایشان را شناسی ونه نامشان را شنیدی شعر روایت کنم و اشعار کهن ونو را از یکدیگر جدا کنم ولید گفت اینست دانش بزرگ اکنون بگو که چه مقدار شعر بخاطر داری گفت بسیار اما برابر هر حرفی از حروف هجا یکصد قصیده بزرگ خوانم آنهم از شاعران جاهلی نه از شعرای اسلامی ولید گفت ترا اکنون بیازمایم و بخوان حماد بخواندن شعر شروع کرد وآنقدر خواند تا ولید ملول گردید آنگاه کسی را براو گماشت که بقیت قصاید را بر اوخواند ودو هزار ونهصد قصیدت طولانی خواند وولید اورا صد هزار درهم جایزت داد وهشام بن عبد الملك او را از کوفه طلبید وگفت ترا برای این طلبیدم که شعری راکه خاطرم آن شاد است وگوینده آن راندانم بگوئی وشعر اینست

ودعوا بالصبوح یوماً فجاءت
قینة فی یمینها ابریق

گفت از عدی بن زید عبادی است و آن شعر از جمله قصیدتی است گفت بخوان وخواند

بکر العاذلون فی وضح الصبح
یقولون لی الا تستفیق
ویلومون فیك یا ابنة عبد
الله والقلب عندکم موهوق

لست ادری اذا کثروا العذل فیها
اعمد و یلو منی ام صدیق
زانها حسنها و فرع عمیم
و اثیث صلت الجبین انیق
و ثنایا مفلجات عذاب
لا قصار تری ولا هن روق
و دعوا بالصبوح یوماً فجاءت
قینة فی یمینها ابریق
قدمته علی عقار کعین الد
یک صفی سلافها الراووق
مزة قبل مزجها فاذا ما
مزجت لذ طعمها من یذوق
و طفا فوقها فقاقیع کالد
ر صغار یثیرها التصفیق
ثم کان المزاج ماء سحاب
لا صری آجن و لا مطرق

وداستان این اشعار وحماد راویه دراز است و کوتاه آنرا آوردم اما از آوردن اشعار آن از بس بلند و دلپذیر است نتوانستم بگذرم باری حماد راویه چنانست که نوشتم و تنها چیزیکه بر حماد راویه توان گرفت قدرت او بر نظم شعر و وسعت اطلاع او بر مواد لغات عرب از اینروی قصاید وقطعات نظم کرد و بشاعران نسبت داد از جمله قصاید سبعه معلقه است که ابوجعفر احمد بن محمد نحاس از اعاظم علمای ادب ومتوفی ۳۳۷ گفت که حماد خود آنهارا فراهم کرد ودرست نیست که آن قصاید بر کعبه آویخته بوده است باری اخبار حماد بسیار است ودرسال ۱۵۵ درگذشت وابن کناسه شاعر اورا باین اشعار مرثیت گفت

لوکان ینجی من الردی حذر
نجاك مما اصابك الحذر
یرحمك الله من اخی ثقة
لم یك فی صفو وده كدر
فهكذا یفسد الزمان ویف
ا العلم فیه و ید[illegible]ر

راهبون ضبط ومعنی آن در ذیل دستمیسانی گذشت

راهویه مرکب است ازدو کلمه راه وویه کلمه اعجاب بمعنی چه شگفت راهی وتعریب فقط درحرکت اعرابی آن راه یافته وآنرا مفتوح کرده است وآن علم نیای ابو یعقوب اسحق بن ابراهیم بن مخلد مروزی نیشابوری است معروف با بن راهویه از اعیان فقهاء ومحدثان ومعاصر با محمد بن ادریس شافعی واحمد بن [illegible] باین جمله ستود ابن راهویه یکی از امامان مسلمین است و ازجسر بغداد

فقیه ترا ازاسحق نگذاشت وخود گفت
من هفتاد هزار حدیث بخاطر سپردم
وبا یکصد هزار حدیث سخن کنم و
هیچ خبری نشنیدم جز آنکه آنرا حفظ
کردم و هیچ چیز را بخاطر نسپردم
که ازخاطرم رفته باشدوابن راهویه
ازمردم مرو بود ودرنیشابورزیست و
هنگام گذشتن حضرت رضا (ع) از
نیشابور ابن‌راهویه‌میان‌انبوه‌محدثان
زمام‌ناقه‌آنحضرت‌را گرفت‌واستدعای
حدیث کرد آنحضرت حلقه های سند
حدیث راازپدرانش شروع کردوبه
پیغمبر رسانید واز پیغمبر بجبرئیل تا
بخدا که گفت لا اله‌الاالله حصنی فمن
دخل حصنی امن من‌عذابی ومیان‌او
وشافعی در مکه مناظرتی در گرفت
و ابن راهویه کرایه دادن خانه های
مکه راروانداست‌وشافعی گفت باین
چند دلیل رواست الذین اخرجوامن
دیارهم بغیرحق و خانه هارا بمالکان
نسبت داد و پیغمبر درفتح مکه گفت
آنکس که درخانه اش‌را ببندد ایمن
است‌وعمر دار السجن(زندانخانه) را
خرید و آیا آنرا جزازمالك آن خرید
ابن راهویه گفت شافعی‌سخن بدرست
کردومن‌سخن‌خوددرازها کردم‌وسخن

اوراکار بستم‌ودرسال۲۳۷درنیشابور
درگذشت

رایض کسی است که اسب‌را
رفتن‌آموزدوریاضت مصدر آنست و
از همین معنی علمای اخلاق ریاضت
راگرفته اندوابن‌رایض کنیت مشهور
ابو منصور فضل بن عمر بن منصور
بن علی است ازمردم بغداد ودرشمار
حفاظ قرآن وهم در طبقه مقرئان و
شاگرد ابن عساکر بطائحی و هم
در سلك خطاطان و خوشنویسان و
متوفی۶۰۹

رباب بروزن شراب بمعنی‌ابر
سپید نیز بمعنی تار ورబابه بمعنی تك
پاره ابرسپید ونای آن نشان وحدت
است و رباب از اعلام زنان است از
جمله رباب دختر امرؤالقیس بن‌عدی
کلبی ز وجهٔ امام حسین در شمار
عقایل زنان ودر باره او و دخترش
امام حسین گفت

لعمرك اننی لاحب داراً
تکون بهاسکینة والرباب
احبهماو ابذل جل مالی
ولیس لعائب عندی عتاب
فلست لهم‌وان عابوامطیعاً
حیاتی او یغیبنی التراب

ونیز نام رباب معشوقه دعد است از
مشاهیر عشاق عرب

ربابی باضبط پیش منسوبست
بر باب بمعنی تار وکسی را ربابی
گویند که تار بنوازدو آن لقب ممدود
بن عبد الله و اسطی است تار زن
معروف که در آن فن باو مثل زنند
وعارف همدانی باباطاهر موی زلف
یار را بتار رباب تشبیه کرده و از
تشبیهای بسیار لطیف است جائی که
گفته

دو زلفانت بود تار ربابم
نمیپرسی تواز حالم خرابم
تو که باما سر یاری نداری
چراهر نیمه شوآئی بخوابم

رباح با فتح اول بر وزن
صباح بمعنی باده نیز سودی که از
باز رگانی برنداز اعلام است و نام
جمعی از صحابه ومحدثان و کنیت
پدر عطاء بن ابی رباح در طبقه
فقهای تابعان ودر شمار مفتیان مکه
و ابراهیم بن عمرو بن کیسان
گفت خلفای بنی امیه هنگام فرا
رسیدن فریضه حج جارچی در میان
مردم راه داد ند جارچی با بانگ
رسا بگوشهای مردم رسانید که جز
عطاء بن ابی رباح هیچکس نباید فتوی
دهد ودر سال ۱۱۵ در سن هشتاد و
هشت سالگی درگذشت

رباحی باضبط پیش منسوبست
برباح وآن نام قلعه ایست در طلیطله
از شهرهای اندلس و ابو عبد الله
محمد بن یحیی بن عبد السلام ازدی
رباحی اندلسی در طبقه فقیهان و
ادیبان وشاعران وشاگرد ابن اعرابی
و ابن ولاد و نحاس و متوفی ۳۵۳
بدان منسوبست و از نظم اوست

طوی عنی مودته غزال
طوی ملمی علی الاخران طیا
اذ اما قلت یسلوه فؤادی
تجدد حبه فازداد غیا
احبه و افدیه بنفسی
وذاك الوجه اهل ان یحیا

رباطی منسوبست برباط بر
وزن کنار نیای علی بن حسن بن رباط
بجلی کوفی در شمار ثقات محدثان امامیه

ربذی بافتح اول ودوم منسوبست
بربذه بروزن دهنه وآن نام قریه ایست
درسه میلی مدینه جائی که عثمان سومین
خلیفه ابوذر را بآنجا راند و هم در
آنجا سال ۳۲ در گذشت وهم در آنجا
مدفون گردید واز آن قریه است

ابو عبدالعزیز موسی بن عبیدة بن نشیط ربذی در شمار محدثان

ربعی با کسر اول و سکون دوم منسوبست بربیع واز اعلام است ونام ربعی بن خراش کوفی در شمار پارسایان تابعان گویند دروغ نگفت وبر خویشتن نهاد که نخندد تا بداند در بهشت است یادر دوزخ و در سال ۱۰۱ در گذشت وربعی با فتح اول و دوم منسوبست بربیعة بن عامر بن صعصعه پدر تیرهٔ ازقبیله هوازن وجمعی از صحابه و محدثان بدو منسوبند و نیز با همان ضبط منسوبست بربعه بر وزن طلبه و آن نام حصا ریست در ذماریمن وازاین قلعه است ابوالبرکات جبر بن علی بن عیسی بن فرج بن صالح ربعی زهیری از مشاهیر نحویان و کاتبان ومتوفی ٤٤٩ وربعی بافتح و سکون منسوبست بربعة بروزن دسته پدر تیرهٔ ازقبیله اسدواوس بن عبدالله ربعی تابعی از این تیره است و باید دانست که در چند قبیله دیگر ربیعه نام هستند که پدر تیره اند مانندربیعة بن مالك وربیعة بن حنظلة بن مالك که هردو پدر تیره اند درقبیله تمیم ومانند ربیعة بن عقیل که پدر تیره است در قبیله عقیل و مانندربیعة الفرس که همان ربیعة بن نزار بن معد بن عدنان است و پسر دیگر نزار ربیعة الحمراء است و در ربیعه درهمه موارد ربعی بافتح اول و دوم بروزن سحری آید و تشخیص اینکه مورد ترجمت بکدام تیره وقبیله ویا حصار یمن که آنهم ربعی آید نسبت رساند برعهدهٔ قرائن است

ربن با کسر رای بی نقطه و وسکون بای ابجد ازالقاب پیشوایان یهود است نیز ربین وربان وربن نام طبیب و منجم یهودی است از مردم طبرستان و ابن ربن کنیت مشهور فرزند او ابوالحسن علی بن ربن طبری است نیز درشمار طبیبان زبردست و طبیب مخصوص امرای طبرستان و در فتنهٔ که در طبرستان پدید گردید بری گریخت ومحمد بن زکریای رازی درهمان اوقات از دانش او استفادت کرد وطب راپیش اوخواند و گویند دانش بسیاری از او فراگرفت و از آن پس ابن ربن بسرمن رأی رفت و بردست معتصم عباسی مسلمانی گرفت ودر عهد متوکل از جمله ندیمان او گردید واز اواست کتاب فردوس الحکمه و کتاب تحفة الملوك و کتاب

کناش الحضره و کتاب منافع الاطعمه و کتاب ترتیب الاغذیه و تا سال ۲۳۵ زنده بود وسال وفاتش دانسته نیست و باید دانست که بعضی او را علی بن سهل بن ربن طبری نوشته اند و چنین پندارم که سهل نام خود ربن بوده و ربن لقب او و علی فرزند بدون واسطه ربن است و اشتباه از کاتبان و یا مترجمان است

ربیعة ألرای بمعنی ربیعه اندیشه وربیعة الرای لقب ابوعثمان ربیعة بن ابی عبدالرحمن فروخ است در سلك فقهای تابعان و آموزگار مالك بن انس واز صحابه دو کس رادید انس بن مالك وسایب بن یزید ودر حلقه درسش چهل تن حاضر شدند ویحیی بن سعید انصاری گفت زیرکتر از ربیعة الرای ندیدم و ابن ندیم در فهرست نوشت که ربیعة الرای مردی سخندان و شیوا بود جز اینکه وقتی سخن گفت آنقدر بسخن خود دنباله داد که شنونده راملول کرد تاجائیکه گویند روزی اعرابی مجلس سخنرانیش در آمد و سخنانش را شنید ربیعه از او پرسید عجز و در ماندگی چیست گفت همان چیز که تو در آنی واز آنجا که خود بسیار سخن گفتن را دوست داشت گفت خاموشی حالتی است میان خفتن و گنگ بودن یعنی ساکت میان آن دو حال است و در سال ۱۳۶ درگذشت

رجانی با فتح و تشدید جیم منسوبست برجان و آن بنا بگفته یاقوت نام شهریست اما آن شهر کجا است ننوشته است و نیز نام رودیست در نجد و حسین بن عبدالله رجانی در شمار محدثان خاصه و از اصحاب امام صادق بیکی از آن دو موضع منسوبست نگارنده گوید گمانم آنست که رجانی غلط نویسندگان باشد ودرست آن ارجان است که ضبط آن گذشت واینکه نام شهری بوده میان فارس وخوزستان و نزد یکتر بگمان اینست که رحابی باضم رای بی نقطه وفتح حای حطی باشد منسوب بر حابه و آن نام قلعه ایست در مدینه وقریه ایست در یمن

رجینی باضم اول و فتح دوم منسوبست برجینه و آن نام بخشی است در اندلس وابوبکر محمد بن عبد العزیز بن خلف رجینی اشبیلی در شمار لغویان وادیبان ومقریان و متفنن در علوم ادبیه و متوفی ۶۰۱ بدان منسوبست

رحال بافتح و تشدید بروزن بقال وصف کسی است که بسیار سفر کند و آن لقب بشر رحال است از محدثان خاصه که پنجاه بار سفر حج کرد ولقب ابو محمد سکین بن عماره ثقفی کوفی است نیز درشمار محدثان امامیه

رحبی منسو بست بر حبه بر وزن کعبه بنا برضبط صاحب قاموس و بروزن جمعه بنابر ضبط یاقوت و آن نام چندین موضع است قریه ایست در یك منزلی کوفه برسر راه حجاج که از راه جبل بمکه روند و محلتی است در کوفه و دهی است دردمشق ونیز محلتی است در آن و نام قریه ایست در یمامه وبنو رحبه تیره ایست از قبیله حمیر وبنو رحب بروزن رجب تیره ایست از قبیله همدان و ند انسم حریز بن عثمان رحبی در شمار محدثان و از کسانی که آشکارا امام علی بن ابیطالب را دشمن داشت ودر هربام و شام هفتاد بار او را لعن کرد بکند املیك نسبت رساند

رحضة بروزن طلبه نام رحضة غفاری صحابی است و ذهبی صحابی بودنش را بعید دانسته است

رحیل بروزن زبیر نام رحیل بن معاوية بن خدیج جعفی کوفی است در شمار محدثان خاصه

رخانی با فتح و تشدید خای نقطه‌دار منسوبست برخان و آن قریه ایست در شش فرسنگی مرو و ابو عبدالله احمد بن محمد بن خطاب رخانی در شمار محدثان بدان منسوبست

رخجی باضم و تشدید خای نقطه دار منسوبست برخج از قرای کابل ومحمد بن فرج رخجی درشمار محدثان خاصه و از ثقات اصحاب عسکریین و برادرش عمر بن فرج رخجی از اعیان نویسندگان معتصم ومتوکل عباسی بدان منسوبند ویکی از شعراء عمر بن فرج رخجی را نکوهیده و بیگناه مردم رخج را از مردان وزنان هجو کرده و گفته است

ابلغ نجاحاً فتی الکتاب مألکة
تمضی بها الریح اصداراً و ایرادا

لایخرج المال عفواً من یدی عمر
او تغمد السیف فی فودیه اغمادا

الرخجیون لا یوفون ما وعدوا
و الرخجیات لا یخلفن میعادا

رخی باضم وتشدید منسوبست برخ وآن نام موضعی است درنیشابور وابو موسی هر ون بن عبدوس بن عبدالصمد بن حسان رخی نیشابوری در شمار محدثان ومتوفی ۳۸۵ بدان منسوبست

رخشی منسوبست برخش بر وزن بخش و آن نام کارو انسر ائی بوده در نیشابور وابوبکر محمد بن احمد بن عمرویه رخشی نیشا بوری در شمار محد ثا ن که در آن کاروانسرا بازرگانی داشته و متوفی ۳۵۳ بدان منسو بست

رداد بروزن شداد بمعنی بر گردا ننده نام پدر محمد بن رداد لیثی مد نی است در شما ر محد ثان امامیه

رذانی منسوبست برذا ن بر وزن دهان از قرای نسا و ابو جعفر محمدبن احمدبن ابی جعفرعون رذانی نسوی درشمار محدثان ومتوفی ۳۱۳ بدان منسوبست

رزاز بافتح اول وتشدیدزای نقطه دارو درآخر نیززا بمعنی برنج فروش لقب جمعی ازمحدثان است از جمله لقب ابوالعباس محمدبن جعفر رزاز از ثقات محد ثان امامیه و ازمشایخ کلینی و متوفی ۳۱۰

رزامی منسو بست برزا م بر وزن کنار وآن نام رزام بن مالك حنظلة بن مالك است پدرتیرهٔ ازقبیله تمیم ومحمد بن زید رزامی خدمتکار حضرت رضابدومنسو بست ورزام بمعنی مرد قوی وسخت پی استوهم ازاعلام و نام رزام بن مسلم کوفی است در شمار محدثان خاصه

رزمازی منسو بست برزماز بروزن سرباز ازقرای سمرقند و ابو بکر محمدبن جعفربن جابربن فرقان رزمازی سمرقندی در شمار محدثان ومتوفی ۳۷۹ بدان منسو بست

رزمی منسوبست برزم بروزن بزم وآن نام موضعی است در مسکن قبیله مراد وعبدالرحمن بن محمدبن عبدالله رزمی فزاری درشمار محدثان خاصه بدان منسوبست

رزیق بروزن زبیرمصغر رزق بمعنی روزیك ازاعلام استونام جمعی از محدثان

رزیقی منسو بست برزیق بر وزن امیروآن نام محلتی بوده است در مرو و گو یند قبر بریده اسلمی

صحابی در آنجا است و احمدبن عیسی رزیقی در شمار محدثان از اعاظم اصحاب ابن مبارك بدان منسوبست و ابن مبارك کنیت مشهور ابو عبد الرحمن عبدالله بن مبارك مروزی است در طبقه تابع تابعان و در شمار محدثان وزاهدان و ابو اسامة گفت ابن مبارك درمیان محدثان همچون امیر المؤمنین است درمیان مردمان و ابن عیینه گفت صحابه را نگریستم و ابن مبارك را وندیدم در فضیلت براو بچربند جز اینکه بشرف صحبت پیغمبر رسیده اند و با او بجنگ رفته اند و عمار بن حسن او را بدین دو بیت ستود

اذا سار عبدالله من مرو لیلة
فقد سار منها نورها و جمالها
اذا ذکر الاحبار فی کل بلدة
فهم انجم فیها و انت هلالها

و از نظم ابن مبارك است

قدا رحنا و استرحنا من غدو و رواح
واتصال بامیر و وزیر ذی سماح
بعفاف و کفاف و قنوع و صلاح
و جعلنا الیأس مفتاحا لابواب النجاح

و نیز از او است

قد یفتح المرء

وقد فتحت لك الحانوت بالدین
بین الاساطین حانوت بلا غلق
تبتاع بالدین اموال المساکین
صیرت دینك شاهیناً تصید به
ولیس یفلح اصحاب الشواهین

گویند در شام قلمی بعاریت گرفت و بانطاکیه سفر کرد و در آنجا بخاطرش رسید که قلم را فراموش کرد که بصاحبش برگرداند و از آنجا پیاده بشام برگشت وقلم را بصاحب آن داد و در سال ۱۱۸ در مرو از مادر زاد و در سال ۱۸۱ در گذشت

رزین بروزن امیر بمعنی سنگین نیز آرام از اعلام است و نام جمعی از صحابه و محدثان و نام رزین عروضی است در طبقه شاعرا ن و معاصر و مصاحب دعبل خزاعی و دعبل گفت با رزین بر مردمی از بنی مخزوم در آمدم که مارا پذیرش نکردند وشبا فتی نیکو بپای نبردند من گفتم

عصابة من بنی مخزوم بت بهم
بحیث لاتطمع المسحاة بالطین

و برزین گفتم آنرا اجازت (۱) کن گفت

فی مضنع اعراضهم من خبزهم عوض
بنی النفاق و ابناء الملاعین

(۱) معنی اجازت در ذیل دوخله گذشت

و نیز از نظم رزین است

کأن بلا دا و هی عریضة

علی الخائف المطلوب کفة حابل (١)

تؤ دی الیه ان کل ثنیة

تیممها تر می الیه بقا تل

و رزین درسال ٢٤٧ در گذ شت و ابو رزین کنیت ثابت بن حسن بن خلیفة بن عبدالکریم لخمی است در طبقه نحویان و ادیبان و ازمردم اسکند ریه ومتوفی ٦٢٥ و از نظم او است

العلم یمنع اهله ا ن یمنعا

فاسمع به تنل المحل الارفعا

و اجمله عند المستحق ودیعة

فهو الذی من حقه ان یودعا

والمستحق هو الذی ان حازه

یعمل بـه او ان نلقنه وعا

رسان با فتح و تشدید سین بی نقطه رسن باف ورسن فروش را گویند و آن لقب فضل بن زبیر رسان است و نیز لقب برادرش عبد الله بن زبیر رسان و هردو بازید بن علی خروج کردند و ابن ندیم درفهرست فضل بن زبیر رسان رادر شمار متکلمان زیدیه بنام آورده است و گفته وی از اصحاب

محمد بن علی وا بو خالد واسطی و منصور بن ابی الاسود است

رستنی منسو بست برستن بر وزن بستن و آن قریه ایست میان حماة وحمص که رو بویرانی نهاد و ابوعیسی حمزة بن سلیم عنبسی رستنی در شمار محدثان بدان منسوبست

رسته با ضم اول بر وزن شسته فا رسی است و در صو رتیکه بمعنی ر و ئیده با شد عر بان هیچ تصرفی در آن نکرده اند اما چنین بنظر رسد که معرب رسته بروزن بسته باشد بمعنی رها شده و نجات یافته و آن نام رستة بن ابی الا بیض اصفهانی است در طبقه شاعران ودر شعر سبك بشار بن برد را پسندید و ازآن پیروی کرد وبا آنکه از زیور چشم بی بهره بود بطرف بغداد کوچید وخود را بزبیده همسرهرون الرشید رسانید امازشتی منظرش اورا از نظر زبیده دور کرد و گفت شنیدن نامت به ازدیدنت بود گفت مرد جز بزبان وخامه اش نیست واشعارخود را براو خواند وجایزت خودرا بستد وبیرون رفت وازنظم اواست

☆ ☆ ☆

---

(١) کفه با کسر اول و تشدید فا بروزن شده و کفه حابل دام سکارچی است

قدمات ککل نبیل
ومات ککل نبیه
ومات ککل ادیب
وفاضل و فقیه
لا یوحشنك طریق
کل الخلائق فیه

ودرسال ۱۷۵ در گذشت وابن رسته کنیت مشهور ابوعلی احمد بن عمراصفهانی است ازعلمای قرن سوم هجری وصاحب کتاب‌الاعلاق النفیسة و چنین بنظر رسد که برسته شاعر پیوند رساند

رسعنی بافتح‌اول‌وسکون‌دوم وفتح سوم‌منسوبست‌برأس‌عین‌ازقرای جزیره میان حران و نصیبین و ابو الفضل جعفر بن محمد بن فضل رسعنی درشمارمحدثان‌بدان‌منسوبست

رشاطی باضم‌اول لقب‌ابومحمد عبدالله بن علی بن عبدالله بن خلف بن احمدبن عمر لخمی رشاطی اندلسی است درشمار محدثان و مورخان وصاحب کتاب‌اقتباس‌الانوار والتماس الازهار فی انساب الصحابة و رواة الاخبار ومتوفی۵٤۲ ابن خلکان در ذیل‌ترجمت‌رشاطی‌نوشت که‌رشاطی نه منسوبست‌بقبیله ونه‌بشهربلکه‌رشاطی خود در کتابش نوشت که نیای او خال‌بزرگی‌دربدن‌داشت وخدمتکاری که از مردم غیر عرب بود هر وقت با او بازی کرد با و رشاطه گفت و آن لفظ بر او ماند وهم برشاطی مشهور گردید

رشد بروزن دهن بمعنی بره شدن از اعلام است وتام رشدبن زید جعفی کوفی‌است در شمار محدثان خاصه ورشد بر وزن پشت بمعنی بره ضد غی بمعنی بیره نیز از اعلام است و ابن رشد کنیت مشهور ابو الولید محمدبن احمد بن محمد بن رشد اندلسی است از اعاظم فلاسفه قرن ششم ونیز درطبقه فقیهان و طبیبان ومحدثان وصاحب کتاب التحصیل‌و کتاب نهایةالمجتهد و کتاب منهاج‌الادله و کتاب التلخیص‌و کتاب کلیات‌درطب‌وشرح کتاب‌نفس‌ارسطو وشرح کتاب الحیوان و کتاب تهافت التهافت‌واین کتاب‌ردبرتهافت‌الفلاسفه غزالی است ودرآن کتاب بر غزالی تاختن‌برده ودرپایان گفته‌است بدون تردیدغزالی‌چونانکه‌راه‌فلسفه‌رادرست نیافت ودرآن بخطارفت راه شریعت را نیز دگرگون رفت وراه درست

آنرا نیافت وهرگاه پای ضرورت جستجوی حق ازاهل حق نبود درآن باره هیچ نگفتم کنایت از اینکه راه درست فلسفه را باید ازمن بپرسند نه از غزالی ومن باید بیان کنم نه وی ومن برغزالی رد نوشتم تا مردم راه طلب راگم نکنند باری ابن رشد درعصرخود بلندآوازه گردیدوسرش تنها دانستن فلسفه نبودبلکه درتحلیل مسائل فلسفی بسیار توانابودو کتب اوازاین رهگذربسیار ارزشمند است ودرنهضت علمی اروپا کتب ابن رشد نیزپا درمیان داشت وسالها بدراست و خواندن آنها پرداختند وشگفت اینجا است که کتب ابن رشد همچنان که پیشوایان اسلام را برد شمنی او برانگیخت و برضد او شوریدند تا جائیکه خلیفه وقت بنا برمصلحت حکم داد کتبش راسوزانند باآنکه باو ارادت داشت همچنین پیشوایان

اساقفه پاریس وا کسفورد در قرن سیزدهم نظایرهمان عللی را که نقیهان اسلام برحرمت دراست و مطالعت کتب ابن رشدآورده بودندآوردند وبرحرام بودن آن فتوی دادند واز سخنان ابن رشد است آنکس که بفرا گرفتن علم تشریح پردازدایمانش بخدا افزون گردد ودر سال ۵۹۵ در گذشت

رشدان بروزن دندان صفت کسی است که بره باشد وآن نام رشدان جهنی صحابی است که دردوره جاهلیت غیان بروزن منان بمعنی بیره (گمراه) نام داشت وازآن پس که دین اسلام را پذیرفت پیغمبر (ص) اورا رشدان نام داد وبنورشدان تیرهٔ ازعرب بند

رشید بروزن امیرآنکس که بره رود ازاعلام است ورشیدبروزن زبیرمصغر رشد بمعنی برهك نیزازاعلام است ونام رشید هجری از خواص اصحاب امیرالمؤمنین ودرهجری بیاید

رشیدی بافتح اول منسوبست برشیدیه ازتوابع اسکندریه وابو بکرمحمدبن فرج بن یعقوب رشیدی معروف بابن اطروش درشمارمحدثان بدان منسوبست

رشیق بروزن رفیق بمعنی زیبا اندام نام پدر ابو علی حسن بن رشیق قیروانی است و فرزند را از آنروی ابن رشیق گویند و باهمان

کنیت شهره است در شمار ادیبان و
لغویان وعروضیان‌وشاعران وصاحب
کتاب العمدة فی صناعة الشعر ونقده
و عیوبه و در ستایش این کتاب ابن
خلدون مغربی در مقدمه گفته ڪه
بهترین کتابی است که در صناعت و
نقد وعیوب شعر تالیف گردیده است
و کتاب الانموذج در شعرای قیروان
و کتاب الشذوذ در لغت و در این
کتاب هر کلمهٔ که بندرت بکار رفته
نوشته است و کتاب قراضة الذهب فی
نقداشعار العرب وغیر اینها ابن‌رشیق
در قریه محمدیه از قرای قیروان از
ما در سال ۳۹۰ زاد ودر قیروان
بکسب دانش پرداخت و بمعزبن بادیس
بن‌منصور امیر افریقیه نزدیک گردید
و باابن شرف قیروانی که معاصر او
بود بر یکراه نرفت و کتابها در رد
او نوشت وچنین است هنجار دو
دانشمند که همام یکدیگر رشک برند
وحسد ورزند و در گفتن‌ونوشتن روانا
باشندوازنظم‌اوست دروصف نزاری
خود

وقائلة ماذا الشحوب و ذا الضنا
فقلت لها قول المشوق المتيم
هواك اتانی و هو ضيف اعزه

فاطعمته لحمی و اسقيته دمی
ودر وصف شبی که بامعشوق پیوسته
گفته است

ومن حسنات الدهر عندی لیلة
من العمر لم نترك لا یامها ذنبا
خلونا بها ننفی القذاعن عیوننا
بلؤلؤة مملوءة ذهبا سكبا
و ملنا لتقبيل الثغور و لثمها
كميل جناح الطير يلتقط الحبا

ودر عذر رو گردانیدن از دوستان
گفته است

فی و ان اعرضت عنه
و قل علی مسامعه کلامی
ولی فی وجهه تقطیب راض
ڪما قطبت فی وجه المدام
و رب تجهم من غیر بغض
و ضغن کامن تحت ابتسام

ودر سال ۴۶۳ و یا ۴۵۶ در قیروان‌در
گذشت ودرست همان سال اول‌است

رصافی باشم اول منسوب
برصافه وآن نام چندین موضع است
از جمله رصافه شام که هشام بنای
آنرا [illegible] کرده و [illegible] مردم
را در آن داشته که در آنجا خانه
[illegible] جمعیت آن [illegible]
مسجد [illegible] در آن ساخته و [illegible]

مقا بر خلفا گردید تا آ نگـاه که
مستنصر گرد اگرد آ ن دیو اری از
آجر کشید واز این رصافه است ابو
عبدالله محمدبن بکاربن ریان رصافی
در شمار محد ثان و از جمله رصافه
قرطبه در اندلس وآنرا عبدالرحمن
بن معا و یة بن هشام بن عبد الملك
ساخت وعبدالرحمن همان کسی است
که از بیم منصو ر د وانیقی از شام
گریخت و باندلس کوچید وبسرعت
در اندلس پیشر فت کرد و مردم را
بخود خو اند و در قر طبه روز عید
اضحی سا ل ۱۳۸ د ر سن بیست
وپنج‌سالگی‌مر دم با اوبخلا فت بیعت
کردند ونخستین خلیفه امو یست در
ا ند لس و از آن ر صا فه است ابو
عبد الله محمد بن غا لب رصا فی
اندلسی در شمار شاعران اند لس که
دارای سبکی لطیف بود وازاو است

ومهفهف کالغصن الا انه
یتحیر الا لباب عند لقائه
اضحی بنام وقد تکلل خده
عرقاملت الوردرش بمائه

ی روزی بر پسر بچهٔ نگاهـی
ا مـا د که با آب دمان دیدگان را تر
کرد و ننمود که گرید اما گریان نبود

رصافی

و گفت

عذ یری من جذ لان یبکی کأ نه
و ا ضلعه مما یحا و لـه صفر
یبل مآ قی ز هر تیه بریقه
ویحکی البکاعمدا کماابتسم الزهر
و یو هم ان ا لد مع بل جفو نه
وهل‌عصرت‌یوماًمن‌النرجس‌الخمر

و در سا ل ۵۷۲ در شهر ما لقه در
گذشت واز جمله رصافه شام وآنرا
هشام بن عبد الملك در طرف غربی
رقه ساخت ازاین‌نظر که در تابستان
باآبجارود و کمتر ازآبهای حوضهای
سار و جین بنو شد و اینکار را در
هنگا می که طاعون بشام افتاد کر د
وشاید چنان پنداشت که آبهای چشمه
سارها از آبهای حو ضهای سار وج
دار گوارا تر است و مرض طا عون
از آن دورتر و از این رصافه است
ابومنیع عبیدالله بن ابی زیاد رصافی
دمشقی در شمار محد ثان و از جمله
رصـا فه بصره که قریه ایست نزدیك
بصره و از آن قریه است ابوالقاسم
حسن‌بن‌علی‌بن‌ابراهیم رصافی بصری
در شمار مقرئان و از جمله رصـا فه
واسط وآن‌قریه ایست درده‌فرسنگی
اسفل عراق و حسن بن عبد المجید

رصافی واسطی در شمار محدثان از آنها است واز جمله رصافه نیشابور که نام مزرعهٔ بوده است در کنار آن واز جمله رصافه حجاز و رصافه کوفه و رصافه شهر انبار از بناهای ابو العباس سفاح

رضوان بروزن دهقان بمعنی خوشنود شدن نام پدرابوالحسن علی بن رضوان بن علی بن جعفر مصری است که فرزند بابن‌رضوان‌شهره‌است در شمار مشاهیرطبیبان ومنجمان و صاحب بیش از یکصد جلد تصنیف و تألیف در طب ونجوم واز این رهگذر خدمتی بسزا بجهان دانش کرد اما از طرف دیگر بر فاضلان معاصرتاخت برد وبجد کوشید که سخن دیگران را نپذیرد وبخود گویندگان برگرداند واینکاررا بیشتر باابوالحسن مختار بن حسن بن عبدون طبیب مشهور بغدادی کرد که بابن بطلان معروف بود واز کتابهائی که بررد ویانکوهش او پرداخت اندازهٔ رشگش بروی دانسته گردد مانند کتاب ان ماجهله ابن بطلان یقین وحکمة وان ما علمه غلط وسفسطه یعنی ابن بطلان آنرا که ندانست حکمت ویقین است وآنرا که دانست نادرست ویاوه است و مانند کتاب ان ابن بطلان لایعلم کلام نفسه فضلاعن کلام غیره یعنی ابن بطلان سخن خود را نفهمید چه جای سخن دیگران و کتاب التنبیه علی مافی کتب ابن بطلان من الهذیان یعنی خواهم آگاهت کنم که در کتابهای ابن‌بطلان چه سخنان بی اندیشه وبی پایه است چونان هذیان وابن بطلان نیز بمعارضه برخاست و کتاب‌وقعة الاطباء (درافتادن‌طبیبان) را بپرداخت ودراین کتاب‌ابن‌رضوان را تمساح الجن (نهنگ پنهان) لقب داد و بمناسبت فزونی که در فن ادب داشت در این کتاب ابن رضوان را بباد نکوهش گرفت و بنظم ونثر هجوش کرد وازنظم اواست درهجو ابن رضوان

فلما تبدی للقوابل وجهه
نکصن علی اعقابهن من‌الندم
وقلن واخفین الکلام تسترا
الالیتنا کنا ترکناه فی الرحم

وبآن دو بیت زشتی رخسار او را نکوهیده و گفته است وقتی زایشگران رخسار او را دیدند از پشیمانی بعقب برگشتند وباپوشیدگی

سخن کردند که کاش اورا در زهدان
گذاشتیم واز رحمش بیرون نیاوردیم
وابن رضوان کتابی در عذر از زشتی
چهره‌اش نوشت وداستان آن دودانشمند
دراز است وهم نمونه معادات دانشوران
باشرط توانا بود نشان بر گفتن و
نوشتن باری ابن رضوان سال ٤٥٣
درمصردر گذشت

رعاد بروزن شداد نوعی از
ماهیان دریا است که بدنش دارای
نیروی الکتریسته است وآنرا ماهی
رعد نیز گویند وابن رعاد کنیت زین
الدین محمد بن رضوان بن ابراهیم
بن عبدالرحمن عذری محلی استدر
شمار ادیبان و شاعران وشاگرد ابو
عمرو بن‌حاجب ومتوفی ۷۰۰ ابن‌رعاد
پیشه خیاطی (دوزندگی) داشت واز
آن رهگذر معاش کرد ودست پیش
اشراف نیازید وسرپیش امراء فرود
نیاورد ودانش‌رابدنیا داران‌نفروخت
وازنظم اواست

رأیت حبیبی فی‌المنام معانقی
و ذلك للمهجور مرتبة علیا
وقدرق‌لی‌من بعدهجر وقسوة
وماضر ابراهیم‌لوصدق‌الرؤیا

نیز از او ست در پاس حرمت هم
نشینان

انی اذا ماکان لی صاحب
ارعاه فی‌الغایب والشاهد
اصدقه الود فان ذمنی
لم‌اك غیرالشاکر الحامد
ولست‌ارضی‌اناکون‌امرؤا
یقابل الفاسد بالفاسد

ونداستم او را ابن رعاداز چه روی
گفتند و از شعری که شرف الدین
بوصیری در هجوش گفته دانسته
گردید که نظم بوصیری را ناتمام و
یا نابهنجه گرفته است چه بوصیری
صاحب برده در نکوهشش گفت

لقدعاب شعری فی البریة شاعر
ومن‌عاب اشعاری فلابدان یهجا
فشعری بحر لایری فیه ضفدع
ولا یسلك الرعاد یوماً له لجا

رعینی منسوبست بذی رعین
بروزن‌زبیر نام یکی از ملوك اذواء
حمیر فرزند حرث بن عمروبن حمیر
بن سبا که پدر تیره ایست از قبیله
حمیر وازاین‌تیره است احمدبن‌محمد
رعینی اندلسی در شمار ادیبان و
مورخان وصاحب کتابی بزرگ در
جغرافیای اندلس ومتوفی ۷۵۰ ونیز
منسوبست برعین که‌نام قصبه‌ایست‌در

یمن و جابر بن یاسر رعینی قتبانی صحابی بدان منسوبست

رغال بروزن کنار وابورغال آنست که در سنن ابی داود حدیثی در بارهٔ او آرند بدین مضمون که ابن عمر گفت از پیغمبر شنیدم حالیکه براسوی طائف کوچیدم و بقبری رسیدیم که گفت اینست قبر ابو رغال و او پدر قبیله ثقیف است و خود از قبیله ثمود بود ودر این حرم زیست وبلا از او دور بود تا وقتیکه بامردم خود کوچید و باین مکان رسید عذاب اورا در رسید و در همین جا دفن گردید اما جوهری در صحاح اللغة گفته که ابو رغال کسی است که حبشه رابمکه راه نمود ودر راه مرد و بعضی دیگر گویند ابو رغال بنده شعیب بود و پیشه عشاری داشت وستمگر مردی بود

رفاء بروزن بناء بمعنی رفوگر و آن لقب جمعی است از جمله ابو الحسن سری بن احمد بن سری کندی موصلی معروف بسری رفاء در طبقه شاعران پدرش اورا درخردسالی بر فوگران موصل سپرد و پیشه رفوگری آموخت و با آن و صف بنظم شعر پرداخت ودر همان حال بیکی از دوستانش نوشت

یکفیك من جملة اخباری　　یسری من الحب و اعساری
فی سوقة افضلهم مرتد　　نقصاً بفضلی بینهم عاری
و کانت الابرة فیما مضی　　صائنة وجهی واشعاری
فاصبح الرزق بها ضیقا　　کانه من ثقبها جاری

و از پیشه رفوگری بمناسبت کمی درآمد آن چنانچه اشعار بالا نماید ویابمناسبت پرواز گرفتن بیشتر در فضای ادب دست کشیدو پیشه وراقت وانتساخ کتب راپیش گرفت امانتنگی معیشت رانتوانست چاره کند و بحلب رفت وبسیف الدوله بن حمدان پیوست واورا ستود و بزرگیش آبروئی بخشید وازآن پس که سیف الدوله در گذشت ببغداد کوچیدووزیرمهلبی و دیگر امراء و رؤساء راستود و بزندگانی والاتری رسید و نامش میان مردم پیچید و شعرش درآفاق بگردید ونیز کتاب الدیره و کتاب المحب و المحبوب بپرداخت و در ترغیب بکوچیدن گفت و خود از

همان رهگذر فایدتها برد و بلند آوازه گردید

قوض خیامك من ارض تهان بها
و جانب الذل ان الذل یجتنب

و ارحل اذا کانت الاوطان مضیعة
فالمندل الرطب فی اوطانه حطب

ودرغزل نظم کرد

بیضا تنظر من طرف تقلبه
مفرق بین اجسام و ارواح

ماء النعیم علی دیباج وجنتها
یجول بین جنی ورد و تفاح

رقت فلومزج الماء القراح بها
والراح لامتزجت بالماء والراح

و در سال سیصد وشصت وچند درگذشت وازجمله احمد بن عبدالله بن احمد رفاء درشمارمحدثان امامیه وصاحب کتاب الجمعه وازجمله ابوعلی حامد بن محمد بن عبد الله بن محمد معروف برفاء هروی در شمارمحدثان ومتوفی۳۵٦

رفاعه بافتح و کسر وضم اول بمعنی برداشتن بانك و یابشدت بانك بر داشتن از اعلام است ونام جمعی بسیاراز صحابه ومحدثان

رفاعی باضبط پیش منسوبست به بنی رفاعه که تیرهٔ ازعربند وازاین تیره است ابو اسحق ابراهیم بن سعید بن طیب رفاعی و بعضی برانند که ازآن تیره نبود بلکه بآن تیره بدوستی و یاغلامی پیوست و رفاعی گردید ابوسحق رفاعی تا بینا بود وبا تنگدستی حالیکه خردسال بود بواسط کوچید ودر حلقه درس عبد الغفار حصینی در آمد وقرآن رافرا گرفت واز آنجا ببغداد رفت وعلوم ادبیه را ازابو سعید سیرافی آموخت و بواسط برگشت و عبدالغفار را مرده دید و شاگردانش را بی آموزگار وبجای او نشست وبتدریس پرداخت وپس از چندی بزبیدیه واسط رفت ودرآنجا زیست تا در سال ٤١١ درگذشت و ابو نعیم احمد بن علی مقری گفت هنگام غروب آفتاب بود که نگریستم جنازه ابواسحق رفاعی را بگورستان برند ودو کس آنرا تشیع کرد واین سخن را باابو الفتح بن مختار نحوی گفتم پرسید آن دو کس را شناختی گفتم نه گفت من بودم و ابو غالب بن بشران و از شگفتیهای روزگار است که چنان دانشمند مرد وچنان جنازه اش بخاك رفت و فردای آن روز مردی از فروما یگان مرد

ومردم‌شهر دکانها بستند وبرجنازه‌اش
نماز خواندند و بجنازه‌اش از فزونی
مردم دست نرسید و همچنان او را
بردند وبخاك سپردند و از نظم ابو
اسحق رفاعی است
واحبةما كنت احسب انني
ابلى ببينهم فبنت و با نوا
نأت المسافة فالتذكر حظهم
مني وحظي منهم النسيان
ونیز ابوالعباس احمد بن ابی الحسن
علی رفاعی در قریه ام عبیده (۱)
زیست ومردی ادیب بود ودرفقه‌پیرو
شافعی و مردم‌ام عبیده باو گرویدند و
سپس درویشان درحلقهٔ ارادتش زانو
زدند وبتدریج اعتقادشان درحق وی
بزرگ شد خصوص از آن پس که
در سال ۵۷۸ درگذشت و برارادت
پیروان افزوده گشت و بنام فرقه رفاعیه
معروف شدند و ابن خلکان نوشت
پیروانش کارهای شگفت کنند
مارهای زنده خورند ودر تنورهای
فروزان روند و برپشت درندگان
نشینند واز نظم ابوالعباس رفاعی است
اذا جن ليلى هام قلبى بذكركم
انوح كما ناح الحمام المطوق
وفوقي سحاب يمطر الهم والاسى
و تحتي بحار بالاسى تتدفق
سلوا ام عمرو كيف بات اسيرها
تفك الاسارى دونه و هو موثق
فلا هو مقتول و في القتل راحة
و لا هو ممنون عليه فيطلق
و ابن بطوطه در رحله نوشت که
گذرم برقبر رفاعی در قریه ام عبیده
افتاد و جمعی از درویشان را
دیدم که رقصند و بارهای هیزم را دیدم
که برزمین افکنده اند و سپس آنها
را آتش زدند ودرمیان آتش رفتند و
رقصیدند و بعضی میان آتش غلطیدند
و بعضی آتش‌دردهان بردندو خوردند و
اینکار خصوص طایفه احمدیه است
وهمگان چنان نیستند وبعضی دیگر
از پیروانش رادیدم که ماری بزرگ
گرفت وکله آنرا با دندانهایش کند
رفید بروزن زبیر مصغر رفد
بکسراول وبفتح آن نیز درست است
بمعنی دهشاك و بخشش و آن نام رفید
بن مصقله عبدی کوفی است در شمار
محدثان خاصه
رقاد بروزن گشاد بمعنی خواب
ویاخصوص خواب شب نام رفاد بن

(۱) عبیده بروزن حکیده وام عبیده نام
قریه‌ایست ازقرای واسط

عقیله صحابی است

رقاشی با فتح اول منسوبست برقاش با کسرشین و قیاس کسرشین را سپس نویسم و آن از اعلام زنان است و مادر تیرهٔ در قبیله بکر بن وائل نیز مادر تیرهٔ در قبیله کلیب نیز مادر تیرهٔ در قبیله کنده و رقاشیان در هر تیرهٔ باشند بمادرشان نسبت رسانند و ندانستم فضل بن عبد الصمد رقاشی بصری درطبقه شاعران توانای دولت عباسی بکدام یك از تیرهها پیوندد رقاشی هرون الرشید رابقصیدتی ستود و جایزتی از او گرفت لکن برامکه اورا بخود نزدیك گرفتند وازدیگران بی نیازش کردند و رقاشی نیز پاس خدماتشان رامنظور کردو با برامکه بزندان رفت وهنگامی که فضل بن یحیی را برتنه درخت آویختند گفت

اما و الله لولا خوف واش
و عین للخلیفة لا تنام
لطفنا حول جذعك واستلمنا
کما للناس للحجر استلام
فما ابصرت مثلك یابن یحیی
حساماً حتفه السیف الحسام
علی اللذات و الدنیا جمیعاً
و دولة آل برمك السلام

و بهرون الرشید خبر آن ابیات رسید هرون باتندی برقاشی گفت چرا دشمن مرا مرثیت گفتی و ستودی گفت بامن نیکیها کرد وچنان روزش راکه نگریستم محبتهایش در روحم جنبشی پدید آورد و نتوانستم خویشتن داری کنم هرون پرسید در هر سال تراچه داد گفت هزار دینار گفت من دوهزار دینارت دهم ودرحدود سال دویست هجری درگذشت

بایددانست که رقاش بمعنی مار است و رقاش باکسر شین چنانچه نوشتم ازاعلام زنان است و حجازیان هراسمی که بروزن فعال باشد ومعدول از فاعله بادوشرط یکی الف ولام برسر آن نشاید که در آید و دیگر آنکه جمع بسته نشود مانند قطام وحذام و غلاب آخر آنرا با کسر خوانندو نجدیان آنراهمچون اسم غیر منصرف گیرند مگر آنکه آخر آن حرف را باشد مانند جعار وحضار وسفار ووبار دراین صورت باحجازیان موافق باشند وآخر آنرا باکسر خوانند

رقعمق بر وزن سمنبر و ابو رقعمق کنیت ابو حامد احمد بن محمد انطاکی است در شمار شعراء که در

مصر بزیست ودر فنون شعر متصرف
بود و برنظم جد وهزل شعر توانا و
چنان در مصر بود که ابن حجاج در عراق
واز قصاید بلند ش قصیدتی است که
ابوالفرج یعقوب بن کلس را بدان
ستوده است واز آنست

قد سمعنا مقاله واعتذاره
و اقلناه ذنبه و عثاره
والمعانی لمن عنیت ولکن
بك عرضت فاسمعی یاجاره
من ترادیه انه ابد الدهر
تراه محللا ازراره

ودر سال ۳۹۹ درگذشت

رقیق بر وزن امیر بمعنی زر
خرید نیز بمعنی نرم وآن لقب ابراهیم
بن قاسم قیروانی است درشمار کاتبان
ومترسلان و شاعران ومورخان قرن
چهارم وصاحب کتاب تاریخ افریقیة
والمغرب و کتاب النساء و کتاب الراح
والارتیاح و کتاب نظم السلوك فی
مسامرة الملوك واز نظم اوست در
غزل

رئم اذا ما معاریض المنی خطرت
اجله المتمنی عن امانیه
یا اخوتی أأقاحی فیه اقبل لی
ام خط راء ین من مسك علی فیه
ام حسن ذاك التراخی فی تکلمه
ام حسن ذاك التهادی فی تثنیه
ام سخطه ام رضاه ام تحیته
ام عطفه ام نواه ام تدانیه
نفسی فداؤك مالی عنك مصطبر
یا قاتلی کل معنی من معانیه

وشاید اورا ازاینروی که نظمش
لطیف بود رقیق گفتند چنانچه گویند
فلان رقیق الالفاظ یعنی الفاظش روان
وآسان است ورقیق المعانی یعنی
مضمونهایش لطیف است

رقیم بروزن زبیر مصغر ارقم
بمعنی مارسیاه وسفید (پیس) ورقیم
بمعنی مارك پیس نام رقیم بن ثابت
انصاری صحابی است نیز نام رقیم بن
الیاس بن عمرو بجلی درشمار محدثان
امامیه ورقیم بروزن امیر بمعنی لوح
ونبشته وقریه ویا کوه ویا وادی اصحاب
کهف از اعلام نیست

رقی بافتح اول منسوبست برقه
بروزن حبه بمعنی زمینی که آب آنرا
فرا گیرد وسپس از آن برود و نیز زمینی
که خاکش نرم باشد ورقه بخصوص
نام قریه ایست بزرگ بر کنار فرات
وازاین قریه است ابوثابت ربیعة بن
ثابت اسدی رقی در طبقه شاعران

دولت عباسی ومهدی خلیفه‌را بچندین
قصیدت ستود وازاوجایزت ستد ونیز
عباس بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس
را بقصیدتی بسیار بلند ستود وازآن
قصیده است

ما ان اعد من المکارم خصلة
الا وجدتك عمها اوخالها
واذا الملوك تسایروافی بلدة
کانو کوا کبها و کنت هلالها
ان المکا رم لم یز ل معقولة
حتی حللت برا حتیك عقالها

وعباس‌اورا دودینارجایزت داد
ورقی او را بچند ین شعر نکو هید
بدین مضمون که‌منت‌خواستم درشمار
کرام آرم وتوخواستی در طبقه لئام
باشی ومنت مدیحت گفتم ومدیحتم‌در
مورد تومر نبت‌شدوعباس شکایت آنرا
نزد هرون الرشید‌برد وهرون‌چندان
بخشم‌رفت که‌آهنگ کشتن رقی کرد
اما رقی گفت یاامیرالمؤمنین فرمانش
ده تاقصیدتی‌را که اوراستودم بیاورد
وهرون چون‌شنید بر گوینده آفرین
گفت و برعباس خشمگین گردید و
رقی را سی‌هزاردرهم داد و گفت از
این پس عباس‌را هیچ‌درشعرت میاور
و هرون برآن بود که د خترش را
بعباس دهد وهمان‌کار عباس اورا از
آهنگش بر گردانید ورقی در سال
۱۹۸ در گذشت ونیزازآن قریه‌است
داود بن کثیر رقی وعلی بن سلیما ن
بن داود رقی وعلی بن‌مهدی بن‌صد قه
رقی‌هرسه از محدثان خاصه ونیزابو
بکرمحمدبن‌خلیل‌رقی درشمارطبیبان
ومعاصربا مقتدر وقاهر عباسی‌وهمان
کسی‌است که مسائل‌حنین بن اسحق
را درطب تفسیروشرح کرد وازرموز
وپوشیدگیهای آن پرده برداشت و
پیش ازاومسائل‌حنین برای پیچیدگی
وپوشیدگی که‌داشت مورد استفادت
نبودوگویندتاباده‌اوراسرمست نکرد
ونشاط درا وندمید بر تفسیر و شرح
آنها توانا نبود

رقی باضم اول و فتح دوم و
تشدید یاء مصغررقی‌است بروزن‌سعی
بمعنی افسون وآن بمعنی افسونك و
افسو ن چیز یست که نویسند وبرآن
دمند وبرگردن‌آویزندبابن پندار که
از گزند جن وجنون صاحب آن‌را باز
دارد ورقی‌ازاعلام مردا ن استورقیه
با افزودن تای تأنیث درآخرآن از
اعلام زنان

رقیات جمع‌رقیه وآن لقب

عبدالله بن قیس است از قبیله بنی
عامر بن لوی در شمار شاعران‌دولت
اموی و او را رقیات از اینروی
گفتند که چندین زن‌در بند همسری
خویشتن در آورد که همگان رقیه
نام داشتند واین‌سخن‌اصمعی‌است‌ویا
از اینروی که باسه زن که‌هرسه رقیه
نام بو دند راه تشبیب سپرد و عشق
ورزید واین سخن ابن قتیبه است‌در
کتاب الشعر و الشعراء ویااز اینروی
که چندین جده داشت که رقیه نام
داشتند ورقیات مصعب‌بن زبیررابایں
ابیات ستود

انما مصعب شهاب من‌الله
تجلت عن وجهه الظلماء
ملکه ملك رحمة‌لیس‌فیه
جبروت‌یخشی‌ولا کبریاء
یتقی الله‌فی الامور وقدا
فلح من کان همه الا تقاء
کیف‌نومی‌علی‌الفراش‌ولما
نشمل‌الشام غارة شعواء

واز آن پس که مصعب کشته گردید
وعبدالملك بن‌مروان فرمانروای همه
گردید رقیات بعبدالله بن جعفر بن
ابیطالب پناه برد و او را بشفاعت
برانگیخت عبدالله گفت بامن باش و
هنگام خوردن چنان خور که
عبد الملك را خور دنت ناپسند آید
عبدالملك پرسیدپسر جعفراین کیست
گفت دروغگو ترین مردم وکسی
است که گفته‌است

ما نقموا من بنی امیة الا
انهم یحلمو ن ان غضبوا
وانهم معدن‌الملوك و لا
تصلح الا علیهم العرب

عبدالملك گفت گناهش رابخشیدیم اما
از عطایا که دیگران گیرند محروم
است وعبدالله بن جعفر از عطای
خود چیزی او را داد و در ستایش
عبدالله بن‌جعفر گفت

تعدت بی‌الشهباء نحو ابن جعفر
سواء علیها لیلها و نهارها
ووالله لولاان تزور ابن جعفر
لکان قلیلا فی دمشق قرارها
اتیناك نثنی بالذی انت اهله
علیك کما اثنی‌علی‌الروض‌جارها

رکاب‌سالار رکاب بروزن
تجار جمع راکب بمعنی سوارگان
وسالار بمعنی‌امیر ورکاب‌سالار بمعنی
امیر سوارگان لقب مشهورعلم‌الدین
ابوالحسن علی بن اسمعیل جوهری
بغدادیست در شمار علمای مبرز

ریاضیات و نجوم و برنظم شعر نیز
بارع بود وازاوست
تحسن بافعالك الصالحات
و لا تعجبن بحسن بدیع
فحسن النساء جمال الوجوه
وحسن الرجال جمیل الصنیع
و نیز از اواست
فلا تحسبوا انی تغیرت بعدکم
عن العهد لا کان المغیر للعهد
غرامی غرامی والهوی ذلك الهوی
ووجدی بکم وجدی وودی لکم ودی
ولیس محباً من یدوم وداده
مع الوصل لکن من یدوم مع الصد
نگارنده گوید چنین بنظر رسد که
رکاب سالار یا معرب کلمه بیگانه است
یا ترجمهٔ لفظ بیگانه و بهر تقدیر
ترکیب رکاب سالار عربی نیست

رکانة بافتح اول بر وزن
شبانه بمعنی پابرجای بودن و آرمیدن
وآن نام رکانة بن عبد یزید بن هاشم
قرشی مطلبی صحابی است از زور
مندان قریش گویند باپیغمبر (ص) در
کشتی گرفتن گرویست و باپیغمبر (ص)
کشتی گرفت و پیغمبر (ص) اورا بر زمین
زدو در سال ۴۲ در گذشت وبعضی در
گذشت او را در خلافت عثمان

نوشته‌اند

رکانی باضم اول منسوبست
برکانه بروزن گشاده وآن قریه‌ایست
در اندلس از توابع بلنسیه وابومحمد
عبدالله بن محمد بن سعدان رکانی
یحصبی در شمار ادیبان بدان
منسوبست

رکب با ضم اول و فتح دوم
جمع رکبه بمعنی زانو و ابن ابی
الرکب کنیت مشهور ابوبکر محمد بن
مسعود خشنی اندلسی جیانی است از
مشاهیر نحویان اندلس و شارح کتاب
سیبویه و متوفی ٥٤٤ و از نظم او
است
بساط ذی الارض سندسی
و ماؤها العذب لؤلؤی
کانها البکر حین تجلی
والزهر من فوقها الحلی

رکبی باضبط پیش منسوبست
برکب وآن نام قصبه‌ایست دریمن و
از این قصبه است محمد بن احمد بن
محمد بن سلیمان بن بطال رکبی یمنی در
شمار نحویان ولغویان وفقیهان ومحدثان
و صاحب کتاب المستعذب فی شرح
غریب المهذب و کتاب اربعین فی لفظ
الاربعین و کتاب اربعین فی اذکار المساء

والصباح و متوفی سیصد وشصت وچند

رکین بر وزن زبیر مصغر رکن بمعنی پایه نام رکین بن ربیع ورکین بن سوید کلابی جعفی است هردو از محدثان امامیه

رماح بافتح و تشدید بروزن فتاح بمعنی نیزه ساز و نیزه فروش نام رماح بن ابرد مری است ودر میاده بیاید

رماحی باضبط پیش منسوبست برماح پدر تیرهٔ ازقبیله کلیب واسمعیل بن نجیح رماحی در شمار محدثان بدان منسوبست

رمادی منسوبست برماده بر وزن نهاده وآن نام چندین موضع است از جمله رماده مغرب و از این جاست ابوبکر یوسف بن هرون کندی رمادی قرطبی درشمارشاعران نیکو پرداز ومعاصر بامتنبی شاعر وگفتند شعربکنده آغاز شد وبکنده پایان یافت و مقصودشان از کنده نخست امرؤ القیس کندی است و از کنده دوم رمادی ومتنبی اما رمادی باهمه مهارتی که درنظم شعرداشت تیره روز و تهیدست بود واز شعرش نتوانست بسیم وزری برسد وازتنگدستی برهد وقدرتش برنظم او را برآن داشت که اشعاری برشته کشد که خاطر خلیفه رابرنجاند وخلیفه اورا بزندان افکند وروزگاری درازدرزندان بود و در زندان قصایدی که روی خلیفه رابوی برگرداند نظم کرد اما خلیفه التفاتی بدو نکرد تاآنگاه که ابوعلی قالی باندلس رسید رمادی باو پیوست واورا بقصیدتی ستود وشیوه شاعران است که درآغاز قصیده راه تشبیب سپرند وگفت

من حاكم بيني وبين عذولي
الشجو شجوي و العويل عويلي
في اي جارحة اصون معذبي
سلمت من التعذيب والتنكيل
ان قلت في بصري فثم مدامعي
او قلت في كبدي فثم غليلي
لكن جعلت له المسامع موضعاً
وحجبتها عن عذل كل عذول

و چنانچه از شعر دوم پیدا است رمادی تردید کرده که محبوب خودرا درکدام عضو خود جای دهد متنبی وقتی آنرا شنید گفت درکونش او را جای دهد رمادی قدحی شگفت تر از متنبی کردزیراوقتی متنبی بوصف لاغری خود پرداخت و گفت

كفى بجسمي نحولاانني بشر
لولا مخاطبتي اياك لم ترني
يعني در لا غر يم همين بس كه اگر بانگم را نشنوى مرا نبينى رمادى گفت چنا ن كسى گوز است زيرا كه بانگ اورابشنوند وخوداورابيينند و رمادى باترسا پسرى عشق ورزيد و اشعارى دلپذير در وصف او گفت از جمله

بدر بدا يحمل شمسا بدت
وحدها في الحسن من حده
تغرب في فيه و لكنها
من بعد ذا تطلع في خده

ودر سال ٤٠٣ در گذشت و از جمله رماده يمن و از ابن جاست ابو بكر احمد بن منصور رمادى كه نحوى وابن صاعد از او روايت كنند در شمار محدثان ومتوفى ٢٦٥

رمانى باضم اول وتشديد ميم منسوبست برخلاف عباس بقصر الرمان كه نام ناحيتى است در واسط و از آنجا است ابو الحسن على بن عيسى بن على بن عبدالله واسطى رمانى معروف باخشيدى از اينرو كه در علم كلام شاگرد ابن اخشيد متكلم بو د و طريقت اعتزال را سپرد و بأفضليت امام على بن ابيطالب (ع) پس از پيغمبر عقيد تمند بود و در نحو شاگرد ابن دريد وزجاج وابن سراج بود واز آنجا كه فن منطق و كلام را نكو دانست نحو را باآن آميخت و ابو على فارسى گفت اگر نحو آنست كه رمانى گويد ما را از آن بهرة نيست واگر آنست كه ما گوئيم ويرا از آن نصيبى نه و از رمانى است كتاب تفسير القرآن و كتاب الحدود الاكبر و كتاب الحدود الاصغر و كتاب شرح الموجز و كتاب شرح مختصر الجرمي و كتاب اعجاز القرآن و كتاب شرح اصول ابن سراج و كتاب المسائل المفردات من كتاب سيبويه و كتاب الالفات في القرآن و كتاب شرح المقتضب و غيراينها و در سال ٢٩٦ از مادر زاد ودر سال ٣٨٢ ويا ٣٨٤ در گذشت

رمله بروزن شنبه بمعنى تك دانه ريك از اعلام است ونام رمله ام حبيبه زوجه پيغمبر ورميله با ضم اول وفتح دوم مصغر آنست

رملى منسوبست برمله بروزن شنبه وآن نام چندين موضع است از جمله شهر كيست در فلسطين ونا

بیت‌المقدس هژده‌میل فاصله‌دارد واز
این رمله‌است ابوالعباس شهاب‌الدین
احمدبن‌حسین بن‌حسن بن‌علی بن‌یوسف
رملی مقدسی در شمارفقیهان شافعی
واز شاگردان‌قلقشندی وسراج‌الدین
بلقینی وصاحب منظومه صفوة الزبد
در توحیدوفقه‌وغیراینها ومتوفی۸٤٤
و از آنجا که در پایان ●
المقدس کوچید ودر آن شهر زیست
او را مقدسی نیز گفتند ونیز شهاب
الدین احمد بن حمزه رملی که در
مصر زیست و منظومه صفوة الزبد
رملی را شرح کرد وی نیز در شمار
فقیهان شافعی است و ریاست علمای
شافعی مصر بیا و رسید با این همه
کارهای مربوط بزندگانی خود را
خود کردخود ببازاررفت وخودخرید
و خود بمنزل رسانید و این کار از
صفات ستوده او است ودر سال ۹۵۷
در گذشت ونیز فرزندش شمس‌الدین
محمد بن شهاب‌الدین احمد بن حمزه
رملی که جمعی بر آنند وی مجدد
مذهب شافعی است درقرن دهم ودر
فقه وتفسیر وادب بارع بود و کتابها
پرداخت از جمله نهایة المحتاج الی
ـی المنهاج و متوفی ۱۰۰٤ و ابو

ابو عبدالله احمد بن یحیی رملی در
شمار پیران راه واز مریدان شیخ‌ابو
تراب نخشبی ومعاصرذوالنون مصری
و از سخنان او است آنکس راکه
ستایش و نکوهش برابر افتد زاهد
بیا شد و نیز ابو علی حسین بن
بشر رملی در شمار شاعران
ثعالبی در تتمة الیتمیه آورد که وی
بعشق زیبا پسری از مردم رمله
گرفتار گردید که درزیبائی کم مانند
بود و پدرش بشر او را بر آن کار
نکوهید و از عشق ورزیدن با زیبا
پسران او را ملامت کرد تا روزیکه
پدر و پسر هر دو بیرون خانه در
رهگذر نشسته بودند که همان زیبا
پسر ازپیش‌نظرشان گذشت توگوئی
که با نام یوسف صدیق نداری
پدرجان‌دلباخته‌جمال او گردید که بی
اختیار گفت پسر جان اگر کسی را
بجان باید دوست داشت همان زیبا
ست که برما گذشت وچرا اورا
بدوستی نگرفتی ابو علی سر بزیر
افکند و گفت

☆

بصره عادل علیه

ولم یکن قبلها راه

فقال لی لوهویت هذا
مالامك الناس فی هواه
فظل من حیث لیس یدری
یامر بالحب من نهاه

رميث بروزن زبیر تام رميث بن عمرو است که شیخ طوسی اورادر شمار اصحاب امام حسین(ع) آورده است ورمیث مصغر رمث است ورمث بمعنی مرد کهن جامه و ناتوان پشت

رمیلی با ضم اول و فتح دوم منسو بست برمیله مصغر رمله و آن قر یه است در فلسطین کو چکتر از رمله و از این قریه است ابو القاسم مکی بن عبدالسلام رمیلی مقدسی در شمار محدثان واز کسانی است که در فرا گرفتن حدیث رحلتها کردودرسال ۴۹۲ بردست لشکر فرانسه کشته گردید

رنانی با ضم اول منسو بست برنان از قرای اصفهان و ابوالعباس احمدبن محمدبن هانی رنانی اصفهانی در شمار مقرئان و متوفی ۵۳۵ وابو نصر اسمعیل بن محمدبن احمدرنانی اصفهانی در شمار محدثان وصوفیان ومتوفی ۵۳۱ بدان منسو بند

رندقه بر و زن زندقه معرب است و ریشه آنرا ندانستم چیست و ابن ابی رندقه کنیت مشهور ابوبکر محمد بن ولید بن محمد بن خلف بن سلیمان بن ایوب طرطوشی فهری است در شمار فقیهان مالکی وصاحب کتاب سراج الملوك در مو اعظ در ٦٤ فصل شامل سیرت انبیاء و اولیاء واندرزهای علماء وحکماء ونوادر سلاطین وخلفاء و کتاب الفتن و کتاب سراج الهدی و کتاب برالوالدین واز نظم اواست در بر والدین

لوكان یدری الابن ابة غصة
یتجرع الا بوان عند فراقه
ام یهم بو جده حز انة
واب تسیح الدمع من آماقه
یتجرعان لبینه غصص الردی
ويبوح ما كتماه من اشواقه
لرثی لام سل من احشا ئها
و بکی لشیخ هام فی آفاقه
وليبذل الخلق الابی بعطفه
وجزاهما بالعذب من اخلاقه

ابن ابی رندقه سال ٤٥١ در طرطوشه ازشهرهای اندلس از مادر زاد وچندی دربغداد وشا م زیست و ازآنجا باسکندریه رفت وچندی نیز بفرمان افضل بن امیرالجیوش صاحب مصردرقاهره زیست وپس ازقتل افضل

بازباسکندریه باززیستن افکنده ودر طول‌عمرراه پارسائی وپرهیزکاری‌را سپرد وبقوت اندك خرسند بود تادر سال ۵۲۰ درگذشت

رندی منسوبست برنده بروزن گنده وآن نام قلعه ایست دراندلس میان مالقه و اشبیلیه و علی بن محمد رندی اند لسی نحوی که در خروف گذشت وابوعلی عمربن محمد رندی ادیب بدان منسوبند

رواجنی منسوبست برواجن جمع راجن ومعنی‌آن‌سپس آید وآن لقب ابوسعید عبادبن یعقوب رواجنی اسدی است درشمار اعاظم محدثان خاصه وصاحب کتاب‌المعرفة فی‌معرفة الصحابه وکتاب‌المهدی وباآنکه راه تشیع را رفت‌سیمان‌اوراتوثیق کردند وچنین بنظررسد که تقیه کرد وشیعی بودنش را پنهان داشت تا آنگاه که محدثانی بلند نام ومورد اعتماد عامه مانند بخاری و ترمذی وابن ماجه احادیش‌را پذیرفتند ودر کتب‌صحاح خود نوشتند وعجب اینست که علامه حلی در کتاب خلاصه او را در قسم دوم که مخصوص است براوبان‌ضعیف آورده وگفته است عباد بن یعقوب رواجنی عامی مذهب است واین سخن علامه درست برابرسخن سمعانی است در انساب که عباد بن یعقوب رواجنی رافضی است‌ومردم را برفض خواند تاآخرسخن سمعانی ورواجنی درسال ۲۵۰ درگذشت واما رواجنی چنانچه نوشتم منسوبست برواجن بمعنی مرغانی که باخانه الفت وانس گیرند ویاغیرمرغان مانند گوسفندان ورواجنی کسی است که چنان مرغان وگوسپندانی را بپروراند‌ورواجن و دواجن‌بادال بی‌نقطه هرد درآن معنی بکار رفته‌اندو جوهری نیز درصحاح اللغه بآن تصریح کرده و گفته است شاة داجن وراجن اذا الفت‌البیوت و استأنست یعنی گوسپند داجن وراجن آنست که باخانه هاانس والفت گیرد بنابراین نیازی بتصحیح سمعانی‌نیست که درکتاب انساب گفته که رواجنی دراصل دواجنی بادال بی‌نقطه است منسوب بداجن و آن گوسپندیست که‌درخانه نگاهدارند وفربه کنند و مردم آنرا رواجنی کردند

رواح بروزن نهاد بمعنی شبانگاه و نیز بمعنی پسین زوال از اعلام است ونام پدر حسن بن رواح

بصر یست در شمار محدثان خاصه

رواحه بروزن نهاده بمعنی نشاط و مسرتی که در روح بر اثر پیدایش یقین پدید گردد و راحت نیز بدان معنی است و در فارسی آسودن در آن معنی بکار رود زیرا روح تا بیقین نرسد نیاساید واز رنج تکاپو نیفتد و بنشاط یکدلی نرسد و رواحه نیز از اعلام است و نام پدر عبدالله بن رواحة بن امرؤالقیس انصاری خزرجی است در شمار خوبان صحابه ویکی از امیران لشکر در جنك موته واز اینروی که خط نوشت و خطاط در عصر پیغمبر (ص) کم بود وشعر نیکو نظم کرد تا جائیکه بعضی اورا در ردیف حسان بن ثابت شمرند میان صحابه بلند آوازه گردید وازداستانها که ازاو آرند نیز شهرتش دانسته گردد مانند داستان او وزنش بدین روش که عبد الله بن رواحه کنیزی داشت که در پوشیدگی با او هم آغوش شد چندان که زنش خبر نشد تا روزی که ناگهان آن دورا در میان بوس و کنار دید و بعبد الله گفت تو کنیزی را بر آزاد رجحان دادی واورا همچون من بزنی گرفتی عبدالله گفت منش بزنی نگرفتم و کاری که مردان از زنان گیرند از او ... گفت اگر براست سخن کنی آیتی از قرآن بخوان وعبدالله این شعر را خواند

شهدت بان وعد الله حق
وان النار مثوی الکافرینا

گفت آیتی دیگر برآن بیفزا گفت

وان العرش فوق الماء طاف
وفوق العرش رب العالمینا

گفت باز آیتی برآن بیفزا گفت

وتحمله ملائکة کرام
ملائکة الاله مقربینا

گفت اکنون گفتار ترا باور کنم وچشمم را بچیزی که دید متهم کردم تو راست گفتی و چشمم دروغ دید وابن رواحه خبر آنرا نزد پیغمبر برد وپیغمبر خندید وبررد او چیزی نگفت

نگارنده گوید آن داستان را بچند طریق نقل کرده اند واشعاری که بجای آیات قرآن خوانده است نیز دگرگون نوشته اند وعبدالله بن رواحه را بخواندن اشعار برجای آیات قرآن این اصل وا داشت که برجنب خواندن قرآن بمذهب سنیان حرام است وزنش نیز از همان روی گفتار ابن

رواحه‌را تصدیق کرد و دیدار خود را تکذیب وابن‌رواحه درجنك‌موته‌سال ۷در گذشت

رؤاسی با ضم اول ، روزن کلاهی بمعنی بزرگ سرو باین معنی یای آن مفید نسبت نیست وآن لقب ابو جعفر محمد بن‌حسن‌بن ابی‌سارة کوفی‌است‌درطبقه‌اعلام‌نحویان‌واستاد کسائی وفراء وصاحب کتاب الفیصل و کتاب معانی‌القرآن و کتاب‌التصغیر و کتاب‌الوقف و کتاب الابتداءالکبیر وغیراینها رؤاسی نخستین کسی است که نحو کوفیان را پایه نهاد ودرنیل (قریه‌ایست میان کوفه وبغداد) زیست وبه‌نیلی‌شهره گردید ودرراه پارسائی رفتن گرفت واین ابیات زهد منشانه ازاوست

الا یا نفس هل لك من صیام
عن الدنیا لعلك تهتدینا
یکون الفطر بعد الموت منها
لعلك عنده تستبشرینا
اجیبینی هدیت واسعفینی
لعلك فی الجنان تخلدینا

ورواسی با فتح وتشدید واو منسوبست برواس‌بن حارث بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه پدر تیرة ازعرب وافلح بن حمید رواسی کوفی وجراح بن ملیح رواسی کوفی‌هردو درشمار محدثان خاصه بدومنسوبند

روباتی منسوبست بروبا بر وزن‌گویا وآن قریه ایست دردجیل وابوحامد طیب بن اسمعیل بن علی روباتی‌حربی درشمارمحدثان ومتوفی ۵۲٤ بدان منسوبست

رؤبه باضم اول‌وسکون‌همزه وفتح با بمعنی‌پاره چوبی که سوراخ چیزی را بآن گیرند نیز پارة ازشب نیز حاجت وآن نام رؤبة بن عجاج بصریست درطبقه شاعران مخضرمین که دودولت اموی و عباسی را دید و در نظم شعر بحر رجزرا برگزید واز رجز گویان مشهورعرب است و ازنظم اواست

من‌یك ذابت فهذا بتی
مقیظ مصیف مشتی
اخذته من‌نعجات ست

ونیزازاوست

اذا لعجوز غضبت فطلق
ولا ترضاها ولا تملق
واعمدلاخری‌ذات‌دل‌مونق
لینة المس کمس الخرنق
اذامضت مثل‌السیاط‌المشق

روبه موش خوار بود و چون بر اینکار ملامتش کردند گفت موش از مرغان خانگی شما پاکیزه تر واز پلیدی دورتراست چه مرغان عذره خورند و موشان گندم پاك و خالص طعام ودر سال ۱۴۵ در زمان خلافت منصور در گذشت

روح بر وزن موْج بمعنی آسایش نیز نسیم ازاعلام است ونام روح بن عبدالرحیم کوفی در شمار محدثان خاصه و بروزن نوح بمعنی جان نیز از اعلام است ونام ابورحبه روح بن زنباغ جذامی وعبدالملك بن مروان در ستایش او گفت روح بن زنباغ هوش عراقیان وفقه حجازیان وفرمانبرداری شامیان را در خود جمع کرد و نیز نام پدر ابوالقاسم حسن بن روح نوبختی است در شمار نواب خاصه در زمان غیبت وچنان با تقیه کار کرد که سنیان نیز بر تشیع او وقوف نیافتند جز از راه سخن مردم تاجائیکه در مجلسش میان دو کس سخن ازافضلیت علی و ابوبکر درگرفت یکی علیرا افضل و دیگری ابو بکر را افضل گفت ابو القاسم گفت اتفاق صحابه است که ابوبکر برهمگان پیش است وآنگاه عمر وآنگاه عثمان وآنگاه علی و وقتی شنید دربانش معاویه را لعن کرد او را از پیش خود براند و دیگر او را بخدمت نپذیرفت و در سال ۳۲٦ در گذشت

روحی بافتح اول منسوبست بروحه بروزن توبه از قرای قیروان و ابو عبدالله محمد بن ابی السرور روحی فقیه بدان منسوبست

رود آوری منسوبست برود آور بروزن زورآور وآن نام قریهٔ بوده است از قرای تویسرکان و از میان رفته است وبگفته مؤلف بستان السیاحه اثری از آن ظاهر نیست مگر تلی وبعضی برآنند که خواجه حافظ شمس الدین محمد شیرازی در آنجا از مادر زاد ودر شیراز نشو و نما کرد و این رباعی را گواه مدعی ارند

مقبول همه خواص ومشهور عوام
خوش لهجه وموزون حرکت بدر تمام
درخطه شیراز بنام است مدام
رود آوری و محمد و حافظ نام

باری ابوبکر احمد بن علی بن احمد بن محمد بن فرج رودآوری درشمار اعلام محدثان واز مشایخ ابوبکر شیرازی

و صاحب کتاب سنن و کتاب معجم
الصحابه ومتوفی ۳۹۸ بدان منسوبست
نیز ظهیرالدین ابوشجاع محمد بن
حسین بن محمد بن عبدالله رودآوری
ازوزرای دولت عباسی و ازشاگردان
ابواسحق شیرازی وصاحب کتاب ذیل
تجارب الامم از آن قریه است ابوشجاع
در سال ٤٧٥ بفرمان المقتدی بالله
برمسند وزارت نشست ومؤید الدوله
صفی امیرالمومنین لقب یافت وسیرت
پسندیدهٔ پیش گرفت وتاچیزی ازقرآن
نتوشت ویا آنرا تا جائیکه توانست
نخواند ازخانه بیرون نشدو هم زکوة
اموال خود را بدرویشان داد وهم در
پنهانی بفقیران تصدق کرد و درپایان
عمر بمدینه رفت ومرگ خود را که
نزدیک نگریست گفت مرا بروضهٔ پیغمبر
برسانید ودرروضه این آیت راخواند
ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك
فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول
لوجدوا الله توابأ رحیما وآنگاه
بشدت گریست وگفت گناهمند آمده
ام وامیدم بشفاعت تست واو را بخانه
برگرداندند وجان داد واین قضیه در
سال ٤٨٨ اتفاق افتادودرمشهد ابراهیم
فرزند پیغمبر بخاك رفت

رودباری منسوبست برودبار
وآن نام چندین موضع است ازجمله
رودبار اصفهان در کنار زاینده رود
واز این جا است بنا بگفته مؤلف
بستان السیاحة ابوعلی احمدبن محمد
بن قاسم بن منصورررودباری درشمار
پیران راه وازاعاظم صوفیان ومعاصر
باجنید چندانکه جنید بفضیلتش اقرار
کرد و ابو علی کاتب که خود نیز از
مشایخ طریقت بود درستایش او گفت
ندیدم کسی را همچون ابوعلی رود
باری که علوم شریعت وطریقت و
حقیقت را یکجا فراهم کرده باشد
ابوعلی درمصر زیستن گرفت و کتابها
پرداخت و سخنان زنندهٔ اظهار کرد
وچنان سخنان را شطحیات گویند و
درسال ۳۲۲ درگذشت وبنا برگفته
یاقوت ابوعلی ازرودبارطوس است
وهم از رودبار طوس است ابوعلی
حسین بن محمد بن نجیب بن علی
رودباری طوسی در طبقه مشاهیر
محدثان وازمشایخ حاکم نیشابوری
و ابو بکر بیهقی ومتوفی ٤٠٣ واز
جمله رودبار بغداد که نام قریه
ایست ازقرای آن واز جمله رودبار
همدان واز جمله رودبار گیلان و

غیر اینها

رودکی منسوبست برودك بر وزن پوشك ازقرای سمرقند وعربان آن راروذك باذال نقطه دار خوانند وازاین قریه است ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی پیشرو کاروان نظم شعر فارسی واستاد سخن وهرچند پیش از اوشاعران بوده اند اما قافله سالار شاعران نبوده اند ورودکی قافله سالاراست وشعراء باقتفای اوراه رفتند وپیش از رودکی شاعری که دارای دیوان شعرآنهم درفنون شعرباشددر زبان فارسی وجود نداشت ورودکی بود که درنظم فارسی دیوان شعربوجود آورد وسخن گستران رامابه دادوراه نمود وبااین وصف موسیقی دان نیز بودواز شاهکارهای او قصیده ایست که بخواهش امراء نظم کرد و بدان قصیده امیر نصر بن احمد سامانی را که آهنگ زیستن درهرات داشت از آهنگش برگردانید واو را بجانب بخارا کوچانید و این ابیات ازآن قصیده است

بوی جوی مولیان آید همی
یاد یار مهربان آید همی
ریك آموی و درشتیهای او
زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون با همه پهناوری
خنگ مارا تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و شادزی
شاه زی تومیهمان آید همی
شاه ماه هست و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی
شاه سرو است وبخارا بوستان
سرو سوی بوستان آید همی

و در پند و اندرز گفته است

زمانه پندی آزاده وار داد مرا
زمانه راچونکوبنگری همه پنداست
بروز نیك کسان گفت غم مخورزینهار
بساکسا که بروز تو آرزومند است

وازآثارمهم اونظم کلیله ودمنه است امااز آن نظم جز ابیاتی برجای نیست وهم چنین نظم اشعار بسیاری رابا او نسبت دهند تا جائیکه رشیدی سمرقندی گفته است

شعراورا برشمردم سیزده ره صدهزار
هم فزون آیدا گرچونانکه باید بشمری

اما دیوانی که از او بر جای مانده است خیلی کمتر ازآن شمارش است ورودکی درسال ۳۲۹ درگذشت

روزبهان جمع فارسی روزبه است بمعنی خوب روزان وازمواردیست

که جمع را علم (نام شخص) کرده اند وآن نام ابو محمد روزبهان بن ابی نصر فسوی شیرا زیست معروف بشیخ شطاح درشمار عرفای محققین و صاحب کتاب تفسیر عرایس و کتاب الانوار فی کشف الاسراروشطحیات وغیر اینها واز نظم اواست

دل‌داغ تو دارد ارنه بفروختمی
دردیده توئی اگر نه بردوختمی
جان منزل‌تست ورنه‌روزی‌صدبار
درپیش توچون سپند برسوختمی

گردست بر آن‌زلف‌نگون‌اندازی
زهاد بصو معه بخوت اندا زی
ورعکس‌جمال‌خودبرون اندازی
بتها بسجود سر نگون اندا زی

تاچند سخن تراشی و رنده زنی
تا کی بهدف تیر پراکنده زنی
گر یك سبق‌از علم‌خموشی دانی
بسیار بدین گفت وشنوخنده زنی

نیزاین دوبیتی ازاو است

اگرآهی کشم صحرا بسوزم
جهان راجمله سرتاپا بسوزم
بسو ز م‌عا لم ارکارم‌نسا زی
چه فرمائی بسا زم یا بسوزم

روز بهان بسیار سفر کرد وچندی‌در مکه زیست و بسر اج الدبن محمود بن خلیفة بن عبد السلام بن احمد ار ادت و رزید و با شیخ ابو نجیب سهروردی‌روزگاری ببود ودر حال غلبه وجد سخنانی بالا تر از اند ازهٔ مقام خود ویابقول عرفاء برتر ازفهم مردم گفت و از اینروی بشیخ‌شطاح شهره گردید ودرسال ٦٠٦در گذشت ونیز روز بهان نام‌پدر ابوالخیر امین الدین فضل‌الله بن روزبهان شیرازی است معر و ف بخواجه ملا در شمار افاضل اعلام و صا حب کتاب تاریخ عالم آرای امینی در تار یخ خاندان آق‌قوینلو و کتاب‌بدیع الزمان فی قصة حی بن یقظان و کتا ب ابطا ل نهج الباطل و اهما ل کشف العا طل معروف با بطال الباطل رد بر کتاب نهج‌الحق و کشف‌الصدق علامه حلی وبر آن کتاب‌قاضی نورالله شوشتری رد نوشت بنا م کتاب احقاق الحق و نیز کتاب سلو ك الملوك و شر ح وصایای‌عبد الخالق انجدانی و شرح قصیده برده شرف الدین بو صیری‌و غیر اینها امین‌ا لدین ازا فاضل سنیان است‌امابسیارمتعصب‌بودو از آن پس که شاه اسمعیل صفوی اصفهان را گرفت بر خویشتن بترسید وبکاشان

گریخت واز آنجا بماور اءالنهر رفت و در سمر قند ز یست و از پایان زندگا نیش اطلاع در ستی ندارم

روق بروزن شوق درچندین معنی بکار رفته است پارهٔاز شب نیز آغاز جوانی نیز سرآغاز هرچیز نیز دوستی بی آلایش نیز پرده نیز آهنگ نیز اسب نیکو منظر نیز آب صاف وغیر اینها از اعلام است و ابو روق کنیت عطیة بن حرث همدانی کوفی است در شمار تابعان

رومان بروزن خوبان نام رومان بن نعجه صحابی است وام رومان مادر عایشه دختر ابو بکر زوجه پیغمبر است و ام رومان خود دختر عامر بن عویم کنانیهٔ است که درسال ٤ ویا ٥ ویا ٦ هجری درگذشت

رومی بروزن خوبی بمعنی بادبان کشتی ازعلام است ونام رومی بن زرارة بن اعین شیبانی است در شمارمحدثان خاصه وابن رومی کنیت ابو الحسن علی بن عباس جریج بغد ادیست از مشاهیر شاعران عصر عباسی اماد ر بند تطیر بود چندانکه نامها را بفال بدگرفت و در این باره نوشنند که یکی ازامراءغلام خود را که اقبال نام داشت نزد اوفرستاد تاشاید ازشومی تطیری که گرفتار آن است برهد وبا این وصف تطیرکار خود را در این رومی کرد وغلام را نپذیرفت و بمولایش برگردانید و گفت برو و بمولای خود بپیوند که معکوس تولابقا است و گویند همان تطیر او را خانه نشین کرد و کمتراز خانه بیرون رفت وازنظم اواست در ستایش ممدوح

اراؤکم ووجوهکم وسیوفکم
فی الحادثات اذا دجون نجوم
منها معالم للهدی و مصابح
تجلوالدجی والاخریات رجوم

و در شکایت از روزگار گفته است

رأیت الدهر یرفع کل وغد
ویخفض کل ذی شیم رضیه
کمثل البحر یغرق فیه حی
و لا تنفک تطفو فیه جیفه
او المیزان یخفض کل واف
و یرفع کل ذی زنة خفیفه

ودرسال ٢٨٤ ویا ٢٨٨ در گذشت ونیز رومی منسوبست بروم وآن نام کشوریست معروف وترکیه اروپای کنو نی بخشی از روم دیرین است

ومنسوب باین بخش است جلال‌الدین محمد بن بهاء الدین محمد بن حسین بلخی معروف بملای رومی ازاینروی که درقونیه روم زیست وبرومی شهره گردید پدرش درشمار دانشمندان عارف منش بلخ بود و بشیخ نجم‌الدین کبری ارادت ورزید وهم در طریقت جانشین او گردید وبا آنکه سلطان محمد خوارزمشاه باو ارادت داشت درست دانسته نیست که ازچه روی بااوراه بی‌مهری سپرد تاجائیکه بهاء الدین مجبور بمهاجرت شد واز بلخ باکسانش بیرون شد وآهنگ حجاز کرد ودر نیشابور شیخ عطار را دید وجلال الدین درآن وقت شش سال داشت وشیخ مثنوی اسرارنامه راباو داد و سفارش تربیتش را بپدر کرد و از آنجا ببغداد کوچید و از بغداد رهسپار مکه گردیدواز آنجابروم رفت وبفرمان سلطان علاء الدین کیقباد دوازدهمین سلاطین سلجوقی روم در قونیه مصرف بفرمانروائی او بزیست وپس از چندی در گذشت وجلال الدین بجای پدر نشست گویند درحلقه درس جلال الدین چهارصد کس از افاضل حاضر میشدند دراین میان شمس الدین

محمد بن علی تبریزی که از مشایخ طریقت بود ودارای نیروی جاذبه جلال الدین را مجذوب کرد وروح وی را که آماده پرواز گرفتن بود. آماده ترک کرد و براهنمائی او راه طلب را طی کرد وبمقام وصل رسید وبزرگترین آثار جاوید خود را در کتابی بنام مثنوی برجای گذاشت و این کتاب برای سالکان راه تصوف حکم کتاب طب دارد برای طبیب و عجب اینست کسانیکه رهسپر عرفان وتصوف نیز نیستند کتاب مثنوی را انیس خلوت گیرندو برای نمونه ابیاتی پراکنده از آن بیاورم

شادباش ای عشق خوش‌سودای ما
ای طبیب جمله علتهای ما

کار پاکان راقیاس ازخود مگیر
گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

چندصورت آخرای صورت پرست
جان بی‌معنیت زین صورت برست

گر بصورت آدمی انسان بدی
احمد و بوجهل هم یکسان بدی

تن همی نازد بخوبی و جمال
روح پنهان کرده کرو فرو بال

گویدش ای مز بله تو کیستی
یك دو روز از پرتو من زیستی

غنج و نازت می نگنجد درجهان
باش تا که من شوم از تو جهان
بینی از گند تو بگریزد کسی
که بپیش تو همی مردی بسی
پرتوروحست نطق‌وچشم‌وگوش
پر تو آتش بود در آب جوش
همچنانکه پر تو جان بر تنست
پر تو ابدال بر جان منست
گفت معشوقی بعاشق کی فتی
تو بغربت دیده‌ٔ بس شهرها
رابهمه بر گو کدامین خوشتراست
گفت آن‌شهری که‌دروی دابراست
هر کجا تو با منی من خوشدلم
گر بود در قعر چاهی منزلم
سم خواندی رو مسمی را بجو
ماه در بالاست نی در آب جو
باده‌درجوشش گدای‌جوش‌ماست
چرخ در گردش‌اسیرهوش‌ماست
باده از ما مست شد نی ما از او
قالب از ما هست شدنی ما از او
سیرتی کان در وجودت غالبست
هم بر آن تصویر حشرت‌واجبست
میرود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان صلاح و کینه‌ها
ما برون را ننگریم و قال را
ما درون را بنگریم و حال را
تا دل مرد خدا نامد بدرد
هیچ قومی را خدا رسوا نکرد
نفس اژدرهااست‌او کی‌مرده‌است
از غم بی آلتی افسرده است
آزمودم‌مرگ‌من‌درزندگی است
گررهم‌زین‌زندگی‌پایندگی‌است
آسمان شو ابر شو باران ببار
آب اندر ناودان ناید بکار
آب باران باغ صد رنگ آورد
ناودان همسایه در جنگ آورد
قرب نی بالا وپستی رفتن است
قرب حق ازقید هستی‌رستن‌است
جان گرگان‌وسگان‌ازهم‌جدااست
متحد جانهای شیران خدا است

ونیز دیوان غزلی پرداخت بنام‌شمس تبریزی وغزلهای عارفانه بلند در آن آمود و در سال ۶۷۳ در قونیه در گذشت ودرمقبره پدرش بخاك رفت

رونی منسوبست برون‌بروزن خون از توابع دشت خاوران و از اینجااست ابوالفرج‌بن مسعود رونی در شمار اسانید شعرای فارسی زبان وستایشگر سلطان ابراهیم‌بن مسعود غزنوی وپسرش مسعود بن‌ابراهیم و هم‌بامسعود بهندوستان‌رفت ودر سال ۵۱۰ در گذشت ابوالفرج رونی را

اساتید سخن ستوده اند انوری در ضمن
قصیدهٔ گفته است

در متانت خیل اقبالت چو شعر بوالفرج
در عذوبت مشرب عیشت چو نظم فرخی

ومسعود سعد گفته

خاطر خواجه بوالفرج بدرست
گوهر نظم و نثر را کان گشت
ذهن باریك بین ودور اندیش
سخن او بدیه و حیران گشت

واز نظم اواست

بما در گفتم ای بیمهر ما در
نبیره دوست من دشمن نه نیکو است
جوابم داد گفت آن دشمن تست
نباشد دشمن دشمن مگر دوست

نیز

در آنزمین که تو در چشم خلق خوار شوی
مکن درنگ در آنجا برو بجای دگر
درخت اگر متحرك شدی زجای بجای
نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر

مه بر سر خود نهاده کاین روی منست
وز مشك زره ساخته کاین موی منست
از خلد دری گشاده کاین بوی منست
آتش بجهان درزده کاین خوی منست

از درد فراقت ای بلب شکر ناب
نه در روزم قرار و نه درشب خواب
دور از تو دل و دیده ام ای در خوشاب
صحرای پر آتش است و دریای پر آب

رویانی منسوبست برویان
بروزن خوبان از شهرهای طبرستان
وازاینجا است فخر الاسلام ابو المحاسن
عبدالواحد بن اسمعیل بن محمد بن
احمد رویانی طبری از اعاظم فقیهان
وصاحب کتاب بحر المذهب بزرگترین
کتب فقه شافعی و کتاب مناصیص الامام
الشافعی و کتاب الکافی و کتاب التجربه
و کتاب حلیة المؤمن وغیرا ینهاو مورد
احترام خواجه نظام الملك وزیر و
هم مقبول علمای عامه و خاصه تاجائیکه
قاضی ابو محمد عبدالله بن یوسف در
کتاب طبقات ائمة الشافعیین اورا از
نوادر عصر واز ائمه فقه شمرده است
وا و بکر بن هبة الله حسینی ملقب بمصنف
در کتاب طبقات الشافعیه او را وجیه
ورئیس ومقبول ملوك وسلاطین نوشته
و گفته در مذهب شافعی بپایهٔ رسید
که گفت اگر همه کتابهای شافعی
بسوزد من از خاطرم همه را املا کنم
وجمعی از علمای خاصه اورا درشمار
فقیهان شیعه بنام آورده واز اوستایشها
گفته اند و کتابها که نوشته و روشی
را که در زندگی داشته برتقیه حمل
کنند ومسلم آنست که مردی دانشمند

وبا هوش بوده وتوانسته است میان دوفرقه با آبرومندی بماند واما تحقیق موضوع برعهدهٔ کتابی دیگراست و درمحرم سال ۵۰۲ درآمل طبرستان بدست یکی از فدائیان با طنبه کشته گردید و نیز ابو نصر شریح بن عبد الکریم بن ابی العباس رویانی طبری در شمار فقیهان شافعی وقاضی شهر آمل طبرستان وصاحب کتاب روضة الاحکام و کتاب زینة الاحکام ومتوفی ۵۰۵ ونیز نظام الدین عبد القادر بن ن رویانی طبری درشمار دانشمندان فلکی وریاضی واز شاگردان مولی علی قوشچی وصاحب کتاب تحفه نظامیه در حساب بنام نظام الدین سلطان یحیی کیا و کتاب ملخص میرزائی بنام سلطان میرزا علی ازملوك گیلان واین کتاب همان زیج میرزا ئی است که در حدود سال ۸۹۱ آنرا انجام داد وخوددرسال ۵۹۲ درهرات درگذشت

رویه باضم اول بروزن جهینه مصغرروبه که ضبط ومعنی آن گذشت نام پدرعمارة بن رویبه صحابی است

رویفع با ضم اول بر وزن مسیطر مصغررافع نام جمعی است از جمله رویفع بن ثابت بن سکن انصاری صحابی که درسال ٤٦ معاویه اورا امیرطرابلس کرد

رویم بروزن زبیر مصغر روم بمعنی نرمهٔ گوش وابورویم کنیت نافع بن عبدالرحمن بن ابی نعیم مدنی است یکی از قراء سبعه وپیشوای مدنیان درعلم قرائت ابن خلکان نوشت ابو رویم سیه چرده و مزاحکر بود واصمعی ازاوحدیث کرد که من ازمردم اصفهانم وقرآن را از ابو میمونه مملوك ام سلمه فرا گرفت وازابورویم دو کس روایت کنند ورش و قالون ودرسال ۱٦۹ درگذشت ونیزابورویم کنیه طلاب بن حوشب شیبانی کوفی است درشمار محدثان خاصه

رهاطی منسوبست برهاط بر وزن گشاد وآن نام موضعی است در سه منزلی مکه وسهیل بن عمر رهاطی که ازعایشه زوجه پیغمبر حدیث کرد بدان منسوب

رهاوی باضم اول منسوبست برها وبا فتح اول نیز درست است و آن نام رهاء بن منبه بن حرب بن عبدالله بن خالد بن مالك است پدر نیرهٔ از قبیله مذحج و مالك بن مراره رهاوی صحابی ملقب بذی یزن همان کسیکه

نامهٔ پیغمبررا نزد ملوك حمیر برد و جواب آورد با و منسوبست و نیز با همان ضبط منسو بست برها که نام قریه ایست میان موصل و شام و ابو محمد عبد القادر بن عبدالله بن عبد الرحمن رهاوی درشمار حفاظ حدیث ومتوفی٦١٢ بدان‌منسوبست وندانستم محمدبن ایمن‌رهاوی درشمارشاعران که سبك‌ابوالعتاهیه‌راپسندیدودرنظم شعرراه اورا رفت بپدرتیره ویابقریه منسوبست‌وازاین رهاوی است

قنعت بالقوت من زمانی
فصنت نفسی عن الهوان
من کنت عن ماله غنیاً
رأیته کالذی یرانی

نیزاز اواست

ان المکارم کلها لو حصلت
رجعت جملتها الی شیئین
تعظیم امر الله جل جلاله
و السعی فی اصلاح ذات البین

ونیز

انا تنافس فی دنیا مفارقة
ونحن قد نکتفی منها بادناها
حذرتك الکبرلایعلقات‌میسمه
فانه ملبس نازعته الله‌ها

رهم　بروزن قفل نام رهم انصاری است درشمار محدثان خاصه وابو رهم کنیت جمعی ازصحابه است ازجمله ابورهم‌کلثوم‌بن‌حصین‌غفاری که در سال فتح تیری بگلو گاهش رسید وباین مناسبت اورا منحورلقب دادند وبنورهم قبیلهٔ از عربند

رهمه　بر وزن کهنه بمعنی باران ریز که‌پیاپی باردورهیمه مصغر آن بروزن جهینه هر دو از اعلامند

رهنی　منسوبست‌برهنه‌بروزن کهنه از قرای کرمان و ابو الحسین محمد بن بحررهنی شیبانی در شمار اعلام متکلمان وفقیهان شیعه‌وصاحب کتاب نحل العرب و کتاب القلائد و کتاب البرهان و کتاب‌البدع و کتاب الدلائل‌علی‌نحل‌القبائل‌و غیراینها بدان منسوبست

رباب　بالفتح و تشدید بروزن شداد نام ریاب‌بن حنیف بن رباب انصاری صحابی است که‌در بئرمعونه شهید گردید

ریب　بروزن خیر نام پدر مالك بن ریب است از قبیله مازن تمیم ودر شمار شاعران عرب و هم از دزدان وراهزنان واز مضمونهای بی‌سابقه اواین شعر است

العبد يقرع بالعصا

والحر يكفيه الوعيد

ودر نكوهش حجاج بن يوسف ثقفی گفته است

فما ذا عسى الحجاج يبلغ جهده

اذا نحن جاوزنا قناة زياد

فلولا بنو مروان كان ابن يوسف

كما كان عبد امن عبيد اياد

زمان هو العبد المقر بذلة

يرواح صبيان القرى و يغادی

وريب بمعنی شك نيز گردش زمانه است

رياحی منسوبست برياح بر وزن كسار و آن نام رياح بن يربوع بن حنظلة بن مالك بن زيد بن مناة بن تميم بن مره است پدر تيره ازقبيله تميم واز اين قبيله است حر بن يزيد بن ناجية بن سعيد رياحی ازسران سپاه كوفه كه باسپاه خود راه برامام حسين (ع) گرفت واورادر كربلاء فرود آورد و سپس ازكار خود پشيمان گرديد و آخرت رابدنيا برگزيد وبامام حسين (ع) پيوست ودر گروه شهيدان درآمد وامام حسين باو گفت توچونانكه مادرت نامت داد آزادی ونيز رياحی نام محلتی است در بصره كه بنورياح در آن زيستند و بنام ايشان ماند

رياشی باكسراول منسوبست برياش پدرتيره ازقبيله جذام وازاين تيره است ابو صخره احمد بن ابی نعيم رياشی در شمار شاعران دولت عباسی ودر نكوهش يحيى بن اكثم قاضی گفت

انطقنی الدهر بعد اخراس

لنا ئبات اطلن وسواسی

يا بؤس للدهر لايزال كما

يرفع من ناس يحط من ناس

لا افلحت امة و حق لها

بطول نكس و طول انعاس

ترضى بيحيى يكون سائسها

و ليس يحيى لها بسواس

قاض يرى الحد فی الزناء ولا

يرى على من يلوط من باس

گويند مأمون بيحيى بن اكثم گفت كدام شاعر است كه گويد قاض يرى الحد يعنی كسی را كه نكوهيدم قضاوت پيشه ايست كه رايش درمورد زنا كارحد زدن است اما برلواط كار حرجی قائل نيست يحيى بن اكثم گفت از احمد بن ابی نعيم بزهكاراست كه گفته است

☆ ☆ ☆

ما حکمنا یرتشی و قاضینا
یلوط و الرأس شر ما رأس
لا احسب الجور ینقضی وعلی
الامة وال من آل عباس

و مامون سر افکنده گردید و گفت چنان شاعررا باید بکشور سند راند و اما ابو الفضل عباس بن فرج ریاشی در شمار مشاهیر نحویان ومعربان برياش پدر قبيله منسوب نيست بلكه پدرش مملوك ریاش پدرقبیله بوداز اینروی اورا ریاشی گفتند ابوالفضل ریاشی لغت را از اصمعی فرا گرفت و کتب اصمعی و کتب ابو زید راحفظ کرد و نحو را ازمازنی آموخت ومازنی لغت را از او گرفت ومازنی خود گفت که ریاشی کتاب سیبویه را پیش من خواند ومن نیز ازاو لغت وشعر فرا گرفتم اما او ازمن بیشتر فایدت برد ونیز ریاشی استاد ابوالعباس مبرد و ابو بکر محمد بن درید است وازاو است کتاب الخیل و کتاب الابل و کتاب ما اختلف اسماؤه من کلام العرب و غیر اینها ودر بصره درخلافت معتمد عباسی در واقعه زنج سال ۲۵۷ کشته گردید

۱ ریان [illegible] بمعنی سیرآب

نام ریان بن شبیب دائی معتصم خلیفه عباسی است در شمار ثقات محدثان امامیه ودرقم زیست و کتابی دراحادیث رسیدهٔ از حضرت رضا پرداخت و حدیث رضوی او که درروز اول محرم امام هشتم بر او خواند از مشاهیر احادیث است

ریانی باضبط پیش منسوبست بریان وآن نام محلتی است در بغداد وازاین محلت است ابو المعالی هبة الله بن حسین بن حسن بن ... ابی الاسود معروف بابن البلل و در شمار محدثان

ریحانی منسوبست بریحان وآن بمعنی هر گیاه خوشبواست وفارسیان درخصوص شاهسپرم آنرا بکار برند وریحانی وصف کسی است که ریحان بفروشد وآن لقب جمعی ازمحدثان عامه است که پیشه ریحان فروشی داشتند ویا بکسی که ریحان فروش بوده منسوبند وازاینان است علی بن عبیده ریحانی در شمار متکلمان و نویسندگان توانا تا جائیکه بعضی او رابرجاحظ فضیلت دهند ودرتصانیفش حکمت وفلسفه بکاربرد واز اینروی او را بزندقه نسبت دادند وبا این

وصف بامامون عباسى اختصاص داشت وباونزديك بود واخبار او با مأمون بسيار است وازاواست كتاب المصون وكتاب التدرج وكتاب الطا رف و كتاب شمل الالفة وكتاب روشنائدل (معرب روشنا ئى د ل) و كتاب سفرالجنه وكتاب العقل و الجمال و كتاب الخطب و كتاب النملة والبعوضه و كتاب امتحان الدهرو كتاب الايقاع وكتاب اليأس والرجاء وكتاب ادب جوانشير و كتاب صفة العلماء وغيراينها وابوالفضل احمد بن طا هر گفت در مجلسى بودم كه على بن عبيده ريحانى نيزبود وهم كنيزكى كه ريحانى اورا دوست داشت و هنگام زوا ل رسيد وما بنمازپرداختيم وريحانى وكنيزك همچنان در گفتن وشنود ن بودند و آنقدر سخنانشا ن دنباله پيدا كرد كه نزديك بود نمازشا ن فوت شود گفتم برخيزونماز كن گفت تا آفتاب واشارت بكنيزك كرد غروب نكند وقت باقى است واز كنايتش درشگفت شدم

ريخى باكسر اول منسوبست بريخ وآن نام موضعى است درخراسان وكافى بن على ريخى وزيرعلاء الدين محمد بن تكش و متوفى ٦١٨ بدان منسوبست

ريذويه اين لفظ را باراى بى نقطه وياوذال نقطه دارضبط كرده اند ودرست آن زيد ويه است وزيد از اعلام مشهور است و ويه كلمه اعجاب يعنى چه شگفت زيدى وآن نام نياى حسن بن احمد بن زيد ويه قمى است درشمارمحدثان وصاحب كتاب المزار

ريطه بروزن صيحه بمعنى چادر يك لخت كه زنان برسر كنند ازاعلام زنان است ونام دوزن صحابى

ريمى منسوبست بريمه بروزن ديمه وآن نام ناحيتى است دريمن ومحمدبن عيسى ريمى درشمارشاعران بدان منسوبست

ريوندى منسوبست بريوند بروزن بى قند از قراى نيشابور وابوسعيد سهيل بن احمد بن سهل ريوندى درشمار محدثان واز مشايخ ابوعبدالله حاكم مشهور بابن بيع و متوفى ٣٥٠ بدان منسوبست

زابى با زاى نقطه دار منسوبست بزاب وآن نام ناحيتى است دراندلس ومحمدبن حسن تميمى زابى وجعفربن عبدالله بن صباح زابى كه هر دودر سلك فضلاء بوده اند از آنجا

بوسخو استه‌اند ونیز منسو بست بزاب و آن نام دونهر است در کشور عراق میان موصل واربل یکیرا زاب اعلی و دیگری را زاب اسفل گویند و یوم‌الزاب روزی است که میان مروان بن‌محمد آخرین خلیفه اموی و میان ایرانیان بسرکردگی ابو مسلم خراسانی در میان آن دونهر جنگ درگرفت

زاذان بروزن شاهان معربست واز اعلام فارسیان وریشه آنرا درفارسی ندانستم چیست و بعضی گویند بمعنی زاده است وخصوص در مورد زاذان‌فرخ ازعلمای نجوم اما این سخن برفرض که‌درموردزاذان فرخ درست باشد در همه‌مواردددرست نیست‌زیرادر موردابو عمره زاذان‌در شماراصحاب امام‌علی بن ابیطالب (ع) نام است‌و جز زاذان نام دیگری را برای او ضبط نکرده‌اند

زاذویه مرکبست از دوکلمه زاذ وویه‌کلمه اعجاب ودور نیست که زاذمعرب زاده باشد بمعنی چه‌شگفت ویاچه خوب زاده وآن لقب‌ابوالخیر صالح بن حماد رازی است در شمار محدثان امامیه و صاحب کتاب خطب امیرالمؤمنین و کتاب النوادر

زاری منسوبست بزارازقرای سمرقند و یحیی بن خزیمه زاری در شمار محدثان بدان منسوبست

زاغولی منسوبست بزاغول بروزن پاپوش ازقرای مروومحمدبن حسین بن محمد زاغولی در شمار مفسران و محدثان وادیبان و صاحب کتاب قیدالاوابد در تفسیر و حدیث وفقه وادب در چهار صدمجلد بدان منسوبست

زاغونی منسوبست بزاغون بروزن خاتون و یاقوت احتمال داده از قرای بغداد باشد وابوالحسن علی بن عبیدالله بن نصر زاغونی درشمار محدثان و ادیبان و صاحب کتابی در تاریخ ومتوفی ٥٢٧ بدان منسوبست

زاقفی منسوبست بزاقف بر وزن واقف‌از قرای‌مصر وابوعبدالله محمد بن محمود زاقفی معروف بابن نقطه در شمار ادیبان وفاضلان و شاگرد ابو البقاء عبد الله بن حسین عکبری بدان منسوبست

زاکانی منسوبست بزاکان و آن‌نام تیره‌ایست از عرب بنی خفاجه که در قزوین زیستند و از این تیره

ست نظام الدین عبید الله زاکانی در شمار ادیبان وشاعران وصاحب کتاب اخلاق‌الاشراف و کتاب نوادرالامثال و کتاب‌مقامات‌ورساله تعریفات‌مشهور بده فصل و رساله د لگشا و مثنوی عشاقنامه و داستان منظوم موش و گربه ورسالهٔریش‌نامه ودیوان شعرو رساله‌صدپندورساله‌فالنامه ومکتوبات قلند ران عبید زاکانی از اینروی که ادب خود را با طیبت آمیخت وجد و هزل‌را باهم الفت‌داد و کتابهای خود را با چنان ترکیب ساخت و پرداخت بیش از معاصرین خود درادب شهره گردید و دلها بادب او مایل گشت و سخنانش بر سر زبانها افتاد و رساله تعریفات یکی‌از آنها است که درآن ماه رمضان را هادم اللذات (در هم شکننده خوشیها) تعریف کرده است وشب عید فطر را لیلة القدر و وعظ را سخنی که گویندونکنند ودر کتاب اخلاق الاشراف نخست سخنان‌علمای اخلاق را در معنی خلق و فضائل اخلاقی از قبیل حکمت و عدالت و عفت وشجاعت آورده و هر کدام را مطابق رأی پیشینیان تعریف کرده است و سپس ببز رگا ن عصر خود پرداخته ودر مورد اخلاق معا صران مذهب جدیدی بوجود آورده وآنرا مذهب مختار نامیده واخلاق موروث قدمارامذهب منسوخ وازاین رهگذر کتابش بسیار لطیف وشیرین افتاده است ودر رسالهٔ ریشنامه ریش‌رابباد نکو هش گرفته و جور و جفائی که ریش‌بر خوبر ویان کرده بطرزی مرغوب بیان کرده است ودر نظم‌نیز جد وهزل رابهم آمیخت چنانکه در مناجات گفت

خدایا دارم از لطف توامید
کەملك‌عیش من‌معمورداری
بگردانی بلای زهد از من
قضای توبه‌از من دورداری

و در عبرت

ای‌عبیداین گل‌صدبرگ‌بر اطراف‌چ ن
هیچ دا نی که سحر گاه چرامی خندد
با و جودگره غنچه و تنگی دل او
حکمتی هست نه‌از باد هوا می خندد
چون ثبات فلك وکار جهان می‌بیند
ببقای خود و بر غفلت ما می خندد

و درتعریض بر دستگاه خلفت

آن که‌گردون‌فراشت‌وانجم کرد
عقل و روح آفریدومر دم کرد

رشته کاینات در هم بست
پس سر رشته درمیان گم کرد
عبیدالله درسال ۷۷۲ در گذشت
زام با فتح و تشدید میم لقب
سعدبن ابی خلف زهری است درشمار
محدثان خاصه و زام کسی را گویند
که بینی شتر را برای مهار کردن
سوراخ کند
زامی منسو بست بزام معرب
جام از توابع نیشا بور و در جامی
گذشت و ابو جعفر محمد بن موسی
بن عمران زامی نیشا بوری در شمار
نحویان وادیبان بآن منسو بست ثعالبی
در یتمه او را چنین ستو ده است که
وی ازاعلام ادیبان وشاعران خراسان
ویکی از حسنات نیشابور است ودر
میدان فضیلت پیشقدم و در ترازوی
خردسنگین ومزیت دار بود وهمان مایهٔ
ادبش او را بدیوان رسائل بجا را
رسانید وآوازه اش پیچید و بشماره
مو (کنایت از بسیاری شعر) شعر
گفت جزاینکه درشعرش جناس زیاد
بکاربرد وشعرش راازرونق انداخت
مانند این شعر
مضی رمضان المرمضی الذی نری
وافیل شوال شیول به فهرا
ایا لك شهر اشهر الله قدره
ولو اشهرت فیه سیوف الهدی شهرا
زامینی منسو بست بزامین بر
وزن شاهین ازقرای بخارا وابوجعفر
محمدبن اسدبن طاوس زامینی بخاری
در شمار محدثان وهمسفر ابوالعباس
مستغفری درطلب حدیث ومتوفی ۴۱۵
بدان منسو بست
زاوهی منسو بست بزاوه بر
وزن باده ازتوابع نیشابوروابوالحسن
جمیل بن محمد بن جمیل زاوهی
نیشا بوری در شمار محدثان و
ازمشایخ حاکم ابو عبدالله نیشابوری
ازآنجا است
زاهری منسوبست بزاهرنیای
ابوجعفرمحمدبن سنان زاهری درشمار
محدثان خاصه وازاصحاب امام موسی بن
جعفرورضا وجواد(ع) وصاحب کتاب
الطرایف وکتاب الشرایع و کتاب
الاظله ومتوفی ۲۲۰ وزاهر نیای او
فرزند عمرواسلمی کندی است مولای
عمرو بن حمق خزاعی ودرسال ۶۰ هجری
بمکه رفت وبامام حسین (ع) پیوست
وبا او بکربلا رفت وشهید گردید و
ندانستم ابو عبدالله محمد بن احمدبن
سلیمان بن احمدبن ابراهیم زاهری مالقی

اندلسی درشمار ادیبان ومحدثان بآن
زاهر منسوبست ویابزاهر نام دیگروی
درمالقه ازمادرزادوشهرهای اندلس را
بگردیه وفراوان علوم ادبیه رافراچنك
کرد وازآنجابمصر کوچیدوازمشایخ
آن کشورحدیث فراگرفت وازآنجا
بشام وازآنجابجزیره وازآنجابیغداد
کوچید و فضلا را بدید و از ایشان
استفادتها کرد وازآنجا باصفهان واز
آنجابشهرهای جبل رفت و در پایان
در بروجرد زیستن گرفت و کتاب
البیان والتبیین فی انساب المحدثین و
کتاب البیان فیما ابهم من الاسماء
فی القرآن و کتاب اقسام البلاغة و
واحکام الصناعه وشرح ایضاح درنحو
وشرح مقامات وشرح یمینیی پرداخت
ودر ماه رجب سال ٦١٧ سپاه مغول
اورا کشت

زاهی منسوبست بزاه ازقرای
نیشابور وابو القاسم علی بن اسحق
زاهی بغدادی درشمارشعرای مدیحت
سرای اهل بیت ونیز ستایشگرسیف
الدولة بن حمدان ووزیرملهبی ومتوفی
٣٥٢ بدان منسوبست ابن خلکان
نوشت که زاهی درجمیع فنون شعر
گفته وازاواست

صدودك فی الهوی هتك استتاری
وعاونه البكاء علی اشتهاری
ولم اخلع عذاری فیك الا
لما عاینت من حسن العذار
وكم ابصرت من حسن ولكن
علیك لشقوتی وقع اختیاری

ودر تشبیه بنفشه گفته

ولازوردیة اوفت بزرقتها
بین الریاض علی زرق الیواقیت
كانها فوق طاقات ضعفن لها
اوائل النار فی اطراف كبریت

وازنظم اواست درمراثی اهل بیت

یا آل احمد ماذا كان جرمكم
فكل ارواحكم بالسیف تنتزع
تلقی جموعكم شتی مفرقة
بین العباد وشمل الناس مجتمع
ویستبا حون اقماراً منكسة
تهوی وارؤسها بالسمر تنتزع
ما للحوادث لاتجری بظالمكم
ما للمصائب عنكم لیس ترتدع
منكم طرید ومقتول علی ظماء
و منكم دنف بالسم منصرع
وهارب فی اقاصی الغرب مغترب
و دارع بدم اللبات مندرع
ومقصد من جدار ظل منكدراً
وآخر تحت ردم فوقه یقع

ومن محرق جسم لایزار له
قبر ولا مشهد یا تیسه مرتدع
ونیزاز آن قریه است محمد بن اسحق بن شیرویه درشمار محدثان و زاهدان ومتوفی ۳۳۸

زبادی منسوبست بزبادبروزن نهاد وآن نام موضعی است درافریقا و مالك بن حبر زبادی اسکندرانی در شمار محدثان بدان منسوبست

زبال بافتح وتشدید بروزن بقال کسی را گویند که سرگین بزمین پاشد وزمین را باآن نیرودهد وفارسیان آنرا کودکش و کودپاش گویند وآن نام پدرعلی بن زبال مشرفی همدانی کوفی است درشمارمحدثان خاصه

زباله بافتح اول بروزن نهاده نام زباله دختر عنبسة بن مرداس است از زنان شعر پرداز عرب ومیان اوو خواهرش خوله که اونیز شعر پرداز بوده‌هاجات بودویکدیگررا بشعرهجو کرد ند ونکوهیدند و ابن زباله از دانشمندان نسب شناس است وصاحب کتاب اخبار المدنیه

زبالی با ضم اول منسوب بزباله بروزن گشاده و آن نام قریه ایست برسر راه مکه از طریق کوفه واز آنجا است ابوبکر محمدبن حسن بن هیاش زبالی درشمار محدثان

زبان با فتح و تشدید بروزن منان نام زبان بن قیصور کلفی صحابی است ونیز نام ابو عمر وزبان بن علاء بن عمار مازنی بصری ازقراء سبعه و هرچند درنام اوباختلاف سخن کرده اند وتا بیست ویك قول در آن گفته اند اما درست همان زبان است زیرا فرزدق شاعر او را نکوهید وسپس برای اینکه عذر هجو کردنش را بگوید نزد ابو عمرو زبان رفت ابو عمرو گفت

هجوت زبان ثم جئت معتذرا
من هجوزبان لم‌تهجوولم تدع

ابو عمرو در سال ۵۵ ویا ۵۸ درمکه ازمادر زاد ودر مکه ومدینه و کوفه و بصره از مشایخ بسیار علم قرائت وادب فراگرفت و گویند در میان قراءهیچکدام باندازه‌وی مشایخ ندیدند وابو عمر واستاد خلیل بن احمد ویونس بن حبیب بصری وابو محمد یزیدی درنحو بود ونیز استاد ابو عبیده معمر بن مثنی و اصمعی و معاذبن مسلم درلغت وشعرودرعصراو در علوم ادبیه وقرآن و ایام عرب

وشعر داناتر نبود ویونس بن حبیب
بصری گفت اگر هر چیزی را رواست
از یك کس گرفتن آن یك کس ابو
عمرو است وابو عبیده گفت ابوعمرو
ازهر کس بقرائت وعربیت وایام عرب و
شعر آگاه تر بود ودفاترش تاسقف حجره
اش را پر کرد اما از آن پس که راه عبادت
را پیش گرفت وزهد را پیشه کرد آنهارا
بسوزانید وسال ۱۵٤ در گذشت

زبدقانی منسوبست بزبدقان
بروزن تر زبان وآن قریه ایست بر
کنار نهر خابور درسر زمین جزیره
و ابو الحصیب ربیع بن سلیمان بن
فتح زبدقانی وابوالوفاء سعدالله بن فتح
هردر شمار شاعران از آن قریه اند

زبرقان با کسر اول وسکون دوم
وفتح رای بی نقطه بمعنی ماه نیز کسیکه
موی ریشش تنک باشد وآن لقب حصین
بن بدر صحابی

زبعری با کسر اول وفتح دوم و
سکون عین بی نقطه و کسر رای بی نقطه
بدخو نیز سطبر نیز
آنکس که موی صورت و ابروانش
انبوه باشد نیز ماده نهنگ نام پدر
عبدالله بن زبعری است از شعرای قریش
ومشهور بابن زبعری وهمان کسی
است که مسلمین را هجو کرد و کفار را بر
جنك با مسلمین برغبت آورد وهمان کسی
است که درجنگ احد این ابیات گفت

یا غراب البین اسمعت فقل
انما تندب امرا قد فعل
لیت اشیاخی ببدر شهدوا
جزع الخزرج من وقع الاسل
قد قتلنا القوم من ساداتهم
و عدلناه ببدر فاعتدل

ویزید درروزیکه بازماندگان
امام حسین براودر آمدند وفیروزی خود
را در برابر سر بریده آن امام واسارت
خاندان وی دید همان اشعار را خواند
ودر بعضی ابیات لفظ را دگرگون کرد
وابن زبعری گذشته از نکوهش مسلمین
پیغمبر را نیز دشنام میداد و چون فتح مکه فرا
رسید وابن زبعری گریخت وسپس خود
را به پیغمبر رسانید وابن ابیات خواند

انی لمعتذر الیك من الذی
اسدیت اذانا فی الضلال اهیم
فاغفر فدالك والدی کلاهما
زللی فانك راحم مرحوم
و لقد شهدت بان دینك صادق
حق و انك فی العباد

وپیغمبر اورا بخشید

زبیبی منسوبست بزبیبه بروزن

حبیبه وآن نام محلتی است در بغداد
وابوبکر عبدالله بن ابی طالب زبیبی
بغدادی درشمار مقرئان بآن منسوبست

زبید بروزن زبیر مصغر زبد
بمعنی دهشك ازاعلام است وابوزبید
کنیت منذربن حرمله طائی است در
شمار شعرای عرب وندیم ولید بن
عقبه والی کوفه و در کیش نصاری
زیست و با همان دین درگذشت و
عثمان بن عفان ولیدبن عقبه‌را ازهمان
روی که با ابوزبید پیوسته بوداز
حکومت کوفه بر کنار کرد وحدباده
گساری براو فرود آورد ودر باره
پیوستگی خود با ولید گفته

من يخنك الصفاء او يتبدل
اويزل مثل ما تزول الظلال
فا علمن انني اخوك اخواله
بد حياتي حتى تزول الجبال
ليس بخل عليك مني بمال
ابداً ما اقل سيفاً حمال
ذلك النصر بالیدین وبا
لكف اذا كان لليدين مصال

وزبیده بازیادتی تا درآخر آن
ازاعلام زنان است ونام زبیده دختر
جعفربن ابی جعفر منصور زوجه هرون
الرشید وبعضی گویندنامش امة العزیز
بود ولقبش زبیده وهرون‌الرشید او
را درسال ۱٦٥ بزنی گرفت واز او
محمد امین بوجودآمد ودرسال۲۱٦
درگذشت زبیده‌اززنان نیکوکاربود
واز دوستداران فضل وادب وگویند
اورا صدکنیز بود که همگان حافظ
قرآن‌بودند وازقصرش آهنگ قرآن
بلندبود وازکارهای بزرك اوآوردن
آب‌بوداز طایف بمکه وده‌میل‌مسافت
مجری‌را از کوهها‌عبورداد وسنگهای
خاره راشکافت وشکم کوه را درید
تاآب را بمکه رسانید ووقتی وکیل
او گفت مصارف اینکار بسیار است
گفت بکارپردازومن در برابر هرتیشه
وکلنگی که زنند یك دیناردهم ونیز
درراه مکه حوضهای بزرك ساخت
تا ازآبهای باران پرگردد وکاروانان
ازآن آب بردارند

زبیدی منسوبست بزبیدبروزن
امیر وآن نام زبید بن صعب بن سعد
العشیره است پدرتیرهٔ درقبیلهٔ مذحج
وازاین‌تیره است عمروبن معدیکرب
زبیدی مذحجی که در زمان پیغمبر
دین اسلام راگردن گرفت و پس از
پیغمبرازدین‌اسلام روگردانیدودیگر
بار بآن گروید و درجنگ قادسیه

ویرمواك حاضر گردید ودر سال ۲۱ در گذشت وصمصامه(شمشیر) عمرو بن معدیکرب از شمشیر های مشهور عربست گویند عمر بن خطاب از معدیکرب خواست که آن شمشیر را باو بنمایدوعمر وشمشیررا آورد وعمر آنراآزمودو چندان نپسندید عمرو قضیه رادریافت و گفت من شمشیررا پیش تونهادم نه دستی که آنرا بکار برد و نیز از آن تیره است ابو بکر محمدبن حسن زبیدی اشبیلی درشمار نحویان ولغویان بلکه از پیشوایان ایشان وصاحب کتاب الواضح درنحو و کتاب طبقات النحویین و کتاب مایلحن فیه عوام الاندلس و مختصر کتاب العین و این کتاب از بهترین مختصرات کتاب العین خلیل بن احمد است وازنظم اوست که بابومسلم بن فید نوشته است

ابا مسلم ان الفتى بجنانه
ومقوله لا بالمراكب واللبس
وليس ثياب المرء تغني قلامة
اذا كان مقصوراً على قصر النفس
وليس يفيد العلم والحلم والحجى
ابامسلم طول القعود على الكرسي

ابو بکر زبیدی را المستنصر بالله خلیفه‌اموی اندلس برای آموزگاری ولیعهد ش هشام برگزید و از اینرو بدنیای پهنا و ری رسید و هم قاضی اشبیلیه گر دید و در سال ۳۷۹ در گذشت و نیز زبیدی با همان ضبط منسوبست بزبید ازشهرهای یمن وابو قبره موسی بن طارق زبیدی یمنی در شمار محدثان که ازثوری حدیث فرا گرفت و باحمد بن حنبل واسحق بن راهویه ودیگر محدثان رسانید از آن شهر است و نیز زبیدی باضم اول و فتح دوم منسو بست بزبید و آن نام محلتی است دربغدا دو از آن محلت است علی بن یوسف معروف بابن بقال در شمار شاعران و ندا نستم محمد بن محمد حسینی زبیدی معروف بسید مرتضی واسطی زبیدی درشمار اعلام ادیبان ولغویان و صاحب کتاب تاج العروس در شرح قاموس در ده مجلد و کتاب اتحاف السادة المتقين و کتاب نشوة الارتیاح فی بیان حقیقة المیسر والقداح وغیر اینها بشهر وبا یکی از نیاگان خود منسو بست سید مرتضی زبیدی در سال ۱۱۴۵ از مادر زاد ودر مصر زیست و درسال ۱۲۰۵ در گذشت وتاج العروس او

یکی از آثار گرانبهای اوست ونیز یکی ازمنابع بزرگ لغت

زبیری منسوبست بزبیر بن عوام اسدی قرشی از مشاهیر صحابه پیغمبر(ص)وابوعبدالله زبیر بن بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام درشمار نسب شناسان و اخبار بان وصاحب کتاب انساب قریش واخبارها و کتاب اخبار العرب وایامها و کتاب نوادر اخبار النسب و کتاب الموفقیات فی الاخبار و این کتاب را برای الموفق بالله پسر متوکل عباسی پرداخت و کتاب اغارة کثیر علی الشعراء وغیر اینها بدومنسوبست موسی بن هرون گفت در مجلس امیر محمد بن عبدالله بن طاهر بودم که زبیر بن بکار پس از گرفتن اجازت برادر آمد وامیر اورا احترام کرد و گفت اگر [illegible] ازما دور [illegible] آداب بما نزدیک گردند وامیر المؤمنین مرا فرمان داد که [illegible] را منصب قضا دهم زبیر بن بکار گفت [illegible] از آن پس که [illegible] شدم ودر باره قضا حدیث کردم (آنکس را که بکار قضا دارند بی وساطت کارد اورا سر بریده اند) قاضی گردم امیر گفت [illegible] خود را بامیرالمؤمنین درسر من رأی برسانند وده هزار درهم و ده دست لباس و مرکبی که اورا وبارهایش را بمنزل رساند باوداد و گفت از روایاتی که داری ودانی برای ما چیزی بخوان گفت بلی من ازعمره محرم باز گشتم وبثانیة العرج (۱) رسیدم و مردمی را دیدم انجمن شدند من نیز بایشان پیوستم و دیدم مردی را که آهوئی بدام آورده بود واورا سر برید اما آهو درهمان حال بشدت شاخش را در سینه شکارچی فرو برد وشکارچی را کشت ودختر جوانی را دیدم که بطرف انجمن آمدن گرفت واین ابیات خواند

یا خشف لو بطل [illegible]

علی الاثاية [illegible] البطل

یا خشف [illegible]

وذا [illegible] خیر جلل

[illegible] لا نبة

و [illegible] اکنف القوم معتمل

وکنت راغبة فیه [illegible] :

فحال [illegible] دون [illegible]

واز آن [illegible] و جان

(۱) [illegible] نام موضعی [illegible]
[illegible]
[illegible] وعرج

دادومن ازآن سه چیزشگفت انگیز
ترندیدم و زبیر بن بکار قاضی مکه
گردیدودر همانجاسال۲۵۶ در گذشت
ونیز منسوب باواست ناصر الدین
احمدبن محمد بن محمد بن
عطاءالله اسکندرانی زبیری درشمار
ادیبان و نحویان و فقیهان و شارح
تسهیل ومختصر ابن حاجب و قاضی
اسکندریه وسپس قاهره ومتوفی ۸۰۱

زجاج بافتح وتشدید بروزن
ر شیشه گر راگویند و آن لقب
ابواسحق ابراهیم بن سری بن سهل
است از پیشوایان نحوواز شاگردان
مبرد ودرآغاز پیشه شیشه گری داشت
و روزانه یکدرهم ونیم سود برد و
بمبرد گفت مرا نحوآموزومن تازنده
ام روزی یکدرهم ترادهم وهمچنان
مرا نحوآموخت ومنش روزانه یکدرهم
هم دادم تاآنگاه که نامهٔ ازبنی مارقه
باورسید وازاودرخواست آموزگار
نحو برای فرزندان خود کرده بودند
ومنش گفتم مرانام ببروآموزگارشان
کن و رفتم وهر ماه سی درهم باو
رساندم وازآن پس صحبت عبیدالله
بن سلیمان وزیر اختصاص یافت و
آموزگار فرزند او قاسم گردید و

از آن پس که قاسم بوزارت رسید
بدنیای پهناوری دست یافت و اموال
بسیاری ازناحیت اواندوخت ومصنفاتی
پرداخت مانند کتاب معانی القرآن و
کتاب الاشتقاق و کتاب خلق الانسان
و کتاب مختصرالنحو و کتاب القوافی
و کتاب العروض و کتاب النوادر و
شرح ابیات سیبویه و کتاب الامالی
وغیرایشهاومیان زجاج ومردی دانشمند
بنام مسیند تیرگی افتاد تا جاییکه
زجاج او را بباد دشنام گرفت مسیند
باو این ابیات نوشت

ابی الزجاج الاشقی عرضی
لینفعه فآثمه وضره
واقسم صادقاً ماکان حر
لیطلق لفظه فی شتم حره
ولوانی کررت لعز منی
ولکن للمنون علی کره
فاصبح عنده وقاه الله شری
لیوم لاوقاه الله شره

زجاج وقتی آن ابیات بدید
آهنگ وی کرد وازاوعذرخواست
وزجاج سال ۳۱۱ در گذشت

زجاجی باضبط پیش بازدانی
یادرآخر آن شیشه فروش راگویند
وآن لقب جمعی است ازجمله ابوالقاسم

یوسف بن عبد الله زجاجی در شمار
ادیبان ونحویان واقویان وبلیغان و
شارح کتاب الفصیح وکتاب عمدة
الکتاب وکتاب خلق الانسان وکتاب
خلق الفرس وکتاب اشتقاق الاسماء
وکتاب الریاحین وغیراینها وازجمله
ابوعمرومحمد بن ابراهیم زجاجی
نیشابوری درشمارعارفان که درمکه
زیستن گرفت وهم بصحبت جنیدرسید
واز او پرسیدند چرا هنگام گفتن
الله اکبر حالت دگرگون گردد گفت
ترسم بدروغ سخن کنم ونماز رابدروغ
بگشایم زیرا کسیکه گفت خدا
بزرگتراست ودردلش چیزی بزرگتر
ازخدا باشد دروغگواست و درسال
۳۴۸ درمکه ازدنیارفت ونیز منسوبست
بزجاجیه وآن قریه ایست در صعید
مصر میان قوص وقفط وابوعلی سوار
زجاجی در شمار ادیبان وصاحب
تصانیف درادب از آن قریه است واما
ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحق صیمری
زجاجی ازاعلام نحویان منسوبست باو
اسحق زجاج از آنروی که شاگرد
وملازم او بود ودربغداد بکسب دانش
پرداخت ودرشام زیستن گرفت واز
اوست کتاب الجمل در نحو وکتاب
الایضاح وکتاب الکافی وکتاب
المخترع درقوافی وکتاب الامالی و
شرح خطبه ادب الکاتب وغیر اینها
وبر کتاب الجمل اودانشمندان شروح
نوشته اند واز کتب مشهور نحواست
گویند آن کتاب را در مکه تصنیف
کرد واز نوشتن هربابی از آن که
فراغت یافت هفت باردور خانه طواف
کرد و برای خود وخواننده آن
آمرزش خواست و درسال ۳۹۰ در
طبریه شام در گذشت

زجاجلی بافتح اول وکسر جیم
دوم منسوبست بزجاجله که نام محلی
است درشهر قرطبه وابوبکر عبد الله
بن عبدالرحمن بن عبد الله زجاجلی
قرطبی وزیر مستنصر خلیفه اموی
مردی فاضل وادیب وبردبار بود
ودر سال ۳۷۵ در...

زحر با حای بی نقطه بروزن
شهر از اعلام است ونام زحر بن قیس
است که در آغاز در شمار اصحاب امام
علی بن ابیطالب (ع) بود وپس
بامویان پیوست ودر کربلا جزو
سپاهیان اموی با امام حسین (ع)
بجنگید واز [illegible] اورا [illegible]

یزید برد

زحف بر وزن کهف بمعنی رفتن بزانو و شکم است نیز لشکریکه بسوی دشمن رود وابو زحف کنیت عطاء خطفی است درشمار شعراء وپسرعم جریرشاعر شهیرعرب وازنظم اوست

اشکو الیك وجعاً برکبتی
وهد جاناًلم یکن من مشیتی
کهد جان الرال خلف الهیقة
مزوزیاً لما رآوها زوزت

زحل بروزن عمر لقب ابو حفص عمر بن عبد العزیز بصری است در شمار محدثان خاصه و غلام زحل لقب ابوالقاسم عبیدالله بن حسن است در شمار اعلام منجمان ودر بغداد زیست وباابو سلیمان منطقی دوستی داشت ودرسال ۳۷٦ درگذشت و از اواست کتاب التیسیرات و کتاب احکام النجوم و کتاب الاختیارات وکتاب الجامع الکبیرو کتاب الاصول المجرده

زر باکسروتشدید بمعنی گوی گریبان وآن نام زربن عبدالله قیسی صحابی ونام زربن حبیش صحابی است ازافاضل صحابه ومتوفی ۸۳

زراد بروزن عطار زره‌ساز راگویند و آن لقب جمعی است از جمله زید زراد ازمحدثان امامیه

زراره بر وزن گشاده نام جمعی از صحابه و محدثان است از جمله زرارة بن اعین شیبانی درشمار ثقات محدثان امامیه وابن ندیم در فهرست او را چنین ستوده اکبر رجال الشیعه فقهاً و حدیثاً و معرفة بالکلام و التشیع یعنی زراره درفقه وحدیث و کلام وشناختن آیین تشیع بزرگترین رجال شیعه است

زراری باضبط پیش منسوبست بزرارة بن اعین وابو غالب احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین زراری شیبانی از افاضل فقیهان و محدثان امامیه و از مشایخ تلعکبری وصاحب کتاب التاریخ ناتمام و کتاب الافضال و کتاب مناسك الحج وغیر اینها ومتوفی ۳٦۸ وابو طاهر محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین زراری در شمار ثقات محدثان و صاحب کتاب الاداب والمواعظ و کتاب الدعاء ومتوفی ۳۰۱ و ابو العباس عبیدالله بن احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین در شمار

زرقانی منسوبست بزرقان بروزن عثمان وآن نام چندین موضع است از جمله نام قریه ایست در قم واز جمله ناحیتی استدر حضرموت ونداستم ابوعبدالله محمد بن عبدالباقی بن یوسف زرقانی مصری درشمار فقیهان مالکی وصاحب شرح موطاو شرح المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه قسطلانی و متوفی ۱۱۲۲ بشخص و یا بموضع منسوبست

زرقی با ضم اول و فتح دوم منسوبست بزریق بن عامر بن زریق بن عبد حارثة بن مالك بن عضب بن جشم بن خزرج پدر تیرهٔ در قبیله خزرج وبنوزریق فرزندان آن پدرند واز این تیره است جبیر بن ایاس زرقی خزرجی صحابی و باید دانست که زریق در نسبت زرقی آید همچون قریش وقرشی وزرقی بافتح وسکون منسوبست بزرق بروزن فرق و آن ازقرای مرواست وجائیست که یزدجرد آخرین ملوك ساسانی در آنجا کشته گردید و ابو احمد محمد بن یعقوب زرقی مروزی در شمار محدثان بدان منسوبست

زرکشی منسوبست بزرکش وزرکشی کسی را گویند که پیشهٔ زرکشی داشته باشد وآن نقشی است که بازر روی پارچه کشند و آن لقب بدر الدین ابو عبدالله محمد بن بها در بن عبد الله ترکی مصری منهاجی است که در خرد سالی پیشه زرکشی داشت و سپس کتاب منهاج را حفظ کرد واورا منهاجی گفتند و برای فراگرفتن دانش بحلب ودمشق رفت و در مصر زیست و کتاب یقظة العجلان دراصول فقه وسلاسل الذهب در اصول و کتاب زهر العریش فی احکام الحشیش و کتاب تشنیف المسامع فی شرح جمع الجوامع و غیر اینها پرداخت ودر سال ۷٤٥ در گذشت

زرکوب زرکوب کسی راگویند که پیشه‌اش آراستن چیزها بطلا باشد و آن لقب و هم تخلص شیخ نجم الدین تبریزی است درشمار عرفا و شعراء واز نظم اواست

دشمن ما را سعادت یار باد
روزوشب باعز ونازش کار باد
هر که کافرخواندمارا گو بخوان
او میان مؤمنان دیندار باد
هر که خاری مینهد درراه‌ما
خار مادر راه اوگلزار باد

هر که چاهی میکند در راه ما
چاه مادر راه او همو ار باد
هر که ملك و مال ما را حاسداست
ملك و مالش در جهان بسیار باد
هر که را مستی زر کوب آرزو است
گو که ما مستیم او هشیار باد

نیز این رباعی

تا طارم نه سپهر آراسته اند
تا باغ جهان طبع پیراسته اند
در خار فزودند و ز گل کاسته اند
چتوان کردن که این چنین خواسته اند

نیز این قطعه

منم زر کوب و محصولم ز صنعت
بجز فریادی و با نکی نبا شد
همیشه در میان زر نشینم
ولیکن هرگز م دا نکی نباشد

زرنجری منسوبست بزرنجر بروزن سمنبر و آن از قرای بخارا است و ابوالفضل بکربن محمد بن علی بن فضل زرنجری بخاری در شمار فقیهان حنفی و مشهور بابو حنیفه اصغر ومتوفی ٥١٢ بدان منسوبست

زرندی منسوبست بزرند بروزن کمند و آن نام بلو کیست میان ساوه و تهران و ابوعبدالله محمد بن عباس بن احمد بن محمد بن خالد بن یزید زرندی در شمار نحویان و محدثان بدان منسوبست و نیز نام بلو کیست در کرمان وندانستم جمال الدین محمد بن یوسف زرندی مدنی درشمار حفاظ حدیث و صاحب کتاب درر السمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السبطین ومتوفی هفتصد و پنجاه و چند بکدام یك منسوبست

زرندری با زیادتی رای بی نقطه پیش از حرف آخر همان زرندی است که تعریب یك را بر آن افزوده است و ابو عبد الله حسین بن محمد بن عبدالله زرندری درشمار محدثان وصوفیان ومتوفی ٥٦٢ بدان منسوبست

زرهونی منسوبست بزرهون بروزن کم خون و آن نام کوهیست در کشور بربرستان نزدیك شهر فاس ومسکن جمعی است وابوالعباس احمد بن حسین بن علی زرهونی فقیه بدان منسوبست

زریق بروزن زبیر پرنده ایست که کمی از گنجشك بزرگتر است وآنرا ابو زریق نیز گویند و زریق از اعلام است و نام جمعی از صحابه و محدثان و نیز نام پدر تیره

ایست درقبیله انصار وبنوزریق باو پیوندند

زطی باضم اول وتشدید طای بی نقطه منسوبست بزط که طایفهٔ از مردم هندند و در بیاع زطی گذشت که بافته های آن طایفه را زطی و فروشنده آنها را بیاع زطی گویند واسباط بن سالم کوفی ازمحدثان خاصه چنان پیشه داشته است

زعفرانی منسوبست بزعفرانیه از قرای بغداد و بیشتر محدثان بغداد که زعفرانی لقب دارند از آن قریه اند از جمله ابوعلی حسن بن محمد بن صباح زعفرانی بغدادی شاگرد محمد بن ادریس شافعی واز راویان قدیم اقوال اوومتوفی ۲۶۰ وازسخنان او است که اصحاب حدیث خفتگان بودند وشافعی بیدارشان کرد وهیچ محدثی نیست که خامه وآمه (قلم و دوات) بگیرد جزاینکه شافعی بر گردن اومنت دارد

باید دانست که راویان قدیم اقوال شافعی چهار کس بودندزعفرانی وابوثور واحمد بن حنبل وکرابیسی و راویان حدیث اقوالش شش کس باشند ربیع بن سلیمان جیزی و ربیع بن سلیمان مرادی وبویطی و مزنی وحرمله ویونس بن عبدالاعلی

نیز زعفرانی منسوبست بزعفران از قرای همدان وابو القاسم عمر بن جعفرزعفرانی درشمارلغویان وادیبان و شاعران که در دوبی گذشت از آن قریه است وبعضی لقب او را رویی با رای بی نقطه نوشته اند واشتباه است وازنظم ابوالقاسم زعفرانی است که دردوبی نیاوردم وآنرا برصاحب بن عباد خواند وازجمله قصیدتی است که صاحب را بآن ستود

ایا من عطایاه تهدی الغنی
الی راحتی من نأی اودنی
کسوت المقیمین والزائرین
کسالم یخل مثلها ممکناه
وحاشیة الدار یمشون فی
صنوف من الخز الا انا

صاحب بن عباد گفت در اخبار معن بن زائده شیبانی خواندم که مردی ویرا گفت امیرا مرا برمرکبی نشان معن گفت اورا اسبی واستری وشتری ودرازگوشی وکنیزی دهند وآنگاه گفت اگر باریتعالی مرکبی جزآنها آفریده بودترا دادم ومن نیزترا جبه وپیراهن ولباده وشلوار ودستمال و

عبا ورداء و کسا وجوراب وهمیان خزدهم واگردانستم که ازخز کسوت دیگریست ترا دادم و نیز زعفرانی کسی‌راگویند که زعفران فروشد و آن لقب جمعی‌ازمحدثان است که چنان پیشه داشته اند مانند عمران‌بن عبد الرحیم زعفرانی‌ومحمد بن احمد بن حسین زعفرانی‌عسکری هردودر شمار محدثان خاصه

زغرتانی منسوبست بزغرتان بروزن ترزبان از قرای هرات وابو محمد خالد بن محمدبن عبد الرحمن بن محمد زغرتانی‌هروی در شمار محدثان بدان منسوبست

زغلول بروزن پر زور بمعنی کودك نیزمردچالاك‌لقب سعدزغلول پاشا رئیس حزب وفد مصر وشاگرد سید جمال الدین افغانی‌وهمکار شیخ محمد عبده بود گویند اصلاحات اخیر کشور مصر نتیجه کوششها و مجاهدتهای اواست ودر سال ۱۳۴۵ درگذشت نیز لقب برادرش احمد فتحی پاشازغلول است ازنویسندگان شهیرمصر وازمترجمان کتب اروپائی بعربی

زغیلی منسوبست بزغیل بر وزن زبیروآن نام زغیل تمار (خرما فروش) است ازمشایخ ابن شاهین وگویند محمد بن عتبه زغیلی از محدثان خاصه منسوب باو است و بعضی برآنند که‌وی‌منسوبست بزعیل با عین بی نقطه پدرتیرهٔ از عرب در قبیله کعب بن حارث

زفر بروزن عمر بمعنی شیر ـ دلیر ـ دریا ـ نهرپرآب ـ بخشایگر ـ نیرومند ـ باربر ـ پیشرو سپاه از اعلام است ونام جمعی از صحابه و محدثان

زقاق بروزن عطارمشك‌ساز و مشك فروش راگویند و آن لقب ابوبکر احمدبن نصرمصری استدر شمارصوفیان قرن سوم‌ودرسلك‌اقران جنید وابن زقاق کنیت علی بن قاسم است ازمشاهیرقراء وازاعلام نحویان که‌دردمشق زیست‌و کتاب‌الجمل‌رادر چهار مجلد شرح کرد و نیز کتاب مفردات‌القرأت پرداخت‌ودرسال۵۶۰ درگذشت

زقیقه باضم‌اول‌بروزن‌جهینه از اعلام‌است‌وابن زقیقه کنیت محمود بن عمر نسائی‌است‌درشمارطبیبان‌وشاعران

زکار بر وزن نهاد نام زکار

بن حسن دینوری است در شمار
ثقات محدثان خاصه وصاحب کتاب
الفضایل نیزنام زکار بن یحیی واسطی
است درشمار محدثان امامیه

زکرمی منسوبست بزکرم
بروزن جعفر وآن نام قریه ایست در
افریقا ویادر اندلس ویانام قبیله ایست
از بربرو تردید از یاقوت است و ابو
حفص زکرمی عروضی در شمار ادیبان
وشاعران بدان منسوبست

زکیر بروزن زبیر نام پدر
عاصم بن زکیر حنفی کوفی است در
شمار محدثان خاصه

زلازل بر وزن منازل و ابن
ابی الزلازل کنیت مشهور ابوعبدالله
حسین بن عبدالرحیم بن ولید بن عثمان
بن جعفر کلابی است در شمار ادیبان
ولغویان وکاتبان و شاعران واز
شاگردان ابوالقاسم زجاجی وابوبکر
خرائطی و صاحب کتاب انواع
الاسجاع ومتوفی ٣٥٤ و از نظم او
است در هشت چیز یکه بزندگانی
پسرآدم چسبیده است

ثمانية قام الوجود بها فهل
ترى من محيص للورى من ثمانيه
سرور وحزن و اجتماع وفرقة
وعسر و يسر ثم سقم و عافيه
بهن انقضت اعمار اولاد آدم
فهل من رأى احوالهم متساويه

ودر تهنیت عید یکی از امیران گفته
است

عيد يمن مؤكد بامان
من تصاريف طارق الحدثان
جعل الله عيد ها ملك هذا
خير عيد وذاك خير التوانى
ثم لازلت من زمانك فى صفـ
ـو ومن شرب صرفه فى امان
آخذا ذمة من الدهر لا
تخفر معقودة باوفى ضمان
نافذ الامر عالى القدر محمو
د المساعى مؤيد السلطان

زمانی باکسر اول و تشدید
میم منسوبست بزمان بن تیم الله بن
ثعلبة بن عکابة بن صعب بن بکر بن
وائل پدر تیرهٔ در قبیله بکر بن وائل
ومحله بنی زمان در بصره منسوبست
بفرزندان آن پدر ومعمر بن کلاب
زمانی صحابی که مسیلمه کذاب را
موعظه کرد واز راهی که پیش گرفته
بود او را نهی کرد بدو منسوبست
وباید دانست که زمان نیز نام پدر
تیره ایست در قبیله هوازن وزمان با

فتح اول وتشدید میم پدر تیره ایست در قبیله مذحج

زمخشری منسوبست بزمخشر بر وزن سمنبر از قرای خو ارزم و ابوالقاسم محمود بن عمر بن احمد زمخشری خوا رزمی در شمار اعاظم ادیبان ومفسران ومعتزلیان ونحویان ولغویان وصاحب کتاب الکشاف در تفسیر قرآن و کتاب الفائق در غریب حدیث و کتاب نکت الاعراب فی غریب اعراب القرآن و کتاب اطواق الذهب در مواعظ و کتاب اساس البلاغه در لغت و کتاب القسطاس در عروض و کتاب ربیع الابرار فی الادب والمحاضرات و کتاب اعجب العجب فی شرح لامیة العرب و کتاب النموذج در نحو و کتاب المفصل در نحو و کتاب شقائق النعمان در مناقب امام ابو حنیفه وغیر اینها زمخشری سال ٤٦٧ قریه زمخشر ازمادر زاد و بیکی از دو پایش آفتی رسید که از بریدن آن چاره ندید گویند برف آنرا فاسد کرد ودامغانی متکلم گفت از زمخشری سبب آنرا پرسیدم گفت نتیجه نفرین مادر است چه من در کودکی گنجشکی را گرفتم و پایش را بریسمانی بستم و گنجشک را آزاد کردم و بسوراخی رفت ومن ریسمان را کشیدم چندانکه پایش جدا گردید ومادرم آنرا بدید ودلش بهم برآمد و گفت پایت بریده باد چونانکه پای این گنجشک را بریدی واز آن پس ببخارا رفتم واز ستور بیفتادم وپایم شکست وجراحان جزاز بریدن آن چاره ندیدند واز آن تاریخ باپای چوبین راه رفت ودر سفری که بمکه رفت ببغداد رسید و ابوالسعادات هبةالله بن شجری مقدمش راتهنیت گفت وباین شعر سخن را گشود

كانت مساءلة الركبان تخبرني

عن احمد بن دواد اطيب الخبر

حتى التقينا فلا والله ما سمعت

اذنى باحسن مما قدرأى بصرى

ونیزاین بیت راخواند

واستكبر الاخبار قبل لقائه

فلما التقينا صغر الخبر الخبر

آنگاه بسخن گفتن پرداخت و زمخشری را بستایشش ستود و چون از سخن گفتن فراغت یافت زمخشری گفت زیدالخیل بر پیغمبر (ص) در آمد چشمش که بر او افتاد [illegible] نهادتین بلند شد و پیغمبر (ص) گفت زید الخیل وصف هر آنکس را که

نزد من گفتند کمتر از آن دیدم که
شنیدم مگر وصف ترا که بالاتر از آنی
که وصفت کرده اند وهمچنان است سید
شریف وزمخشری بمکه رسید و چندی
در آن شهر بزیست و بجارالله (همسایه
خدا) شهره گردید و در جرجانیه
خوارزم سال ۵۳۸ در گذشت واز نظم
او است

کثر الشك و الخلاف و كل
يدعى الفوز بالصراط السوى
فاعتصامى بلا اله سواه
ثم حبى لا حمد و على
فاز كلب بحب اصحاب كهف
كيف اشقى بحب آل نبى

و نیز این ابیات را باو نسبت دهند

اذا سئلوا عن مذهبى لم ابح به
و اكتمه كتمانه لى اسلم
فان حنفياً قلت قالوا باننى
ابيح الطلاو هو الشراب المحرم
ان مالكيا قلت قالوا باننى
ابيح لهم لحم الكلاب وهم هم
و ان شافعياً قلت قالوا باننى
ابيح نكاح البنت والبنت تحرم
و ان حنبلياً قلت قالوا باننى
ثقيل حلولى بغيض مجسم

زمردی منسوبست بزمرد از
سنگهای قیمتی و زمردی کسی را
گویند که آنرا بفروشد و آن لقب
شمس الدين محمد بن عبدالرحمن بن
علی است درشمار ادیبان ونحویان و
فقیهان و صاحب شرح المشارق در
حدیث وشرح الفیه ابن مالك و كتاب
المبانی درمعانی و کتاب الثمر الجنی
فی الادب السنی و کتاب نتایج الافکار
وحاشیه بر کتاب مغنی ناتمام وغیر اینها
ومتوفی ۷۷۲ واز نظم اواست

لا تفخرن بما اوتيت من نعم
على سواك وخف من مكر جبار
فانت بالاصل بالفخار مشتبه
ما اسرع الكسر فى الدنيا لفخار

زمعه بروزن شنبه و بروزن
دهنه نیز درست است نام پدر عبدالله
بن زمعة بن اسود بن مطلب اسدی
است خواهر زاده امسلمه ام المؤمنین
ونیز نام پدر سوده است که پیغمبر
پس از خدیجه کبری ام المؤمنین اورا
بزنی گرفت ودر آخر خلافت عمر بن
خطاب از دنیا رفت

زمل باکسر اول بروزن
کبر بمعنی ردیف از اعلام است و
نام زمل بن ربیعه صحابی است

زملکانی منسوبست بزملکان

بروزن ترزبان و آن نام دو قریه است یکی در شام و از این قریه است ابو الازهر جماهیر بن احمد بن محمد بن حمزه زملکانی دمشقی در شمار محدثان و از مشایخ ابوبکر مقری و گاهی نون را از آخر آن بیفکنند و زملکا گویند و دیگر قریه ایست در بلخ

زمیلی باضم اول و فتح دوم منسوبست بزمیله بر وزن جهینه نام پدر تیرهٔ در قبیله تجیب و ابو عبدالله حرملة بن یحیی بن عبدالله بن حرمله مصری زمیلی تجیبی در شمار فقیهان شافعی و صاحب کتاب المبسوط و کتاب المختصر و متوفی ۲۴۳ باو منسوبست

زمی بافتح اول و تشدید میم منسوبست بزم و آن قریه ایست برسر راه جیحون از طریق ترمذ و ابو یوسف یحیی بن یوسف بن ابی کریمه زمی در شمار محدثان و متوفی ۵۲۵ بدان منسوبست

زناد بروزن کنار جمع زند بمعنی بند دست نیز چوب بالا ئین آتش زنه و چوب زیرین را زنده بز یادتی تا در آخر آن گویند و ابو الزناد کنیت عبدالله بن ذکوان است در شمار فقیهان و محدثان و صاحب کتاب رأی الفقهاء السبعه من اهل المدینه و ما اختلفوا فیه و کتاب الفرایض و در سال ۱۷٤ در بغداد از دنیا رفت

زنباع باکسر اول و در آخر عین بی نقطه بروزن دلدار نام پدر روح بن زنباع جد ابی است از کار فرمایان دولت اموی

زنبقی منسوبست بز نبق بر وزن سرور بمعنی گل یاسمین و گاهی زنبق را در معنی عطر آن بکار برند وانوری گفته

(زگا و عنبر سارا زیا سمین زنبق)
وز نبقی کسی را گویند که عطر گل یاسمین گیرد و یا فروشد و آن لقب منهال بن مهلب کوفی زنبقی است در شمار محدثا ن

زنجویه مرکب است از کلمه زنج بروزن رنج وویه و آن نام پدر ابو عمران موسی بن زنجویه ارمغی است در شمار محدثان خاصه

زنجی باکسر و سکون و بفتح اول نیز درست است منسوبست بزنج معرب زنگ که مردمی از سودانند و باهمان ضبط نام نیای ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بن زنجی انباری است از اعلام کتاب عصر معتضد عباسی تا

ایام راضی و صاحب کتاب الکتاب
والصناعه و کتاب رسائل ومتوفی ۲۳٤
وزنجی بانم و سکون منسوبست
بزنج از قرای نیشابور و ابو نصر
احمد بن منصور بن محمد بن قاسم زنجی
نیشابوری در شمار محدثان ومتوفی
٥۳۳ بدان منسوبست

زند بروزن بند معنی آن در
زناد گذشت وآن نام ابو دلامه زند بن
جون است که ترجمتش در ابو دلامه
گذشت

زندجانی منسوبست بزندجان بروزن زندگان از قرای
پوشنك وابو الیمن عبدالغنی بن احمد
بن محمد داری زندجانی در شمار
محدثان ومتوفی ٥٤٩ بدان منسوبست

زندجی بروزن زنا[illegible] این
لقب را بمعنی [illegible] در ترجمت ابو علی
محسن بن ابی العلاء تنافازدی آورده
اند ودرست آن [illegible] ازدی است و
وزندجی از اشتباه نسخه گیران است
وی در شمار محدثان خاصه و صاحب
کتب و برادرانش نیز بنام علی و
عبدالحمید در شمار محدثان آمده‌اند

زندخانی منسوبست بزندخان
بروزن سروران از قرای سرخس وابو
حنیفه نعمان عبدالجبار بن عبد الحمید
بن احمد زندخانی در شمار محدثان و
متوفی در حدود پانصد بدان منسوبست

زندوردی منسوبست بزندورد
بروزن شهر گرد وآن شهری بوده
است در نزدیکی واسط که پس از شهر
شدن واسط بتدریج آبادانی خود را
ازدست داد وویران گردید و محسن بن
حیدرة بن عمر زندوردی در شمار
فقیهان ومحدثان و از مشایخ حاکم
ومتوفی ۱٥٣ بدان منسوبست

زندنی منسوبست بزندنه بر
وزن دمدمه از قرای بخارا واز ا[illegible]
قریه است ابو جعفر محمد بن سعید بن
حاتم بن [illegible] بن عبدالرحمن بخاری
زندنی [illegible] محدثان ومتوفی ۳۲۰

زنده پیل [illegible] راه جه
زنده [illegible] آدمی [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible] آورده [illegible]
رآن [illegible] ابو [illegible]
بن محمد [illegible] عبدالله [illegible]
بن جریر [illegible] عبدالله [illegible] است از
[illegible] از [illegible]
ودر سال ٤٤١ در قریه [illegible] از نواحی
جام [illegible]

بکسوت تصوف درآمد ومدت هیجده سال در کوهی بعبادت پرداخت واز آن پس بارشاد خلق همت گماشت ومردم بسیاری را بطریقت خود راه نمود وازاینروی او را بزرگترین مشایخ این فرقه شمارند ودرسال ۵۳۶ درسن ۹۵ سالگی درگذشت واز او است کتاب سراج السائرین و کتاب مفتاح النجاة و کتاب بحار الحقیقه و کتاب کنوز الحکمة و کتاب فتوح الروح ودیوان شعرو ازنظم اواست

خواستم شرح غم دل بقلم بنویسم
آتشی درقلم افتاد که طومار بسوخت
غره مشو که مرکب مردان راه را
درسنگلاخ بادیه پیها بریده اند
نومید هم مباش که رندان باده نوش
ناگه بیك نرانه بمنزل رسیده اند
چون تیشه مباش وجمله برخود متراش
چون رنده زکار خویش بی بهره مباش
تعلیم زاره گیر در عقل معاش
چیزی سوی خود میکش وچیزی میپاش
با درد بساز چون دوای تومنم
درکس منگر که آشنای تومنم
گر برسر کوی عشق ما کشته شوی
شکرانه بده که خونبهای تومنم
تا یکسرموی ازتو هستی باقی است
آئین دکان خود پرستی باقی است
گفتی بت پندار شکستم رستم
آن بت که زپندار پرستی باقی است

نگارنده گوید که زنده پیل محرف زنده پیر است وصوفیان راهنما (مرشد) راشیخ وپیر راه گویندوزنده پیرهمان پیرزنده است و پیران دیگر غیراز خضر بدل زنده اند وخضر هم بجان وهم بتن زنده است واما ازچه روی او را زنده پیل کردند ندانستم

زنکان بروزن درمان معربست وریشهٔ فارسی آنرا ندانستم وآن نام پدرابوسلیمان داودبن ابی زید زنکان نیشابوری است درشمار محدثان خاصه و صاحب کتاب الهدی

زنیب بروزن زبیر مصغراذنب بمعنی فربه ازاعلام مردان است ونام نیای عمرو بن زنیب تابعی وزنیبه از اعلام زنان وابوزنیبه کنیت محمد بن سلیمان بن مسلم است درشمار محدثان خاصه

زواد بروزن شداد بمعنی توشه بردار نام زواد کوفیست درشمار محدثان امامیه

زواری منسوبست بزواره بر وزن شراره مؤلف بستان السیاحه گفته

زواره نام دوولایت است یکی در عراق شهر آن اردستان است و چهل پاره قریه دارد و دیگر در خراسان شهر آن تربت است قریب پنجاه پاره قریه دارد و از زواره عراق (اصفهان) است فخرالدین علی بن حسن زواری درشمار فقیهان و محدثان و مفسران واز شاگردان محقق کرکی و سید غیاث الدین بن جمشید زواری واستاد مولی فتح الله کاشانی و صاحب تفسیر کبیر فارسی بنام ترجمة الخواص که بتفسیر زواری معروفست وشرح نهج البلاغه بفارسی بنام روضة الابرار وترجمه کشف الغمه علی بن عیسی اربلی بنام ترجمة المناقب وترجمه مکارم الاخلاق ابونصر حسن بن فضل طبرسی بنام مکارم الکرائم وترجمه عدة الداعی احمدبن فهد حلی بنام مفتاح النجاح و ترجمه کتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج ابومنصور علی بن ابوطالب طبرسی بنام کشف الاحتجاج و ترجمه اعتقادات صدوق بنام وسیلة النجاة و کتاب مجمع الهدی در تاریخ انبیاء بفارسی و کتاب لوامع الانوار الی معرفة الائمة الاطهار و این کتاب تلخیص احسن الکبار فی مناقب الائمة الاطهار محمد بن ابی زید ورامینی است و کتاب تحفة الدعوات و کتاب مرآت الصفا در زیارات و ترجمه کتاب الطرائف سیدبن طاوس بنام طراوة اللطائف و ترجمه کتاب امان الاخطار سیدبن طاوس بنام نشر الامان فی الامصار و الاوطان

فخرالدین زواری بیشتر بنشر کتب بزبان فارسی پرداخت و تا توانست کتب عربی را فارسی کرد ودردسترس فارسی زبانان گذاشت سال وفاتش بنظر نرسید ونیز از آنجا است سید حسین طباطبائی زواری از شاعران زبردست ومتخلص بمجمر ومتوفی ۱۲۲۵ مجمر چندی دراصفهان زیست واز آنجا بتهران کوچید وجزو شاعران دربار فتحعلیشاه بشمار رفت و هم لقب مجتهد الشعرائی گرفت و مثنوی بسیاق تحفة العراقین خاقانی پرداخت بدین مطلع

ای سوز درون سینه ریشان
پنهان ز نوسینه های سوزان

ودیوان شعرش شامل سه هزار وانند بیت واز نظم اواست

باچنین حسن وملاحت اگرایشان بشرند
راب وخاك دگروشهرو دیار دگرند
گر بوشند کنون خون جگرها چه عجب

که بطفلی همه پروردهٔ خون جگرند
بی سروپائی ما بین که گدایان ما را
می نمایند بمردم که چه بی پا و سرند
اثر نالهٔ من بین که بشبهای فراق
عاشقان بیخبر از نالهٔ مرغ سحرند
نیست از دل خبرم درغم خوبان مجمر
تا بگویم که زاحوال دلم بیخبرند
نیز
تو اگر صاحب نوشی و اگر ضارب نیش
دیگران راست که من بیخبرم با تو زخویش
بچه عضوتو زنم بوسه نداند چه کند
برسر سفره سلطان چو نشیند درویش
از تو در شکوه و غافل که نشاید در عشق
طفل نادانم و آگه نه ز نادانی خویش
همه درخورد وصال تو وما ازهمه کم
همه حیران جمال تو وما ازهمه بیش
میزنی تیغ و ندانی که چسان میگذرم
گرگ در گله ندارد خبر از حالت میش
آخر این قوم چه خواهند زجانهای فکار
آخر این جمع چه خواهند زدلهای پریش
تاچه بردرد کشان میرود از آتش می
صوفیان را چه بافلاک برد دود حشیش
رفت مجمر بدر شاه بگو گردون را
هرچه کردی بمن آید پس از اینت در پیش

زواوی منسوبست بزواوه بر وزن نهاده و آن نام قبیلهٔ بزرگیست که در بجایه از اعمال افریقا زیستن دارند وازاین قبیله است زین الدین یحیی بن معطی بن عبد النور مغربی زواوی در شمار ادبیا ن ونحویان و صاحب کتاب الفصول الخمسون در نحو والفیه در نحو وحواشی براصول ابن سراج ونظم صحاح جوهری ناتمام ونظم کتاب جمهره ابن درید ونظم کتابی در عروض وشرح ابیات سیبویه وشرح الجمل در نحو و کتاب العقود و القوانین در نحو و کتاب المثلث وديوان شعر وغير اینها واز نظم اواست قا لوا تلقب زين الدين فهوله

نعت جميل به اضحی اسمه حسنا
فقلت لا تعذلوه ان ذا لقب
وقف علی کل نحس والدلیل انا

ونیز

و اذا طلبت العلم فاعلم انه
عب، لتنظر ای عب، تحمل
و اذا علمت بانه متفاضل
فاشغل فؤادك بالذی هوافضل

ابن معط زواوی نحو را از جزولی فرا گرفت وحدیث را ازابن عساکر و چندی دردمشق تدریس کرد

واز آنجا بمصر رفت و درجامع عتیق
بآموزگاری پرداخت و نیروئی که
برنظم شعر داشت درنظم علوم ادبیه
بکار برد و ابن مالك الفیه خود را
ببك الفیه ابن معط نظم کرد و در
سال ٥٦٤ه ازمادر زاد ودر سال ٦٣٨
درقاهره ازدنیا رفت

زوزنی منسوبست بزوزن
بروزن روشن ازتوابع خواف و از
آنجا است ابوعبدالله حسین بن علی
بن احمد زوزنی درشمار اعلام ادیبان
وصاحب کتاب ترجمان القرآن و
کتاب المصادروشرح معلقات ومتوفی
٤٨٦ ونیزابوالقاسم اسعد بن علی بن
احمد زوزنی معروف ببارع درشمار
ادیبان وشاعران وازنظم اواست در
ریارب معشوق

قد اقبل المعشوق فاستقبلته
مستشفیاً مستسقیاً من ر
نشوان والابریق فی یده ولی
من ریقه ما ناب عن ابریقه
لو کنت اعلم انه ای زائر
ارششت من دمعی تراب طریقه
ولکنت اذکی جمر قلبی فی الدجی
بطریقه کی یهتدی ببریقه
فرویت وجهی عن مدامة کأسه
وشربت کأساً من مجاج عقیقه
یاقوت در معجم الادباء نوشت
که دربعضی از کتب خواندم فاضلانی
که درخراسان لقب بارع دارند سه
کسند یکی بارع هروی است صاحب
کتاب طرائف الطرف دیگرکه در
رتبت پستراز دو دیگر است بارع
بوشنجی است سه دیگر بارع زوزنی
است که ازهمه برتراست ونیزازنظم
بارع زوزنی است درغزل

قمرسبی قلبی بعقرب صدغه
لما تجلی عنه قلب العقرب
فاجبته ألدیك قلبی قال لا
لکن قلبك عند قلب العقرب

ودر سال ٤٩٢ درگذشت ونیز
ابوجعفر محمد بن اسحق زوزنی که
دربحائی گذشت ونیز ابو بکر محمد
بن احمد یوسفی زوزنی درشمار شاعران
ومترسلان ثعالبی درتتمة الیتیمه نوشت
که حاجتمندی اورا اززوزن بیرون کرد
وروزگاری دراز درمیان بیگانگان
زیست و آنگاه بزوزن برگشت ی
آنگه مقصودرا باخود آورد ولم یلبث
ان انتقل من ضیق العیش الی ضیق القبر
ولم یلق بین الضیقین فسحه یعنی از آن
پس که بزوزن رسید اندکی درجه

مانده واز تنگنای زندگی رهید و به
تنگنای قبر رسید ومیان آن دو تنگنای
گشایشی ندید و آنگاه فصولی از نثر
ادیبانه و فاضلانه او آورده و سپس
چیزی ازنظمش وازنظم اواست

و كلفني من بلايا الفراق
ق [illegible] يطاع ومالا يطاق
رقيب يعوق و شغل يعق
و حسن يروق و دمع يراق
و قلب يصب و دمع يصب
ونفس تشاق و روح تساق
سقى الله حالين من دهرنا
طراد العتاق و طيب العناق

و نیز

اذا ما اجمع اهل الآداب ان لا يعابا
المستميح شرابا [illegible] والمستعير كتابا

و نیز ابو [illegible] محمد بن محمد زوزنی
در شمار فاضلان و شاعران بود و آنچه از
ذوق ان [illegible] زوزنی [illegible]
[illegible] است

لنا فقهاء شرهم جهال [illegible]
و ان زل خير منهم فهو [illegible]
اذا ما على الناس القيامة [illegible]
وجاؤوا باسرافيل في الصور ينفخ

و نیز ابو [illegible] زوزنی در شمار
فاضلان و شاعران [illegible] زوزن و
ازاواست

انلني يا حليف المجد سؤلي
ولا تنظر الى ثقل الرسول
فان ضرورة الايام تلجى
احا نينا الى الرجل الثقيل

و نیز ابوالحسن علی بن ابی علی
بن جعفر زوزنی در شمار ادیبان و
شاعران واز نظم اواست

كفى الشيب عيبا ان صاحبه اذا
اردت له وصفا به قلت اشيب
وكان قياس الاصل ان قست شايبا
و لكنه في جملة العيب يحسب

مقصود اینست که عیوب آدمی در کلام
عرب بیشتر بروزن افعل آید مانند اعور
اعرج اعمش اشل اقرع اصم ابخر واز آن
جمله است اشیب وهمان بودن آن بر
وزن افعل در عیب بودن پیری کافی است
و باید دانست که زوزن بیهره
گرچه [illegible] معروف است و بهره کوچک از
[illegible] آنرا [illegible] ادیبان وشاعران
و فاضلان بسیار بیرون داد و ایشان را
زوزنی گویند

زوطی بروزن غوغا نام نیای
ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی است
یکی از چهار امام سنیان

＊ ＊ ＊ ＊ ＊

زول بروزن قول بمعنی دلیر نیز بخشنده ، لقب نیای احمد بن علی بن هبة الله است از فرزندان مأمون عباسی و معروف بابن المامون ودر شمار فقیهان و قاضیان وادیبان و خوشنویسان وچندی منصب قضاداشت تا آنگاه که مستنجد خلیفه عباسی قضات رابزندان انداخت ابن المأمون نیز بزندان رفت و مدت یازده سال زندانی بود ودرآن مدت هشتادمجلد کتاب نوشت و کتاب الفصیح راشرح کرد و کتابی دیگر بنام اسرار الحروف پرداخت تا آنگاه که مستضیئ بخلافت رسید وزندانیان قضات را آزاد کرد و وظائف ورواتب همه را بپرداخت وابن المأمون درسال ۵۰۹ ازمادرزاد و بسال ۵۸۶ در گذشت

زولاق بروزن پوشاك نام نیای ابومحمد حسن بن ابراهیم بن حسن بن حسین بن علی بن خلف بن راشد بن عبدالله بن سلیمان بن زولاق مصری لیثی است مشهور بابن زولاق درشمار مورخان و فاضلان و صاحب کتاب خطط مصر و کتاب اخبار قضاة مصر و کتاب سیرة محمد بن طغج الاخشید کتاب سیرة جوهر و کتاب سیرة کافور و کتاب سیرة المعز و کتاب سیرة العزیز و کتاب سیرة الماذرائیین و متوفی ۳۸۶ و یا ۳۸۷ ابن زولاق درفن حدیث نیز کار کرد ودرشمار محدثان در آمد اما از بس بتاریخ دلبند بود فن حدیثش درسایه آن افتاد و خود این شعررا مکرر خطاب بخود خواند

ما زلت تکتب فی التاریخ مجتهداً
حتی رأیتك فی التاریخ مکتوبا

زولاهی منسوبست بزولاه بر وزن پوشاك ازقرای مرو وابومنصور محمد بن علی بن محمود بن عبد الله زولاهی در شمار محدثان و متوفی ۵۲۵ بدانجا منسوب

زهر بروزن قفل نام نیای خاندانی است در اندلس که فرزندانش بابن زهر شهره اند و از این خاندان است ابومروان عبد الملك بن محمد بن مروان بن زهر در شمار طبیبان وفاضلان که چندی درمصر زیست و سپس باندلس برگشت ودرشهردانیه بارزیستن افکند ودرنزد امیرمجاهد که فرمانروای آن کشور بود بزرگ مکانتی یافت وآوازهٔ فضلش بدان سبب دراندلس بپیچید وازآنجاباشبیلیه رفت ودرهمان شهر درگذشت وابن

خلکان وفات اورا درشهردانیه نوشته
است ونیزابوالعلاء زهربن ابی مروان
عبدالملك بن محمدبن مروان بن زهر
که درصناعت طب اربدر بلند آوازه
ترگردید و کتابها پرداخت مانند کتاب
الخواص و کتاب الادویة المفرده و
کتاب الایضاح و کتاب حل شکوك
الرازی علی کتب جالینوس و کتاب
مجربات الطب و کتاب النکت الطبیه
وغیرها و او با دولت مرابطین
(۱) پیوست ونزد آنان مکانتی بزرك
یافت ودر سال ۵۲۵ در گذشت ونیز
ابومروان عبد الملك ...
بن ...
... شیعی
مذهب ...
گردید که پادشاه ...
نخورد وآب ننوشید وازاین رهگذر
درصناعت طبابت شهرتی بزرك یافت
و کتابها پرداخت مانند کتاب التیسیر
فی المداواة والتدبیر و کتاب الاغذیه

(۱) مرابطین ... از
سلسلهٔ سلاطین مغرب بودند واز این
سلسله چهار کس سلطنت کردند و مدت
ملکشان هشتاد سال بود و عبد المؤمن
بن علی کومی درسال ۵۴۲ دولت مرابطین
را برانداخت وخود بر بلاد مغرب مستولی
گردید

و کتاب ... و کتاب التذکره و
کتاب ... فی اصلاح النفس
والاجساد و در سال ۵۹۵ دراشبیلیه
درگذشت ونیز ابوبکر محمد بن عبد
الملك بن زهر در شمار شاعران وادیبان
و ... مخصوص عبد المؤمن و
فرزند وی یوسف بن عبد المؤمن واز
نظم اوست در اشتیاق بفرزند خود
ولی ولد ... فرخ القطا
... ولی لدیه
مأب عنه داری فیا وحشتی
لذاك ... الوجیه
...
... علیه
...
...
... در ...
... شعرترا برلوح
...
...
... الیك
تراب ...
کانی لم امس یوماً هلبه
اداری الایام ...
وها انا قد صرت رهناً لدیه
ونیز ابومحمد عبد الله بن محمد

بن عبدالملك بن زهر که در جوانی درفن طبابت بارع گردید وطبیب مخصوص ابو عبد الله محمد الناصر گردید و هم در جوانی سال ۶۰۲ در گذشت

زهرانی منسوبست بزهران بروزن درمان وآن نام زهران بن کعب بن عبدالله بن مالك بن نصر بن ازداست پدرتیرهٔ درقبیله ازد وجنادة بن ابی‌امیه زهرانی ازدی صحابی بدومنسوبست

زهراوی منسوبست بزهراء که نام شهر کیست دراندلس نزدیك قرطبه وازاین شهر کست ابوالحسن علی بن سلیمان زهراوی درشمار طبیبان وحاسبان ونیز سلیمان بن محمد زهراوی درشمارادیبان وصاحب شرح ادب الکاتب وی بشرق کوچید وابوجعفرنحاس وابوسعید سیرافی و ابوالقاسم زجاجی‌را بدید

زهره بروزن غرفه نام نیای خاندانی‌است درحلب که بدانش‌وادب مشهورند و مشهور ترین ایشان ابو المکارم حمزة بن علی بن زهره حسینی حلبی است ازاعلام فقیهان و متکلمان ودرحلبی گذشت و اما بنو زهره که ازعلامهٔ حلی اجازت حدیث دارند و در مجلد آخر بحار الانوار اجازت نامه ایشان مسطور است نامهایشان بدین‌ترتیب‌است علاءالدین علی بن محمد بن علی بن حسن بن زهره و فرزندش شرف الدین ابو عبدالله حسین بن‌علی وبرادرش سدید الدین‌محمد ودوفرزند برادرش احمد وحسن فرزندان محمد

زهرون بروزن کم خون نام نیای ابراهیم بن هلال صابی است از اعاظم مترسلان ودرصابی بیاید

زهری منسوبست بزهره بر وزن غرفه وآن نام زهرة بن کلاب بن مره است پدرتیرهٔ درقبیله قریش واز این تیره است ابوبکر محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن حرث بن شهاب بن زهرة بن کلاب مدنی درشمارفقیهان‌تابعان گویند علم‌فقهای سبعه مدینه راحفظ داشت وده تن از صحابه را بدید وجمعی ازپیشوایان علم حدیث از او روایت کردند مانند مالك بن انس و سفیان بن عیینه و سفیان ثوری وهم با عبدالملك بن مروان وهشام‌بن عبدالملك ویزیدبن عبدالملك‌پیوسته‌بودوازطرف یزیدبن

عبد الملك چندی منصب قضا داشت و نیز گویند وقتی بخانه رفت کتابهای خود را گردا گرد خود نهاد و بمطالعت آنها پرداخت واز هرچیز چشم دوخت واز هر کار رخ تافت و همسرش از اینکار بتنگ آمد و گفت این کتابها از سه ضره (ضره دوزن ویا چند زنیست که در نکاح یك مرد باشند) برمن جان گزاترند ودرسال ۱۲٤ در گذشت و نیز ابواسحق ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف زهری مدنی درشمار محدثان وحدیث را از پدرش وهشام بن عروه وابن شهاب وغیر ایشان فرا گرفت و باحمد بن حنبل وعلی بن جعد وغیرایشان رسانید ودر سال ۱٤۸ ببغداد رسید وهرون الرشید مقدمش را گرامی گرفت واورانوازش کرد واز حکم غنا (خوانندگی) پرسید و بحلال بودن آن فتوی داد و بعضی از محدثان برای فرا گرفتن حدیث نزدش رفتند و شنیدندش که تغنی کند گفتند ما برشنیدن حدیث از تو حریص بودیم اما اکنون خاطر گیرنش آن از تو رغبتی [illegible]

من نیز برآنم که ازاین پس هرآنکس از من خواست حدیث شنود نخست غناء بخوانم وآنگاه حدیث کنم واین خبردرمیان مردم بغداد بپیچید و بهرون الرشید رسید هرون او را نزد خود خواند و گفت حدیث مخزومیه که پیغمبر دست اورادردزدیدن زیور ببرید چه بود گفت عودم را بیاورید هرون پرسید عود (عود بمعنی چوب است و نیز مزمار ساز معروف) افروختنی گفت بلکه عود نواختنی و شاید خبر آن سفیه مرد دیروزی ترا رسیده است و من سوگند یاد کردم که حدیث نکنم تانخست غناء نخواهم هرون سازعود را طلبید وابو اسحق زهری این شعر خواند

یاام طلحة ان البین قد أفدا
قل الثواء لئن کان الرحیل غدا

هرون پرسید از فقیهان کدام کس است که غناء را پسندد گفت آنکس که خدا دلش را استوار دارد پرسید دراین باره از مالك بن انس چیزی شنیدی گفت ازمالك نشنیدم اما پدرم مرا خبرداد که فقیهان در دعوت بنی یربوع حاضرشدند ومالك نیز در میان ایشان بود اما در فقه از همه کم [illegible]

ومزمارها بود و خواندند وساز ها نواختند ومالك دائره کوچك وچهار

گوشهٔ داشت واین شعررا خوانده

سلیمی اجمعت بینا ☆ فاین لقا ؤها اینا
وقدقالت لاتراب ☆ لها زهر تلاقینا
تعالین فقد طاب ☆ لنا العیش تعالینا

هرون بخندید واموال بسیاری باوببخشید وابواسحق زهری دربغداد زیست ودر سال ۱۸۵ درگذشت

زهیر بروزن زبیر مصغر زهر ازاعلام است ونام زهیربن‌قین ازیاران امام حسین وازشهیدان کربلا ونیزنام زهیربن ابی سلمی مزنی درشماراعلام شاعران جاهلیت وصاحب قصیده معلقه بدین مطلع

أمن امأوفی دمنةلم تکلم
بحو مانة الدراج فالمتثلم

ودر پایان قصیده باندرز دادن و راهنمائی کردن پرداخته وأز ابیات خوب و حکیمانه اواست

رأیت‌المنایا خبط عشواء من‌تصب
تمته ومن تخطی یعمر فیهرم
ومن لایصانع فی امور کثیره
یضرس بانیاب و یوطا بمنسم
ومن‌یجعل المعروف‌من‌دون‌عرضه
یفره و من لا یتق الشتم یشتم
و من یك ذا فضل فیبخل بفضله
علی قومه یستغن عنه و یذمم
ومن یوف لایذمم ومن یهد قلبه
الی مطمئن البر لا یتجمجم
و من هاب اسباب المنایا ینلنه
وان یرق اسباب السماء بسلم
ومن یجعل المعروف فی غیراهله
یکن حمده ذماً علیه و یندم
و من لا یذد عن حوضه بسلاحه
یهدم و من لا یظلم الناس یظلم
و من یغترب یحسب عدواً صدیقه
و من لا یکرم نفسه لا یکرم

وعمر بن خطاب زهیر بن ابی سلمی راازهرشاعری‌مقتدرترشمرد و درنامهٔ که بابو موسی اشعری نوشت این شعرزهیررا درآن‌آورد

فان‌الحق مقطعه ثلاث
یمین او نفار اوجلاء

وعبدالملك‌بن‌مروان ازشاعران در باری خود پرسید کدام بیت شعر است که بیشتر ستایش را رساند همه براین بیت زهیراتفاق کردند

ترا ه اذاما جئته متهللا
کأنك‌تعطیه‌الذی‌انت‌سائله

وچنین گفتند که‌دردودمان هیچ شاعری‌درجاهلیت‌مانندزهیرشاعرپدید نگردید ودر اسلام دردودمان جریر

زیات بر وزن شداد کسی را

گویند که روغن زیتون بگیرد و یا بفروشد و آن لقب جمعی است از جمله ابو الحسین بسطام بن سابور زیات واسطی از ثقات محدثان خاصه و ابن زیات کنیت محمد بن عبدالملك زیات است در شمار ادیبان و کاتبان و شاعران و وزیران و در آغاز در شمار کاتبان دربار معتصم خلیفه عباسی بکار کتابت پرداخت وچنین اتفاق افتاد که از عاملی نامهٔ رسید ودر آن لفظ کلاء بود معتصم از احمد بن عماد بصری وزیر خود پرسید کلاء چیست گفت ندانم گفت خلیفه امی (درس ناخوانده) باشد و وزیر عامی آنگاه پرسید در دربار از نویسندگان کیست گفتند ابن زیات معتصم او را نزد یك خواند و معنی کلاء را ازاو پرسید ابن زیات گفت هر گیاهی را خواه تر باشد و خواه خشك کلاء گویند وتر آنرا خلاء وخشك آنرا حشیش نامند وآنگاه در قسمت بندی گیاهها سخن کرد چند انکه معتصم فضل وادب او را گردن نهاد و منصب وزارت را باو داد وپس ازمعتصم وزیر واثق گردید وپس از واثق وزیر متوکل اما وزارت متوکل دیری براو نپایید که متوکل

او را گرفت و در تنور آهنین افکند همان تنوریکه برای مصادرهٔ مردم خود ساخته بود و اموالش را ضبط کرد و مدت چهل روز در آن تنور معذب بود وسپس در گذشت مسعودی نوشت که ابن زیات از تنوربان دوات وکاغذ وقلمی خواست تاچیزی بر آن نویسد و تنوربان از متوکل اجازت طلبید وپس از حصول اجازت باو رسانید ابن زیات این شعررا بمتوکل نوشت

هی السبیل فمن یوم الی یوم
کأنه ماتریك العین فی نوم
لا تجزعن رویدا انها دول
دنیا تنقل من قوم الی قوم

اما در آن روز از بسیاری کار نامه بمتوکل نرسید وفردای آنروز نامه را خواند وگفت او را از تنور بیرون آرید وچون به تنور رسیدند اورا مرده دیدند و این قضیه درسال ۲۳۳ اتفاق افتاد و نیز از نظم ابن زیات است

سماعاً یا عباد الله منی
و کفوا عن ملاحظة الملاح
فان الحب آخره المنایا
بهیج بها

وقالوا دع مراقبة الثریا
ونم باللیل مسرور ا لجناح
فقلت وهل اذاق القلب حتی
افرق بین لیلی والصباح

زیاده بر وزن پیاده از اعلام مردان است مانند زیاد بدون تا و نام زیادة بن جهور لخمی صحابی و نام زیادة بن فضاله لخمی از محدثان خاصه

زیادی منسوبست بزیاد بن ابیه و آن پیوند ابراهیم بن سفیان بن سلیمان بن ابی بکر بن عبدالرحمن بن زیاد بن ابیه زیادی است در شمار نحویان ولغویان وشاعران و از شاگردان سیبویه وصاحب کتاب النقط والشکل و کتاب الامثال و کتاب تنمیق الاخبار و کتاب اسماء السحاب و الریاح و الامطار وغیرا ینها ومتوفی ۲۴۹ واز نظم اواست در کنیزکی سیاه که اورا دوست داشت

الا حبذا حبذا حبذا
حبیب تحملت فیه الاذی
ویا حبذا برد انیابه
اذا اللیل اظلم واجلوذا

واما ابوحسان حسن بن عثمان بن حماد بن حسان بن عبد الرحمن بن یزید زیادی منسوب بزیاد بن ابیه نیست بلکه نیایش ام ولد (فرزند آقا از کنیز) زیاد بن ابیه را بزنی گرفت وبزیادی شهره شد ابوحسان از اعیان اصحاب واقدی است ودرشمار ادیبان وفاضلان ونسب شناسان و اخباریان واز قضاة بغداد وصاحب کتاب طبقات الشعراء و کتاب عروة بن الزبیر و کتاب الاباء والامهات ومتوفی ۲۴۲ و چنین نویسند که مردی ازمردم خراسان که آهنك حج داشت ده هزار درهم نزد ابوحسان امانت گذاشت تا هنگام باز گشتن ازحج آنرا بگیرد ابوحسان که در شمار فقر وتهیدستی بود آنرا در نیازمندیهای خود بکار برد با این قید که تا هنگام باز گشتن خراسانی آن را برجایش نهد اما خراسانی برای امری که پیش آمد کرد ازرفتن بحج منصرف گردید و آهنك باز گشتن بشهرخود کرد واز ابوحسان امانتش راخواست ابوحسان تعلل کرد وبامروز وفردا وعده داد وخراسانی نیز مکرر مطالبه کرد ناچار دادن آنرا بروزی معین افکند ودرشبی که فردای آن زمان رسیدن پرداخت امانت است بشدت اندوهمند گردید و خواب برچشمش راه نبرد

ناچار برخاست وآهنك منزل دینار بن عبدالله کرد درمیان راه فرستاده دینار رادید که ازمنزل ابوحسان پرسش کرد ابوحسان خود را باو شناسانید وگفت دینار ترا پیام کرد که بر نانخورانم چیزی قسمت کردم وخواستم نانخوران تو نیز درحساب نانخوران من باشند دههزار درهم ترا فرستادم ابو حسان آنرا گرفت و بخراسانم پرداخت وآنگاه بمنزل دینارشتافتن گرفت وخبرخود رابراوخواند دینار گفت پس امانت خراسانی رارد کردیم ونفقه نانخوران تو برما ماند وده هزار درهم دیگراورا داد

زیبی باکسر اول منسوبست بزیب بروزن سیب ازقرای عکا وابو علی حسن بن هیثم بن علی تمیمی زیبی درشمار محدثان بآن منسوبست

زیتونی منسوبست بزیتون وآن نام قریه ایست درغربی رود نیل ونیز لقب کسی است که روغن زیتون (دانه ایست روغن دار) بگیرد ویا بفروشد وندانستم ابومحمد حسن بن علی اشعری زیتونی درشمار محدثان خاصه وصاحب کتاب نوادر بقریه منسوبست ویا زیتونی لقب اواست

زیدون بر وزن جیحون از اعلام است وازمواردیست که جمع رانام کرده اند وابن زیدون کنیت مشهور ابو الولید احمد بن عبدالله بن غالب بن زیدون مخزومی قرطبی است درشمار شاعران شهیر اندلس ووزیر المعتضد صاحب اشبیلیه و نیز وزیر فرزندش المعتمد وچیزیکه بیشترمایه شهرتش گردید قدرت اوبرنظم ونثر واطلاع کافی او از احوال مردم اندلس بود وولاده دختریکی ازامراء که معشوقه او بود نیز بقدرت او برنظم شعر مدد کرد وازنظم او است

بینی وبینك ما لوشئت لم یضع
سر اذا ذاعت الاسرار لم یذع
یا بایعاً حظه منی ولو بذلت
لی الحیاة بحظی منه لم ابع
یکفیك انك ان حملت قلبی ما
لاتستطیع قلوب الناس یستطع
نه‌واحتمل‌واستطل‌واصبروعزوهن
وول واقبل‌وقل‌واسمع‌ومراطع

ونیز

اضحی التنائی بدیلا من تدانینا
وناب عن طیب لقیانا تجافینا
تکاد حین تناجیکم ضمائرنا
یقضی علیناالاسی لولا تأسینا

حالت لبعدکم ایامنا فغدت
سوداً و کانت بکم بیضاًلیالینا
تا آنجا که گفته است
بالامس کنا و ما یخشی تفرقنا
و الیوم نحن ولا یرجی تلاقینا
لا تحسبوا نأیکم عنا یغیرنا
اذ طالما غیر النأی المحبینا
و الله ما طلبت ارواحنا بدلا
عنکم ولاانصرفت فیکم امانینا
ابن زیدون درسال ۴۶۳ دراشبیلیه
در گذشت

زیدویه مرکب است از کلمه زید وویه کلمه اعجاب و آن نام نیای محمدبن فضل بن زیدویه همدانی است درشمار محدثان خاصه

زیدی منسوبست بزیدبن علی بن حسین بن ابیطالب امام فرقه زیدیه وپیروان او را زیدی وزیدیه گویند و ازاعلام این فرقه ابوالفرج علی بن حسین بن محمد مروانی اموی زیدی است صاحب کتاب اغانی که ترجمه اش در اموی گذشت ونیز منسوبست بزیدیه ازقرای بغداد وابوبکرمحمدبن یحیی بن محمد شوکی زیدی ازمشایخ ابن شاهین بدان منسوبست

زیقی منسوبست بزیق بروزن میخ وآن نام محلتی بوده است درنیشابور و ابو الحسن علی بن ابی علی زیقی نیشابوری درشمارمحدثان وازمشایخ ابومحمد شیبانی و متوفی ۳۱۷ بدان منسوب

زیلوشی منسوبست بزیلوش بروزن بیهوش از قرای رمله در فلسطین و ابوالقاسم هبة الله بن نعمة بن حسین بن سری کنانی زیلوشی در شمار محدثان وازمشایخ حافظ سلفی بدان منسوبست

زینبی منسوبست بزینب کبری دختر علی زوجه عبدالله بن جعفر که از او فرزندی بوجود آمد بنام علی که بعلی زینبی شهره گردید ونیز عبدالله بن احمد بن حمزه جعفری زینبی از افاضل علمای امامیه بدو منسوبست و نیز زینبی منسوبست بزینب دختر سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس زوجه ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس درشمار زنان بانام عصر خود وهمان زنی است که بنی عباس اورا بسیار احترام کردند وهمواست که بمأمون عباسی گفت جامه سبز را از بر بیرون کن وجامه سیاه که شعار بنی عباس است

بپوش و مأمون پذیرفت و منسوب
باین زینب است ابو القاسم علی بن
طراد بن محمد زینبی نقیب اشراف
و وزیر مسترشد و مقتفی و در سال
۵۲۹ که میان مسترشد و سلطان مسعود
سلجوقی جنگ درگرفت و لشکر
بغداد شکست دید ابو القاسم زینبی
در ملازمت خلیفه پانشاری کرد و
گرفتار گردید

زوید بروزن زبیر مصغر زید
نام زوید است در شمار محدثان
خاصه

سائح بر وزن فاتح کسی را
گویند که بسیار سفر کند و فارسیان
بجای آن جهانگرد را بکار برند و
آن لقب ابوالحسن علی بن ابی بکر
بن علی هروی است که بسیار سفر کرد و
در بر و بحر بگشت و کوه و هامون
را بگردید و هر جا رسید بخط خود
چیزی بر دیوار آن نوشت تا جائیکه باین
کار باو مثل زنند و شاعر در نکوهش
کسی که بورق پرانی پیشه گدائی را
دنبال کرد گفت

اوراقه کدیته فی بیت کل فتی
علی اتفاق معان واختلاف روی
قد طبق الارض من سهل و من جبل
کأنه خط ذلك السایح الهروی

سائح در ریشه از مردم هرات
بود و در موصل از مادر زاد و در
پایان در حلب زیست و کتاب
الزیارات و کتاب الخطب الهرویه
بپرداخت و در سال ۶۱۱ در مدرسهٔ حلب
درگذشت و نیز سائح لقب ابو بکر علی
بن محمد خراسانی علوی است از احفاد
امام حسن مجتبی و در شمار کیمیا
گران و صاحب کتاب الیتیم و کتاب
الحجر الطاهر و کتاب الطائر الخفی و
کتاب الحجر النافع و کتاب الاصول و
کتاب [illegible]
میاهما وی نیز بمناسبت جهانگردی
لقب سائح یافت ابن ندیم در فهرست
نوشت که وی برای داشتن صنعت کیمیا
بر جانش بیمناک بود و از بیم سلطان از
شهری گریخت و بشهر دیگر پیوست
و من کسی که او را دیده است ندیدم اما
مکتب او بما رسید و نیز سائح لقب
دارم بن قبیصه تمیمی دارمی است در
شمار محدثان خاصه

سائی در سابی بیابد

ساباطی منسوبست بساباط از
قرای مدائن و اسحق بن عمار ساباطی
در شمار محدثان خاصه و جمعی دیگر

محدثان بدان منسو بند

سابری باضم بای ابجد مخفف بوری است و در سابوری بیاید و مدبن عبده سابری در شمار محدثان عه بدان منسوبست

سابق الحاج کسی را گویند برحاجیان در رسیدن بمکه پیشی گیرد و آن لقب ابو حنیفه سعید بن ، همدانی است در شمار محدثان سه وسابق الحاج اورا از اینروی نند که برر فتن چالاك بود ومسافت ن قادسیه و مکه رادر هشت روز ؛ و ولیدبن صبیح گفت ابوحنیفه هلال ماه ذی‌الحجه را درقادسیه دید ومادر عرفه اورا دید یم و بعضی بر جای سابق سائق باهمزه آور ده‌اند بمعنی رانندهٔ حاج ودرست همان‌ضبط نونسه

سابق الدین کسی راگویند که در کارهای دین بردیگران پیشی گیرد و آن لقب ابو بکر یحیی بن سعد ون بن تمام بن محمد قرطبی ازدی است در شمار نحویان و مقر ئان و ادیبان و فاضلان کسب دانش کرد وازآنجا رف بغداد کوچید و از آنجا با سکندریه رفت و ازآنجا بدمشق رفت و در دمشق چندی بزیست و بتدریس علم نحو وقرآن پرداخت واز آنجا باصفهان رفت وازآنجا بموصل رفت ودر موصل بزیست ودر همانجا سال ٥٦٧ درگذشت

سابوری منسوبست بسابور معرب شاپور از شهرهای قدیمی فارس در هیجده کیلو متری گازرون که از میان رفت ودر جای آن چند دهکده بنا گردید وورود شاپور از جلگه شاپور گذرد وازآن شهراست محمد بن عبده سابری که در سابری گذشت و ابوعبد الله محمد بن عبد الواحد بن محمد بن حسن فقیه سابوری و باید دانست که سابورنام چندموضع دیگر است ازجمله قصبهٔ در پنجاب نزدیك ملتان وقصبهٔ درهفت فرسنگی کشمیر ونام موضعی است در بحرین وجائیست که علاء حضرمی درزمان خلافت عمر آنرا فتح کرد وبعضی گویند درزمان خلافت ابوبکر

جی منسوبست بساج ازقرای میان کابل و غزنه وازاین قریه است ابویحیی زکریا بن یحیی بن محمد ساجی که دربصره زیست وازربیع و

مزنی فرا گرفت و کتاب اختلاف الفقهاء و کتاب علل الحدیث بپرداخت و در بصره سال ۳۰۷ در گذشت

سارکولی منسوبست بسارکون بروزن پایکوب از قرای بخارا وابو بکر محمد بن اسحق بن حاتم سارکولی بخاری در شمار محدثان بدان منسوبست

ساریه بروزن بادیه بمعنی ستون نیزابری که بشب گذرد از اعلام است و نام چندتن صحابی

ساسی با یای مشدد منسوبست بساسی با یای مخفف ازقرای واسط وابو طه علیم بن محمد بکری ساسی در شمار محدثان خاصه وصاحب کتاب التوحید ونیزا بوالمعالی بن ابی الرضا بن بدر ساسی در شمار محدثان عامه بدان منسوبند

ساسی دویر ساسی بروزن شاهی ودویر بروزن زبیر وآن لقب ابوالصقر احمد بن فضل بن شبابه همدانی است در شمار نحویان وادیبان و کاتبان وخود حکایت کرد که در بصره برابو خلیفه در آمدم حالیکه جمعی از هاشمیین نزد او بودند و خوراك صبحانه خوردند اما دربان مرا ازدر آمدن بروی منع کرد و من برپاره کاغذی دو بیت نوشتم و بیکی از غلامان دادم وآنرا بابو خلیفه رسانید و بمحض اینکه آنرا خواند گفت بگوئید همدانی در آید ومن براو در آمدم ومرا پیش خود نشانید وطبقی ازرطب پیش من نهاد وآن دو بیت اینست

ابا خلیفة تجفو من له ادب
وتتحف الغرمن اولاد عباس

ما كان قدر رغيف لوسمحت به
شيئاً وتأذن لي في جملة الناس

ودرسال ۲۰۵ در گذشت ونداستم ازچه روی اورا ساسی دویر گفتند

ساعاتی منسوبست بساعات جمع ساعت وآن لقب کسی است که ساعت بسازد ویاساعتهارا بصلاح آورد واین ساعاتی کنیت جمعی است ازجمله فخر الدین رضوان بن محمد بن علی بن رستم خراسانی در شمار طبیبان و ادیبان ومنطقیان وفیلسوفان وصاحب حواشی برقانون ابن سینا و کتاب القولنج و کتاب المختار من الاشعار پدرش از مردم خراسان بودامادردمشق زیستن گرفت و پیشه اش ساعت سازی بود وبفرمان الملك العادل نورالدین محمود زنگی ساعتهای بالای سردر الجامع الکبیر را ساخت وفخر الدین در

دمشق از مادر زاد ودرسال ٦١٨ در گذشت ونیزابن ساعاتی لقب برادرش بهاء الدین ابوالحسن علی است درشمار شاعران نامور وصاحب دیوان شعر ومتوفی ٦٠٤ ونیز ابن ساعاتی کنیت مظفر الدین احمدبن علی بن تغلب بعلبکی بغدادیست در شمار اعاظم فقیهان حنفی و صاحب کتاب مجمع البحرین در فقه و کتاب البدیع در اصول ومتوفی ٦٩٤ پدراونیزساعتهای سردرالمستنصریه راساخت وبساعاتی مشهور گردید

ساعدی منسوبست بساعدة بن کعب بن خزرج پدر تیرهٔ درقبیله خزرج وسقیفه بنی ساعده جائیکه خلیفه پس از پیغمبر در آن تعیین گردید مربوط بفرزندان همان ساعده بودواز این تیره است ابوثابت سعدبن عباده ساعدی خزرجی انصاری رئیس مطلق قبیله خزرج درجاهلیت واسلام ورقیب ابوبکر درخلافت تا جائیکه انصاررا به بیعت کردن باخود خواند وازآن پس که ابوبکر پیش افتاد از بیعت کردن با اوسر باز زد وچون نتوانست در مدینه بماند بشام رفت ودرحوران سال ١٥ اورا کشتندوچنین شهرت دادند که جنیان او را کشتند ونیزفرزندش قیس بن سعد بن عباده ساعدی در شمار ناموران صحابه و دلیران اسلام ومتوفی ٦٠

ساعی بمعنی سخن چین نیز عیبجو وعیب گیرنیزباج ستان نیز کار فرمای مردم و ابن ساعی کنیت تاج الدین علی بن انجب بن عثمان بن عبدالله بغدادیست خزانه دار کتب مستنصر عباسی و در شمار فقیهان و مورخان وشاعران وادیبان وصاحب کتابی درتاریخ خلفای عباسیین ناتمام ومتوفی ٦٧٤

سالحینی منسوبست بسالحین بافتح لام وحای حطی ازقرای بغدادوابو زکریایحیی بن اسحق سالحینی بجلی در شمارمحدثان وازمشایخ احمدبن حنبل ومتوفی ٢٢٠ بدان منسوبست

سالمی منسوبست بسالم بن عوف پدرتیرهٔ در قبیله خزرج وابو الولید رفاعة بن عمروسالمی خزرجی صحابی که درجنگ احد کشته گردید بدومنسوبست

سامانی منسوبست بسامان نام نیای ملوک سامانی وازاوپسری بنام اسد بوجود آمد و ازاسد چهار پسر بنام

نوح واحمد ویحیی والیاس و مأمون هرچهار پسراورا حکومت دادنوحرا فرمانروای سمر قند کرد و احمد را فرمانروای فرغانه‌ویحیی رافرمانروای چاچ والیاس رافرمانروای هرات والیاس چندان‌درحکومت نپاییدواز جهان‌رفت اما احمد چون باکفایت ترازدیگران بود کاشغر را نیز ضمیمه حکومت خود کرد و بتدریج قدرت‌این خاندان بیشترشدوتمام‌ماوراءالنهروخراسان‌را ضمیمه حکومت‌خود کردند وسلطنت درمدت یکصدوبیست و هشت‌سال از ۲۶۱ تا ۳۸۹ دردودمان سامانی بماند و سلاطین ایشان بدین نامند اسمعیل بن احمد سامانی و احمد بن اسمعیل و نصربن احمد و نوح بن نصر وعبد الملك بن نوح ومنصور بن نوح بن نصرونوح‌بن منصوربن نوح‌ومنصور بن نوح‌بن منصوروعبدالملك بن‌نوح بن منصور ونسرسامان ازقرای بخارا است ونداستم غازی بن احمد بن‌ابی منصورسامانی درشمار فقیهان امامیه وصاحب کتاب النور وکتاب المفاتیح کتاب النبات‌بان‌سلسله پیوندرساند ویا بعریه منسوبه

سابخنی بزوزن پا تختی منسوبست بسابخن از قرای نسف و ابواسحق ابراهیم بن‌معقل بن حجاج بن خداش بن خدیج سا بخنی نسفی درشمارائمه حدیث ومتوفی۲۹۵ بدان منسوبست

ساوجی منسوبست بساوه از شهرهای دیرین ایران واز این شهر است خواجه جمال الدین سلمان بن خواجه‌علاء الدین‌محمد مشهوربسلمان ساوجی‌ازمشاهیرقصیده‌سرایان ایران پدرش علاء الدین محمد ازمستوفیان دیوان مغول‌بود وسلمان براثرنبوغی که درنظم‌شعرپیدا کرد نخست‌خواجه غیاث الدین محمد وزیر سلطان ابو سعید بهادررا ستودوسپس بجلایریان پیوست وشیخ‌حسن ایلکان وهمسرش دلشاد خاتون رامدیحت‌گفت واز آن پس سلطان اویس وسلطان حسین‌را ستود ومدت چهل‌سال مدیحت‌سرائی آن‌خاندان کردواز آن‌پس‌شاه شجاع دومین حکمران مظفریان‌را ستود و درپایان عمر گوشه نشین گردید ودر ساوه بزیست ودر ۷۷۸ درگذشت و ازنظم او ست

تا چند در هوای جمالت زآب چشم
بر چهره لاله‌کارم و بر زعفران دهد

خود دل کرا دهد که دهددل به‌بیوفا
بادش چو دل دهد بمه مهر جان دهد
چشمت بخنجر مژه عالم خراب کرد
کس خنجر کشید بمستی چنان دهد
چهرت مطلع ایست که سکان خاکرا
از تاب آفتاب حوادث امان دهد
مشکل رسد بخاك درت چشمهٔ حیات
ورخود باین امید همه عمر جان‌دهد
با تیم و باده پرست
در خرابات مغان عاشق و مست
میکشند م چو سبو دوش بدوش
میدهند م چو قدح دست بدست
تاتوانی مده ازکف ببهار ایساقی
لب‌جام و لب جوی ولب یار ایساقی
نوبهاراست وگل وباده وماهمرعزیز
میگذرد ایم بغفلت مگذار ایساقی
منسوبست بر خلاف
قیاس بساوه وابو یعقوب یوسف بن
اسمعیل بن یوسف ساوی که در مرو
زیست و در طلب حدیث سفرها کرد
و در سال ٣٤٦ درگذشت بدان

سابیی منسوبست بسایه وآن
نام مزارع و قرای چندی است در
پیرامون مدینه که در قسمت بالاترین
آنها فرع افتاده است واز آنجا است
علی بن سوید ساییی ومحمدبن ربیع
بن‌سوید ساییی‌هردودر شمار محدثان
خاصه وبعضی ساییی راسائی باهمزه
آورده‌اند آنهم منسوب بسایه و هر
گاه چنان ضبطی درست باشد بر
خلاف قیاس آنرا نسبت بسته‌اند

سبائی منسوبست بسبا نام
بخشی در کشور یمن که شهر آن
مأرب‌است ومیان آن وصنعاء سه‌روز
راهست وابیض حمال‌سبائی مأربی‌در
شمار صحابه بدان منسوبست

سباری منسوبست بسبار بر
بروزن کنار ازقرای‌بخارا رابومحمد
عبدالملك‌بن عبدالرحمن بن محمدبن
حسن سباری‌بخاری‌در شمارمحدثان
بدان منسوبست

سباع بروزن کنار جمع سبع
بمعنی درندگان نام چندتن ازصحابه
است‌از جمله سباع‌بن عرفطه غفاری
صحابی

سبتی منسوبست بسبته بروزن
هفته وآن شهریست در کشور بربر
وازاین شهراست ابو العباس احمد
سبتی‌از اعلام متصوفه مغرب در آخر
قرن ششم ونیز علی بن یقطان
درشمارطبیبان وادیبان وشاعران‌ودر

سال ٥٤٤ بکشور مصر رسید واز آنجا بیمن رفت و از آنجا بشرق و غرب سفر کرد وشهرهابدید تابموصل رسید وازنظم اواست

أاخواننا ما خلت عن کرم العهد
فیا لیت شعری هل تغیرتم بعدی
و کم من کؤوس قدادیرت بود کم
فهل لی کأس بینکم دارفی ودی
احن الی مصر حنین مقیم
بها مستهام القلب محترق الکبد
اراهم بلحظ الشوق فی کل بلدة
کأنهم بالقرب منی او عندی
ولوان طعم الصبر جرعت فیهم
لفضلته المحب فیهم علی الشهد
فکم قدقطعنا من مفاوز بعدهم
وخضنابهاالصعب المرام من الوهد
الی ان وصلناالموصل الان فانتهت
بنا لجمال الدین راحلة القصد

ومقصوداز جمال الدین ابوجعفر محمدبن علی بن ابی المنصور اصفهانی وزیر موصل است ونیز سبتی منسوبست بسبت بمعنی شنبه وآن لقب ابوالعباس احمد بن هرون الرشید بن مهدی بن منصور هاشمی عباسی است که راه زهد را رفت و از عشرت وکامرانی روی برتافت وبعبادت وپارسائی پرداخت و ازاینروی که درروزشنبه کسب معاش برای ایام هفته کرد اورا سبتی گفتند ودرسال ١٨٤ درگذشت

سبخی منسوبست بسبخه بروزن طلبه وآن نام موضعی است دربصره وابویعقوب فرقد بن یعقوب سبخی بصری درشمار زاهدان مشهور بصره ومتوفی ١٣١ بدان منسوبست

سبره بروزن پرده بمعنی بامداد سرد نام جمعی از صحابه است و نام نیای ابومسهر محمدبن احمدبن مروان بن سبره است درشمار نحویان وصاحب کتاب الجامع درنحوو کتاب المختصر و کتاب اخبارمحمد بن ابی عیینه

سبعی منسوبست بسبع بروزن شهروآن نام سبع بن سالم بن رفاعه است که شیخ فخرالدین احمدبن محمد بن عبدالله احسائی باو پیوند رساند وی درشمارفقیهان وادیبان امامیه وازشاگردان ابن متوج بحرانی است وصاحب شرح قواعد علامه و شرح الفیه شهید ومتوفی ٩٦٠ درهند واز نظم اواست در تخمیس قصیده شیخ رجب برسی درمدح امام علی بن ابیطالب (ع)

* * *

اعيت صفاتك اهل الرأى والنظر
واورد تهم حياض الفجر والحصر
انت الذى دق معناه لمه
يا آية الله بل يا فتنة البشر
☆(يا حجة الله بل يا منتهى البشر)☆
ففى حدوثك قوم فى هواك غووا
اذ ابصروا منك امراً معجزاً فغلوا
حيرت اذهانهم يا ذا العلى فغلوا
هيمت افكار ذى الافكار حين رووا
⁂(ايات شأنك فى الايام و العصر)⁂
ادركت مرتبة ما الوهم مدركها
وخضت من غمرات الموت مهلكها
مولاى يا مالك الدنيا وتاركها
انت السفينة من عمد فا نمسكها
☆(نجا ومن حاد عنها خاض فى الشرر)☆
جائت بتعظيمك الايات والسور
فالبعض قد آمنوا والبعض قد كفروا
والبعض قد وقفوا جهلا وما اختبروا
وكم اشار وكم ابدوا وكم ستروا
⁂(والحق يظهر من باد ومستتر)⁂

سبعين بر وزن رنگين بمعنى هفتاد و ابن سبعين كنيت مشهور ابو محمد عبد الحق بن ابراهيم اشبيلى است از اعلام مشايخ صوفيه وبنيان گذار طريقه در تصوف وپيروانش را فرقه سبعينيه گويند وى مردى مشهور بود وپرسشهارا جواب داد وبا اينكه وصف تقى الدين بن دقيق گفت يا نيمى از روز را با او بودم واو همى سخن كرد وسخنانش را تك تك خوب دانستم اما از مجموع آن چيزى نفهميدم واز اواست كتاب الاحاطه و كتاب مالابد للعارف منه ودر سال ٦٦٨ در مكه از دنيا رفت.

سبكى منسوبست بسبك بروزن كفر وآن نام دو قريه است در مصر يك بنام سبك الضحاك وديگر بنام سبك العبيد وازاين قريه دوم است تقى الدين ابوالحسن على بن عبد الكافى بن يوسف بن موسى بن تمام سبكى مصرى خزرجى درشمار مشاهير اديبان و اصوليان و مفسران وفقيهان شافعى وصاحب ١٥٠ تأليف بزرگ و كوچك مانند تفسير قرآن وشرح منهاج در فقه ورسالة نيل العلا در عطف بلا و رسالة الاقتناص فى الفرق بين الحصر والاختصاص ورسالة الرفده فى معنى وحده ورسالة كل وما عليه تدل ورسالة بيان الربط فى اعتراض الشرط على الشرط و رسالة التهدى الى معنى التعدى ورسالة كشف القناع فى افادة لولا الامتناع ورسالة التعظيم و المنه فى اعراب قوله لتؤمنن به

و لتنصرنه و کتاب شفاء الاسقام فی زیارة خیرالانام وغیر اینها و چنانکه از نامهای تألیفاتش دانسته شود وی دانشمندی محقق بوده ودرهرموضوعی که وارد شده بتحقیق آن پرداخته است وازهمین روی است که دانشمندان بفضل و کمالش اعتراف کردند و صلاح الدین صفدی شامی اورا بقصیدتی ستود که این چند بیت از آنست

علل الزمان حساب کل فضیلة
بجماعة کانت لتلك محرکه
فرأهم المتفرقین علی المدی
فی کل فن واحد قدا درکه
فاتی به من بعد ما تانی بما
جاؤا به من ما غنکان الله لکه

تقی الدین سال ۶۸۳ از مادر زاد ومنصب قضاء شام را یافت و در سال ۷۵۵ درگذشت وازنظم اواست

قلبی ملکت فما له
مرس اواش ازرقیب
قد حزت من اعشاره
سهم المعلی و الرقیب
یحییك قربك انت
منت بهولومقدارقیب
یا متلفی ببعاده
عنی اما خشیت الرقیب

وفرزندش بهاء الدین ابوحامد احمدبن علی بن عبد الکافی سبکی در شمار ادیبان وفقیهان وفاضلان وصاحب کتاب عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح وشرح مطول بر مختصر ابن حاجب وغیراینها بهاءالدین در سال ۷۱۹ ازمادرزادودرفن فقه وتفسیر وادب بارع گردید چندانکه پدرش فضل او را باین بیت ستود

دروس احمد خیرمن دروس علی
وذاك عند علی غایة الامل

ونیز باین دو بیت

ابو حامد فی العلم امثال انجم
وفی النقد کالابریز اخلص فی السبك
فاولهم فی الاعتزائیین [illegible]
وثانیهم الطوسی والثالث السبکی

ونیز نظمش پخته بود واین دو بیت از جمله قصیدتیست که استادخود ابوحیان را بآن ستوده است

فداکم فؤاد حان البعد فقده
وصب قضی وجداًوما حال عهده
و قلب جریح بالغرام متیم
[illegible] قریح لیالی اللیل [illegible]

ابوحیان درپاسخ این چند بیت را نظم کرد

ابوحامد حتم علی الناس حمده
لما حاز من علم به بان رشده
غذی علوم لم یزل منذ نشؤه
یلوح علی افق المعارف سعده
ذکی کأن قد جاحم النار ذهنه
ذکاء ومن شمس الظهیرة وقده
ومن حازفی‌سن البلوغ فضائلا
زمان اغتذی بالعی‌والجهل‌ضده

ودرسال ۷۷۳ درگذشت‌وفرزند دیگرش عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی سبکی در شمار فاضلان وفقیهان وصاحب کتاب جمع‌الجوامع در اصول فقه و کتاب رفع الحاجب عن مختصرابن‌الحاجب وشرح منهاج بیضاوی وکتاب طبقات الشافعیة الکبری وغیراینها وی نیز جای پدر راگرفت و در بیشتر مدارس دمشق تدریس کرد و ریاست قضاء شام باو رسید امامردم عصرش براوبشوریدند واو را بکفر نسبت دادند واز ابن رهگذر سختیها دید و در سال ۷۷۱ درگذشت ونیز ابو البقاء محمد بن عبدالبربن یحیی‌بن علی بن‌تمام‌سبکی نیزدرشمار ادیبان وفاضلان و فقیهان شافعی ومعاصرباتقی الدین سبکی و شارح قسمتی ازمختصرابن حاجب و قسمتی از حاوی و قسمتی از مختصر المطلب و متوفی ۷۷۷ واز نظم او است

قبلته ولثمت باسم ثغره
مع خده‌وضممت مائس‌قده
ثم‌انثنیت‌ومقلتی‌تبکی‌دما
یارب لاتجعله آخرعهده

سبیبی منسوبست بسبیبه برورن حبیبه وآن نام ناحیتی است درافریقا ازاعمال قیروان وابوعبدالله محمدبن ابراهیم سبیبی در شمار محدثان و خطیبان بدان منسوبست

سبیتی منسوبست بسبیت برورن حبیب نام پدرتیرهٔ ازعرب وحارث‌بن اوس سبیتی انصاری بدو منسوبست وابن اثیر نبیتی با نون بجای سبیت ضبط کرده است

سبیری منسوبست بسبیرا بر وزن کثیرا ازقرای بخارا وابوحفص عمربن حفص‌بن عمربن عثمان سبیری بخاری درشمارمحدثان ومتوفی ۲۹٤ بدان منسوبست

سبیع برزن ربیع بمعنی هفت یك ازاعلام‌است ونام پدرتیرهٔ درقبیله همدان ونام سبیع بن‌حاطب انصاری صحابی که درجنك احد کشته گردید،

سبیعی منسوبست بسبیع و گذشت که سبیع پدر تیره ایست در قبیله همدان وازاین تیره است ابواسحق عمر بن عبدالله بن علی سبیعی همدانی کوفی از اعیان تابعان وپارسایان وجعفر بن محمد مؤدب گفت که ابواسحق سبیعی چهل سال باوضوی نمازصبح نمازشام را خواند ودرهرشب قرآن را ختم کرد و پارسا تراز اودر عصرش نبود ونه درحدیث کردن ازاو ثقه ترودر شبی که امام علی بن ابیطالب ازجهان رفت ازمادر زاد ونود سال عمر کرد ونیز ابوا لعباس احمد بن محمد بن سعید سبیعی همدانی معروف بابن عقده و در عقده بیاید ونیز سبیعی منسوبست بسبیع که نام محلی است در کوفه و دور نیست هانی بن هانی سبیعی آخر بن پیك کوفیان نزدامام حسین(ع) برای دعوت کردن او بکوفه ازآن محلت باشد و نیز سبیعی منسو بست بدرب السبیع درشهر حلب وازآنجااست ابو عبدالله حسن بن صالح بن اسمعیل بن عمر بن ...اد حلبی سبیعی در شمار محدثان

سجاده با فتح و تشدید و جیم بمعنی نشان سجده در پیشانی نیز فرشی که بر آن نماز کنند خواه بوریاباشد وخواه غیرآن وسجاده لقب ابومحمد حسن بن علی بن ابی عثمان است در شمار محدثان خاصه که شیخ طوسی اورا ازغلات شمرده وکشی ازپیروان علیائیه که در پیغمبر (ص) افتند وبد گوئی کنند وبعضی سجاده رابا کسرو تخفیف بروزن کناره ضبط کرده اند و درست همان ضبط اول است

سجاری منسوبست بسجار بر وزن کنار مؤلف بستان السیاحه گفته سجار شهرکی بوده از مضافات آذر بایجان وبقولی ازعراق ودرحمله مغول خراب شد و اکنون مردم آنجا ترك وتابع ترکانند واز این جااست شیخ رکن الدین سجاری ازمشایخ طریقت شیخ صفی الدین اردبیلی ونیز نام قریه ایست در بیست فرسنگی بخارا وابو شعیب صالح بن محمدسجاری درشمار محدثان ومتوفی ٤٠٤ بدان منسوبست

سجاوندی منسوبست بسجاوند معرب سگاوند و آن نام کوهی است در سیستان مسکن ایل سگوند که سگاوند نیز گویندوسراج الدین محمد بن محمدبن عبدالرشید درشمارفقیهان قرن پنجم حنفی وصاحب کتاب الفرایض

سجزى

سجاوندیه که جمعی از فضلاء آنرا
شرح کرده اند و نیز مجد الدین احمد
بدیهی سجاوندی درشمار عرفای افاضل
ومعاصر سلطان سنجر سلجوقی و
صاحب کتاب تفسیر عین المعالی بدان
منسوبند واز نظم بدیهی سجاوندیست
ای نفس گر ازغبار تن پاک شوی
تو روح مجردی بر افلاک شوی
عرش است نشیمن تو شرمت بادا
کائی و مقیم خطهٔ خاک شوی

سجزی با کسر اول ودوم
منسوبست بسجز بروزن شیش معرب
سگز نام ولایت سیستان واز آنجااست
اسامة بن سفیان سجزی درشمار نحویان
و شاعران جزاینکه شعرش بگفته
صفدی پخته نیست اما روان است و
یاقوت درمعجم الادباء چیزی ازاشعار
او آورده است نیز خلیل بن احمد بن
محمد بن خلیل بن موسی سجزی در
شمار فقیهان حنفی ومحدثان وشاعران
که درطلب دانش به نیشابور وعراق
و حجاز ودمشق سفر کرد و آنگاه
ببلخ رفت ودر آنجا بزیست واز آنجا
بسمرقند رفت ومنصب قضا یافت ودر
سال ۳۷۸ در گذشت وازنظم اواست
در تعیین پیشوایان اودرفقه وقرآن ونحو
وحدیث

ساجعل لی النعمان فی الفقه قدوة
وسفیان فی نقل الاحادیث سیدا
ولی ترك مالم یعنني من عقیدة
سأ تبع یعقوب العلا و محمدا
و اجعل حزبی من قراءة عاصم
وحمزة بالتحقیق درساً مؤکدا
واجعل فی النحو الکسائی عمدتی
ومن بعده الفراء ماعشت سرمدا
و ان عدت للحج المبارك مرة
جعلت لمسعی کوفة الخیر مشهدا
فهذا اعتقادی وهودینی ومذهبی
فمن شاء فلیبر ز لیلقی مو حدا
و یلقی لسا نا مثل سیف مهند
یفل اذا لا قی الحسام ا لمهندا

نیز شمس الدین محمد سجزی معروف
بشمس سیستانی در شمار فاضلان و
ادیبان و شاعران و صاحب کتاب
مجمع البحرین و معاصر باملك تاج
الدین واین رباعی را در نصیحت او
گفته است

شاها باید کز تو دلی کم شکنند
لطف توهزار لشکر غم شکند
اندیشه بکار دار کاندر سحری
یك آه هزار ملك درهم شکنند

و نیز ابو الفرج سجزی در شمار

شاعر این توانا و استاد عنصری و
ستایشگر آل سیمجور اما از نظم او
جز این کی برجای نیست واز اواست
عقبای مقر بست در این دور خر می
خاص از برای محنت ورنج است آدمی
هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است
کس را نداده اند برات مسلمی

سجستانی باکسر اول و دوم
منسو بست بسجستان معرب سگستان
که نام دیگر سیستان است و آن
ایالتی است مشهور در جنوب شرقی
خراسان ودارای سابقه تاریخی پیش
ازاسلام وپس از آن ومحمد بن بحر
رهنی از آن پس که سیستان و
سیستانیان را ستوده گفته از همه
مهمتر اینست که امام علی بن ابیطالب
را در شرق و غرب شهر های اسلام
برفراز منبر لعن کردند مگر سیستانیان
که یك بار خطیب اورا برمنبر لعن
کرد و سیستانیان بجنبیدند و بر
بنی امیه بشوریدند تاجائیکه در عهد
نامه خود قید کردند که هیچکس نباید
در شرق و غرب اورا لعن کند باری
جمعی از اعلام از آنجا برخاستند از
جمله ابوحاتم سهل بن محمد بن عثمان
بن قاسم سجستانی بصری درشمار ائمه
ادیبان و لغویان و شاعران وشاگرد
ابوزید انصاری واصمعی و ابو عبیده و
عمر بن کرکره وروح بن عباده واخفش
واستاد مبرد وابن درید و غیر اینسان
ومتوفی ۲۵۵ وازاواست کتاب اعراب
القرآن و کتاب الادغام و کتاب القرأت
و کتاب ما تلحن فیه العامه و کتاب
الفصاحه و کتاب الهجاء و کتاب خلق
الانسان و غیر اینها گویند ابو حاتم
عفافمند وپارسا بود ودر هرروز یك
دینار تصدق داد ودرهرهفته یك قرآن
ختم کرد بااین وصف وقتی درحلقهٔ
درسش ابوالعباس مبرد نشست چون
کودکی نورس و زیبا منظر بود
ابوحاتم دروصف دلبری اووشیفتگی
خود گفت

ما ذا لقيت اليوم من
متمجن خنث الكلام
وقف الجمال بوجهه
فسمت له حدق الانام
حركاته وسكونه
يجني بها ثمر الاثام
و اذا خلوت بمثله
وعزمت فيه على اغترام
لم اعد افعال العفاف
و ذاك اوكد للغرام

نفسی فداؤك یا ابا
العباس حل بك اعتصامی
فا رحم اخاك فانه
نزوالكری بادی السقام
وانله مادون الحرام
فلیس یرغب فی الحرام
وازجمله ابوداود سلیمان بن اشعث بن اسحق سجستانی در طبقه حفاظ حدیث و صاحب کتاب السنن یکی ازشش صحیح مشهورعامه وخود گفت من از پیغمبر پانصد هزار حدیث نوشتم واز مجموع آنها آنچه کتابم آنرادر بر گرفت بر گزیدم و بر گزیده ام چهارهزار وهشتصد حدیث صحیح است گویند ابوداود در هرشهری که عالمی یافت نزد اوشتافت وازاو حدیث فرا گرفت وازسخنان اواست الشهوة الخفیه حب الریاسة یعنی حب ریاست شهوت ناپیدا است ودرسال ۲۷۵ در بصره ازدنیا رفت وفرزندش عبد الله بن سلیمان سجستانی نیزاز اکابر حفاظ حدیث است وصاحب کتاب المصابیح ومتوفی ۳۱٦

سجلینی با کسر اول ودوم و نشدید لام منسوبست بسجلین ازعرا عقلان وعبدالجبار بن ابی عاصم خثعمی سجلینی در شمار محدثان بدا منسوبست

سحنون بروزن کم خون ونیز بروزن پرخون نام پرنده ایست در بلاد مغرب که به تیزهوشی معروفست و آن لقب ابو سعید عبد السلام بن سعید تنوخی حمصی است در شمار فقیهان مالکی که بقیروان رفت ومذهب امام مالك رادر آنجا رواج داد و کتاب المدونة در مذهب مالك نوشت و میان مردم قیروان پرا کند و با آنکه با مالك معاصر بود اورا ندید وخود همی گفت روی تهیدستی سیاه باد که زمان مالك دریافتم واورا دیدن توانست و در سال ۲٤۰ درگذشت و او را از جهة تیز هوشیش سحنون گفتند

سحیم بروزن زبیر مصغر اسحم بمعنی سیاه نیز ابر تیزشمال ... نیز مشك شراب ... خونی که درهنگام سوگند خوردن دست در آن ... در دوطرف فرو برند و سحیم از اعلام است . نام ابوالیقظان سحیم بن ... در شمار نسب شناسان واخباریان وصاحب کتاب اخبار تمیم و کتاب اخبار ... تمیم بعضها بعضاً و کتاب نسب ... و اخبار ها و کتاب النسب الکبیر و

کتاب النوادر ومتوفی ۱۹۰ ونیزنام
سحیم بن وثیل ریاحی است در طبقه
شعرای مخضرمین که‌دودوره‌جاهلیت و
اسلام را دیده وچهل سال درجاهلیت
وپنجاه سال دراسلام زیست وباغالب
بن صعصعه‌پدرفرزدق‌شاعرشهیردرشتر
کشتن وبمردم‌خوراندن‌فخرنمائی کرد
تاجائیکه یکصد شتر کشت وخبرآن
بامام علی‌بن‌ابیطالب‌رسیدفرمان کرد
تا کسی چیزی از گوشت آنها نخورد
بحکم اینکه شتران رابرای غیرخدا
نحر کردند و داستان آن‌مشهوراست
وازنظم اواست

انا بن جلا وطلاع الثنا یا
متی اضع العما مة تعرفونی
و ان مکـا ننا من حمیری
مکان اللیث‌من وسطالعرین
مـا ذا تتقی الشعراء منی
وقد جـاوزت حد الاربعین
نی لن یعود الی قرابی
غد اة الغب الا فی قرین
الذی لبد یصد الرکب عنه
و لا تر ثی قرینته لحین

ونیز نام سحیم بن اعرف است
ایزدرشمار شاعران‌وهمان‌است که در
حسان بن سعید عامل‌حجاج بربحرین
گفت

الی حسان من اطراف نجد
بعثنا العیس تنفح فی براهـا
نعد قرا بـة و نعد صهر
و یسعد بالقرابة من یرا هـا
فما جئناك من عدم و لکن
یهش الی الامارة من‌رجاها
و ا یا مآ اتیت فان نفسی
تعد صلاح نفسك من غنا ها

ونیزنام سحیم بن مرة بن دول
بن حنیفه است پدرتیرۀدرقبیله حنیفه
وابوسلمه اقعس‌بن سلمه‌حنفی سحیمی
صحابی بدو منسوبست

سخاوی منسوبست بسخـا بر
وزن رها از قرای مصر وعلم الدین
ابوالحسن علی بن‌محمدبن عبدالصمد
سخا وی در شمار اد یبان و مقرئان
وشاعران ولغویان ومفسران‌ونحویان
بدان منسوبست علم‌الدین نخست‌بفرا
گرفتن فقه پرداخت آنهم برطریقت
مالك و آنگاه از آنراه بگردید و
بمذهب شافعی‌گرایید تا آنگاه که
شاطبی بمصر رسیده و باو پیوست و
قصیدت مشهور اورا در قرأت فرا
گرفت واز آن شرحی نیکو کرد و
هم‌باشاطبی بدمشق رفت وبعلم‌قرآن

داشتن شهر مگر دید و در جامع
دمشق صاحب حلقه درسی شد و
کتابها پرداخت از جمله شرح قصیده
شاطبی و شرح المفصل و کتاب سفر
السعادة وسفیر الافاده و کتاب شرح
اما جزء زمخشری سیوطی گفته این
بهترین کتب فن است و در این کتاب
علم الدین بر خود نهاده است که هر
لغز زمخشری را با دو لغز از نظم
خود دنبال کند و کتاب الکاوکب
الوقاد ومتوفی ٦٤٣ واز لغزهای او
است

ما اسم ینون لکن
فاداو جبوا منع صرفه
وما الذی جمعه النو
ن بن جازا بحذفه

ونیز

و ما خبر انی دا
لمبتدا اتی جمعا
و جاء عن المثنی و نو
فرد کافیا نظما
ویامن یطلب النحو
وفی ابوابه یسعی
الجمع نعت افراد
الجمع منا صنعا
وهل الجمع دون الو

صف معنی مفرد یرعی

ونیز

هل تعرفن مؤنثا
یحکی بصیغة المذکر
و معرفا لاشک فیه
ولفظ لفظ المذکر
ومصدرا با اللام لا
هو بعرفته ولا تنکر
واین آخر ین لغزی است که گفته و
کتاب خود را بان پایان داده است
و ما فرد یراد به المعنی
ککمیة ذکرنا ها لفرد
اودناوهی خانمة المناجی
فمن ادیبه علمه بر شده
گوندوینی منظنرشد این ابیات گفت
قالوا غدا نأت دیار الحمی
و سراق الرکب منتظاهر
و کل من کان مطیعا لهم
اصبح مسرورا بلقیا الهم
قلت فای ذنب فما حیلتی
بای و ... الاقا هم
قالوا الیس العفو من شانهم
لا سیما عمن ترجیا هم
ونیز از آن قریه است شمس
الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد
سخاوی در شمار ادیبان و محدثان

ومورخان وصاحب کتاب الضوء اللامع فی اعیان القرن التاسع و کتاب فتح المغیث بشرح الفیة الحدیث و کتاب لتاریخ المحیط و کتاب تلخیص تاریخ الیمن و کتاب الفوائد الجلیه فی الاسماء النبویه و کتاب القول المتین فی تحسین الظن بالمخلوقین و کتاب التبر المسبوک فی ذیل السلوک ومقصود ذیل کتاب السلوک لمعرفة دول الملوک مقریزی است و کتاب المقاصد الحسنه فی بیان کثیر من الاحادیث المشتهرة علی الالسنه و متوفی ۹۰۲

سخت بر وزن تخت بمعنی ... پدر ابو یعقوب یوسف بن ... است در شمار محدثان خاصه

سختویه مرکب است از کلمه سخت وویه کلمه اعجاب و آن نام نیای مکی بن علی بن سختویه است از افاضل امامیه

سختیانی منسوبست بسختیان بر وزن پرنیان و آن پوست بزاست که آنرا دباغت کرده باشند وسختیانی ... که آنرا دباغت کند ... یا بفروشد وآن لقب ایوب بن ابی تمیمه سختیانی است در شمار فقیهان

بصره و استاد مالك و سفیان ثوری ومتوفی ۱۳۱

سدره بروزن سر که بمعنی تك درخت سدر وابوسدره کنیت ابوسدره سحیم بن اعرف هجیمی است ودر سحیم گذشه

سدوسی منسوبست بسدوس بروزن بخور وآن نام سدوس بن اصمع بن سعد اسعد پدر تیرهٔ درقبیله طی وازاین قبیله است ابوفید مورج بن عمر بن حارث سدوسی ازاعاظم نحویان و در مورج بیاید ونیز ابو الخطاب قتادة بن دعامه سدوسی درشمار ادیبان و مفسران و محدثان وشاگرد حسن بصری وابن سیرین و ابو عبیده گفت درهر روز ازطرف بنی امیه شترسواری رادیدم که شترش را بردرخانه قتاده سدوسی خوابانید واز قتاده از خبرو نسب وشعر پرسش کرد وروزی مردی که ازطرف خلیفه مأمور بود براودر آمد وپرسید عمرو وعامر را کی کشت گفت هردو را جحدر بن ضبیعة بن قیس بن ثعلبه کشت آنمردرفت ودیگر بار بر گشت و گفت آری هردو را جحدر کشت اما بر گو چگونه کشت گفت یکیرا باسرنیزه کشت ودیگریرا باته

نیزه وقتاده درسال ۱۱۷ درروزگار خلافت هشام بن‌عبدالملك در گذشت

سدی با ضم و تشدید دال منسو بست بسده بمعنی رواق و آن لقب ابومحمد اسمعیل بن عبدالرحمن بن‌ابی کریمه کوفیست درشمار مشاهیر مفسران وانظارش درتفسیر آیات در تفسیر تبیان طوسی و مجمع البیان طبرسی‌مسطوراست‌ودرردیف مجاهد وقتاده وکلبی ومقاتل وجبائی است‌و درسال ۱۲۸ درگذشت واو را سدی از اینروی گفتند که در رواق مسجد کوفه نشست وتفسیر برای شاگردان گفت و بعضی بر آنند که برسده (درگاه) درمسجد کوفه نشست ومقنعه (چهارقد) فروخت‌ونیزسده‌ی‌لقب‌حفید او محمدبن مروان‌بن عبدالله بن‌اسمعیل بن عبد الرحمن کوفیست وی نیز در شمار مفسران و محدثان بود و اینرا سدی صغیر و آنرا سدی کبیر گویند

سدیر بروزن امیر نام سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی است در شمارمحدثان خاصه وابن سدیر کنیت مشهورابوالحسن علی بن محمد است درشماراديبان وطبيبان وشاعران‌ودر مدائن از مادر زاد و در بغداد کسب دانش کرد و بمدائن باز گردید و رنجوران را معالجت کرد گویند ابن سدیر زیبا منظر و شیرین سخن ومزاحگربود وازنظم اوا

ایا منقذی من معشر زاد لو مهم
فاعیا دوائی وا ستکا ن لهم طبی
اذا اعتل منهم وا حد فهو محنتی
وان طال هذا کدت اقضی‌به‌نحبی
ادا ويهم الا من اللوم انه
ليعيي علاج الحاذق الفطن اللب

ودرسال ٦٠٦ در گذست

سدیف بروزن‌زبیرنام‌سدیف‌بن اسمعیل‌مکی است‌از شعرای‌ستایشگر بنی‌العباس و نکوهشگر بنی امیه و ابو العباس سفاح رابر آن اثر که بنی‌امیه رابکشت مدیحت گفت و هم اورا در بر انداختن ریشهٔ بنی امیه ترغیب کرد مانند ا

جردالسیف وارفع السوط‌حتی
لا تر ی فوق ظهر ها امو یا

سراج بر وزن کتاب بمعنی چراغ نیز آفتاب از اعلام است ونام سراج‌بن عبدالملك‌بن سراج اندلسی است از اعلام نحویان و ادیبان و از نظم او است

لما تبوأ من فؤ ادی منزلا

و غدا یسلط مقلتیه علیه
نادیته مستتر حماً من زفرة
افصحت باسم ار الضمیر الیه
رفقاً بمنزلك الذی تحتله
یا مرن یخرب بیته بیدیه
ودر ترغیب به نکوکاری گفته خواه
آنرا شکر کنند و خواه کفر
بث الصنایع لا تحفل بموقعها
فی آمل شکر المعروف او کفرا
کالغیث لیس یبالی حیثما انسکبت
منه الغمائم تربا کان اوحجرا
ودر سال ۵۰۸ در گذشت وسراج با
فتح و تشدید بروزن شداد زین ساز
وزین فروش راگویند وآن لقب ابو
محمد جعفر بن احمد بن حسین بن احمد
بغدادیست در شمار مقرئان و ادیبان
ولغویان وصاحب منظومه نظم التنبیه
در فقه و نظم المناسك ومصارع العشاق
و زهد السودان سراج سال ۴۱۸ از
مادر زاد و برای کسب دانش بمصر
و حجاز و شام رفت و آنگاه ببغداد
برگشت وسال ۵۰۰ در گذشت وابن
سراج که نامش ابوبکر محمد بن
سری بن ... بن سراج بغدادیست
ازدی وابو سعید سیرافی و علی بن

عیسی رمانی و ابو القاسم زجاجی
و خود شاگرد مبرد بود و پیش از
آنکه نحو را استوار کند بعلم
موسیقی پرداخت و چنان شدکه در
محضر زجاج کسی از او چیزی از
نحو پرسید وبخطا جواب گفت زجاج
گفت مانند تو در جواب این مسئله
نباید راه خطا رود وهرگاه درمنزل
من بودی ترا زدم اما این مجلس با
تأدیب تو بیش از آن مناسب نیست
ابن سراج گفت مرا زدی اما بدان که
موسیقی مرا از فن نحو بازداشت واز
آن پس بکتاب سیبویه نظر افکند
واصول نحو را چنان استوار کرد که
در حقش گفتند که نحو سرکش بود
وابن سراج آنرا پابند زد وهم ریاست
نحو پس از مبرد باور سید و کتابها
پرداخت مانند کتاب الاصول و کتاب
جمل الاصول و شرح کتاب سیبویه و
کتاب الشعر و الشعراء و کتاب
الجمل و کتاب احتجاج القراء و کتاب
الموصلات و المذاکرات و کتاب
الخط و کتاب الهجاء و غیر اینها
گویند ابن سراج بعشق کنیزکی
گرفتار بود و چنان شدکه کنیزك با
اوراه مدارت نسپرد ودر آن ایام چنین

اتفاق افتاد که المکتفی بالله ازرقه آمد ومردم برای دیدن او انجمن شدند و ابن سراج نیز در آن میان بود وچون چشمش بمکتفی افتاد بیاد معشوقه فرو رفت وجفائی که از او دید و گفت

میزت بین جما لها وفعا لها

فاذا الملاحة با لخیانة لاتفی

حلفت لنا ان لاتخون عهودنا

فکأنما حلفت لنا ا ن لاتفی

و الله لاکلمتها ولو ا نها

کالبدر او کالشمس او کالمکتفی

وازشاخه های این داستان اینست که قاسم بن عبیدالله وزیر آن ابیات را برالمکتفی خواند مکتفی پرسید از کیست گفت ازعبید الله بن عبدالله بن طاهر مکتفی هزار دینار باو جایزت داد ابن زنجی گفت شگفتا ابن سراج شعر نظم کرد و بهرهٔ آن نصیب عبیدالله بن عبدالله بن طاهر گردید باری ابن سراج در سال ۳۱٦ درگذشت ونیز ابن سراج کنیت طالب بن محمد بن فشیط است در شمار نحویان وشاگرد ابن انباری و صاحب کتاب عیون الاخبار وفنون الاشعار و کتاب المختصر در نحو ومتوفی ۴۰۱

سراد بروزن شداد زره ساز وزره فروش راگویند وآن لقب ابو علی حسن بن محبوب کوفی است در شمار محدثان خاصه وصاحب کتاب التفسیر و کتاب المشیخه و کتاب النوادر وغیر اینها سراد از شصت کس که از امام جعفرصادق حدیث کردند حدیث کرد وپدرش محبوب بجای هر حدیثی که ازاو فرا گرفت یکدرهم اورا داد وسراد در سال ۲۲٤ درگذشت

سراط بروزن شداد بمعنی پرخور نیز آنکس که غذا را زود بلعد وآن لقب ابو عبدالله محمد بن احمدبن محمد بن غالب قرطبی است درشمار ادیبان ومعمرثان و محدثان ومتوفی ٦۱٦

سراقة بروزن گشاده نام جمعی ازصحابه ومحدثان است وسراقه نام چیزیست که دزدند

سرایا بروزن هدایا نام پدر صفی الدین عبدالعزیز بن سرایای حلی است وباین مناسبت اورا ابن سرایا گویند در شمار ادیبان و شاعران و فاضلان وشاگرد محقق حلی وصاحب قصیده بدیعیه شامل یکصد وچهل و پنج بیت و یکصد و پنجاه نوع از انواع بدیع وخود آنرا شرح کرد و

دیوان شعرواز نظم اوست
لا یمتطی المجدمن لا یحمل الخطرا
ولاینال العلی من قدم الحذرا
و من اراد العلی عفواً بلا تعب
قضی ولم یقض من ادرا کها وطرا
لا بد للشهد من نحل یمنعه
لا یجتنی النفع من لا یحمل الضررا
ودرستایش امام علی بن ابیطالب
گفته است
جمعت فی صفا تك الاضداد
فلهذا عزت لك الانداد
زاهد حاکم حلیم شجاع
فاتك ناسك فقیر جواد
شیم ما جمعن فی بشرقط
ولا حاز مثلهن العباد
خلق یخجل النسیم من اللطف
و بأس یذوب منه الجماد
ظهرت منك للوری مکرمات
فاقرت بفضلك الحساد
ان یکذب بذا عداك فقد
کذ بت قبل قوم لوط وعاد
جل معناك ان یحیط به الشعر
و یحصی صفاتك النقاد
صفی الدین بمصر رفت ودر بغداد
سال ۷۵۰ در گذشت
سرج بر وزن درد بمعنی زین
اسب نام نیای جمعی از محدثان است
وسرج الغول لقب مردی ازادیبان و
ولغویان مصراست گویند شافعی باوی
بسیار مناظره ومذا کره کرد و چون
سرج الغول بر خاست برود بربیع
گفت ربیع مادانشجوئی را باید ازسر
بگیریم و ربیع بن سلیمان گفت هر
کس شعرنظم کرد برسرج الغول آنرا
خواند وازنظر او گذراند
نگارنده گوید نام او دانسته
نگردید ونیز چرا اورا سرج الغول
(زین دیو) گفتند
سرحان بر وزن کتمان بمعنی
گرگ نام پدر داود بن سرحان
کوفیست درشمار محدثان خاصه
سرحوب بروزن پرزور بمعنی
شغال لقب ابوالجارود زیاد بن منذر
رئیس فرقه جارودیه است
سرخسی منسوبست بسرخس
بروزن بنفش وبروزن جعفرنیرضبط
کرده اند وآن ازشهرهای خراسان
است دردامنه شمالی کوههای فراداع
وجمعی ازدانشمندان ازآنجا برخاسته
اند ازجمله ابوالفرج احمد بن طیب
سرخسی که درفراتقی بیاید وازجمله
شمس الائمه محمد بن احمد بن ابی سهل

سرخسی در شمار اعلام فقیهان حنفی که کتاب المبسوط را در فقه حنفی در زندان نوشت ودرسال ۴۸۳ درگذشت واز جمله ابوالفرج عبدالرحمن بن احمد بن محمد بن عبدالرحمن سرخسی معروف نیز از در شمار پیشوایان فقه شافعی وصاحب فقه کبیر و متوفی ۴۹۴ و ازجمله فضل بن سهل سرخسی ملقب بذوالریاستین که ترجمه‌اش در ذیل همان ادب گذشت و از جمله ابوالحسن بهرامی سرخسی از ادیبان و شاعران مشهور قرن ششم و صاحب رساله غایة العروضیین و رساله کنزالقافیه ورساله خجسته نامه

سرخکی منسوبست بسرخک مصغر فارسی سرخ وآن نام قریه ایست ازقرای نیشابور و ابو حامد احمد بن عبدالرحمن نیشابوری سرخکی در شمار فقیهان حنفی ومتوفی ۳۱۶ بدان منسوبست

سرق باضم اول وتشدید راء بی نقطه مفتوح بروزن سکر نام سرق بن اسد جهنی صحابی است بنابر نقل فیروز آبادی در [illegible] نام او حباب بود اما دو شتر از اعرابی خرید وآن را [illegible] رفت تابهای شتران را بیاورد واز در دیگر خانه گریخت و خبر آن به پیغمبر (ص) رسید گفت حباب را بیاورید وچون اورا آوردند باو گفت انت سرق و خود گفت همین نام را بر من نهید که پیغمبر بر من نهاده است ونام سرق براو ماند

نگارنده گوید سرق با چنان ضبطی در لغت نیست وشاید سرق بروزن عمر بوده است معدول از سارق مانند زفر از زافر و عمر از عامر

سرقسطی باضم اول وضم سوم [illegible] سکون قاف و فتح سین بی نقطه منسوبست بسرقسطه از شهرهای اندلس واز این شهر است ابوالقاسم بن حزم بن عبدالرحمن بن [illegible] بن [illegible] در شمار ادیبان و فقیهان و [illegible] واز شاگردان [illegible] در [illegible] در اندلس ومتوفی ۳۱۳ وفرزند او ابو محمد قاسم بن ثابت [illegible] در شمار [illegible] [illegible]

آنرا بپایان رسانید و در سال ۳۰۲ درگذشت و نیز ابوطاهر اسمعیل بن خلف بن سعید بن عمران سرقسطی در شمار ادیبان و مقرئان و صاحب کتاب العنوان در قراآت و متوفی ۴۵۵ ابن خلکان نوشت که العنوان کتاب درسی بود و دانشجویان علم قراآت آنرا خواندند

سرقوسی منسوبست بسرقوس بر وزن پرجوش از شهرهای جزیره صقلیه (سیسیل) واز این شهراست ابوعمرو عثمان بن علی بن عمرسرقوسی صقلی ازدانشمندان قرن ششم در شمار نحویان وادیبان و مقرئان و صاحب تألیفات در قراآت ونحو وعروض ودر جامع مصرحلقه درسی درعلم قراآت داشت

سرکی منسوبست بسرك بر وزن برگ از قرای طوس وابوعبدالله محمد بن محمد بن اسحق بن موسی مخزومی سرکی در شمار محدثان و متوفی ۵۲۰ بدان منسوبست

سروجی منسوبست بسروج بر وزن کبود از قرای حران و عبدالله بن علی بن منجد سروجی در شمار ادیبان ولغویان وشاعران وبا این وصف چنین نویسند که جز در روز جمعه در میان مردم نیامد و هم دریغ داشت نامش را بکسی بگوید وهم دریغ داشت در جائیکه زن باشد بنشیند گویند در یکی از مهمانیها که گوشت بریانی را زنان پاره‌پاره کرده بودند ودرخوان نهاده بودند نخورد ونظمش نیکوبود واز اواست

انعم بوصلك لی فهذا وقته
یکفی من الهجران ماقد ذقته

انفقت عمری فی‌هواك ولیتنی
اعطی وصالا بالذی انفقته

یامن شغلت بحبه عن غیره
وسلوت کل الناس حین‌عشقته

انت‌الذی‌جمع المحاسن وجهه
لکن علیه تصبری فرقته

ودرسال ۶۹۳ درقاهره از دنیا رفت

سروی بافتح اول‌ودوم‌و کسر سوم منسوبست برخلاف‌قیاس بساری ازشهرهای مازندران که‌مدتی پایتخت ملوك طبرستان بودوازاین شهراست رشید الدین ابوجعفرمحمدبن علی بن شهرآشوب سروی‌مازندرانی درشمار محدثان وفقیهان و ادیبان ومقرئان وشاعران و صاحب کتاب المناقب و

کتاب المعالم و کتاب مثالب النواصب و کتاب المخزون المکنون فی عیون الفنون و کتاب الطرایق فی الحدود و الحقایق و کتاب المثال فی الامثال و کتاب الاسباب والنزول علی مذهب آل الرسول وغیراینها ودردولت آل حمدان که برپایهٔ تشیع استوار بود و ملکشان رونق داشت بشهرحلب رفت ودرآنجا زیستن گرفت ودرسال ۵۸۸ درگذشت و در دامنهٔ کوه جوشن مدفون گردید

سری بایای مشدد بروزن غنی بمعنی نهر کوچك از اعلام است ونام سری بن عبدالله سلمی درشمارمحدثان خاصه ونام ابوالحسن سری بن مغلس سقطی ودرسقطی بیاید

سریج بروزن زبیرمصغرسرج از اعلام است ونام سریج آهنگر که شمشیرسریجی منسوب باو است ونام ابو الحارث سریج بن یونس مروزی درشمار فقیهان ومقریان ومحدثان و صاحب کتاب التفسیر و کتاب الناسخ و المنسوخ و کتاب القراآت و کتاب السنن درفهرست ابن سریج کنیت مشهور ابوالعباس احمد بن عمربن سریج شیرازیست ازامامان فقیهان شافعی و رئیس مطلق شافعیان در عصرش و کسی است که فقه شافعی رامیان مردم آفاق بپرا کند وموازین استدلال فقه شافعی رامستقیم کرد واز اینروی او راشافعی دوم گفتندواز اینروی که بسیار سریع الانتقال بود او را باز اشهب لقب دادند ودر سال ۳۰۶ در بغداد از دنیا رفت ابن ندیم در فهرست نوشت که میان ابن سریج ومحمدبن داود مناظرات بود واز ابن سریج است کتاب الردعلی محمدبن الحسن و کتاب الردعلی عیسی بن ابان و کتاب الفرق بین المزنی والشافعی و کتاب جواب القاشانی و کتاب مختصرفی الفقه

سریح بروزن زبیرمصغرسرح بمعنی چریدن وچرانیدن نیزهردرختی باشد ـ نیز هردرختی که خار [illegible] از اعلام است رابد ـ سریح [illegible] ابوالحسین اسحق بن یحیی بن سریح [illegible] درشمارادیبان و کاتبان وصاحب کتاب [illegible] و کتاب [illegible] و کتاب تحویل سنی العالم [illegible] جمل التاریخ و درسال ۳۰۰ [illegible] زاد [illegible]

سعاد بروزن گشاد [illegible] زنان است ونام زنی از [illegible]

که درصدر قصاید افتاده است ازجمله قصیدهٔ کعب بن زهیر درستایش پیغمبر (ص)

بانت سعاد و قلبی الیوم متبول
متیم اثرها لم یفد مکبول

گویند بندار اصفهانی نهصد قصیده از اشعار عرب حفظ داشت که مطلع آن بانت سعاد بود و بعضی قصائدی که مطلع آنها بانت سعاد است تتبع کرده واز یازده قصیده نگذشته است وسعاد با فتح وتشدید نام سعاد بن سلیمان کوفی است درشمار محدثان خاصه

سعدالرابیه سعد بر وزن مرد ورابیه بروزن بادیه بمعنی زمین بلند وسعد الرابیه لقب سعدبن شداد کوفی است در شمار نحویان وشاگرد ابو الاسود دئلی واز اینروی که دررابیه (زمین بلند) نشست ونحورا درس داد او را سعد الرابیه گفتند وطبعی بذله گو ودهانی گرم داشت و سخنان شیرین گفت ازجمله تیره بنوراسب و تیره بنو طفاوه برزیادبن ابیه برای تهنیت مولود اودرآمدند سعدالرابیه گفت امیراین گواین مولودرا درآب فرو برند اگر بته آب نشست از تیره راسب است واگر مانند کف روی آب افتاد از تیره طفاوه است(۱) امیر چندان بخندید که نشستن نتوانست و کفشش راپوشید وازمجلس بیرون رفت و بسعد الرابیه گفت ترا نگفتم درمجلس من هزل میران وعبیدالله بن زیاد نیز با اوانس داشت وراتبه ماهانه باورسانید وچنان شد که یکماه راتبه رانپرداخت وهم درمیان سخنان باو گفت چه اندازه دوست دارم پسران نورس که زیبا اندام و شیرین حرکاتند درخدمتم باشند سعد الرابیه بآموزشگاهی رفت وچندزیبا پسر برگزید و لباس زیبا در برشان کرد و نزد عبیدالله برد و بنام غلام زادگان ببهای گران بفروخت وخودپنهان گردید شبانگاه فرارسید نورس پسران بگریه افتادند عبیدالله پرسید چه خواهید گفتند خواهیم بخانمانمان نزد پدران ومادران خود برویم پرسید خانه شما کجا است گفتند در محل فلان وما پسران فلان وبهمانیم عبیدالله دانست که گول خورده است زیبا پسران را بخانه

---

(۱) راسب از رسوب است بمعنی ته نشین وطفاوه بمعنی کف روی آب است ولطف سخن را از معنی آن دو گرفت

پدر انشان فرستاد و سعد الرابیه در
جائیکه بود جا سوسانش پیدا کردند
واورا نزد عبیدالله بردند پرسید چرا
چنان کردی گفت برای آنکه راتبهٔ
من نرسید عبیدالله خندید و از اودر
گذ

سعدان بروزن فرمان گیاهی
است خار دار واز بهترین گیاهها که
شتران در آن چرندو خورندچندانکه
بآن مثل زنند مرعی ولا کالسعدان یعنی
چراگاهست اماهچون سعدان نیست
و آن نام جمعی است و ابن سعدان
کنیت ابراهیم بن محمد بن سعدان
بن مبارك است در شمار ادیبان و
خوشنویسان و صاحب کتاب حروف
القرآن و کتاب الخیل وفرزندش محمد
بن ابراهیم نیز در شمار ادیبان وصاحب
کتاب القراآت و کتاب المختصر در نحو

سعدانه بروزن دندانه یعنی
کبوتر نیز برآمدگی سر پستان و یا
سیاهی پیرامون سر پستان از اعلام
است

سعدون بروزن کم خون نیز
از اعلام است و لقب ابو عطاء سعید
بصری در شمار مشاهیر دیوانگان
گویند شصت سال روزه گرفته و در
عقلش سستی بهمرسید و دیوانه لقب
یافت و دارای نوادر دلپذیر و اخبار
شگفت انگیز است و در سال ۲۵۰
در گذشت

سعدی منسوبست بسعد پدر تیره
های چندی در عرب مانند سعد تمیم وسعد
قیس وسعد فزاره وسعد هوازن وسعد
ثعلبه و سعد هذیل و سعد العشیرة و
سعد بکر و در تعیین هر کدام ذکر
قبیله لازم افتد مانند اسود بن سریع
بن حمیر سعدی تمیمی که بسعد تمیم
نسبت رساند در شمار شاعران ومانند
ابو بحر احنف بن قیس تمیمی سعدی
صحابی که در احنف گذشت و مانند
او وجزه یزید بن عبید سعدی بکری
که بسعد بکر بن هوازن نسبت رساند
در شمار شاعران ودر وجزه بیاید و
مانند افنون بن صریم سعدی سوادی که
بسعد عوف بن کعب پیوند رساند در
شمار شاعران و همان کسی است که
برا ثر بد رفتاری عشیره ترك ایشان
گفت وبقبیله دیگر پیوست و آن
قبیله نیز با او بد رفتاری کردند و
ناچار بعشیرهٔ خود پیوست و گفت در
هر زمینی بنوسعد ند یعنی مردمی بد
رفتار واز نظم او

سعدی

لکل ضیق من الامو رسعه
والمسی والصبح لا فلاح معه
فصل حبال البعیدان وصل الحب
ل وا قص القریب ان قطعه
و خذ من الدهرما اتاك به
من قر عینا بعیشه نفعه
قد یجمع المال غیر آکله
ویأکل المال غیرمن جمعه
لاتهن ا لفقیر علك ان
ترکع یوماً والدهرقدرفعه
ومانند مرة بن محکان سعدی
تمیمی از تیرهٔ که به بنوربیع شهره اند
وفرزدق درباره اینان گفته است
ترجی ربیع ان یجیء صغارها
بخیر وقد اعیی ربیعاً کبارها
ومره درطبقه شاعران است و
رئیس شرطه مصعب بن زبیراو را
کشت وازنظم اواست
و قلت اما غدوا اوصی قعیدتنا
غدی بینك فلم تلقیهم حقبا
ادعی اباهم ولم اقرف بامهم
وقد هجمت ولم اعرف لهم نسبا
انا ابن محکان اخوالی بنومطر
انمی الیهم وکانوا معشراً نجبا
ونیز سعدی تخلص ابو عبد الله
مشرف الدین بن مصلح شیرازی است

درطبقه اول از شاعران نیکو پرداز
ودرحدود سال ٦٠٥ درشیرازازمادر
زاد و برای کسب دانش ببغداد رفت
ودرمدرسه نظامیه بتحصیل علوم آن
عصرپرداخت وهم در آن میان بخدمت
شهاب الدین عمربن محمد سهروردی
درشمار پیران راه وشمس الدین بن
ابوالفرج بن جوزی درشمار راهنمایان
دلسوز رسید وشوری دیگردرمغزاو
بوجود آمد وآهنك جهانگردی کرد
ودر اقطارجهان بگردید ومدت سی
سال این مسافرت بطول انجامید وخود
گفت
دراقصای عالم بگشتم بسی
بسر بردم ایام باهر کسی
تمتع زهر گوشهٔ یافتم
زهر خرمنی خوشهٔ یافتم
وازآن پس بشیرازرفت وباابو
بکربن سعدبن زنگی پیوست وتخلص
شاعرا نه خود را از پیوند او گرفت
ودرنظم شعرراهی را پیش گرفت که
خاص وعام بپسندیدو بیشتر بغزل پرداخت
و کمتر بستایشگری وخود گفت
دعوی عشق حرام است برآن بیهده
گوی
که چهده بیت غزل گفت مدیح آغازد

مرحبا همت سعدی وسخن گوئی او
که ز معشوق بصد وجه نمی بردا زد

و آثار سعدی بدین روش است

۱ بوستان ببحر متقارب شامل دوهزار بیت که در ۶۵۵ بنام ابوبکر بن سعد نظم کرد ۲ غزلیات شامل غزلیات قدیم و طیبات و بدایع و خواتیم ۳ گلستان شامل شیواترین وروان ترین آثر فارسی نیز بنام همان ابوبکر بن سعد قصاید فارسی و عربی و ترجیعات و ترکیبات و مقطعات و رباعیات ۵ رسائل و نامه های چند و در میان سال ۶۹۰ و ۶۹۴ در گذشت و از [illegible] او است در اندرز

بر آنچه میگذرد دل منه که دجله بسی
پس از خلیفه بباید گذشت در بغداد
گرت ز دست بر آید چو نخل باش کریم
ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد
نداشت [illegible] بصیرت که [illegible] کرد و نخورد

بر گوی [illegible] که [illegible] کرد [illegible]
و در [illegible]

این بوی روح پرور از آن [illegible]
این آب زندگانی از [illegible]
ای باد [illegible]
ای [illegible]

بوی بهشت میگذرد یا نسیم دوست
یا کاروان صبح که گیتی منور است
این قاصد از کدام زمین است مشکبوی
وین نامه در چه داشت که عنوان معطر است

در راه باد عود بر آتش نهاده اند
یا خود در آن زمین که توئی خاک عنبر [illegible]

دانی که بی تو چون گذرانم روزگار
روزی که بی تو میگذرد روز [illegible] است
باز آ که در فراق تو چشم امیدوار
چون گوش روزه دار بر الله اکبر است

صورت ز چشم غایب [illegible]
دیدار در حجاب و معنی برابر است
همچون درخت بادیه سعدی [illegible]
سوران و میوه [illegible]

و باید دانست که [illegible] زبان [illegible] ذکر [illegible] ذکر کرده اند [illegible] ابو محمد [illegible] الظاهر بن [illegible] الطاهر بن نجده سعدی مصری در شمار ادیبان و نحویان و صاحب شرح [illegible] و شرح المفصل [illegible] و فی ۶۰۹ [illegible] عبدالله حسین [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible]

سعر بروزن کبر بمعنی نرخ نام سعر بن شعبه کنانی دئلی صحابی است وابو سعر کنیت منظور بن حبه است در شمار شاعران

سعیر بروزن زبیر مصغر سعر نام جمعی از صحابه است

سفاح بروزن شداد بمعنی بسیار خونریز ـ نیز بسیار دهنده ـ نیز رسا گو و توانا بر سخن کردن و آن لقب ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است اول خلیفه هاشمی از دودمان عباس ودرسال ۱۳۲ با او بخلافت بیعت کردند وچهار سال و نه ماه مدت خلافش بود و در سال ۱۳۶ در گذشت ومادرسفاح پیش از آنکه بحباله نکاح محمد بن علی پدر سفاح درآید همسر عبد الملك بن مروان بود و حجاج بن عبد الملك را بزاد وپس ازعبد الملك بهمسری محمد بن علی درآمدوعبداللهسفاح وعبیدالله وداود وميمونه رابزاد وسفاح پس از رسیدن بخلافت بیدرنگ شمشیر آخت وبربقایای بنی امیه تاخت و در اینکار سدیف شاعر او را نیزبرغبت آورد وگفت

لا یغرنك ما تری من رجال
ان تحت الضلوع داء دویا
فضع السیف وارفع السوط
لا تری فوق ظهرها امویا

وشاعر دیگر براودر آمد حالیکه خوان طعام گسترده بود ند و هفتاد کس ازبنی امیه در مجلس بود واین اشعار خواند

اصبح الملك ثابت الاساس
بالبهالیل من بنی العباس
طلبوا وترها ثم فشفوها
بعد میل من الزمان ویاس
لاتقیلن عبد شمس عثارا
واقطعن کل رقلة و غراس
انزلوها بحیث انزلها الله
بدار الهوان والاتعاس
واذکروا مصرع الحسین وزید
وقتیلا بجانب المهراس
والقتیل الذی بحران اضحی
ثاویا بین غربة وتناس

یکی از بنی امیه آهسته بکسیکه پهلویش نشسته بود گفت این ناکس ما را بکشتن داد و سفاح بیدرنگ فرمان کرد که همه را بکشتند وسپس فرمان کرد فرشها را روی کشتگان بر کشند وخوانهای طعام را برروی آنها بنهاد وبخوردن پرداخت حالیکه

ثالة بعضی ازایشان که هنوز رمق در بدن داشت بگوش رسید واوراسفاح از اینروی که بسیارخون ریخت لقب دادند

سفارینی منسوبست بسفارین بروزن دهاقین از قرای نابلس و ابوالعون شمس الدین محمد بن احمد بن سالم بن سلیمان سفارینی نابلسی در شمار ادیبان ومورخان و محدثان وشاعران وصاحب کتاب تحبیر الوفاء فی سیرة المصطفی و کتاب الدرر المصنوعات فی احادیث الموضوعات و کتاب معارج الانوارفی سیرة النبی المختار ودیوان شعر ومتوفی ۱۱۸۸ بدان منسوبست

سفاقسی باضم قاف منسوبست بسفاقس بروزن مراخور ازشهرهای افریقا نزدیك شهر قابس وابو حفص عمربن محمدبن‌ابراهیم‌سفاقسی بکری درشمار ادیبان ومتکلمان وطبیبان و متوفی ۵۰۰ وابواسحق برهان الدین ابراهیم بن محمد بن ابرا هیم قیسی سفاقسی درشمار نحویان و ادیبان و صاحب کتاب اعراب القرآن ومتوفی ۷٤۲ بدان منسوبند

سفالی منسوبست بسفال بر وزن نهاد از قرای یمن و ابو اسحق ابراهیم بن‌عبدالوهاب بن‌اسعد سفالی درشمارمحدثان بدان منسوبست

سفانه بافتح وتشدید فا بمعنی مروارید بزرگ وآن نام دخترحاتم طائی است وحاتم راابوسفانه ازهمان روی کنیت دادندوسفانه بدست‌لشکر اسلام اسیرگردید و پیغمبر را بدید گفت من بزرگ زادهام وپدرم کسی بود که گرسنگان را سیر کرد و برهنگان را پوشانید وبیگانگان را جای داد وپذیرش کرد ومیهمانان را نواخت‌وازپادرافتادگان‌رادست گرفت وحاجتمندان‌را واپس نگردانید ومنم دخترآن‌پدر که اوراحاتم طائی گفتند پیغمبر گفت او را آزاد کنید وپدرش اخلاق ستوده را دوست داشت

سفرجله بروزن دهن دره بمعنی تاك داه آبی وآن نام نیای ابوالحسن محمد بن‌حسین بن سفرجله است درشمار ثقات محدثان خاصه و صاحب کتاب فضائل القرآن و کتاب فضائل الشیعه

سفطی بافتح اول وسکون فا منسوبست بسفط‌القدور ازقرای مصر و عبدالله بن موسی سفطی در شمار

محدثان بدان منسوبست

سفیان باضم و کسر وفتح اول بر وزن جنبان و کرمان و پنهان هر سه درست است وازاعلام ونام جمعی بسیار از صحابه ومحدثان

سفیانی با فتح اول منسوبست بسفیان از قرای هرات و ابو طاهر احمد بن محمد بن اسمعیل بن صباح هروی سفیانی در شمار محدثان و متوفی در حدود ۳۸۰ بدان منسوبست

سفینه بر وزن حبیبه بمعنی کشتی و لقب سفینه خادمه پیغمبر که امسلمه اورا آزاد کرد باشرط اینکه بخدمت پیغمبر کمر بندد ولقب سفینه را پیغمبر بر اونهاد بحکم اینکه در سفری که اپیغمبر بود بعضی ازهمراهان پیغمبر ازرفتن ماندند وشمشیر و نیزه وسپر خود را بآن زن دادند و خود سبکبار گردیدند وسفینه سنگین بار و پیغمبر در همان حال اورا بدید و گفت تو سفینه (کشتی) باشی وآن نام براو ماند ونام اصلیش از میان رفت وبرای جستن آن تا بیست نام برای او نوشته اند

سقاء بافتح وتشدید بمعنی آب دهنده و ابن سقاء کنیت مشهور ابو محمد عبدالله بن محمد است از اعلام محدثان ومتوفی ۳۷۱ گویند حدیث طیررا برمردم واسط خواندو واسطیان تحمل شنیدن آنرا نکردند واورا از جائی که نشسته بود بلند کردند و مکان نشستنش را شستند و ابن سقاء ازآن پس بخانه رفت و کهنه بوریای خانه گردید

سقبائی منسوبست بسقبا بر وزن دریا ازقرای غوطهٔ دمشق وابو جعفر احمد بن عبید بن احمد بن یوسف قضاعی سقبائی در شمار محدثان ومتوفی ۳۲۱ بدان منسوبست

سقطی منسوبست بسقط بمعنی متاع بد(کالای پست) و سقطی کسی راگویند که چنان نوع کالا بفروشد وآن لقب ابوالحسن سری بن مغلس سقطی استدر شمار مشایخ صوفیه و از پیران راه وخالوی جنید ومتوفی ۲۵۱

سکاك بر وزن شداد سکه‌زن راگویند و آن لقب ابو جعفر محمد بن خلیل سکاك بغدادیست در شمار متکلمان خاصه وشاگرد هشام بن حکم وصاحب کتاب التوحید و کتاب الامامه و کتاب المعرفه و کتاب الاستطاعه

سکاکی باضبط پیش بازیادتی یای در آخر آن لقب سراج الدین ابو یعقوب یوسف بن ابی بکر بن محمد سکاکی خوارزمی است در شمار اعاظم علمای عربیت و صاحب کتاب مفتاح العلوم در دروازه علم از علوم عربیت وی در سال ٥٥٤ از مادر زاد و در سال ٦٢٦ درگذشت وسید مجدالدین در کتاب زینة المجالس داستان پرداختن سکاکی را بتحصیل در بدایت حالش نوشته وثبات نیت وپایداری آهنگش از آن حکایت دانسته گردد

سکاکینی منسوبست بسکاکین جمع سکین بمعنی کارد و چاقو و سکاکینی کسی راگویند که چاقو و کارد بسازد و آن لقب حسن بن محمد بن ابی بکر دمشقی سکاکینی است در شمار علمای امامیه و اورا بجرم آیین تشیعش سال ٧٤٤ کشتند

انی منسوبست بسکان بر وزن دهان از قرای سغد و ابو علی سکانی سغدی در شمار محدثان بدان

سـ ـبانی منسوبست بسکیبان بر وزن سرگران از قرای بخارا و ابو سعید سفیان بن احمد بن اسحق سکیبانی بخاری در شمار محدثان و زاهدان بدان منسوبست

سکره با ضم وتشدید کاف مفتوح بر وزن قبره بمعنی تای دانه نی شکر (نیشکر) وآن نام جمعی است از جمله سکره جمال کوفی در شمار محدثان خاصه و ابن سکره کنیت ابوالحسن محمد بن عبدالله بن محمد هاشمی بغدادی است از دودمان ابوجعفر منصور دوانیقی و در شمار شاعران وادیبان وصاحب دیوان شعر گویند دیوان شعرش از پنجاه هزار بیت بیشتراست واز نظم او است در هفت کاف زمستان

جاء الشتاء وعندی من حوائجه
سبع اذاالغیث من حاجاتنا حبسا
کن و کیس وکانون و کأس طلا
مع الکباب و کس ناعم و کسا

و یکی از شاعران هفت کاف مورد نیاز زمستان را دریك کاف کیس (همیان پول) فراهم دانسته و گفته است

یقولون کافات الشتاء کثیرة
ما هی الا واحد غیر مفترء
اذاصح کاف الکیس فالکل حاصل
لدیك و کل الصید یوجد فی الفرا

وازشاخه های شعر ابن سکره است که‌زنی‌خوبروی وشیرین‌حرکات خود را در کسائی بپیچید و بر جمعی گذرش افتاد ازاوپرسیدند توکیستی گفت من‌کاف ششمینم درکاف هفتم وابن سکره در سال ۳۸۵ درگذشت

سکری باضبط پیش‌منسوبست بسکر بمعنی شکر وسکری کسی را گویند که شکر بفروشد و آن لقب ابوسعید حسن بن حسین بن عبیدالله بن عبدالرحمن سکریست در شمار اعلام ادیبان‌ونحویان‌وصاحب کتاب الابیات السائره و کتاب المناهل و القری و کتاب القائف و کتاب السبره وغیر اینها و هم اشعار جمعی از شعراء را گردآورد مانند امرؤ القیس ونابغه ذبیانی وجعدی‌وزهیرولبید وغیراینان ودر سال ۲۱۲ ازمادر زاد ودر سال ۲۷۵ درگذشت ونیزسکری‌لقب ابو حمزه محمد بن میمون مروزی است درشمار محدثان وفاضلان وحدیث‌را از اعمش وجابر جعفی و ابو اسحق سبیعی وعبدالملك بن عمیررا گرفت ردرسال ۱۶۸ درگذشت گویند وی همسایهٔ داشت که چون خواست خانه ائی را بفروشد دو هزار بهای آنرا معین کرد و گفت هزار بهای خانه است وهزار بهای همسایگی‌باسکری واین خبربسکری رسید وچهارهزار برای فروشنده فرستاد ودر این نقل درهم و دینار تعیین نشده وفقط عدد مذکوراست وخطیب درتاریخ بغداد نوشت که وی‌شکرفروش نبود بلکه ازآنروی که شیرین سخن بود او را سکری گفتند

سکسکی باکسر هردوسین منسوبست بسکاسك برخلاف قیاس وآن نام پدرتیره ایست ازقبیله کنده یمن وازاین تیره‌است‌ابوعبدالله محمد بن ابی القاسم بن عبد الله سکسکی معروف بابن المعلم در شمار ادیبان و صاحب شرحی بر مقامات حریری ونیزابوعبد الله صالح بن عمربن ابی بکربن اسمعیل سکسکی‌درشمارفقیهان شافعی و ادیبان و متوفی ۷۱٤ و نیز اسود بن عرفجه سکسکی که از معاویه بگریخت وباامام علی بن ابی طالب (ع) بپیوست

سکشی منسوبست بسکش بر وزن خشش وآن‌نام محلتی‌بوده است، در نیشابور و از آن محلت است ابوالبقاء حامد بن محمود بن محمد

سکشی نیشابوری در شمار محدثان ومتوفی ۳۲۱

سکن بروزن حسن بمعنی رحمت نیز برکت - نیز هرچیز که خاطر بدان بیاساید از اعلام است ونام جمعی از صحابه و محدثان واقب احمد بن محمد بن حسن قرشی است در شمار محدثان خاصه

سکون بروزن زبون از اعلام است و ابن سکون کنیت مشهور ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن علی بن سکون حلی است در شمار افاضل ادیبان امامیه و هم در سلك شاعران و برتصحیح کتب بسیار حرص ورزید و جزآنرا که نیکو دانست و درست فهمید روی کاغذ نیاورد وسفری بمدینه کرد و در آنجا زیستن گرفت وکاتب امیر مدینه گردید و از آنجا بشام رفت وسلطان صلاح الدین را ستود وازنظم اواست

خذا من لذيذ العيش مارق اوصفا
ونفسكما عن باعث الهم فا صرفا
الم تعلما ان الهموم قوا تل
واحجى الورى من كان للنفس منصفا
خليلي ان العيش بيضاء طفلة
اذا رشف الظمآن ريقتها اشتهى

ودرحدود ۶۰۶ درگذشت

سکونی باضبط پیش منسوبست بسکون بن اشرس بن ثور بن کنده پدر تیرهٔ از عرب یمن در قبیله کنده وازاین تیره است اسمعیل بن ابی زیاد سکونی در شمار محدثان خاصه و صاحب کتاب النوادر وابو عمرو محمد بن محمد بن نصر سکونی در شمار فقیهان امامیه و صاحب کتاب السهو وکتاب العیش واسمعیل بن مهران بن ابی نصر سکونی نیزدرشمار محدثان امامیه وصاحب کتاب اهلیلجه و کتاب الملاحم و کتاب صفة المؤمن والفاجر

سکیت باکسر اول وتشدید کاف بر وزن سکین آنکس که کم سخن کند و بسیار بخاموشی گراید و ابن سکیت کنیت مشهور ابو یوسف یعقوب بن اسحق سکیت است وسکیت لقب پدر او است که از شاگردان کسائی بود ودرشمار ادیبان ولغویان وابن سکیت در شمار اعاظم ادیبان ونحویان ولغویان و صاحب کتاب اصلاح المنطق ودر وصف این گفتند از جسر بغداد کتابی مانند عبور نکرد و کمار

وماتوارد و اعلیه و کتاب معانی الشعر الکبیر و کتاب معانی الشعر الصغیرو کتاب الاضدادوغیراینهاابن سکیت ادب آموز معتز و مؤید فرزندان متوکل عباسی گردید با وصفی که راه تشیع رارفت ومتوکل راه نصب وعداوت را وعبدالله بن عبدالعزیز گفت ابن سکیت دربارهٔ پذیرفتن شغل مؤدبی فرزندان متوکل بامن مشورت کردو منش گفتم اینکاررا نپذیر که باروش توسازگار نیست نشنیدو آن پیشه ریشه براندازش را پذیرفت ومتوکل دریکی ازروزها که معتزومؤید رادید از ابن سکیت پرسید این دوپسر را بیشتر دوست داری یا حسن وحسین را ابن سکیت گفت قنبر خدمتکار علی را ازتو ودو فرزندت دوستردارم تاچه رسدبحسنین متوکل غلامان ترك را گفت تازبانش را از قفایش بیرون آرند وشکمش را لگد کوب کنند و این قضیه در سال ۲۴۴ اتفاق افتاد ومتوکل ده هزار درهم بخاندانش رسانید تا بهای خون او باشد وعبدالله بن عبدالعزیزوقتی آن خبررا شنید خواند

نهیتك یا یعقوب عن قرب شادن
اذا ما سطا اربی علی کل ضیغم
فذق واحس انی لااقول الغداة اذ
عثرت لعا بل للیدین و للفم

گویند نخستین روز یکه ابن سکیت خواست بآموزش فرزندان متوکل پردازد از معتز پرسید چه موضوعی را دوسترداری تابدان آغاز کنم معتز گفت انصراف از هرچیزرا ابن سکیت قضیه رادریافت وخواست برخیزد و برود معتز پیشدستی کرد و برخاست وبیرون رفت ودر رفتن عجله کرد و دامنش درپایش پیچیدو بر زمین افتادورنگ رخسارش پرید ابن سکیت بی سابقه فکر این دو بیت نظم کرد

یصاب الفتی من عثرة بلسانه
ولیس یصاب المرء من عثرة الرجل
فعثرته فی القول یذهب رأسه
وعثرته بالرجل تبری علی مهل

متوکل آن دو شعر را شنید و زیاده ازحد پسندید وپنجهزار درهم ابن سکیت را داد

سکین بروزن زبیرمصغرسکن از اعلام است ونام جمعی از صحابه و محدثان

سکینه باضبط پیش بازیادتی تای تأنیث درآخرآن ازاعلام زنان است همچون سکین از اعلام مردان و نام

سکینه دختر امام حسین (ع) است از
زنان دانش دوست و ادب پرور و
بعضی برآنند که سکینه لقب اواست
و نامش امیمه است و بر آن رأیست
محمدبن‌سائب کلبی نسب‌شناس‌مشهور
ودر باب گذشت شعری که امام حسین
(ع) خواند و علاقهٔ خود را برباب و
دخترش سکینه‌در آن شعر نمودار کرد

سلار بر وزن عطار معرب
سالار نام ابویعلی سلاربن عبدالعزیز
دیلمی است در شمار اعلام فقیهان و
فاضلان امامیه و از شاگردان شیخ
مفید وسیدمرتضی علم‌الهدی‌وصاحب
کتاب‌المقنع و کتاب التقریب و کتاب
المراسم و غیر آنها و متوفی ۴۶۳

سلام بر وزن کلام و سلام با
تشدید بر وزن شداد هر دو از اعلام
است ونام جمعی ازصحابه و محدثان
وازموارد مسدد نام پدر ابو عبدالله [illegible]
سلام است ودر عمید بر حمت ابوعبید [illegible]
ازاسامی ادب بیاید

سلامه بر وزن [illegible] نام جمعی
ازصحابه ومحدثان است ونام [illegible]
جندل بن [illegible] در شمار شاعران [illegible]
ویکی از شاعران عرب [illegible]
[illegible] که کرد [illegible]

والشعراءنوشت که بهترین قصائد او
قصیدتی است که مطلعش اینست

اودی الشباب حمیداً ذوالتعاجیب
اودی و ذاک شأو غیر مدرک [illegible]
اودی الشباب الذی مجد عواقبه
فیه نلذ و لا لذات للشیب
ولی حثیثاً و هذا الشیب یطلبه
لو کان یدرکه رکض الیعاقیب

وسلام [illegible] وتشدید لام بر وزن [illegible]
ازاعلام [illegible] است ونام [illegible] کس از
[illegible]
عبدالرحمن [illegible] و از
خوانندگان مشهور

سلامی [illegible]
که [illegible]
[illegible]

عضدالدوله گفت من وقتی سلامی را
در مجلسم نگرم چنان است که ثریا
را نگرم که از آسمان بزمین آمده
ودر برابر منست واین شعر از جمله
قصیدتی است که صاحب بن‌عباد درا
آن ستوده وازمحاسن اشعار اواست
تبسطها علی الایام امنا
رأیها المومن ثمر الذنوب
و در روزگاری که موصل
زمین داشت ابری تکرگی بارید
خالدی شاعر در انجمنی که شاعران
بودند نارنجی که دردست داشت روی
تکرگها افکند و گفت کدام یك توانید
این طره راوصف کنید سلامی گفت
لله درالخالدی الاوحد الندب الخطیر
اهدی لماء المزن عندجموده نارالسعیر
حتی اذا صدر العتاب الیه عن حر الصدور
بعثت الیه بعذره عن خاطری عبدالسرور
لا تعذلوه فانه اهدی الخدود الی الثغور
وهمگان ازوبرتر اودرشگفت
شدند و سلامی سال ۳۹۳ درگذشت
سلامی باشدید لام منسوبست
بسلامیه ازقرای موصل واز این قریه
است ضیاء الدین ابوالعباس احمد بن
ابالقاسم بن احمد سلامی وزیرقطب
الدین بن سلیمان صاحب آمد ودر

شمار فقیهان وادیبان و در شهر آمد
مدرسهٔ ساخت واملاك خودرا برآن
وقف کرد ونیز ظهیرالدین ابواسحق
ابراهیم بن نصربن عسکر سلامی در
شمار فقیهان شافعی و قاضی سلامیه
وفوت ۶۱۰
سلفی بکسر اول وفتح دوم
منسوبست بسلفه معرب سه لبه لقب
نیای صدرالدین ابوطاهر احمد بن
محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم
سلفه اصفهانی است در طبقه حفاظ
حدیث ودرشمار فقیهان شافعی و از
شاگردان خطیب تبریزی وازاین روی
دارای ذوق ادب وشعر و از نظم او
است [illegible] ابوالعلاء معری نوشته

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

معری در جوابش نوشت

جوابان عن هذا السؤال کلاهما

صواب و بعض القائلین مضلل

فمن ظنه کرماً فلیس بکاذب

و من ظنه نخلا فلیس بجهل

لحومها الاعناب والرطب الذی

هو الحل والدر الرحیق المسلسل

ولکن ثمار النخل وهی غضیضة

تمر و غصن الکرم یجنی و یؤکل

یکلفنی القاضی الجلیل مسائلا

هی النجم قدراً بل اعز واطول

ولو لم اجب عنها لکنت بجهلها

جدیرا ولکن من یودك مقبل

سلفی مختصر مزنی را شرح کرد و امالی و تعلیقات بسیار از اوماند و در سال ٥٧٦ در ثغر اسکندریه در گذشت و سلفه لقب نیای او ابراهیم است که لبش پاره بود و اورا سه لبه گفتند و در تعریب سلفه گردید

سلم بروزن درد از اعلام است ونام سلم بن عمر و در شمار شاعران نیکو پرداز و در خاسر گذشت وسلم بروزن دهن نیز از اعلام است و نام جمعی از صحابه و محدثان و سلمه با زیادتی تای وحدت در آخر آن نیز از اعلام مردان است و نام سلمة بن اکوع صحابی که گویند دوبار با پیغمبر زیر درخت بیعت کرد و نام ابوالفضل سلمة بن خطاب براوستانی در شمار فقیهان و محدثان خاصه و صاحب کتاب ثواب الاعمال و کتاب عقاب الاعمال و کتاب مقتل الحسین و کتاب القبله و جز اینها و بنوسلمه تیرة هستند در انصار

سلمی بر وزن کرما از اعلام زنان است و نام جمعی از صحابیان از جمله سلمی زن ابو رافع که خدمت پیغمبر را کرد و بدن فاطمه زهرا را با امام علی بن ابیطالب و اسماء بنت عمیس غسل داد وسلمی بروزن کبری کنیت پدر زهیر بن ابی سلمی ربیعة بن ریاح است و جوهری در صحاح اللغة گفته که در کلام عرب سلمی با ضم سین جز در مورد ابی سلمی نیست وسلمی با فتح اول ودوم منسوبست بسلمة بن سعد بن علی بن راشد بن ساردة بن یزید بن جشم بن خزرج پدر تیرة از انصار وازاین تیره است ابوعبدالرحمن عبدالله بن حبیب از اعلام تابعان واستاد عاصم و خود گفت علم قرائت را از امام علی بن ابیطالب فرا گرفتم و سلمی با ضم اول وفتح دوم منسوبست بر خلاف

قیاس بسلیم بر وزن زبیر و آن پدر
تیره‌ایست در عرب واز این تیره‌است
اشجع بن عمر و سلمی در شمار
شاعران توانا و ستایشگر برامکه و
از نظم اواست در ستایش یحیی بن
خالد حالیکه یحیی در سفر بود

قد غاب یحیی فما ا ری احداً
یا انس ا لا بذ کر ه الحسن
ا وحشت الارض حین فا رقها
من الا یادی العظام والمنن
لولا رجاء الایاب لانصدعت
قلو بنا بعد ه من الحزن

ودر ستایش جعفر بن یحیی گفته است

بد یهته مثل تد بیر ه
متی هجته فهو مستجمع
ا ذا هم با لا مر لم یثنه
هجوع و لا شادن افرع
نفی کفه للغنی مطلب
وللسر فی صدره موضع
وکم قائل اذرأی بهجتی
ومافی فضول الغنی اصنع
غدا فی ظلال ندی جعفر
یجر ثیا ب الغنی اشجع
وما خلفه لامریء مطمع
ولا دونه لامریء مقنع

ی منسو بست بسلول بر
زن قبول و آن نام دختر ذهل بن
شیبان بن ثعلبه است مادر تیرهٔ در قبیله
هوا زن وسلولیان بمادرشان سلول
پیوند رسانند وازایشان است حسین بن
مخارق سلولی درشمار محدثان خاصه
و صاحب کتاب تفسیر و کتاب جامع
العلم و عبدالله بن همام سلولی در شمار
شعرای اسلامی و گویند ادراك صحبت
پیغمبر را نیز کرد و پس از مرگ معاویة
بن ابی سفیان بیزید فرزندش چنین

اصبر یز ید فقد فا رقت ذا مقة
واشکر حباء الذی بالملك ردا کا
لا رزء اعظم بالاقوام قد علموا
مما رزئت ولا عقبی کعقباکا
اصبحت را عی اهل الدین کلهم
فا نت ترعا هم والله یرعا کا
وفی معا ویـة الباقی لنا خلف
ا ذا نعیت و لا نسمع بمنعا کا

ونیز سلول نام مادر عبد الله بن
ابی است سرور منافقان مدینه

سلیطی منسو بست بسلیط بر
وزن امیر پدر قبیلهٔ در عرب وعلاثة بن
صحار سلیطی صحابی وسجاد سلیطی
صحابی بدو منسو بند وسلیط مرد زبان
دراز باشد وسلیطه زن زبان دراز

سلیقی بر وزن شریفی لقب
حسن بن علی بن محمد بن جعفر خطیب
حسنی علوی است پدر تیرهٔ از علویان
که در عجم پراکنده اند و نیز لقب
محمد بن عبدالله بن محمد بن حسن بن
حسین است پدر تیرهٔ دیگر از علویان
ودانسته نشد از چه روی ایشان را سلیقی
گفتند و بمعنی بر آنند که ایشان را
از آنروی که تیز زبان وتیز شمشیر
[illegible] لیقی گفتند

و سلیکه نام مادر او است و نام
پدرش عمرو است

سلیم بر وزن امیر از اعلا م
است و بروزن زبیر نیز از اعلام و از
قسم دوم است سلیم بن قیس هلالی
از خواص اصحاب امام علی بن ابیطالب
و در هلالی بیاید

سلیمی با فتح اول منسوبست
بدرب سلیم در طرف شرقی محلت
[illegible]

سلیك بروزن زبیر مصغر سلك
بروزن مرد بمعنی کبك وسلیك بمعنی
کبکك و آن نام سلیك بن عمرو غطفانی
صحابی و نام سلیك بن سلیکه سعدی
است در شمار شاعران ودلیران و
دوندگان عرب و اورا سلیك المقانب
گفتند و مقانب بمعنی گروه اسبان
است که در بیابان باشند و عمرو بن
معد یکرب اورا باهمان لقب در نظم
خود آورده است

وسیری حتی قال فی القوم قائل
علیك ابا ثور سلیك المقانب
فرعت به کالیث یلحظ قائماً
اذا ریع منه جانب دون جانب
له هامة ما تأکل البیض اذها
واسباغ عادی طویل الرواجب

محمد بن جعفر بن زید [illegible] بغدادی
در شمار محدثان و متوفی ۴۲۸ بدان
منسوبست

سماعه با فتح اول بر وزن
صحابه از اعلام است و نام سماعة بن
مهران بن عبد الرحمن حضرمی است
در شمار محدثان خاصه و متوفی ۱۴۵

سمّاك بر وزن [illegible]
است و نام ابودجانه سماك [illegible] خرشه
خزرجی صحابی وسماك بروزن شداد
ماهی گیر وماهی فروش را گویند و ان
سماك (بروزن شداد) [illegible]
ابوالعباس محمد بن صبیح [illegible]
درشمار زاهدان وواعظان [illegible]
وازمشایخ احمد بن حنبل [illegible]
[illegible]

وسپس بکوفه برگشت وابن ابی الحدید نوشته که ابن سماك برهرون الرشید درآمد وهرون او را گفت مرا پندی ده ودر همانحال آب خواست ابن سماك گفت اگر آبی را که خواستی از تو منع کنند چه مقدار خواهی دادتا آنرا بتودهند گفت نیمی از ما لم را گفت بنوش و آنگاه گفت اگر آبی که نوشیدی در مثانه (شاشه ان) بماند و بیرون نرود چه مقدار خواهی داد تا آنرا بیرون برند گفت نیم دیگر مالم را گفت ملکی که اینست بهایش روا نیست بر سر آن کشمکش کنند وابن سماك در سال ۱۸۳ درگذشت

سماکی با فتح وتشدید لقب سید فخرالدین محمدبن حسن حسینی استرآبادیست در شمار حکیمان و فاضلان و استاد میر داماد و درست دانسته نشد که ازچه روی اوراسماکی گفتند

سمان بافتح و تشدید ر وغن فروش راگویند وآن لقب جمعی از محدثان است و لقب اسمعیل بن علی بن حسین سمان در شمار اعلام علمای امامیه وصاحب کتاب البستان درتفسیر قرآن وکتاب ا لرشا د در فقه وکتاب المدخل در نحوو کتاب الریاض در احادیث و کتاب سفینة النجاة در امامت و کتاب النور در وعظ و غیر اینها ونیز لقب ابوبکر ازهربن سعد سمان باهلی بصری است صاحب نوادر وقصص وحکایات وپیش از آنکه ابو جعفر منصور بخلافت برسد بااودوست بود ودر آن باره داستانی شیرین دارد که ابن خلکان آنرا نوشته است و در سال ۲۰۳ درگذشت

سمح بر وزن مرد بمعنی جوانمرد بودن نام بعضی است و ابن سمح کنیت مشهور ابو القاسم اصبغ بن محمدبن سمح غرناطی است درشمار ریاضی دانان وطبیبان وصاحب کتاب المدخل در هندسه وکتاب ثمارالعدد وکتاب طبیعة العدد و دو کتاب در عمل اسطرلاب و غیراینهاو متوفی ۴۲۳

سمحون بر وزن کم خون نام پدرابوبکر حامدبن سمحون اندلسی است درشمار طبیبان وادیبان وصاحب کتاب قرابادین دراودیه مرکبه و کتابی دیگردراودیه مفرده

سمره بروزن پرده نام درختی است خاردارو تای آن وحدت(تك) را نمایدیعنی تك درخت آن و آن

نام جمعی از صحابه و محدثان است
از جمله سمرة بن جندب بن هلال
فزاری صحابی صاحب درخت خرما
در خانه یکی از انصار که در مورد
عمل او پیغمبر گفت لاضرر ولاضرار
و داستانش در کتب حدیث مسطور
است وبعضی سمره را بافتح و [illegible]
بر وزن غرفه ضبط کرده اند و [illegible]
آن گندم گون است

سمری باکسر اول و تشدید
میم مفتوح منسوب است بسمر از قرای
بصره واز این قریه است ابو عبدالله
محمد بن جهم بن هرون سمری در
شمار ادیبان ومحدثان واز شاگردان
فراء و درستایش فراء [illegible] اودر
نحو گفته است

اکثر النحو یزعم الفراء
من وجوه تأولهن الجزاء
نحوه احسن النحو فما [illegible]
[illegible] ولا به ازراء
لیس من صنعة الصحائف لکن
فیه فقه وحکمة وضیاء
حجة توضح الصواب ومالا
[illegible] سواه باطل وخطاء
لیس من قال بالصواب کمن
[illegible] بجهل [illegible]

وکأنی اراه یملی علینا
وله واجباً علینا الدعاء

ودر سال ۲۷۷ درسن هشتاد و
نه سالگی درگذشت

سمسمی منسوب است بسمسم بر
وزن کشمش بمعنی دانهٔ کنجد وسمسمی
کسی را گویند که کنجد بفروشد وآن
لقب ابو الحسن علی بن عبیدالله سمسمی
است درشمار ادیبان ونحویان وشاگرد
ابوعلی فارسی وابوسعید سیرافی [illegible]
۴۱۵ وبعضی بجای سمسمی سمسمانی
ضبط کرده‌اند و یاقوت گفته بعضی از
دانشمندان چنین پندارند که قیاس در
نسبت سمسمی وسمسمانی یکیست

سمعانی باکسر اول منسوب است
سمعان بروزن [illegible] نام پدر [illegible]
[illegible] واز این تیره است [illegible]
عبدالکریم بن ابی [illegible]
[illegible] منصور بن ابی بکر [illegible]
عبدالجبار سمعانی [illegible]
محدثان وادیبان و [illegible]
واز مردم مرو بود ودر [illegible]
[illegible]
[illegible]

کتابها پرداخت از جمله کتاب الانساب و کتاب فضائل الصحابه و کتاب تذییل تاریخ بغداد و تاریخ مرو واین تاریخ راعز الدین ابو الحسن علی بن اثیر جزری تلخیص کرد وخود گفت وقتی خواستم از عبدالله بن محمد بن غالب فقیه جدا گردم سکر بست واین اشعار خواند

و لما بر ز نا لتو د یعهم
بکوا لؤلؤاً و بکینا عقیقا
ادار و اعلینا کؤس الفراق
وهیهات من سکرها ان افیقا
نو لو ا فما تبعتهم د معتی
فصاحو االغریق وصحت الغریقا

و در سال ٥٦٢ در مرو از جهان رفت و بعضی سمعان بافتح اول بروزن پنهان نیز ضبط کر ده اند

سمعون بر و زن کم خون از اعلام است و ابن سمعون کنیت مشهور ابوالحسن محمد بن احمد بن اسمعیل بغدادیست در شمار و اعظان که حریری در مقامه را زیه بدو اشارت کر ده است و منو فی ٣٨٧ نیز ابن سمعون کنیت ابو الحجاج یوسف بن یحیی بن اسحق مغربی اسرائیلی است درشمار طبیبان ومهندسان ومنجمان و شارح فصول بقر اط و رسالهٔ در ترتیب اغذیه و متوفی ٦٢٣ در حلب

سمکه بروزن طلبه بمعنی تك ماهی و آن لقب ابو علی احمد بن اسمعیل بن عبد الله بجلی قمی است در شمار اعلام فاضلان وادیبان و استاد ابو الفضل محمد بن حسین بن عمید وزیرر کن الدو له دیلمی و صاحب تصا نیف از جمله کتاب العبا سی در اخبار دولت بنی العباس و کتاب الامثال

سمندری منسو بست بسمند ر از قرای آذربایجان وحماد سمندری درشما ر محدثان خاصه از آنجا است

سمندی منسو بست بسمند بر وزن کمند از قرای تفلیس وفضل بن ابی فره سیمی سمندی تفلیسی درشمار محدثان خاصه بدان منسوبست

سمنطاری مسوبست بسمنطار بروزن دهن دار وآن قریه ایست در جزیره صقلیه (سسیل) وابو بکر عتیق بن علی بن داود سمنطا ر ی صاحب کتاب د لیل الفا صدین و کتا بی در اخبار صالحین و غیر انها و متوفی ٤٦٤ ازآن قریه است

سمنودی منسو بست بسمنو د بر وزن کم خون ا ز قرای مصر در طرف دمیاط و هبة الله بن محمد

سمنودی در شمار شاعران و منجمان
و محمد بن حسن بن محمد بن احمد
سمنودی خلوتی معروف بمنیر در شمار
مقرئان و صوفیان و صاحب کتاب تحفة
السالکین و کتاب الاداب السنیه لمرید
سلوك طریق السادة الخلوتیه و منظومه
در علم ملك و شرح آن و غیر اینها
و متوفی ۱۱۹۹ بدان منسوبند

سموئل بیا فتح اول و دوم و
سکون واو و فتح همزه و در آخر لام
پرنده ایست که عربان آنرا [illegible]
گویند و نام سموئل بن عادیا و در مثل
گویند اوفی من سموئل یعنی وفادارتر
از سموئل و داستان وفا داریش اینست
که امرء القیس بن حجر کندی چون
خواست بروم رود زرههای خود را
باو سپرد و پیش از آنکه امانت را پس
بگیرد مرد و چنانکه اتفاق افتاد که
یکی از ملوك شام با سموئل بجنگید
و چون سموئل یارای ایستادگی
نداشت در حصار خود پناهید ملك روم
فرزند اورا که در بیرون حصار بود
گرفت و گفت یا زرههای امرء القیس
را بمن ده یا فرزندت را میکشم
سموئل بر کشته شدن فرزندش تن داد
اما [illegible] پیمان نگاهداشت و
ملك فرزندش را حالیکه پدر او را
نگریست سر برید و آنگاه بجایگاه
خود بر گشت و سموئل زرهها را
بورثه امرء القیس رسانید و نیز نام
سموئل بن یهودای مغربی است در
شمار ادیبان و ریاضی دانان و فلکیان
و طبیبان و صاحب تألیفات در ریاضی
و طب و از مغرب بمشرق کوچید و در
مراغة آذربایجان زیسته و از دین
یهودی بگشت و دین اسلام پذیرفت
و کتابی در معایب دین یهود و دعاوی
نادرست ایشان در تورات نوشت و در
سال ۵۷۰ در همان مراغه از دنیا رفت

سمهودی منسوبست بسمهود
بروزن محمود از قرای عربی نیل در
مصر و آنرا سمهوط نیز گویند و ازاین
قریه است سلیمان بن موسی بن بهرام
سمهودی در شمار ادیبان و معربان و
فقیهان شافعی و ارجوزه در عروض
نظم کرد و عبد الرحیم بن محمد بن
یوسف بن سمهودی در شمار ادیبان
و نحویان و شاعران و از نظم اوست

کأنما البحر اذ مر النسیم به
والموج یصعد فیه و هو منحدر
صفحات ذی ازرق تمشی علی عجل
وفی اعا[illegible]

وسید نورالدین علی بن عبدالله بن احمد حسینی سمهودی در شمار محدثان و مورخان و فقیهان شافعی و صاحب کتاب وفاء الوفاء بـاخبار دار المصطفی و کتاب خلاصة الوفاء ومتوفی ۹۱۱

سمیر بروزن زبیر از اعلام مردان است ونام سمیر بن حصین بن حارث خزرجی صحابی از عاملان عمر بن خطاب و سمیراء از اعلام زنان است ونام سمیراء دختر قیس از بیات

سمیساطی باضم اول وفتح دوم و سکون سوم منسوبست بسمیساط ازشهرهای ارمنستان وابوالقاسم علی بن محمد سمیساطی معروف به حبیش در شمار محدثان وابوالحسن علی بن محمد سمیساطی درشمار ادیبان وصاحب کتاب العلم و کتاب الدیارات و کتاب المثلث الصحیح و کتاب اخبار ابی تمام والمختار من شعره بدان منسوبند

سمیدع با فتح اول و دوم و سکون سوم وفتح چهارم ودرآخر عین بی نقطه بمعنی سرور بزرگوار نام سمیدع هلالی است در شمار محدثان خاصه

سمیفع بر وزن سمیدع نـام پدر سمیفع بن ناکور بن عمرو بن یعفر حمیری صحابی است پدر شرحبیل

سمیکه بر وزن جهینه مصغر سمکه نام سمیکه دختر جبار بن صخر بن امیه صحابیه است

سمین بروزن کمین بمعنی فربه لقب عبد الحمید بن ابی العلاء بن عبدالملك ازدی است درشمار محدثان خاصه ونیز لقب شهاب الدین احمد بن یوسف حلبی است در شمار نحویان وادیبان ومقرئان وصاحب کتاب تفسیر القرآن و کتاب الاعراب وشرح تسهیل وشرح شاطبیه ومتوفی ۷۵٦

سمیه با ضم اول وفتح میم و تشدید یاو درآخرها از اعلام زنان است ونام مادر عمار بن یاسر وهفتمین زنی است که دین اسلام را گردن گرفت

سنا بروزن رها نام دختر اسماء بن صلت است که پیغمبر(ص) اورا بزنی گرفت وپیش از آنکه براو درآید از دنیا رفت ونیز نام سنا دختر سفیان کلابیه است که نیز پیغمبر (ص) اورا بزنی گرفت و ابن سنا الملك کمیت هبة الله بن جعفر بن سنا الملك محمد بن هبة الله سعدی مصری است معروف بابن سنا الملك درشمار ادیبان وشاعران

صاحب کتاب روح الحیوان و این
میض کتاب الحیوان جاحظ است
و کتاب مصادرالشوارد و دیوان شعر
بنام دارالطراز و دیوان رسائل وازنظم او است

واو ابصرالنظام جوهرفردها
لما شك فیه انه الجوهرالفرد
ومن قال ان الخیزرانة قدها
فقولوا له ایاك ان یسمع القد

ونیز

و ماکان ترکی حبه عن ملامة
ولکن لامریوجب القول بالترك
اراد شریکاً بما الذی کان بیننا
وایمان قلبی قدنهانی عن الشرك

ابن سنا الملك ثروتی موفور داشت وادیبان و شاعران را درخانه خود انجمن میکرد و بمفاکهات و محاورات ایشان سرگرم شدودرسال ۶۰۸ در قاهره از دنیا رفت

سنائی منسوبست بسناه بمعنی روشنی و سنائی کسی راگویند که بروشنی پیوندد وآن تخلص ابوالمجد مجدود بن آدم غزنوی است در شمار شاعران روشن ضمیروعرفای والامقام چنانکه مولوی درستایش او وعطار گفت

عطار روح بود و سنائی دوچشم او
ما از پی سنائی و عطار میرویم

سنائی در عصر ابراهیم بن مسعود و بهرامشاه بن مسعود زیست و در آغازدر شمار شاعران ستایشگر بود و شاهان غزنوی را ستود و سپس گوشه نشین گردید

وغیراز دیوان قصیده وغزل وقطعه و رباعی چندین مثنوی پرداخت ازجمله حدیقة الحقیقة وسیر العباد الی المعاد وطریق التحقیق وغیر اینها وخوددر ملکی که فراچنگ آورد و مقامی که بآن رسید چنین گفت

بس که شنیدی صفت روم و چین
خیز و بیا ملك سنائی ببین
تا همه دل بینی بی‌حرص وبخل
تاهمه جان بینی بی کبر و کین
پای نه و چرخ بزیر قدم
دست نه و ملك بزیر نگین
زرنه و کان ملکی زیر دست
خرنه و اسب ملکی زیر زین
رسته ز ترکیب زمان ومکان
جسته ز ترتیب شهور و سنین

تاآنجا که گفت

او زهمه فارغ و آزاد و خوش
چون گل و چون سوسن و چون یاسمن

خشم بر اعداش ابوده است هیچ
نم بر ابروس ندیده است چین

و دیوانش مجموعه ایست از حکمت و عرفان و در عین حال پخته و روان و باید گفت سنائی نخستین شاعری است که عرفان و تصوف را بان عامه مردم پرا کند واز این رهگذر خدمتی بزرگ بآن داریمت کرده هم راه را برای شاعران باز کرد و بتتبع وی شاعران پس از او قصاید وغزل عارفانه پرداختند وسنائی درسال ٥٤٥ درغزنین درگذشت

سنان باکسر اول بروزن کنار ازاعلام است ونام جمعی از صحابه و محدثان ودانشمندان

سنانی باضبط پیش منسوبست بسنان نام نیای محمدبن احمد سنانی واحمدبن محمدبن احمد سنانی هردو درشمار محدثان خاصه

سنبسی منسوبست بسنبس بر وزن کشمش و آن نام سنبس بن معاویة بن جرول بن ثعل است پدر تیرهٔ درقبیله طی و ابان بن ارقم طائی سنبسی و وسعید بن عبدالملک سنبسی هردودر شمار محدثان خاصه اند و منسوبند

سنجاری منسوبست بسنجار بروزن پندار ازقرای جزیره وتاموصل مسافت سه روزراه فاصله است ونیز دهیست در مصر وازدانشمندان ابوالسعادات اسعدبن یحیی بن موسی معروف ببهاء سنجاری در شمار فقیهان شافعی و شاعران جز اینکه شعرش بر فقهش چربید و بشهرها کوچید واکابر را ستود ودرسال ٦٢٢ درگذشت ویکدامیك منسوبست واز نظم اواست

و هواك ما حظر السلو بباله
و لانت اعلم با لغرام بحاله
اولیس للکلف المعنی شاهد
من حاله یغنیك عن تسأله
جددت ثوب سقامه وهتکت
سترغرامه وصرمت حبل وصاله
اقزلة سبقت له ام خلة
مأ لوفة مت تیهه و دلاله
ریان من ماء الشبیبة والصبا
شرقت معاطفه بطیب زواله
تسری النواظر فی مراکب حسنه
فتکاد تغرق فی بحار جماله

سنجانی منسوبست بسنجان بر وزن پژمان از قرای خواف و ابوالحسن علی بن قاسم سنجانی در شمار ادیبان ولغویان وصاحب کتاب محمدمراثیین وابوالحسن علی بن حسن

فقیهان شافعی و از قضات نیشابور بدان منسوبند

سنجی منسوبست بسنج بروزن رنج از قرای مرو وابو داود سلیمان بن معبد سنجی مروزی در شمار حفاظ حدیث وازشاگردان اصمعی و نضر بن شمیل وهیثم بن عدی واز کسانی است که برای فرا گرفتن حدیث رحلتها بعراق ومصر وحجاز ویمن کرد ودر سال ۲۵۷ درگذشت و از نظم او است

یا آمر الناس بالمعروف مجتهدا
و ان رأی عاملا بالنکر انتهره
ابده بنفسك قبل الناس کلهم
فاوصها وانل مافی سورة البقره
ابتأ مر و تنسی بر تارکین له
نا سین ذلك دأب الخیب الخسره
و ان أمرت ببر ثم کنت علی
خلافه لم تکن الا من الفجره

وا وعلی حسین بن شعیب بن محمد سنجی مروزی در شمار فقیهان شافعی وشاگرد ابوبکر قفال مروزی وشارح تلخیص ابوالعباس بن القاص و متوفی ٤٣٦ بدان منسوبند

سندر بر وزن جعفر بمعنی گستاخ نام دو کس از صحابه است و زنیست که گندم فروشی کرد و پیمانه را تمام گرفت وبخریدار داد وسندره بمعنی پیمانهٔ بزرگست واز همین معنی است این مصراع اکیلکم بالسیف کیل السندره یعنی از خونتان بپیمانهٔ شمشیر راتمام گیرم

سندل بروزن جعفر نام پرنده ایست ولقب عمر بن قیس مکی است در شمار محدثان امامیه

سندی با کسر و سکون نون بر وزن رندی نام سندی بن شاهك رئیس شرطه بغداد و نام سندی بن ربیع بغدادی وسندی بن عیسی همدانی است که هر دو در شمار محدثان امامیه‌اند و بابای نسبت منسوبست بسند که نام بخشی است وسیع در هندوستان

سنس بر وزن کشمش بمعنی تشنگی نیز استخوان دنده که طرف سینه افتاده است وآن نام جمعی است

سنی با کسر اول وتشدید نون منسوبست بسن از قرای تکریت و بانی است که شبلی صوفی بآن نظر داشته وگفته است

نزلنا السن استفنا
من نری حنا

فلما جئنا اللیل ٭ بذ لنا بیننا دنا
واز آن قریه است ابو محمد عبدالله
بن علی سنی در شمار فقیهان وسنی
با ضم اول و تشدید نون منسوبست
بسنت بمعنی راه نیزروش - نیزخوی
و مقصود سنت پیغمبر است که همان
راه وروش او باشد وسنی وصف هر
کسی است که برسنت پیغمبر باشد اما
آنرا برابرشیعه بکاربرند و کسانی را
که پس از پیغمبرابوبکرو عمروعثمان
علی را خلیفه دانند سنی گویند

سوائی باضم اول منسوبست
به بنی سوائه که تیره ایست در قبیله
هوازن وابوجحیفه وهب بن عبدالله
سوائی از خواص اصحاب امام علی بن ابی
طالب وو کیل بیت المال او بدو منسوبست

سواد بروزن نهاد بمعنی سیاه
نام جمعی است ازجمله سواد بن قارب
اسدی صحابی وسواده با زیادتی تا
در آخر آن نیزنام جمعی است ازجمله
سوادة بن قیس صحابی همان کسی
که خواست پیغمبررا قصاص کند از
آن پس که پیغمبر گفت هر کس را
برمن مظلمه ایست برخیزد و قصاص
کند لکن نکرد

سوادی منسوبست بسواد نام
کشورعراق واین نام را
نهادند چه وقتی بسرزمین عراق رسیدند
نخلستانهای آنرا از دور بدیدند و
پرسیدند ما هذا السواد این سیاهی
چیست و نام سواد برآن ماند و
ابوالفرج علاء بن علی بن محمد بن
علی بن احمد بن عبد الله واسطی را
ابن سوادی گویند و رسم است که
شخص را بشهر و کشور پیوند دهند
ابن سوادی درشمار کاتبان وهم در نظم
شعربارع بود وازاواست

اشکوالیك ومن صدودك اشتکی
و اظن من شغفی بانك منصفی
واصد عنك مخافة من ان یری
منك الصدود فیشتفی من یشتفی

ودرسال ٥٥٦ در گذشت

سوار بافتح اول وتشدید واو
کسی است که باده در مغزش بسرعت
اثر کند وازاعلام است وابوسوارغنوی
ازفصیحان عرب است واستاد ابوعبیده
وبعضی بروزن کنار ضبط کرده اند

سوارقی منسوبست بسوارق
بروزن شوارق وآن نام قریه ایست
میان مکه ومدینه وابوبکرمحمد بن
عتیق بن نجم بن احمد سوارقی بکری
در شمار فقیهان و شاعران و متوفی

اصفهان منسوبست

سواق بروزن شداد بمعنی راننده آن لقب جمعی از محدثان است از آن جمله احمد بن محمد بن علی بن عمر بن رباح سواق در شمار محدثان خاصه

سوده بالفتح وسکون بروزن لوحه بمعنی زمین هموار که در آن سنگهای سیاه باشد نیز زمینی که در آن نخلستان باشد وبنای آن وحدت (تاء) را نماید وآن نام سوده دختر زمعة بن قیس بن عبد شمس عامریه است اززنان پیغمبر

سوره بالفتح اول بروزن دوره نام سورة بن کلیب اسدی است در شمار محدثان خاصه

سوزنی منسوبست بسوزن و سوزنی کسی راگویند که پیشه او سوزنگری باشد و آن لقب شمس الدین ابوبکر محمد بن علی سلمان سمرقندی است در شمار اعاظم شاعران ودر آغاز ستایشگری اکابر پرداخته ونیز در هجو وهزل بسیار شعر نظم کرده اما در پایان از آن راه بگردید ودر سال ٥٦٩ در سن هشتاد سالگی در سمرقند ازجهان برفت واز اوست تا کی ز گردش [illegible]

[illegible]

برآبگینه سنگ زدن عمل ماوما تهمت نهاده بر فلك آبگینه رنگ اصرار کرده با که خود بسر و جهر نه شرم از صغیره و نه از کبیره ننگ نمرود وقت گشته و فرعون مملکت گه با رسول کینه و گه با خدای جنگ جائی که جنگ باید پذرفته ایم صلح جائی که صلح باید آشفته ایم جنگ جنگ اجل گرفته گریبان عمر ما ما خوش گرفته دامن آز وهوا بچنگ

سوسی منسوبست بسوس [illegible] سوس شهری است [illegible] خوزستان و از آن شهر است ابوالعلاء علی بن [illegible] الرحمن [illegible] سوسی در شمار ادباء [illegible] واحمد بن محمد بن [illegible] سوسی در شمار محدثان واد[illegible] و شاعر[illegible] [illegible]

[illegible]

فقله از اکابر تابعان واز خواص اصحاب امام علی بن ابیطالب و متوفی ۸۰

سویدائی منسوبست بسویداء بصغر سوداء مونث اسود از قرای حوران دمشق و ابو محمد عامر بن دغش بن خضر حورانی سویدائی در شمار فقیهان واز شاگردان ابو حامد غزالی و متوفی ۵۳۰ بدان منسوبست

سویدی باضبط پیش منسو بسوید نام نیای عز الدین ابو اسحق ابراهیم بن محمد بن طرخان انصاری سویدی دمشقی در شمار طبیبان وصاحب کتاب التذکره در ادویه مفرده و متوفی ۶۹۰ ونیز نام نیای ابوالفوز محمد امین بغدادی سویدی است صاحب کتاب سبائك الذهب فی معرفة قبائل العرب و این کتاب را از نهایة الارب فی معرفة انساب العرب قلقشندی گل چین کرده است و در سال ۸۲۱ درگذشت و نیز نام نیای ابوالبرکات جمال الدین عبدالله بن حسین بغدادی سویدی است در شمار فقیهان و ادیبان وشارح دلائل الخیرات وصاحب کتاب النفحة المسکیه فی الرحلة المکیه ودیوان شعر وحاشیه بر مغنی اللبیب و متوفی ۱۱۷٤

سهروردی منسوبست بسهرورد بروزن کمر درد از قرای زنجان و و بروزن که نورد نیز ضبط کرده اند و از آن قریه است شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبدالله بکری سهروردی از اعاظم مشایخ صوفیه و سرحلقه فرقه صوفیه سهروردیه و در سال ۵۳۹ ازمادر زاد ودر بغداد زیستن گرفت وشهرهای آسیای صغیر رابدید ودر بغداد مجلس وعظ مخصوصی داشت وسعدی درهمان مجلس وعظ دل باو سپرد ودر سلك مریدانش در آمد ودر بوستان نام اورا برده جائی که گفته است

مرا پیر دانای مرشد شهاب
دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه در نفس خود بین مباش
دگر آنکه در جمع بدبین مباش

شهاب الدین کتابها پرداخت از جمله کتاب عوارف المعارف و کتاب رشف النصایح و کتاب اعلام التقی و کتاب جذب القلوب و بر نظم شعر توانا بود واز نظم اواست

ای دوست وجود وعدمت اواست همه
سرمایه شادی وغمت اواست همه
تو دیده نداری که ببینی اورا
ورنه ز سرت تاقدمت اوست همه

بخشای بر آنکه بخت یارش نبود
جز خوردن غمهای تو کارش نبود
در عشق تو حالیش باشد که از آن
هم با تو و هم بی‌تو قرارش نبود

و در سال ۶۳۲ در سن ۹۲ سالگی در بغداد از دنیا رخت بربست و بیت. شهاب الدین ابو الفتح یحیی بن حبش سهروردی است معروف بشیخ اشراق در شمار حکیمان وادیبان وفقیهان و شاعران وهم درفن مناظره توانا بود چندانکه گویند با هر کس مناظره کرد او را مغلوب ساخت و هم در حکمت طریقتی ابداع کرد که بطریقه اشراق مشهور گردید و پس از چند سفری که بشهرها کرد در حلب ... و در حلقه درس شریف افتخار الدین در آمد و با فقیهان آن شهر مناظره کرد و بر همگان چیره گردید و افتخار الدین اورا ...

او بیشتر گردید و بزندقه والحاد اورا نسبت دادند والملک الناصر صلاح الدین ایوبی را بر آن داشتند که اورا بکشد او نیز الملک الظاهر فرزند خودرا بکشتن او فرمان کرد والملک الظاهر در سال ۵۸۷ اورا بزندان افکند ودر زندان اورا خفه کرد و از او است کتاب التلویحات در حکمت و کتاب حکمة الاشراق و کتاب التلویحات در اصول فقه و کتاب هیاکل النور در حکمت و کتاب الالواح العمادیه و ... المقاومات و ... المطارحات و غیر آن ... فارسی وعربی ... اواست

خودرا ز برای نیك و بد گم نکنی
رهرو توئی و راه توئی منزل تو
هشدار که راه خود بخود گم نکنی

و نیز ابو النجیب عبد القادر بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن سعد بکری سهروردی عم شهاب الدین عمر مذکور و از مشایخ طریقت

سهمی بافتح و سکون منسوبست به سهم بن عمرو بن هصیص بن کعب بن لوی بن غالب پدر تیرهٔ در قبیله قریش و جمعی از صحابه و محدثان بدو منسوبند

سهواجی منسوبست بسهواج بروزن سرباز از قرای مصر و ابو علی حسن بن محمد سهواجی در شمار ادیبان و شاعران و صاحب کتاب القوافی و متوفی ۴۰۰ بدان منسوبست

سهیلی منسوبست بسهیل بر وزن زبیر و آن نام بلو کیست در ناحیت مالقه از شهرهای اندلس و از آنجا است ابو القاسم عبدالرحمن بن خطیب ابی محمد عبدالله بن خطیب احمد اندلسی مالقی سهیلی در شمار ادیبان و نحویان و مفسران و محدثان و صاحب شرح الجمل و کتاب الاعلام بما فی القرآن من الاسماء و الاعلام و کتاب الروض الانف در شرح [illegible] ناظم قصیدهٔ عینیه در مناجات باین مطلع

یامن یری مافی الضمیر و یسمع
انت المعد لکل ما یتوقع

و این قصیده را ابن حجة حموی تخمیس کرد و در سال ۵۸۱ در مراکش در گذشت و نیز سهیلی نام امیر نظام الدین احمد سهیلی [illegible] است در شمار امیران و شاعران و از شاگردان آذری و از آذری درخواست کرد که او را تخلص دهد آذری کتابی که در دست داشت باز کرد و آغاز صفحه را نگریست و لفظ سهیل را دید و او را سهیلی تخلص داد و سهیلی در دو زبان ترکی و فارسی شعر نظم کرد و هم مردی فروتن و افتاده بود و دانشمندان را دوست داشت و در کنف [illegible] و ملاحظات [illegible] کتاب معروف انوار سهیلی را بنام او نوشت و سهیلی در سال ۹۰۷ در گذشت و [illegible] ابو الحسن [illegible] [illegible] و [illegible] و صاحب کتاب الروضة [illegible] [illegible] خود [illegible] نام [illegible] وی وزیر [illegible] [illegible] چهل

فخر الملك ابوغالب محمد بن خلف او را نزدیك گرفت وازآن پس که فخر الملك درگذشت برمال خود بترسید وبوالی تکریت پناه بردودرسال ٤١٨ درگذشت وبیست هزار دینار برجای گذاشت ووالی آن رابورثه او رسانید و از نظم اواست درپرتو ماه برآب

كأنما البدر فوق الماء مطلعا
ونحن بالشط في لهوو في طرب
ملك رأنا فاهوى للعبور فلم
يقدر فمدله جسر من الذهب

سیاری منسوبست بسیار بروزن عطار نیای ابوعبدالله احمد بن محمد بن سیارسیاری است در شمار کاتبان آل طاهرو درسلك محدثان وصاحب كتاب القراءات و كتاب الطب و كتاب ثواب القرآن و [illegible] نیای ابو الحسن احمد بن ابراهیم سیاری است در شمار علمای امامیه و خالوی ابو عمر و زاهد در سلك علمای [illegible] و ابوعمر و زاهد حدیث کرد که سیاری خالوی من مذهب تشیع را برگزید [illegible] [illegible] [illegible]

وسیاری با کسر اول و تخفیف منسوبست بسیار بروزن کسار از قرای بخارا و ابو الحسن علی بن حسین سیاری معروف به علیك طویل (۱) درشمار محدثان بدان منسوبست

سیبویه مرکب است از دو کلمه فارسی سیب وویه کلمه اعجاب بمعنی چه شگفت سیبی و آن لقب ابو بشر عمرو بن عثمان بن قنبر فارسی بیضاوی است در شمار اسانید نحو و ائمه ادب وشاگرد خلیل بن احمد و عیسی بن عمر و یونس بن حبیب واخفش و صاحب کتاب [illegible] سیبویه در بیضاء از مادر زاد ودر بصره نشوو نما کرد واز آنجا [illegible] کوچید ودر فن نحو [illegible] آوازه گردید و الکتاب رادرهزار ورق [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible]

...... در موضوع این سخن فاذا هوهی یافاذاهوایاها مباحثه در گرفت بشرحی که داستان آن بتفصیل در کتاب مغنی اللبیب مسطور است و هر دو آن بداوری عربان تن دادند وعربان جانب کسائی را که صاحب منزلت بود رعایت کردند و سیبویه سر افکنده گردید و بایران سفر کرد ودر شیراز زیست و در سال ۱۸۰ در گذشت و چهل وچند سال عمر کرد ودر اینکه در شیراز ویاساوه ویابصره در گذشته است اختلافست وهم در سنین عمر او واورا سیبویه از اینروی گفتند که خوشرو بود و گونه‌اش سرخ همچون سیب و نیز ابوالحسن علی بن عبدالله بن ابراهیم کوفی مالکی راسیبویه گویند وی نیز در شمار نحویان بود و در سال ۶۶۷ درقاهره در گذشت واز نظم اواست در غزل که باصطلاح نحویان آنرا آمیخته است

عنه بت قلبی بهجر ما أث متصل

یا من هو اه ضمیر غیر منفصل

ما ارال من نار أكبا صدود لال

ماعد واثر بن سعد ، الی بدل

..... موسد ... ب بروزن

.... از قرای .. ره .. ا و .. احمدبن

محمدبن احمدبن علی سیبی در شمار فقیهان شافعی ومتوفی ۳۹۲ بدان منسوبست .

سید بروزن بیدبمعنی شیرنیز گرگ ازاعلام است وابن سید کنیت مشهور ابومحمد عبدالله بن محمد بن سید بطلیوسی اندلسی است در شمار لغویان و نحویان و ادیبان و صاحب کتاب المثلث و کتاب سبب اختلاف الفقهاء و کتاب الحلل فی شرح ابیات الجمل وشرح ادب الکاتب وشرح دیوان متنبی وشرح سقط الزند وشرح موطأ وغیرانیها ومتوفی ۵۲۱ و نیز کنیت احمدبن ابان بن سیداندلسی است در شمار لغویان و نحویان وصاحب کتاب العالم درلغت در یکصد مجلد واز فلك آغاز کرد وبذره پایان داد نیز کتاب اخفش راشرح کردودرسال ۳۸۲ در گذشت وسیده با زیادتی تا در آخر آن نیزازاعلام است وابن سیده کنیت مشهور ابوالحسن علی بن اسمعیل مرسی است و با آنکه نابینا بود در شمار پیشوایان ادب و لغت افتاد واز او است کتاب المحکم و کتاب المخصص هردودرلغت و کتاب الانیق در حماسه درشش مجلد ومتوفی ۴۸۵

...و گویا نام سیده نام یکی از مادران بالا ترین او است

سیدالناس با فتح و تشدید یا بمعنی سرور مردم و ابن سید الناس کنیت مشهور ابوالفتح محمد بن احمد بن عبدالله یعمری است در شمار فقیهان شافعی و صاحب کتاب بشری اللبیب بذکر الحبیب و کتاب عیون الاثر فی فنون المغازی والشمایل والسیر و کتاب نورالعیون و این کتاب تلخیص همان عیون الاثر است ابن سیدالناس در قاهره سال ٦٦١ از مادر زاد و بکسب دانش پرداخت و بدمشق رفت و از ابن نحاس و ابن دقیق [illegible] فرا گرفت و میان او و صلاح الدین [illegible] بود و [illegible] کتاب [illegible] [illegible] که [illegible] او است [illegible]

[illegible]

قریه است ابوسعید حسن بن عبدالله بن مرزبان سیرافی در شمار پیشوایان ادب و لغت و نحو و شعر و عروض و قوافی و شارح کتاب سیبویه و از بهترین شروح کتاب سیبویه است و شارح قصیده دریدیه و کتاب الاقناع در نحو با تمام و فرزندش یوسف بن حسن سیرافی که او نیز از اعلام ادب است و پس از پدر [illegible] او نشست آن را تمام کرد و کتاب صنعة الشعر والبلاغه و کتاب اخبار نحاة البصریین و غیر از او ابوسعید سیرافی در سیراف از مادر زاد و در همانجا [illegible] دانش پرداخت و [illegible] [illegible] [illegible] زیست و از آنجا ببغداد رفت و در شهر بغداد [illegible] و هم در آن شهر [illegible] و از ایشان [illegible] اوزا [illegible] سیرافی [illegible] [illegible]

[illegible]

که درمقام ابوالفرج در هجو سیرافی گفت

لست صدراً ولاقرات علی
صدر ولاعلمك البلی بشاف
لعن الله کل نحو وشعروعرو
ض یجئی من سیراف

وسیرافی درسال ۳۶۸ درگذشت
و نیز ازآنجا است احمد بن علی بن
عباس بن نوح سیرافی درشمار ثقات
دانشمندان امامیه واستادنجاشی وصاحب
کتاب المصابیح و کتاب القاضی بین
الحدیثین المختلفین وغیراینها

سیری منسوب است بسیر بروزن
دیر از شهرهای یمن و یحیی بن ابی
الخیر بن سالم سیری یعنی عمرانی در
شمار [illegible] وصاحب کتاب البیان در
فقه و کتاب [illegible] و کتاب الانتصار
و کتاب [illegible] منسوب است
[illegible] و هم
معرب [illegible] مشهور
ابو بکر محمد [illegible]
است در شهر [illegible] و در
علم [illegible]
[illegible]

کنایت از بودن است) یا بابن سیرین
ودرسال ۱۱۰ درگذشت

سینا بروزن بینا نام نیای شیخ
الرئیس ابوعلی حسین بن عبد الله بن
سینا است مشهور با بن سینا و بنظر
چنین رسد که سینا فارسی است که
آنرا معرب کرده اند وعربی نیست اما
ریشهٔ آنرا درفارسی نیافتم واما سیناء
مذکور درقرآن نیزمعرب است و نام
سر زمینی است میان دریای احمر و
دریای مدیترانه که کوه طور درآن
افتاده است ابن سینادرقریه افشنه از
قرای خرمیثن از توابع بخارا سال
۳۷۰ ازمادر زاد و در بخارا بکسب دانش
پرداخت ودرمدت پنجسال علوم ادبیه
رافراگرفت وفنون ریاضی را ازمحمود
مساح بیاموخت وفقه را ازاسمعیل زاهد
و [illegible] و کتاب اقلیدس را پیش ابو
عبدالله ناتلی خواند وآنگاه بتحصیل
علوم عقلیه پرداخت و استادان دقیق
را ندید و ازآن پس بصناعت طب
پرداخت وهنوزسنین عمرش به بیست
نرسیده بود که علوم و فنون نامبرده
را نیک فراگرفت ودراین هنگام
بیماری سامانی را [illegible] ورنجوران
[illegible] وهم درآن ایام امیر نوح

[illegible] کردند و ابن سینا را
برای معالجت طلبید و [illegible]
معالجت از نزدیکان امیر نوح گردید
واز کتابخانه امیر نوح که گویند در
هر فن در آن کتاب بود بهره‌مند گردید
و حریقی در آن کتابخانه افتاد و آن
گنجینه بسوخت اما ابن سینا در گنجینه
خاطر از آن خزائن فراوان ذخیره
کرده بود واز آن پس که دولت سامانی
رو بضعف نهاد ابن سینا بخوارزمشاه
پیوست واز آن پس بنسا وابیورد ودیگر
شهرها سفر کرد و بخدمت شمس المعالی
قابوس بن وشمگیر رسید ودر نظروی
بزرگ منزلتی پیدا کرد ودر خلال این
احوال شمس المعالی دستگیر گردید
ودریکی از قلاع محبوس شد وابن سینا
بدهستان رفت و کتاب اوسط جرجانی
را در آنجا نوشت واز آنجا بری وقزوین
وهمدان سفر کرد ودر همدان بوزارت
شمس الدوله رسید پس از شمس الدوله
از همدان بیرون رفت و راه اصفهان پیش
گرفته و بعلاء الدوله ابو جعفر بن
کاکویه پیوست و بقولنج دچار گردید
و گویند در یکروز هشت بار حقنه
کرد ودر امعایش قرحه پدید گردید
در خلال این احوال علاء الدوله سفر
کرد و ابن سینا از مصاحبت چاره [illegible]
و در اثنای راه صرعیکه گاه بر اثر
قولنج آید عارض گردید دستور دو
دانك تخم کرفس داد که با آن حقنه
کنند و پنج دانک را خل کردند و
قرحه امعاء شدیدتر گردید و باصفهان
اورا برگرداندند و چندی نپایید که
علاء الدوله آهنگ سفر همدان کرد
وابن سینا را باخود برد اما چون ابن
سینا بهمدان رسید از پا درآمد ورفتن
خود را دانست و باصلاح کارها پرداخت
و در ماه رمضان ۴۲۷ درگذشت و
مصنفات گرانبهائی از او برجای ماند
مانند کتاب اشارات و کتاب شفا و کتاب
قانون و کتاب نجات و دانشنامه علائی
و کتاب عیون الحکمة و کتاب المبدء
والمعاد وغیراینها ودر دو زبان فارسی
و عربی شعر نظم کرد و قصیده عینیه
او ازمشاهیر قصاید اواست بدین مطلع

هبطت الیك من المحل الارفع
ورقاء ذات تعزز وتمنع

وازنظم عربی اواست در غزل

لا اجازی حبیب قلبی بجرمه
انا احنی علیه من قلب امه
ضن عنی بریقه فتخلت
الی ان سرقته عند لثمه

و الی ۳ الیوم من ...
لم تزل فی غمرة لا وة طمعه
ات قلبی لصد رة و رقادی
ملك اجفانه و روحی لجسمه
یکسر الجفن با لفتور و مالی
عـل و قت کسره بغیر ضمه
وازنظم فارسی اوست
دل گرچه دراین بادیه بسیار شتافت
یکموی ندانست وبسی موی شکافت
وندردل من هزار خورشید بتافت
آخر بکمال ذرهٔ راه نیافت
سیوری منسوبست بسیور بر
وزن سرور ازقرای حله وازآن قریه
است ابو عبدالله مقداد بن عبدالله بن
محمدبن حسین بن محمدعلی سیوری
اسدی معروف بفاضل مقداد و فاضل
سیوری ازاعلام دهیان و متکلمان
امامیه وصاحب کتاب نهج المسترشدین
فی اصول الدین و کتاب کنز العرفان
فی فقه القرآن و کتاب التنقیح الرایع
فی شرح مختصر الشرایع وشرح الباب

الحادی عشر وشرح مبادئ الاصول
شرح الفیة شهید وشرح فصول خو
نصیرالدین وغیرانیها و متوفی ۸۲۶
سیوطی منسوبست بسیوط
وزن قبول و آن نام قریه ایست درمصر
و باضم اول بر وزن ثبوت نیز ضبط
کرده اند واسیوط بروزن اخدود نیز
نوشته اند وازآن قریه است جلال الدین
ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی بکر بن
ناصر الدین محمد سیوطی از اعاظم
ادیبان و نویسندگان و صاحب بیشتر
از پانصد تصنیف مانند کتاب الاتقان
و کتاب المسلسلات و کتاب الکلم
الطیب و کتاب البهجة المرضیه فی شرح
الالفیه و کتاب فتح القریب و کتاب
المقامات و کتاب الاوایل و کتاب بغیة
الوعاة و کتاب اخبار العقبی وغیرانها
سیوطی دراصول پیرو اشاعره بود و
درفروع بر مذهب شافعی واز سیصد
کس فراگرفت و در فنون مختلف
کتاب پرداخت درسال ۹۱۰ در گذشت .

(پایان جلد اول)

تذکار

[illegible]

اندیشه های تابناک

یا

(افکار و نظریات دانشمندان معاصر)

درباره فرضیه داروین

«تکامل یا تحول»

(گرد آورنده)

سید محمد باقر [illegible]

این کتاب در دست تهیه و شامل نظریه های دانشمندان

و نویسندگان طبقه اول خواهد بود